

روضه کانی

تألیف آیت الله العظمیٰ مآلک علی بن ابی طالب
مکرمی رازی (ره)

بالتحریر و شرح فارسی

آیه الله محمد باقر کمره ای

انتشارات اسلامیة

خیابان پانزده خرداد تلفن ۵۵۶۲۵۲۲۸

دورنگار ۵۵۶۲۱۹۶۶

الرَّوَضُ
مِنْ
الْكَافِي

تأليف:

شَهَدَا لِسَلَامٍ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْكَلْبِيِّ الرَّضَائِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ٢٩٣٩ هـ

كُلْتَمَانَ اَلْمُحَمَّدِي

بِقَدْرِ اَلْإِسْنَاءِ الْعَلَمَاءِ اَلْإِسْلَامِيَّةِ اَلْحَاجِّ اَلشَّيْخِ مُحَمَّدِ اَلْبَاقِرِ اَلْكَلْبِيِّ

بَرْزِيلِ اَلرُّومِيِّ (شَهْرِي)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة
محمد الباقر البهبودي على أكبر الغفاري

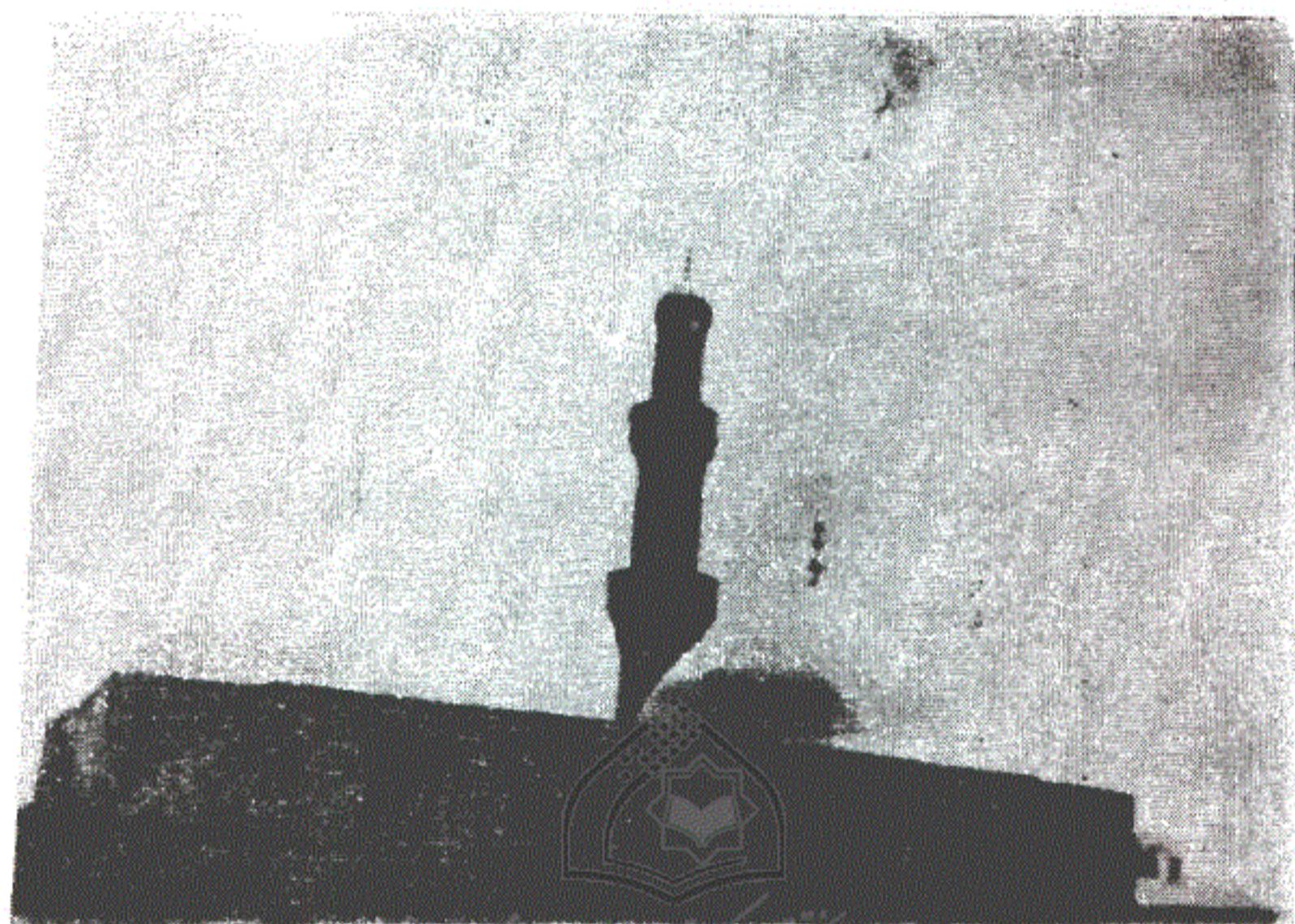
الجزء الاول جميع حقوق الطبع محفوظة

انتشارات اسلامية

خیابان پانزده خرداد و تلفن ۵۵۶۲۵۴۴۸

دورنگار ۵۵۶۲۱۹۶۶

نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سمان گهر گهر شناسان کافی است
از روی یقین مشعل ایمان کافی است
فرموده برای شیعه الکافی کافی است
یار همه یاوران قرآن کافی است

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

مقدمه جلد اول
شرح و ترجمه روضه کافی

قرآن مجید :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

(۲۲ - الشوری)

ترجمه :

و آن کسانی که گرویدند و کردار خوب و شایسته نمودند در گلستانهای بهشتند و از آن آنها است هر آنچه خواهند، در نزد پروردگارشان، اینست آن فضل و نعمت بزرگوار

گلکاری و گلداری : در لفظ عربی جنه و حدیقه و روضه مفهوم دلبر و مژده بخش و سود مندی دارند چنانچه در زبان پارسی باغ و بوستان و گلستان .

بهشت هم واژه آرزو بر آور است که در زبان پارسی چون آیه قرآن یا حدیثی را که لفظ جنه در آنست پارسی در آورند آنرا بجای این نهند و در نصاب که کتاب لغتی ابتدائی و فرهنگ منظوم عربی پارسی است و گرچه کورد کانه وصف شده ولی تعبیرات مردانه ای دارد میگوید : چه جنت بهشت آخرت آن سرای .

نمیتوان گفت مفهوم و معنای این سه لفظ عربی و این سه واژه پارسی از هم دور است و نمیتوان هم گفت که هر سه لفظ يك مفهوم محدود دارند .

روضات الجنات را بیاغهای بهشت ترجمه کرده اند ولی آیا این ترجمه موافق حقیقت است ؟ میتوان گفت روضه در زبان عرب همان معنار دارد که باغ در زبان پارسی ؟
جواب روشن باین سؤال چندان ساده و آسان نیست .

المنجد : روض - زمینی است که بانواع گیاهها سبزاست و مؤنث آن روضه است گفته اند از آنرو روضه اش خواندند که آب ورزیده شده است - تا آنکه گوید :

روضات الجنات بهترین و خرمترین تیکه های زمین آنست پایان نقل از المنجد .

واگر گفته شود روضه قطعه زمینی است که باغبان در کشت سبزه و چمن و گل آن ریاضت و رنج برده و انواع سبزه ها و گلبنها در آن با هنر نمائی باغبان استادی پرورده شده است دور از حقیقت نباشد و اگر از نظر ترجمه پارسی بجای روضه گلستان گزاریم و روضات الجنات را بگلستانهای باغ بهشت ترجمه نمائیم دور نرفته ایم .

بهشت را بدان معنا که يك سرای پذیرائی است برای کسانی که خدایشان پسندیده و پاداش نيك میدهد کس در این جهان ندیده ولی باغ و بوستان و گلستان را بسیاری از مردم دیده اند و هر کس با مفهومی در خور محیط زندگیش بدان آشناست .

سبزه های چمنزار و گلبنهای قشنگ و گلدار و درختهای کوتاه و بلند و خرد و درشت و انواع نغمه های پذیرا و دلکش را از گلستان جویند و خرمی و نشاط و زیبائی را از بساط آن طلبند .

از بوستان و گلستانست که روح شاد گردد و دل آرام شود و امید روشن گردد و جان پرورده و نیرومند آید میتوان گفت گلستان و بوستان از نظریک انسان بتغذیه روح و روان بیشتر کمک کند تا بجسم و پیکر انسان و از اینرو است که سعدی شیرازی برای بوستان و گلستان معنی دیگری در نظر گرفته و بیان يك رشته امور اخلاقی و دستور پرورش انسانی را که برشته نظم کشیده بوستان خود نامیده .

و تنظیم يك سلسله داستانهای عبرت انگیز را که در هر دوره زندگی بکار آید و برای هر کس عبرت افزاید بانثری شیوا و نمکین و شعری دلکش و شیرین فراهم آورده و آنرا گلستان نامیده است .

در بوستانها و گلستانها سبزه است و چمن و درختان سرو و یاسمن و گلهای رنگارنگ و خوشبو که دماغ را معطر کنند و دیده را نوازش دهند و چهره را بگشایند .

و چون گامی بجهان جان نهد و سری بدرون دل کشی در آنجا هم بوستانها باشد و گلستانها جلوه کند در این بوستانها گل حکمت روید و درخت معرفت بر آید و جویبار دانش روانست و چمن ایمان و عقیده خرم و بیخزان .

در این گلستان معنویست که جان میخرامد و دل میآساید و هر دم خرمی و نشاط میفزاید و همیشه گلش از آسیب خزان در امانست و چشمه سرشار حکمت و معرفتش روان

هر کارنیکی نهالی است که در این گلستان کاشته میشود و تا هر گز بار میدهد و هر گفتار پاکی در آن گلبنی است که تا همیشه بوی خوشش پراکنده میشود و دماغ جانها را معطر میسازد هر اندیشه و پندار درست و خوبی آنرا پهناورتر میکند و بر صحنه آن میافزاید ، مردان راه حق از هم اکنون که در این جهانند در چنین گلستانی زندگانی کنند و همیشه در جان خود شادزینند

والذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات آنکسانیکه ایمان آوردند و کارشایسته کردند در باغهای بهشتند، و نقرمود که روزی ببهشت خواهند رفت .

بدین مناسبت مرحوم کلینی اخباری متفرقه که برخی از آنها گلبنی است در فهم حقائق و تحصیل معرفت و بعضی چون سر وی است در بیان حسن سیرت ، جمله ای دیگر داستانهای شیرین و درست و عبرت انگیز است و در این میان اخباری مژده بخش و فرح خیز ، در حدیثی کشف رازی شده است و در جای دیگر با برهان بر حقیقت هم آواز گردیده است ، چون مرغ روح در چمنزار معارف و احادیث آن پرزند از گلبنی بگلبن دیگرش گذرافتد و از شاخی بشاخ دیگر پرد و از اینجا و آنجا بهره برد .

مشتها مروارید سخن را در اینجا درفشانده و انواع گلهای رنگارنگ معرفت را در کنار یکدیگر در نشانده هنوزت این حدیث خسته نکرده که حدیث دلنشین دگرت آورده و نشاطتورا تازه کرده است و چونانکه بلبلان در گلستان خسته نشوند از سر هر شاخه گل با اشتیاق فراوان بشاخ دیگر پرند و نغمه شادی سر دهند مطالعه کنندگان این کتاب هم درک ملالت نکنند ، و بایستی بحق این مجموعه نفیس را **گلستان آل محمد** نامید و از نظر اسلام و مذهب بدان بالید سزا است که در وصف این گلستان آل محمد گفته شود .

از گلستان من بیرورقی ، وهم درباره آن بحقیقت صدق کند که .

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستان سعدی که این همه آوازه دارد و تا هنوز نگارشی باندازه و تازه، چند داستان است که بر سر هر زبانست درباره روش پادشاهان یا اخلاق درویشان و فضل قناعت و فوائد خاموشی و درباره عشق و جوانی و ضعف پیری و هم در اثر پرورش و تربیت و آداب صحبت که اگرش با این گلستان آل محمد اندازه کنی قطره ایست در برابر دریا و کفی در برابر یک پهناور صحرا از هزار بازهم نتوان گفت که یک است و از بسیار اندک، آن نثریست محکم و شیرین و نظمی پخته و نمکین بهمین مناسبت تا کنونش سخنورانرا در بند است و دل پارسی خوانان و ادیبان در کمند .

ولی گلستان آل محمد را صدها باب است که هر بابش را معنا بیه حساب و شیوائی گفتار و شیرینی سخن آن را نتوان با دفتر ادیبان سنجید زیرا بسا خطبه ها دارد که از زبان امامان بر خواسته و تاحد کرامت بفصاحت و بلاغت آمیخته است و سراسر گفتار های آن سخن معصوم است و بی نهایت بایغ و مفهوم اخباریکه از زبان امامان معصوم رسیده است عبارتتست بسیار ساده و برای فهم آماده، تکلف سخن باقی ندارد و گوش نیوشنده گانرا برنج نیارد و باز هم در عین سادگی تا آنجا محکم و پرمعنا و شیوا ادا شده است که کس رایارای آن نیست تا بمانند آن بسازد و نرد رقابت بآورد، و این بمانند همان آیات قرآن مجید است که با همه سادگی و روانی از نیروی انسانی برونست؛ هر کس شنود پندارد سالها با آن گفت و شنفت داشته ولی چون خواهد مانند آنرا آورد در ماند و دمزدن نتواند.

روش من در ترجمه و شرح کتاب روضه

مرادرتوان بود که بیندیشم و هر حدیثی را در سلك داستانی کشم و عبارتی در معنای آن پیروم تا جمله هائی نغز بر آرم و گفته هائی پرمغز، ولی حدیث را از مجرای خود بدر نتوان برد و در نقل آن بمعنا راه داستان سرائی نتوان سپرد من بسیار کوشیدم تا گوهر معانی اخبار را با عبارتی هر چه ساده تر پیارسی زبانان تقدیم دارم و دامن دوستان خاندان پیمبر را که در کنار قرآنند از گلپای رنگارنگ و خوشبوی این گلستان آل محمد پر کنم.

تا توانی ز این گلستان گل بچین
بهر دانش رفت باید تا بچین
میوه شیرین و حکمت های نغز
اندرین باغ است پر معنا و مغز

تا کنون این گلستان آل محمد در پس دیوار بلندی از عربیت نهان بود و دست بسیاری از جویندگان پارسی زبان از آن کوتاه، فرصت نیکی بدست آمد و این دیوار بلند از میان برداشته شد و گره های پیچیده آن گشوده گردید و بمانند آب روان که از سر چشمه زلال خاندان پاک محمد صلوات الله علیه جوشد در دسترس لب تشنگان وادی معرفت و جویندگان حقائق حکمت گذاشته شد امید است این خدمت پذیرفته گردد و مورد توجه طالبان حقیقت باشد.

روضه از چه زمانی نام کتاب شده است

آنچه گذشت تحلیل و تجزیه بود از واژه روضه نظر بمتن لغت و اکنون بجا است که توجه شود این لفظ از دیر زمانی نام مجموعه های علمی و تالیفی گردیده است و بیشتر مؤلفین در دوران متاخر از کلینی ره از وی پیروی کرده و این نام را بمناسبت یابی مناسبت برای مؤلف خود نهاده اند

و شماره کتبی که بروضه بطور مطلق یا با اضافه بلفظ دیگری نامیده شده اند طبق شماره ای که علامه معاصر و متبع آقای حاج آقا بزرگ تهرانی ادام الله ظله در جلد ۱۱ کتاب الذریعه دارند تا صدور و ازده رسیده است و اگر کتب مؤلفه بروض و ریاض و روضات هم که از همین ماده و با همین معناست بدان افزوده شود بصدها رسد و این هم خود يك نشانه تاثیر نفس مرحوم ثقة الاسلام کلینی است که این همه افکار را بدنبال خود کشانیده است .

و ما برای روشن شدن این موضوع قسمتی از عبارت کتاب نامبرده را در اینجا ترجمه

میکنیم ص ۲۸۱ ج ۱۱

الروضه نام عامی است برای هر دیوان شعری که بهمه حروف الفباء قافیه داشته باشد و بناچار باید از بیست و هشت قصیده یا غزل کمتر نباشد و اگر حرف نخست هر بیت با قافیه یکی باشد آنرا روضه کبری خوانند در برابر روضه صغری که عبارت است از يك قصیده بایک قافیه بشرط آنکه همه حروف الفباء در اول اشعار آن باشد و باید کمتر از بیست و هشت بیت نباشد و نام کتاب (جامع الریاض) گذشت که مشتمل بر چند روضه است و هر کدام تعلق بیکی از معصومین علیهم السلام دارد و یکی از آنها روضه امام زمانست بنام (بستان الاخوان) که ابراهیم بن علی بن حسن بلادی بحرانی بکنیه ابوالریاض سروده است و جواهر النظام هم گذشت که مشتمل است بر روضه کبری و روضه صغری انتهى . مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اقدام کتبی که بدین نام بوده است :

۱ - روضه در فقه و سنن تالیف احمد بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی نزیل ری وجد پدر شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر شاگرد سید رضی و مرتضی و شیخ الطائفه و هم او پدر مفید عبدالرحمن نیشابوریست .

۲ - روضه تالیف شیخ اقدام احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن دؤل قمی صاحب صد تصنیف که ۳۵۰ هـ ق - فوت کرده است - نجاشی آنرا ذکر کرده .

۳ - روضه در فضائل و معجزات یا کتاب فضائل بتعبیر ابن طاوس در اقبال که آنرا تالیف ابی عبدالله حسین بن حمدان خصیبی جنبلانی صاحب کتاب هدایه دانسته است که وفاتش در سال ۳۵۸ یا ۳۴۶ بوده است . . .

۴ - روضه از یکی از علمای شیعه در معجزات و فضائل و کسیکه آنرا به صدوق نسبت داده است خطا کرده زیرا اول حدیث آن در سال ششصد و پنجاه و یک روایت شده است (شرح مفصلی

درباره این کتاب مجهول المؤلف نقل کرده است .

۵ - روضه در فقه یا روضه النفس در احکام عبادات خمس که از مدارك بلد الامین کفعمی است و تالیف قاضی سعدالدین ابی القاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن براج شاگرد شیخ مرتضی و شیخ طوسی است که در طرابلس قاضی بوده و نیابت از شیخ الطائفه هم داشته و در سال ۵۴۸۱ ق - نهم شعبان فوت کرده است و این کتاب خود را بسبب جمل العقود استادش شیخ الطائفه نوشته که شیخ الطائفه آنرا بدرخواست وی نگارش کرده است در ابواب و اقسام عبادات .

۶ - روضه شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی المتوفی ۳۸۱ - نجاشی آنرا ذکر کرده است .

۷ - روضه در علم نحو تالیف ابی العباس مبرد نحوی محمد بن یزید بن عبدالاکبر بن عمر الثمالی الازدی البصری امام عربیت متوفای ۲۸۵ و از تالیفات او است کتاب اشتقاق

۸ - روضه الاخبار و نزهة الابصار تالیف ابی الحسین حسن تمیمی نحوی محمد بن جعفر که ۴۰۲ فوت کرده و مؤلف تاریخ کوفه است یا قوت در معجم الادباء ج ۱ ص ۱۰۴ از کتاب زیادات وزیر مغربی در فهرست ابن الندیم نقل کرده است که من کتاب روضه الاخبار را از مؤلفش شنیدم و تاریخ الکوفه هم از او است .

الذریعه در صفحه ۳۰۲ ج ۱۱ گوید

فهرست نامور علوم اسلامی

روضه الکافی از اجزاء کتاب کافی است تالیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی که در سال ۳۲۸ وفات کرده است و مکرر جدا چاپ شده است و پیوست تحف العقول هم در سال ۱۳۰۳ چاپ شده است و باز هم بطور جدا گانه در سال ۱۳۷۷ در طهران چاپ شده است ولی مولی خلیل قزوینی در صحت انتساب روضه بکلینی در شرح خود بنام صافی تردید کرده است و آنرا از شهید نقل کرده است ولی در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران (۳ : ۱۴۵۹ - ۱۴۸۳) آنرا مردود دانسته و من رساله جدا گانه ای درباره کافی و کلینی تالیف کردم انتهى .

در فهرس دانشگاه ص ۱۴۶۶ گوید ملاحظه فرمایید در آغاز گزارش فارسی خود بر روضه کافی بنام صافی بچند دلیل سست میخواید روضه را از کافی نداند و میگوید که چون نامه ای که امام صادق علیه السلام بدوستان خود نوشته از رسائل کلینی گرفته شده و در آغاز این روضه گزارده شده است باین نظر باقی روضه را هم از کافی پنداشته اند و در اینجاست که از شهید نقل کرده روضه از کافی نیست .

وباین مناسبت در بسیاری از موارد در شافی و صافی خود میگوید که اگر روزه را از کافی بدانیم شماره کتابهای کافی سی و چهار و گرنه سی و سه کتابست و او در هیچ کجا نگفته است که روزه از ابن ادریس است و نمیدانم خوانساری از کجادر ص ۲۶۷ و نوری در ص ۵۴۶ مستدرک از ریاض نقل کرده است که آن تالیف ابن ادریس است انتهی - بطور خلاصه و با اندکی اصلاح نقل شد .

ولی بنظر من تردید در اینکه روزه از کافی است بسیار ضعیف و سست است بچندوجه :

۱ - تصریح بسیاری از علمای رجال باینکه روزه جزئی از کتاب کافی است مانند ابو عمرو کثی که از قدمای محدثین و رجال نویسان شیعه است و تردید در اینکه روزه از کافی است بمانند تردید در اصل انتساب کافی بمرحوم ثقة الاسلام کلینی است و از باب يك و سوسه و تشکیکی است که بسادچار برخی میشود .

۲ - سیاق اسناد احادیث کتاب روزه و سنجش آن با اسناد سائر ابواب کافی از چند نظر :

الف - از نظر معدل تعداد و شماره و سائط کافی تا هر کدام از ائمه معصومین .

ب - از اساتید روایت که مرحوم کلینی از آنها اخذ حدیث کرده است .

ج - از نظر افراد سلسله احادیث .

و اگر از این نظر دقت شود توافق کامل میان احادیث روزه و دیگر احادیث کافی موجود است .

و باید گفت که اصل این تردید و سوسه از اینجا بر خواسته است که در ضمن روزه کافی اخباری درج است که فهم و حل آنها بس مشکل است و بسیار از باورد و راست و یا از نظر ظاهر مخالف مسلم و مشهور است و بسا از نظر مخالفان و کوتاه نظران مایه سرزنش و استهزاء ب مذهب باشند مانند حدیث ابان بن تغلب که میگوید زمین روی گرده ماهی است و این ملاحظه کم کم باین نظر منجر شده است و آنچه راهم که از شهید نقل شده است بساروی همین پایه بوده و چون شهید ره در محیط شام و میان عوام گرفتار بوده است و مورد اعتراض شده است چنین جمله ای از او شنیده شده است .

ولی راجع باین احادیث باید گفت :

۱ - این احادیث قابل توجیه است و ما آنچه از این قبیل احادیث در جلد ۱ شرح و ترجمه روزه بوده است شرح کردیم و تجزیه و تحلیل نمودیم که مورد اعتراض نباشد .

۲- خود زمینه يك كتاب جامع آثار مذهب هم كه هدف كلینی ره بوده است قرینه روشنی است بر اینکه باید كتاب روضه هم جزء كتاب جامع کافی باشد زیرا بعلاوه از تعلیمات معصومین راجع بکلیات اصول مذهب از عقیده و اخلاق و قرآن و دعا كه خود باعتبار مبدأ توجه بخداوند در شمار اصولی اسلام است و بعلاوه از فروع دین و کلیات احکام اسلامی از معاملات و سیاسات و مجازات اخبار دیگری هم قطعاً بوده است كه عبارت باشد از :

۱- رسائل و نامه های معصومین .

۲- خطبه ها و سخنرانیهای معصومین .

۳- بیانات معصومین در امور طبیعی و معارف دیگر كه خود ابتداء بیان کرده اند و یا آنكه در پاسخ سؤالها فرموده اند .

۴- مطالب تاریخ و جغرافیا و انسان شناسی و امور دیگر . و عبارت دیگر میتوان از این مطالب تعبیر کرد ' **بآنچه كه يك شیعه باید بداند** .

و اینها چون در ضمن اصول و فروع مورد مناسبی نداشته اند و از آنها هم صرف نظر روان بوده کلینی با حسن سلیقه ای كه داشته است آنها را جمع آوری کرده و با استادی کامل روضه کافی نامیده است و میتوان این نام را برای چنین كتابی از ابتکارات قابل توجه مرحوم کلینی بحساب آورد زیرا چنانچه سابقاً بیان کردیم با وجود اینکه مؤلفین بسیاری از این نام تقلید کرده اند همه بعد از کلینی بوده اند و كتابی بدین نام پیش از کافی بدست نیامده است جز كتابی بنام روضه در علم نحو از ابی العباس مبرد و اگر هم کلینی بر آن اطلاع یافته و این نام را برای كتاب از او تقلید کرده باشد در انتخاب آن برای چنین اخبار متفرقه متنوعه دلنشین ابتکار و حسن سلیقه بکار برده است .

۲۲ محرم الحرام ۱۳۸۲ هجری قمری برابر ۴ تیر ماه ۱۳۴۱ خورشیدی

شهری محمد باقر کمره ای

تعریف روضه کافی با شرح و ترجمه آن .

در صفحه ۳ نسخه روضه کافی چاپ تهران چنین درج شده است :

«من این جزء را با چهار نسخه خطی با امتیازات و اوصاف زیر مقابله کردم :

الف - نسخه کتابخانه سماحة العلامة السيد شهاب الدین نجفی مرعشی نسابه در بلده شریفه قم که تاریخ اتمام نوشتن آن روز سه شنبه ۲۱ شعبان المعظم سال ۱۰۹۰ هجری قمری بوده است و کاتب نیم اخیر آن عبدالعزیز بهاء الدین محمد کرمانی است. از روی نسخه امیر سلطان محمد حسینی دامغانی که در حضور شیخ ناصر بن سلیمان بحرانی تاشب ۱۴ محرم الحرام ۱۰۹۱ هـ مقابله شده است و سپس عوض بن حیدر شوشتری در ۲۶ شعبان ۱۰۹۶ هـ آنرا تصحیح کرده و بآن حاشیه نوشته و مجدداً با نسخه میرزا کاظم که نزد او مورد اعتماد بوده است مقابله کرده .

ب - نسخه مصححه کتابخانه مولانا الحجة حاج سید محمد باقر بحر العلوم تهرانی ادام الله ظلّه مورخ روز سه شنبه ۲۴ ذی قعدة الحرام ۱۱۰۴ که در سال ۱۳۲۲ علی بن عبدالجلیل آنرا با نسخه ای که مولی خلیل بن غازی قزوینی شرح کرده مقابله نموده است و آن نسخه سال ۱۰۸۴ هـ نوشته شده و در سال ۱۰۸۵ [۱۰۹۵] تصحیح و مقابله شده و برخی حواشی از سید صاحب کتاب دارد و در هامش آنست که :

خلیل بن غازی قزوینی در اوائل شوال ۱۰۴۰ شرح کردن کافی را آغاز نمود و روز شنبه دوم ربیع الاول ۱۰۸۴ هـ قی پایان رسانید .

ج - نسخه کتابخانه استاد کتور حسین علی محفوظ در کاظمین شماره (۱۶۱۴ مخطوطات) که مورخ ۱۰ صفر ۱۱۰۳ هـ و بخط محمد شفیع بن شمس الدین محمد است و در کتابخانه مرحوم حیدرقلی بن نور محمد خان سردار کابلی رحمه الله و در کرمانشاه بوده .

د - نسخه کتابخانه ناشر محترم که مصحح است و حاشیه های پر فائده و بسیاری دارد و در اوائل قرن یازدهم نوشته شده است .»

(و ترتیب نمونه هائی در یک صفحه از نسخه ها بترتیب گراور شده است)

اظہار نظری از استاد محترم
 آقای دکتر حسین علی محفوظ درباره کتاب روضه کافی
 در پاسخ دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری

من میگویم کلینی ره کتاب (کافی را) در اصول و فقه تالیف کرده است و فنون احادیث را در آن فراهم آورده و همه گونه خبری را در آن گنجانیده و آنرا بر پایه معرفت اصول ایمان و ابواب تشریح و انواع احکام مرتب داشته است و آن کتاب چنانچه تو میدانی يك مجموعه ایست از حدیث که بزرگوار و ارجمند است و از سنتهای پیمبر و احکام شرع انور و آنچه از علم اهل بیت اثر بجا گذارده است بررسی کرده و مقصود را بدست آورده و تالیفی محکم پرداخته که احاطه همه جانبه باخبار دارد و تفصیل دیانت در آن ایفاء شده است.

و چون کلینی این کتاب خود را کامل ساخت و فصول آنرا در هر ماده پرداخت احادیثی فزون و فراوان بجاماند که سخنرانیهای از اهل بیت بودند و نامه هایی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و آدابی از صالحان و حکمتیهای نغز و ابوابی از دانش و صرف نظر از آنها روان نبود و این مجموعه را از آنها فراهم کرد و آنرا (الروضه) نامید زیرا روضه محل روئیدن انواع میوه ها و کان الوان شکوفه ها است. و این کتاب روضه کافی بهر نظر يك مرجع پر ارزش و اصل شریف است که از ذخائر کتب و اسفار نفیسه است و در آن نامه ها و نوشته ها و سفارشها و نوادر علم و گوهرهای معارف مندرج است که هرگز کهنه نشوند و با گذر روز گاران دراز بپایند و بمعادن سلامت و صلح کشانند و دلهای بیمار را درمان بخشند و تشنه کامان علم و دانش را شفا دهند و دل را روشن سازند و براه راست رهنمائی کنند.

باین حال در ضمن آن جدولی که عالم جلیل مرحوم صدر الافاضل دانش متوفای سال ۱۳۵۰ هـ آنرا پرداخته من آنرا بخط زیبایش در يك نسخه از کافی بچشم خود دیده ام که آن نسخه در کتابخانه دامادش فخرالدین نصیری امینی بود (ع ۶۱ فهرست ثمره العمر) با اجازه نامه علی بن محمد بن حسن بن زین الدین عاملی برای محمد باقر مشهور به الموتی که در نسخه قدیمی بود در کتابخانه نصیری مذکور (ع ۴۸ فهرست الجديد) و من در مشهد کتابخانه آستان قدس نسخه نفیسی از کافی دیدم که اجازه بخط مجلسی ره در آن نوشته بود و شادم که نیز صورت آنها را برای شما بفرستم.

کاظمین دکتور حسین علی محفوظ

احییک و ادعواک و سلامه تک و سلام علیک

سرشناسه : کلینی ، محمد بن یعقوب ، - ق ۳۲۹

عنوان قراردادادی : [الکافی ، روضه (فارسی - عربی)]

عنوان و نام پدید آور : الروضه من الکافی یا گلستان آل محمد / تالیف ابی جعفر

محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی الرازی ؛ بقلم محمد باقر الکرمنی ؛ صححه و

قابله علی نسخ خطیه ثملیه محمد الباقر الیهودی ، علی اکبر الغفاری

مشخصات ناشر : تهران : اسلامیه ، ۱۳۸۱ .

مشخصات ظاهری : ۲ ج

شابک : دوره : 978-964-481-192-0 (ج ۱) : 978-964-481-161-6

یادداشت : عربی / فارسی

یادداشت : (چاپ چهارم : ۱۳۹۳) (فیپا) .

عنوان دیگر : گلستان آل محمد ، الکافی ، روضه ، فارسی - عربی .

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ ق .

شناسه افزوده : کمره ای ، محمد باقر ، ۱۳۲۴ - ۱۲۸۳ ، مترجم

شناسه افزوده : بهبودی ، محمد باقر ، ۱۳۰۸ - ، مصحح .

شناسه افزوده : غفاری ، علی اکبر ، ۱۳۰۳ - ، مصحح .

رده بلدی کنگره : ۱۳۸۱ ۲۴۰۴۳ ک ۸ ک / ۱۲۹ BP

رده بلدی دیویی : ۲۱۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۵۰۸ - ۸۱ م

نام اثر : روضه کافی مترجم - جلد اول

مؤلف : ثقه الاسلام کلینی رازی (ره)

مترجم : محمد باقر کمره ای .

ناشر : اسلامیه ، تهران ، خیابان ۱۵ خرداد .

شمارگان : ۵۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ : چهارم - ۱۳۹۳ هجری شمسی

چاپ : اسلامیه

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۱-۱۶۱-۶

ISBN: 978 - 964 - 481 - 161 - 6

۹۷۸-۹۶۴-۴۸۱-۱۹۲-۰

ISBN: 978 - 964 - 481 - 192 - 0

شابک دوره



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

الرَّوَضَةُ مِنْ الْكَافِي

تأليف:

تَقْدِيرًا لِإِسْلَامِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْكَلِينِيِّ الرَّضَائِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ٢٩ ٣٣٩ هـ

مَعَ الشَّرْحِ وَالْمُرْتَبِ

بِقَدْرِ الْأَيْمَانِ الْعَلَامَةِ بِإِذْنِ الْحَاجِّ الشَّيخِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الْكَلِينِيِّ

بُرُوقِ الرَّضَائِيِّ (شَرِي)

صَحَّحَهُ وَأَيَّدَهُ عَلَى عِدَّةٍ نَحْوِ خَطِّبِ بْنِ مَسْعُودٍ

مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي النَّهْبِيِّ - عَلِيَّ بْنَ الْغَفَّارِ

النَّاشِر:

الجزء الاول

مَكْتَبَةُ الْإِسْلَامِيَّةِ بِطَهْرَانِ

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الإسلامية

(کتاب الروضة)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن یعقوب الكلینی قال : حدَّثني علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضال ، عن حفص المؤذن ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، وعن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها و تعاهدها والعمل بها فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فاذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها .

قال : وحدَّثني الحسن بن محمد ، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي ، عن القاسم بن الربيع الصحاف ، عن إسماعيل بن مخلد السراج ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت هذه الرسالة من أبي عبد الله عليه السلام إلى أصحابه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالة امام صادق عليه السلام باصحاب خود

۱- از اسماعیل بن جابر که امام صادق (ع) این نامه را بیادانش نگاشت و بآنها فرمان داد آن را بهم درس بدهند و مورد مطالعه سازند و آنرا بررسی کنند و بکار بندند و آنها هر کدام یک نسخه از آنرا در نمازخانه منزل خود گذارده بودند و چون از کار نماز می برداختند آنرا میخواندند و یاد آور میشدند.

و اسماعیل بن مخلد سراج هم گفته است این رساله از امام صادق بهمه بیادانش ابلاغ شد

بسم الله الرحمن الرحيم أمّا بعد فاسألوا ربكم العافية و عليكم بالدعة والوقار
والسكينة و عليكم بالحياء و التنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلكم و عليكم بمجاملة أهل الباطل
تحمّلوا الضيم منهم وإيّاكم و مما ظنّتم دينوا فيما بينكم و بينهم إذا أنتم جالستموهم و خالطتموهم
و نازعتموهم الكلام ، فانه لا بد لكم من مجالستهم و مخالطتهم و منازعتهم الكلام بالتقية التي
أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم و بينهم فاذا ابتليتم بذلك منهم فأنهم سيؤذونكم و تعرفون في
وجوههم المنكر و لو لأن الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم و ما في صدورهم من العداوة و البغضاء
أكثر مما يبدون لكم ، مجالسكم و مجالسهم واحدة و أرواحكم و أرواحهم مختلفة لا تأتلف ، لا
تحبّونهم أبداً و لا يحبّونكم غير أن الله تعالى أكرمكم بالحق و بصّركم و لم يجعلهم من أهله
فتجاملونهم و تصبرون عليهم و هم لا مجاملة لهم و لا صبر لهم على شيء و حيلهم و سواس بعضهم إلى
بعض فان أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحق ، فيعضمكم الله من ذلك فاتقوا الله و كفّوا
ألستكم إلامن خير .

متن نامه امام صادق

بنام خداوند بخشاینده مهربان . از پروردگارتان عافیت بخواهید و دربند آرامش و وقار و
سکینه باشید شرم و حیا را پیشه کنید و از آنچه خوبان پیش از شماها کناره جستند کناره جوئید
باهل باطل و دنیا داران مدارا کنید و ستم آنانرا بر خود هموار سازید، مبادا با آنها در افتید و
سخت ستیزه جوئید ، در نشست و برخاست و آمیزش و گفتگوی با آنها میان خود و خدا دیندار باشید
و در هنگام مجالست و آمیزش، و گفتگوی با آنها که از آن چاره ندارید راه تقیه را پیش گیرید که
خداوند شما دستور داده، در ارتباط با آنها آنرا بکار بندید هر گاه گرفتار معاشرت با آنها شدید، بی تردید
شما را آزار دهند و باروی ترش شما بنگرند و اگر چنان نباشد که خدا تعالی آنها را از شما دفع کند
شما یورش برند و برجهند، آنچه از دشمنی و بدبینی در سینه خود درباره شما دارند بیشتر از آنست
که بروی آرند و آشکار کنند انجمن های شما و انجمن های آنان یکی است (در جمعه و جماعت با هم
هستید) ولی جان شما و جان آنها از هم جداست و آشتی ناپذیر، هرگز دوستشان ندارید و دوستتان
ندارند ولی خدا شماها را بوسیله نمودن راه حق ارجمند داشته و آنرا بشما نموده و آنانرا شایسته آن
ندانسته با آنها مدارا کنید و بر آنها شکیب باشید با اینکه آنان سرسازش باشمارا ندارند و بر هیچ چیز
شکیب نباشند، نیرنگ آنها افکار شیطانی است که از یکدیگر بگیرند و بیکدیگر بدهند براستی که
این دشمنان خدا اگر بتوانند شما را از راه حق برگردانند و خدا شما را از پیوستن به آنان و ترک راه
حق نگهدارد از خدا پرهیزید و زبانرا جز از سخن خوب نگهدارید.

شرح - از مجلسی ره - و حیلهم و سواس شاید مقصود اینست که چاره جوئی شماها دفع زیان آنها
است بمدارا و شکیبائی بر آزار آنها با تقیه و آنان نه می توانند صبر کنند و نه شما را از راه حق

وإيّاكم أن تزلقوا ألسنتكم بقول الزُّور والبهتان والاثم والعدوان فانّكم إن كفتكم ألسنتكم عمّا يكرهه الله ممّا نهاكم عنه كان خيراً لكم عند ربّكم من أن تزلقوا ألسنتكم به فانّ زلق اللسان فيما يكره الله وما [يأنهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقت من الله وصم وعمى وبكم يورثه الله إيّاه يوم القيامة فتصيروا كما قال الله : «صمّ بكم عمي فهم لا يرجعون» يعني لا ينطقون «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» .

وإيّاكم ومّا نهاكم الله عنه أن تر كبوه وعليكم بالصمت إلا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم

بر گردانند و راهی ندارند جز اینکه بیکدیگر درباره آزار و برانداختن شماها وسوسه کنند . . . پایان نقل از مجلسی.

من گویم در دوران امام صادق (ع) فتوحات اسلام وسعت یافت و از جبال پیرنه در مرز فرانسه تا مرزهای چین مرکزی زیر پرچم اسلام درآمد و ملت‌های چندی در محیط عمومی اسلام درآمدند و با آوای حق جوی قرآن مجید و نظام دانش پرور اسلام بجستجوی راه درست زندگی مادی و معنوی افتادند و این حکومت وسیع در اثر مطامع دنیا طلبان زیر نفوذ مردانی جاه طلب قرار گرفت و سیاستی ناحق در آن پدید آمد از طرفی افکار جدید مختلفی که هر کدام تلاش میکردند قرآنرا بر خود منطبق کنند میخروشید و از طرفی نیروی سیاست میخواست همه چیز را بسود خود بدست داشته باشند و با سر سختی مخالفان جدی و با ارزش طرف ملاحظه رامیکشت و بزندان می افکند پریشانی افکار و سختی و بیرحمی سیاست محیط اسلام را کلافه کرده بود و مدت‌ها وقت لازم بود تا این ابرهای تیره افکار از طرفی و امواج تیره سیاست خونخوار از طرفی برطرف شوند و پرتو حقیقت جلوه گر شود، در این شرایط است که امام صادق (ع) بیاران و پیروان خود دستور شکیبائی و پایداری می دهد و آنها را بسازش و مدارا با گروه اکثریت باطل و امیدارد زیرا حق بر جا است و از میان رفتنی نیست همیشه گذشت روزگار بسود حق و حقیقگیانست باطل است که چون سرابی خود نماید و بر باد رود، این حقیقت در پیروان حق و باطل جلوه گر است اینست که میفرماید شما حقجویان صبر کنید و باید به شکیبائی گرانید زیرا گذشت روزگار به سود شماست ولی اهل باطل که مردان هم امروزند و فردائی ندارند صبر و شکیبائی نتوانند و ندارند.

دنباله حدیث ۱-

مبادا زبان بگفتار دروغ و بهتان و بزه و دشمنی بیالائید زیرا اگر زبانتانرا از آنچه خدا نمیخواهد و شمارا از آن غدقن کرده است نگهدارید بهتر است پیش پروردگارتان که زبان بدان آلوده کنید زیرا آلودن زبان بدانچه خدا را بد آید و از آن غدقن فرماید پیش خداوند برای بنده هلاکت باراست و مورد دشمنی خدا و کوری و کوری و گنگی روز قیامت است و چنانچه خدا درباره منافقان فرموده است (۸- البقره) کر و گنگ و کورند و بر نگردند (۱۷۱- البقره) کر و گنگ و کورند و نمی فهمند (خ ل) یعنی نتوانند سخنی گفت (۲۶- المرسلات) به آن ها اجازه داده نشود تا عذر جویند.

مبادا بدانچه خدا از آن غدقن کرده است دست بیالائید، خموشی پیشه سازید جز در آنچه

ویأجرکم علیہ وأکثروا من التهلیل والتقدیس والتسبیح والثناء علی الله والتضرع إلیه والرغبة فیما عنده من الخیر الذی لا یقدر قدره ولا ینبغ کنه أحد، فاشغلوا ألسنتکم بذلك عما نهی الله عنه من أقاویل الباطل الّتی تعقب أهلها خلوداً فی النار من مات علیها ولم یتب إلی الله ولم ینزع عنها، وعلیکم بالدعاء فان المسلمین لم یندر کوانجاح الحوائج عند ربّهم بأفضل من الدعاء والرغبة إلیه والتضرع إلی الله والمسألة [له] فارغبوا فیما رغّبکم الله فیہ وأجیبوا الله إلی ما دعاکم إلیه لتفلحوا وتنجوا من عذاب الله وإیّاکم أن تشره أنفسکم إلی شیء ممّا حرّم الله علیکم فانه من انتہک ما حرّم الله علیہ ههنا فی الدنیا حال الله بیہ و بین الجنة ونعیمها ولذاتہا و کرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبداً بالبدین .

واعلموا أنّہ بئس الحظّ الخضر لمن خاطر الله بترك طاعة الله و رکوب معصيته فاختر أن ینتہک محارم الله فی لذات دنیا منقطعة زائلة عن أهلها علی خلود نعیم فی الجنة ولذاتہا و کرامة أهلها، ویل لأولئک ما أخیب حظّهم وأخسر کرّتهم وأسوء حالهم عند ربّهم یوم القیامة، استجیروا الله أن یجیرکم فی مثالهم أبداً وأن یتلیکم بما ابتلاهم به ولا قوّة لنا ولکم إلا به .
فاتقوا الله أیّتها العصابة الناجية إن أتمّ الله لکم ما أعطاکم به فانه لا یتّمّ الأمر حتّی یدخل

خدایتان سود بخشد ازامر آخرت و بشما در برابر آن مزد دهد، بسیار تهلیل و تقدیس و تسبیح و ستایش خدا کنید و بدر گاهش بزارید و از آنچه نزد او است بخواهید آنچه که کسی اندازه آنرا نتواند گرفت و بکنه آن نتواند رسید.

زبان خود را بوسیله اشتغال بدان از آنچه خدا غدن کرده بازدارید مانند گفتارهای بیهوده و ناحقی که سرانجام اهل آنها خلود در دوزخ است آنها تیکه بر آنها بیایند تا بمیرند و بخدا بازنگردند و از آن دست نکشند، بدعا بچسبید زیرا مسلمانان برای انجام حوائج خود از طرف خدا وسیله ای بهتر از دعا و توجه بدر گاه خدا و زاری بخدا و درخواست از او ندارند بهر آنچه خدا تشویقتان کرده است رغبت کنید و دعوت خدا را بپذیرید تا دستگارشوید و از عذاب خدا رها گردید، مبادا خود را شیفته آنچه چیزی سازید که خدا بر شما حرام کرده است زیرا هر که پرده حرمت الهی را در دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت و لذت و کرامت که برای اهلش پایدار و بر جا است تا ابد الا بدین پرده افکند .

بدانید چه بد می اندیشد کسی که بنا فرمائی خدا و ارتکاب گناه فکر میکند و لذت چند روزه دنیا را که زائل و فانی است بر خلود در بهشت و لذت و کرامت آن مقدم میدارد، وای بر آنها و چه تیره بخت و زیان بر گشت و بد حالند نزد پروردگار خود در روز رستاخیز، بخدا پناه برید که در نمونه آنها شما را در جوار خود راه دهد و شما را مبتلا کند بدانچه آنان را گرفتار سازد و ما و شما را نیرو جزید و نباشد .

ای حزب ناجی از خدا بپرهیزید اگر خدا آن نعمت را که بشما داده پیاپی رساند و کامل کند

عليكم مثل الذي دخل على الصالحين قبلكم وحتى تبتلوا في أنفسكم وأموالكم وحتى تسمعوا من أعداء الله أذىً كثيراً فتصبروا وتعدوا كما وعدكم وحتى يستذلواكم ويغضواكم وحتى تحملوا [عليكم] الضيم فتحملوا منهم تلتمسون بذلك وجه الله والدار الآخرة وحتى تكظموا الغيظ الشديد في الأذى في الله عز وجل يجترمونه إليكم وحتى يكذبواكم بالحق ويعادواكم فيه ويغضواكم عليه فتصبروا على ذلك منهم ومصداق ذلك كله في كتاب الله الذي أنزله جبرئيل عليه السلام على نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم سمعتم قول الله عز وجل لنبيكم صلى الله عليه وآله وسلم: «فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم» ثم قال: «وإن يكذبواك فقد كذبوا رسولاً من قبلك فاصبروا على ما كذبوا وأوذوا» فقد كذب نبي الله والرسل من قبله وأوذوا مع التكذيب بالحق فإن سرَّكم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل - أصل الخلق - من الكفر الذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل ومن الذين سماهم الله في كتابه في قوله: «وجعلنا منهم أئمة يدعون إلى النور» فتدبروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فإنه من يجهل هذا وأشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما أمر الله به ونهى عنه ترك دين الله وركب معاصيه فاستوجب سخط الله فأكبه الله على وجهه في النار .

(یعنی نعمت هدایت و بسر بردن راه حق نیاز بتقوی دارد) زیرا کار شما پایان نرسد تا همانرا بشکستید که خوبان پیش از شما کشیدند و اینکه درباره خودتان و امواتان آزموده شوید و تا از دشمنان خدا بسیار آزار بینید و شکبیا باشید و بخود هموار کنید و تا آنجا که شما را خوار کنند و دشمن دارند و بر شما ستم بارند از آنها در خورد کنید و در برابرش رضای خدا و سرای آخرت جوئید و تا آنجا که باید خشم آتشین خود را که از آزار و اتهام در راه خدا زاید فروخوردید و تا آنجا که شما را درباره عقیده بحق دروغگو شمارند و دشمن دارند و باشماها بر سر آن کینه توزند و باید بر همه اینها صبر کنید و مصداق آن همه در کتاب خدا است که جبرئیل بر پیغمبر «ص» فرود آورده، و شما شنیدید گفتار خدا را عزوجل برای پیغمبرتان (۳ - الاحقاف) صبر کن چونانکه اولوا العزم از رسولان صبر کردند و درباره آنها شتاب مکن، سپس خدا فرموده است (۳۴ - الانعام) اگر تو دروغگو شمارند هر آینه دروغگو شمارند رسولان پیش از تو و آنان بر آن تکذیب و آزار صبر کردند - راستی پیغمبر خدا و رسولان پیش از وی تکذیب شدند و با آن آزار کشیدند اگر شما را خوشآید فرمان خدا درباره آنها همان فرمانیکه در اصل آفرینش بدانها داد .

آری اصل آفرینش - در برابر کفریکه برای دیگران در علم خدا گذشته است و آنها را برای آن آفریده است و در برابر آنها یککه در قرآن خود از آنها نامبرده است در قول خود (۴۱ - القصص) و مقرر ساختیم از آنان رهبرانی بسوی دوزخ . پس در این تدبیر کنید و آنها را بفهمید و ندانسته نگیرید زیرا هر کس این مطلب و مانند آنرا که خدا در قرآنش فرض کرده از هر آنچه امر کرده یا نهی کرده ندانسته گیرد دین خدا را از دست داده و دل بنا فرمائی او نهاده و بایست خشم خدا گردیده و خدایش برو در دوزخ سرنگون سازد .

وقال : أيتها العصابة المرحومة المفلحة إن الله أتم لكم ما آتاكم من الخير واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن ولتعلم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه وخصهم به ووضعهم كرامة من الله أكرمهم بها وهم أهل الذكور الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم وهم الذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدقهم ويتبع أثرهم - أرشدهم وأعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله باذنه وإلى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسألتهم وعن علمهم الذي أكرمهم الله به وجعله عندهم إلا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلة فأولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعهم وأمر بسؤالهم وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم ومقائيسهم حتى دخلهم الشيطان لأنهم جعلوا أهل الإيمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتى جعلوا ما أحل الله في كثير من الأمر حراماً و

و فرمود ای جمعیت قرین رحمت و دستگیری! راستیکه خدا دین خوبی که بشما داده آنرا به ولایت ائمه کامل کرده است بدانید که در علم خدا و فرمانش نیست که یکی از خلقش حکم دین را بهوس و سلیقه یا بنظر و قیاس دریافت کند، خدا قرآن فرود آورده و هر چیز را در آن بیان کرده و برای قرآن و آموختن آن اهلی مقرر داشته و برای آنانکه خدا علم قرآن را بآنها سپرده روانیست که بدخواه و رأی و قیاس معنی آنرا تفسیر کنند چون خدا آنرا بوسیله دانشیکه بدانها داده و ویژه آنان ساخته و بدانها سپرده بی نیازشان ساخته و آنانرا بدان ارجمند کرده است و ایشان همان اهل ذکر هستند که خدا باین امت دستور داده از آنها بپرسند و هم ایشانند که هر که از آنها پرسد - با ملاحظه اینکه در علم خدا گذشته است که باید آنها را تصدیق کند و از آنها پیروی کند - او را بدرستی ره نمایند و از دانش قرآن باو بدهند باندازه ای که بخدا ره یابد، با اجازه خودش و بهمه طرق حق و هم آنانند که نباید از آنها و از مسئله آموزی و دانشیکه خدا آنها را بدان گرامی داشته و نزد آنها سپرده رو گرداند مگر کسی باشد که در علم خدا بدبخت شناخته شده و در اصل آفرینش و در عالم ارواح - و آنانند که رو گرداند از سؤال اهل ذکر و از آنها که علم قرآن را بدانها داده، و نزد آنها نهاده و سؤال از آنها را واجب کرده و هم آنانند که بدخواه و سلیقه و رأی و قیاس عمل کنند تا شیطان در آنها درآمده زیرا هم آنان اهل ایمان بعلم قرآن خدا داده را کافر دانند و گمراهان از آنها مؤمن شناسند تا آنجا که بسیاری از آنچه را خدا حلال کرده است حرام دانند و بسیاری از آنچه را خدا حرام کرده است حلال شناسند.

شرح - این جمله اشاره است باصول بدعت هائیکه خلیفه های ناحق در دیانت پدید آوردند و

جعلوا ما حرم الله في كثير من الامور حلالاً فذلك أصل ثمرة أهوائهم وقد عهد إليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا: نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا أن نأخذ بما اجتمع عليه رأي الناس بعد ما قبض الله عز وجل رسوله ﷺ وبعد عهده الذي عهدنا إينا وأمرنا به مخالفاً لله ولرسوله ﷺ فما أجد أجر أعلى الله ولا أبين ضلالة ممن أخذ بذلك وزعم أن ذلك يسعه والله إن الله على خلقه أن يطيعوه و يتبعوا أمره في حياة محمد ﷺ وبعد موته هل يستطيع أولئك أعداء الله أن يزعموا أن أحدًا ممن أسلم مع محمد ﷺ أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه؟ فان قال: نعم، فقد كذب على الله و ضلّ ضلالاً بعيداً وإن قال: لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه و مقائيسه، فقد أقر

بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیغمبر اسلام را دگرگون ساختند و از آنجمله است این اعلامیه عمر که گفت:

متعنتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و انا احرمهما و اعاقب عليهما متعة الحج و متعة النساء = دو متعه در زمان پیغمبر حلال بودند و من آن ها را حرام کرده و بر آنها کیفر میکنم حج تمتع و متعه زنان.

چون عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت عرب میدانست و در مقام بود ملیت عرب را تا هر جا ممکن است با تجدید شعارهای ملی دوران جاهلیت حفظ کند و چون در دوران پیش از اسلام حج تمتع و متعه زنان در شعار عرب نبود و اسلام آنها را ابتکار کرد با آنها مخالفت ورزید و کار گستاخیرا بجائی کشانید که چنین اعلامیه صادر کرد و راه هر گونه تحریف و تغییر قوانین اسلام را بسود حکومت های آینده گشود و در هر دوره حکومت وقت هوسهای خود را بصورت جعل قانون و الغاء قانون در مقررات اسلامی وارد کرد و بدعت ها بر بدعت ها افزود تا احکام حقه اسلامی در میان امواج ظلمت بدعت چون سنارگان در شب تار پراکنده درخشان گردیدند و قاضی ارجانی چو خوش گفته است:

سنن لاج بینهن ابتداع
چه سنتها که در بدعت نمودار

و کان النجوم بین دجاها
تو گوئی اختران اندر شب تار

دنباله حدیث ۱-

اینست اصل ثمره دلخواه آنان با اینکه رسول خدا پیش از مرگش بآنها سفارش کرده بود ولی گفتند پس از اینکه خدا عزوجل رسول خدا را از ما گرفت برای ما رواست که بدانچه مردم خواهند عمل کنیم اکنون که خدا رسول خدا را از ما گرفته است با آن سفارشیکه او بما کرده و دستوری که به ما داده گرچه خواست مردم مخالف نظر خدا و رسولش باشد و کسی نیست که بر خدا دلیرتر باشد و گمراهی آشکارتر باشد از اینکه این روش را در پیش گرفته و پنداشته که برای او روا است بخدا که خداوند بر خلقش حق دارد که از او فرمان برند و پیرو فرمانش باشند در زندگی محمد «ص» و پس از مرگش آیا این دشمنان خدا می توانند بگویند که احدی از آنها که با محمد راه مسلمانی گرفت باز هم بقول و رأی و قیاس خود عمل میکرد؟ اگر گوید آری بر خدا دروغ بسته و بپرتگاه دور گمراهی افتاده است و اگر گوید نه پس از مسلمانی کسیرا نمیرسد که بر رأی و دلخواه و قیاس خود

بالحجة على نفسه وهو ممن يزعم أن الله يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد قال الله وقوله الحق: «وما تجد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين» وذلك لتعلموا أن الله يطاع ويتبع أمره في حياة محمد ﷺ وبعد قبض الله ﷺ وكماله يمكن لأحد من الناس مع محمد ﷺ أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه خلافاً لمر محمد ﷺ فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد محمد ﷺ أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه.

وقال: دعوا رفع أيديكم في الصلاة لإمرأة واحدة حين تفتح الصلاة فإن الناس قد شهروكم بذلك والله المستعان ولا حول ولا قوة إلا بالله.

وقال: أكثروا من أن تدعوا الله فإن الله يحب من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد الله عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصير دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنة فأكثروا ذكر الله ما استطعتم في كل ساعة من ساعات الليل والنهار فإن الله أمر بكثرة الذكرك له والله ذاكر لمن ذكره من المؤمنين، واعلموا أن الله لم يذكركم أحد من عباده المؤمنين إلا ذكركم بخير فأعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته فإن الله لا يدرك شيء من الخير عنده إلا بطاعته واجتناب

کار کند، بر علیه خود اعتراف کرده و دلیل را پذیرفته و از آنها باشد که معتقد است پس از مرگ رسول خدا هم باید از خدا اطاعت کرد و فرمان او را برد و خدا هم فرموده است و گفتار او حقیقت (۱۴۴ - آل عمران) نیست محمد جز رسولی که بسی رسولان پیش از او بودند و رفتند آیا اگر او مرد یا کشته شد شما به دوران جاهلیت بر گردید و مرتجع شوید؟ هر که بر خود بچرخد از دین پیشرو مرتجع شود، هر گز بخدا زیانی نرساند و خدا بزودی شما کرانرا پاداش دهد.

و این برای آنستکه بدانید راستی که خدا باید اطاعت شود و فرمانش پیروی گردد در زندگی محمد «ص» و پس از مرگ او، و چنانکه هیچکدام از مردم را نرسد در زندگی محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس خود که مخالف امر و فرمان محمد «ص» بوده است عمل کند همچنین برای هیچ کدام از مردم روا نیست که بعد از محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس و سنجش خود عمل کند.

و فرمود «ع»: دست های خود را در نماز جز يك بار برای تکبیرة الاحرام بلند نکنید زیرا مردم شما را بدان شهره کرده اند و شناخته اند و الله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله.

و فرمود (ع): بسیار بدرگاه خدا دعا کنید زیرا خدا آن بنده مؤمن را دوست دارد که به درگاهش دعا کند و خدا به بنده های مؤمن خود وعده اجابت داده است و خدا دعاء مؤمنانرا در روز قیامت کردار آنان سازد و بهشت برای آنها بیفزاید و بسیار یاد خدا کنید تا آنجا که در هر ساعتی از ساعات شب و روز که باشد زیرا خدا فرمان داده است که او را یاد کنید و خدا هم بیاد کسی است که در یاد او است از مؤمنان و بدانید که خدا هر کدام از بنده های مؤمنشرا که یاد او کنند بخیر

محرّمه التي حرّم الله في ظاهر القرآن وباطنه فان الله تبارك وتعالى قال في كتابه وقوله الحق: «وذروا ظاهر الاثم وباطنه» واعلموا ان ما أمر الله به ان تجتنبوه فقد حرّمه ، واتبعوا آثار رسول الله ﷺ وسنته فخذوا بها ولا تتبعوا أهواءكم وآراءكم فتضلّوا فان أضلّ الناس عند الله من اتبع هواه ورأيه بغير هدى من الله ، وأحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم فان أحسنتم لأفئدتكم وإن أسأتم فلها، وجاملوا الناس ولا تحملوهم على رقابكم، تجمعوا مع ذلك طاعة ربكم . وإياكم وسب أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبوا الله عدواً بغير علم وقد ينبغي لكم أن تعلموا حدّ سبّهم لله كيف هو؟ إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهبك سبّ الله ومن أظلم عند الله ممن استسبّ لله ولأولياء الله فمهلأ مهلاً فاتبعوا أمر الله ولا حول ولا قوة إلا بالله .

وقال: أيتها العصابة الحافظا لله لهم أمرهم! عليكم بآثار رسول الله ﷺ وسنته وآثار الأئمة الهداة من أهل بيت رسول الله ﷺ من بعده وسنتهم ، فانه من أخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ ، لأنّهم هم الذين أمر الله بطاعتهم وولایتهم وقد قال أبو نوار رسول الله ﷺ :

یاد کند ، و خود را بکوشش در عبادتش بدارید زیرا هر چیزی از طرف خدا بکوشش در طاعتش فراهم آید و بدوری کردن از آنچه حرام کرده است آنچه در ظاهر قرآن حرام کرده و آنچه در باطن قرآن (و ائمه معصومین آنرا بیان کرده اند) زیرا خدا تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است و گفتارش درست است (۱۲۰ - الانعام) و انبیه گناه ظاهر و گناه باطنرا.

و بدانید هر چه را خدا دستور داده از آن دوری کنید آنرا حرام کرده است و از آثار و دستورات رسول خدا و روش او پیروی کنید و بدان عمل کنید و از دلخواه و رأی خود پیروی نکنید تا گمراه شوید زیرا گمراه تر مردم در نزد خدا کسی است که پیرو دلخواه و رأی خود باشد بی رهبری از طرف خدا و تا توانید بخود نیکی کنید زیرا هر کار خوب کنید بخود کردید و اگر هم بد کنید بخود کردید و با مردم دیگر مدارا کنید و آنها را بگردن خود سوار نکنید تا با این وضع خدا را هم اطاعت کرده باشید .

مبادا دشمنان خدا را دشنام دهید آنجا که بشنوند از شماها تا آنها هم بتلافی و از روی دشمنی و نسیانسته خدا را دشنام دهند و سزاوار است که شماها بدانید که اندازه دشنام آنان بخدا چگونه است؟ راستی که هر که به اولیاء خدا دشنام دهد و بد گوید خدا را دشنام داده باشد، چه کسی پیش خداست مکارتر است از کسی که وسیله سب و دشنام بخدا و اولیاء خدا را فراهم کند، آرام، آرام، از خدا پیروی کنید و لا حول و لا قوة الا بالله .

فرمود (ع): ای جمعی که خداوند نگهبان کار و زندگی آنهاست بچسبید بآثار رسول خدا (ص) و روش آن حضرت و آثار امامان برحق و راهبر و روش آنان از خاندان رسول خدا (ص) پس از وی زیرا هر که بدان عمل کند محققاً هدایت شده است و هر که آنرا وانهد و از آن روگرداند گمراه باشد زیرا آنها هم آنکسانند که خدا فرمان به اطاعت و ولایت آنها داده است و محققاً پدر ما رسول خدا (ص)

المدائمة على العمل في اتباع الآثار والسنن وإن قل أرضى الله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتباع الأهواء ، ألا إن اتباع الأهواء واتباع البدع بغير هدى من الله ضلالٌ و كلُّ ضلالة بدعة و كلُّ بدعة في النار ولن ينال شيء من الخير عند الله إلا بطاعته والصبر والرِّضالان الصبر والرِّضا من طاعة الله ، واعلموا أنه لن يؤمن عبدٌ من عبده حتى يرضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحب وكره ولن يصنع الله بمن صبر ورضي عن الله إلا ما هو أهله وهو خير له مما أحب وكره ، وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا الله قانتين كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم وإيتاكم ، وعليكم بحب المساكين المسلمين فإنه من حقرهم وتكبر عليهم فقد زل عن دين الله والله له حاقرٌ ماقتٌ وقد قال أبو نارسول الله عليه السلام : أمرني ربي بحب المساكين المسلمين [منهم] ، واعلموا أن من حقر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقرة حتى يمقته الناس والله له أشدُّ مقتاً ، فاتقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين فإن لهم عليكم حقاً أن تحبّوهم فإن الله أمر رسوله عليه السلام بحبّهم فمن لم يحب من أمر الله بحبه

فرموده پیگری عمل در پیروی آثار و سنن است و گرچه اندک باشد پسند تراست نزد خدا و سودمند تراست پیش او در انجام کار از اجتهاد و کوشش بسیار در بدعت شعاری و پیروی از دلخواه، هلا در استیکه پیروی هوی و پیروی از بدعت‌ها بی رهبری خدا گمراهیست و هر گمراهی بدعتست و هر بدعت در دوزخست و هر گز بهیچ چیزیکه نزد خداست نتوان رسید جز بفرمانبری خدا و صبر و رضا که صبر و رضا هم خود فرمان بری از خدا است .

و بدانید که هیچ بنده‌ای از بنده‌های خدا ایمان ندارد تا راضی باشد بدانچه خدا با او کرده است و بخواهد یا نخواهد برای او فراهم آورده و هر گز خدا بکسیکه صبر و رضا پیشه کند عملی نکند جز آنچه شایسته او است و برای او خوب است چه دوست دارد و چه بد دارد .

بر شما باد که نمازها را در وقت مقرر بخوانید و خصوص نماز وسطی را (ظهر و یا مغرب) چنانچه خدا همه مؤمنان پیش را و شماها را بدان فرمان داده است در قرآن خود (۲۲۸-البقره)

بچسبید بمهرورزی مسلمانان زیرا استش اینستکه هر که آنرا خوار شمارد و بر آنها گردن‌فرازی کند محققاً از کیش خدا بدررفته است و خدا خوار کن و بدخواه او است و پدر ما رسول خدا (ص) فرموده است پروردگام بمن دستور داده است بمهرورزی بامستمندان مسلمان و بدانید که هر که مسلمان را خوار شمارد خدا بدخواهی و زبونیرا از جانب خود بروی افکند تا مردم او را بدخواه باشند و خدا بیشتر بدخواه او باشد و خدا را بیایید درباره برادران مسلمان مستمند خود زیرا که آنها بر شما حق دارند که با آنها دوستی کنید برای آنکه خدا بر سولش فرمان داده تا آنها را دوست دارد و هر که دوستی نکند با کسیکه خدا بدوستی او فرمان داده است نافرمان خدا و رسولست و هر که خدا و رسولش را نافرمانی

فقد عصی الله ورسوله ومن عصی الله ورسوله ومات على ذلك مات وهو من الغاوین .

وإيّاكم والعظمة والكبر، فإن الكبر رداء الله عز وجل ، فمن نازع الله رداءه قصمه الله عز وجل وأذله يوم القيامة ، وإيّاكم أن يبغى بعضكم على بعض فانها ليست من خصال الصالحين فانه من بغى صير الله بغيه على نفسه وصارت نصرة الله لمن بغى عليه ومن نصره الله غلب وأصاب الظفر من الله ، وإيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً فإن الكفر أصله الحسد ، وإيّاكم أن تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم ويستجاب له فيكم فإن أبانا رسول الله ﷺ كان يقول : إن دعوة المسلم المظلوم مستجابة، وليعن بعضكم بعضاً فإن أبانا رسول الله ﷺ كان يقول : إن معونة المسلم خير وأعظم أجر من صيام شهر واعتكافه في المسجد الحرام ؛ وإيّاكم وإعسار أحد من إخوانكم المسلمين أن تعسروه بالشيء، يكون لكم قبله وهو معسر فإن أبانا رسول الله ﷺ كان يقول: ليس

کند و بر آن روش بمیرد در زمره گمراهان مرده است .

بپرهیزید از بزرگ منشی و تکبر زیرا تکبر رداء خدا عز و جلست هر که با خدا در ردای او کشمکش کند خدایش پشت شکند و در روز رستاخیز خوار و زبون سازد .

شرح - از مجلسی ره جزری گوید در حدیث است که خدا تعالی فرموده است: عظمت ازار منست و کبرياء رداء من - و خدا ازار و رداء را مثل آورده برای یگانگی خود در صفت عظمت و کبرياء باین اعتبار خلق بدانها مجازاً هم موصوف نگردند مانند صفت رحمت و اشباه آن و آن دورا برداء و ازار شبیه کرده است برای آنکه خدا را سراسر فرا گیرند چنانچه ازار و رداء سراسر انسانرا فرا گیرند و چونانکه کسی در ازار و رداء دیگری که پوشیده شريك نیست در صفت عظمت و کبرياء حق هم کسیرا یاری شرکت نیست انتهى .

دنباله حدیث ۱

مبادا بیکدیگر ستم و دست اندازی کنید زیرا که آن از خصلت و خوی خوبان نیست راستش این است که هر که ستم و تعدی کند خدا ستمشرا بخودش برگرداند و یاری خدا از آن ستمکش باشد و هر که را خدا یاری کند پیروز گردد و بظفر خدا برسد .

مبادا بر یکدیگر حسد و زبید زیرا حسد ریشه کفر است .

مبادا بر علیه مسلمان ستم رسیده ای کمک دهید تا بشما نفرین کند بدر گاه خدا و خدا او را اجابت نماید در باره شما ، راستیکه پدر ما رسول خدا (ص) را شیوه بود که میفرمود : راستی دعای مسلمان ستم دیده اجابت شده است .

باید بیکدیگر کمک دهید زیرا پدر ما رسول خدا (ص) میفرمود: راستیکه یاری و کمک به مسلمانان مزدش از روزه یک ماه با اعتکاف در مسجد الحرام بهتر است .

مبادا بیکی از برادران مسلمان خود که از او بستانکارید و ندارد بدهد سختگیری کنید و فشار باو بیآورید زیرا پدر ما رسول خدا (ص) میفرمود: مسلمان حق ندارد به مسلمان دیگر در و امخواهی سخت

لمسلم أن يعسر مسلماً ومن أنظر معسراً أظلمه الله بظلمه يوم لا ظل إلا ظله .

وإيّاكم أيّها العصابة المرحومة المفضّلة على من سواها! وحبس حقوق الله قبلكم يوماً بعد يوم وساعة بعد ساعة فأنّه من عجل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التعجيل له إلى مضاعفة الخير في العاجل والآجل ، وإنّه من أخر حقوق الله قبله كان الله أقدر على تأخير رزقه ومن حبس الله رزقه لم يقدر أن يرزق نفسه فأدّوا إلى الله حقّ ما رزقكم يطيب الله لكم بقيّته وينجز لكم ما وعدكم من مضاعفته لكم الأضعاف الكثيرة التي لا يعلم عددها ولا كنه فضلها إلا الله ربّ العالمين .

وقال : اتّقوا الله أيّها العصابة وإن استطعتم أن لا يكون منكم مخرج الإمام فإن مخرج الإمام هو الذي يسعى بأهل الصّلاح من أتباع الإمام ، المسلمین لفضله ، الصابرين على أداء حقّه العارفين لحرمته ، واعلموا أنّه من نزل بذلك المنزل عند الإمام فهو مخرج الإمام ، فاذا فعل ذلك عند الإمام أخرج الإمام إلى أن يلعن أهل الصّلاح من أتباعه ، المسلمین لفضله ، الصابرين على أداء حقّه ، العارفين بحرمته ، فاذا لعنهم لأحراج أعداء الله الإمام صارت لعنته رحمة من الله عليهم وصارت اللعنة من الله ومن الملائكة ورسله على أولئك .

بگیرد و هر که بدهکار ندارد بر او مهلت دهد خداوند در روزیکه جز سایه او سایه ای نیست او را در سایه خود جای دهد.

ایا جمعیت بهم پیوسته مورد رحمت و برتری بر دیگران ؛ مبدا حقوق خدا را که بر عهده دارید روزی تا روز دیگر وساعتی تا ساعت دیگر پس اندازید زیرا هر که در پرداخت حقوق خدا که نزد او است شتاب کند خداوند بشتاب در چند برابر کردن خیر او در دنیا و آخرت توانا تر است و آنکه در پرداخت حقوق الهی که نزد او است تأخیر کند خدا بحبس روزی مقرر او توانا تر است و هر کرا خدا روزی ندهد نتواند روزی خود را فراهم کند ، حق آنچه را خدا روزی شما کرده بپردازید بخداتان باقیمانده آنرا خدا برای شما پاک و گوارا سازد و وعده چندین برابر آنرا که بشما داده وفا کند که شماره آنو کنه فضل آنرا جز خدا پروردگار جهانیان نمی داند.

و فرمود (ع) : ای جماعت پیوسته خدا را بیایید و اگر توانید امام را در تنگنا نیندازید و کار او را دشوار نکنید راستی آنکه کار را بر امام دشوار سازد کسی است که از خوبان پیروان امام بد گوئی کند از آنها که فضیلت امام را پذیرایند و در ادای حقش شکیبیا و باحترامش شناسا، و بدانید که هر کس نزد امام بدین کار اقدام کند کار را با امام دشوار کرده و در این صورت امام در تنگنا افتد که از مردم خوب پیروان خود را که فضل او را پذیرا و بر ادای حقش شکیبیا و باحترامش شناسایند لعنت کند و هر گاه آنها را برای آنکه دشمنان خدا او را در تنگنا گذاشته اند لعنت کند لعنت او بر وی رحمت گردد از طرف خداوند و آن لعنت از طرف خدا و از فرشتهها و رسولان بر آنان متوجه گردد که سبب آن شدند .

شرح - در تاریخ صدور این نامه پیروان مذهب شیعه بحساب يك حزب نیرومند و مخفیانه

واعلموا أيتها العصابة أن السنة من الله قد جرت في الصالحين قبل ، و قال : من سره أن يلقى الله وهو مؤمن حقاً حقاً فليتول الله ورسوله والذين آمنوا وليبرأ إلى الله من عدوهم ويسلم لما انتهى إليه من فضلهم لأن فضلهم لا يبلغه ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك ، ألم تسمعوا ما ذكر الله من فضل أتباع الأئمة الهداة وهم المؤمنون قال : « أولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً » فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الأئمة فكيف بهم وفضلهم؟ ومن سره أن يتم الله له إيمانه حتى يكون مؤمناً حقاً حقاً فليتق الله بشروطه التي اشترطها على المؤمنين فإنه قد اشترط مع ولايته وولاية رسوله و ولاية أئمة المؤمنين إقام الصلاة وإيتاء الزكاة وإقراض الله قرضاً حسناً واجتناب الفواحش ما ظهر منها وما

فعالیت می‌کردند که برهبری امام وقت اداره میشد و شرائط انضباط يك حزب كاملاً موجود بود و از آن جمله انتقاد از افراد حزبی بود و چون وظائف خصوصی برخی افراد از طرف امام برخلاف نظر عمومی و کارهای مربوطه بود پیروان معمولی بر آنها خرده گیری می‌کردند و از آنها بامام گزارشات نامناسب می‌دادند تا آنجا که امام بحسب ظاهر دستورات حزبی باید اخراج آنها را اعلام کند و بسا که افراد غیر وارد از برخی پیروان نامدار حزب بامام خرده گیری می‌کردند و او را وادار می‌کردند که آنها را از خود سلب کند و باین نظر لعن آنها که شعاد طرد و اخراج آنها از جامعه شیعه بود صادر میشد و اخباری که در لعن امثال زراره و هشام وارد شده است از این نظر بوده است.

دنباله حدیث ۱ -

و بدانید ای حزب شیعه که دستور خدا درباره نیکان از پیش صادر شده است و فرمود: هر که را خوش آید که خدا را مؤمن درست و پاک ملاقات کند باید خدا و رسول خدا و آنکسانی که گرویدند دوست بدارد و با آنها پیوندد و بخدا بیزاری جوید از دشمنان آنها و هرچه از فضل آنها بوی رسد بپذیرد زیرا بکنه فضل آنها نرسد هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کسی که پائین تر از آنها است آیا نشنیدید که خدا در فضل پیروان امامان رهبر که همان مؤمنانند چه گفته است؟ فرموده است (النساء - ۶۹) آنان همراه کسانی که خدا بدانها نعمت بخشیده از پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفقای باشند آنان - این خود یکی از وجوه فضل پیروان ائمه (ع) است پس چگونه باشند باهمه فضلیکه دارند.

و هر کس را خوش آید که خدا ایمانش را تمام سازد تا مؤمن درست و پاک باشد باید از خدا بپرهیزد طبق شرطیکه بر مؤمنان قرار داد کرده است زیرا خدا بهمراه ولایت و دوستی خودش و رسولش و ولایت ائمه مؤمنان بر آنها شرط کرده است که:

۱- نماز را برپا و زنده دارند.

۲- زکوة را بپردازند و مستحق رسانند.

۳- در راه خدا وام بی سود دهند.

۴- از هرزگی‌ها و زشتیها چه عیان باشند و چه نهان دوری کنند.

بطن فلم یبق شیء مما فسّر مّا حرّم الله إلا وقد دخل فی جملة قوله ، فمن دان الله فیما بینہ و بین الله مخلصاً لله ولم یرخص لنفسه فی ترک شیء من هذا فهو عند الله فی حزبه الغالبین وهو من المؤمنین حقاً ، وإیاکم والاصرار علی شیء مما حرّم الله فی ظهر القرآن و بطنه وقد قال الله تعالی : « ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون » - إلى ههنا رواية القاسم بن الربیع - یعنی المؤمنین قبلکم إذا نسوا شیئاً مما اشترط الله فی کتابه عرفوا أنّهم قد عصوا الله فی ترک کم ذلك الشیء فاستغفروا ولم یعودوا إلى ترک فذلك معنی قول الله : « ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون » .

واعلموا أنّه إنّما أمر ونهی لیطاع فیما أمر به ولینتهی عما نهی عنه ، فمن اتّبع أمره فقد أطاعه وقد أدرك کل شیء من الخیر عنده ومن لم ینته عما نهی الله عنه فقد عصاه فان مات علی معصيته أكبه الله علی وجهه فی النار .

و چیزی نیست از معمرات جز اینکه در عموم قول او (اجتناب از فواحش ظاهره و باطنه) وارد است و هر کس میان خود و خدا با اخلاص به درگاه خدا دین داری کند و بخود اجازه ندهد که چیزی از این دستور را ترک کند جزء حزب پیروز خدا است و بدرست از مؤمنانست .
مبادا در آنچه خدا در ظاهر و باطن قرآن حرام کرده است اصرار ورزید با اینکه خدا تعالی فرموده است (۱۳۵ - آل عمران) و اصرار نورزند در کار خلافیکه کنند با اینکه بدانند (تا این جا روایت قاسم بن ربیع است)

شرح - یعنی در روایت قاسم بن ربیع رساله امام صادق «ع» بدین جا پایان یافته است و آنچه از اینجا تا آخر رساله است ضمیمه ایستکه در روایت حفص و اسماعیل ضبط شده است .

دنباله حدیث - ۹

یعنی مؤمنان پیش چون خلافتی مرتکب میشدند از راه فراموشی می فهمیدند که آنها در ارتکاب این خلاف و ترک عمل بدستور خدا نافرمانی خدا را کردند و آمرزش میخواستند و توبه میکردند و بدان خلاف باز نمی گردیدند و اینست مقصود از قول خدا که :

« و اصرار نمیورزیدند بدانچه کرده بودند پس از آنکه می دانستند و متوجه میشدند » .
و بدانید که خدا تنها برای این فرمان دهد و غدق کند تا در آنچه فرمان داده فرمان بری شود و از آنچه غدق کرده باز ایستند ، هر که پیروی فرمانش کرد او را مطیعست و هر چیزیکه دزد او است دریافته و هر آنکه از آنچه خدا غدق کرده باز نایستد او را نافرمانی کرده و اگر در نافرمانی او ببرد و عمرش بسر آید خدا او را برودر دوزخ سرنگون سازد .

شرح - از این قسمت روایت استفاده شود که تکلیف خدا نسبت ببندها آزمایش و امتحانیت تا اینکه فرمانبر از نافرمان جدا شود و ریاضت بندگی فرمانبرانرا شایسته مهرورزی و مزد خدا سازد و نافرمانها را به دوزخ اندازد ولی این موضوع بسا وجود مصلحت در متعلق تکلیف منافات ندارد و مقصود از روایت اینستکه انجام تکالیف بمنظور جلب نفع یا دفع ضرری برای خداوند نیست بلکه تنها بمنظور سود بندها است و مصلحت هر عملی هم بخود بندها عاید می شود .

واعلموا أنه ليس بين الله وبين أحد من خلقه ملكٌ مقربٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا من دون ذلك من خلقه كلهم إلا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله ؛ إن سرَّكم أن تكونوا مؤمنين حقاً وأحقاً ولا قوَّة إلا بالله . وقال : وعليكم بطاعة ربِّكم ما استطعتم فان الله ربِّكم .

اعلموا أن الإسلام هو التسليم والتسليم هو الإسلام فمن سلَّم فقد أسلم و من لم يسلم فلا إسلام له ومن سرَّه أن يبلغ إلى نفسه في الاحسان فليطع الله فانه من أطاع الله فقد بلغ إلى نفسه في الاحسان .

وإيَّاكم ومعاصي الله أن تتركبوها فانه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الاساءة إلى نفسه و ليس بين الاحسان والاساءة منزلة ، فلاهل الاحسان عند ربِّهم الجنة ولاهل الاساءة عند ربِّهم النار ؛ فاعملوا بطاعة الله واجتنبوا معاصيه واعلموا أنه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لملكٌ مقربٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا من دون ذلك فمن سرَّه أن تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه ، واعلموا أن أحداً من خلق الله لم يصب رضا الله إلا بطاعته وطاعة رسوله وطاعة ولاة أمره من آل مَجْد صلوات الله عليهم ، و معصيتهم من معصية الله ولم ينكر لهم فضلاً عظم أو صغراً .

دنباله حدیث ۱

و بدانید که خدا را با هیچکدام از آفریده هایش نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کمتر از آنها ارتباطی نیست جز بفرمان بری آنها پس در فرمان بری خدا بکوشید اگر خوشید که مومن پاک و درست باشید و لا قوَّة الا بالله و فرمود تا توانید بطاعت پروردگار خود بچسبید زیرا خدا پروردگار شما است.

و بدانید که اسلام تسلیم است و تسلیم اسلامست هر که تسلیم شد محققاً مسلمانست و هر که تسلیم نشود مسلمانی ندارد و هر که خواهد خود را بنهایت احسان رساند باید فرمان خدا را ببرد زیرا هر که فرمان خدا برد خود را بنهایت احسان رسانیده است.

مبادا مرتکب معاصی خدا شوید زیرا هر که مرتکب معاصی خدا شود بخود نهایت بدبیرا کرده است میان احسان و نیکی کردن و بدی کردن منزله سومی نیست برای اهل احسان نزد پروردگار شان بهشت باشد و برای اهل بد کرداری نزد پروردگارشان دوزخ است ، بطاعت خدا کار کنید و از نافرمانی او برکنار باشید و بدانید که کسی در برابر خدا از شما دفاع نتواند کرد نه فرشته و نه پیغمبر مرسل و نه کمتر از آنها پس هر که را خوش آید که شفاعت شافعان دربارہ او نزد خدا سودمند باشد باید از خدا بخواهد که از او راضی گردد و بدانید که کسی از خلق خدا برضایت خدا نرسد جز بوسیله طاعتش و طاعت رسول او و متصدیان امر او از خاندان محمد (ص) و نافرمانی آنها از نافرمانی خدا محسوبست و اگرچه فضل آنها را منکر نشود از کم و بیش .

واعلموا أن المنكرين هم المكذبون وأن المكذبين هم المنافقون وأن الله عز وجل قال للمنافقين وقوله الحق: «إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً» ولا يفرقن أحد منكم ألقى الله قلبه طاعته وخشيته من أحد من الناس أخرج الله من صفة الحق ولم يجعله من أهلها فإن لم يجعل الله من أهل صفة الحق فأولئك هم شياطين الانس والجن وإن لشياطين الانس حيلة ومكرًا وخدائع ووسوسة بعضهم إلى بعض يريدون إن استطاعوا أن يردوا أهل الحق عما أكرمهم الله به من النظر في دين الله الذي لم يجعل الله شياطين الانس من أهله إرادة أن يستوي أعداء الله وأهل الحق في الشك والانكار والتكذيب فيكونون سواء كما وصف الله تعالى في كتابه من قوله: «ودُّوا لتكفروا كما كفروا فتكونون سواءاً» .

ثم نهى الله أهل النصر بالحق أن يتخذوا من أعداء الله ولياً ولا نصيراً فلا يهون لنتكم ولا يرد نكتم عن النصر بالحق الذي خصكم الله به حيلة شياطين الانس ومكرهم من أموركم تدفعون أنتم السيئة التي هي أحسن فيما بينكم وبينهم، تلتمسون بذلك وجه ربكم بطاعته وهم لا خير عندهم لا يحل لكم أن تظهروهم على أصول دين الله فانهم إن سمعوا منكم فيه شيئاً عادوكم عليه ورفعوهم عليكم وجهدوا على هلاككم واستقبلوكم بما تكرهون ولم يكن لكم النصفه منهم في دول

و بدانکه منکران هم آنها مکذبانند و راستیکه مکذبان هم آنان منافقانند و راستیکه خدا عزوجل درباره منافقان گفته است و گفتارش حق است که: (۱۴۵- النساء) راستی منافقان در درک اسفل دوزخند و یاری برای آنها نیابی.

نباید هیچکدام شماها که دل بفرمان خدا دارد و از او ترسانست از هیچ مردمیکه خدایشان از صفت حق و درستی بیرون کرده و آنها را از اهل آن نساخته بترسد زیرا هر آنکه را خدا اهل انصاف بحق و درستی نساخته هم آنان شياطين انس و جن باشند و راستی انس را حيله و مکر و فریبهاست و بهم دیگر وسوسه کنند بقصد اینکه اگر توانند اهل حق را بر گردانند از لطیفیکه خدا در باره آنها کرده و آنها را متوجه به دین خدا نموده است که شياطين انس اهل آن نیستند و مقصودشان از این کار اینست که دشمنان خدا و اهل حق در شک و انکار و تکذیب شریک آنها شوند و باهم برابر باشند چنانچه خدا در کتاب خود وصف کرده و فرموده (۸۸- النساء) دوست دارند که شما هم کافر شوید چنانچه آنها کافر شدند تا باهم برابر باشید؟ سپس خدا آنها را که اهل یاری حق بودند نهی کرده که از دشمنان خدا برای خود دوست و یاری بگیرند. نباید شما را بهر اسافکنند و از یاری حق که خدا شما را بدان مخصوص کرده است باز دارد نیرنگ شياطين انس و مکرشان در کارهای شما، از هر بد کرداری بدانچه بهتر و نیکوتر است باید دفاع کنید میان خود و آنان و از این کار تقرب بیرورد گاردا بخواید آنانرا خیری نیست برای شما روا نیست که اصول دین خدا را بآنها اظهار کنید زیرا اگر آنها درباره آن از شما چیزی بشنوند دشمن شما شوند و آنها را برای شما بدست گیرند و انتشار دهند و برای هلاک

الفجّار ، فاعرفوا منزلتکم فیما بینکم و بین اهل الباطل فانّه ینبغی لأهل الحقّ أن ینزلوا أنفسهم منزلة أهل الباطل لأنّ الله لم یجعل أهل الحقّ عنده بمنزلة أهل الباطل ألم یعرفوا وجه قول الله فی کتابه إذ یقول : «أم نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الأرض أم نجعل المتّقین کالفجّار» أکرّموا أنفسکم عن أهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارک و تعالیٰ - وله المثل الأعلى - و إمامکم و دینکم الذی تدرسون به عُرْضة لأهل الباطل فتغضبوا الله علیکم فتهلکوا ، فمهلاً مهلاً یا أهل الصلاح لا تترکوا أمر الله و أمر من أمرکم بطاعته فیغیّر الله ما بکم من نعمة ، أحبّوا فی الله من وصف صفتکم و أبغضوا فی الله من خالفکم و ابذلوا مودّتکم و نصیحتکم [لمن وصف صفتکم] و لا تبذلوها لمن رغب عن صفتکم و عادا کم علیها و بغی [لکم الغوائل] .

هذا أدبنا أدب الله فخذوا به و تقهّموه و اعقلوه و لا تنبذوه و راه ظهور کم ؛ ما وافق هذا کم أخذتم به و ما وافق هوا کم طر حتموه و لم تأخذوا به، و ایّاکم و التجبّر علی الله و اعلموا أن عبدالم یتل بالتجبّر علی الله إلاتجبّر علی دین الله ، فاستقیموا لله و لا تتردّ و اعلى أعقابکم فتنقلبوا خاسرین أجارنا الله و ایّاکم من التجبّر علی الله و لا قوّة لنا و لکم إلا بالله .

شما بکوشند و بهر آنچه بد می دارید با شما روبرو شوند و در دولت فجّار هیچ انصاف و حسی شما ندهند شما مقام خود را میان خود و اهل باطل بدانید زیرا برای اهل حق شاید که خود را بمنزله اهل باطل در آورند زیرا خدا اهل حق را نزد خود چون اهل باطل ننگرد آیا نفهمیدید وجه نظر قول خدا را در کتاب خود که میفرماید (۲۶- ص) آیا مقرر سازیم آنکسانیکه گرویدند و کارهای خوب کردند چون مفسدان در روی زمین یا مقرر سازیم پرهیزکاران را چون نابکاران، خود را از اهل باطل گرامی تر شناسید و خدا تبارک و تعالیٰ را - و از آن او است مثل اعلیٰ - و امام خود و دین خود را که بدان متدین هستید به اهل باطل نشان ندهید تا خدا بشما خشم کند و هلاک شوید: آرام، آرام، ای اهل صلاح دست از امر خدا و امر هر که فرموده مطیع او باشید بر ندارید تا خدا نعمت را که شما داده است دیگر گون سازد برای خدا هر که هم حزب و هم عقیده با شما است دوست دارید و برای رضای خدا با مخالفان خود بد باشید و دوستی و خیرخواهی را از هم منتهیانه درین ندارید و از هر که روی از مذهب شما گرداند و با شما دشمنی کند برای مذهب شما و توطئه برای شما فراهم کند درین دارید ، این رسم پرورش ما است، دستور خدا است آنرا بگیریید و بفهمید و خوب بدانید و پشت سر خود نیندازید هر آنچه موافق رهنمایی شما است عمل کنید و هر آنچه موافق هوی و هوس شما است به دور اندازید و بدان عمل نکنید و مبادا بخدا بزرگی کنید و بدانید که هیچ بنده ای بخدا بزرگی نکند جز اینکه به دین خدا بزرگی کند برای خدا درست بروید و بعقب برنگردید تا زبان کار بر گشته باشید، خدا ما و شما را از بزرگی کردن بخدا پناه دهد و لا قوّة لنا و لکم إلا بالله.

وقال عليه السلام : إن العبد إذا كان خلقه الله في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمته حتى يكره الله إليه الشر ويباعد عنه ومن كره الله إليه الشر وباعده عنه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبرية فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشعه و ورع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودة الناس و مجاملتهم وترك مقاطعة الناس والخصومات ولم يكن منها ولا من أهلها في شيء ، وإن العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمته حتى يحب إليه الشر و يقر به منه فاذا حبب إليه الشر وقر به منه ابتلي بالكبر والجبرية ففساد قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقل حياؤه و كشف الله سره و ركب المحارم فلم ينزع عنها و ركب معاصي الله وأبغض طاعته و أهلها فبعد ما بين حال المؤمن و حال الكافر .

سلوا الله العافية واطلبوها إليه ولا حول ولا قوة إلا بالله ، صبر والنفس على البلاء في الدنيا فان تتابع البلاء فيها والشدة في طاعة الله وولايته وولاية من أمر بولايته خير عاقبة عند الله في الآخرة

و فرمود (ع) راستيکه اگر بنده ای در اصل - اصل آفرينش - مؤمن آفریده شده است نمیرد تا خدا بد کيشی رادر نظرش بد نمايد و ويرا از آن دور سازد و هر که خدایش بديرا ناخواه اوساخت و ويرا از آن دور کرد از تکبر و سر بزرگی عافيت بخشد و راه نرمش گیرد و خوش رفتار گردد و چهره گشاده و وقار و سکينه و ورع مسلمانی در او پدید آید و از آنچه مایه خشم خداست دوری گزیند و دوستی مردم و مدارا با آنها و حسن معاشرت و ترك خصومت با مردم بوی روزی کند و به هیچوجه پیرامون آن نگردد و راستيکه هر گاه خدا بنده ايرا در اصل - اصل آفرينش - کافر آفریده نمیرد تا شرانگیزی را محبوب او سازد و او را بدان نزدیک کند و چون دوست شر انگیزی شد و بدان نزدیک ساخت گرفتار تکبر و سر بزرگی گردد و دلش سخت شود و بدخلق گردد و سخترو شود و هرزگی او نمودار شود و شرمش اندک باشد و خدا پرده اورا بردد و مرتکب محرمات شود و دست از آنها برندارد و مرتکب نافرمانیهای خدا شود و طاعت اورا بددارد و هم اهل طاعت اورا و چه بسیار دور است حال مؤمن از حال کافر .

شرح - از مجلسی (ره) - « خلقه فی الاصل » یعنی خدا وقت آفریدن او می دانسته که کافر میشود و اینکه میفرماید بدی را محبوب او میسازد از اینکه بکیفر بد کاری اولطف خود را از او دریغ می دارد .

دنباله حدیث ۱ -

از خدا عافیت خواهید و آنرا از در گاه وی جوئید و لا حول ولا قوة الا بالله و خود را برای بلا در این دنیا شکيبا سازید زیرا پیوسته بلا و سختی کشیدن در دنیا برای طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانی که خدا دستور ولایت و دوستی آنها را داده است سرانجام خوبتری دارد در سرای دیگر

من ملك الدنيا وإن طال تتابع نعيمها و زهرتها و غصارة عيشها في معصية الله و ولاية من نهى الله عن ولايته و طاعته فان الله أمر بولاية الأئمة الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله : « وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا » وهم الذين أمر الله بولايتهم و طاعتهم - والذين نهى الله عن ولايتهم و طاعتهم وهم أئمة الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمة من آل محمد يعملون في دولتهم بمعصية الله و معصية رسوله ﷺ ليحق عليهم كلمة العذاب وليتم أن تكونوا مع نبي الله محمد ﷺ والرسل من قبله فتدبروا ما قص الله عليكم في كتابه مما ابتلى به أنبياءه و أتباعهم المؤمنين ، ثم سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السراء و الضراء و الشدة و الرخاء مثل الذي أعطاهم ، وإيتاكم و مماظة أهل الباطل و عليكم بهدي الصالحين و وقارهم و سكينتهم و حلمهم و تخشعهم و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله في العمل بطاعته فانكم إن لم تفعلوا ذلك لم تنزلوا عند ربكم منزلة الصالحين قبلكم .

واعلموا أن الله إذا أراد بعبد خيراً أشرح صدره للإسلام ، فاذا أعطاه ذلك نطق لسانه بالحق و عقد قلبه عليه فعمل به فاذا جمع الله له ذلك تم له إسلامه و كان عند الله إن مات على ذلك الحال

در نزد خدا از همه ملك جهان و گرچه نعمت و خرمی و خوشگذرانی آن در نافرمانی خدا و ولایت و دوستی کسانی که خدا از دوستی با آنها نهی کرده پیوسته و پی در پی باشد زیرا خدا فرمان داده بولايت و دوستی آنان که در قرآن خودش نشان آنها را داده در آنجا که فرموده است (۷۳- الانبياء) و آنها را امامانی مقرر کردیم که بفرمان ما رهبری کنند و هم آنانند که خدا بولايت و طاعتشان امر کرده است و آنها که خدا از ولايت و طاعتشان نهی کرده است همان پیشوایان ضلالت باشند که خدا در دنیا بر ایشان دولتی بر اولیاء خدا که ائمه آل محمدند پیش بینی کرده است، در زمان حکومت خود بنافرمانی خدا و نافرمانی رسولش کار کنند تا فرمان عذاب بر آنها درست آید و تادیرت باشد که شماها با نبی خدا محمد و رسولان پیش از وی باشید پس تدبر کنید در آنچه خدا در قرآن خود حکایت کرده است از گرفتاری پیمبرانش و پیروان مؤمن آنها سپس از خدا بخواهید که شما عطا کند صبر در بلا را در حال خوشی و تنگی و در حال سختی و آسایش چنانچه شما عطا کرده است و مبادا با اهل باطل در افتید و ستیزه جوئید و بچسبید بروش نیکان و وقار و سکینه و حلم و خشوع و ورع آنها از محرمات خدا و بوفاداری و کوشش آنان برای رضای خدا در عمل بطاعت او زیرا اگر شماها چنین نکنید بمقام خوبان پیش از خودتان نرسید.

و بدانید که چون خدا خیر بنده ای را خواهد دلش را برای پذیرش اسلام بگشاید و چون این نعمت را به او داد زبانش گویای بحق شود و بدان دل بدهد و عمل کند و چون خدا این هر سه را برای او فراهم کرد اسلام او درست باشد و اگر در این حال بمیرد در نزد خدا از نیکان باشد به

من المسلمین حقاً ، و إذا لم یرد الله بعد خیر او گناه إلى نفسه و كان صدره ضیقاً حرجاً فان جرى علی لسانه حقٌ لم یعقد قلبه علیه و إذا لم یعقد قلبه علیه لم یعطه الله العمل به فاذا اجتمع ذلك علیه حتی يموت وهو علی تلك الحال كان عند الله من المنافقین و صار ما جرى علی لسانه من الحق الذي لم یعطه الله أن یعقد قلبه علیه ولم یعطه العمل به حجة علیه ؛ فاتقوا الله و سلوه أن یشرح صدورکم للإسلام و أن یجعل ألسنتکم تنطق بالحق حتی یتوفئکم و أنتم علی ذلك و أن یجعل منقلبکم منقلب الصالحین قبلکم و لا قوة إلا بالله و الحمد لله رب العالمین .

و من سره أن یعلم أن الله یحبّه فلیعمل بطاعة الله و لیتبّعنا ، ألم یسمع قول الله عزّ و جلّ لنبیّه صلی الله علیه و آله و سلم : « قل إن کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم » ؛ و الله لا یطیع الله عبدٌ أبداً إلا أدخل الله علیه فی طاعته اتّباعنا و لا والله لا یتبّعنا عبدٌ أبداً إلا أحبّه الله و لا والله لا یدع أحدٌ اتّباعنا أبداً إلا أبغضنا و لا والله لا یبغضنا أحدٌ أبداً إلا عصی الله و من مات عاصياً لله أخزاه الله و اکبّه علی وجهه فی النار و الحمد لله رب العالمین .

درستی. و هر گاه خدا خیر بنده ابراً نخواهد آورد و بخود او گذارد و دولتتک و پریشان باشد و اگر هم حق را بزبان گوید دل بدان ندارد و چون دل بدان ندارد خدایش توفیق عمل بر آن ندهد و چون این وضع برایش فراهم گردد و بر آن بیاید تا بر اینوضع بمیرد در نزد خدا از منافقان باشد و همان اعتراف زبان او بحق با اینکه خدایش توفیق دل دادن بدان و عمل کردن بر آن بوی نداده است بر او حجت گردد، از خدا بپرهیزید و از او درخواست کنید که سینه های شما را برای پذیرش اسلام بگشاید و زبانهای شما را بحق و درستی گویا سازد تا وقتی که جان شما را بگیرد و شما بر همین وضعیت باشید و بخواهید که باز گشت شما را چون باز گشت خوبان پیش از خودتان سازد و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین .

و هر که را خوش آید که بداند خدایش دوست دارد باید طاعت خدا را بکار بندد و باید که پیرو ما باشد آیا نشنیدی گفتار خدا را برای پیغمبرش (ص) (۳۱- آل عمران) بگو (ای محمد) اگر شما هستید که دوست دارید خدا را مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داند و گناهان شما را بیامرزد. بخدا سوگند هرگز بنده ای نباشد که خدا را اطاعت کند جز اینکه خدا پیروی ما را در طاعت او در آورده است (یعنی باید به دستور و بیان ماحکم خدا را بداند و عمل کند) و نه بخدا بنده ای از ماها پیروی نکند جز اینکه خدا او را دوست دارد و نه بخدا که هیچ بنده ای هرگز پیروی از ماها را وانهد جز اینکه بما بغض و دشمنی دارد و نه بخدا که هیچکس هرگز ما را دشمن ندارد جز اینکه نافرمان خدا است و هر کس نافرمان خداوند بمیرد خدایش رسوا کند و برو او را سرنگون در دوزخ سازد و الحمد لله رب العالمین .

شرح- این حدیث به عنوان رساله امام صادق (ع) ضبط شده است در میان اخبار کمتر بخبری بر میخوریم که باین مفصلی باشد و مخصوصاً عنوان رساله داشته باشد رسالت در متن لغت بهر نامه ای اطلاق میشود درالمنجد گوید:

الرسالة والرسالة جمع رسائل و رسالات اسم است از ارسل بمعنی صحیفه ایست که کلام مرسل در آن نوشته میشود انتهى.

ولی از نظر کتب مذهبی عنوان نامه های متعدد و بلکه مفصلی است که از جانشینان حضرت عیسی که عیسویان آنها را رسولان عیسی خوانند در عهد جدید ضبط شده است و در بیش از بیست رساله از طرف جانشینان حضرت عیسی خطاب به اشخاص یا جمعیتها یا بی ذکر طرف منتشر گردیده و قسمت مهمی از کتب عهد جدید را تشکیل می دهد و اصول تعلیمات مسیحی را دربر دارند و بیان دلچسب و مهر آمیزی پیروان عیسی را تبلیغ مینمایند، نامه های بسیاری از شخص پیغمبر اسلام و امامان معصوم در ضمن کتب حدیث درج شده است ولی عنوان رساله بآنها داده نشده ولی پس از تأمل بخصوبی معلوم میشود که ارزش معنوی این رساله امام صادق (ع) به اصحاب خود از همه رساله های عهد جدید مسیحیان که جزء کتب رسولان ثبت شده است و ارزش وحی الهی بآنها داده اند ارجمندتر و با ارزش تر است.

رساله های عهد جدید بیشتر متعرض تعلیمات نامعقول و نامفهوم معموله کیش کنونی مسیحیت است که بر اساس تجسم خدا در وجود حضرت مسیح و جانشینان او دور میزند و برای خدای جهان پسر می تراشد و همه اوضاع هستی را به دست او می سپارد ولی رساله امام صادق «ع» دارای عالی ترین تعلیمات يك مذهب واقع بین و الهی است و میتران آنرا در سه فصل خلاصه کرد :

۱- مراعات جامعه بشری و انسانی و اسلامی و همکاری با عموم مسلمانان در امور زندگی و مسائل مشترک بشری و دینی و آمیزش و معاشرت بروجه احسن برای رعایت مصالح عمومی اجتماع که میفرماید:

فانه لا بد لكم من مجالستهم ومخالطتهم و منازعتهم الکلام یعنی شما را از نظر اداره زندگی و همکاری در انجام امور عامه انسانی و اسلامی گزیری نیست از اینکه با دیگران هم نشین باشید و آمیزش کنید و گفتگو نمائید و نمی توانید بر اساس اختلاف با مردم دیگر در عقیده مذهبی و ایده خود از آنها قهر کنید و کناره گیرید و ارتباط خود را از آنها ببرید و بروید در گوشه های خانه و بیابان يك زندگی ریاضت مآب فردی پیشه کنید و با اینکه يك اقلیت ممتاز بوجود آورید بلکه باید با مردم دیگر دارای هر عقیده و ایده ای که هستند معاشرت کنید و در امور عامه زندگی با آنها هم کاری داشته باشید و بر اساس احترام متقابل داد و ستد کنید و بهره برید و بهره بدهید و به این نکته هم اشاره می کند که چون شما اقلیت هستید و از نظر قدرت مقاومت با مخالفان خود را ندارید باید تا حد امکان صبر و شکیبائی را پیشه کنید و اگر هم وضع و قانونی برخلاف مصلحت شما اجراء میشود بپذیرید و با جامعه همکاری کنید زیرا مصلحت عمومی اجتماع بر مصلحت فرد و مصلحت اقلیت مقدم است.

۲- در آمیزش و خلطه با دیگران نرمش و سازش را مراعات کنید و عقیده و نظر مخصوص خود را نادیده گیرید و از این حسن سلوک و سازش در زندگی تعبیر بتقیه شده است و تقیه تنها به این معنی نیست که انسان بر خود و یا آبرو و مالش می ترسد و بحساب حفظ خود عقیده و نظر خود را نهان میسازد بلکه بیشتر نظر بنظم اجتماع و شیرین بودن زندگی در محیط عمومی دارد زیرا اگر فردی که در جمعی زندگی میکند بی ملاحظه عقائد و نظریات مخالف و مخصوص خود را برخ آنها بکشد و در مقام ستیزه و کشمکش با آنها در آید مایه برهم زدن نظم زندگی و تلخی خود و دیگران میشود این بسیار عادی است که در محیط یک خانواده بسا که پدر یا برادر بزرگتر با دیگر افراد خاندان اختلاف نظر دارد ولی وقتی ملاحظه می کند که اظهار نظرش مایه تلخی و ستیزه می گردد نظر خود را نهان می دارد و با دیگران هم نفس میشود این همه اش برای این نیست که از اظهار نظر مخصوص خود ترس دارد بلکه مراعات نظم اجتماع خانواده و مسالمت و خوش بودن آنها در اینجا منظور است و بسا که علت اصلی در خود و نظر مخصوص بخود او است و موضوع تقیه در مذهب هم همه بحساب ترس و هراس از جان و مال نبوده بلکه مراعات نظم عمومی اجتماع و شیرین شدن زندگی در محیط عمومی خود علت مهمی است برای تقیه از این جهت میفرماید در معاشرت با آنان تقیه را منظور دارید و اخبار بسیاری وارد شده است که در جمعه و جماعت عمومی مسلمانان شرکت کنید گرچه با عقیده مذهبی آنها مخالف هستید و بلکه در عین حضور در جمعه و جماعت تا آنجا که می توانید مراعات عقیده خود را هم درباره انجام عمل عمومی رعایت کنید و دستور ندادند که تا می توانید دوری کنید و در خانه های خود نماز بخوانید.

۳- سفارش اکید برای توجه بخدا و تقوی و مراعات احکام و دستورات الهیه بوجه صحیح و نشان دادن راه راست تعلیم و آموزش احکام و دستورات الهیه که عبارت از دریافت تعلیمات امامان معصوم است زیرا اطاعت خداوند وابسته تشخیص احکام و مقررات صحیح و حقیقی خداست و در صورتیکه قرآن مجید مرجع عام و منبع تام احکامست بواسطه جهل مردم بفهم قرآن اختلاف پدید شده است و بسرای رفع این اختلافات از خود قرآن استفاده نتوان برد زیرا اگر ظاهر قرآن باعث رفع اختلاف میشد که باید اختلافی بوجود نیاید و بناچار باید شارح و مفسر معصومی برای قرآن باشد که آنرا بوجه درست بیان کند و سخن اوقاطع باشد و چنین شخص بدون امتیاز و عنوان خاصی نباشد و آن امتیاز نص امامت او است و آن عنوان معصوم بودن او است و از این جهت ولایت امام معصوم با اطاعت خداوند در هم آمیخته است و از آن گزیری نیست.

(صحيفة علي بن الحسين عليهما السلام)

(و كلامه في الزهد)

۲- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، وعلي بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن الحسن ابن محبوب ، عن مالك بن عطية ، عن أبي حمزة قال : مسمعت بأحد من الناس كان أزهده من علي بن الحسين عليهما السلام إماماً بلغني من علي بن أبي طالب عليهما السلام ، قال أبو حمزة : كان الامام علي بن الحسين عليهما السلام إذا تكلم في الزهد ووعظ أبكى من حضرته ، قال أبو حمزة : وقرأت صحيفة فيها كلام زهد من كلام علي بن الحسين عليهما السلام و كتبت ما فيها ثم أتيت علي بن الحسين صلوات الله عليه فعرضت ما فيها عليه فعرفه وصححه و كان ما فيها :

بسم الله الرحمن الرحيم كفانا الله وإيّاكم كيد الظالمين وبغي الحاسدين وبطش الجبارين أيها المؤمنون لا يفتننكم الطواغيت وأتباعهم من أهل الرغبة في هذه الدنيا المائلون إليها المفتنون بها ، المقبلون عليها وعلى حطامها الهامد وهشيمها البائد غداً ، واحذروا ما حذركم الله منها وازهدوا فيما زهدكم الله فيه منها ولا تتركوا إلى ما في هذه الدنيا ركون من اتخذها دار قرار ومنزل استيطان ، والله إن لكم مما فيها عليها [الدنيا] دليلاً وتنبهاً من تصريف أيامها وتغيير انقلابها ومثلاتها وتلاعبها بأهلها ، إنها الترفع الخميل وتضع الشريف وتورد أقواماً إلى النار غداً ففي هذا

صحيفة علي بن الحسين (ع) و سخن او درباره زهد

۲- از ایحزمه گوید نشنیدم کسی زاهدتر از علی بن الحسین (ع) باشد جز آنچه بمن درباره زهد علی بن ابیطالب (ع) رسیده است ابو حمزه گوید چون امام علی بن الحسین (ع) درباره زهد سخن می کرد و پند می داد هر که در حضورش بود می گریاند ابو حمزه گوید من يك دفتري خواندم که در آن گفتاری درباره زهد از سخن علی بن الحسین (ع) بود و من آنچه را در آن بود نوشتم و خدمت علی بن الحسین (ع) رفتم و آنچه در آن بود بوی عرضه داشتم آنرا شناخت و درست دانست و آنچه در آن بود این بود:

بنام خداوند بخشاینده مهربان خدا بگرداند از ما و شماها نیرنگ ستکاران و ستم حسودان و یورش زور گویانرا آیا مؤمنان شما را فریب ندهند سر کشان و پیروان آنها که روی دل بسوی این این جهان دارند و بدان گرایند آنانکه بدان فریفته شدند و بر آن روی کردند و بر کالای پوسیده و نشخوار زود گذر دل نهادند، بر حذر باشید از آنچه خدا شما را از آن بر حذر کرده است و بیرغبت باشید از آنچه خدا شما را بدان بیرغبت خواسته و بر این دنیا تکیه ندهید بمانند کسیکه آنرا خانه جاویدان و منزل پای بندان بر گرفته است بخدا سو کند برای شماها در آنچه از خود این جهانست هر آینه رهنما و آگاهی است برای گذشت روزگاران آن و دیگرگون شدن انقلابها و نمونهها و کیفرها و واکنشهای آن و بازی گری آن بادل دادهی خود راستی این جهانست که گمنامرا بلند نام میکند و سرورانرا

معتبرٌ ومختبرٌ وزاجرٌ لمتنبِّدٍ ، إنَّ الأمورَ الواردةَ علیکم فی کلِّ یومٍ وليلةٍ من مظلماتِ الفتنِ وحوادثِ البدعِ وسننِ الجورِ وبوائقِ الزَّمانِ وهیبةِ السلطانِ ووسوسةِ الشیطانِ لتثبِطِ القلوبِ عن تنبِّهها وتذهلها عن موجودِ الهدیِ ومعرفةِ أهلِ الحقِّ الأقلِیلاً ممَّنِ عصمَ اللهُ ، فلیسَ یعرفُ تصرفَ آیامها وتقلُّبِ حالاتها وعاقبةَ ضررِ فتنها إلاَّ من عصمَ اللهُ ونهَجَ سبیلَ الرُّشدِ و سلكَ طریقَ القصدِ ثمَّ استعانَ علی ذلكَ بالزُّهدِ فکَرَّ الفکرَ واتَّعَظَ بالصَّبْرِ فازدجرَ وزهدَ فی عاجلِ بهجةِ الدُّنیا و تجافی عن لذاتِها ورغبَ فی دائمِ نعيمِ الآخرةِ وسعیَ لها سعیها وراقبِ الموتَ وشئِ الحیاةِ مع القومِ الظالمینَ ، نظرَ إلى ما فی الدنیا بعینِ نیِّرةِ حدیةِ البصرِ وأبصرَ حوادثِ الفتنِ وضلالِ البدعِ وجورِ الملوكِ الظلمةِ ، فلقد لعمری استدبرتُمُ الأمورَ الماضیةَ فی الأیامِ الخالیةِ من الفتنِ المتراکمةِ والانهماکِ فیما تستدلُّونَ به علی تجنُّبِ الغواةِ وأهلِ البدعِ والبغیِ والفسادِ فی الأرضِ بغيرِ الحقِّ فاستعینوا باللهِ وارجعوا إلى طاعةِ اللهِ وطاعةِ من هو أولی بالطاعةِ ممَّنِ اتَّبَعَ فأطیع .

فالحذرُ الحذرُ من قبلِ الندامةِ والحسرةِ والقدومِ علی اللهِ والوقوفِ بینِ یدیهِ و تاللهِ ما صدر

زبون میسازد و مردمانی را در فردا به دوزخ میکشاند در همین بردسی، عبرت انگیزی و آزمایش و جلو گیری است برای هر آگاهی، اموری که در هر شبانه روز بشما روی آورند و بدعتهای تازه و روش های خلاف حق و ناگواریهای روزگار و هراسهای از سلطان و وسوسه های شیطان دلها را از آگاهی باز دارند و از وجود هدایت و شناختن رهبران درست غافل سازند جز اندکی از آنها که خدا ننگه دارد.

و نیست که بشناسد و عبرت گیرد از گردش روزگاران جهان و زیر و رو شدن احوال آن و سر انجام زیان فریفته شدن بدان جز کسی که خدایش حفظ کند و براه درست گام نهد و جاده راست پیماید و سپس برای این کار از زهد کمک گیرد و یاری جوید و پیایی بیندیشد و بشکیبائی بند پذیرد و خود را باز دارد و بیرغبت سازد از خرمی زودرس و زود گذر این جهان و از لذت های آن پهلو تهی کند و بنعمت جاوید آخرت شیفته باشد و نهایت کوشش برای آن بنماید و مرگ را همیشه بیاید و زندگی با مردم ستم کار را ناگوار یابد، بر آنچه در این جهانست بادیده روشن و تیز نگاه کند و بفتنه های تازه چشم اندازد و ببدعت های گمراهی و خلافکاریهای شاهان ستم کار.

بجان خود که شما از اوضاع روزگاران دیرین به اندازه فتنه های درهم و برهم و شیفته گیهای بیجا در پشت سر گذاشتید که از آنها بتوانید راه ببرید بر دوری گزیدن از گمراهان و بسدعت گزاران و ستم پیشگان و مفسدان در روی زمین بنا حق از خدا یاری جوید و بر گردید به طاعت خدا و طاعت کسی که به طاعت سزاوار تر است از آنها که پیروی شوند و فرمان آنها را برند .

الحذر، الحذر، از پیش آمد و پشیمانی و افسوس و ورود به درگاه خدا و برابر شدن با او و

قومٌ قطّ عن معصية الله إلا إلى عذابه وما آثر قومٌ قطّ الدنيا على الآخرة إلا ساء منقلبهم وساء مصيرهم وما العلم بالله والعمل بالإيمان مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحنّته الخوف على العمل بطاعة الله وإن أرباب العلم وأتباعهم: الذين عرفوا الله فعملوا به ورغبوا إليه وقد قال الله: «إنما يخشى الله من عباده العلماء» فلا تلتمسوا شيئاً مما في هذه الدنيا بمعصية الله واشتغلوا في هذه الدنيا بطاعة الله واغتنموا أيّ ما وسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله فإن ذلك أقلُّ للتبعية وأدنى من العذر وأرجال النجاة فقدّموا أمر الله وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها ولا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت من زهرة الدنيا بين يدي الله وطاعته وطاعة أُولي الأمر منكم واعلموا أنّكم عبيد الله و نحن معكم يحكم علينا وعليكم سيّدٌ حاكمٌ غداً وهو وقفكم. ومسائلكم فأعدّوا الجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على رب العالمين، يومئذ لا تكلم نفس إلا بأذنه.

واعلموا أنّ الله لا يصدّق يومئذ كاذباً ولا يكذب صادقاً ولا يردّ عذر مستحقّ ولا يعذر غير معذور، له الحجّة على خلقه بالرّسل والأوصياء بعد الرّسل فاتقوا الله عباد الله واستقبلوا في

بخدا سو گند هیچ مردمی هر گزار منزل گناه و نافرمانی خدا کوچ نکنند جز بسوی عذابش و برگزینند هرگز هیچ مردمی دنیا را بر دیگر سرای جز اینکه بد بر گشت و بدسر انجامند خدا شناسی و کردار نیک نیستند جز دور فیک هم آغوش، هر که خدا را شناسد از او بترسد و ترسش او را بکردار طاعت خدا وادارد و راستی که دانشمندان و پیروانشان هم آنکسانند که خدا را شناختند و برای او کار کردند و به او روی آوردند و هر آینه خدا فرموده است (۲۸- فاطر) همانا دانایانند که از خدا می ترسند. نباید چیزی از این جهان را بوسیله گناه خدا بجوئید در این جهان بکار طاعت خدا اندر باشید و روز بروز آنرا غنیمت شمارید و بکوشید در آنچه فردا شمارا از عذاب نجات بخشد زیرا این روش کم مؤاخذمه تر و بعدر خواهی نزدیکتر و برای نجات امید بخش تراست فرمان خدا را پیش خود گذارید و بطاعت کسی گرائید که خدا طاعتش را بیشتر از همه امور و در پیش همه امور واجب کرده است و اموری را که از جانب سر کشان بخاطر دنیای شکوفان آنها بشما وارد میشود مقدم بر طاعت خدا و طاعت صاحب الامر خود مدارید بدانید که شماها همه بنده های خدائید و ما هم بهمراه شما بر ما و شماها آقائی حکم کند که حاکم فردا است و او است که شما را بازداشت کند و از شماها بازپرسی کند و باید آماده پاسخ شوید پیش از بازداشت و پرسش و عرضه بر پروردگار جهانیان در چنانه روزی که جز به اجازه او کسی دم نتواند زد.

و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغ گوئی را راستگو نشمارد و هیچ راستگوئی را دروغزن و هیچ عذر بجائی وارد نکند و هیچ بی عذر را معذور نداند او است که بر همه خلقش حجت دارد بوسیله رسولان و اوصیاء جانشین رسولان، ای بنده های خدا از خدا بپرهیزید و به اصلاح خود رو آورید و به

إصلاح أنفسكم وطاعة من تولّونه فيها ، لعلّ نادماً قد ندم فيما فرط بالأمس في جنب الله وضيع من حقوق الله واستغفر والله وتوبوا إليه فانه يتقبل التوبة ويعفو عن السيئة ويعلم ما تفعلون .

و إياكم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة الفاسقين ، احذروا فتنهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا أنه من خالف أولياء الله ودان بغير دين الله واستبدّ بأمره دون أمر وليّ الله كان في نار تلتهب ، تأكل أبداناً قد غابت عنها أرواحها وغلبت عليها شقوتها ، فهم موتى لا يجدون حرّ النار ولو كانوا أحياء لوجدوا مفضل حرّ النار واعتبروا يا أولي الأَبصار واحمدوا الله على ما هداكم واعلموا أنكم لا تخرجون من قدرة الله إلى غير قدرته وسيرى الله عملكم ورسوله ثمّ إليه تحشرون ، فانتفعوا بالعظة وتأدّبوا بآداب الصالحين .

طاعت خدا و طاعت هر که در طاعت خدا پیرو و دوست او شدید شاید پشیمانی پشیمانی کشد در آنچه دیروز در باره خدا کوتاهی کرده و حقوق خدا را ضایع ساخته از خدا آمرزش خواهید و بدو باز گردید زیرا او است که توبه پذیرد و از گناه در گذرد و بداند که شماها چه میکنید .

مبادا با گناه کاران همنشینی کنید و بستم کاران یاری دهید و با فاسقان همسایه شوید از فتنه و فریب آنان بر حذر باشید و از آستان آنها به دور گردید و بدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و بجز دین خدا کیشی بیند و خود کامی کند در برابر فرمان امام برحق در آتش سوزانی باشد که میخورد پیکر هائی را که جان خود را بساخته اند و بدبختی بر آنها چیره شده پس آنان مردگانی باشند که سوز آتش را نیابند و اگر زنده بودند هر آینه دردناکی سوز آتش را در یافت میکردند .

شرح - از مجلسی ره - « قوله فی نار تلتهب » ظاهراً مقصود اینست که آنها در این جهان در آتش دوری و حرمان و خشم و خذلان میسوزند ولی چون بمانند مردهها هستند و از حقایق بیخبرند و علم و یقین ندارند بدرد این آتش معنوی و سوزان شعور ندارند آنرا درک نمیکنند چنانچه خدا تعالی فرموده است (۴۹- توبه) برآستی که دوزخ بکافران فرا گیر است و هم خدا فرموده است (۲۱- النحل) مردهها ایند و نه زندهها ولی شعور ندارند (یعنی مرده بودن خود را درک نمیکنند) و ممکن است که مقصود از آتش اسباب در آمدن در دوزخ باشد بطور مجاز:

دنباله حدیث ۲-

ای صاحب دیدهها عبرت گیرید و خدا را سپاس گزارید بر رهبری کردن شماها و بدانید که از زیر نیروی خدا در پناه دیگر نیرو بیرون نتوانید شد و محققاً ببیند خدا کردار شما را و هم رسول خدا « ص » سپس بسوی او محشور گردید از پند سود برید با آداب خوبان ادب پذیرید .

۳- أحمد بن محمد بن أحمد الكوفي وهو العاصمي؛ عن عبد الواحد بن الصواف، عن محمد بن إسماعيل الهمداني؛ عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يوصي أصحابه و يقول: أوصيكم بتقوى الله فانها غبطة الطالب الرّاجي وثقة الهارب اللّاجي واستشعروا التقوى شعاراً باطناً واذكروا الله ذكر أخالصاً تحيوا به أفضل الحياة وتسلكو به طريق النجاة، انظروا في الدنيا نظراً زاهداً المفارق لها فانها تزيل الثاوي الساكن وتفجع المترف الآمن لا يرجي منها ماتولّي فأدبر ولا يدري ما هو آت منها فينتظر، وصل البلاء منها بالرّخاء والبقاء منها إلى فناء، فسرورها مشوب بالحزن والبقاء فيها إلى الضعف والوهن، فهي كروضة اعتم مرعاها وأعجبت من يراها عذب شربها، طيب تربها، تمج عروقها الثرى، وتنطف فروعها الندى، حتى إذا بلغ العشب إبطانه واستوى بنانه هاجت ريح تحت الورق وتقرق ما اتسق فأصبحت كما قال الله: «هشيماً تذروه الرياح وكان الله على كل شيء مقتدراً»، انظروا في الدنيا في كثرة ما يعجبكم وقلّة ما ينفعكم.

۳- از امام کاظم (ع) که شیوه امیرالمؤمنین بود که بیاران خود چنین سفارش میفرمود: من به شما سفارش کنم تقوا از خدا را زیر اتقوی بهره رشک آور جوینده امیدوار است و وسیله اعتماد گریزان پناه جو، تقوی رادر درون نهاد خود پیروید و درک کنید و خدارا با اخلاص یاد کنید تا بدان بهترین زندگی را به دست آرید و راه نجات را بینمایید در دنیا نگاه کنید چون نگاه زاهدی که از آن جدائی میکند زیرا که دنیا جای گزین نشیمن گیر را بن کن میکند و خوشگزران آسوده نهاد را داغ دار مینماید آنچه از دنیا رو گردانید و پشت کرد و رفت امید بر گشتی بدان نیست و کس نداند که آنچه از آن آید چیست تا انتظار آنرا برند آسایش آنرا بلا در پی است و بقایش رانیستی و فنا، شادیش آمیخته به اندوه است و پایش آنرا در پیرامون ناتوانی و سستی، دنیا چه بستانیست که چرا گاهش سرسبز و شادابست و هر کسش بیند در شکفت و آرمانست، آتش خوشگوار است و خاکش پاک و سرشار، ریشه درخت و گل و گیاهش آب در بن خاک تنیده و شاخه هایش نم و رطوبت را بخود کشیده و در پاشیده تا چون گیاهش بیهار عمر و خرمی رسد و بر سر پای خود ایستد بادی طوفانی بوزد و بجهد و بر گیاهش را پرپر کند و بروی زمین ریزد و هر چه برشته زیبائی در آورده از هم بپاشد و چنان گردد که خدا فرماید (۱۲۶- الکهف) خشکیده و خرد شده که بادش بهر سو بپیراند و خدا است که بر هر چیزی توانا است - دنیا را از این رو بنگرید که بسیار چیز خوش آیند بشما نماید و کمتر چیزی در آن باشد که بشما سود بخشد.

(خطبة لامیر المؤمنین علیه السلام)

☆ (وهی خطبة الوسيلة) ☆

۴ - مجتهد بن علی بن معمر، عن محمد بن علی بن عکایة التمیمی، عن الحسن بن النضر الفهری عن ابي عمرو والأوزاعي، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن یزید قال: دخلت علی ابي جعفر علیه السلام فقلت: یا ابن رسول الله قد أرمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها فقال: یا جابر ألا وقفت علی معنی اختلافهم من أين اختلفوا ومن أي جهة تفرقوا؟ قلت: بلى یا ابن رسول الله قال: فلا تختلف إذا اختلفوا یا جابر إن الجاحد لصاحب الزمان كالجاحد لرسول الله صلی الله علیه وآله في أيامه، یا جابر اسمع وع، قلت: إذا شئت؛ قال: اسمع وع وبلغ حيث انتهت بك راحلتك أن أمير المؤمنین علیه السلام خطب الناس بالمدينة بعد سبعة أيام من وفاة رسول الله صلی الله علیه وآله وذلك حين فرغ من جمع القرآن وتأليفه فقال: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلا وجوده و حجب العقول أن تتخیل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لا يتفاوت في ذاته ولا يتبعض

يك سخنرانی از امیر المؤمنین (ع)

و آن خطبه وسیله است

۴- از جابر بن یزید گوید من خدمت امام باقر (ع) شرفیاب شدم و گفتم یا ابن رسول الله اختلافات مذهبی شیعه مراداغ کرده و گداخته در پاسخ فرمود: ای جابر تر لواقف نکنم بر حقیقت اختلاف آنها که از کجا اختلاف پیدا کردند و از چه جهت جدائی و تفرقه میان آنها افتاد؟ گفتم: چرا یا ابن رسول الله فرمود ای جابر اگر آنها براه جدائی و اختلاف رفتند تو راه اختلاف در پیش مگیر، ای جابر منکر امام هر زمان و صاحب الامر وقت مانند منکر رسول خدا «ص» است در دوران رسالت او، ای جابر گوش دار و در یاد نگه دارد.

جابر- هر گاه شما خواسته باشید که بشنوم بفرمائید تا گوش دارم (اکنون آماده ام که بشنوم و درخواست آنرا دارم خل).

امام- گوش دار و در یاد نگه دار تا آنجا که مرکبت پیش میرود به دیگران برسان که امیر المؤمنین «ع» پس از هفت روز وفات پیغمبر «ص» برای مردم سخنرانی کرد و این سخنرانی هنگامی بود که از جمع آوری و تألیف قرآن پرداخته بود، چنین فرمود:

سپاس از آن خدائیست که همپا را در بند کرده است از اینکه بجائی برسند درباره او جز به همین که او هست و همه خردها را در پرده داشته از اینکه ذات او را در خیال آورند زیرا از همانندی وهم شکلی بر فراز است.

بلکه او است همان صرف هستی که در حقیقت ذاتش تفاوتی نیست و در صفات کمالش تبعیض به شماره بندی راه ندارد.

شرح - از مجلسی « ره » - « قوله منع الاوهام » ظاهر اینست که مقصود از وهم در این جا معنی عامی است که شامل عقل هم می شود یعنی تقدس و علو شأنش مانع از آنست که عقول راجز همان درك هستی او در او راهی باشد و گنه صفاتش را در یابد.

« و حجب العقول » یعنی محجوبند از این که او را در خیال رسم کنند اگر منظور از تخیل ارتسام در قوه خیال باشد چنانچه اصطلاح شده منظور از تعلیل اینست که تخیل در محسوساتست و در مادیات و اگر خدا تعالی در خیال آید باید بمانند آن باشد وهم شکل آنها بود و در صفات امکانیه با آنها شریک باشد با اینکه خدا از همه اینها برتر است و برکنار است و اگر مقصود ارتسام در عقل باشد که روشن تر است مقصود اینست که خدا تعالی بچیزی نماند تماماً به الاشتراك و مابه الامتیاز داشته باشد و در تصور عقل در آید یا اینکه هر صورتی در عقل در آید نیاز به محل دارد و نتواند عین حقیقت او باشد یا بتعبیر دیگر اگر خدا در عقل گنجد در این جهت مانند ممکنات باشد و این همانندی بر او روان باشد یا گفته شود میان عاقل و معقول نسبتی باید تا تعقل شاید و مناسبتی یا مشابهتی چنین میان خدا و خلقش نیست پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم وهم يك نیروی درونی است در وجود انسان که بر روی صورت همه محسوسات صورت تراشی میکند و کاریکاتور ساز درون انسانست و هر گونه تصویر نقشه ای را ابتکار میکند و فن کاری - کاتور سازی امروز که شهرت بسزائی دارد یکی از فنون فعالیت این نیرو است و می توان گفت نیروی وهم از این نظر پایانی ندارد مانند عدد و شماره که خود بی نهایت است بلکه شماره و عدد هم خود یکی از فعالیت های همین نیروی واهمه است زیرا هر گونه ادراکی که در حدی گنجد و اندازه اش باشد چه بعنوان خود شمارش که يك اندازه است و چه به اعتبار صورت و پیکره که عبارت از احاطه سطح و یا خطست بيك شکل هندسی و آن هم خود اندازه دیگریست در دسترس وهم افتد و بر روی آن هر اندازه ای دیگری بآید آورد و چنانچه اندازه های شماری لانهایت است با افزودن هر شماری شماری دیگر پدید آید و برای آن پایانی نشاید و اندازه های سطحی و خطی هم چنین باشد بلکه کار وهم از این هم پر دامنه تر است و گاهی برای حقائق نامرئی هم صورت گیری کند و این خود در فن ادب و شعر باب تشبیه معقول به محسوس باشد زیرا خود فن شعر و ادب هم یکی از فنون فعالیت واهمه است چنانچه علم را بصورت نور روشن در آورد و چهارا بصورت تاریکی و ظلمت و هدایت را زندگی تصویر کند و ضاللترا در اسکلت مرده ای مجسم نماید و عدالترا باشکل ترازو مجسم کند و صلح و سلامترا باصورت کبوتر سفید نمایش دهد، و وهم با این وسعت دستگاه اندازه گیری و نقشه کشی نامحدود خود در ساحت خداوند راهی ندارد جز بهمین اندازه که درك کند هست و برای هستی مطلق هیچ اندازه ای وجود ندارد که وهم بتواند آنرا در قالب آن در آورد و همین معنی است که میفرماید چون خدا را مانندی نیست وهم شکلی نیست یعنی اندازه گیری در او امکان پذیر نیست او را در حضرت او راهی نیست.

نیروی عقل کلیات را درك کند و کلیات بیش از پنج نباشد که در منطق بیان شده است: وجه اشتراك حقائق مختلفه که جنس باشد و وجه اشتراك افراد يك حقیقت که نوع است و وجه امتیاز حقیقت خاصی از حقیقت دیگر که فصل است و وجه اشتراك در وصف و عارض خارج از ذات که اگر محصور به افراد يك حقیقت باشد عرض خاص است و اگر مشترك میان حقایقی باشد عرض عام است همه این کلیات

بتجزئة العدد في كماله ، فارق الأشياء لأعلى اختلاف الأماكن ويكون فيها الأعلى وجه الممازجة ، و علمها لأبادة لا يكون العلم إلا بها وليس بينه وبين معلومه علم غيره ، به كان عالماً بمعلومه ، إن قيل : كان فعلى تأويل أزلية الوجود وإن قيل : لم يزل ، فعلى تأويل نفي العدم ؛ فسبحانه و تعالی عن قول من عبد سواه واتخذ إليها غيره علواً كبيراً .

نحمده بالحمد الذي ارتضاه من خلقه وأوجب قبوله على نفسه وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان القول وتضاعفان العمل ، خف ميزان ترفعان منه وثقل ميزان توضعان فيه وبهما الفوز بالجنة والنجاة من النار والجواز على الصراط

بر پایه تفاوت مراتب وجود و حقیقت اشیا است که درک اشتراك و امتیاز بشود و شمارشی در اجزاء مفهومی پدید آید و چون حقیقت هستی و صرف هستی بر کنار از همه اینها است نه دچار تفاوت است و نه شمارش اجزاء درونی یا برونی بنا برین در تعقل نیاید زیرا از عقل جز ادراك این کلیات کاری بر نیاید بنا بر این تقریر جمله « بل هو الذي لا يتفاوت » تا « في كماله » بیان علت این است که عقل از تخیل ذاتش در پرده است و قابل شماره نبودن صفات کمال به این معنی است که عین ذات اویند نه زائد بر ذات تا آنها را با ذات دو شماره باشد یا نسبت بهم دیگر شماره ها داشته باشند.

دنباله حدیث ۴ -

از همه چیز ها جدا است نه بوسیله مسافت و در همه چیز اندر است نه بر وجه آمیزش و ممازجت .

شرح - در اینجا برای تمثیل و نزدیک کردن این حقیقت بفهم عمومی ممکن است بوضع جان با تن توجه کرد که جان از تن جدا است ولی نه به این معنی که مسافتی میان آن ها وجود دارد و هر کدام در جای دیگرند و با آن اندر است نه باین معنی که بدان آمیخته و ممزوج باشد.

دنباله حدیث - ۴

دانش او به ابزار نیست علمش بخود دانست ، میان او و معلوم او علمی که جز او باشد و بوسیله آن دانا بمعلوم باشد وجود ندارد (شرح بلیغی است که علم او عین ذات او است و عبارت از احاطه حضوری است) اگر گفته شود که بوده است به این معنی است که وجودش ازلی است و اگر گفته شود همیشه هست به این معنی است که ناودی رادر او راهی نیست پس منزله باد خدا و پربرتر باد از گفته آنکه جز او را پرستند و معبود دیگری جز او گیرد .

او را سپاس گزاریم بدان سپاسی که از خلقش برای خودش پسندد و پذیرش آنرا بر خود ما بایست شمارد و گواهمکه نیست شایسته پرستشی جز او ، تنها است ، شریک ندارد و گواهم که محمد بنده و رسول او است ، دو گواهند که گفتار را بر فرازند و کردار را دوچندان سازند ، سبک باشد هر میزان عملی که از آن نشان بردارند و سنگین باشد هر میزان عملی که در آن نشان بگذارند : به این دو است کامیابی به بهشت و نجات از دوزخ و گذشت بر صراط شماها باشهادت بیبهشت در آئید و با نماز بر رحمت برسید ، بر

وبالشهادة تدخلون الجنة وبالصلاة تنالون الرحمة ، أكثروا من الصلاة على نبيكم « إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً » صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً .

أيها الناس إنه لا شرف أعلى من الاسلام ولا كرم أعز من التقوى ولا معقل أحرز من الورع ولا شفيح أنجح من التوبة ولا لباس أجمل من العافية ولا وقاية أمتع من السلامة ولا مال أذهب بالفاقة من الرضى بالقناعة ولا كنز أغنى من القنوع ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة وتبوأ خفض الدعة والرغبة مفتاح التعب والاحتكار مطية النصب والحسد آفة الدين والحرص داع إلى التجهّم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق إلى الحين والشره جامع لمساوي العيوب رب طمع خائب وأمل كاذب ورجاء يؤدي إلى الحرمان و تجارة تؤول إلى الخسران ، ألا ومن تورط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرّض لمفضحات النوائب وبئست القلادة قلادة الذنب للمؤمن .

أيها الناس إنه لا كنز أنفع من العلم ، ولا عز أرفع من الحلم ، ولا حسب أبلغ من الأدب ولا نسب أوضع من الغضب ، ولا جمال أزين من العقل . ولا سوء أسوأ من الكذب ، ولا حافظ أحرص من الصمت ، ولا غائب أقرب من الموت .

پیغمبر خود بسیار صلوات فرستید. راستی که خدا و فرشته هاش صلوات فرستند بر پیغمبر آیا کسانی که گرویدید صلوات براو فرستید و درود فراوان.

ایا مردم راستش اینست که شرفی برتر از اسلام نیست و کرامتی عزیزتر از تقوی و قلعه ای مصونتر از ورع و پارسائی و شفیع پذیراتر از توبه و لباسی زیباتر از عافیت، و نگهداشتی نیست که منیع تر از سلامت و سازش و نه مالی نیاز برنده تر از دلدادن بقناعت و نه گنجی پر ثروت تر از قناعت هر که بهمان کفایت گذران معاش اکتفاء کند آسایش خود را پابر جا کرده و در مهد آرامش نشیمن ساخته، رغبت بدنیاکاید درنج است و جمع مال دنیا مرکب ناراحتی، حسد آفت دین است و آزمندی سبب افتادن در پرتگاه گناهان که مایه حرمانست سرکشی و ستم داننده بمرگست و شیفته بودن بدنی بنگاه هر عیب بد، بسا طمعی که نومید گردد و آرزویی که بر بساد رود و دروغ در آید و امیددی که به نومیدی گراید و تجارتی که به زیان کشد هلاهر که خود را چشم بسته از سر انجام در هر کاری در اندازد در معرض ناگواری های رسوا کننده است و چه بد گردنبندی است گردنبنند گناه برای مؤمن.

ایا مردم راستش اینست که گنجی سودمندتر از دانش نیست و عزتی بالاتر از بردباری و نه حسبی رساتر از ادب و نه نسبی زبون تر از خشم و نه جمالی آرایش کن تر از خرد ، هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست و هیچ پاسبانی نگهدارتر از خموشی و هیچ غائبی نزدیکتر از مرک.

أَيُّهَا النَّاسُ [إِنَّهُ] مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ، وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَأْسَفْ عَلَى مَا فِي يَدِ غَيْرِهِ ، وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قَتَلَ بِهِ ، وَ مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ بئْرًا وَقَعَ فِيهَا ؛ وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ ؛ وَ مَنْ نَسِيَ زَلَّةَ اسْتَعْظَمَ زَلَلَ غَيْرَهُ ؛ وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ ، وَ مَنْ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ ، وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ ، وَ مَنْ سَفِهَ عَلَى النَّاسِ شَتَمَ ، وَ مَنْ خَالَطَ إِلَّا نَذَالَ حَقَرَ وَ مَنْ حَمَلَ مَا لَا يَطِيقُ عَجَزَ .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَأَمَالٌ [هُوَ] أَعُودٌ مِنَ الْعَقْلِ ، وَ لَأَفْقَرٌ [هُوَ] أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ ، وَ لَأَوَاعِظٌ [هُوَ] أَبْلَغُ مِنَ النَّصِيحِ ، وَ لَأَعْقَلُ كَالْتَدْبِيرِ ؛ وَ لَأَعْبَادَةٌ كَالْتَفَكُّرِ ، وَ لَأَمْظَاهِرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ ، وَ لَأَوْحَشَةٌ أَشَدُّ مِنَ الْعَجَبِ ، وَ لَأَوْرَعٌ كَالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ ؛ وَ لَأَحْلَمُ كَالصَّبْرِ وَ الصَّمْتِ .

أَيُّهَا النَّاسُ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يَظْهَرُهَا لِسَانُهُ : شَاهِدٌ يَخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ ، حَاكِمٌ يَفْصَلُ بَيْنَ الْخُطَابِ ، وَ نَاطِقٌ يَرُدُّ بِهَ الْجَوَابِ ، وَ شَافِعٌ يَدْرِكُ بِهَ الْحَاجَةَ ، وَ وَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهَ الْأَشْيَاءَ ، وَ أَمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ ، وَ وَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ ، وَ مَعَزٌ تَسْكُنُ بِهَ الْأَحْزَانَ ، وَ حَاضِرٌ تَجَلَّى بِهَ الضَّغَائِنَ ، وَ مَوْتِقٌ تَلْتَذُّ بِهَ الْأَسْمَاعُ .

ایامردم [راستش] هر که در عیب خود نگردد از عیب دیگران بگذرد و هر که بروزی خدای داد خشنود باشد بر آنچه دیگران دارند افسوس نخورد، هر که تیغ ستمکشد بدان کشته شود، و هر که برای برادرش چاهی کند خودش در آن افتد و هر که پرده دیگران بدرد عیوب خانه خود از پرده بدر آورد، هر که لغزش خود از یاد برد لغزش دیگرانرا بزدک شمارد و هر که بنظرش خود بین باشد گمراه گردد و هر که بخرد خود بی نیازی کند بلغزد و هر که بمردم بزرگی فروشد خوار گردد و هر که نسبت بمردم سبکسری کند دشنام خورد و هر که با او باش آمیزد کوچک شود و هر که آنچه راتاب نیاورد بدوش گیرد، درماند.

ایامردم راستش اینستکه مالی سودمندتر از خرد نیست و نه فقری سخت تر از نادانی و نه پند دهی شیواتر از اندرز، عقلی چون تدبیر نیست و عبادتی چون تفکر و اندیشه، و پشتیبانی محکمتر از مشورت، و هر اسی سخت تر از خود بینی نیست و ورعی چون خودداری از ارتکاب حرام، و بردباری چون صبر و خموشی نباشد .

ایامردم ده خصلت انسانی از زبانش بر آید ۱- گواهی استکه از درون گزارش دهد ۲- حا کمی استکه میان مردم قضاوت کند ۳- ناطقی که پاسخ پردازد ۴- شافعی که حاجت بدو روا شود ۵- ستایشگریکه هر چیز را معرفی کند ۶- فرماندهیکه بکار خوب فرمان دهد ۷- پند گوئی که از زشت بازدارد ۸- تسلیت گوئی که غمها بدان آرام شود ۹- وسیله حاضری استکه کینه بدان برطرف شوند ۱۰- دلبانی استکه گوشها از آن لذت برند .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَأَخِيرُ فِي الْأُمَّةِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّه لَأَخِيرُ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ .
 وَاَعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مِنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ يَنْدَمُ ، وَمَنْ لَا يَعْلَمُ بِالْجَهْلِ ، وَمَنْ لَا يَتَحَلَّمُ لَا يَحْلُمُ
 وَمَنْ لَا يَرْتَدِعُ لَا يَعْقِلُ ، وَمَنْ لَا يَعْقِلُ يَهِنُ ، وَمَنْ يَهِنُ لَا يُوقِرُ ، وَمَنْ لَا يُوقِرُ يَتَوَبَّخُ ؛ وَمَنْ يَكْتَسِبُ مَالًا
 مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ يَصْرَفُهُ فِي غَيْرِ أَجْرِهِ ، وَمَنْ لَا يَدْعُ وَهُوَ مَحْمُودٌ يَدْعُ وَهُوَ مَذْمُومٌ ، وَمَنْ لَمْ يَعْطِ قَاعِدًا مَنَعَ قَائِمًا
 وَمَنْ يَطْلُبُ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذَلُّ ؛ وَمَنْ يَغْلِبُ بِالْجَوْرِ يُغْلَبُ ، وَمَنْ عَانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ ، وَمَنْ
 تَفَقَّهَ وَقَرَّ ، وَمَنْ تَكَبَّرَ حَقَّرَ ، وَمَنْ لَا يُحْسِنُ لَا يُحْمَدُ .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدُّنْيَةِ وَالتَّجَلُّدَ قَبْلَ التَّبَلُّدِ ، وَالْحِسَابَ قَبْلَ الْعِقَابِ ، وَالْقَبْرَ خَيْرٌ
 مِنَ الْفَقْرِ ، وَغَضُّ الْبَصْرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ مِنَ النَّظَرِ ، وَالذُّهْرُ يَوْمُكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ
 وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَبِكُلَيْهِمَا تَمْتَحَنُ . - وَفِي نَسْخَةٍ وَكَلَامًا سَيُخْتَبَرُ . -

أَيُّهَا النَّاسُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ
 الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ ؛ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَ الْحَرَصُ ، وَإِنْ مَلَكَه الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ ، وَإِنْ
 عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ ، وَإِنْ أَسْعَدَ بِالرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ ، وَإِنْ نَالَ الْخَوْفَ شَغَلَهُ الْحَذَرُ

آیا مردم راستش اینست که خوب نیست دم بستن از حکمت و سخن بجا چنانکه خوب نیست سخن گفتن بنادانی .

(دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن و بوقتی گفتن و گفتن بوقت خاموشی)
 وای مردم بدانید هر کس اختیار زبان خود را ندارد پیشیمان می شود و هر که نداند بنادانی افتد و هر
 که خود را پیردباری و اندارد بردبار نباشد و هر که مهار خود نکشد خردمند نیست و هر که خردمند نیست
 خوار شود و هر که خوار شود احترام نشود و هر که احترام نشود مورد سرزنش است و هر که مالیرا
 بناحق بدست آورد در غیر مورد خرج کند و هر که بوجه پسندیده ای دست از بدی بردارد بر آن
 و اذار شود و بانگوش و بناچار دست از آن بردارد، هر که نشسته عطا نکند ایستاده باشد و از او دریغ
 شود و هر که عزت بناحق جوید راه خوازی پوید و هر که بناحق غالب آید مغلوب گردد و هر که باحق
 لجبازی کند موهون بود و هر که دین را بفهمد باوقار باشد و احترام دارد و هر که تکبر ورزد کوچک شود
 و هر که احسان نکند او را نستایند.

آیا مردم مردن به از زبون زیستن است و جستن با سختی به از بیکار خفتن است و حساب خود نگه داشتن به از کیفر کشیدنست و گور به از فقر و چشم پوشیدن به از بسیار از نگاههاست و روزگار در روزی باتواست و در روزی در برابرت هر گاه باتواست مستی مکن و هر گاه در برابر تو است صبر کن زیرا بهر دو آزمایش شوی و در نسخه ایست که هر دو را اختیار خواهد شد.

آیا مردم شگفت آور چیزیکه در انسانست دل او است دل مایه هائی از حکمت دارد و اضدادی بر خلاف آن اگر امیدواری بدورخ دهد طمعش خوار کند و اگر طمعش بر فروخت حرصش بکشد و اگر نومیدی گریبانگیرش شد افسوسش بکشد و اگر خشمش رخداد غیظ او سخت باشد و اگر با رضایت

وإن اتسع له الأمن استلبته الغرّة - وفي نسخة أخذته العزّة ، - وإن جدّت له نعمة أخذته العزّة ، وإن أفاد مالا أطغاه الغنى ، وإن عضته فاقة شغله البلاء - وفي نسخة جهده البكاء - وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع ، وإن أجهده الجوع قعد به الضعف ، وإن أفرط في الشبع كظته البطنة فكلّ تقصير به مضرّ و كلّ إفراط له مفسد .

أيّها الناس إنّه من فلّ ذلّ ، ومن جاد ساد ؛ ومن كثر ماله رأس ، ومن كثر حلمه نبل ، ومن أفكر في ذات الله تزندق ؛ ومن أكثر من شيء عُرِف به ، ومن كثر مزاحه استخفّ به ، و من كثر ضحكّه ذهب هيبته .

فسد حسب من ليس له أدب ، إنّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال ؛ ليس من جالس الجاهل بذی معقول ، من جالس الجاهل فليستعدّ لقليل وقال ، لن ينجو من الموت غنيّ بماله ولا فقيرٌ لافلاله .

أيّها الناس لو أن الموت يشتري لاشرّاه من أهل الدنيا الكريم الأبلج واللّئيم الملهوج .

نیکبخت شود تحفظارا از یاد برد و اگر بیمی بدو رسد حذر او را مشغول سازد و اگر پر آسوده باشد فریب و غرور (عزت خل) او را در بر باید و در نسخه دیگر استکه عزت (یا فریب خل) او را در گیرد و اگر نعمتی تازه کند عزت او را بگیرد و اگر مالی یابد گمراهیش بسر کشی کشد و اگر نداری او را بگردد بلایش بکار گیرد و در نسخه ایستکه از گریه برنج افتد و اگر مصیبتی بوی رسد بی تابی او را رسوا کند و اگر گرسنگی کشد ناتوانی او را از پای در آورد و اگر پر سیر خورد شکم پری او را بفشارد پس هر کوتاهی و کمی باو زیان رساند و هر افراط و گذشت از حد هم مفسده بار برای او است.

ایا مردم هر که کندی (کم کاری خل) کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقا شد و هر که فراوان داشت سرور گردید و هر که پر حلم و رزید شرافتمند شد و هر که در ذات خدا اندیشید زندیق گردید و هر که چیز را پراظهار کرد بدان معروف شود و هر که پر شوخی کرد سبک گردد و هر که پر خندید هیبتش برود، آبروی خانوادگی کسیکه ادب و پرورش ندارد تباه گردد، راستی بهترین کار نگهداشتن آبرو است بصرف مال کسیکه با نادان همنشین گردد خردمند نیست هر که با نادان نشیند آماده قیل و قال و جنجال باشد، از مرگ رها نشود توانگری برای ثروتش و نه فقیری برای ندادیش.

ایا مردم - اگر مرگ خریداری بود کریم درخشان چهره آنرا میخرید و هم لیثم نپخته و آزمند .

شرح - از مجلسی ده - در توجیه اینکلام و جوهی توان گفت :

۱- مقصود این باشد که اگر مرگ خرید و فروش میشد کریم آنرا میخرید چون بکرامت کردن شوق دارد و مال ندارد که ببخشد چنانچه معمول همین است (کرم داران عالم را درم نیست) و از این غم

أيها الناس إن للقلوب شواهد تجري الأ نفس عن مدرجة أهل التفريط، وفطنة الفهم
 للمواعظ ما يدعو النفس إلى الحذر من الخطر، وللقلوب خواطر للهوى، والعقول تزجر وتنسى، وفي
 التجارب علم مستأنف، والاعتبار يقود إلى الرشاد، وكفاك أدباً لنفسك ما تكرهه لغيرك،
 عليك لأخيك المؤمن مثل الذي لك عليه، لقد خاطر من استغنى برأيه، والتدبر قبل العمل فانه
 يؤمنك من الندم، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ ومن أمسك عن الفضول عدلت رأيه
 العقول، ومن حصن شهوته فقد صان قدره، ومن أمسك لسانه أمنه قومه، ونال حاجته، وفي
 تقلب الأحوال علم جواهر الرجال، والأيتام توضح لك السرائر الكامنة، وليس في البرق الخاطف
 مستمتع لمن يخوض في الظلمة، ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة؛ وأشرف الغنى
 ترك المنى، والصبر جنة من الفاقة، والحرص علامة الفقر، والبخل جلباب المسكنة؛ والمودة
 قرابة مستفادة، ووصول معدم خير من جاف مكثر، والموعظة كهف لمن وعامها، ومن أطلق

بمرك خود راضی می شد و لثیم آزمند هم آنرا میخورد و بدان راضی است چون بواسطه حرصیکه
 دارد از زندگی خود بی نهایت ناراضی است و بسا زبانی بیند و خواهد که از غصه بمیرد و بسا از حسد
 بدیگران بمرك گراید.

۲- مقصود این باشد که کریم هر گرا میخورد تا فروشنده را بکرم خود از آن رها کند و لثیم آنرا
 میخورد چون حرص بجمع هر چیز دارد. *مرکز تحقیقات کامپوتر علوم اسلامی*
 ۳- کریم آنرا میخورد تا همه مردم از آن راحت شوند و لثیم آنرا میخورد تا بجان همه مردمش
 ریزد و همه را با آن بکشد و هر چه دارند خاص خود کند.
 دنباله حدیث ۴-

ایام مردم - راستی برای دلها گواهانی است: نفوس زنده برای تیزهوشی و پند پذیری از روش
 تقصیر کاران در آیند و بخود اعلام خطر کنند و بر حذر باشند دلها خاطرهای هوا بسیار دارند ولی خرد
 هاینده که باز دارند و غدقن سازند در هر آزمایشی دانش تازه ایست، عبرت گیری براه درست میرساند
 برای ادب تو همین بسکه بدی دیگر را ملاحظه کنی، بگردن تو برای مؤمنست همان حقی که تو را
 بر او است، هر که برای خود بی نیاز و مستبد شد، در خطر افتد، تدبیر پیش از اقدام بکار باید که تو را از
 پشیمانی بیاساید هر که وجوه و علت نظرهای مختلف را بر آورد کند مواقع خطا بشناسد هر که
 از سخن زیادی خود دار است خردها رأی او را عادل دانند هر که شهوتش را مهار کرد قدر خود را نگه
 داشت، هر که زبانش را نگهدارد مردم او از او آسوده اند و بحتاجت خود رسد، در زیر و رو شدن اوضاع
 جوهر مردان دانسته شود آینده روزگار اسرار نهانرا برای تو عیان کند، کسیکه دزدان یکی است از
 جهش برق بهره ای نبرد، هر که حکمتدار شناخته شود بدیده وقار و هیبتش نگرند - شریف ترین
 توانگری ترك آرزو است، شکیبانی بهشت (سپرخ) ندارد است و آذ نشانة فقر و نیازمندی، بخل و پوش زبونی
 است و دوستی خویشاوندی است که بدست آورده ای، ندارد با ترحم بهتر از توانگر جفا پیشه است،

طرفه کثر أسفه ، وقد أوجب الدُّهر شكره على من نال سؤله ؛ وقل ما ينصفك اللسان في نشر قبيح أو إحسان ومن ضاق خلقه مله أهله ، ومن نال استطال ؛ و قل ما تصدقك الأمانة ، والتواضع يكسوك المهابة ، وفي سعة الأخلق كنوز الأرزاق ، كم من عاكف على ذنبه في آخر أيام عمره ، ومن كساه الحياء ثوبه خفي على الناس عيبه ، وانح القصد من القول فان من تحرى القصد خفت عليه المؤمن ، وفي خلاف النفس رشك ، من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد ، ألا وإن مع كل جرعة شرقا وإن في كل أكلة عصفا ؛ لاتنال نعمة إلا بزوال أخرى . ولكل ذي رفق قوت ولكل حبة آكل وأنت قوت الموت .

اعلموا أيها الناس أنه من مشى على وجه الأرض فانه يصير إلى بطنها ، والليل والنهار يتنازعا - وفي نسخة أخرى يتسارعا - في هدم الأعمار .

يا أيها الناس كفر النعمة لؤم ، وصحبة الجاهل شؤم ، إن من الكرم لين الكلام ، ومن العبادة إظهار اللسان و إفشاء السلام ، إياك والخديعة فانها من خلق اللئيم ، ليس كل طالب يصيب ولا كل غائب يؤوب ، لاترغب فيمن زهد فيك ، رب بعيد هو أقرب من قريب ، سل عن الرفيق قبل

پند پناه آنکسی استکه پذیردش، هر که نگاهش را رها کرد و بهرجا و هرچه چشم انداخت افسوس فراوان خورد.

روزگاران شکر او را بر آنکه بدرخواستش رسیده لازم شمرده ، کمتر استکه زبان در انتشار زشت و زیباعدالترا دعایت کند، هر که تنگ خلقت خاندهانش از او دلتنک باشند، هر که (بچیزی) رسید، گردن کشید کم استکه آرزو باتو راست گوید (یعنی بجا باشد یا اینکه روا گردد) تواضع بر هیبت تو بیفزاید، در اخلاق خوش گنجهای روزیست بسا کسیکه در پایان عمر ملازم گناه خود است ، هر که جامعه شرم در بر کرد عیبش از مردم نهان است، گفتار را باندازه دار زیرا هر که اندازه نگهدارد رنج و هزینه اوسبک دز آید، راه جوئی تو در مخالفت هوای نفس است، هر که روزگار را شناخت از آمادگی زوی نتافت هلا باهر نوشیدنی گلو گیری است و در هر لقمه فرو دادنی خفه گی، بنعمت نرسی جز آنکه نعمت دیگری از دست بدهی برای هر جاندار قوتی است و برای هر دانه ای خورنده ای و تو هم قوت مرگی.

ایا مردم - بدانید هر کس بر روی زمین راه میرود راستش بدرون آن میخلد و شب و روز ستیزه دارند (بهم پیشی گیرند خل) درویران کردن بنیان عمرها.

ایا مردم - ناسپاسی نعمت پستی است و صحبت نادان بدبختی، راستی نرمش درسخن از کرامت است و اظهار زبانی و افشاء سلام از عبادت، مبادا خدعه کنی زیرا از اخلاق مردم پست است هر جوینده یابنده نیست و هر غائبی باز آینده، آنکه تو را نخواهد بهو دل مپند بسا دوریکه از نزدیک زود رس تر است پیش از آنکه راه جوئی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه ای همسایه آنرا وارس،

الطريق وعن الجار قبل الدار ، الأومن أسرع في المسير أدركه المقيبل ، استرعوزة أخيك كما تعلمها فيك ، اغتفر زلة صديقك ليوم ير كب عدوك ، من غضب على من لا يقدر على ضربه طال حزنه وعذب نفسه ، من خاف ربه كف ظلمه - وفي نسخة من خاف ربه كفي عذابه - ومن لم يزغ في كلامه أظهر فخره ، ومن لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزلة البهيمة ، إن من الفساد إضاعة الزاد ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غداً ، هيهات هيهات وماتنا كرتم إلا ما فيكم من المعاصي والذنوب فما أقرب الراحة من التعب والبؤس من النعيم ، وما شرُّ بشر بعد الجنة وما خيرٌ بخير بعده النار وكل نعيم دون الجنة محقور وكل بلاء دون النار عافية ، وعند تصحيح الضمائر تبدوا الكبائر تصفية العمل أشد من العمل ، وتخليص النية من الفساد أشد على العاملين من طول الجهاد هيهات لولا التقى لكنت أدهى العرب .

أيها الناس إن الله تعالى وعد نبيه عمداً بالتقوى الوسيلة ووعد الحق ولن يخلف الله وعده ألا وإن الوسيلة على درج الجنة وذرورة ذوائب الزلفة ونهاية غاية الأمانة ، لها ألف مرقاة ما بين المرقاة إلى المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين مرقاة درة إلى مرقاة جوهرة ، إلى

هلا هر که در رفتن شتاب کند خستگی او را دریا بد، عیب برادر ترا بیوش چنانکه آن عیب در خود میدانی از لغزش دوستت در گذر بحساب روزیکه دشمنت بر سر آید، هر که بر کسی خشم گیرد که بر زبان او قدرتی ندارد اندوه اش دراز است و خود را عذاب کند، هر که از پروردگارش ترسد دستمش را باز گیرد در نسخه دیگر - هر که از پروردگارش ترسد عذاب از او بگرداند - هر که در گفتارش بناحق نگراید افتخار خود را بنماید (هر که بی باک سخن گوید بر خود بیبالد خل) هر که خوب از بد شناسد چون حیوانی باشد، راستی از میان بردن توشه از تباهی است.

وچه کوچک است مصیبت دنیا نظر بنیازمندی در فردا (یعنی هر مصیبتی بحساب بیچاره گی و حاجت در قیامت کوچکست) هیهات هیهات بی اعتمادی و ناآشنائی شماها با یکدیگر برای معاصی و گناهانیست که در آن اندرید.

وچه اندازه آسایش برنج نزدیکست و سختی و تنگدستی بنعمت خوارگی هیچ بدی بد نباشد که دنبالش بهشت آید و هیچ خوبی و خوشی خوش نباشد که دنبالش دوزخ باشد، هر نعمتی در برابر بهشت حقیر است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت است هنگام درست و پاک شدن درونها گناهان بزرگ خود نمائی کنند پاک کردن کردار از انجام آن سخت تر است و اخلاص نیت از فساد بر عاملان سخت تر است از طول جهاد هیهات اگر بملاحظه تقوی نبود من از همه عرب سیاستمدارتر بودم .

ایا هر دم راستی خدای تعالی بیغمبر خود محمد وعده وسیله داده، وعده اش درست است و خدا هر هر گز خلف وعده نکند، هلا که وسیله پلکان بهشت است و سر کیسوان تقرب بخدا و نهایت بزرگترین آرزوها، هزار پله دارد که از هر پله تا دیگری باندازه یکصد سال دویدن اسب تندرو است ، از یک

مرقاة زبرجدة إلى مرقاة لؤلؤة ، إلى مرقاة ياقوتة ، إلى مرقاة زمردة ، إلى مرقاة مرجانة ، إلى مرقاة كافور ، إلى مرقاة عنبر ، إلى مرقاة يلنجوج ، إلى مرقاة ذهب ، إلى مرقاة غمام ، إلى مرقاة هواء ، إلى مرقاة نور قدأنافت على كل الجنان ورسول الله صلی الله علیه و آله يومئذ قاعدٌ عليها ، مرتد بریپتین ریطة من رحمة الله وریطة من نور الله ، علیه تاج النبوة وإكلیل الرسالة قدأشرق بنوره الموقف وأنا يومئذ على الدرجة الرفیعة وهي دون درجته وعلي ریطان ریطة من أرجوان النور وریطة من كافور والرسل والأنبياء قد وقفوا على المراقبي ، وأعلام الأزمنة و حجج الدهور عن أیماننا وقد تجللم حلل النور والكرامة ، لايراناملك مقرب ولانبي مرسل إلا بهت بأنوارنا و عجب من ضیائنا وجلالتنا وعن یمین الوسيلة عن یمین الرسول صلی الله علیه و آله غمامة بسطة البصریاتی منها النداء : یا أهل الموقف طوبی لمن أحب الوصي وآمن بالنبي الأمي العربي و من كفر فالنار موعده ، وعن یسار الوسيلة عن یسار الرسول صلی الله علیه و آله ظلّة یأتي منها النداء : یا أهل الموقف طوبی لمن أحب الوصي وآمن بالنبي الأمي ، والذي له الملك الأعلى لافاز أحد ولا نال الروح والجنة إلا من لقي خالقه بالاخلاص لهما والافتداء بنجومهما ، فأیقنوا یا أهل ولاية الله ببیاض وجوهكم وشرف

پله در آغاز شود تا برسد پيله ای از گوهر، تا برسد پيله ای از زبرجد تا برسد پيله ای از لؤلؤ تا برسد پيله ای از یاقوت تا برسد پيله ای از زمرد تا برسد پيله ای از مرجان تا برسد پيله ای از كافور تا برسد پيله ای از عنبر تا برسد پيله ای از یلنجوج (چوب عود) تا برسد پيله ای از طلا تا برسد پيله ای از ابر تا برسد پيله ای از هوا تا برسد پيله ای از نور، این پلکان از همه بهشتیها فراتر است، در آن روز رسول خدا (ص) بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد یکی از رحمت خدا و یکی از نور خدا تاج نبوت بر سر دارد که اکلیل رسالت بر آنست از نورش همه عرصه قیامت تابانست و من در آن روز پله بلندی باشم فروتر از پله او و دو جامه لطیف در بر دارم جامه ای از ارجوان نور و جامه ای از كافور و رسولان و پیمبران بر دیگر پله ها ایستاده اند و پرچمهای زمانه و حجتهای تاریخ روزگار بر سمت راست ما افراشته است که با حله های نور و کرامت تزیین شدند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی ما را نتگرد جز اینکه از انوار ماخیره شود و از تابش وجلالت ما بشگفت ماند و در سمت راست منبر وسیله که سمت راست رسول (ص) باشد ابری تا چشم رس گسترده است و از آن ندا بر آید که:

ای حاضران موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی عربی گرویده و هر که کافر بوده است وعده گاهش دوزخ است . و از سمت چپ منبر وسیله که سمت چپ پیغمبر است نداء آید که:

ای اهل موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی و آنکه ملک اعلا دارد گرویده، احدی کامیاب نگردد و با سایش بهشت نرسد جز کسیکه خالق خود را با اخلاص بر آن دو ملاقات کند و اقتداء با اختران آنها کرده باشد (امامان اولاد آنها) ای اهل ولایت خدا یقین داشته

مقعدکم و کرم ما بکم و بفوزکم الیوم علی سرر متقابلین و یا اهل الانحراف والصدود عن الله عز ذکره و رسوله و صراطه و اعلام الأزمناة ایقنوا بسواد و جوهکم و غضب ربکم جزاءاً بما کنتم تعملون و ما من رسول سلف ولا نبي مضي إلا وقد کان مخبراً أمته بالمرسل الوارد من بعده و مبشراً برسول الله ﷺ و موصياً قومه باتباعه و محلیه عند قومه ليعرفوه بصفته و لیتبعوه علی شریعته و لئلا یضلوا فیه من بعده، فیکون من هلك [أ] و ضل بعد وقوع الاعذار و الانذار عن بیئنة و تعیین حجّة، فكانت الأمم فی رجاء من الرسل و ورود من الأنبياء و لکن اُصیبت بفقد نبي بعد نبي علی عظم مصائبهم و فجائعها بهم فقد كانت علی سعة من الأمل، و لامصیبة عظمت و لارزیة جلّت کالمصیبة برسول الله ﷺ لأن الله ختم به الانذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذرین و بین خلقه و جعله بابہ الذی بینہ و بین عباده و مهیمنه الذی لا یقبل إلا به و لاقربہ إلیه إلا بطاعته، و قال فی محکم کتابه: «من یطع الرسول فقد أطاع الله و من تولی فما أرسلناک علیهم حفیظاً» فقرن طاعته بطاعته و معصيته بمعصيته فكان ذلك دلیلاً علی ما فوض إلیه و شاهد أنه علی من اتبعه و عصاه

باشید بهرو سفیدی، خود و شرافت جایگاه و کرامت سر انجام خویش و باینکه امروز بر تختیاد برابرهم بر آئید.

وای اهل انحراف و تمرد از خدا عز ذکره و از رسول خدا و راه او و از پرچمهای امامت در هر زمانی! یقین کنید بهرو سیاهی خود و بخشم پروردگارتان بر شما در برابر آنچه کردید؛ هیچ رسول و پیغمبر سلفی نبوده است جز اینکه به رسول پس از خود خبر داده و به رسول خاتم پیغمبران مزده بخشیده است و بقومش سفارش کرده که او را پیروی کنند و صفات او را برای قومش بیان کرده تا او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند و برای آنکه پس از وی گمراه نشوند و هلاکت و گمراهی هر که هلاک و گمراه شده پس از رفع عذر و بیم دادن باشد و با وجود بیان تعیین حجّت.

و همیشه امتها دنبال هم بامید رسولان و ورود پیغمبران بودند و گرچه پیغمبری را پس از دیگری باعظم مصیبت و داغ آنها از دست داده اند ولی بآرزوی پردامنه خود تسلی یافتند، مصیبتی بزرگتر و رزیه کلانتر از مصیبت وفات رسول خدا (ص) نبود زیرا خدا بوجود او نبوت را پاپان داد و وسیله عذر و احتجاج را قطع کرد و هم او بود که وسیله عذر میان خدا و خلقش شد و او را طریق میان خود و خلقش نمود و سر پرست بر آنها ساخت آنکه جز بدو عملی نپذیرد و جز بطاعت او کس بدرگاهش تقرب نتواند و در قرآن محکم خود فرمود:

(۸۰- النساء) هر که رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که او گرداند تو را بر آنها پاسبان نگماشتیم - و طاعت خود را قرین طاعتش ساخته و نافرمانی خود را قرین نافرمانیش و این دلیل است بر آنچه بدو تفویض شده است و گواه است بر هر که از او پیروی کرده یا نافرمانی

وَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنَ الْكِتَابِ الْعَظِيمِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي التَّحْرِيزِ عَلَى اتِّبَاعِهِ وَالتَّرْغِيبِ فِي تَصَدِيقِهِ وَالْقَبُولِ لِدَعْوَتِهِ : «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» فَاتِّبَاعُهُ عليه السلام مَحَبَّةُ اللَّهِ وَرِضَاؤُهُ غَفْرَانُ الذُّنُوبِ وَكَمَالُ الْفَوْزِ وَوَجُوبُ الْجَنَّةِ وَفِي التَّوَلِّيِّ عَنْهُ وَالْأَعْرَاضُ مَحَادَّةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُ وَالْبَعْدُ مِنْهُ مُسْكِنُ النَّارِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ : «وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ» يَعْنِي الْجَحْدُودُ بِهِ وَالْعَصِيَانُ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ امْتَحَنَ بِي عِبَادَهُ وَقَتَلَ بِيَدِي أُضْدَادَهُ وَأَفْنَى بِسَيْفِي جَحَّادَهُ وَجَعَلَنِي زَلْفَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَحِيَاضَ مَوْتِ عَلَى الْجَبَّارِينَ وَسَيْفَهُ عَلَى الْمَجْرِمِينَ وَشَدُّ بِي أَزْرَ رَسُولِهِ وَأَكْرَمَنِي بِنَصْرِهِ وَشَرَّفَنِي بِعِلْمِهِ وَحَبَانِي بِأَحْكَامِهِ وَاخْتَصَّنِي بِوَصِيَّتِهِ وَاصْطَفَانِي بِخِلَافَتِهِ فِي أُمَّتِهِ فَقَالَ عليه السلام وَقَدْ حَشَدَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَانْغَصَّتْ بِهِمُ الْمَحَافِلُ :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ عَلِيًّا مَنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيٌّ بَعْدِي ، فَعَقِلِ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ اللَّهِ نَطْقَ الرَّسُولِ إِذْ عَرَفُونِي أَنِّي لَسْتُ بِأَخِيهِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ كَمَا كَانَ هَارُونَ أَخَا مُوسَى لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ وَلَا كُنْتُ نَبِيًّا فَأَقْتَضَى نَبُوَّةَ وَلَكِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ اسْتِخْلَافًا لِي كَمَا اسْتِخْلَفَ مُوسَى هَارُونَ عليه السلام حَيْثُ

نموده است و این حقیقت را در چند جا از قرآن بزرگ بیان کرده است و او تبارک و تعالی فرموده است در مقام تشویق بر پیروی او و ترغیب بتصدیق و قبول دعوتش (۳۱ - آل عمران) بگو ، اگر شما نیکو کردید خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را بپامزد.

بنابراین پیروی از رسول خدا دوستی خداست و خشنودی او آمرزش گناهان و کمال کامیابی و بایستی بهشت است و در روگردانیدن از او و اعراض کردن کشمکش با خدا و خشم و قهر خدا و دوری از او است که بدوزخ نشین دهد و اینست گفتار خدا (۱۷ - هود) هر کس از هر گروهی بوی کفر ورزد و عده گاهش دوزخ است.

مقصود از آن انکار است و نافرمانی او، راستی خدا تبارک و تعالی بوجود من بنده‌های خود را آزموده و بدست من مخالفانش را کشته و باتیغ من منکرانش را نابود ساخته و مرا وسیلهٔ قرب و شادمانی مؤمنان نموده و کانون مرگ بر زورگویان و جباران و شمشیر خود بر مجرمان و بوسیله من پشت پیغمبرش را محکم کرده و مرا بیاری کردن او گرامی داشته و بدانش او شرف بخشیده و بر گماشته و باحکام او عطا بخشیده و بوصیت او اختصاص داده است و برای جانشینی او در امتش برگزیده و در انجمن همه مهاجر و انصار که بر آنها تنگ شده بود فرمود (ص):

أَيُّهَا رِدْمُ - رَأْسِي عَلَى نَسَبِ بَنِي حَارُونَ بِمُوسَى (ع) جَزَ إِيْنِكَةَ بِسْ أَمِّنْ بِبِيْمْبَرِي نِيْسْتُ وَ مُؤْمِنَانِ كَقْتَارِ رَسُوْلٍ رَأْفَمِيْدِيْنِدْ زِيْرَا دَانَسْتِنْدْ كَهْ مِنْ بَرَادَرْتِنِيْ أَوْ نِيْسْتَمْ كَهْ أَزْ بِدَرُوْمَادَرَشْ بِأَشْمِ چنانچه هارون برادر موسی بود از پدر و مادرش و پیمبر نیستم تا درخواست پیمبری کنم ولی مقصودش این بود مرا جانشین و خلیفه خود سازد چونانکه موسی هارون را جانشین و خلیفه خود

يقول : «اخلفني في قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين» وقوله ﷺ حين تكلمت طائفة فقالت : نحن موالي رسول الله ﷺ فخرج رسول الله ﷺ إلى حجة الوداع ثم صار إلى غدير خم فأمراً صلح له شبه المنبر ثم علاه وأخذ بعضدي حتى رئي بياض إبطيه رافعاً صوته قائلاً في محفله «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فكانت علي ولايتي ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله. وأنزل الله عز وجل في ذلك اليوم «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» وكانت ولايتي كمال الدين ورضا الرب جل ذكره وأنزل الله تبارك وتعالى اختصاصاً لي وتكرماً ما نحلنيهِ وإعظماً وتفضيلاً من رسول الله ﷺ منحنيه وهو قوله تعالى : «ثم رددوا إلى الله مولاهم الحق ألا له الحكم وهو أسرع الحاسبين» ، في مناقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع فطال لها الاستماع ولئن تقمصها دوني الأشقيان و نازعاني فيما ليس

ساخت آنجا که میگوید (۱۴۲- الاعراف) جانشینم باشی در میان قوم و اصلاح کن و پیرو مفسدان مشو- و گفتار آنحضرت هنگامیکه مردمی بزبان آمدند و گفتند ما هستیم موالی و سر پرست مردم از طرف رسول خدا (ص) . و رسول خدا (ص) برای حجة الوداع بیرون شد و سپس به غدير خم گذر کرد و فرمود تا بمانند منبری برایش ساختند سپس بر آن برآمد و بازوی مرا بر آورد تا سپیدی زیر دوشانه اش دیده شد و با آواز بلند فرمود در آن انجمن خود :

من كنت مولاه فعلي مولاه- هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است بار خدایا دوستش را دوستدار و دشمنش را دشمن شمار. پس معیار ولایت دوستی خدا و ولایت و دوستی من شد و معیار دشمنی و عداوت با خدا دشمنی با من شد و خدا عزوجل در همان روز این آیه را فرو فرستاد (۳- المائدة) امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم و اسلام را بحساب دین شما پسندیدم- پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل ذکره گردید و خدا تبارک و تعالی بویژه برای من و کرامتی که بمن عطا کرد و برای تعظیم و تفضیلی که رسول اکرم (ع) بمن بخشید و آن گفته خدا تعالی است (۶۲- الانعام) سپس برگشتند بدرگاه خدام و اولادشان حق است هلا از آن او است حکم و قضاوت و او است حساب گری توانا و سریعتر از حساب گران.

شرح- از مجلسی ره «و انزل الله الخ» دو وجه دارد:

۱- مقصود نزول آیه گذشته باشد و غرض اینست که عنوان مولی را که رسول خدا (ص) برای من اثبات کرده است بهمان معنی است که خدا برای خودش در قول خود مولاهم الحق اثبات کرده یعنی سیدمطاع و اولی بنفس و مال .

۲- مقصود نزول آیه بعدی باشد باین معنی که مولی بودن امیر المؤمنین حقست و در برخی اخبار هم چنین تفسیر شده و در قرائت اهل بیت هم حق مرفوعست تا خبر مولى باشد و بنا بر قرائت جز هم ممکنست مولى بدل اشتمال- الله باشد و مقصود از رد بخدا رد بایمه باشد بوجه مجاز و مراد در حساب مردم به آنان باشد چنانکه ملوک کار خادمان را بخود نسبت دهند.

دنباله حدیث ۴-

درباره من منقبتها است که اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی بر آید و زمانی دراز خواهد که

لهما بحق و ركبها ضلالة و اعتقداها جهالة فلبئس ما عليه وردا و لبئس مالا نفسهما مهتدا، يتلاعنان في دورهما و يتبرأ كل واحد منهما من صاحبه يقول لقرينه إذا التقيا: ياليت بيني و بينك بعد المشرقين فبئس القرين، فيجيبه الأشقى على رثوة: ياليتني لم أتخذك خليلاً، لقد أضللتني عن الذكرك بعد إذ جاءني و كان الشيطان للانسان خذولاً، فأنا الذكرك الذي عند ضلّ و السبيل الذي عنه مال و الايمان الذي به كفر، و القرآن الذي إياه هجر و الدين الذي به كذب و الصراط الذي عنه نكب، و لئن رتعا في الحطام المنصرم و الغرور المنقطع و كانا منه على شفا حفرة من النار لهما على شرّ و روء، في أخيب و فود، و ألعن مورود، يتصارخان باللّعة و يتناعلان بالحسرة مالهما من راحة و لآعن عذابهما من مندوحة، إن القوم لم يزالوا عبّاد أصنام و سدنة أوثان، يقيمون لها المناسك و ينصبون لها العتائر و يتخذون لها القربان و يجعلون لها البحيرة و الوصيلة و السائبة

بدان گوش دهند و اگر در برابر من آندو بدبخت تر آنرا پیراهن بر خود کردند و در آنچه بدان حقی نداشتند با من ستیزه کردند و بگمراهی مرتکب آن گردیدند و بنادانی آنرا از آن خود دانستند چه بسیار بد است آنجا که سرانجام وارد شوند و چه بسیار بد است آنچه برای خود گسترده در خانه خویش، در برزخ و آخرت هم دیگر را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد و چون بهم قطار خود بر خورد گوید (۳۶- الزخرف) ای کاش میان من و تو دوری از مشرق تا مغرب بود چه بد هم نشینی بودی، و آند دیگری بخت برگشته و پوزمان پاسخ دهد که: (۲۸- الفرقان- با اندکی اختلاف) ای کاش منت دوست نگرفته بودم هر آینه مرا از ذکر می که برایم آمده بود گمراه ساختی و شیطان است که خوار کننده انسانست.

منم آن ذکر یکی از آن گمراه شد و آن راهی که از آن پیکسو شد و آن ایمانی که بدان کفر ورزید و قرآنیکه از آن رو گردانید و آن دینیکه دروغش شمرد و صراطیکه از آن سرنگون گردید و اگر چه چربیدند در متاع بی بهای فانی با غرور بی دنبال و در آن بر پرتگاه دوزخ بسر بردند هر آینه آندو ورود بسیار بدی خواهند داشت در نومیدترین و اردین و ملعونترین پذیرا کننده ها.

شرح- از مجلسی ره- قوله «وألعن مورود» ظاهر اینست که کلمه العن بمعنی ملعون تراست و از فعل مجهول باز گرفته شده برخلاف قاعده مانند اعدا و معذرت و ترا و شهر و اعراف بمعنی مشهور و ترا و شناخته شده تر یعنی در میان مردمی وارد شوند که خود از آنها بیشتر مستحق لعنتند و ممکن است مقصود این باشد که بر قومی وارد شوند که اشد لعن را بر آنها کنند.

دنباله حدیث ۵-

بلعنت بر یکدیگر فریاد کشند و با افسوس هم آغوش کردند برای آنها راحتی نباشد و از عذاب- شان چاره و گریزی نی، راستی این مردم پیوسته پرستنده بتها بودند و خدمتکار اوثنان برای آنها بتها مراسم پرستش برپا میکردند (یعنی قربانی میگذرانیدند یا مناسک حج را بحساب آنها بر گزار میکردند از مجلسی ره) و عتائر (یک نذر مخصوص بوده) برای آنها میگذرانیدند -

والحام ويستقسمون بالأزلام عامهين عن الله عز ذكره ، حائرین عن الرّشاد ، مهطعين إلى البعاد وقد استحوذ عليهم الشيطان ، وغمرتهم سوداء الجاهلیّة ورضعوا جهالة وانفطموها ضلالة فأخرجنا الله إليهم رحمة وأطلعنا عليهم رافة وأسفر بنا عن الحجب نوراً لمن اقتبسه وفضلاً لمن اتبعه وتأيداً لمن صدّقه ، فتبوؤوا العز بعد الذلّة والكثرة بعد القلّة وهابتهم القلوب والأبصار وأذغنت لهم الجبابرة وطوائفها وصادوا أهل نعمة مذكورة وكرامة ميسورة وأمن بعد خوف وجمع بعد كوف

(در نهایت گفته که در حدیث آمده بر هر مسلمانی يك قربانی و عتیره ای است رسم عرب بود که نذری میکرد میگفت اگر چنین و چنان شد و شماره گو سفندانش بفلان رسید بر عهده او است که زهرده سر یکی را در رجب کذا قربانی کند و آن را عتایر مینامیدند و این عادت در صدر اسلام جاری بود و سپس نسخ شد و ذکر آن در حدیث تکرار شده است.

خطابی گفته تفسیر عتیره وارد در حدیث اینست که مقصود از آن گو سفندی بوده که در ماه رجب ذبح میکردند و اینست که شایسته حدیث است و اما عتیره دوران جاهلیت قربانی بتها بوده که خونش را بسر آنها میریختند.

دنباله حدیث ۴-

و برای بتها نذرهای بنام بحیره (ماده شتریکه پنج کره آورده و ششمین کره اش نر بوده گوشش را شکاف میزدند و دسر هر آب و در هر چراگاه آزاد بوده و بر آن سوار شدن حرام بوده) و بنام وصیله (ماده بزیکه دو قلو آورده یکی نر و یکی ماده که نر آن از قربانی شدن برای بتان معاف میشده) و بنام سائبه (شیوه عرب بود که میگفت اگر از سفر برگشتم و یا از بیماری به عدم ناقه ام سائبه است یعنی سرخود و آزاد است و آنها مانند بحیره بود که استفاده از آن ناروا میشد) و بنام حام (نر شتریکه ده شکم از نطفه او میزائید تحت الحمایه میشد بر او سوار نمیشدند و بارش نمیکردند و در سر هر آب و چراگاه آزاد بود) و با ازلام استخاره میکردند.

(شیخ طبرسی گفته چوبه های تیر داشتند که بر بعضی نوشته بود امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی کلمه غفل و بوسیله آن هر چه قسمت آنها بود از آنچه نبود ممتاز میکردند و میشناختند).

از خدا عز ذکره بیخبر بودند و از راه راست سرگردان، سر افکنندگان دیار غربت بودند و شیطان بر آنها چیره بود و تیرگی دوران جاهلیت آنها را سر تا پا در کام خود فرو برده بود نادانی را با شیر از پستان مادر میمکیدند و بگم راهی از شیر باز گرفته میشدند، خدا ما را بحساب مهر و رحمت خود برای آنها بر آورد و بدلسوزی بر آنها بازرس و سرپرست ساخت و پرده تیره نادانی را بوسیله ما بیکسو زد تا نور باشد برای هر آنکه از آن بر گیرد و فضیلتی باشد برای هر آنکه دنبال آن رود و تایید باشد برای هر آنکه آن را باور کند، پس از خواری بمسند عزت نشستند و با اینکه اندکی بودند بسیار شدند و دل و دیده همه جهان از آنها هیبت دید و جباران و ملتهای آنان کردن بفرمان آنها نهادند و صاحبان نعمت پر نام، و کرامت پرتوان شدند و صاحب آسودگی پس از ترس و اتحاد و همبستگی پس از تفرقه و پریشانی، و مفاخر معدن عدنان بوسیله ما تابنده و درخشان

وأضاعت بنامفاخر معد بن عدنان وأولجناهم باب الهدى وأدخلناهم دارالسلام وأشملناهم ثوب
 الايمان وفلجوا بنا في العالمين وأبدت لهم أيام الرسول آثار الصالحين من حام مجاهد و مصل
 قانت، ومعتكف زاهد، يظهرون الأمانة ويأتون المثابة حتى إذا دعا الله عز وجل نبيه صلوات الله عليه و
 رفعه إليه لم يك ذلك بعده إلا كلمحة من خفقة أو وميض من برقة إلى أن رجعوا على الأعقاب
 وانتكصوا على الأدبار وطلبوا بالأوتار وأظهروا الكتائب وردموا الباب وقلوا الديار وغيروا آثار
 رسول الله صلوات الله عليه ورغبوا عن أحكامه وبعثوا من أنواره واستبدلوا بمستخلفه بديلاً اتخذه و كانوا
 ظالمين وزعموا أن من اختاروا من آل أبي قحافة أولى بمقام رسول الله صلوات الله عليه ممن اختار رسول الله
صلوات الله عليه لمقامه وأن مهاجر آل أبي قحافة خير من المهاجري الأنصاري الرّبانيّ ناموس هاشم بن
 عبد مناف الأولين أول شهادة زور وقعت في الاسلام شهادتهم أن صاحبهم مستخلف رسول الله صلوات الله عليه
 فلما كان من أمر سعد بن عباد ما كان رجعوا عن ذلك وقالوا: إن رسول الله صلوات الله عليه مضى ولم
 يستخلف فكان رسول الله صلوات الله عليه الطيب المبارك أول مشهود عليه بالزور في الاسلام وعن قليل
 يجدون غب ما أسسه الأولون ولئن كانوا في مندوحة من المهل وشفاء من الأجل وسعة من المنقلب

گردید و ما آنها را بیاب هدایت در آوردید و بخانه صلح و سلامت بردیم و بر بیکر آنها جامه
 ایمان پوشیدیم و بر اهل جهان بخاطر ما پیروز و خوش کام شدند و دوران رسول خدا (ص) آثار خوبان
 را برای آنها نمایان کرد از قبیل حمایت کن مجاهد و نماز گزار خدا پرست و معتکف زهد پیشه،
 امانت پرداز شدند و کار ثواب کن تا اینکه خدا عزوجل پیغمبرش (ص) را نزد خود خواند و بدرگاه
 خود بر آورد پس از وی باندازه یک چشم بهم خوردن از چرت و بیدار خشش برق نشد که عقب کرد کردند
 و مرتجع شدند و پشت دادند و بخونخواهی برخواستند و جنگها پرداختند و درخانه پیغمبر را خاک
 ریز کردند و خانهها را ویران کردند (و خاندان نبوت را دشمن داشتند) و آثار رسول خدا را در گون
 ساختند و از احکامش رو بر تافتند و از انوارش دور شدند و بجای جانشین او دیگری بر گماشتند و او
 را پیشوا گرفتند و ستم کار بودند و پنداشتند آنکه از خاندان ابی قحافه انتخاب کردند بمقام رسول
 خدا «ص» شایسته تر است از آنکه رسول خدا «ص» خودش بمقامش برگزید و پنداشتند مهاجر آل
 ابی قحافه بهتر از آن مردم مهاجری و انصاری ربانی است که گنجینه هاشم عبد مناف است.

هلا نخست گواهی بناحق که در اسلام روی داد گواهی آنان بود بر اینکه رفیق آنها از طرف
 رسول خدا (ص) بخلافت برگزیده شده است و چون کار سعد بن عباده چنان شد که شد از این گفته بر
 گشتند و گفتند رسول خدا (ص) در گذشت و بجای خود کسی را خلیفه و جانشین نکرد و رسول خدا
 که پاک و مبارک بود اول کس بود که در اسلام بر علیه او گواهی بناحق انجام شد و بزودی در یابند سر
 انجام آنچه را که اولین دسته آنها بنیاد کردند و اگر چه در وسعت نشستند و در بهبودی برای عمر
 مقدر، و در گشایش سر رسید مرک، و باز گشت بخدا و در حال غفلت و رزی از غرور و آرامش وضع و

واستدراج من الغرور وسكون من الحال وإدراك من الأمل فقد أمهل الله عز وجل شداد بن عاد وثمود ابن عبود وبلعم بن باعور وأسبغ عليهم نعمه ظاهرة وباطنة وأمدهم بالأموال والأعمار وأتمهم الأرض ببركاتها ليدكروا آلاء الله وليعرفوا الإهابة له والانابة إليه ولينتهوا عن الاستكبار فلما بلغوا المدد واستتموا الأكلة أخذهم الله عز وجل واصطلمهم فمنهم من حُصِبَ ومنهم من أخذته الصيحة ومنهم من أحرقتة الظلّة ومنهم من أودته الرّجفة ومنهم من أردته الخسفة « و ما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون » ألا وإن لكلّ أجل كتاباً فإذ بلغ الكتاب أجله لو كشف لك عما هوى إليه الظالمون وآل إليه الأخسرون لهربت إلى الله عز وجل مما هم عليه مقيمون وإليه صائرون ، ألا وإنّي فيكم أيّها الناس كهارون في آل فرعون و كباب حطّة في بني إسرائيل و كسفينة نوح في قوم نوح : إنّي النّبأ العظيم والصدّيق الأكبر وعن قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي إلاّ كلعقة الآكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ، ثمّ تلزمهم المعرّات خزياً في الدنيا و يوم القيامة ثمّ يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عما يعملون فما جزاء من تنكبّ محجّته ؟ و أنكر حجّته ؛ وخالف هداها، و حاد عن نوره واقتحم في ظلمه و استبدل بالماء السراب و بالنعيم

بر آورد آرزو. باید بدانید که خدا عزوجل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را هم مهلت داد و نعمتهای ظاهر و باطنه خود را بر آنها شایان نمود و باموال و عمرهای طولانی بدانها کمک کرد و زمین برکات خود را بدانها ارزانی داشت تا بلکه با آورد نعم خدا شوند و فرمان ایست او را بفهمند و بدر گاه او باز گردند و از سر بزرگی و استکبار باز ایستند و چون مدت آنها بسر رسید و اقامه روزی آنها بی پایان گرائید خدا عزوجل آنها را گرفت و ازین بر انداخت برخی را سنگ بر سر بارید و جمعی را صیحه آسمانی در گرفت و هلاک کرد و جمعی دیگر را ابر آتش بسوخت و بعضی را زمین لرزه نابود کرد و جمعی را زمین در خود فرو برد و خدا نبود که بدانها ستم کرد ولی خودشان بودند که بخود ستم کردند.

هلا راستیکه هر مدتی ثبت است و چون برک ثبت بسر رسید اگر برای تو عیان شود که ستمکاران در چه فرود شوند و زیانکاران را چه بسر می آید بدر گاه خدا عزوجل خواهی گریخت از آنچه آنان در آن میمانند و بدان میرسند.

هلا راستی که من در میان شما چون هارونم در آل فرعون و چون کاتب حطه در بنی اسرائیل و چون کشتی نوح در قوم نوح منم نباء عظیم و صدیق اکبر و در اندک زمانی خواهید دانست آنچه را که بشما وعده شده است و آیا این حکومت شما جز بمانند یکدم لیس خوردنده و مزه چشی نوشنده است و چون يك فرود شدن سر چرت زن سپس هلاکتها کردن گیر آن ها است تا در دنیا رسوا باشند و سپس در روزستا خیز بسخت ترین عذاب بر گردند و خدا غافل نیست از آنچه میکنند.

چه سزائی دارد آنکه راه و روش خود را وارونه کرده و حجت و دلیل خویش را منکر شده و با زهیرانش مخالفت نموده و از روشنی پیش پایش رو بر تافته و خود را بتاریکی انداخته و آب را

العذاب وبال فوز الشقاء وبالسرء الضراء وبالسعة الضنك ، إجزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقنوا بالوعد على حقيقته وليستيقنوا بما يوعدون ، «يوم تأتي الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» إنا نحن نحیی ونمیت وإلینا المصیر ﴿ يوم تشقق الأرض عنهم سراعاً - إلى آخر السورة .

بسراب عوض کرده و نعمت را با عذاب و کامیابی را با بدبختی و خوشی را با سختی و وسعت حال را با تنگی جزممان کیفر گنه ورزی و بدی خلاف کاری خود را ، باید یقین کنند بوعده خدا بطور حقیقت و بدانند که بچه وعده دارند روزی که به راستی جار زنند این است روز بیرون شدن تا آخر سوره .

شرح- این خطبه يك قسمت از تعلیمات عالیہ و سخن رانی پر معنا و آتشین امیرالمؤمنین است و در موقع بسیار حساسی ایراد شده است؛ پس از وفات پیغمبر آن حضرت بحکم وصیت و شایستگی مامور تجهیز بدن مقدس پیغمبر (ص) بود و در این کار پرافتخار کسی بر آن حضرت رقابت و ستیزه ای نکرد و پس از انجام دفن آن حضرت همت و ماموریت او اعلام حکومت حقه خود بود که بر اساس تعلیم و اجراء قرآن بود و برای این کار جمع آوری قرآن لازم بود و آن حضرت مشغول جمع قرآن گردید تا در دنبال آن ماموریت خود را انجام دهد و این کار با نیروی کرامت مآب آن حضرت در مدت هفت روز انجام شد و در ضمن این هفت روز وقایع ناگواری در مدینه رخداد که اهم آنها بیعت با ابی بکر و هجوم بخانه آن حضرت و اعمال نفوذ مؤثر بنی امیه در تشکیل حکومت ابی بکر بود و آن حضرت پس از جمع قرآن مجید که در حقیقت برنامه حکومت او بود در انجمن مهاجر و انصار که نمایندگان جامعه اسلامی نو بنیاد آن روز محسوب میشدند این نطق را ایراد کرده و در حقیقت خواسته است رأی اعتماد بدست آورد و تجدید بیعت کند ولی زمینه نامساعد و مداخله نااهلان در امر حکومت و نفوذ بنی امیه هر گونه امید موفقیت آن حضرت را از میان برده بود ولی امیرالمؤمنین (ع) آخرین تلاش و دفاع خود را نمود و سر انجام این حکومت ناحق و هدف های آن را برای همه توضیح داد.

در فصلهای اخیر این خطبه از آنجا که میفرماید «فی مناقب لوذکرتها لعظم بها الإرتفاع» بیان حال دو خلیفه اول است و بمانند اینست که پس از گذشت دوران آنها ایراد سخن شده باشد و انتقاد شدیدی را متضمن است که تا حد تکفیر صریح میرسد و این خود یکی از علل تأمل و تردید در این خطبه است .

مرحوم مجلسی ره در ضمن شرحی برای جمله «ولئن تقمصها» گوید.

من گویم ظاهر این فقرات اینست که این بیانات پس از گذشت دولت آندو و رسیدن آنها به عذاب خدا بوده است و این منافات دارد با آنچه در اول خبر ذکر شد که ایراد این خطبه پس از هفت روز از وفات رسول خدا (ص) بوده است پس باید آنرا بر این حمل کرد که اخبار از حال آینده آنها است پس از گذشت زمان و رسیدن آنها به عذاب خداوند، پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این قسمت از خطبه در شمار اخبار ملاحم و پیشگوئیهای متعدد آن حضرت است که در ضمن خطبه های بسیاری وارد شده است و در حقیقت شرح سرانجام ایندو حاکم و وضع آینده مردم را در زیر

سرپرستی چنین حکومتی درست و بحق بیان کرده است و صراحت لهجه و شجاعت آن حضرت برتر از آن است که نتواند برای بیان حقیقت در مجمع مسلمانان چنین انتقادی از آنان بنماید بلکه چنین صراحتی لازم بوده است و در این دوران آنحضرت هنوز امیدوار بود که بر علیه این حکومت، انقلابی بوجود آورد البته انقلابی بر اساس قیام مردم و هشیار شدن آنان بوضعیکه بیک خون ریزی بنیان کنی منجر نشود و برای جنبش رهایی بخش مردم شرح حال این زمامداران قلابی و نالایق لازم بود و در ضمن اخبار داده است از اینکه حکومت عمر پس از ابی بکر امریست مسلم و قراریست که کودتاچیان پای آن امضا گذاشته اند چنانچه وقتی ابی بکر در تقریر عهدنامه عمر که بکاتب خود عثمان املاء میکرد قبل از نام بردن او غش کرد عثمان از پیش خود نام او را نوشت و عهدنامه را تمام کرد و چون ابوبکر بهرش آمد و برای او خواند بدو آفرین گفت.

از مجلسی ده - قوله «الا وان اول شهادة زور» من در غیر این خبر ندیده ام که اهل سقیفه مدعی شده بودند نص بر خلافت ابی بکر را از طرف پیغمبر «ص» و این غریب است - پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم بنظر میرسد که مضمون این خبر درست است و مقتضی تفکر صحیحست باین تقریر که نقشه کودتای سقیفه در آغاز امر این بود که ابی بکر را بحساب یک جانشین منصوص بمردم معرفی کنند و برای تقریر این موضوع بهر وسیله بود در زمان شدت بیماری پیغمبر او را بجای آنحضرت در محراب کشیدند و نمازی با پیشوائی اقامه کردند گویانکه پس از اطلاع پیغمبر با آن کسالت او را بعقب راند و نشسته برای امت نماز خواند ولی کودتاچیان بدستاو نیز همین نیرنگ نص بر خلافت او تراشیدند و دو منظور داشتند:

۱- افکار عمومی را که بانص غدیر و منصوص دیگر پیغمبر اسلام درباره امامت و جانشینی علی (ع) معتقد بودند که انتخاب خلیفه باید بنص باشد بر توطئه خود تطبیق کنند و او را منصوص معرفی کنند و در حقیقت این نص دوم را ناسخ نص خلافت علی «ع» جلوه گر سازند و مردم را باین وسیله فریب دهند و این معنا از جمله های خطبه طالوتیه هم استفاده میشود که میفرماید «ایتها الامة التي خدعت فانخدعت» ای امتی که او را فریب دادند و او هم فریب خورد و پذیرفت.

۲- زمینه را برای صدور نص از طرف ابی بکر برای عمر فراهم سازند زیرا اقرار توطئه کودتا بر این بود که پس از دوران ابوبکر که بنظر آنها زود گذر و موقتی بود عمر بر سر کار آید و این نتیجه را هم گرفتند زیرا برودی ابوبکر بیست و نهم افتاد و بی تردید در آخرین نفس عمر را بجای خود معرفی کرد و او را جانشین خود ساخت ولی پس از گرفتن ایندو نتیجه محیط عمومی در زیر سیاست قاطم و بی ملاحظه عمر تغییر مهمی کرد از طرفی مدعیان خلافت در میان اکابر صحابه بسیار شدند و جمعی از سران صحابه فکر زمامداری را در مغز پروریدند چون طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و...

و از طرفی نفوذ بنی امیه در جامعه اسلامی اوج گرفت و دست طرقداران آنها رو بفرزونی و نیرومندی رفت و بطمع افتادند که دبر یازود خلافت اسلام را قبضه کنند و این هر دو موضوع با پای بندی بنص در خلافت و پیشوائی موافقت نمیکرد و کم کم فکر سران اسلامی باین نکته متوجه شد که نص جعلی خلافت ابی بکر را پشت سر اندازند و روی این اصل پافشاری کنند که پیغمبر کس را به جانشینی انتخاب نکرد و پایه منحصر خلافت اسلامی بر اساس انتخاب از طرف سران اسلام است که از آنها باصحاب حل و عقد تعبیر میگردند و خرده خرده این فکر دوم ریشه بست و یک اصل مسلم اسلامی گردید

(الخطبة الطالوتية)

۵ - محمد بن علی بن معمر ، عن محمد بن علی قال : حدثنا عبدالله بن أيوب الأشعري ، عن عمرو والأوزاعي ، عن عمرو بن شمر ، عن سلمة بن كهيل ، عن أبي الهيثم بن التيهان أن أمير المؤمنين عليه السلام خطب الناس بالمدينة فقال : الحمد لله الذي لا إله هو ، كان حياً بلا كيف ولم يكن له كان

که بدان استناد میشد و امیرالمؤمنین (ع) پس از تصدی حکومت در برابر معاویه بدان استناد کرد به حساب یک برهان جدلیکه بر اساس استناد بمسلمت عمومی و مقبول نزد طرف تنظیم میشود اینستکه در نامه خود خطاب بمعاویه میفرماید:

ای معاویه همانها که با عمر و ابی بکر بیعت کردند و همان مهاجران انصار که سران اسلام و ارباب حل و عقدند با من هم بیعت کردند و به رهبری و زعامت من رضایت دادند و در اینصورت برای حاضران روا نیست که اظهار نظری از خود کنند و برای غائبان از محیط انتخاب و بیعت هم روا نیست که آنرا نادیده انگارند و رد کنند .

و از آغاز تشکیل خلافت و حکومت در محیط اسلام پس از رحلت سیدالانام موضوع فرمول خلافت یکی از مهمات مباحث اسلامی بوده و در هر دوره مدعیان آن بتوان خود این فرمول را تفسیر کردند و زیر و رو نمودند و باین اعتبار در هر دوره و بلکه در یک دوره نزد فرقه‌های مختلفه که سلطه را در دست داشتند فرمول خلافت معنی خاصی بخود میگرفته است و در زمان بنی امیه بیشتر روی این اصل تکیه میشده استکه :

«الائمة من قريش» یعنی هسته مرکزی و شرط اساسی امامت و خلافت اینستکه باید از قریش باشد این اصل در برابر شورشیان سائر قبائل عرب بود خصوص بنی تمیم که نیروی بسزائی داشتند و پس از اینکه خلافت آل عصمت که منصوص رسالت بود غصب شد و میان خاندانها دست بدست افتاد آنها هم سر بر آوردند و بخود حق حکومت دادند و بنی امیه این اصل را پیش کشیدند که «الائمة من قريش» یعنی باید امامت در نژاد قریش باشد.

زبدیه که نفوذ بسزائی در محیط اسلامی پیدا کردند و امارتها و خلافتها تشکیل دادند فرمول خلافت را باین تفسیر کردند که :

کل هاشمی خرج بالسيف فهو امام - یعنی هر هاشمی نژادیکه شمشیر کشید و در برابر مخالفان خود بجهاد برخاست امام و پیشواست.

خطبه طالوتیه

۵ - از ابو الهيثم بن التيهان - که امیرالمؤمنین (ع) در مدینه برای مردم این خطبه را خواند: سپاس از آن خدا استکه شایسته پرستشی جز او نیست، زنده ایستکه چگونگی ندارد و برای او نیست که : پدید آمده باشد و برای هستی او چگونه بودنی نیست، برای او مکانی نیست و در چیزی نباشد و بر فراز چیزی نباشد و برای خود مکانی نیافریده (و تختی نساخته) و پس از اینکه چیزی

ولا كان لكانه كيف ، ولا كان له أين ، ولا كان في شيء ، ولا كان على شيء ، ولا ابتدع لكانه مكاناً ، ولا قوي بعدما كونه شيئاً ؛ ولا كان ضعيفاً قبل أن يكون شيئاً ، ولا كان مستوحشاً قبل أن يبتدع شيئاً ، ولا يشبه شيئاً ولا كان خلواً عن الملك قبل إنشائه ، ولا يكون خلواً منه بعد ذهابه ، كان إليها حياً بلا حياة ، ومالكاً قبل أن ينشيء شيئاً ، ومالكاً بعد إنشائه للكون ، و ليس يكون لله كيف ولا أين ولا حد يعرف ، ولا شيء يشبهه ، ولا يهرم لطول بقائه ، ولا يضعف لذعرة ، ولا يخاف كما تخاف خليقته من شيء ، ولكن سميعٌ بغير سمع ، وبصيرٌ بغير بصر ، وقويٌ بغير قوة من خلقه ، لا تدركه حدق الناظرين ولا يحيط بسمعه سمع السامعين ، إذا أراد شيئاً كان بالمشورة ولا مظاهره ولا مخابرة ولا يسأل أحداً عن شيء من خلقه أراده ، لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير .

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون فبلغ الرُّسالة وأنهج الدلالة بالحق والهدى

را آفریده است از او نیروی تازه نگرفته و پیش از آنکه چیزی را پدید آورد ناتوان نبوده است و پیش از آفرینش هر چیز هراس نداشته و از تنهایی خود نگران نبوده، بچیزی نماند و پیش از آفرینش خود بی سلطنت نبوده و پس از آنکه هر چه آفریده بروند هم بی سلطنت نشود، معبودی بوده زنده نه بزندگی عرضی، و مالک بوده پیش از آنکه چیزی را بیافریند، و مالک است پس از آفرینش کون برای خداوند نیست چگونگی مکان ، و نه اندازه ای که شناخته شود و چیزی هم بدو نماند که نمونه داشته باشد هر چه بماند پیری ندارد و از ترس دیگری ناتوانی نگیرد او از چیزی نترسد چونسانکه آفریده هایش از چیزی بترسند ولی شنوا است بی گوش و بینا است بی چشم و توانا است بی نیرومی از خلقتش و دیده بیننده ها او را نیابد و در گوش شنونده ها ننگند هر گاه چیزی خواهد، مشورت و کمک و کسب اطلاع از دیگری لازم ندارد و هر چه را از خلق خود خواهد از دیگری نپرسد و کسب تکلیف نکند دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را در یابد و او است لطیف و خبیر .

ومن گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا تنها است، شریک ندارد و من گواهم که محمد « ص » بنده و رسول او است او را برای رهبری فرستاده و بکیش درست ، تا او را بر همه کیشها چیره سازد و گرچه مشرکان را بد آید و او رسالت خود را تبلیغ کرد و راه دلالت را برای خلق آماده ساخت.

شرح- از مجلسی « ره » - قوله « ولا كان لكانه » این تعبیر طبق لغت « ابی العرث بن کعب » را شاید که او ساکن را بخاطر فتحه ما قبل الف گویند یعنی بود او را کونی نباشد یعنی وجود ذات بر ذات خود ندارد و بامقصد اینست که وجودش چون وجود ممکنات نیست که دارای کیفیت باشد .

أيتها الأمة التي خُذعت فانخدعت وعرفت خديعة من خدعها فأصرت على ما عرفت و
 اتبعت أهواءها وضربت في عشواء غوائها وقد استبان لها الحق فصدت عنه والطريق السواضح
 فتكبته ، أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لو اقتبستم العلم من معدنه و شربتم الماء بعدوبته
 وادخرتم الخير من موضعه وأخذتم الطريق من واضحه وسلكتم من الحق نهجه لنهجت بكم السبل
 وبدت لكم الأعلام وأضاء لكم الاسلام فأكلتم رعداً وما عبال فيكم عائل ولا ظلم منكم مسلم ولا
 معاهد ولكن سلكتم سبيل الظلام فأظلمت عليكم دنياكم برحبها وسُدّت عليكم أبواب العلم
 فقلتم بأهوائكم واختلفتم في دينكم فأفتيتم في دين الله بغير علم، واتبعتم الغواية فأغوتمكم وتركتم الأئمة

دنباله حدیث ۵

ایا امتیکه فریبش دادند و فریب خورد و فریب فریبکار خود را فهمید دانسته بر پذیرش فریب
 اصرار ورزید و پیرو هوا و هوس خود گردید و خود را بتاریکی گم راهی زد و با اینکه حق و راستی
 برایش نمودار و روشن شد از آن رو بر گردانید و به راه واضح پشت کرد و از آن به يك سو شد .
 هلا سو گند بدانکه دانه را شکافد و جاندار را بیافریند اگر شما دانش را از معدنش کسب می کردید
 و آب را گوارا و شیرین نوش می کردید و خوبی را از جایگاهش ذخیره می گرفتید و راه را از آنجا که
 روشنست می بینید و به روش درست می رفتید راهها در برابر شما گسترده و هموار بود و نشانه
 ها برای شما پدیدار و اسلام برای شما می درخشید و خوش و فراوان می خوردید و در میان شما گرسنه
 و گرفتار نان خوردانی بجا نمی ماند و بهیچ مسلمان و همکیش شما و نه کسانی که از مذاهب دیگر در پناه
 شما بند ستمی نمی رسید.

شرح- از مجلسی (ره) - «لو اقتبستم العلم من معدنه» کلمه اقتباس را در آتش و دانش آورند
 یعنی بهره گرفتن از آنها و نوشیدن ماء بمعنی دریافت علم و ایمانست بوجه درست و تشبیه آنها بآب
 برای اینست که سبب زندگی روحند چنانچه آب مایه زندگی تن است و گوارائی آن بمعنی پاک بودن از
 تحریف و بدعت و جهالت است پایان نقل از مجلسی.

من گویم در اینجا فراوانی نعمت و دهائی از گرسنگی و رنج عیال را از آثار حکومت حقه و
 عادل شمرده است و عدالت عمومی نسبت بمسلمان و غیرمسلمان ملتزم به قانون اسلام را که از آن به
 معاهد تعبیر کنند از لوازم حکومت حقه شمرده است و این فرمول را بدست داده که :

حکومت حقه ملازم است با خورد و خوراک خوب و گرفتار نبودن به عیال و عدالت و برابری
 همه افراد ملت و هر گونه ناراحتی و گرسنگی و بیکاری و اختلافات نشانه اینست که حکومت حقه
 و درست نیست.

دنبال حدیث ۵ -

ولی شماره تیره و تاری در پیش گرفتید و جهان با همه فراخنای آن بر شما تیره و تار گردید و
 دردانش به روی شما بسته شد و با هوای نفس سخن کردید و در دین اختلاف نمودید و ندانسته با حکام

فتر کو کم، فأصبحتم تحکمون بأهوائکم، إذا ذکر الأمر سألتهم أهل الذکر فاذا أفتو کم قلنم هو العلم بعینه فكیف وقد تر کتموه ونبذتموه وخالفتموه؛ رویداً عما قلیل تحصدون جمیع ما زرعتم وتجدون وخیم ما اجترمتم وما اجتلبتم، والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لقد علمتم أني صاحبکم والذي به أمرتم وأنني عالمکم والذي بعلمه نجاتکم ووصي نبيکم وخيرة ربکم ولسان نور کم والعالم بما يصلحکم، فعن قلیل رویداً ينزل بكم ما وعدتم وما نزل بالأمم قبلكم وسيألكم الله عزّ وجلّ عن أمتنكم، معهم تحشرون، وإلى الله عزّ وجلّ غدأتصيرون، أموالو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعداد کم لضربتكم بالسيف حتى تؤلوا إلى الحقّ وتنبّوا للصدق فكان أرتق للفتق و أخذ بالرفق، اللهمّ فاحكم بيننا بالحقّ وأنت خير الحاكمين .

قال ثمّ خرج من المسجد فمرّ بصيرة فيها نحو من ثلاثين شاة؛ فقال: والله لو أن لي رجالاً ينصحون الله عزّ وجلّ ولرسوله بعدد هذه الشياه لأزلت ابن آكلة الذّبّان عن ملكه .

دين فتوى داديد و دنبال گم راهان رفتيد تا شما را گم راه کردند و امامان برحق راها کرديد و آنها هم شما راها کردند و بوضعی افتاديد که بدلخواه خود قضاوت کنید نه بحق و چون مسئله ای بميان آيد از اهل ذکر پرسيد و چون بشما نظری دهند گوئيد دانش همین است پس چگونه شد که آنها را رها کرديد و پشت سر نهاديد و با آنها مخالفت کرديد .

آرام باشيد که بزودی آنچه را کشتيد خواهيد درويد و سرانجام جرمهای خود را و هر آنچه بسوی خود جلب کرديد خواهيد دید .

سو گند بدانکه دانه را شکافد و سبز کند و جاندار آفريند و روح بخشد هر آينه ميدانيد که منم صاحب الامر و پيشوای شما و آنکسيکه بايد فرمان بر داريد و پيرو او باشيد و منم دانشمند و عالم شماها بدانچه شماها را اصلاح کند و آنکه بوسيله دانشش شماها را نجات تواند داد .

منم وصی پيغمبر شما و برگزیده پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا بمصلحت شماها و بهمین زودی آرام آرام بشما فرود شود آنچه را وعده داريد و آنچه بامتهای پيش از شما نازل شد و محققاً خدا شما را درباره امامان شما بازپرسی کند، با آنان محشور خواهيد شد و بدرگاه خدا عز و جل در فردا خواهيد رفت .

هلا بخدا که اگر بشماره ياران طالوت يا شماره ياران بدر ياور داشتم که هم طراز شماها بودند هر آينه با تبیخ شما راميزدم تا بحق بر گرديد و براستی گراييد و اين کار برای پيوند شکاف و نرمش بهتر بود خدا ياميان ما بحق حکم فرما که نو بهترين جا کم هستی .

گويد سپس از مسجد بدر آمد و باغلی رسيد که در آن قريب سی گوسپند بود و گفت بخدا اگر برای من مردانی بودند بشماره اين گوسپندان که برای خدا عز و جل و رسولش خيرجو و پاک دل بودند پس رزن مگس خوار را از سلطنتش برميداشتم گويد چون شبش رسيد سيصد و شصت کس باوی بيعت کردند بر مرک، امير المؤمنین فرمود:

قال: فلما أمسى بايعه ثلاثمائة وستون رجلاً على الموت فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام:
اغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلّقين، وحلق أمير المؤمنين عليه السلام فما وافى من القوم محلّقا إلا أبو ذر
والمقداد وحذيفة بن اليمان وعمار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم، فرفع يده إلى السماء فقال:
اللهم إن القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللهم فانك تعلم ما نخفي وما نعلن
وما يخفى عليك شيء في الأرض ولا في السماء، توفني مسلماً وألحقني بالصالحين، أما والبيت
والمفضي إلى البيت - وفي نسخة والمزدلفة والخفاف إلى التجمير - لولا عهد عهده إلي النبي الأمي
صلى الله عليه وآله لأوردت المخالفين خليج المنية ولأرسلت عليهم شأبيب صواعق الموت و عن قليل
سيعلمون .

۶ - عدة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه قال : كنت عند أبي
عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه أبو بصير وقد خفّره النفس فلما أخذ مجلسه قال له أبو عبدالله عليه السلام : يا
أبا محمد ما هذا النفس العالي ؟ فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله كبر سنّي ودق عظمي واقترب أجلي

بامدادان در محل بنام احجارالزيت انجمن شويد و برای نشانی همه سرها را تراشیده باشید و
خود امیر المؤمنین (ع) هم سرش را تراشید و از آن جمع باسر تراشیده حاضر وعده گاه نشدند جز
ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید و آن حضرت دست به
آسمان برداشت وفرمود:

بار خدایا این مردم مرا خوار شمردند چونانکه بنی اسرائیل هارون را بار خدایا تو دانسی
آنچه نهان داریم و آنچه عیان داریم و هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان بر تو پنهان نیست مرا
مسلمان از دنیا بر و بنیکان برسان.

‘ هلا سو گند بخانه کعبه و آنکه دست بکعبه ساید (و هم در نسخه ایست که) وهم سو گند
بمزدلفه و گامهائی که برای رمی جمره بر دارند اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امی بمن
کرده است من همه مخالفان را بدره مرک میانداختم و بر آنها باران برق خیز مردن میفرستادم و
بهمین زودی خواهید دانست.

شرح - از مجلسی «ره» - «د علی الموت» - یعنی متعهد شوند که آماده یاری باشند و
او را یاری کنند تا بمیرند و کشته شوند، فیروز آبادی گفته است احجار الزيت مکانی است
در مدینه .

۶- از محمد بن سلیمان از پدرش گوید من نزد امام صادق (ع) بودم که ابو بصیر نفس زنان
شرفیاب شد و چون بجای خود نشست امام صادق (ع) باو گفت ای ابامحمد چرا باین تندی نفس
میزنی؟ در پاسخ گفت: قربانت یابن رسول الله پیر شدم و استخوانم باریک شده و مرگم نزدیکست
و نمیدانم در آخرت چه وضعی دارم؟.

مع أنني لست أدري ما أورد عليه من أمر آخرتي ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : يا أبا محمد و إنك لتقول هذا ، قال : جعلت فداك و كيف لا أقول هذا ؟! فقال يا أبا محمد أما علمت أن الله تعالى يكرم الشباب منكم ويستحيي من الكهول ؟ قال : قلت : جعلت فداك فكيف يكرم الشباب ويستحيي من الكهول ؟ فقال : يكرم الله الشباب أن يعدّ بهم ويستحيي من الكهول أن يحاسبهم ، قال : قلت : جعلت فداك هذا لنا خاصة أم لأهل التوحيد ؟ قال : فقال : لا والله إلا لكم خاصة دون العالم ، قال قلت : جعلت فداك فإذا قد نبزنا نبزاً أنكسرت له ظهورنا وماتت له أفئدتنا و استحلت له الولاية دماءنا في حديث رواه لهم فقهاؤهم ، قال : فقال أبو عبد الله عليه السلام : الرافضة ؟ قال : قلت : نعم قال : لا والله ما هم سمّوكم ولكن الله سمّاكم به أما علمت يا أبا محمد أن سبعين رجلاً من بني إسرائيل رفضوا فرعون وقومه لما استبان لهم ضلالهم فلاحقوا بموسى عليه السلام امّا استبان لهم هداة فسمّوا في عسكر موسى الرافضة لأنهم رفضوا فرعون و كانوا أشدّ أهل ذلك العسكر عبادة و أشدّهم حبّاً لموسى و هارون و ذرّيتهمما عليهما السلام فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن أثبت لهم هذا الاسم في التوراة فأنّي قد سمّيتهم به و نحلّتهم إياه ، فأثبت موسى عليه السلام الاسم لهم ثمّ ذخر الله عزّ وجلّ

امام صادق (ع) فرمود: ای ابامحمد راستی توهم این را میگوئی؟ گفت قربانت چگونه این را نگوییم؟ فرمود: ای ابامحمد نمیدانی که خداتعالی جوانان شما شیعه را ارجمند میدارد و از سال خورده‌های شما خجالت دارد ؟

گوید: گفتم قربانت چه طور جوانان را گرامی دارد و از سالخورده‌ها خجالت دارد؟ فرمود: جوانان را از این عزیزتر دارد که عذابشان کند و از سالندان خجالت کشد که بحسابشان رسد. گوید: گفتم قربانت این فضیلت مخصوص بماست یا برای همه اهل توحید و یگانه پرستانست ؟ فرمود: نه بخدا که مخصوص شماست نه همه مردم.

گوید گفتم: قربانت راستی که بما لکه‌ای زده‌اند که پشت ما را شکسته و ماها را از دل مرده کرده و والیان و فرمانداران بغاطر آن خون ما را حلال شمرند برای حدیثی که فقهای آنها بر ایشان روایت کرده‌اند،

گوید: امام صادق (ع) فرمود: مقصودت رافضی بودنست ؟ گوید گفتم : آری فرمود : نه بخدا آنان شما را بدان ننامیدند ولی خداست که این نام را بشما داده است آیا نمیدانی ای ابامحمد که هفتاد مرد از بنی اسرائیل فرعون و قومش را ترك نمودند چون گمراهی آنان برایشان روشن شد و بموسی پیوستند چون برای آنها روشن شد که در راه هدایت است و در میان لشکر موسی آنها را رافضی نامیدند زیرا فرعون را رفض کردند و در میان لشکر از همه بیشتر عبادت میکردند و از همه بیشتر موسی و هارون و ذریه آنها را دوست داشتند و خدا بموسی (ع) وحی کرد که این نام را در تورات برای آنان ثبت کن زیرا من آنها را بدین نام نامیدم و آنرا بدانها بخشیدم موسی آنرا برای آنها ثبت کرد و خدا عزوجل آن نام را ذخیره کرد تا بشما بخشید ای ابامحمد آنان خیر را

لکم هذا الاسم حتی نحلکموه ؛ یا اباعجمه رفضوا الخیر ورفضتم الشر ، افترق الناس کل فرقة و تشعبوا کل شعبة فان شعبتم مع أهل بیت نبیکم ﷺ وذهبتم حيث ذهبوا و اخترتم من اختار الله لکم و أردتم من أراد الله فأبشروا ثم أبشروا ، فأنتم والله المرحومون المتقبل من محسنکم والمتجاوز عن مسیئکم ، من لم یأت الله عز و جل بما أنتم علیه يوم القيامة لم یتقبل منه حسنة ولم ینجاوز له عن سیئة ، یا اباعجمه فهل سررتک ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدني ، فقال : یا اباعجمه إن لله عز و جل ملائكة یسقطون الذنوب عن ظهور شیعتنا كما یسقط الريح الورق في أوان سقوطه و ذلك قوله عز و جل : «الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ... و یتستغفرون للذین آمنوا» استغفارهم والله لکم دون هذا الخلق ، یا اباعجمه فهل سررتک ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدني ، قال : یا اباعجمه لقد ذکر کم الله في کتابه فقال : «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بد لو اتبدیلاً» إنکم و فیتم بما أخذ الله علیه میثاقکم من ولایتنا و إنکم لم تبدلوا بنا غیرنا و لو لم تفعلوا لعیر کم الله كما عیرهم حيث یقول

رفض کردند و شماها شررا رفض کردید: مردم بهر دسته پیوستند و بهر شعبه پراکنده شدند و شما در شعبه خاندان پیغمبر در آمدید و بذهبی گزایدید که آنها گرویدند و شماها اختیار کردید آن را که خدا اختیار کرده است برای شما و آنرا خواستید که خدا خواسته ، مزده گیرید و باز هم مزده گیرید بخدا که شماها مشمول رحمتید و از نیکوکار شما هر عملی قبول است و از بد کردار شما گذشت میشود ، هر کس با آن عقیده که شماها دارید در قیامت حاضر نشود خداوند عز و جل از او هیچ حسنه ای را نپذیرد و از گناه او درنگذرد ای ابامحمد آیا شما را شاد کردم؟
گوید گفتم: قربانت برای من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد راستی برای خدا عز و جل فرشته ها است که گناهان را از گردن شیعیان ما فرو ریزند چنانکه باد برك درخت را در فصل خزان و اینست گفته خدا عز و جل (۷- المؤمن) آن کسانی که بردارند عرش را و هر کس در گرد آنست تسبیح گویند با سپاسگزاری پروردگارشان ... و آمرزش جویند برای کسانی که گرویدند - آمرزش خواهی آنان بخدا که از برای شماست نه این مردم ای ابامحمد آیا شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت برای من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد هر آینه خدا در قرآنش شما را یاد کرده است و فرموده است (۲۳ - الاحزاب) از مؤمنان مردانند که بر راستی عمل کردند بدانچه با خدا بر سر آن پیمان بستند برخی از آنها در گذشته و برخی انتظار مرگ را دارند و بهیچوجه تغییر نکنند و منحرف نشوند - راستی شماست که وفا کردید بدانچه خدا از شماها پیمان گرفته است درباره دوستی و ولایت ما و شماست که دیگری را بجای ما نگرفتید و اگر وفا نکرده بودید خدا شما را هم سرزنش میکرد چنانچه

جل ذکره : «وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين» یا اباع محمد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني فقال : یا اباع محمد لقد ذكر كم الله في كتابه فقال : «إخواننا على سرر متقابلين» والله ما أراد بهذا غير كم یا اباع محمد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : یا اباع محمد «الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين» والله ما أراد بهذا غير كم ، یا اباع محمد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : یا اباع محمد لقد ذكرنا الله عز وجل وشيعتنا وعدونا في آية من كتابه فقال عز وجل : «هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الألباب» فنحن الذين يعلمون وعدونا الذين لا يعلمون وشيعتناهم أولوا الألباب ، یا اباع محمد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : یا اباع محمد والله ما استثنى الله عز وجل بأحد من أوصياء الأنبياء ولا أتباعهم ما خلا أمير المؤمنين عليه السلام وشيعته فقال في كتابه و قوله الحق : «يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون» إلا من رحم الله» يعني بذلك علياً عليه السلام وشيعته ، یا اباع محمد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : یا اباع محمد لقد ذكر كم الله تعالى في كتابه إذ يقول :

آنان را سرزنش کرده است آنجا که فرموده است جل ذکره (۱۰۲- الاعراف) نیافتیم برای بیشتر آنها عهد و پیمان و راستش بیشتر آنها را یافتیم فاسق و بدکار.

ای ابامحمد آیا تو را شاد کردم؟ گوید: گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای ابامحمد خدا شما را در قرآنش یاد کرده و فرموده است (۴۷- الحجر) برادرانی باشند که روی تختها برابر همدیگرند- بخدا جز شما را بدین سخن قصد نکرده است ای ابامحمد تو را شاد کردم.
گوید: گفتم: قربانت برایم بیفزا.

فرمود ای ابامحمد (۶۷- الزخرف) دوستان در آن روز با همدیگر دشمن باشند جز متقیان و پرهیزکاران- بخدا قصد نکرده است بدان جز شمارا- ای ابامحمد آیا تو را شاد کردم ،
گوید گفتم: قربانت بیشتر برای من بفرمائید.

فرمود: ای ابامحمد هر آینه خدا عزوجل یاد کرده است ما را و شیعیان ما را وهم دشمنان ما را در یک آیه از کتاب خود (۹- الزمر) آیا برابرند آن کسانی که میدانند و آن کسانی که نمیدانند همانا خردمندان بیاد میآورند- ما هستیم که میدانیم و دشمن ما است که نمیدانند و شیعیان ما هستند خردمندان- ای ابامحمد تو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای ابامحمد خدا عزوجل احدی از پیمبران و پیروان آنها را استثنانکرده جز امیرالمؤمنین و شیعیانش و در کتاب خود فرموده و گفته اش درست است (۴۲- الدخان) روزیکه سود نبخشد هیچ دوستی دوست را بهیچوجه ۴۳ جز آنکه خدا رحم کند- مقصودش از آن علی و شیعه او است ای ابامحمد آیا تو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود ای ابامحمد شما هستید که خدا تعالی در کتاب خود

« یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله یغفر الذنوب جمیعاً إنه هو الغفور الرحیم » و الله ما أراد بهذا غیر کم ، فهل سررتک یا أبانجهد ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدنی ، فقال : یا أبانجهد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال : « إن عبادي لیس لک علیهم سلطان » و الله ما أراد بهذا إلا الأئمة عليهم السلام و شیعتهم فهل سررتک یا أبانجهد ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدنی ، فقال یا أبانجهد لقد ذکر کم الله فی کتابه فقال : « فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقاً » فرسول الله صلی الله علیه و آله فی الآیة النبیین و نحن فی هذا الموضع الصدیقون و الشهداء و أنتم الصالحون فسموا بالصالح كما سما کم الله عز و جل ، یا أبانجهد فهل سررتک ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدنی ، قال : یا أبانجهد لقد ذکر کم الله إذ حکى عن عدوکم فی النار بقوله : « وقالوا مالنا لانری رجالاً کننا نعدوهم من الأشرار اتخذناهم سخریاً أم زاغت عنهم الأبصار » و الله ما عنی و لا أراد بهذا غیر کم ، صرتم عند أهل هذا العالم شرار الناس و أنتم و الله فی الجنة تحبرون و فی النار تطلبون یا أبانجهد فهل سررتک ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدنی ، قال : یا أبانجهد ما من آیة نزلت تقود إلى الجنة و لاتذکر أهلها بخیر إلا و هی فینا و فی

یاد کرده و فرموده است (۵۳- الزمر) ای بنده هایم که درباره خود اسراف کردید از رحمت خدا نومید نباشید زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد زیرا او غفور است و رحیم - بخدا اراده نکرده است باین آیه جز شماها را آیاتورا شاد کردم ای ابامحمد.

گوید گفتم: برایم بیفزائید قربانت فرمود: ای ابامحمد خدا شمارا در قرآن خود ذکر کرده که فرموده (۴۲- الحجر) راستی که تورا (ای شیطان) بر بنده هایم تسلطی نیست - بخدا مقصودش از این جز ائمه و شیعه آنها نیست - آیا تورا شاد کردم ای ابامحمد .

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید، فرمود، ای ابامحمد راستی خدا شمارا در قرآن یاد کرده که فرموده است (۶۹- النساء) پس آنانند آن کسانی که خدا بدانها نعمت بخشیده است از پیمبران و صدیقان و شهیدان و خوبان و چه خوب رفیقانی باشند آنان - پس مقصود از پیمبران در این آیه رسول خدا است (ص) و مقصود از صدیقان و شهداء در اینجا ما هستیم و خوبان شماها هستید پس خود را بخوبی نشان بدهید چنانچه خدا عز و جل شما را خوب نام برده است ، ای ابامحمد آیاتورا شاد کردم؟

گوید گفتم قربانت بازم بفرما بمن، فرمود: ای ابامحمد هر آینه خدا شمارا یاد کرده است که از دشمن شما در دوزخ حکایت نموده بگفته خود (۶۲- ص) و گویند ما را چه شده که در دوزخ ننگریم بدانها که آنها را از بدان می شمردیم ۶۳ و آنها را بیاد مسخره گرفتیم یا شاید دیده از آنها لغزیده است - بخدا که قصد نکرده و نخواسته از این جز شمارا، شما در بر مردم این جهان بدان نوع انسان شمرده شدید و بخدا که شماها در بهشت ارجمند و نعمت خوار و شاد باشید و دشمنان شمارا در دوزخ جویند ای ابامحمد آیاتورا شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازم بفرمائید، فرمود: ای ابامحمد هیچ آیه نازل نشد که بی بهشت برد و

شیعتنا و ما من آیه نزلت تسوق إلى النار و تذکر أهلها بشرّاً إلا وهي في عدوّنا و من خالفنا ، فهل سررتک یا ابا محمد ؟ قال : قلت : جعلت فداک زدني ، فقال : یا ابا محمد ليس علی ملة ابراهيم إلا نحن و سائر الناس من ذلك براء یا ابا محمد فهل سررتک ؟ و في رواية أخرى فقال : حسبي .

(حدیث ابي عبد الله عليه السلام)

☆ (مع المنصور في موكبه) ☆

۷ - محمد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمد ، عن بعض أصحابه ، و علي بن ابراهيم ، عن أبيه ، عن ابن ابي عمير جميعاً ، عن محمد بن ابي حمزة ، عن حمران قال : قال أبو عبد الله عليه السلام و ذكره هؤلاء عنده و سوء حال الشيعة عندهم فقال : إنني سرت مع ابي جعفر المنصور و هو في موكبه و هو علی فرس و بين يديه خيل و من خلفه خيل و أنا علی حمار إلى جانبه فقال لي : یا ابا عبد الله قد كان فينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوة و فتح لنا من العز و لا تخبر الناس أنك أحق بهذا الأمرنا و أهل بيتك فتقرينابك و بهم ، قال : فقلت : و من رفع هذا إليك عنّي فقد كذب فقال : لي أتخلف علی ماتقول ؟ قال : فقلت : إن الناس سحرة - يعني يحبون أن يفسدوا قلبك علی - فلا تمكنهم من

یاد آورند اهل آن جز بخوبی مگر اینکه درباره ما و شیعه ما است و هیچ آیه نیست که بدو زخ میراند و اهل آن را یدی یاد آور شود مگر اینکه درباره دشمن ما است و کسیکه مخالف با ما است آیا تو را شاد کردم ای ابا محمد ؟

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید فرمود: ای ابا محمد بر کیش ابراهیم نباشد کسی ج-ز ما و شیعه ما و مردم دیگر از آن بدود و ابي زارند، ای ابا محمد آیا تو را شاد کردم؟ در روایت دیگر است که گفت مرا بس است.

حدیث امام صادق (ع) با منصور در موكب او

۷ - از حمران گوید آنان (خلفاء جور) ذکر شدند نزد امام صادق (ع) و نظر بدی که با شیعه دادند امام (ع) فرمود من با ابي جعفر منصور حرکت می کردم او در موكب ملوكانه خود بود و بر اسبی سوار بود جلوش چند اسب سوار و در دنبالش چند اسب سوار بودند و من هم در کنار او سوار بر يك الاغی بودم رو بمن کرد و گفت یا ابا عبد الله کار شده است (یعنی ما بر امر خلافت مسلط شدیم) و شایسته است که تو هم شاد باشی بدانچه خداوند از توانائی ما داده است و در عزت بروی ما گشاده است و ب مردم نگوئی که تو بامر خلافت از ما اولی و احق هستی و خاندانت هم احق هستند تا ما را بخودت و آنها و ادا کنی و عصبانی کنی .

فرمود: من گفتم کسی که برای تو از جانب من این گزارش داده است دروغ گفته است ، بمن گفت آیا بدانچه گوئی سوگند یاد کنی گوید من گفتم . مردم جادو کردند یعنی می خواهند دل تو را

سمعك فاننا إليك أحوج منك إلینا فقال لي : تذكري يوماً سألتك هل لنا ملك ؟ فقلت : نعم طويل عريض شديدٌ فلاتزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم حتى تصيبوا منادماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام ، فعرفت أنه قد حفظ الحديث ، فقلت : لعل الله عز وجل أن يكفيك فإني لم أخصك بهذا وإنما هو حديث رويته ثم لعل غيرك من أهل بيتك أن يتولّى ذلك فسكت عني ، فلما رجعت إلى منزلي أتاني بعض موالي فقال : جعلت فداك والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار و هو على فرس وقد أشرف عليك يكلمك كأنك تحته ، فقلت بيني وبين نفسي : هذا حجة الله على الخلق وصاحب هذا الأمر الذي يقتدى به وهذا الآخر يعمل بالجور ويقتل أولاد الأنبياء ويسفك الدماء في الأرض بما لا يحب الله وهو في موكب و أنت على حمار فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني ونفسي ، قال : فقلت : لورأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ما هو فيه فقال : الآن سكن قلبي .

برمن بشورانند و تو را درباره من بددل کنند مبادا آنها را بر گوش خود چیره کنی و اختیار گوشت را بآنها بدهی زیرا ما بتو نیازمند تریم از تو بهاها گفت آیا یادت می آید که یک روز من از تو پرسیدم آیا برای ما ملک و سلطنتی هست؟ گفتم آری طولانی و پهناور و سخت و پیوسته در کار خود مهلت دارید و در دنیای خود وسعت دارید تا خون نسا حق از ما در ماه حرام و شهر حرام (مکه) بریزید .

من دانستم که حدیث را حفظ کرده است من گفتم شاید خدا عزوجل تو را کفایت کند یعنی تو را حفظ کند از اینکه مرتکب چنین امری باشی زیرا من تو را بخصوص منظور نداشتم همانما حدیثی بوده که آنرا روایت کردم سپس شاید دیگری از خاندانت مرتکب چنین کاری شود و او دم بست و سخنی نگفت.

و چون بخانه ام آمدم یکی از دوستان و شیعیان ما نزد من آمد و گفت قربانت بخدا من تو را در موکب ابی جعفر دیدم که بر الاغی سوار بودی و او براسبی سوار بود و بر سر سرازیر شده بود و با شما سخن می گفت و گویا شما زیر دست او باشید من با خود گفتم این حجت خداست بر خلقتش و صاحب الامر است که باید با او اقتداء شود و این دیگری کاربر خلاف میکند و اولاد پیغمبران را میکشد و در روی زمین خون ریزی میکند بوجهی که خدا دوست نمی دارد و امام در موکب او است و شما سوار بر الاغی هستید و از این راه شکی در دلم افتاد تا بر خودم و دینم ترسیدم.

گوید: بمن فرمود: اگر تو می دیدی آنها که گرد من بودند و در جلو و عقب و سمت راست و چپ من بودند از فرشته ها هر آینه او را خوار می شمردی و آنچه را هم داشت ناچیز می شمردی، گفت اکنون دلم آرام شد .

ثم قال: إلى متى هؤلاء يملكون؟ أومتى الراحة منهم؟ فقلت: أليس تعلم أن لكل شيء مدة؟ قال: بلى، فقلت: هل ينفعك علمك أن هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين؟ إنك لو تعلم حالهم عند الله عز وجل و كيف هي؟ كنت لهم أشد بغضاً ولو جهدت أو جهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشد ما هم فيه من الأثم لم يقدرُوا فلا يستفزُّوك الشيطان فإنَّ العزَّة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون ألا تعلم أن من انتظر أمرنا و صبر على ما يرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرة تنافذاً رأيت الحق قدمات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد، ورأيت القرآن قد خلق وأحدث فيه ما ليس فيه ووجه على الأهواء، ورأيت الدين قد انكفى كما ينكفى الماء، ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق، ورأيت الشر ظاهرًا لا ينهى عنه ويعذر أصحابه، ورأيت الفسق قد ظهر، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ورأيت المؤمن صامتاً لا يقبل قوله، ورأيت الفاسق يكذب ولا يردُّ عليه كذبه وفريته؛ ورأيت الصغير يستحق بالكبير، ورأيت الأرحام قد تقطعت؛ ورأيت من يمدح بالفسق يضحك منه ولا يردُّ عليه قوله ورأيت الغلام يعطى ما تعطى المرأة ورأيت النساء يتزوّجن النساء، ورأيت الثناء قد كثر، ورأيت

سپس گفت تا بکی اینان سلطنت کنند و درچه زمانی از آنها آسایش خواهد بود؟

من گفتم مگر تو نمی دانی هرچه زمانی دارد؟ گفت چرا من گفتم بتو سود دارد که بدانی این امر هر وقت موعدهش بیاید از یک چشم بهم زدن سریعتر باشد (یعنی زوال دولت ناحق و قیام دولت حق) اگر تو بدانی اینان در نزد خدا عزوجل چه حالی دارند و چطور است حال آنها تو بیشتر و سختتر آنها را دشمن داری و اگر تو کوشش کنی یا همه مردم روی زمین بکوشند که آنان را در گناه بیشتری که در آن اندرند در آورند نتوانند (یعنی خلاف و گناه آنها بنهایت است) شیطان تو را از جای بدر نبرد و نلغزاند زیرا عزت از آن خدا است و از آن رسول او و از آن مؤمنانست ولی منافقان نمی دانند آیا ندانی هر که منتظر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه از آزار و ترس بیند فردا در گروه ما محشور گردد.

هر گاه دیدی که حق و اهل حق از میان رفتند و دیدی ناحق همه جا را گرفت و دیدی قرآن کهنه شمرده شد و در آن پدید آمد آنچه در آن نیست و رو بسوی هوس و دلخواه شد و دیدی که دین وارونه شده چنانچه ظرف آب وارونه شود و دیدی اهل باطل برحق چیره شدند و دیدی شر و بدی عیانست و غدق نمیشود و بدکاران را معذور می دارند و دیدی که فسق آشکار شده و مردان بمردان کفایت کنند و زنان بزنان و دیدی مؤمن دم بندد و گفته او پذیرفته نشود و دیدی که فاسق دروغ گوید و دروغ و افترايش را رد نکنند و دیدی که کوچک بزرگ را خوار می شمارد و دیدی که پیوند خویشی بریده شود و دیدی که بکار بد و بفسق خوش آمد گویند و از آن خوش باشند و خندان و گفته آنرا رد نکنند و دیدی که با پسر بچه همان کنند که بازن کنند و دیدی که زنان

الرُّجُلُ يَنْفِقُ الْمَالَ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا يَنْهَى وَلَا يُؤْخَذُ عَلَيْهِ ، وَرَأَيْتُ النَّازِرَ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِمَّا يَرَى الْمُؤْمِنَ فِيهِ مِنَ الْجَاهِدِ ، وَرَأَيْتُ الْجَارِي يُؤْذِي جَارَهُ وَلَيْسَ لَهُ مَانِعٌ ، وَرَأَيْتُ الْكَافِرَ فَرِحَ الْمَايِرِي فِي الْمُؤْمِنِ ، مَرِحَ الْمَايِرِي فِي الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَادِ ، وَرَأَيْتُ الْخَمُورَ تَشْرَبُ عَلَانِيَةً وَيَجْتَمِعُ عَلَيْهَا مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ، وَرَأَيْتُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِيلًا ، وَرَأَيْتُ الْفَاسِقَ فِيمَا لَا يَحِبُّ اللَّهُ قَوِيًّا مَحْمُودًا ، وَرَأَيْتُ أَصْحَابَ الْآيَاتِ يَحْقَرُونَ وَيَحْتَقَرُونَ مِنْ يَحِبُّهُمْ ؛ وَرَأَيْتُ سَبِيلَ الْخَيْرِ مَنْقُطًا وَسَبِيلَ الشَّرِّ مَسْلُوكًا ، وَرَأَيْتُ بَيْتَ اللَّهِ قَدْ عَطَّلَ وَيُؤْمَرُ بِتَرْكِهِ ، وَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُهُ وَرَأَيْتُ الرَّجُلَ جَالٍ يَتَسَمَّنُونَ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ لِلنِّسَاءِ ، وَرَأَيْتُ الرَّجُلَ مَعِيشَتَهُ مِنْ دُبُرِهِ وَمَعِيشَةَ الْمَرْأَةِ مِنْ فَرْجِهَا ، وَرَأَيْتُ النِّسَاءَ يَتَّخِذْنَ الْمَجَالِسَ كَمَا يَتَّخِذُهَا الرَّجَالُ ، وَرَأَيْتُ التَّانِيثَ فِي وَلَدِ الْعَبَّاسِ قَدْ ظَهَرَ وَأَظْهَرُوا الْخِضَابَ وَامْتَشَطُوا كَمَا تَمْتَشِطُ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا وَأَعْطَاوُا الرَّجُلَ جَالٍ الْأَمْوَالَ عَلَى فُرُوجِهِمْ وَتَنُوفَسَ فِي الرَّجُلِ وَتَغَايَرَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ ، وَكَانَ صَاحِبُ الْمَالِ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ ، وَكَانَ الرَّبُّ بِأَظْهَرِ الْأَيْعِيَرِ ، وَكَانَ الزُّنَّاءُ تَمْتَدِحٌ بِالنِّسَاءِ ، وَرَأَيْتُ الْمَرْأَةَ تَصَانَعُ

جفت کردند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شود و دیدی که مرد مال خود را در جز طاعت خدا صرف میکند و جلوش گرفته نمیشود و دست او را نگه ندارند و دیدی که چون کسی کوشش مؤمن را بیند از آن بخدا پناه برد و دیدی که همسایه همسایه را آزار کند و مانعی ندارد و دیدی کافر شاد است بدانچه در مؤمن بیند و خوش است بدانچه از فساد در زمین بنگرد و دیدی که آشکارا می نوشند و برای آن انجمن کنند کسانی که از خدا عزوجل نمی ترسند و دیدی که آمر بمعروف خوار است و دیدی فاسق نسبت بدانچه خدا دوست ندارد نیرومند است و ستوده میشود و دیدی قرآن دانان خوار شوند و هر که هم آنان را دوست بدارد خوار شود و دیدی که راه خیر بند آمده و راه شر و بدی باز است و در آن میروند و دیدی خانه خدا بی زائر مانده و فرمان ترک آنرا می دهند و دیدی مرد گوید آنچه را نکند و دیدی مردان خود را برای استفاده مردان آماده کنند و زنان خود را برای زنان و دیدی وسیله زندگی مرد از دبر او است و وسیله زندگی زن از فرج او و دیدی زنان انجمن کنند چنانچه مردان انجمن کنند و دیدی فرزندان عباس آشکارا زنانگی را پیشه کردند و خضاب بستند و سر را شانه زدند چنانچه زنان برای شوهر خود کنند و بمردان پول دادند بخاطر فروج آنها.

شرح - از مجلسی «ره» - یعنی اولاد عباس بمردها پول دادند تا با آنها وطی کنند یا مقهور اینست که بسلاطین و حکام اموال می دهند بخاطر آنکه آنها را یا زنان آنها وطی کنند بمنوان مزد جاکشی ...

دنباله حدیث ۷ -

و دیدی که درباره مرد رقابت شود و مردها بر سر او با هم غیرت ورزی کنند و صاحب مال از شخص مؤمن عزیزتر باشد و ربا آشکار باشد و بر آن سرزنشی نشود و زنها بزنادادن مدح شوند

زوجها علی نکاح الرّجال ، و رأیت أكثر الناس و خیر بیت من یساعد النساء علی فسقهن ، و رأیت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً ؛ و رأیت البدع والزّناً قد ظهر ، و رأیت الناس یعتدّون بشاهد الزور ، و رأیت الحرام یحلّ و الحلال یحرّم ؛ و رأیت الدّین بالرّأي و عطّل الكتاب و أحكامه و رأیت الدلیل لا یتخفی به من الجرأة علی الله ، و رأیت المؤمن لا یتطیع أن ینکر إلا بقلبه ، و رأیت العظیم من المال یتفق فی سخط الله عزّ و جلّ و رأیت الولاية یقربون أهل الكفر و یباعدون أهل الخیر ، و رأیت الولاية یرتشون فی الحکم ، و رأیت الولاية قبالة لمن زاد ؛ و رأیت ذوات الأرحام ینکحون و ینکفی بهنّ و رأیت الرجل یقتل علی التهمة و علی الظنّة و یتغایر علی الرجل الذکر فی بذل له نفسه و ماله ، و رأیت الرجل یعیّر علی إتیان النساء ، و رأیت الرّجل یأکل من کسب امرأته من الفجور، یعلم ذلك و یقیم علیه ، و رأیت المرأة تقهر زوجها و تعمل ما لا یشتبهی و تنفق علی زوجها ، و رأیت الرّجل یکری امرأته و جاریته و یرضی بالدّنی من الطّعام و الشراب و رأیت الأیمان بالله عزّ و جلّ کثیرة علی الزّور ، و رأیت القمار قد ظهر ، و رأیت الشراب یباع ظاهراً لیس له مانع ، و رأیت النساء یبذلن أنفسهنّ لأهل الكفر ، و رأیت الملاحی قد ظهرت

وزن با شوهر خود بر سر نکاح مردان سازش کند (رشوه گیرد و نرمش نماید) و دیدی بیشتر مردم و بهترین خانه آن باشد که با زنان در هرزگی آنها کمک کند و دیدی مؤمن حقیر و غمگنده و خوار است و دیدی بدعت و زنا عیان است و دیدی مردم بگواه ناحق اعتماد کنند و دیدی حرام حلال شمرده شود و حلال حرام شمرده شود و دیدی حکم دین بر رأی معین شود و قرآن و احکامش معطل مانده است و دیدی برای دلیری بر خدا و ارتکاب کار بد مردم انتظار شب نکشند و دیدی که مؤمن نتواند منکر کارهای خلاف شود جز بهمان دلش و دیدی مال فراوان در مورد خشم خداوند مصرف شود و دیدی فرمان روایان کافرانرا بخود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود دور سازند و دیدی که فرمانروایان در قضاوت رشوه ستانند و دیدی فرمانروائی و منصب در مزایده قرار گیرد و دیدی که خویشان محرم را بگایند و بدانها اذن گرفتن اکتفاء کنند و دیدی که بمجرد تهمت و گمان مرد را بکشند و بخاطر خواهی مرد نر غیرت ورزی کنند و جان و مال در راه عشق او دهند و دیدی که مرد را برای هم خوابیدن با زنان سرزنش گیرند و دیدی که مردی از کسب هرزگی زنش نان میخورد و آنرا میداند و او را نگه میدارد و دیدی که زن بر شوهر خود تسلط دارد و آنچه را شوهر میل ندارد انجام میدهد و شوهر خود خرجی و پول جیب میدهد.

و دیدی مرد زنش و دخترش (کنیزش خل) را با جاره میدهد و بخوراک و نوشیدنی پستی هم راضی است و دیدی که سوگند بخداوند عز و جل بناحق فراوان شده و دیدی که قماربازی پدیدار است و دیدی که آشکارا می میفروشند و مانعی ندارد و دیدی زنها خود را بکفار بخشند و دیدی ساز و آواز آشکار است و مردم بدان گذرند و کس کسی را از آن منع نکند و کسی جرأت نکند

یمرُّ بها ، لا یمنعها أحدٌ أحدًا ولا یجتريء أحدٌ علی منعها ، ورأیت الشریف یستذلُّه الذی یُخاف سلطانه ، ورأیت أقرب الناس من الولاة من یمدح بشتما أهل البيت ؛ ورأیت من یحبُّنا یزور ولا تُقبل شهادته ، ورأیت الزُّور من القول یتنافس فیہ ، ورأیت القرآن قد ثقل علی الناس استماعه وخفُّ علی الناس استماع الباطل ، ورأیت الجار یکرّم الجار خوفاً من لسانه ، و رأیت الحدود قد عطلت وعمل فیها بالأهواء ، ورأیت المساجد قد زخرفت ، ورأیت أصدق الناس عند الناس المفتري الكذب ورأیت الشرُّ قد ظهر والسعی بالنمیمة ، ورأیت البغی قد فشا ، ورأیت الغیبة تُستملح و یبشِّر بها الناس بعضهم بعضاً ، ورأیت طلب الحجّ والجهاد لغير الله ، ورأیت السلطان یذلُّ للكافر المؤمن ، ورأیت الخراب قد أدیل من العمران ، ورأیت السُّرَّجل معیشته من بخس المکیال والمیزان ، ورأیت سفك الدِّماء یستخفُّ بها ، ورأیت الرُّجل یطلب الرئاسة لغرض الدنیا ویشهر نفسه بخبث اللسان لیتقی وتسد إليه الأمور ، ورأیت الصلاة قد استخفُّ بها ، ورأیت الرُّجل عنده المال الكثير ثم لم یزكّه منذ ملكه ، ورأیت المیت ینبش من قبره ویؤذی و تباع أكفانه ورأیت الهرج قد كثر ورأیت الرُّجل یمسی نشوان ویصبح سكران لایهتم بما للناس فیہ ، و رأیت البهائم تنكح ، ورأیت البهائم تفرس بعضها بعضاً ورأیت الرُّجل یخرج إلى مصلاه و یرجع و

جلو آنرا بگیرد و دیدی کسیکه از تسلط او ترسند مردم شریف را خوار کند و دیدی نزدیکترین مردم بفرمانروایان کسی استکه بدشنامده ماخانواده مدح و ثنا گوید و دیدی هر که ما را دوست دزداد و ناحق شمارند و گواهی را نپذیرند و دیدی که در گفتار ناحق باهم رقابت کنند و دیدی که قرآن و شنیدنش بر مردم گران است و در برابر شنیدن دروغ و بیهوده بر آنها آسان و دلچسب است و دیدی همسایه همسایه را از ترس زبانش گرامی دارد و احترام کند و دیدی حدود معطل و بی اجرا بماند و در باره آنها برای و دلخواه عملشود و دیدی که مساجد نقاشی و آب طلا کاری شوند و دیدی که راستگوترین مردم در نزد مردم آنکسی استکه افتراء زند و دروغ گوید و دیدی شر پدیدار شد و هم سخن چینی و دیدی ستمگری شیوع یافت و دیدی غیبت را سخن خوش مزه شمارند و مردم بدان یکدیگر را مزه بخشند و شادمان کنند و دیدی بحج روند و جهاد طلبند برای جز رضای خدا و دیدی سلطان مؤمن را بخاطر کافر خوار کند و دیدی ویرانی بر آبادانی چیره شده و دیدی مردم از کم فروشی روزی خوردند و دیدی خون ریزی را سبک و آسان شمارند و دیدی مردم برای طلب دنیا ریاست طلبند و خود را بید زبانی شهره کند تا از او بترسند و کار را باو واگذارند و دیدی نماز را خوار و سبک شمارند و دیدی مردی مال فراوان دارد و از آن گاهکه داشته ز کوشش را نداده و دیدی مرده را از گورش بر آرند و بیازارند و کفنش را بفروشد و دیدی که آشفتهگی بسیار است و دیدی که مرد شبانگه کند در نشئه شراب و بامداد کند مست و باکی ندارد که مردم در چه وضعی باشند و دیدی بهائم را بگایند و دیدی بهائم همدیگر را بدرند و دیدی مردی به

ليس عليه شيء من ثيابه ، ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذکر عليهم ، و رأيت السحت قد ظهر يُتنافس فيه ، ورأيت المصلّي إنَّما يصلّي ليراه الناس ، ورأيت الفقيه يتفقّه لغير الدين يطلب الدنيا والرئاسة و رأيت الناس مع من غلب ، و رأيت طالب الحلال يذمّ ويعيّر و طالب الجرام يمدح و يعظّم ، و رأيت الحرّمين يعمل فيهما بما لا يحبُّ الله ، لا يمنعهم مانع ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح أحدٌ و رأيت المعازف ظاهرة في الحرّمين ، و رأيت الرُّجل يتكلّم بشيء من الحقّ و يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول : هذا عنك موضوع ؛ و رأيت الناس ينظر بعضهم إلى بعض و يقتدون بأهل الشرور ؛ و رأيت مسلك الخير و طريقه خالياً لا يسلكه أحدٌ ، و رأيت الميت يُهزأ به فلا يفرّج له أحدٌ ، و رأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ و البدعة أكثر ممّا كان ؛ و رأيت الخلق و المجالس لا يتابعون إلا الأغنياء ، و رأيت المحتاج يعطى على الضحك به و يرحم لغير وجه الله ، و رأيت الآيات في السماء لا يفرّج لها أحدٌ ، و رأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لا ينكر أحدٌ منكرات خوفاً من الناس ، و رأيت الرُّجل ينفق الكثير في غير طاعة الله و يمنع اليسير في طاعة الله ، و رأيت العقوق قد ظهر و استخفّ بالوالدين و كانا من أسوء الناس حالاً عند الولد و يفرح بأن يفترى عليهما ، و رأيت النساء و قد غلبن

جای نماز خود رود و بر گردد و جامه در بر ندادد و دیدی دل مردم سخت شده و دیده آن‌ها خشکیده و یاد خدا بر آن‌ها گرانست و دیدی حرام خوردن پدیدار است و در آن رقابت کنند و دیدی که نماز گذار برای خود نمائی بمردم نماز میخواند و دیدی مسئله دان و فقیه دین برای جز دین مسئله میآموزد و دنیا و ریاست میجوید و دیدی مردم بدنبال هر کسند که پیروز باشد و دیدی آنکه حلال جوید نکوهش و سرزنش شود و طالب حرام ستایش و تعظیم دارد و دیدی در حرّمین کاری کنند که پسند خدا نیست و کسی جلوشان را نگیرد و احدی میان آن‌ها و کردار زشت آن‌ها حائل نشود و دیدی در حرّمین (مکه و مدینه) اسباب لهو (چون تار و طنبور) پدیدار شد و دیدی مردی که بحق سخن گوید یا امر بمعروف و نهی از منکر کند کسی نزد او بیاشود و او را اندرز دهد که این تکلیف تو نیست و دیدی مردم باهم همچشمی کنند و بمردم بد اقتداء کنند و دیدی روش خیر و راه آن تهی است و کسی از آن گذر نمیکنند و دیدی مرده را بیاد مسخره گیرند و احدی از او در هراس نیفتد و دیدی در هر سال شر و بدعت بیش از سال گذشته است و دیدی مردم و مجلسها پیروی نکنند جز از توان-گران و دیدی بگدا اعطا دهند در برابر اینکه باو میبخندند و برای جز خدا باو ترحم میشود و دیدی نشانه‌های آسمانی باشد و کسی از آن‌ها هراس نکند و دیدی مردم چون بهائم برهم جهند و کسی منکر کار آنها نگردد از ترس مردم و دیدی که مرد در جز راه طاعت خدا خرج بسیار کند و در راه طاعت خدا از اندک دریغ کند و دیدی ناسپاسی پدر و مادر پدیدار شده است و پدر و مادر را بچشم کم نگاه کنند و در پیش فرزند از همه بدتر باشند و از افتراء بدانها شاد گردند و

علی‌الملك و غلبن علی کلّ أمر، لایؤتی إلا ما لهنّ فیہ هوی، و رأیت ابن الرّجل یفتري علی أبیه و یدعو علی والديه و یفرح بموتہما، و رأیت الرّجل إذا مرّ به یوم ولم ینکسب فیہ الذّنب العظیم من فجور أو بخرس مکيال أو میزان أو غشیان حرام أو شرب مسکر کثیاً حزیناً یحسب أن ذلک الیوم علیہ و ضیعة من عمره، و رأیت السلطان یحتکر الطعام، و رأیت أموال ذوی القربی تقسم فی الرّزق و رویت قامر بہا و تشرب بہا الخمر؛ و رأیت الخمر یتداوی بہا و یوصف للمریض و ینشفی بہا، و رأیت النّاس قد استووا فی ترک الأمر بالمعروف والنّہی عن المنکر و ترک التّدين بہ، و رأیت ریاح المنافقین و أهل النفاق قائمة و ریاح أهل الحق لا تحرک؛ و رأیت الأذان بالأجر و الصلاة بالأجر، و رأیت المساجد محتشیة ممّن لا یخاف الله مجتمعون فیہا اللّغیبة و أکل لحوم أهل الحقّ و یتواصفون فیہا شراب المسکر؛ و رأیت السکران یصلّی بالنّاس و هو لا یعقل و لا یشان بالسكر و إذا سکر اکرّم و اتقی و خیف و ترک لایعاقب؛ و ینعذر بسكره، و رأیت من أکل أموال الیتامی یحمد بصلاحه و رأیت القضاة یقضون بخلاف ما أمر الله، و رأیت الولاة یأتمنون الخونة للطمع و رأیت المیراث قد وضعته الولاة لأهل الفسوق و الجرأة علی الله، یاخذون منهم و یخلونہم و ما یشتهون و رأیت المنابر

زنان را دیدی که بر حکومت چیره شدند و هر کاری را به دست گرفتند و هیچ کاری انجام نشود جز آنچه آن‌ها طرف‌دارش باشند و دیدی بسر شخصی بیدارش افتراء زند و بر پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان شاد شود و دیدی چون مردی روزی را بسر آورد و در آن گناه بزرگی نکرده باشد از هرزگی و کم‌فروشی و در آمدن در بستر حرام و میخواری دلتنگ و غمناک باشد و پندارد که آن روز بر او نامبارک بوده و از عمرش حساب نبوده و دیدی که سلطان خوراک را انبار کند و نگهدارد تا گران بفروشد و دیدی که حق ذوالقربی (خمس و سهم امام) بناحق تقسیم شود و با آن قمارزنند و میخواری کنند و دیدی که با شراب مدارای بیمار کنند و برای بیمار نسخه آنرا بگیرند و از آن درمان طلبند و دیدی مردم همه در ترک امر بمعروف و نهی از منکر و ترک دین‌داری هم آهنگ شدند و دیدی باد بر پرچم منافقان و اهل نفاق میوزد و پرچم اهل حق بی حرکت است و دیدی در برابر اذان مزد گیرند و در برابر نماز خواندن مزد گیرند و دیدی مسجدها پر میشود از کسانی که از خدا ترسند و در آن‌ها گرد آیند برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق و با همدیگر در آن‌ها بوصف نوشابه مست کننده پردازند و دیدی که پیش نماز مست برای مردم نماز بخواند و مست است و لایعقل و بمستی او را نکوهش نکنند و هر گاه مست شود گرامیش دارند و از او ملاحظه کنند و بترسند و درها باشد و کيفر نشود و مستی او را معذور دارند و دیدی مال یتیم‌خورد را بصلاح و شایستگی ستایند و دیدی قاضیان بر خلاف آنچه خدا امر کرده قضاوت کنند و دیدی فرمانروایان جنایتکاران را امین سازند برای طمع و دیدی فرمانروایان ارث را برای اهل فسق و بدکاری و دلیری بر خدا تخصیص دهند (یعنی میراث یتیم را به دست آنها بسپارند تا برخی را خود بخورند و برخی را با آنان دهند) از آن‌ها حق و حسابی بگیرند و آنها را واگذارند تا هر چه

يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر؛ ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم، لا يباليون بما أكلوا وما نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحق قد درست فكن على حذر واطلب إلى الله عز وجل النجاة واعلم أن الناس في سخط الله عز وجل وإنما يمهلمهم لأمر يراد بهم فكن مترقباً واجتهد ليركك الله عز وجل في خلاف ما هم عليه فان نزل بهم العذاب و كنت فيهم عجلت إلى رحمة الله وإن أخرت ابتلوا و كنت قد خرجت مما هم فيه من الجراءة على الله عز وجل واعلم أن الله لا يضيع أجر المحسنين وأن رحمة الله قريب من المحسنين .

(حدیث موسی علیه السلام)

٨ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عمرو بن عثمان ، عن علي بن عيسى رفعه قال : إن موسى عليه السلام ناجاه الله تبارك وتعالى فقال له في مناجاته :

يا موسى لا يطول في الدنيا أمك فيقول ذلك قلبك وقاسي القلب مني بعيد .
يا موسى كن كمسرتي فيك فان مسرتي أن أطيع فلا أعصي ، فأمت قلبك بالخشية وكن

خواهند بکنند و دیدی بر سر منبرها دستور تقوی داده شود و خود آنکسانیکه دستور می دهند بدان عمل نمیکنند و دیدی که وقت نمازها را بچیزی نگیرند و سبک شمارند و دیدی صدقه و زکوة را بوساطت دیگران بمستحقان دهند و قصد رضای خدا در دادن آنها ندارند و بغاظر درخواست مردم آنرا پرداخت کنند و دیدی که نهایت همت آنها شکم و فرج آنها است باکی ندارند که چه بخورند و چه را نکاح کنند و ببینی که دنیا هم روی بدانها دارد و ببینی که اعلام حق و درستی کهنه شده .

پس بر حذر باش و از درگاه خدا عزوجل نجات بخواه و بدانکه مردم گرفتار خشم خدا عزوجل هستند و همانا بآنها مهلت دهد برای امری که با آنها خواهد کرد تو خود را بپا و تلاش کن تا خدا عزوجل تو را بر خلاف روش آنها بنگرد و اگر بر آنها عذاب نازل شود و تو در میان آنها باشی شتافته ای به دریافت رحمت خدا و اگر از آنها جدا باشی و بمانی آنان گرفتار شدند و تو از آنچه در آن اندرند از دلیری بر خدا عزوجل بیرون آمدی و بدانکه خدا مزد نیکوکاران را ضایع نمیکنند و راستی که رحمت خدا بمحسنان نزدیکست .

(حدیث موسی (ع))

٨ - از علی بن عیسی سند را بمعصوم رسانیده که فرمود : راستیکه موسی را خدا تبارک و تعالی راز گفت و در مناجاتش با او فرمود :

ای موسی در این دنیا آرزویت دراز مباد تا دلت برایش سخت گردد که سخت دل از من دور است .

ای موسی چنان باش که من در تو شادم زیرا شادی من اینست که فرمانم برند و نافرمانیم نکنند

خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی أهل الأرض وتعرف فی أهل السماء ، جلس البیوت مصباح اللیل واقنت بین یدی قنوت الصابریں وصح إلی من كثرة الذنوب صیاح المذنب الهارب من عدوّه واستعن بی علی ذلك فانی نعم العون ونعم المستعان .

یاموسی إني أنا الله فوق العباد والعباد دوني و كل لي داخرون فاتهم نفسك علی نفسك ولاتأتمن ولدك علی دينك إلا أن يكون ولدك مثلك يحب الصالحین .

یاموسی اغسل واغتسل واقرب من عبادي الصالحین .

یاموسی کن إمامهم فی صلاتهم وأمامهم فیما يتشاجرون واحکم بینهم بما أنزلت علیک فقد أنزلته حکماً بیننا وبرهاناً نيراً ونوراً ینتطق بما کان فی الأ ولین وبما هو کائن فی الآخرین .

أوصیک یاموسی وصیة الشفیق المشفق بابن البتول عیسی بن مریم صاحب الأتان والبرنس والزیت والزیتون والمحراب ومن بعده بصاحب الجمال الأحمر الطیب الطاهر المطهر ، فمثله فی کتابک أنه مؤمن مهیمن علی الکتب کلها وأنه راکع ساجد ، راغب ، راهب ، إخوانه المساکین وأنصاره قوم آخرون ویكون فی زمانه أزل وزلزال وقتل ، وقلة من المال ، اسمه أحمد

دلت رابا ترس بکش ژنده پوش باش و خرم دل در زمین گمنام باش و در آسمان پر نام و خانه نشین و شب تاب ، در برابرم بپرستش خیز مانند پرستش خیزی شکیبایان و بدر گاهم از بسیاری گناهان شیون کن چون شیون گنه کاران گریزان از دشمن و از من در این باره بسیاری جو زیرا من چه خوب یار و یاورم .

ای موسی راستیکه منم من فراز و بنده ها زیر دست منند و همه برایم زبون و در مانده اند از خود بر خود نگران باش و فرزندان را هم بر دینت امین بدان جز اینکه او هم چون خودت خوبان را دوست دارد .

ای موسی تن بشوی و غسل کن و بینده های خوبم نزدیک شو .

ای موسی در نمازشان پیشوا باش و در نزاعشان قاضی باش و بدانچه من بتوفرود آوردم بر آنها قضاوت کن که من آنرا حکمی روشن و برهانی درخشان ساختم و نوریکه گویا است بدانچه در پیشینیان بوده و آنچه در پیشینیان خواهد بود .

ای موسی من بتو سفارش کنم بمانند رفیق مهربانی در باره زاده بتول عیسی بن مریم صاحب ماده الاغ و برنس (کلاه بلند عابدان) و زیت و زیتون (روغن و درخت معروفی است و مقصود از زیتون مسجد دمشق یا بلاد شام است و منظور از زیت روغنی است که در بنی اسرائیل بنشانه نبوت بجوش میآمده است از مجلسی ره) و صاحب محراب و پس از وی بصاحب شتر سرخ مو که طیب و طاهر و مطهر است و نمونه او در کتاب تورات اینست که مؤمن است و بر همه کتب آسمانی مسلط است و او را کعب است و ساجد ، راغب ، راهب ، برادرانش گدایانند و یاورانش مردم دیگران (یعنی انصار مدینه) در دوران بعثت او

محمد الأمين من الباقيين من ثلثة الأولين الماضين ، يؤمن بالكتب كلها و يصدق جميع المرسلين ويشهد بالإخلاص لجميع النبيين أمته مرحومة مباركة ما بقوا في الدين على حقائقه؛ لهم ساعات موقّات يؤدّون فيها الصلوات أداء العبد إلى سيّده نافلته ، فبه فصدق و منهـاجه فاتبع فأنه أخوك .

ياموسى إنه أمّتي وهو عبد صدق يبارك له فيما وضع يده عليه ويبارك عليه كذلك كان في علمي و كذلك خلقته ، به أفتح الساعة و بأهنته أختم مفاتيح الدنيا فمرظمة بني إسرائيل أن لا يدرسوا اسمه ولا يخذلوه وإنهم لفاعدون ، وحبّته لي حسنة ، فأنا معه وأنا من حزبه و هو من حزبي و حزبهم الغالبون ؛ فتمتت كلما تي لأظهرن دينه على الأديان كلها ولا عبدين بكل مكان ولا نزلن عليه قرآناً فرقانا شفاء لما في الصدور من نعث الشيطان فصل عليه يا ابن عمران فأنّي أصلي عليه وملائكتي .

تنگی و سختی و لرزش و کشتار و ننداری بر مردم حکم فرما است نامش احمد است، محمد امین است، او است یاد گاری از گروه اولین گذشته (یعنی از گروه پیغمبران سلف) بهمه کتب آسمانی ایمان دارد و همه رلاسون را تصدیق دارد و از روی اخلاص گواه صادق همه پیغمبران است امتش مرحوم و مبارک کند تا بر حقائق دین برجامانند برای آن‌ها ساعت های معینی است که در آن‌ها برای نمازها اذان گویند تا بنده وظیفه خود را نسبت به آقايش انجام دهد باو بخصوص تصدیق کن و از روش برنامه او پیروی کن زیرا او برادر تو است!

ای موسی راستی او پیغمبر امی است و او بنده راستگوست بر هر چه دست نهد باو برکت داده شود و بر خود او هم برکت داده شود در علم من چنین بوده و چنین او را آفریدم بدو هنگامه را آغاز کنم (یعنی امت و دولت و دینش بقیامت بیوندد از مجلسی ره) و کلیدهای امور جهان را بامتش بپایان رسانم (مراد از مفاتیح دنیا هر آنچه است که کاری را بر مردم بگشاید از جنک و عبادت و آموزش و مقصود اینست که همه اینها با امت او بپایان رسند و گویا در کیسه ای هستند که بدست آنها سپرده شده و ممکن است کنایه از این باشد که همه امور برای آنها کامل شوند و بنهایت رسند از مجلسی ره) بستم کاران بنی اسرائیل فرمانده نامش را از یاد نبرند و از یادش دست ندارند.

و راستیکه چنین کنند، و دوست داشتن او در نزد من حسنه است من با اویم و من از حزب اویم و او از حزب من است و حزب آنان غالب و پیروز است و کلمات من تمام شوند تا دینش را بر همه ادیان غلبه دهم و در هر جا مرا بپرستند و تا اینکه محققاً قرآنی فرقان بر او فرو فرستم که درمان هر آنچه در سینه ها است باشد از وسوسه های شیطان ای پسر عمران بر او صلوات فرست زیرا من هم با فرشته هایم بر او صلوات فرستیم .

یا موسیٰ أنت عبدي وأنا إلهك ؛ لاتستذلّ الحقیقیر الفقیر ولا تغبط الغنی بشيء یسیر و کن عند ذکری خاشعاً وعند تلاوته برحمتی طامعاً وأسمعنی لذاذة التوراة بصوت خاشع حزین، اطمأن عند ذکری و ذکر بی من یطمئن إلیّ و اعبدنی و لاتشرب بی شیئاً و تحرّ مسرّتی إنّی أنا السید الکبیر ، إنّی خلقتک من نطفة من ماء مهین ، من طینة أخرجتها من أرض ذلیلة ممشوجة فكانت بشرافاً ناصانها خلقاً فتبارک وجهی و تقدّس صنیعی ؛ لیس کمثلی شیء و أنا الحيّ الدائم الذی لأزول .

یا موسیٰ کن إذا دعوتنی خائفاً مشفقاً و جلاً ، عفرّ وجهک لی فی التراب و اسجد لی بمکارم بدنک و اقمّت بین یدیّ فی القیام و ناجنی حین تناجینی بخشیة من قلب و جل و احي بتوراتی آیّام الحیة و علمّ الجهّال محامدی و ذکرهم آلائی و نعمتی و قل لهم لا یتمادون فی غیّ ما هم فیہ فان أخذی الیم شدید .

یا موسیٰ إذا انقطع حبک منّی لم یصل بحبل غیری ، فاعبدنی و قم بین یدیّ مقام العبد الحقیقیر الفقیر ، ذمّ نفسک فهی أولى بالذمّ و لاتتطاول بکتابی علی بنی اسرائیل فکفی بهذا و اعظاً لقلبک و منیراً و هو کلام ربّ العالمین جلّ و تعالیٰ .

ای موسیٰ تو بنده من باشی و من معبود توام آنکه حقیر است و فقیر خویش مشمار و رشک بر تو انگری که اندک چیزی دارد مبر و هنگام یاد شدن من خاشع باش و هنگام خواندن نام من در رحمت من طمع دار و بسمع من برسان شیرینی توراترا و به آوازی ترسان و حزین ، هنگام یاد من آسوده دل باش و هر که بمن آرامد یاد آوریم کن مرا یگانه پرست و برایم شریکی مگیر و تا توانی شادی من بجو زیرا منم من آقای بزرگ ، راستی که من تو را آفریدم از نطفه ای که آب چرکین بسود و از مشتی خاک که از زمین پست درهم بر آوردمش و انسانی شد که منش ساختم یک آفریده ؛ مبارک باد سوی من و مقدس باد کردارم بمانندم چیزی نیست و منم زنده همیشه پاینده که نیستی ندارم .

ای موسیٰ هر گاه مرا خوانی ترسان و هراسان و دل لرزان باش برای من چهره بر خاک سای و با گرامی ترین اعضاء تنت سجده کن و بپرستش من در برابرم بایست و با من مناجات کن و هنگام مناجات با من از دل هراسانی بترس و با توراتم روزگار زندگی رازنده بدار و بنادانها محامدم را بیاموز و نعمتهایم را بدانها یاد آوری کن و بآنها بگو آن گمراهی را که غرقه در آنند ادامه ندهند زیرا گرفت من دردناک و سخت است .

ای موسیٰ اگر رشته تو از من برید برشته دیگر نییوندد (چون دیگری در برابر او نیست) مرا پرست و برابر من چون بنده حقیر و فقیری بایست خود را نکوهش کن که آن بنکوهش سزاوار است و بوسیله کتابم بر بنی اسرائیل گردن فرازی مکن همین بس است که دل را پند دهد و روشن کند و آن سخن پروردگار جهانیان است جلّ و تعالیٰ .

ياموسى متى مادعوتني ورجوتني فانني سأغفر لك على ما كان منك، السماء تسبّح لي وجلاً
والملائكة من مخافتني مشفقون والأرض تسبّح لي طمعاً وكلّ الخلق يسبّحون لي داخرون
ثمّ عليك بالصلاة، الصلاة فانها منّي بمكان ولها عندي عهد وثيق وألحق بها ما هو منها زكاة
القربان من طيب المال والطعام فانني لأقبل إلا الطيب يراد به وجهي .

واقرن مع ذلك صلة الأرحام فانني أنا الله الرحمن الرحيم أنا خلقتها فضلاً من رحمتي
ليتعاطف بها العباد ولها عندي سلطان في معاد الآخرة وأنا قاطع من قطعها وواصل من وصلها وكذلك
أفعل بمن ضيّع أمري .

ياموسى . أكرم السائل إذا أتاك برد جميل أو إعطاء يسير فانه يأتيك من ليس بالنس ولا
جان ، ملائكة الرحمن يبلونك كيف أنت صانع فيما أوليتك وكيف مؤاساتك فيما خولتكم ؟
واخشع لي بالتضرّع واهتفلي بولولة الكتاب واعلم أنني أدعوك دعاء السيد مملوكه ليبلغ به
شرف المنازل وذلك من فضلي عليك وعلى آباءك الأولين .

ياموسى لاتنسني على كلّ حال ولا تفرح بكثرة المال فان نسياني يقسي القلوب و مع
كثرة المال كثرة الذنوب ، الأرض مطيعة والسماء مطيعة والبحار مطيعة وعصيانني شقاء الثقلين

ای موسی هر زمانی مرا بخوانی و بمن امیدوار باشی محققاً تورا بیامرزم راجم بهر چه از تو
بوده است آسمان از ترس مرا تسبیح گوید و فرشته‌ها از بیم من هراسانند زمین بطمع رحمت مرا
تسبیح گوید و همه خلق با زبونی مرا تسبیح گویند سپس بچسب بنماز ، نماز زیرا که آن نزد من
مقامی دارد و او را با من پیوندنا گسستنی است و بدان پیوند آنچه از آن است چون زکاة قربانی گذراندن
از مال حلال و از خوراک زیرا من نپذیرم مگر حلالی را که برای رضای من پرداخت شود .

وصله ارحام را بدان پیوند زیرا منم من خدای بخشاینده و مهربان من آنرا بفضل رحمتم آفریدم تا
بنده‌ها بوسیله آن بایکدیگر مهربانی کنند و او را در معاد سرای دیگر در نزد من سلطنت و اعتباری
است و من برنده‌ام از هر که آنرا ببرد و پیوست کنم با هر که آنرا پیوست داد و مراعات کند و چنین
کنم بهر که امر مرا ضایع کند.

ای موسی سائل را گرامی دار هر گاه نزد تو آید، بنیکی او را رد کن یا بخشش اندکی بوی بده
زیرا در نزد تو آید آنکه نه انسان است و نه جن فرشته‌های حضرت رحمن است تا تو را بیازماید که
چگونه بکار بندی آنچه بتو بخشیدم و تا چه اندازه همراهی داری در آنچه باختیارت نهادم بزاری
بدر گاهم خشوع کن و آوای کتاب را بر ایام بر آور و بدانکه من تورا میخوانم چنانچه آقائی بنده
زر خریدش را تا او را بمقامی شریف برساند و این از فضل من است بر تو و بر پدران نخست تو .

ای موسی در هیچ حالی مرا از یاد مبر و بفزونی مال شاد مشو زیرا فراموش کردن من دل را سخت
کند و بهمراه فزونی مال گناه فزون شود زمین فرمان بردار است و آسمان فرمان بردار است و دریاها فرمان

وَأَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ، رَحْمَنُ كُلِّ زَمَانٍ ، آتِي بِالشَّدَّةِ بَعْدَ الرَّخَاءِ وَ بِالرَّخَاءِ بَعْدَ الشَّدَّةِ وَ بِالْمَلُوكِ بَعْدَ الْمُلُوكِ وَ مَلِكِي دَائِمٌ قَائِمٌ لَا يَزُولُ وَ لَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيَّ مَا مَنَّنِي بِمَبْتَدَاهُ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ هَمُّكَ فِيمَا عِنْدِي وَ إِلَيَّ تَرْجِعُ لِامْجَالَةٍ .

یا موسیٰ اجعلنی حرزک و ضعیع عندی کنزک من الصالحات و خفنی و لا تخف غیري
إلی المصیر .

یا موسیٰ ارحم من هو أسفل منك في الخلق و لا تحسد من هو فوقك فان الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب .

یا موسیٰ إن ابني آدم تواضعافي منزلة لينا لا بهامن فضلي و رحمتي فقر باقربانا و لا أقبل لإمن المتقين ، فكان من شأنهما ما قد علمت فكيف تثق بالصاحب بعد الأخ و الوزير .

یا موسیٰ ضع الكبر و دع الفخر و اذكر أنك ساكن القبر فليمنعك ذلك من الشهوات .

یا موسیٰ عجل التوبة و أخر الذنب و تأن في المكث بين يدي في الصلاة و لا ترجع غیري
اتخذني جنّة للشدائد و حصناً لملمات الأمور .

بردارند و نافرمانی من همان بدبختی خاص انس و جان است و منم بخشاینده و مهربان بخشاینده هر زمان
پسر از فراوانی و آسایش سختی آورم و پس از سختی فراوانی و آسایش، ملوکی بدنبال ملوکی آدم و ملک
من است که همیشه است و برپا است و زوال ندارد و چیزی بر من نهان نیست در زمین و آسمان و چگونه
بر من نهان ماند آنچه منش آغاز کردم و چگونه هم تو بدانچه نزد من است متوجه نیست؟ و بناچار باز
هم بمن برگردی.

ای موسیٰ مرا گنجینه خود ساز و گنج خود را بمن سپار از هر کردار خوب از من بترس و از دیگری
مترس بر گشت بسوی من است.

ای موسیٰ بهر که زبردست تو است از خلق جهان ترحم کن و بدانکه بالادست تو است حسد مبر
زیرا حسد است که حسنات را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد.

ای موسیٰ راستی دو پسر آدم (ع) در مقامی تواضع کردند تا بدان بفضل من برسند و رحمت و مهر
کدام یک قربانی گذرانیدند و من نپذیرم جز از پرهیز کاران و کار آنها بدانجا رسید که تو میدانی پس
چگونه پس از برادر تو بر فیک و وزیر بیگانه اعتماد داری .

ای موسیٰ تکبر را بگذار و بر خود مبال و یاد کن که تو در گوری و این یاد گور تورا
باید از شهوات برهاند.

ای موسیٰ در توبه شتاب و گناه را پس انداز و در درنگ برابرم برای نماز آرام باش و
عجله مکن و از دیگری امیدوار مباش مرا سپرد در برابر سختی ها بر گیر و قلعه محکم در برابر
حوادث سخت و ناگوار.

ياموسى كيف تخشع لى خليقة لاتعرف فضلى عليها و كيف تعرف فضلى عليها وهي لاتنظر فيه و كيف تنظر فيه وهي لاتؤمن به و كيف تؤمن به وهي لاترجو ثواباً و كيف ترجو ثواباً وهي قد قنعت بالدنيا واتخذتها مأوى و ركنت إليها ركون الظالمين .

ياموسى نانس فى الخير أهله فان الخير كاسمه ودع الشر لكل مفتون .

ياموسى اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم وأكثر ذكرى بالليل والنهار تغنم ولا تتبع الخطايا فتندم فان الخطايا موعدها النار .

ياموسى أطب الكلام لأهل الترك للذنوب و كن لهم جليساً واتخذهم لغيبك إخواناً وجد معهم يجدون معك .

ياموسى الموت يأتىك لامحالة فتزود زاد من هو على ما يتزود وارد .

ياموسى ما أريد به وجهي فكثير قليله وما أريد به غيري فقليل كثيره وإن أصلح أيامك الذي هو أمامك فانظر أي يوم هو فأعد له الجواب فانك موقوف ومسؤول وخذ موعظتك من الدهر وأهله فان الدهر طويله قصير وقصيره طويل و كل شيء فان فاعمل كأنك ترى ثواب

ای موسی چگونه برای من خاشم میشود مخلوقی که احسان مراد بر باره خود نمیشناسد؟ و چگونه احسان مرا در باره خود شناسد با اینکه در ننگرد و نیندیشد؟ و چگونه در آن بنگردد و بیندیشد با اینکه بدان ایمان ندارد؟ و چگونه بدان ایمان دارد با اینکه به پاداشی امید ندارد و چگونه به پاداشی امید دارد با اینکه بدینا اکتفاء کرده و آنرا جایگاه خود گرفته و بدان چون ستم کاران دل بسته.

ای موسی در کار خیر با اهل آن رقابت کن زیرا خیر چون نام خود است و بدی را واگذار برای هر که فریب خورده.

ای موسی زبان را در پشت دلت گزار تا سالم مانی (یعنی بی تامل بگفتار دم مزن) و در شبانه روز بسیار یاد من کن تا بهره بری و پیروی از گناه مکن تا پشیمان شوی زیرا وعده گناه دوزخ است .

ای موسی بسا آنان که گناه را وا نهند شیرین سخن باش و بسا آنان همنشین شو و آنان را برادران حال غیبت خود گیر و با آنها بکوش و بجوش تا باتو بکوشند و بجوشند.

ای موسی به ناچار مرگت در رسد توشه کسی را بردار که مهمان توشه خویش میشود.

ای موسی آنچه بغاظر من باشد بسیار شمرده شود اندکش و آنچه برای دیگران باشد اندک بود بسیارش و راستی خوبترین روزهاست آن روزهاست که در پیش داری بین کدام روز است و برای آن آماده بازپرسی باش زیرا تو بازداشت شوی و بازپرسی کردی پند خود را از روزگار بگیر و اهل آن زیرا روزگار درازش هم کوتاه است (برای آنکه بغفلت گذراند) و کوتاهش هم دراز است (برای آنکه فرصت نگهدارد و بکار خیر پردازد) هر چیز نیست میشود، چنان کار کن که گویا ثواب عملت را به

عملك لكي يكون أطمع لك في الآخرة لامحالة فان ما بقي من الدنيا كما ولى منها و كل عامل يعمل على بصيرة و مثال فكن مرتاداً لنفسك يا ابن عمران لعذرك تفوز غدأ يوم السؤال فهناك يخسر البمطلون .

ياموسى ألق كفيك ذلاً بين يدي كفعل العبد المستصرخ إلى سيده فانك إذا فعلت ذلك رحمت وأنا أكرم القادرين .

ياموسى سلني من فضلي ورحمتي فانهما بيدي لا يملكهما أحدٌ غيري وانظر حين تسألني كيف رغبتك فيما عندي ؛ لكل عامل جزاء وقد يجزى الكفور بما سعى .

ياموسى طب نفساً عن الدنيا وانطوعنها فانها ليست لك ولست لها، مالك ولدان الظالمين؛ إلا لعامل فيها بالخير فانها له نعم الدار .

ياموسى ما أمرك به فاسمع ومهما أراه فاصنع ، خذ حقائق التوراة إلى صدرك وتيقظ بها في ساعات الليل والنهار ولا تمكّن أبناء الدنيا من صدرك فيجعلونه و كراً كو كرا الطير

ياموسى أبناء الدنيا وأهلها فتنٌ بعضهم لبعض فكلٌ مزيّن به ما هو فيه والمؤمن من زيّن

چشم خود بینی تا بهتر به آخرت طمع ورزی بناچار زیرا آنچه از دنیا مانده چنان است که در گذشته هر کار کنی باید طبق بینائی و نقشه کار کند تو برای خود جستجوی خوبی و سر انجام خوش کن ای پسر عمران شاید فردای قیامت تو کامیاب شوی و در آنجا است که بیپوده گمان زیان خواهند دید.

ای موسی دو گفت را بخواری برابر من دار چون بنده ای که بدرگاه آقا پیش شیون و استغانه برد زیرا چون تو چنین کنی ترحم شوی و من کریمترین توانا هستم.

ای موسی از فضل و رحمت من درخواست کن زیرا این هر دو باختیار منند و احدی جز من اختیار آن ها را ندارد و هنگامیکه از من درخواست کنی بنگر تا چه شوقی بدانچه نزد منست داری؟ برای هر کار گری مزدیست و بسا که ناسپاس هم بدانچه کوشا است سزایبند .

ای موسی جان خود را از دنیا پاک داد و از آن بیگسوسو زیرا که آن از آن تو نیست و تو از آن آن نیستی تو را چه کار بخاندان ستم کاران؟ مگر آنکه در آن کار خیر کند که برای اوچه خوب خانه ایست .

ای موسی آنچه بتو فرمان دهم بشنو و هر آن زمانی که نظری دهم بکار بند حقائق تورات را در سینه خود جای ده و بخاطر آنها در ساعات شبانه روز بیدار باش و فرزندان دنیا را برسینه خود جای مده تا آنرا آشیانه خود سازند چون آشیانه پرنده ها.

ای موسی زادگان دنیا و دنیا پرستان فریبنده یکدیگرند و هر کدام آنچه را دادند برای دیگران

له الآخرة فهو ينظر إليها ما يفتر ، قد حالت شهوتها بينه وبين لذة العيش فأدلجته بالأسحار كفعل
الراكب السائق إلى غايته يظل كئيباً ويمسي حزيناً فطوبى له لو قد كشف الغطاء ما ذابعاين من السرور .
يا موسى الدنيا نطفة ليست بثواب للمؤمن ولانقمة من فاجر فالويل الطويل لمن باع ثواب
معاده بلعقة لم تبق وبلعسة لم تدم و كذلك فكن كما أمرتك و كل أمرى رشاد .
يا موسى إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل: ذنبٌ عجّل لي عقوبته وإذ رأيت الفقر مقبلاً فقل: مرحباً
بشعار الصالحين ولا تكن جباراً ظلوماً ولا تكن للظالمين قريناً .
يا موسى ما عمرو إن طال يذم آخره و ما ضرّك ما زوي عنك إذا حمدت مغبته يا موسى
صرّح الكتاب إليك صراحاً بما أنت إليه صائر فكيف ترقد على هذا العيون أم كيف يجد قوم
لذة العيش لولا التمادي في الغفلة والاتّباع للشهوة و من دون هذا يجزع
الصدّيقون .

آرایش و نمایش میدهند برای مؤمن آخرت آرایش شده و همیشه بدون سستی و کاستی بدان نگرند
شیفته گی او با آخرت میان او ولدت زندگی حایل شده و او را در سحرگان بشبروی میکشد بمانند کردار
شترسواری که بسوی هدفی میراند، روز را غمنده بسرزند و غمناک بشب رسد خوشابر او اگر پرده را
بر گیرند چه شادی و خوشی را خواهد بچشم خود دید.

ای موسی دنیا نطفه ای بیش نیست نه مزد مؤمن را شاید و نه کیفر نابکار را وای دراز مدتی
است بر آنکه ثواب معاد خود را بیک لیسیدن انگشت بفروشد که بجا نماند و بیک دندان زدنی که نباید
و چنین باش که من بتو فرمان دهم و هر فرمان من راه درست است.

شرح- از مجلسی ره- «الدنيا نطفة» یعنی آب اندک تیره در قاموس گفته است نطفه بمعنی
آبی است که ته دلو یا مشک میماند یعنی دنیا هر چه هم باشد چیز کمی است که نعمتش ثواب ایمان نشود و
بلا و شدتش کیفر بدکاران نگردد و لطفه آن اندازه از غذا است که بانگشت بچسبد و آنرا بلیسند و لمس
بمعنی دندان زدن است بچیزی برای خوردن.

ای موسی اگر دیدی توانگری روی آورد بگو گناهی بوده که در کیفر آن برایم شتاب شده
و هر گاه دیدی فقر روی آورد بگو مرحباً بشعار خوبان ، زور گو و ستم کار مباش و قرین ستم
کاران مگرد.

ای موسی عمریکه پایانش نگرهش بار باشد عمر بشمار نباشد و گرچه دراز باشد و اگر سرانجام
خوب داشته باشی آنچه از دفتر عمرت برچیده شده تورا زیانی ندارد.

ای موسی کتاب بطور صراحت برایت بیان کرده که بکجا میروی و چه سرانجامی داری پس
چگونه با این دیدگان بخواب میروی و یا چگونه مردمی لذت زندگی را چشند اگر غفلت نکنند و
دنبال بدبختی نباشند و پیرو شهوت نشوند و صدیقان بکمتر از آن بی تابی کنند (یعنی آنرا گناه
بزرگی بینند).

یا موسیٰ مرعبادی یدعوننی علی ما کان بعد أن یقرُّوا لی أنّی أرحم الراحمین ، مجیب المضطربین وأکشف السوء ، وأبدل الزمان وآتی بالرّخاء وأشکر الیسیر وأثیب الکثیر وأغنی الفقیر وأنا الدائم العزیز القدیر ؛ فمن لجأ إلیک وانضوی إلیک من الخاطئین فقل : أهلاً وسهلاً یارحب الفناء بفناء ربّ العالمین واستغفر لهم وکن لهم كأحدھم ولا تستطل علیهم بما أنا أعطیتک فضله وقل لهم فلیسألونی من فضلی ورحمتی فانّہ لا یملکها أحدٌ غیری وأنا ذوالفضل العظیم .

طوبی لک یا موسیٰ کھف الخاطئین وجلیس المضطربین ومستغفر للمذنبین ، إنک منّی بالمكان الرضی فادعنی بالقلب النقی واللّسان الصادق وکن كما أمرتک أطع أمری ولا تستطل علی عبادی بما لیس منک مبتداه وتقرّب إلیّ فانّی منک قریبٌ فانّی لم أسألك ما یؤذیک ثقله ولا حملہ إنّما سألتک أن تدعونی فأجیبک وأن تسألنی فأعطیک وأن تتقرّب إلیّ بما منّی أخذت تأویلہ وعلیّ تمام تنزیلہ .

یا موسیٰ انظر إلی الأرض فانّھا عن قریب قبرک وارفع عینیک إلی السّماء فانّ فوقک فیها ملکاً عظیماً وابک علی نفسک مادمت فی الدّنیاء و تخوف العطب والمهالك ولا تغرّ نك زینة الدّنیاء وزهرتها ولا ترض بالظلم ولا تکن ظالماً فانّی للظالم رصید حتی ادیل منه المظلوم .

ای موسیٰ ببندہ ہائیم بفرمانا مرا برای ہرچہ باشد بخوانند پس از اینکہ برای من اعتراف کنند کہ من ارحم الراحمین ہستم اجابت کن دعاء بیچارگانم و بدی را بر اندازم و زمان را بگردانم و فراوانی آورم و از اندک قدردانی کنم و بسیار را پاداش دهم و درویشرا توانگر سازم و منم دائم باعزت توانسا ، ہر کہ از خطا کاران بتو پناہندہ شد و بہ آستان تو گرائید باوبگو اہلا و سہلا ای کہ جای وسیعی داری در آستان پروردگار جہانیان و برای آنان آمرزش خواه و مانند خود آنها بدان ہا خدمت کن و بر آن ہا سرفرازی مکن بدانچہ من از فضل خود بتو عطا کردم و بآنها بگودرخواست کنند از من از رحمت من و فضل من زیرا جزم کسی دادای آن نیست و من خود صاحب فضل بزرگم .

خوشا بر تو ای موسیٰ کہ پناہدہ خطا کارانی و ہم نشین بیچارگان و آمرزش جو برای گنہکاران راستی تودر نزد من مقام رضایت بخشی داری ، مرا بادلّی پاک بخوان و زبانی راستگو و چنان باشکہ من بتو دستور میدهم فرمان مرا بپیر و ببندہ ہائیم سرفرازی مکن بدانچہ کہ تو از خود نداری و بمن نزدیک شو کہ من بتو نزدیکم زیرا من از تو تکلیف سنگین و آزار کنی نخواستم همانا از تو خواستم کہ مرا بخوانی تا تورا اجابت کنم و از من درخواست کنی تا بتو عطا کنم و بمن تقرّب جوئی با آنچه من خودم بتو دادم تا و بیل آنرا و بر عہدہ من است تمام کردن تنزیل آن .

ای موسیٰ بزمن نگر زیرا بہمین زودی گورت خواہد شد و دو دیدہ خود را بہ آسمانها بر فراز زیرا در فراز تو ملک بزرگست ، تادر این دنیائی بر خود گریہ کن و از نابودی و ہلاکت بترس و زیور دنیا تورا فریب ندهد و بستم خشنود مباح و ستم کار مباح زیرا من خود در کمین ستمکارم تا انتقام ستمکشرا از او بستانم .

ياموسى إن الحسنة عشرة أضعاف ومن السيئة الواحدة الهلاك ؛ لا تشرك بي ، لا يحل لك أن تشرك بي ، قارب وسدد وادع دعاء الطامع الرأغب فيما عندي ، النادم على ما قدمت يدها فان سواد الليل يمحوه النهار و كذلك السيئة تمحوها الحسنة وعشوة الليل تأتي على ضوء النهار و كذلك السيئة تأتي على الحسنة الجليلة فتسودها .

۹ - علي بن محمد ، عمّن ذكره ؛ عن محمد بن الحسين ؛ وحميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد الكندي جميعاً ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن رجل من أصحابه قال : قرأت جواباً من أبي عبدالله عليه السلام إلى رجل من أصحابه ، أمّا بعد فأنّي أوصيك بتقوى الله ، فان الله قد ضمن لمن اتقاه أن يحول له عمّا يكره إلى ما يحب ، ويرزقه من حيث لا يحتسب فإياك أن تكون ممّن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه فان الله عز وجل لا يخذع عن جنّته ولا ينال ما عنده إلا بطاعته إن شاء الله .

۱۰ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن عيثم بن أشيم ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرج النبي صلى الله عليه وآله ذات يوم وهو مستبشر يضحك سروراً فقال له الناس : أضحك الله سنك يا رسول الله وزادك سروراً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّه ليس من يوم ولا ليلة إلا ولي فيهما تحفة من الله ، ألا وإن ربّي أتحنّني في يومي هذا بتحفة لم يتحنّني بمثلها

ای موسی راستی حسنه ده برابر است و از يك سيئه هلاکت آید، بمن شرك میاورد. روانیستکه تو بمن شرك آوری؛ در هر کار میانہ و محکم باش و بمانند طمع کار و مشتاق بدانچه نزد من است دعا کن که بر آنچه پیش کرده است پشیمانست زیرا سیاهی شبدا روز براندازد و همچنين گناه و سيئه را حسنه و کردار خوب براندازد، سیاهی شب بر تابش شب چیره گردد و آنرا سیاه کند و چنین است کردار بد که بر حسنه جلیله بتازد و آنرا تیره و تار سازد.

۹- از مردی از اصحابش گوید در نامه ای که امام صادق (ع) در پاسخ یکی از یاران خود نوشته بود خواندم که:

اما بعد راستی که من تو را بتقوی از خداوند سفارش میکنم زیرا خداوند ضامن است که هر که تقوی داشته باشد او را از وضعیکه بد دارد بوضعی بگرداند که دوست دارد و او را از آنجا که گمان نبرد روزی دهد مباداتو از کسانی باشیکه بر بنده ها از گناهان آنها میترسد و از کیفر گناه خود آسوده بسر میبرد زیرا که خدا عزوجل در باره بهشتش فریب نمیخورد و آنچه در نزد او است جز باطاعت او بدست نیاید انشاء الله .

۱۰- از امام صادق (ع) فرمود یکروز رسول خدا (ص) بیرون آمد و شاد بود و از شادی میخندید مردم باو گفتند یا رسول الله خداوند همیشه تو را بخنداند و بشادی تو بیفزاید رسول خدا (ص) در پاسخ آنها فرمود، راستش اینستکه هیچروز و شبی نیست جز اینکه مرا در آنها از جانب خدا تحفه ای است هلا که

فیمامضی ، إن جبرئیل أتانی فأقرأنی من ربی السلام وقال : یا محمد إن الله عز وجل اختار من بنی هاشم سبعة ، لم یخلق مثلهم فیمن مضی ولا یخلق مثلهم فیمن بقی : أنت یا رسول الله سید النبیین وعلی بن أبی طالب وصیک سید الوصیین والحسن والحسین سید الأسیباط وحمزة عمک سید الشهداء وجعفر ابن عمک الطیار فی الجنة یطیر مع الملائكة حیث یشاء ومنکم القائم یصلی عیسی ابن مریم خلفه إذا هبطه الله إلى الأرض من ذریة علی وفاطمة من ولد الحسین علیه السلام .

۱۱ - سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان الدیلمی المصری ، عن أبیه ، عن أبی بصیر ، عن أبی عبد الله علیه السلام قال : قلت له قول الله عز وجل : «هذا کتابنا نطق علیکم بالحق» فقال : إن الکتاب لم ینطق ولن ینطق ولكن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هو الناطق بالکتاب قال الله عز وجل : «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» قال : قلت : جعلت فداک إنا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل به جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم ولكنه فیما حرف من کتاب الله .

راستی پروردگارم در امروز بمن تحفه ای عطا کرده که در گذشته چنین تحفه ای بمن نداده بود جبرئیل نزد من آمد و از جانب پروردگارم بمن سلام رسانید و گفت ای محمد راستی خدا عزوجل از بنی هاشم هفت کس را برگزیده که مانند آن ها را در گذشتگان نیافریده و مانند آن ها در آینده نیافریند.

۱- تو ای رسول خدا که سید پیامبرانی ،
۲- و علی بن ابیطالب وصی تو که سید اوصیاء است.

۳ و ۴- حسن و حسین دو سبط تو سید اسباط و ۵- حمزه عمویت سید الشهداء و ۶- جعفر عموزاده ات پرانده بهشت که با فرشته ها در هر جا خواهد پرواز کند و ۷- از شما است قائم که عیسی بن مریم دنبال او نماز بخواند هر گاه خدا او را بزمین فرود آورد و آن قائم از نژاد علی و فاطمه و از فرزندان حسین است.

۱۱- از ابی بصیر از امام صادق (ع) گوید باو گفتم قول خدا عزوجل (۲۸- الجاثیة) این است کتاب ما که برآستی برای شما سخن میگوید (یعنی چه؟) در پاسخ فرمود: راستی خود قرآن سخن نگفته و هرگز سخن نگوید ولی رسول خدا (ص) است که بقرآن گوید یا است خدا عزوجل فرموده است این کتاب ما است که علی شما بدرستی سخن گوید (که بدرستی بر شما خوانده میشود خل) گوید: گفتم: قریبات ما آنرا چنین نمیخوانیم فرمود بخدا سوگند جبرئیل آنرا همچنین بمحمد فرود آورده است ولی این آیه هم در ضمن آنها است که از کتاب خدا تحریف شده است.

شرح- از مجلسی ره - «هذا کتابنا ینطق علیکم» ظاهر اینست که امام بنطق را بصیغه مجهول خوانده یعنی بر شما خوانده میشود ولی یکی از استادان ما (رض) آنرا علیکم بتشدید یاء میخواند یعنی علی شما نطق میکند ولی وجه اول اظهر است.

۱۲ - جماعة ، عن سهل ، عن محمد ، عن أبيه [عن أبي محمد] ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عز وجل : «والشمس وضحيها» قال : الشمس رسول الله ﷺ به أوضح الله عز وجل للناس دينهم ، قال : قلت : «والقمر إذا تليها» ؟ قال : ذاك أمير المؤمنين عليه السلام تلا رسول الله ﷺ ونفثه بالعلم نفثاً ، قال : قلت : «والليل إذا يغشيها» ؟ قال ذاك أئمة الجور الذين استبدوا بالأمر دون آل الرسول ﷺ وجلسوا مجلساً كان آل الرسول أولى به منهم فغشوا دين الله بالظلم والجور فحكى الله فعلهم فقال : «والليل إذا يغشيها» قال : قلت : «والنهار إذا جليها» ؟ قال : ذلك الامام من ذرية فاطمة عليها السلام يسأل عن دين رسول الله ﷺ فيجلبه لمن سأله فحكى الله عز وجل قوله فقال : «والنهار إذا جليها» .

۱۲ - از محمد از پدرش گوید از امام صادق (ع) از تفسیر قول خدا عز وجل والشمس وضحيها = سو کند بخورشید و تابش آن - پرسیدم ، فرمود : مقصود از خورشید رسول خدا (ص) است که خداوند عز وجل بوسیله او برای مردم دین آنها را روشن کرد گوید : گفته تفسیر والقمر اذا تليها = و سو کند بماه گاهیکه پهلوى آن در آید - چیست؟ فرمود: مقصود از آن امیرالمؤمنین (ع) است که پهلوى رسول خدا (ص) در آمد و دانش را بخوبى در او دمید و با او آموخت گوید : گفتم تفسیر والليل اذا يغشيها - سو کند بشب هر گاه فرا گیردش - چیست؟ فرمود: مقصود از شب پیشوایان ناهق هستند که امر حکومت را مستبدانه بدست گرفتند در برابر خاندان رسول خدا (ص) و پسندى بر نشستند که آل رسول (ص) سزاوار آن بودند در برابر آنها و دین خدا را باستکبارى و خلافتکارى تیره و تار کردند و خدا از کردار آنها حکایت کرده و فرموده والليل اذا يغشيها .

شرح - از مجلسى ره - «والليل اذا يغشيها» گفته است که ضمیر بخورشید بر میگردد یعنی شب گاهیکه بپوشاند و فرا گیرد قرص خورشید را و گفته اند که به آفاق یا زمین بر گردد که از قرینه کلام فهمیده شود و چون بنا بر این تاویل شمس کنایه از شخص پیغمبر است و شب کنایه از خلفاء جور است مقصود اینست که با تیرگی ظلم و خلافتکارى و بدعت تابش نور رسالت را و دین و علم او را فرو گرفتند و بنا بر این که مقصود آفاق یا زمین باشد معنی اینست که ظلم و خلاف آن ها آفاق و یاسراسر روی زمین را تیره ساخت و شاید اول روشنتر باشد .

من گویم تعبیر بلفظ مضارع در کلمه یغشيها مؤید این تفسیر است و اخبار از آینده تسلط خلفاء جور است .

دنباله حدیث ۱۲ -

گوید ، گفتم : تفسیر والنهار اذا جليها - سو کند بروز هر گاه روشن کند آن را - چیست ؟ فرمود : مقصود از آن امام بر حق از نژاد فاطمه (ع) است که از دین رسول خدا (ص) پرسش شود و آن را برای کسیکه پرسیده است روشن کند و خدا از گفتار او حکایت کرده است و فرموده است والنهار اذا جليها .

۱۳ - سهل، عن محمد، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: «هل أتيتك حديث الغاشية؟» قال: يغشاهم القائم بالسيف؛ قال: قلت: «وجوه يومئذ خاشعة؟» قال: خاضعة لاتطبيق الامتناع قال: قلت: «عاملة؟» قال: عملت بغير ما أنزل الله، قال: قلت: «ناصبه؟» قال: نصبت غير ولاية الأمر؛ قال: قلت: «تصلي ناراً حامية؟» قال: تصلي نار الحرب في الدنيا على عهد القائم وفي الآخرة نار جهنم.

۱۴ - سهل؛ عن محمد، عن أبيه، عن أبي بصير قال: قلت: لأبي عبد الله عليه السلام: قوله تبارك و تعالی: «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لا يعلمون»؟ قال: فقال لي: يا أبا بصير ما تقول في هذه الآية؟ قال: قلت: إن المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله صلى الله عليه وآله إن الله لا يبعث الموتى قال: فقال: تباً لمن قال هذا، سلهم هل كان

۱۳ - از محمد از پدرش گوید به امام صادق (ع) گفتم هل اتيتك حديث الغاشية - آياتو رسیده است حدیث غاشیه - (یعنی چه؟) فرمود: یعنی امام قائم آنها را با شمشیر فرا گیرد. شرح از مجلسی ده - بیضاوی گفته است غاشیه حادثه سختی است که روز قیامت با سختیهای خود مردم را فرا گیرد یا مقصود از آن آتش دوزخ است از آنجا که خدا فرموده است (۵۰ - ابراهیم) فرا گیرد چهره آنان را آتش من گویم بنا بر تأویل امام مقصود از حادثه ناگوار پیش آمده است که هنگام ظهور قائم (ع) برای مخالفان است. دنباله حدیث ۱۳ -

گوید: گفتم وجوه يومئذ خاشعة - چهره هائی در آنروز هراسانست - (یعنی چه؟) فرمود: یعنی فروتن و زبون است و توانائی سرباز زدن ندارند. شرح - از مجلسی «ده» - بیضاوی گفته یعنی ذلیل باشند و عمل کنند در آنها آنچه مایه رنج آنهاست مانند کشش در زنجیر و فرو شدن آنها در دوزخ بمانند شتری که بلای فرود یا برگردونهها بالاوپاتین شود. دنباله حدیث ۱۳ -

گوید: گفتم: عاملة یعنی چه؟ فرمود: عمل کرده است بغير ما انزل الله.

گوید: گفتم: ناصبه یعنی چه؟ فرمود جز امام برحق را بحکومت واداشته،

گوید: گفتم: تصلي ناراً حامية - در گیرد بآتش سوزان - (یعنی چه؟) فرمود بآتش جنگ در دنیا بدوران ظهور امام قائم (ع) و در آخرت بآتش سوزان دوزخ.

۱۴ - از ابی بصیر گوید با امام صادق (ع) گفتم قول خدا تبارك و تعالی (۴۱ - النحل) و با کمال جد بخدا سوگند خوردند که خدا رنده نکند هر که را بمیرد، آری (زنده میکند) ولی بیشتر مردم نمی دانند - یعنی چه؟ گوید بمن فرمود ای ابابصیر تو در معنی این آیه چه میگوئی؟ گوید: گفتم؛ راستی مشرکان میپنداشتند و سوگند هم برای رسول خدا (ص) میخوردند که خدا مردهها را زنده نکند

المشرکون یحالفون بالله أم باللات والعزی؟ قال: قلت: جعلت فداک فأوجدنیه قال: فقال لی یا أبابصیر لو قد قام قائمنا بعث الله إلیه قوماً من شیعتنا قباع سیوفهم علی عواتقهم فیبلغ ذلك قوماً من شیعتنا یموتوا فیقولون: بعث فلان و فلان من قبورهم وهم مع القائم فیبلغ ذلك قوماً من عدونا فیقولون: یا معشر الشیعة ما کذبکم هذه دولتکم وأنتم تقولون فیها الکذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا یعیشون إلی یوم القیامة قال: فحکی الله قولهم فقال: «وأقسموا بالله جهداً یمانهم لا یبعث الله من یموت» .

۱۵ - علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن ابن فضال ، عن ثعلبة بن میمون ، عن بدر بن الخلیل الأسدی قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول فی قول الله عز وجل: « فلما أحسبوا بأسنا إذا هم منها یرکضون هل لاترکضوا وارجعوا إلی ما أترفتم فیہ ومساکنکم لعلکم تسألون» قال: إذا قام القائم وبعث إلی بنی امیة بالشام هربوا إلی الرُّوم فیقول لهم الرُّوم: لاندخلنکم حتی تنصروا فیعلقون فی أعناقهم الصلیبان فیدخلونهم فاذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فیقول أصحاب القائم: لا نفعل حتی تدفعوا إلینا من قبلکم منا ، قال: فیدفعونهم إلیهم فذاک

گوید. فرمود: بریده باد آنکه اینرا گوید از آنها پیرس که مشرکان بلات و عزی قسم میخوردند یا بخدا؟ گوید گفتم: قربانت تو معنی آن را بمن بفهمان.

گوید بمن فرمود: اگر چنانچه امام قائم از مظهر کند خداوند جمعی از شیعیان مارا برای او زنده کند که دسته های شمشیر خود را بر سر شانه هاشان گذارند و این خبر بجمعی از شیعه های ما رسد که هنوز نمرده اند و بآن ها گویند فلان و فلان و فلان زنده شده اند و از گور درآمده اند و اکنون در خدمت امام قائم هستند و این خبر بمردمی از دشمنان ما برسد و گویند ای گروه شیعه وه چه دروغ گوئید؟ امروز هم که دولت شما است هنوز دروغ میگوئید نه بخدا اینها زنده نشدند و زنده نشوند تا روز قیامت فرمود پس خدا گفتار آن ها را حکایت کرده و فرموده است و سوگند یاد کنند بخدا از روی جدوجهد که خدا زنده نکند هر که مرده است .

۱۵ - از بدر بن خلیل اسدی گوید شنیدم امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۱۲ - الانبیاء) پس چونکه شدت عذاب ما را احساس کردند بناگاه از آن گریزان شدند نگریزید و بر گردید بسوی آنچه خوش گذرانی و سرمستی کردید و بهمان جای گاه خود شاید باز پرسى شوید - فرمود: هر گاه امام قائم ظهور کند و بفرستد به دنبال بنی امیه در شام از آن جا بروم گریزند رومیان بآن ها گویند ما شما را نپذیریم تا ترسا شریذ و آن ها صلیب بگردن آویزند و رومیان آن ها را بپذیرند و در کشور خود در آورند و چون یاران امام قائم (ع) برومیان وارد شوند و کشور آن ها را تصرف کنند امان خواهند و پیشنهاد صلح بدهند و یاران قائم در پاسخ آن ها گویند ما این کار را نکنیم تا آنها که بشما پناه آوردند بما تسلیم دهید، میفرماید رومیان آن ها را بیاران قائم تسلیم کنند و اینست معنی قول خدا تعالی که: (۱۴ - الانبیاء) .

قوله : «لاتر كضوا وارجعوا إلى ما أتر فتم فيه و مسأ كنكم لعلكم تُسألون» قال : يسألهم الكنوز و هو أعلم بها قال : فيقولون «يا ويلنا إننا كنا ظالمين» ☆ فما زالت تلك دعويهم حتى جعلناهم حصيداً حامدين» بالسيف .

«(رسالة أبي جعفر عليه السلام الى سعد الخير)» ☆

۱۶ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ؛ عن عمه حمزة بن بزيع ، والحسين بن محمد الأشعري ، عن أحمد بن محمد أبي عبدالله ، عن يزيد بن عبدالله ، عن حماد بن عمار ، عن أبي جعفر عليه السلام : كُتِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى سَعْدِ الْخَيْرِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ فَانِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ فِيهَا السَّلَامَةَ مِنَ التَّلَفِ وَالْغَنِيمَةَ فِي الْمُنْقَلَبِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقِي بِالتَّقْوَى عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ وَ يُجَلِّي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عَمَاءَ وَجْهِهِ ، وَ بِالتَّقْوَى نَجَانُوحٌ وَمَنْ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ وَصَالِحٌ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الصَّاعِقَةِ ، وَ بِالتَّقْوَى فَازَ الصَّابِرُونَ وَ نَجَتْ تِلْكَ الْعَصَبُ مِنَ الْمَهَالِكِ وَ لَهُمْ إِخْوَانٌ عَلَى تِلْكَ الطَّرِيقَةِ يَلْتَمِسُونَ تِلْكَ الْفَضِيلَةَ

نگریزید و بر گردید بهمان وضع خوش گذرانی و بهمان جای گاه خود شاید شما باز پرسى شوید فرمود: از آنها محل گنجها را پیرسد با اینکه خودش داننا تراست بدان هاپس بنی امیه گویند وای بر ما راستی ما ستمکاران بودیم ۱۵ و پیوسته ذکرشان همین باشد تا آنها را درو شده و نابود سازیم - بوسیله شمشیر

(رساله امام باقر (ع) بسعد الخیر)

از مجلسی ره- مفید در کتاب اختصاص باسناد خود از ایی حمزه ثمالی روایت کرده که است سعد بن الملك که امام باقر (ع) او را سعد الخیر مینامید و از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود شرفیاسب حضور امام باقر (ع) شد در این میان که مانند زنان ناله میزد امام باقر (ع) باو فرمود ای سعد چرا گریه میکنی؟ گفت چرا گریه نکنم با اینکه من از شجره ملعونه هستم در قرآن مجید امام فرمود تو از آن ها نیستی تو از نژاد امیه ای ولی از ما اهل بیت محسوبی آیا نشنیدی قول خدا عزوجل را که از ابراهیم حکایت کرده است که فرمود (۳۶- ابراهیم) هر که مرا پیروی کند از من است.

۱۶- امام باقر (ع) بسعد الخیر نوشت :

بنام خداوند بخشاینده مهربان اما بعد تو را سفارش میکنم بتقوی از خدا زیرا در آن است سلامت از نابودی و بهره مندی در هنگام مرگ راستی خدا عزوجل بوسیله تقوی بنده را از آنچه که عقلش نمیرسد نگه داری میکند و بنور تقوی کوری و نادانی را از او برطرف میکند نوح وهر که با او در کشتی بود بوسیله تقوی نجات یافتند، صالح پیغمبر و همراهانش بوسیله تقوی از صاعقه نجات یافتند بتقوی صابران کامجو شوند و این دستجات شیعه نجات یابند از مهلکه ها و از برای آنان برادرانی

نبذوا طغيانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم في الكتاب من المثالات ، حمدوا ربهم على ما رزقهم وهو اهل الحمد و ذموا أنفسهم على ما فرطوا وهم اهل الذم و علموا أن الله تبارك و تعالی الحلیم العلیم إنما غضبه علی من لم یقبل منه رضاه و إنما یمنع من لم یقبل منه عطاءه و إنما یضل من لم یقبل منه هداه ، ثم أمکن أهل السیئات من التوبة بتبديل الحسنات ، دعا عباده فی الكتاب إلى ذلك بصوت رفیع لم ینقطع ولم یمنع دعاء عباده فلعن الله الذین یکتُمون ما أنزل الله و کتب علی نفسه الرحمة فسبقت قبل الغضب فتمت صدقاً و عدلاً ، فلیس یبتدی العباد بالغضب قبل أن یغضبوه و ذلك من علم الیقین و علم التقوی و کل أمة قدر فع الله عنهم علم الكتاب حین نبذوه و لآهم عدوهم حین تولّوه و کان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده فهم یروونه و لا یرعونه و الجهال یعجبهم حفظهم للروایة و العلماء یحزنهم ترکهم للرعاية و کان من نبذهم الكتاب أن ولّوه الذین لا یعلمون فأوردوهم الهوی و أصدروهم إلى الردی و غیروا

هستند بدین روش که این فضیلت را میجویند جهش به دنبال شهوات را به دور انداختند بخاطر آنچه در قرآن از عقوبت و پند بدانها رسیده است.

پروردگار خود را بدانچه روزی آنها کرده است سپاسگزارند و خدا است که اهل سپاس است و خویش را بر آنچه کم و کاست دارند نکوهش کنند زیرا آنان در برابر خدا شایان نکوهشند و بخوبی می دانند که خدا تبارک و تعالی بر دبارست و دانا همانا خشمش از آن کسی است که پذیرای رضای حضرت او نیست و قدر آن را نمی داند و بدان اعتناء ندارد و همانا دریغ می دارد فیوضات خود را از کسیکه نمی پذیرد عطای حضرت او را و قدر آن را نمی داند و همانا گمراه کند آن را که پذیرای هدایت و رهبری او نیست .

سپس اهل بد کرداری و گناه را امکان داده توبه کنند و بد کرداری های خود را بکردار نیک بدل سازند در قرآن بندگان خود را به آواز بلند بدین کار دعوت کرده است این دعوت منقطع نشود و دعای خود را از بنده هایش دریغ ندارد، خدا لعنت کند آن کسانی که نهان می سازند آنچه را خدا فرستاده است خداوند بر خود رحمت و مهربانی را فرض کرده است و رحمتش بر خشمش پیشی گرفته و به درستی و عدالت تمام میشود خداوند بندهای خود را بخشم آغاز نکند پیش از آن که او را بخشم نیاورند و این حقیقت از علم الیقین و علم پرهیزکاری است .

خدا از هر امتی که کتاب او را به دور اندازند علم کتاب را سلب کند و دشمن خود را بر آنها حکم فرما کند وقتی از او روگردان شوند و یک قسم از دور انداختن کتاب اینست که حروف و کلماتش را بخوانند و بدانند و رواج دهند و حدود و مقرراتش را تحریف کنند و از دست بنهند و آنرا روایت کنند و رعایت نکنند نادانها را حفظ روایت خوش است و دانشمندان را ترک رعایت نا گوار و نندوه بار و یک قسم از دور انداختن کتاب اینست که آنرا در اختیار و سرپرستی کسی سپردند که نمیدانند و این سرپرستان نادان آنها را بهوی پرستی کشاندند و بهلاکت رساندند و رشته های

عری الدین، ثم ورثوه فی السفه والصبأ، فالأمة یصدرون عن أمر الناس بعد أمر الله تبارک وتعالی وعلیه یردون؛ فبئس للظالمین بدلاً ولایة الناس بعد ولایة الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الأمة كذلك و فیهم المجتهدون فی العبادة علی تلك الضلالة، معجبون مفتونون، فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدی بهم وقد کان فی الرسل ذکری للعابدين إن نبياً من الأنبياء کان یتکمل الطاعة، ثم یعصي الله تبارک وتعالی فی الباب الواحد ینخرج به من الجنة وینبذ به فی بطن الحوت، ثم لا ینجیه إلا الاعتراف والتوبة؛ فأعرف أشباه الأخبار والرهبان الذین ساروا بکتمان الکتاب و تحریفه فماربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدين، ثم أعراف أشباههم من هذه الأمة الذین أقاموا حروف الکتاب و حرّفوا حدوده فهم مع السادة و الکبرة فاذا تفرقت قادة الأهواء کانوا مع أكثرهم دنیا و ذلك مبلغهم من العلم، لا یزالون كذلك فی طبع و طمع لا یزال یسمع صوت إبليس علی ألسنتهم بباطل کثیر، یصبر منهم العلماء علی الأذى و التعنیف و

دین داری را دیگر گونه ساختند و سپس ریاست و پیشوائی دین را ارثی کردند تا آنرا بسفیهان و کودکان وا گذاردند.

پس این امت اسلامی پیروی از امر و فرمان مردم میکنند بعد از اینکه امر و فرمان خدا تبارک و تعالی بدانها متوجه شده و بر فرمان خدا دست رد میگذارند چه بد است بدلیکه ستمکاران انتخاب کردند که عبارت از ولایت و پیروی از مردمست پس از ولایت و پیروی از خدا و چشم داشت بشواب و مزد مردم است در برابر ثواب و مزدیکه خدا میدهد، امت در چنین روزی افتاده است و در عین حال مردمی هم که کوشش و تلاش برای پرستش و بندگی خدا دارند در میان آنها هستند که بروش ضلالت و گمراهی اندرند خود بینند و فتنه گر زیرا عبادت و پرستش آنان برای خود آنها فتنه است و هم برای کسیکه به آنها اقتدا میکند با اینکه در رسولان خدا وسیله تذکر برای همه اهل عبادت است راستیکه یک پیغمبر خدا طاعت و عبادت او را بعد کمال میرسانید و سپس خدای تبارک و تعالی را در یک موضوع نافرمانی میگرد و برای همین یک نافرمانی از بهشت بیرون میشد و در شکم ماهی افکنده و زندانی میگردید و سپس برای او وسیله نجاتی نبود جز اعتراف و توبه، توهمکاران اخباریهود و رهبان نصاری را در میان مسلمانان بشناس که کتاب خدا را نهان می دارند و تحریف میکنند و در نتیجه تجارت آنان نه سود دارد و نه آنها در راه هدایت گام بر می داشته اند.

سپس بشناس همکاران آنها را در این امت آن کسانی که الفاظ و عبارات قرآنرا زنده میدارند و حدود و مقررات حقیقی آنها تحریف و تغییر می دهند و برخلاف تفسیر و تطبیق میکنند آنان همیشه با سروران و بزرگانند (با سروران و اکثریت مردمند خل) و چون پیشوایان هواپرست و دنیا طلب اختلاف کنند و کشمکش نمایند با آن کس همراه شوند که دنیای بیشتری دارد و بر رقیبان خود پیروز شده اینست اندازه علم و دانش آنان (اشاره بآیه ۳۱ - سوره النجم است) اینها پیوسته گرفتار چاه طبیعت تیره اند و گرفتار طمع بدنیا و پیوسته نغمه شیطان از زبان آنها شنیده میشود که بیپوده و ناحق فراوانی اظهار می دارند، علماء و دانشمندان حقیقی بازار کردن و سختگیری و زور گویی آنها صبر

يعيبون على العلماء بالتكليف والعلماء في أنفسهم خائفة أن كتموا النصيحة إن رأوا تائهاً ضالاً لا يهدونه أو ميتاً لا يحيونه ، فبئس ما يصنعون لأن الله تبارك وتعالى أخذ عليهم الميثاق في الكتاب أن يأمرُوا بالمعروف و بما أمرُوا به وأن ينهوا عما نهوا عنه وأن يتعاونوا على البر والتقوى ولا يتعاونوا على الإثم والعدوان ، فالعلماء من الجهال في جهد وجهاد، إن وعظت قالوا : طغت وإن علموا الحق الذي تر كوا قالوا : خالفت وإن اعتزلوهم قالوا : فارقت وإن قالوا: هاتوا برهانكم على ما تحدثون قالوا : نافقت وإن أطاعوهم قالوا : عصيت الله عز وجل فهلك جهال فيما لا يعلمون ، أميون فيما يتلون يصدقون بالكتاب عند التعريف ويكذبون به عند التحريف ، فلا ينكرون ، أولئك أشباه الأخبار والرهبان قادة في الهوى ، سادة في الردي ، وآخرون منهم جلوس بين الضلالة والهدى لا يعرفون إحدى الطائفتين من الأخرى ، يقولون ما كان الناس يعرفون هذا ولا يدرون ماهو؟ وصدقوا تر كههم رسول الله ﷺ على البيضاء ليلها من نهارها ، لم

کنند و بسازند و بسوزند و آنها بر علماء ربانی و حقیقیکه ائمه هدی هستند عیب گیرند که آن ها را بحق مکلف سازند و از باطل بر حذر نمایند باینکه علماء خیانت کار باشند در ذات خود اگر از اندرز و نصیحت خود داری کنند و حقرا کتمان نمایند.

در صورتیکه سرگردانیرا بنگردند و او را رهنمائی نکنند و یا مرده ایرا بر خوردند و او را بنود ایمان زنده نسازند پس چه بد کاری کرده باشند زیرا خدا تبارک و تعالی در کتاب خود از آن عهد و پیمان گرفته است که امر کنند بهر کار خوب و بد آنچه خود بدان مأمورند و نهی کنند از هر چه خود از آن نهی شدند و بر اینکه در بر و تقوی کمک کار باشند و بگناه ورزی و عدوان کمک کار نباشند.

علماء حق بنادانها در کوشش و مبارزه اند:

اگر بنادانها پند دهند در برابر گویند که سرکشی می نمایند.

اگر نادانها را بحقی که ترک کرده اند متنبه سازند علماء را متهم کنند که با جامعه مخالفت ورزیدند.

و اگر علماء حق بناچار از آنها کناره گیرند و بگوشه ای نشینند گویند از جامعه اسلامی

جدائی ورزیده اند.

اگر علماء به نادانها بگویند دلیل خود را بیاورید بر این که میگوئید در برابر گویند

نفاق میورزند.

و اگر از آنها پیروی و اطاعت کنند در برابر گویند مر نکب نافرمانی خدا عزوجل شدی.

جهال در آنچه نمی دانند هلاک شدند در آنچه بزبان میخوانند نفهمند در مقام تعریف بکتاب خدا

تصدیق دارند ولی هنگامیکه آنرا تحریف کنند و بخلاف تفسیر و تطبیق نمایند کتاب خدا را تکذیب میکنند

و از آن انکاری ندارند. (بر آنها انکار نشود دخل) آنانند که چون اخباریه و دهره بان ترسایانند، پیشروان هوا

پرستی و آقاییان در پرتگاه نابودیند، میگویند اکثر مردم این امر امتر را نمیفهمند و نمی دانند حقیقت

آن چیست؟ باینکه خود تصدیق دارند که رسول خدا برای آنها راه روشن و آشکاری بدست داده که هم

یظهر فیهم بدعة ولم یبدل فیهم سنة لاخلاف عندهم ولا اختلاف فلما غشی الناس ظلمة خطایاهم صاروا إمامین داع إلى الله تبارک وتعالی وداع إلى النار فعند ذلك نطق الشیطان فعلاصوته علی لسان أولیائه و کثر خيله ورجله وشارك فی المال والولد من أشركه فعمل بالبدعة وترك الكتاب والسنة ونطق أولیاء الله بالحجة وأخذوا بالكتاب والحكمة ففرق من ذلك الیوم أهل الحق و أهل الباطل وتخاذل وتهادن أهل الحق وتعاون أهل الضلالة حتی كانت الجماعة مع فلان و أشباهه فاعرف هذا الصنف وصنف آخر فأبصرهم رأی العین نجباء والزمهم حتی ترد أهلك ، فان الخاسرین الذین خسروا أنفسهم وأهلهم یوم القیامة الأذک هو الخسران المبین .

إلى ههنا رواية الحسين وفي رواية محمد بن يحيى زيادة :

لهم علم بالطریق فان كان دونهم بلاء فلا تنظر إليهم فان كان دونهم عسف من أهل العسف وخسف ودونهم بلايات تنقضي ثم تصیر إلى رخاء ، ثم أعلم أن إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض ولو

شبهش روشن است و همروزش و خود او بدعتی در آنها پدید نکرد و سنت و روش حقیرا تغییر نداد و جز دستور صریح قرآن و فرمان خدا را بکار نیست و در دوران او خلاف و اختلافی نبود در نظر مردم و چون خطاها و اشتباهات مردم آنها را در پرده تاریک خود فرو گرفت از دو پیشوا پیروی کردند و به دنبال دور رهبر گزینیدند که :

یکی از آنها بسوی خدا و حق تبارک و تعالی دعوت میکرد و دیگری بسوی دوزخ در این هنگام بود که شیطان بسخن آمد و بزبان دوستان و طرفداران خود فریادشرا بلند کرد و یاوران سواره و پیاده به دنبال او فراوان شدند و در مال و فرزند مردم شرکت جست آن کسانی که شریک او شدند و او را بشرکت درزندگی خود پذیرفتند و بدعترا بکار بستند و از حکم کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) بیگسود شدند ولی دوستان خدا حاجت و دلیلرا بر زبان آوردند و بکتاب خدا و مطابق حکمت و صلاح عمل کردند و از آن روز بود که در محیط اسلام اهل حق و باطل به دو دسته مشخص از هم جدا شدند و اهل حق هم دیگر را یاری نکردند و دل بصلح و سازش نهادند (دل به دوستی و رفاقت هم دادند خل) و اهل ضلالت و گمراهی بیاری یکدیگر برخواستند تا جماعت و اکثریت با فلان و همکاران او شد این دسته را خوب بشناس و دسته دیگر را هم برای العین بین که نجباء و برگزیده های خدایند و بدانها بحسب و پایداری کن تا با اهل خود برسی (یعنی تا در آخرت بانبیاء و ائمه و مؤمنین برسید که اهل نجات و اهل بهشتند از مجلسی - ره) زیرا زبان کاران بر راستی همان کسانی که خود و خاندان خود را زبان کار نمودند در روز قیامت هلا که زبان آشکار همین است .

در این جا روایت حسین بن محمد اشعری بیابان میرسد و در روایت محمد بن یحیی این زیاده

موجود است :

دانستن طریق و روش حق از آن آنان است (یعنی اهل حق) و اگر بلا گرفتاری هم دارند تو نباید آنرا بنظر آری زیرا این از راه امتحان و آزمایش خلقت و دلیل ناهق بودن آنها نیست و اگر مردم

لأن تذهب بك الظنون عني لجلّيت لك عن أشياء من الحقّ عظيّمها ولنشرت لك أشياء من الحقّ كتمتها ولكنني أتقّيك وأستبقيك وليس الحليم الذي لا يتقّي أحد أفي مكان التقوى والحلم لباس العالم فلا تعرّين منه والسلام.

(رسالة منه عليه السلام إليه أيضاً)

۱۷ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن عمّه حمزة ابن بزيع قال : كتب أبو جعفر عليه السلام إلى سعد الخير :

بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه معرفة ما لا ينبغي تركه وطاعة من رضي الله رضاه ، فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك لو تر كته تعجب أن رضي الله

ناحق بر آنها زور گویند و بدانها بتازند و آنها را خوار شمارند و گرفتار بلا باشند همه اینها میگذرد و دوران خوشی و خرمی میرسد.

سپس بدان که برادران مورد اعتماد ذخیره و پس اندازیک دیگرند و اگر ترس از این نبود که درباره من گمان های ناروا پیدا کنی و گمان هایت تورا از حق بدر برد (یعنی بمن گمان بدبری و از من منحرف شوی و پس از این بحرف من گوش ندهی و گویا امام می دانسته که او نمیتواند یکباره صریح حق را تحمل کند و خواسته است حق را بتدریج باو بفهماند تا از حق و اهل حق تنفر نیابد پایان نقل از مجلسی ره)

(من گویم از نظر مدعی که از سعدالخییر شده شایسته مقام اخلاص او اینست که منظور امام این باشد که اگر برخی حقائق بلا اعلام شود مبدا درباره ائمه ب مذهب غلات پیوند و عقیده افراطی پیدا کند).

هر آینه پرده از روی حقایقی بر می داشتیم که آنها را از تو پنهان داشتیم و مطالبی را جمع بحق برای تو بیان میکردم که آنها را پنهان داشتیم ولی من از تو ملاحظه کردم و خواستم تو در راه حق بمانی و بیائی.

حلیم و بردبار نباشد کسی که از احدی ملاحظه و پروا نکند در محل تقوی و خودداری، حلم و بردباری جامه آبرو و اعتبار مرد دانا و عالم است مبدا خود را از آن برهنه کنی و السلام.

رسالة دیگر از آن حضرت بهم او نیز

۱۷ - حمزة بن بزيع گوید امام باقر (ع) بسعدالخییر نوشت:

بنام خداوند بخشنده مهربان اما بعد نامهات بمن رسید در آن یاد کردم بودی از دانستن آنچه تر کش نشاید و از فرمان بری از کسیکه خداوند از خشنودی او خشنود است و بر خود پذیرفتی و هموار کردی آنچه در گرو آنی اگر آن را وا گذاری (یعنی خود ترا گرو آن می دانی در نزد خدا نظر بدان حقوقی که خدا در عهده بنده دارد و وجوب طاعت و ترک نافرمانی او و چون کسی حق او را ادا کرد و او را اطاعت نمود خود را از گرو او در آورده است و گرنه از او مؤاخذه شود و از او حق خدا دریافت شود بوسیله کیفر و عذاب چنانچه صاحب دین حق خود را از رهن و گروی دریافت کند و خداوند فرموده است (۳۸ - المدثر) هر نفس گرو عمل خویش است جز اصحاب یمین - که آنرا

وطاعته و نصیحته لا تقبل ولا توجد ولا تعرف إلا في عباد غرباء ، أخلاء من الناس فدا تخذهم الناس سخرياً لما يرمونهم به من المنكرات و كان يقال : لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون أبغض إلى الناس من جيفة الحمار .

ولولأن يصيبك من البلاء مثل الذي أصابنا فتجعل فتنة الناس كعذاب الله - و أعيذك بالله وإيأنا من ذلك - لقربت على بعد منزلتك .

از گرو در آورده اند - از مجلسی (ه).

تو از این تعجب کنی که رضا و طاعت و خیر خواهی خداوند پذیرفته نباشد و موجود نگردد و مفهوم نشود جز در بنده هائی آواره و بر کنار از اجتماع مردم که مردم آن ها را به باد مسخره گیرند به خاطر این که آن ها را بارتکاب کار زشتی و منکری متهم سازند و چنین گفته میشود که:

مؤمن مؤمن نباشد تا در نزد مردم مبغوضتر باشد از لاشه گندیده الاغ.

شرح - مقصود اینست که مردم سفیه و نادان که دنیا طلب و پیرو حکومت و عقیده باطلند نسبت باهل حق نظر دشمنی و عداوت مقرون با سفاهت دارند و هر گونه اهانتی را مرتکب میشوند و حکومت ناحق هم از آن ها طرفداری میکنند و شخص مؤمن باید با کمال صبر و برد باری این اهانتها را تحمل کند چنانچه دشمنان حضرت عیسی وقتی او را گرفتار کردند انواع اهانت را بر او روا داشتند و چون محمد بن ابی بکر گرفتار طرفداران معاویه شد او را در شکم الاغ مرده ای کردند و آتش زدند .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دنباله حدیث ۱۷

و اگر نبود که بتوهم بلا و گرفتاری سخت میرسید مانند آنچه ب ماها رسیده و بسا که توفتنه و سختگیری مردم را مانند عذاب خدا تصور میکردی و از عقیده خود بر میگشتی (بواسطه اینکه تحمل آن را نداشتی) - من تورا و خودمان را در پناه خدا میگذارم از برگشت از عقیده حق بواسطه فتنه مردم - هر آینه بادوری مقامت بما نزدیک میشدی.

شرح - مقصود این است که زمان سختی است و حکومت در دست دشمن بیرحمی است و هیچ گذشت و مراعاتی ندارد و اگر تو رسماً بمانزیدیک شوی و گرفتار دشمن گردی بسا که تو را چنان عقوبت کنند که از عقیده خود برگردی و در حال حاضر باید کاملاً عقیده خود را نهان داری و خود را بظاهر از مادور نگه داری.

یا مقصود این است که هر مرتبه ای از قرب بمقام معنوی ما در گرو آزمایشها و گرفتاریهای بسیار سختی است از طرف خداوند که بسا تو تاب و توان آن را نداری و مایه سستی و درماندگی تو میشود.

واعلم - رحمك الله - أنه لا تنال محبة الله إلا ببغض كثير من الناس ولا ولايته إلا بمعاداتهم و فوت ذلك قليل يسير لدرك ذلك من الله لقوم يعلمون .

يا أخي إن الله عز وجل جعل في كل من الرسل بقايا من أهل العلم يدعون من ضل إلى الهدى ويصبرون معهم على الأذى ، يجيبون داعي الله ويدعون إلى الله فأبصرهم رحمك الله فانهم في منزلة رفيعة وإن أصابتهم في الدنيا وضیعة إنهم يحيون بكتاب الله الموتى و يبصرون بنور الله من العمى ، کم من قتل لا بلیس قد أحيوه و کم من تائه ضال قد هدوه ، يبذلون دماء هم دون هلكة العباد وما أحسن أثرهم على العباد وأقبح آثار العباد عليهم .

دنباله حدیث ۱۷ -

بدان - خدایت رحم کناد - که به دوستی خدا نتوان رسید جز با تحمل دشمنی بیشتر مردم و بولایت و پیروی خداوند نتوان رسید جز با تحمل خصومت و عداوت بیشتر مردم و ازدست دادن مهر و محبت این مردم دنیا دار بسیار کم و بی ارزش است در برابر رسیدن بمحبت و مهر و رزی خداوند برای آن مردمیکه بفهمند و بدانند.

ای برادر راستی خداوند عزوجل در دوران هر کدام از رسولان بقایائی از اهل علم (بعنوان جا نشینی از طرف آنها) مقرر ساخته است تا آنکه هر گمراهی را براه هدایت بخوانند و با آنها در تحمل سختی و آزار شکیبائی کنند دعوت مبلغ خداوند را بپذیرند و بسوی خداوند دعوت کنند (مبلغین درجه دوم باشند) تو باید آنان را بشناسی و به آنها بینا باشی - خدایت رحمت کناد زیرا آنان را مقامی بلند باشد گرچه در این دنیا زبون شمرده شوند براستی که آنان بوسیله کتاب خدا مردگان را زنده کند و بنور خداوند ناینها را شفا بخشند و بینا سازند، چه بسیار کشته های ابلیس را که بخاک هلاک افتاده بودند محققاً زنده و برازنده کردند و چه بسیار سرگردان گمراه را که راه نمائی نمودند و براه راست آوردند و خون خود را برای نجات بنده ها از هلاکت و گمراهی نثار کردند و چه خوب اثری از جان بازی خود در میان مردم بجای نهادند و چه آثار بد و زشتی از بنده های گمراه بر آنها بجاماند.

شرح - در این جا امام اشاره کرده است باینکه در امور نباید بشتاب قضاوت کرد و بکرو زبین و حاضر بین بود بلکه باید از راه تعقل عمیق و بررسی کامل قضاوت کرد و بگمراه قضاوت درست همان جبر زمان است و مرور تاریخ و همیشه تاریخ و جبر زمان بسود حقجویان بوده است و اگر بکروزی باطل حکومت بدست آورده و بوسیله زور و زر از نادانی بشر و یا نیازمندی فقراء استفاده کرده و باهل حق تاخت و تازی آورده است و او را مورد آزار و بلکه اسیری و کشتار نموده است دیری نگذشته که این آشوب باطل بمانند گرد و غباری فرونشسته و چون لکه ابرسیاهی از هم گسسته و آفتاب حقیقت از پس ابر باطل نمایان شده و در این صورت مردم آن باطل چیره را زشت و بد شناخته اند و آن حق مظلوم را بدرستی و پاکی ستوده اند.

چنانچه در دوران گذشته همین موضوع درباره عیسی بن مریم بوجود آمد و مثنی یهودان دغل -

۱۸ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال :
 بینا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم جالسا إذ أقبل أمير المؤمنین علیه السلام فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله : إن
 فیک شها من عیسی ابن مریم ولولأن تقول فیک طوائف من أمّتی ما قالت النصارى فی عیسی
 ابن مریم لقلت فیک قولاً لا تمر بملاء من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدمیک یلتمسون
 بذلك البرکة قال : فغضب الأعرابیان والمغیره بن شعبه وعدّة من قریش معهم ، فقالوا : ما
 رضی أن یضرب لابن عمّه مثلاً إلا عیسی بن مریم فأنزل الله علی نبیّه صلی الله علیه و آله فقال : « ولما ضرب
 ابن مریم مثلاً إذا قومک منه یصدّون » وقالوا : آلہتنا خیر أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم

باز و دنیا طلب بهمراهی دولت جبارروم این پیغمبر بزرگوار را گرفتار کردند و با کمال توهین و
 آزار او را در پای دار آوردند و بنظر خودشان او را نابود ساختند و از میان بردند و کار او را پایان
 رسانیدند ولی طولی نکشید که همین عیسی در شریعت انجیل بوضع فعال و زنده ای خود نمائی
 کرد و جهانی را مسخر نمود و تاریخ آثار وجود او را پسندید و آثار دشمنان او را زشت و ناروا
 تشخیص داد.

و همین موضوع درباره حسین بن علی (ع) سبط پیغمبر اسلام بعد از گذشت چند قرن تکرار شد و
 و باینکه یزید را حکومت بسیار وسیعی بود و به علماء ظاهر ساز و تبلیغات دامنه داری مجهز بود ولی
 بناحق حسین بن علی و اصحاب و فادار او را کشت و بهر بهانه برای تحسین این عمل زشت خود متشبث
 گردید ولی طولی نکشید که همه این دستگاہ وسیع و دامنه دار خودش بر او لعنت فرستاد و
 او را بیاد انتقاد گرفت و همه دولت و صولت او بر باد شد و جز همان لعن و فساد او چیزی به
 یاد نماند.

۱۸ - از ابی بصیر گوید: در این میان که یکروز رسول خدا (ص) نشسته بود بناگاه امیر
 المؤمنین (ع) آمد پس رسول خدا (ص) باو فرمود: راستی تو را شباهتی است با عیسی بن مریم (از
 نظر زهد و عبادت و اختلاف مردم درباره او و اعتقاد جمعی بخدائی او) و اگر نبود ترس از اینکه طوائفی از
 امتم درباره تو بگویند آنچه را ترسایان درباره عیسی بن مریم گفتند (که او خدا است) درباره
 تو چیزی میگفتم که بهیچ جمعی از مردم نگذری جز اینکه از زیر پایت خاک برگیرند و بوسیله آن
 تبرک جویند.

گوید آن دو تن اعرابی بخشم اندر شدند و بهمراهی مغیره بن شعبه و شماره ای از قرشیان که
 بهمراه آنها بودند و گفتند برای عموزاده اش بهیچ نمونه و مانندی راضی نیست جز عیسی بن مریم و
 خداوند بر پیغمبر خود این آیه را فرستاد (۵۷ - الزخرف) و چون بزاده مریم مثل زده شود بناچار قومت
 از آن شاد میشوند (روی بر میگردد اند خ).

۵۸ - و گویند آیا معبودان ما بهتر است یا او این مثل را برای تو نزنند مگر از راه جدال و
 ستیزه بلکه آنان ستیزه گرند.

قوم خصمون ﴿ إن هو إلا عبد أنعمنا عليه و جعلناه مثلاً لبنى إسرائيل ﴾ ولونشاء ل جعلنا منكم
(یعنی من بنی هاشم) ملائكة في الأرض يخلفون .

۵۹- او جز بنده ای نبود که ما با او نعمت نبوت دادیم و او را نمونه ای برای بنی اسرائیل ساختیم
۶۰- و اگر بخواهیم هر آینه از شماها (یعنی از بنی هاشم) فرشته هائی بسازیم که در روی
زمین بجای آنان باشند.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فانزل علی نبیه» باید نخست آنچه را مفسران در باره این آیات
گفته اند یاد آور شویم و سپس برگردیم بشرح خبر «چون مثل بزاده مریم زنند» یعنی این مثل را
ابن زبیری زده است چون نزد رسول خدا (ص) آمد و در مقام اعتراض باین آیه (۹۸- الانبیاء) راستی
شما و هر آنچه میپرستید جز خدا سنگریزه دوزخید.

او یا دیگری گفت که نصاری دارای کتابند و عیسی را پرستند و او را زاده خدا دانند و هم
فرشته ها پرستیده شوند و اولی باین حکم هستند و هم بر این گفته خدا (۴۵- الزخرف) پیرس ازهر
رسولی که پیش از تو فرستادیم- اعتراض داشتند که محمد میخواهد ما او را پرستیم چنانچه مسیح را
پرستیدند «بناگاه قومت» قریش از آن مثل «شیون شادی بر می آوردند» بگمان اینکه رسول بدان
محکوم میشود.

نافع و ابن عامر و کسایی یصدون بضم صاد قرائت کرده اند یعنی از حق روی میگردانند و
گفته شده این دو قرائت دو زبانند بیک معنی چون یعکف و یعکف «و گویند آیا معبودان ما بهترند
نزد تو یا او» یعنی عیسی و اگر عیسی در دوزخ باشد باید معبودان ما و بلکه ملائکه هم که
معبودند در دوزخ باشند.

«این مثل را از راه جدال برای تو آوردند» و مقصودشان تمیز حق از باطل نیست «بلکه»
آنان قومی ستیزه جویند» و حریص بر لجاجتی «نیست عیسی جز بنده ای که با نعمت دادیم» بشبوت
«و او را برای بنی اسرائیل نمونه ساختیم» یعنی یکنمونه شکفت آور و بدانند ضرب المثل سائری میان
بنی اسرائیل و این جوابی است که دفع اشتباه میکند «و اگر بخواهیم از شماها فرشته ها بر آریم ای مردم»
چونان که عیسی را بی پدر بر آوردیم یا اینکه بجای شماها در روی زمین فرشته گذاریم «که به
جای شما باشند».

و مقصود اینست که گرچه حال عیسی عجیب است که بیواسطه پدری بوجود آمده است ولی
خدا تعالی بمعجیب تر از آن قادر است و فرشته ها هم چون شمایند از اینرو که موجودات ممکن هستند
و ممکن است بزایش آفریده شوند چنانچه ممکن است بیواسطه اسباب مادیه بطور ابداع بوجود
آیند و از کجا شایسته اند که معبود باشند و یا زاده خدا باشند؟ بیضاوی چنین تفسیر کرده است و سپس
مرحوم مجلسی ره روایتی از علی بن ابراهیم بسند عامه از سلمان فارسی در تفسیر آیه قریب بمضمون
همین حدیث دوزخه نقل کرده و گفته است:

این خبر مروی از رجال عامه مؤید تفسیر است که در این خبر وارد شده است و آنرا توضیح
می دهد پس مقصود از ما ضربوه لك تفضیل آله است زیرا متضمن تشبیه و تفضیل هر دو هست و قول

قال : فغضب الحارث بن عمرو والفهري فقال : «اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك (أن بني هاشم يتوارثون هرقلًا بعد هرقل) فأمطر علينا حجارة من السماء أو آتتنا بعذاب أليم» .

خدا که:

ما او را برای بنی اسرائیل نمونه و مثل ساختیم ، یعنی شبیه پیامبر بنی اسرائیل است که حضرت عیسی باشد و قول خدا «ولو نشاء لجمعنا منکم ملائکة» یعنی از بنی هاشم فرشته هامیساژیم مقصود این است که امامانی مقرر میداریم مانند فرشته هادر تقدس و طهارت و عصمت که «یخلفون» یعنی آن امامان خلفاء روی زمین اند..

دنباله حدیث ۱۸-

فرمود: پس حادث بن عمرو فهری در خشم شد و گفت بار خدایا اگر این حکم درست است و از نزد تو است که مقرر شده بنی هاشم پیشوائی امت را مانند هرقل پس از هرقل باث برند (یعنی برسم پادشاهان و امپراطوران روم) پس بر سر ماها از آسمان سنک فرو دیزد یا این که عذاب دردناکی بر سر ما بیارد .

شرح- از مجلسی ده- «هرقلا بعد هرقل» هاه و راهردو مکسور است و نام پادشاه روم است یعنی شاهی پس از شاهی باشد و گویا باین لفظ تعبیر کرده است از راه کفر و عناد و اظهار بطلان آنان..

من گویم کلمه هرقل بهتر است که بکسر هاه و فتح راه تلفظ شود زیرا در شعر ایمن بن خزیم باین وزن آمده است.

در کتاب آغانی در شرح حال نصیب شاعر گوید چون نصیب بسرودن شعر توانا شد بمصر رفت که در آنجا عبدالعزیز بن مروان از طرف پدر والی بود و قطعه ای در مدح او سرود و بحضور او باریافت و قطعه شعر خود را خواند و عبدالعزیز از شاعر خاص خود ایمن بن خزیم ارزش آنرا پرسید و او جواب سردی داد ولی عبدالعزیز گفت بسیار خوب سروده است و از تو هم بهتر شعر گفته است ، این جمله بایمن بن خزیم گران آمد و بعبدالعزیز گفت تو مرد زود رنج و تازه پسندی هستی او هم در جواب گله ها از وی کرد و در نتیجه گفت بشر برادرت از عراق مرادعوت کرده است و اجازه بده نزد او بروم عبدالعزیز باو اجازه داد و با پست بکوفه آمد و چون بمحضر بشر بن مروان رسید قطعه ای سرود که این دو بیت آخر آنست:

حلوه لاعظم الايام عيدا	كان التاج تاج بني هرقل
که در عید بزرگی زیورش بست	تو گوئی تاج تاج بنی اهرقل است
اذ الالوان خالفت الخدودا	علی دیباج خدی وجه بشر
چه بر هر گونه صدرنک دگر هست	ابر دیبای گونه ی چهره بشر

و گوید در این شعر آخر به عبدالعزیز طعن زده که گونه های او دورنک بوده است . در این قطعه شعر از نظر وزن کلمه هرقل باید بر وزن سطر خوانده شود و اگر بر وزن زبرج خوانده شود که مجلسی گفته عروض شعر درست نیاید و چون این کلمه را عربها بجسای

فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية «وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون» .

ثم قال له: يا [ابن] عمر وإماتبت وإمارحلت؟ فقال: يا محمد بل تجعل لسائر قریش شيئاً مما في يديك فقد ذهبت بنوهاشم بمكرمة العرب والعجم ، فقال له النبي ﷺ : ليس ذلك إليّ ذلك إلى الله تبارك وتعالى ، فقال : يا محمد قلبي ما يتابعني على التوبة ولكن أرحل عنك فدعا براحلته فركبها فلما صار بظهر المدينة أتته جندلة فرضخت هامته ثم أتى الوحي إلى النبي ﷺ فقال : «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين (بولاية عليّ) ليس له دافع» من الله ذي المعارج، قال :

هر اكلبوس بكار برده اند و كلمه هر اكلبوس را معرب کرده اند تا بدین صورت در آمده است با وزن سطرین مناسب تر است چنانچه بر اهل ذوق و ادب پوشیده نیست.

و این نام خاندانی پادشاهان معاصر نهضت اسلام بوده که در روم شرقی حکومت داشته اند.
دنباله حدیث ۱۸ -

پس خداوند گفتار حارث را پیغمبر فرو فرستاد و این آیه هم نازل شد (۳۳ - الانفال) خدا را در نظر نیست که بآنها عذاب فرو فرستد باینکه تو پیغمبر رحمت در میان آنان هستی و خدا آنها را معذب ندارد باینکه از گناه خود برگردند و توبه کنند .

شرح - از مجلسی ره - و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم - محتمل است که مقصود ترك عذاب عمومی و ریشه کنی باشد که بپرکت وجود پیغمبر از امت برداشته شده است و این منافات ندارد که بخود او عذابیکه در روایت آمده وارد شده باشد و ممکن است مراد از آیه اول نفی عذاب استیصال و عمومی باشد و مقصود از جمله بعد که «وما كان الله معذبهم و هم يستغفرون» نفی عذاب وارد بر اشخاص باشد و از این جهت پیغمبر به او فرمان توبه داد و چون توبه نکرد عذاب بر او نازل شد .

دنباله حدیث ۱۸ -

سپس پیغمبر باو فرمود ای عمرو یا توبه کن و یا بکوچ در پاسخ گفت ای محمد بلکه برای دیگران از قریش از آنچه داری بهره ای مقرر دار هر آینه بنی هاشم بزرگواری و ارجمندی عرب و عجم را برده اند پیغمبر (ص) باو فرمود: این به اختیار من نیست این چیز است که سروکارش با خدا تبارک و تعالی است گفت: ای محمد دلم دنبال توبه نمیروم ولی کوچ میکنم از کنار تو و شتر سواری خود را خواست و بدان سوار شد و پشت مدینه رسید تیکه سنگی بر سر او رسید و سرش را نرم کرد و دربار او پیغمبر (ص) وحی رسید و آن حضرت این آیه را خواند

(۱- المعارج) درخواست کرد يك در خواست کننده ای عذایرا که واقم شود ،

۲- مرکافران (بولاية عليّ را) که دفاع کننده ای از آن نیست [جمله «بولاية عليّ» در برخی

نسخه ها جزء متن نیست و در حاشیه ثبت شده] .

قلت : جعلت فداك إننا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمد عليه السلام وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لمن حوله من المنافقين : انطلقوا إلى صاحبكم فقد أتاه ما استفتح به قال الله عز وجل : «واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد» .

۱۹ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ؛ عن علي بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز وجل : «ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت أيدي الناس» قال : ذاك والله حين قالت الأنصار : «منّا أميرٌ ومنكم أمير» .

۳- از طرف خدا صاحب درجاتی (که از آنها سخن پاک و کردار شایسته بالا می‌رود از مجلسی ره) گوید: گفتم قربانت ما آنرا چنین نمی‌خوانیم در پاسخ فرمود: بخدا سوگند همچنین جبرئیل آنرا بر محمد فرو فرستاد و بخدا سوگند در مصحف فاطمه (ع) همچنین ثبت شده است پس رسول خدا (ص) بکسانی از منافقان که کرد او بودند فرمود بروید دنبال رفیق خود که آنچه را خود آغاز خواستن آن کرده برای او آمد، خدا عزوجل فرموده است (۱۵- ابراهیم) و خود آغاز درخواست بلا کردند و نومید است هر زور گوی لجاجت.

شرح- از مجلسی ره- سئل سائل بعذاب واقع - یعنی خواهش کننده‌ای آنرا خواست یعنی استدعا کرد از این جهت بلفظ باه متعدی شده است بیضاوی گفته خواهش کننده نضر بن حارث بوده زیرا او بود که گفت بار خدایا اگر این بدرستی از نزد تو است یا ابو جهل است زیرا او بود که گفت بر سر ما لکه سیاهی از آسمان فرود آور ، از روی استهزاء خواهش کرد و رسول خدا «ص» در عذابشان شتاب نمود.

قوله تعالی «ذی المعارج» یعنی صاحب مصاد و آن پله‌ها است که کلم طیب و عمل صالح از آنها بالا روند یا پله‌ها که مؤمنان در مقام سلوک بر آنها بر آیند یا در بهشت از آنها بالا روند یا مقصود مراتب و درجات فرشته‌ها است. یا مقصود آسمان‌ها است که فرشته‌ها بر آنها بر آیند ...

۱۹- از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۴۱- الروم) پدیدار شد فساد در بیابان و دریا بدانچه مردم بدست خود کردند، فرمود بخدا سوگند این در همان موقعی شد که انصار گفتند:

از ما يك امير و فرماندهی باشد و از شما هم يك امير و فرماندهی باشد.

شرح- از مجلسی ره- قوله حين قالت الانصار الخ شاید مقصود غصب خلافت باشد یا گفتن خود همین کلمه و شعار زشت و دست برداشتن از خلیفه و جانشین رسول خدا (ص) و ترك خلیفه برحق سبب گمراهی شد و در بیابان و دریائیکه بهمه جهان احاطه دارد سرایت کرد و بسبب اینکه اهل حق و عدالت مسلط بر کارها نشدند خلاف حق در صحراها و دریاها عیان شد از ستم و غصب و غارت و بسبب استیلاء اهل باطل بر کتهای زمین و آسمان از بنده‌ها دریغ شد چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرمود خداوند بما آغاز میکند و بما انجام میدهد... پایان نقل از مجلسی ره.

من میگویم این اولین شعار مخالفی بود که در سقیفه بنی ساعده از طرف انصار بلند شد و

۲۰ - وعنه ، عن محمد بن علي ؛ عن ابن مسكان ؛ عن ميسر ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت قول الله عز وجل : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» قال : فقال : ياميسر إن الأرض كانت فاسدة فأصلحها الله عز وجل بنبيه عليه السلام فقال : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» ،

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عثمان ، عن سليم ابن قيس الهلالي قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثم صلى على النبي عليه السلام ثم قال :

ألا إن أخوف ما أخاف عليكم خلجان : اتباع الهوى وطول الأمل أما اتباع الهوى فيصد عن الحق وأما طول الأمل فينسي الآخرة ، ألا إن الدنيا قد ترحلت مدبرة وإن الآخرة قد ترحلت مقبلة ولكل واحد بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدنيا فإن اليوم عمل ولا حساب وإن غداً حساب ولا عمل وإنما بدء وقوع الفتن من أهواء تتبع و أحكام تبتدع ، يخالف فيها

زمينه غصب خلافت حقه را فراهم ساخت و بمخالفان امير المؤمنين «ع» جرئت داد که نقشه خود را اجراء کنند و بعنوان قرابت با رسول خدا «ص» خود را اولی بامارت مسلمین معرفی کنند .
۲۰ - از ميسر گوید: بامام باقر (ع) گفتم قول خدا عزوجل (۵۶ - الاعراف) تباهی نکنید در روی زمین پس از اصلاح و بهبود آن - (یعنی چه؟) در پاسخ فرمود: ای ميسر راستی زمین تباه و فاسد بود و خدا عزوجل بوسیله پیغمبر خود (ص) آنرا اصلاح کرد و فرمود در زمین تباهی نکنید پس از اصلاح آن.

شرح - از مجلسی (ره) - «کانت فاسدة» - یعنی بسبب کفر و نادانی و گمراهی و ستم و خلاف حق.

خطبه از امير المؤمنين (ع)

۲۱ - از سلیم بن قیس هلالی گوید : امیرالمؤمنین (ع) سخن رانی کرد: خدا را سپاس نمود و بر اوستایش کرد و سپس صلوات بر پیغمبر (ص) نثار کرد و پس از آن فرمود:
هلا از دو خصلت بر شما نگران و بیمناکم، پیروی از هوای نفس و آرزوی دداز اما پیروی از هوای نفس از حق باز میدارد و اما آرزوی دداز دیگر سرای را بدست فراموشی میسپارد ، هلا که دنیا پشت کنان کوچ کرده و میروند و براستیکه آخرت کوچ کرده و بسوی ما میآید و هر کدام را فرزندان و دل بستگانی است، شما از فرزندان و دل بستگانی با آخرت باشید و از پسران و دل بستگانی های دنیا نباشید زیرا امروزه روز کردار است و حسابی در میان نیست و براستی که فردای قیامت روز حسابست و روز کردار نیست، و همانا آغاز فتنه ها و آشوبها از هواپرستی سرچشمه گرفته و از احکام بدعت و خود ساخته آغاز شده، در این احکام خود ساخته با حکم خدا مخالفت میشود و مردمی در

حکم الله يتولّى فيهارجالُ رجالاً ، ألا إن الحقّ لوخلص لم يكن اختلاف ولو أن الباطل خالص لم يخف على ذي حجبى لكنّه يؤخذ من هذاضغث ومن هذاضغث فيمزجان فيجعلان معاً فهناك يستولي الشيطان على أوليائه ونجاالذين سبقت لهم من الله الحسنى ، إنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : كيف أنتم إذا البستكم فتنةٌ يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير ، يجري الناس عليها ويتخذونها سنة فاذا غير منهاشيء قيل : قد غيرت السنة وقد أتى الناس منكراً ثم تشدّ البليّة و تسبى الذريّة .

وتدقّمهم الفتنة كما تدقّ النار الحطب و كما تدقّ الرحا بنفالهها ويتفقّهون لغير الله ويتعلّمون لغير العمل و يطلبون الدنيا بأعمال الآخرة . ثم أقبل بوجهه و حوله ناس من أهل بيته و خاصّته و شيعته فقال : قد عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله متعمّدين لخلافه ، ناقضين

اجرای آنها بجای مردمی دیگر نشینند.

هلا اگر حق پاک در میان بود اختلافی در میان نبود و اگر باطل محض در میان بود بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند ولی از این حق مشتی بر گرفته شده و از این باطل مشتی و با هم آمیخته گردیده و همدیگر را در زیر پرده خود بر گرفته اند و آنجا است که شیطان به دوستان خود چیره گردد و همان کسانی نجات یابند که از طرف خداوند سرانجام خوب برای آنها پیش بینی شده است.

راستی که من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود: شما چگونه باشید آنگاه که فتنه ای شماها را فرا گیرد تار و دنباله دار تا آنجا که کودکان در آن پرورش یابند و سالمندان در آن پیر شوند مردم برداه کج آن بروند و آنرا روش و ست و شعار ملی خود برگیرند هر گاه چیزی از آن تبدیل بروش درست و حق گردد گفته شود سنت تبدیل شده و در نظر مردم کارزشتی آید سپس به دنبال آن گرفتاری سخت شود و ذریه و نژاد باسیری رود.

شرح- پیشگویی از اسارت ذریه ممکن است اشاره بحادثه کربلا باشد و مقصود از ذریه ذریه رسول اکرم باشد و ممکن است مقصود تسلط کفار بر مسلمانان و اسیر کردن فرزندان آنان باشد چنانچه در طول تاریخ بارها بوقوع پیوسته است.

دنباله حدیث ۲۱-

سپس فتنه و آشوب آنانرا بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و دستاس زیر انداز خود را دین آموزند نه برای خدا و دانش جویند نه برای عمل کردن و بوسیله کار آخرت دنیا را طلب کنند..

سپس روی بعاضران کرد، در گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند پس فرمود:

زمامداران پیش ازمن کارها کردند که در آنها با رسول خدا (ص) از راه تعمد مخالفت ورزیدند

لعهدہ مغیرین لسنّته و او حملت الناس علی تر کہا و حوّلتها إلی مواضعها و إلی ما كانت فی عهد رسول الله ﷺ لتفرّق عنّی جنّدی حتّی أبقی و حدی أو قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض إمامتی من کتاب الله عزّ و جلّ و سنّة رسول الله ﷺ ، أرايتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلی الموضع الذی وضعه فیہ رسول الله ﷺ ؟

وردت فدك إلی ورثة فاطمة علیها السلام و رددت صاع رسول الله ﷺ كما كان ، و أمضیت قطائع أقطعها رسول الله ﷺ لأقوام لم تمص لهم و لم تنفذ ، و رددت دار جعفر إلی ورثته و هدمتها من المسجد و رددت قضايا من الجور قضي بها ؟

و پیمان اورا شکستند و روش اورا دیگر گونه ساختند و اگر من بخوام مردم را بترك این کردارهای مخالف پیغمبر و ادارم و آنها را بحق برگردانم و بهمان روش که در زمان رسول خدا (ص) بود تبدیل سازم همه قشونم از گردم پراکنده شوند تا خودم تنها بمانم یا با شماره اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناختند و از روی قرآن خدا عز و جل و سنت و دستور پیغمبر مرا امام مفترض الطاعة میدانند (نه بحکم بیعت و اجماع امت) شما بگوئید:

۱- اگر من درباره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم و آنرا بهمان محلی برگردانم که رسول خدا آنرا در آنجا نهاد.

شرح- مقام ابراهیم عبارت از یک قطعه سنگی است شبیه یک تهستون که حضرت ابراهیم روی آن ایستاده و دیوارخانه کعبه را ساخته و بالای آن ایستاده همه مردم را بحج خانه کعبه دعوت کرده است و پای آن حضرت روی آن نقش بسته است و در دوران خود ابراهیم در کنار خانه کعبه بوده و بر اثر خرابیهائی که بخانه کعبه از سیل و غیره رخ داده و تجدید ساختمان شده در زمان جاهلیت آنرا از کنار خانه بمحل کنونی منتقل کرده بودند و پیغمبر اسلام پس از تسلط بر مکه دستور داد آنرا در محل اصلی آن جای دادند و در دوران تصدی عمر خانه کعبه بوسیله سیلی خرابی پیدا کرد و در تعمیر آن عمر از محل آن در دوران جاهلیت پرسش کرد و آنرا بمحل کنونی که ساختمانی بر روی آن بنا شده است منتقل نمود و سنت پیغمبر را ترك کرد و روش دوران جاهلیت را بعنوان حفظ شعائر عرب جاهلی زنده نمود- مجلسی ره گوید حدیث تغییر محل مقام را خاصه و عامه روایت کرده اند.

دنباله حدیث ۲۱-

۲- و فدك را برگردانم بورثه فاطمه.

۳- و صاع رسول خدا (ص) را برگردم بمیزانی که در دوران آن حضرت داشت.

۴- و زمینهای را که رسول خدا (ص) با قوامی واگذار کرده بود و حکم رسول خدا (ص) در باره آنها اجراء و تنفیذ نشده است من آنرا اجراء و تنفیذ کنم.

۵- و خانه جعفر را که گرفتند و جزء مسجد کردند بورثه او برگردانم و آنرا از مسجد خراب کنم.

۶- و احکام و قوانین خلاف حق را که طبق آنها حکم شده بحق برگردانم و آن احکام خلاف را ملغی سازم.

ونزعت نساء تحت رجال بغير حق، فرددتهن^۱ إلى أزواجهن^۲ واستقبلت بهن^۳ الحكم في الفروج والأحكام.

شرح - بسیاری از احکام خلاف حق در زمان ابی بکر و عمر و عثمان بصورت قانون در آمده بود و مورد عمل جامعه‌ای اسلامی گردیده بود و این مقررات خلاف حق بچند صورت بوجود آمده بود:

الف- بعنوان فرمانی از متصدی خلافت مانند این فرمان عمر که:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله انا احرهما و اعاقب علیهما - دو متعه در زمان رسول خدا (ص) حلال بود و من آنها را تحریم میکنم و بر عمل آنها کیفر مینمایم. یکی متعه در حج و یکی متعه زنان.

و مانند قانون عول و تعصیب در احکام ارث که اگر سهم بران ارث بیش از فروض مقررده باشند ارث بنسبت آن فروض تقسیم شود و نقصان بهمه صاحبان فروض وارد گردد که آنرا عول خوانند و اگر فروض مورد ارث کمتر از آن باشد مازاد را بخویشان پدری طبقه دوم دهند و اینرا تعصیب خوانند این هم بصورت فرمانی از عمر اجراء شد و صورت قانون بخود گرفت با اینکه در صورت اول باید نقصان بهمان کسانی وارد شود که فرض مقرری ندارند مانند پسر و یا فرض ثابتی ندارند مانند پدر و در صورت دوم مازاد از فروض بهمان ها داده شود که در طبقه صاحبان فرض هستند.

ب- بعنوان تصویب نامه‌ای از شورای اصحاب که عمر در دوران خود آنرا مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را در شور صحابه میگذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجراء میکرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی میکردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونه مقررات بسیار بوجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شد مانند حکم پیریدن دست دزد از مچ دست و پا از مفصل پا با اینکه پیغمبر فقط انگشان دست را میبرد و انگشتان پادا و خود کف دست و قسمت عقب پاها را بجا میگذاشت و مانند حکم سه طلاق بیک صیغه و مانند اینکه از فروش ام‌الولد غدقن کرد و گرچه فرزند او بمیرد و خودش گفت من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجراء کرد و مانند حکم به اینکه گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب را در محاکم نپذیرند و.و.و.

دنباله حدیث ۲۱-

۶- و زنانی را از زیر دست مردانی که بناحق خود را شوهر با آقای شرعی آنان دانند بر میگرفتم و آنها را بشوهرهای شرعی آنان بر میگردانیدم و با آنها بحکم خدا در باره فروج و مقررات روبرو میشدم.

شرح- از مجلسی (ره) - قوله « و نزع نساء الخ » - مانند زن هائی که در يك مجلس سه طلاق شدند و جز آن ها که نسبت بدان ها حکم خدا مخالفت شده است - پایان نقل از مجلسی - ره .

وسبیت ذراری بنی تغلب .

درباره طلاق دومسئله طرح میشود.

الف- سه طلاق در يك مجلس با سه صیغه و رجوع شوهر پس از صیغه اول و دوم در همان مجلس
ب- سه طلاق در يك مجلس و بيك صیغه مثل اینکه بگوید انت طالق ثلاثا.
در صورت اول که مورد کلام مجلسی است مسئله محل خلافت و بعضی فقهاء شیعه آنرا صحیح
میدانند و بهمان رجوع پس از هر صیغه اکتفاء میکنند و در مورد دوم میگویند يك طلاق واقع میشود نه
اینکه اصل طلاق باطل باشد در ریاض گوید و لو فسر المطالقة باثین اوثلث کأن قال انت طالق طلقتین او
ثلاثا صحت واحدة و بطل الزائد المعبر عنه بالتفسیر علی الاظهر الا شهر یعنی اگر طلاق را بدو یا سه
تفسیر کند چنانچه بگوید تو دهائی دو یا سه بار طلاق درستست و زیادی که در تفسیر آن آمده باطل بنا
بر اظهر و اشهر و بلکه دعوی اجماع بر آن شده است .

و بنا بر این اگر زنیرا بيك صیغه سه طلاقه کند و به اعتقاد اینکه حق رجوع ندارد باور رجوع نکند تا
عده اش بسر آید و شوهر دیگری اختیار کند خلافی در امر دوم نکاح واقع نشده است که بتوان او را
بشوهر اول برگردانید، آری اگر در عده به او رجوع کند و او تسلیم نشود و سپس برود و شوهر کند عقد
دوم باطلست و این هم درباره کسانی که سنی مذهب و تابع این حکم هستند بعید است بنا بر این حکم امام
به اینکه زنانی شوهر دار در ذریه دست دیگران اسیرند و حکم اینست که آنها را آزاد کرد و بشوهرانشان
برگردانید و جوهی دارد :

الف- در دوران جنگهای رده ابی بکر برخی مردم مخالف حکومت ابی بکر تاختند و برای آن
ها پرونده کفر ساختند و زنان آنها را اسیر کردند و بخود اختصاص دادند مانند کاریکه خالد بن ولید
با مالک بن نویره کرد و زنش ام فروه را بتصرف گرفت و شاید صدها مورد بوده که طرفداران حکومت
ابی بکر با مخالفان حکومت او همین عمل را کرده بودند.

ب- اسیرانیکه از فتوحات اسلامی میگرفتند بطور عموم یا در برخی موارد که امام (ع) قانون
استرقاق شرعیرا بر آنها منطبق نمیدانسته غصب بودند و باید بشوهرانشان برگردند.

و عبارت حدیث به این دو موضوع چسبنده تر است زیرا میفرماید زنانی بناحق در ذریه پنجه مردانی
اسیر و گرفتارند و شوهر هم دارند باید اینها آزاد شوند و بشوهران خود برگردند.

ج- زنهای مطلقه ایکه شرایط طلاق آنها از نظر واقع محقق نبوده مانند اینکه در حضور عدلین
نبوده است و یا در غیر حال طهر بوده طلاقشان باطل بوده و اگر شوهر تازه کردند خلاف بوده و باید به
شوهر اول خود برگردند فتدبر.

دنباله حدیث ۲۱-

۷- و ذراری بنی تغلب را اسیر میگرفتم.

شرح - از مجلسی ره- و سبیت ذراری بنی تغلب- زیرا عمر از آنها با اینکه نصرانی بودند جزیه
را برداشت و چون کافر بودند و جزیه هم نمی دادند اهل ذمه محسوب نمیشدند و روا بود که زن و بچه
آنها اسیر گردد و بر قیت مسلمین در آیند چنانچه از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: بنی تغلب

از نصرانیهای عرب نژاد بینی بالا گرفتند و از پرداخت جزیه سر باز زدند و گردن فرازی کردند و از عمر درخواست کردند که آنها را از جزیه معاف کند و دو برابر زکوة بپردازند عمر ترسید که بروم پیوندند و با آنها قرار صلحی بست به اینکه جزیه سرانه را از آنها ساقط کند و زکوة مقرر را دو برابر از آن ها دریافت کند و به این قرار رضا دادند و محی السنه گفته است که عمر از نصاری عرب جزیه خواست و در پاسخ گفتند ما عرب هستیم و آنچه را که عجمها می دهند نمی دهیم ولی از ما همانرا بگیر که خود از یک دیگر دریافت میکنید مقصودشان زکوة بود عمر گفت این فریضه خداست نسبت بمسلمانان، گفتند بهمین نام هر چه خواهی بدان بپرداز و نام جزیه میرود با آن ها ترازی کرد که زکوة را دو برابر از آنها دریافت کند پایان نقل از مجلسی ره.

من میگویم - این کار عمر متضمن خلفای بسیار است.

الف - خلاف صریح قرآن که بر اهل کتاب ادای جزیه را بوجه بلیغی مقرر نموده است و فرموده (۲۹ - التوبه) بجنگید با آن کسانی که ایمان بخدا و روز جزاء نیاورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کردند حرام ندانند و بحق دین داری نکنند از مردمیکه اهل کتابند (یهود و ترسا و کبر) تا بدست خود جزیه پردازند و زبون باشند.

از این آیه استفاده میشود که موضوع فرض جزیه بر اهل کتاب تنها از نظر اقتصادی و تحصیل مال برای حق نگهداری از آنها نبوده بلکه خود کیفر و تادیبی بوده است که وسیله هدایت و اسلام آنها گردد و بنی تغلب هم بدین نکته پی برده بودند و از اینرو ازدادن مال بعنوان زکوة که یکوظیفه افتخاد آمیز اسلامی بوده است دریغ نداشتند ولی از پرداخت جزیه دریغ داشتند.

ب - زیان به اسلام از نظر مالی زیرا جزیه از هر سری اخذ میشد و راه دغلی دزآن کم بود ولی زکوة از اموال معینی بانصاب مخصوص اخذ میشد و به اندازه جزیه نمیرسید و بعلاوه قابل همه گونه دغلی و تقلب بود.

ج - زکوة را دو برابر برای بنی تغلب تشریح کرد و این هم خود بدعت دیگر است .

د - از نظر اینکه بنی تغلب نصرانی عرب نژاد بودند برای آنها این امتیاز را قائل شد و در محیط اسلامی بکروش طبقاتی در تابعین غیر مسلمان بوجود آورد بر اساس نظریه نژاد پرستی و حمایت از نژاد عرب و مسئله برتری و تبعیض نژادی را در محیط اسلام زنده کرد و تقویت نمود با اینکه یکی از هدفهای مقدس و عالی اسلام و پیغمبر اسلام الغای مالی بخولیای تبعیض نژادی بود که در قرآن فرمود (۱۳ - الحجرات) آیا مردم ما شما را از یک نر و یک ماده آفریدیم و شما را تیره تیره و دسته دسته کردیم تا یکدیگر را بشناسید راستی گرامی ترین ش انزد خدا پرهیز کارترین شماها است راستی که خدا دانا و آگاه است.

و پیغمبر خدا (ص) در فتح مکه پس از سقوط نهائی پرچم شرك در عربستان این حقیقت را در سخنرانی تاریخی خود که روی سکوی درخانه کعبه معظمه ایراد کرد اعلام نمود و در ذیل آن

فرمود «کلکم من آدم و آدم من تراب ولیس لعربی فضل علی عجمی .»

ای مردم همه شماها از آدم نژاد دارید و آدم خود از خاک است و هیچ عربی را بر هیچ عجمی فضیلت نژادی ذاتی نیست و عمر در زمان تصدی حکومت اسلامی در زنده کردن عقیده بر تبری

وردت ما قسم من أرض خیبر .

عرب اقدامات فراوان نمود و بآن هم اکتفاء نکرد تا این عقیده پلید خود را در کفار عرب هم باین صورت اجراء کرد.

۸- و آنچه را که از زمین های خیبر تقسیم شده است بر میگرددانیدم.

شرح- از این جمله معلوم میشود که در زمان خلفاء املاک سرزمین آباد و زراعت خیز خیبر میان رجال صاحب نفوذ تقسیم شده بود و طرفداران خلفاء، تقسیم املاکی بنفع خود صورت داده بودند با اینکه خیبر از اراضی مفتوح العنوه بوده که قشون اسلام بضرب شمشیر از کفار یهود کسرفته بودند و چنین املاک و اراضی اسلام قابل تملك خصوصى نیست بلکه ملك عموم مسلمانانست و باید منافع آن مصرف امور مسلمانان گردد و خود پیغمبر هم راجع باملاک خیبر تقسیمى نکرد و اگر املاک مفتوح العنوه قابل تقسیم بود باید میان مجاهدینیکه که بضرب شمشیر آنها بدست آمده است تقسیم شود بمانند غنیمت های قابل نقل از اناث و متاع دارالحرب ولی سیره ابن هشام عنوانی دارد که دلالت بر اجراء يك تقسیمى میکند و ظاهراً مقصود تقسیم منافع آنست نه عین اراضی و املاک (ج ۲ ص ۲۳۶ ط مصر)

ذکر مقاسم خیبر و اموال آن

ابن اسحق گفته است قسمت بندی بر اموال خیبر شامل این سه مزرعه بوده است:

۱- شق ۲- نطاة ۳- کتیبه.

شق و نطیات در سهم بندی مسلمانان واقع بودند و کتیبه خمس الله و سهم النبى و سهم ذی القربى و یتامى و مساکین و نان سفره زنان پیغمبر و بهره مردانی بوده که در بستن قرار صلح میان رسول خدا (ص) و اهل فدک دوندگی کردند مانند محیصه بن مسعود که رسول خدا (ص) سی وسق جو و سی وسق خرما باو سهم داد (وسق شصت صاع است که تقریباً شصت من تبریز باشد و می توان گفت یکبار معمولی شتر بوده است زیرا بار معمولی برای يك الاغ سی تبریزی است و برای يك شتر بطور متوسط ۲ برابر آنست که ۶۰ تبریز است و معادل تقریبی ۶۰ صاع است).

خیبر بر حاضران حدیبیه قسمت شد چه آنها که در غزوه خیبر حضور داشتند و چه آنها که غائب بودند جز جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام که رسول خدا (ص) بطور استثناء برای او سهمی باندازه دیگران مقرر کرد با اینکه در حدیبیه نبود و دو دشت خیبر دشت سریر بود و دشت خاص و خیبر بحساب این دو دشت تقسیم بندی شد نطیات و شق روی هم ۱۲ سهم داشتند که ۵ آن از آن نطاة بود و ۱۲ از آن شق.

و پیغمبر آنها را بيك هزار و هشتصد سهم بخش کرد که بر پیادگان و اسب سواران قشون فاتح خیبر داده شد ۱۴۰۰ مرد سهم بر بود و ۲۰۰ اسب سهم بر و هر اسبی ۲ سهم يك مرد راداشت و پیاده فقط يك سهم داشت.

بنابر این اسب سوار سه سهم داشته و پیاده یک سهم، در این صورت شصت سهم تعلق به دوپست سواره داشته و ۱۲۰۰ سهم تعلق به ۱۲۰۰ تن پیاده داشته و در تقسیم هر صد سهم یک سهم سهمی داشته که ابوابجمعی او بودند و باین حساب سرسهمها هیجده است.

ابن اسحاق سر سهام را چنین ثبت کرده است :

- ۱- علی بن ابیطالب (ع) - مهاجر
 - ۲- زبیر بن عوام - مهاجر
 - ۳- طلحة بن عبیدالله - مهاجر
 - ۴- عمر بن خطاب - مهاجر
 - ۵- عبدالرحمن بن عوف - مهاجر
 - ۶- عاصم بن عدی اخو بنی عجلان - انصاری
 - ۷- اسید بن حضیر - انصاری
 - ۸- الحرث بن الخزرج - انصاری
 - ۹- ناعم
 - ۱۰- بنی بیاضه - انصاری
 - ۱۱- بنی عبیده
 - ۲۲- بنی حرام از بنی سلمه و عبیدالسهام.
- تا اینکه در صفحه ۲۳۸ گوید:

سپس رسول خدا (ص) دشت کتیبه را که وادی خاص است میان خویشان و زنان خود و جمعی از مردان و زنان اسلام باین شرح قسمت کرد:

- ۱- فاطمه دخترش دوست و سق - بار شتری
- ۲- علی بن ابیطالب (ع) صد و سق - «
- ۳- اسامة بن زید دوست و سق - « و ۵۰ سق هسته خرما
- ۴- عایشه ام المؤمنین دوست و سق - «
- ۵- ابی بکر بن ابی قحافه صد و سق - «
- ۶- عقیل بن ابیطالب ۱۴۰ سق -
- ۷- بنی جعفر پنجاه و سق
- ۸- ربیعه بن حرث صد و سق
- ۹- صلت بن مخرمه و دو پسرش صد و سق که چهل و سقش از آن خود صلت بود
- ۱۰- اکانه بن یزید پنجاه و سق
- ۱۱- قیس بن مخرمه سی و سق
- ۱۲- ابن قاسم بن مخرمه چهل و سق

و پس از شرح مردان سهم بر زنانی را هم نامبرده است:

- ۱- ام رمیثه چهل و سق ۲- بعینه دختر حرث سی و سق ۳- ام حکم سی و سق ۴- جمانه دختر ابیطالب سی و سق ۵- حمته دختر جعش سی و سق ۶- ام الزبیر چهل و سق ۷- بضاعه دختر زبیر چهل و سق ۸- ام طالب چهل و سق ۹- نمیله کلبی پنجاه و سق ۱۰- ام حبیب دختر جعش سی و سق ۱۱ - برای زنان خود هفتصد و سق.

ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول الله ﷺ يعطي بالسوية ولم أجعلها دولة بين الأغنياء .
وألقيت المساحة .

ابن هشام گفته است جنس این‌ها گندم و جو و خرما و دیگر اجناس بوده که باندازه حاجت میان همه قسمت کرده و چون فرزندان عبدالمطلب حاجتمندتر بودند بآنها سهم بیشتری داده است پایان نقل از سیره ابن هشام.

من گویم این تقسیم راجع بدرآمد املاک خیبر بوده که در حال فتح بدست آمده و در این بارها بوده و یابطور مستمری هر ساله، و ربطی بتقسیم رقبه املاک ندارد و تقسیم هم روی خدمتی بوده که هر مرد و زنی در جامعه اسلامی انجام میداده است و این دلالت دارد که زنان در نهضت اسلام و در دوران پیغمبر (ص) نقش مهمی در شتون اجتماعی داشته اند.
دنباله حدیث ۲۱ -

۹ - و دفتر عطا و حقوق و مستمری را محو میکردم و در آمد اسلامی را مانند رسول خدا بپسه مسلمانان برابر و برادر و از قسمت می کردم و بیت المال را دست گردان میسان توان گران نمیساختم.

شرح - از مجلسی «ره» - « و محوت دواوين العطايا » - یعنی آن دفتری که در زمان آن سه تا تنظیم شد بر پایه برتری مسلمانان بر یکدیگر در حق بری از بیت المال - پایان نقل از مجلسی (ره).

چون فتوحات اسلامی پیشرفت وسیل غنائم بمدینه سر اذیر شد عمر را در بیخ آمد که همه آن‌ها را بر همه مسلمانان برادر و از قسمت کند و دفتری تنظیم کرد و حقوق منظم و مختلفی برای هر طبقه از مسلمانان در آن ثبت کرد در این دفتر قبائل قریش را مقدم داشت و در میان قریش مهاجران و حاضران جنگ بدر و زبان پیغمبر را در بهره بیت المال بر دیگران برتری داد و سهم بیشتری برای آنها مقرر ساخت و چون اینان بر اثر کثرت واردات اسلامی ثروتمند و توانگر شدند در امر بیت المال و بودجه نفوذ پیدا کردند و بسود خود در مقررات آن تصرف میکردند و این خود از بدعتهای عمر بود که تا چند قرن اول اسلام مورد عمل بود.

دنباله حدیث ۲۱ -

۱۰ - وخراج و مالیات از روی مساحت زمین را ملغی میکردم.

شرح - از مجلسی (ره) - « وألقيت المساحة » این اشاره است بدانچه خاصه و عامه از بدعت های عمر نقل کرده اند که گفت بجای این ده یک و نیم ده یک باید پول درهم از ملك داران دریافت کنیم و مساحت کن بپسه بلاد اسلامی فرستاد و صاحبان املاک را و ادا کرد که طبق آن خراج و مالیات بدهند و در دوران حکومت خود از مردم عراق همان را میگرفت که ملوک فرس از آن‌ها میگرفتند از هر حریب زمین یک درهم (سکه نقره ای بوزن ۱۲ نخود و ۳ خمس) و یک قفیز از حبوبات و از هر جریب زمین مصر یک اشرفی میگرفت (هجده نخود طلای سکه دار) و یک اردب حبوبات بشیوه پادشاهان اسکندریه

وسویت بین المناکح.

باینکه محیی السنه و علمای دیگرشان از پیغمبر (ص) نقل کرده اند که فرمود من از اهل عراق درهم و قفیز را بازداشتم و از اهل شام مدودینارشانرا و از اهل مصر اردب و دینار آنها را و اردب در نزد اهل مصر شصت و چهار من بوده است و بیشتر علمای اهل سنت این حدیث را تفسیر کرده اند باینکه شریعت اسلام این قانون مالیاتی را محو کرده است و اول بلدی را که عمر مساحت کرد شهر کوفه بود پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم آنچه مسلم است اینست که اراضی عراق و مصر و شام بعنوان مفتوح العنوه بتصرف اسلام درآمد و حکم اراضی اینست که حکومت اسلامی آنرا بزارع میدهد و سهمی از زراعت آن را میبرد طبق قراردادی که با رعایت وضع زارع تنظیم میشود و این وضع مالیات و خراج که عمر طبق معمول وضع سابق مقرر کرد با واقعیت تطبیق نمیکرد زیرا بواسطه جنگ و خرابی و سائل عمران و آبادی در این کشورها مختل شده بود و حکومت عمری در این باره اقدامی نداشت و تهیه و سائل بعهده زارعین بود و در نوع زمین و اوضاع نامساعد دریافت این خراج درست نبود و بهمین جهت این سرزمین های آباد رو بوبرانی رفت و خراج آنها دچار نقصان فاحشی شد و چنانچه جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی گفته است درعین حالیکه با این مساحت عمری در حدود صد و هفتاد ملیون درهم خراج از حکومت نشین کوفه وصول میشد در دوران حجاج یعنی بفاصله نیم قرن خراج مقرری عراق بهیچده ملیون درهم تنزل کرد و یکسبب آن همین وضع مالیات قطعی بوده است که باعث دلسردی زارعین شده و زراعت را ترک کرده و بدنبال کارهای دیگر رفتند.

دنباله حدیث ۲۱ -

۱۱ - و امر نکاح را بر پایه برابری و برادری مسلمانان استوار مینموم.

شرح - از مجلسی ره - برابری در امر ازدواج باینست که خاندان شریف و غیر شریف با هم ازدواج کنند چنانچه رسول خدا (ص) عملکرد و دختر عم خود را که از بنی هاشم بود بمقداد کنندی تزویج کرد.

ازوافی نقل شده است که این اشاده است ببدعت عمر که غدقن کرد غیر قرشی از قریش زن نگیرد و عجم از عرب زن نگیرد.

من گویم موضوع منع از تزویج خانواده ها بر پایه اشرافیت و تبعیض نژادی بوده است که یهود بعد کامل بدان عقیدمند بوده اند و نه از خانواده غیر بنی اسرائیل زن می گرفتند و نه بدیگران زن میدادند و این عقیده در عرب هم دسوخ داشته و یکی از تعلیمات عالی پیغمبر اسلام این بود که امر ازدواج را در عموم مسلمانان آزاد کرد و این مقررات را ملغی نمود و عمر که معتقد باصل نژاد پرستی بود و برتری نژاد عرب را از دوران تصدی خود زنده کرد باعتبار اینکه يك شعار ملی عربی است این قانون را بدعت گذاشته بود و باین واسطه یکی از اصول تعلیمات اسلام را از میان برده و چون با عقائد دیرینه عرب سازگار بود مورد قبول آنها شده بود.

وأنفذت خمس الرسول ﷺ كما أنزل الله عز وجل وفرضه .
 ورددت مسجد رسول الله ﷺ إلى ما كان عليه ، وسددت ما فتح فيه من الأبواب ، و
 فتحت ما سد منه .

وحرمت المسح على الخفين .

وحددت على البيد .

دنباله حدیث ۲۱-

۱۲- و خمس رسول را (ص) چنانچه خدا عزوجل فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا میگردم
 شرح- خمس طبق فرموده خدا (۴۱-الانفال) و بدانید که هرچه غنیمت بدست آورده شد خمسش
 از آن خدا و از آن رسول خدا و از آن ذوی القربی است... ولی عمر خمس را يك حق خلافتی پنداشت و آن
 را بتصرف گرفت و میان عموم تقسیم میگرد و از خاندان پیغمبر دریغ میداشت و بیان آن در قسمت آخر
 خطبه ایراد شده است.

دنباله حدیث ۲۱-

۱۳- و مسجد رسول خدا (ص) را بدان وضعیکه بود برمی گردانیدم و هر دری در آن گشودند
 میگردتم و هرچه بستند باز میگردم.

شرح- از وافی: یعنی آنچه بر آن افزوده اند از آن بیرون میگردم .

من گویم، تغییر و تحریف در مسجد پیغمبر نظر بوضع معنوی آن دارد که مرکزیت حقیقی تبلیغ
 اسلام و اجراء عدالت اسلامی و مقررات آن باشد در زیر سرپرستی امام عادل.

دنباله حدیث ۲۱-

۱۴- و غدقن میگردم از مسح وضوء بر روی موزه و چکمه (که عمر رخصت داده بود برای
 مسافر تا سه روز و برای مقیم يك شبانه روز با اینکه در صورت امکان- باید مسح بر بشره پای
 واقع شود).

دنباله حدیث ۲۱-

۱۵- برای نوشیدن نبید (شراب خرما) حد شرب خمر را اجراء میگردم.

نبید در لغت بمعنی آبی است که در آن خرما ریخته شده است و چون آب مدینه در آن تاریخ شور
 مزه بوده پیغمبر برای خوش مزه شدن آن رخصت داده بود چنددانه خرما در مشك آب برای مدت يك
 شبانه روز بریزند که بعد سکر نرسد باین دستاویز شراب خرما را حلال کرده بودند و مصرف میگردند.

وأمرت بإحلال المتعتين وأمرت بالتكبير على الجنائز خمس تكبيرات وألزمت الناس الجهر
 بسم الله الرحمن الرحيم وأخرجت من أدخل مع رسول الله ﷺ في مسجده ممن كان رسول الله
ﷺ أخرجه وأدخلت من أخرج بعد رسول الله ﷺ ممن كان رسول الله ﷺ أدخله .
 وحملت الناس على حكم القرآن وعلى الطلاق على السنة ، وأخذت الصدقات على أصنافها
 وحدودها ؛ وردت الوضوء والغسل والصلاة إلى مواقيتها و شرائعها ومواضعها ، وردت أهل
 نجران إلى مواضعهم .

دنباله حدیث ۲۱-

۱۶- و فرمان صادر می‌کردم که متعه حج و متعه زنان حلالند، ۱۷- و فرمان میدادم بر جنازه‌ها پنج
 بار الله اکبر گویند (برای ادای نماز بر میت نه چهار تکبیر چنانچه عامه آن را بدعت نموده‌اند و یکی از
 پنج تکبیر نماز میت را بسلیقه عمر کسر کرده‌اند) .

۱۸- و مردم را و امیداشتم تا بسم الله الرحمن الرحيم را در حمد و سوره نماز بلند بخوانند (برخلاف
 شیوه عامه که آن را نمی‌خوانند یا اینکه در همه نمازها آهسته می‌خوانند مجلسی ره گوید این جمله
 دلالت دارد بر وجوب جهر بسم الله بطور مطلق و گرچه ممکنست حمل بر استعجاب مؤکد شود).

۱۹- و هر کس راه رسوخدا (ص) در مسجد او در آورده‌اند بیرون میانداختم و آنکسکه
 از مسجد رسوخدا (ص) بیرون شده وارد آن می‌ساختم.

شرح- از مجلسی ره- و اخرجت الخ محتملستکه مقصود اخراج جسد آن دو ملعون باشد که بی
 اجازه اش در خانه او دفن شدند باینکه هرچه اصرار کردند اجازه نداد بک در بیچه بمسجد داشته باشند
 و در آوردن جسد فاطمه زهراء (ع) در آن باشد که نزد پیغمبر دفن شود یادبوار فاصله میان آن‌ها
 برداشته شود.

و ممکنست مقصود این باشد که کسانی که پیغمبر در زمان حیات خود پذیرفته و ملازم مسجد
 بودند و اکنون بر کنار شدند آنان را در مسجد و امور اسلام وارد سازد مانند عمار و همانندهای او
 را و آن‌ها را که پیغمبر از مسجد رانده بود بیرون نماید (چون حکم و مروان بن حکم).

دنباله حدیث ۲۱-

۲۰- و مردم را و امیداشتم بحکم قرآن و اجراء طلاق طبق قانون قرآن و موافق سنت اسلاموز کوة
 را از همه اصناف طبق مقررات آن دریافت می‌کردم و وضوء و غسل و نماز را بمواقیت و شرائم و
 محل خودشان بر می‌گردانیدم .

۲۱- و اهل نجران را بجای خود بر می‌گردانیدم.

شرح- نجران بفتح نون و سکون جیم بروزن سکران در چند موضع است:

۱- نجران یمن در ناحیه مکه که داستان اخدود در آن واقع شده و کعبه نجران بدان منسوب
 است و قوم ربیعه در آن اسقف و مرجع دین نصاری بودند و سید و عاقب و اصحابشان که برای
 مناظره نزد پیغمبر آمدند از آنجا بودند و پیغمبر آن‌ها را بمباهله دعوت کرد و حاضر نشدند و
 همان‌جا ماندند تا عمر آنها را کوچانید.

۲- نام موضعی است در دومانزلی کوفه تا آخر شرحی که حموی در مرصد الاطلاع بیان کرده است و وضع کوچانیدن عمر مرآنها را و سبب آن در فتوح البلدان بلا ذری از ص ۶۵ چنین است:

عهد نامه رسول خدا بانجران :

این عهد نامه ایست که پیغمبر رسول خدا (ص) محمد برای نجران نوشته در صورتیکه فرمان او بر آن ها نافذ بوده است در هر میوه ای و هر مال زرد و سپید و سیاهی و در هر بنده ای ؛ همه را به آن ها بخشیده و تنها بند و هزار حله یمنی اکتفاء کرده که هر حله ارزش یک وقیه پول نقره داشته باشد و اگر ارزش آن کم و بیش شود محسوب گردد و اگر در عوض زره یا اسب یا شتر یا کالائی دادند بهمان ارزش حساب شود.

بر نجران شرط است که بیکهای مرا تا یک ماه و کمتر مهمان کنند و بیش از یک ماه معطل نکنند و بر آنها شرطست که سی زره و سی رأس اسب و سی دندان شتر در صورت شرکت در توطئه بر علیه اسلام در یمن بعاریت بقشون اسلام بدهند و هر چه از این عاریه نابود شود از اسب و شتر در ضمانت مسلمانان است تا آن را بآنها برگردانند، و برای نجران این شروط در عهده شناخته شده.

۱- خود و وابسته هاشان ، هر چه دارند از جان و مال و زمین و دارائی از غائب و حاضر و کاروان و دسته اعزامی و نماینده همه در پناه خدا و رسوا خدایند.

۲- وضع ملی و مذهبی آنها تغییر داده نشود و نه حقی از حقوق آنها و نه شعائر آنها .

۳- تعرضی باسقف و راهب و سران مذهبی در انجام وظائف مذهبی نشود و نه نسبت بدانچه در تصرف دارند از کم و بیش .

۴- فشار و خون دوران جاهلیت از آن ها ملغی است .

۵- زیر پرچم دعوت نشوند و از آن ها عشر گرفته نشود

۶- قشون بدانها یورش نبرد.

۷- در حقوق و محاکمه با آنها به عدالت و حقوق متساوی رفتار شود.

شروط تفرقه :

۱- هر کدام از آنها رباخوارند در پناه من نباشند.

۲- کسی از آنها مستول ستم دیگری نیست .

۳- آنچه حق در این عهد نامه دارند در ضمانت خدا و محمد پیغمبر خداست همیشه.

۴- بدستور خدا این عهد نامه قابل نقض است و تا خیرخواه و مصلح باشند نسبت بدانچه در عهده دارند اعتبار دارد و ستمی بر آنها تحمیل نشود.

(سپس شهود عهد نامه بیان شده است) و گوید:

گفته اند ابوبکر صدیق هم این عهد نامه را با آن ها تجدید کرد و چون عمر بن خطاب خلیفه شد رباخواری کردند و توطئه های بسیاری بر ضد اسلام چیدند و بدین سبب آن ها را کوچانید و این سفارشنامه را بآنها داد.

اما بعد مردم شام و عراق ناید هر نجرانی را دریافتند از کار کشت زمین وسیله زندگی آنها را فراهم کنند و هر کجا کار کردند و آبادی بوجود آوردند از آنها باشد در عوض اراضی یمن آن ها.

وردت سبايا فارس وسائر الأمم إلى كتاب الله وسنة نبيه ﷺ إذا لتفر قواعني
والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة و أعلمتهم أن
اجتماعهم في النوافل بدعة فتنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي يا أهل الاسلام
غيرت سنة عمر! ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً ولقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب
عسكري

مالقيت من هذه الأمة من الفرقة و طاعة أئمة الضلالة والدعاة إلى النار .

و آنها متفرق شدند، بعضی بشام رفتند و بعضی بنجرانیه ناحیه کوفه پایان نقل از بلا ذری
و بعد از تأمل بخوبی روشن است که عمر به آنها بهانه گرفت و بنسحق آن هارا آواره و در
بدر کرد .

۲۱- و اسیران فارس و ملت های دیگر را بمقررات کتاب خدا و سنت رسولش بر می گردانیدم
(شاید مقصود اینست که آنها را از دست کسانی که بخود اختصاص دادند و بیش از حق خود تصرف
کردند مسترد سازد از مجلسی ره)

(اگر این مقررات را در امت اسلامی بمورد اجراء گزارم) در اینصورت همه از دور من
پراکنده شوند، بخدا سو گند که من بمردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فريضة را بجماعت
بخوانند و بآن ها اعلام کردم که جماعت در نماز نافله بدعت است و خود ساخته است و دستور خدا
نیست شیون و فریاد جمعی از لشکریانم بلند شد که بهم راه من با دشمن جنگ می کردند، داد میزدند
ای مسلمانان سنت عمر دیگر گونه شد علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز میدارد و من ترسیدم
که در يك سو از لشکرم شورشی برپا کنند.

من از دست این امت چه کشیدم؟ از نظر تفرقه اندازی و پیروی آنها از پیشوایان کم راهی و از
دعوت کنندگان بدوزخ.

شرح- نماز ، در اسلام بر دو وجه تشریح شد ۱- فريضة شبانه روزی که بجماعت ادا میشود و
حضور جماعت در زمان پیغمبر يك وظیفه لازم بود و این اجتماع نماز که به پیشوائی خود پیغمبر
انجام میشود و یا شاگردان نماز دان پیغمبر مجمعی بود برای تعلیمات فرهنگی و نظامی و آداب معاشرت
امت اسلامی، حاضران در این مجمع قرآن را می آموختند و صف بندی جبهه های جنگ را یاد می گرفتند
و آداب انسانیت را فرا می گرفتند و در حقیقت اجتماع برای نماز يك مدرسه کلی بود برای مسلمانان
و این باید بحال جماعت انجام شود مانند کلاس درس در يك دبستان یادبیرستان و پیغمبر اجازه نمی داد
بدون حذر کسی نماز واجب را فرادی بخواند .

۲- نماز نافله- که عبارت از تمرین همان نماز واجب بود و این نافله فرادی انجام می شد
و هدفش این بود که هر فردی آنچه را در کلاس نماز واجب از گفتار و کردار آموخته است تکرار
کند و تمرین نماید که از یادش نرود و بدان کاملاً عادت کند و در زمان پیغمبر نماز نافله بجماعت
ادا نمیشد و هم در زمان ابی بکر بلکه نافله راهر کسی خود میخواند و عمر نماز نافله شب های ماه رمضان

وأعطيت من ذلك سهم ذي القربى الذي قال الله عز وجل: «إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان» .

فنحن والله الذي عنى بذی القربى الذي قرنا الله بنفسه وبرسوله ﷺ فقال تعالى: «فلله وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین وابن السبیل (فینا خاصة) کیلا یکون دولةً بین الأغنیاء منکم وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله (فی ظلم آل محمد) إن الله شدید العقاب» لمن ظلمهم .

رحمة منه لنا وعنی أغنانا الله به و وصی به نبیّه ﷺ ولم يجعل لنا فی سهم الصدقة

را بجماعت بدعت گذاشت و در حدیث استکه چون این بدعت را اعلام کرد و مردم بدان عمل کردند شب دیگر در مسجد آمد و چون دید همه در صف ایستاده و نماز نافله شب ماه رمضان را بجماعت میخوانند گفت بدعت و نعمت البدعة، این بدعت است و چه خوب بدعتی است و از اینجا استکه فقهای عامه بدعت را با احکام خمس تقسیم کنند.

دنباله حدیث ۲۱-

من عطا کنم از این خمس بهره ذی القربى را که خدا عزوجل فرموده است (۴۱ - الانفال) اگر شما ایمان دارید بخدا و آنچه فرورستادیم ببنده خود روز تمیز حق از باطل (روز پیروزی مسلمانان در جنگ بدر) روزیکه دو گروه اسلام و کفر باهم برخوردند.

شرح- این دنباله آیه خمس است که میفرماید:

بدانید هر آنچه را غنیمت برید خمسش از آن خدا و از آن رسول خدا و از آن ذی القربى است و یتیمان و مساکین و ابن سبیل اگر ایمان بخدا دارید الخ و ذکر قسمت اخیر آیه برای اینستکه عقیده بخمس آل رسول شرط ایمان بخدا و قرآنست.

دنباله حدیث ۲۱-

بخدا سوگند مقصود از ذی القربى ما هستیم که خداوند ما را بخود و رسول خود قرین ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسول خدا و از آن ذی القربى و یتیمان و مساکین و ابن سبیل (در ما بخصوص وارد است) تا اینکه دست گردان میان توانگران شماها نباشد و آنچه را رسول بشماها داد بگیریید و آنچه که شما را از آن نهی کرد دست باز دارید و از خدا بهره‌ریزید (درستم بخاندان محمد «س») زیرا خدا سخت کیفر است (۷۰- الحشر و صدر آیه اینست و آنچه را خدا به رسول خود از اهل آبادیها بهره کرد پس از آن خداست و از آن رسول و از آن ذی القربى و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل) درباره کسیکه بدانها ستم کند این مهریست که خدا بهاها نموده و ما را بینای فرموده است بوسیله آن و درباره آن پیغمبرش سفارش کرده و از زکوة و صدقه بما بهره نداده خدا رسول خود را گرامی تر داشته و ما خاندان را هم گرامی تر داشته از اینکه با چرکینی مال مردم بما خوراک بدهد.

نصیباً ، أكرم الله رسوله ﷺ و أكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ الناس فكذبوا الله وكذبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقنا ومنعونا فرضاً فرضه الله لنا ، ما لقي أهل بيت نبي من أمته ما لقينا بعد نبينا ﷺ و الله المستعان على من ظلمنا ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۲- أحمد بن محمد الكوفي؛ عن جعفر بن عبد الله المحمّدي، عن أبي روح فرج بن قرّة ، عن جعفر بن عبد الله ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وآله ثم قال : أما بعد فإن الله تبارك وتعالى لم يقسم جبّاري دهر إلا من بعد تمهيل ورخاء ولم يجبر كسر عظم من الأمم إلا بعد أزل وبلاء ، أيتها الناس في دون ما استقبلتم من عطب واستدبرتم من خطب معتبر وما كل ذي قلب بلبيب ولا كل ذي سمع بسميع ولا كل ذي ناظر عين ببصير .

پس این مردم خدا را تکذیب کردند و رسول خدا را هم تکذیب کردند و کتاب خدا را که بحق ما گویا است انکار کردند و از مقرری که خدا برای ما مقرر کرده است مارا دریغ داشتند، خاندان هیچ پیغمبری از امتش برخوردار نکرد آنچه از مصیبت را که ما پس از پیغمبر خود «ص» بر خورد کردیم و خدا یاور ما است و از او کمک خواهیم بر علیه کسیکه بما ستم کرده است و لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

شرح - از مجلسی (ره) - « قوله رحمة منه لنا » یعنی خمس و فیء را برای ماها مقرر داشته است و بما با این مقرری اظهار مهربانی نموده است و ما را از چرکینی آنچه در دست مردم است بینیا سازخته.

خطبه، از امیرالمؤمنین (ع)

۲۲- از مسعدة بن صدقة از امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) این خطبه را در مدینه ایراد کرده است:
خدا را سپاس گزارد و بر او ستایش نمود و بر پیغمبر (ص) و آتش صلوات نثار کرد و سپس فرمود:

اما بعد پس بهر استیکه خدا تبارک و تعالی همیشه زور گویان و جبّاران روزگار را شکسته مگر پس از آنکه بآن‌ها مهلت و آسایش فراوانی داده است و استخوان شکسته هیچ ملتی رانسته و سالم نکرده مگر پس از تنگی و گرفتاری آنان آیا مردم در کمتر از آن نا بودیکه بدان روی آوردید و آن مشکلاتیکه پشت سر گذاردید عبرت گیری و پند آموزی بود ، نه هر کس دلی دارد خردمند است و نه هر که گوشی دارد شنوای حق است و نه هر که چشمی دارد بیناست.
شرح - از مجلسی ره - ممکنست مقصود از «ما استدبرتم» آن گرفتاریها باشد که در آغاز

عباد الله! أحسنوا فيما يعنيكم النظر فيه، ثم انظروا إلى عرصات من قد أقاده الله بعلمه كانوا على سنة من آل فرعون أهل جنات و عيون و زروع و مقام كريم؛ ثم انظروا بما ختم الله لهم بعد النضرة و السرور و الأمر و النهي، و لمن صبر منكم العاقبة في الجنان و الله مخلدون و الله عاقبة الأمور.

فيا عجباً و مالي لأعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها؛ لا يقتصون أثر نبي ولا يقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون بغيب ولا يعفون عن عيب، المعروف فيهم ما عرفوا و المنكر عندهم ما أنكروا و كل امرئ منهم إمام نفسه، آخذ منها فيما يرى بعري و ثيقات و

بعثت رسول خدا (ص) بود از تسلط کفر و سخت گیری آنان بر مسلمانان که در دنیا لشق و اهل حق پیروز شدند و دولت ظالمان بر افتاد و خدا رسول خود را بر کفار نصرت داد و ممکنست مقصود از «ما استقبلتم» متنه های پس از رسول خدا (ص) باشد و استبداد اهل جهل و کم راهی در امور مسلمانان و ترک یاری رسول پروردگار جهانیان و خطای بی شمار آنها در احکام دین و سپری شدن دولت آنها و جنگها که رخ داد و همه اینها عبرت انگیز بود برای کسیکه خرد و فهمی داشت و امتیاز حق و باطل را میداد زیرا دوران رسول (ص) و غزوات و صلح و سازش او با کفار و مشرکان در دست بر احوال امیرالمؤمنین منطبق بود از تاریخ فوت رسول (ص) تا وفات خود او.

و ممکنست مقصود از آنچه با آن رو برو شدند و آنچه بدان پشت دادند یکی باشد بدو اعتبار زیرا که همه دیگر گونی ها و انقلاب های دنیا وسیله اندیشه و پند آموزی است برای مرد خردمند.

و محتملست اگرچه دوراست که مقصود از آنچه بدان روی دارند احوال برزخ و احوال قیامت و عذاب آخرت و ثوابش باشد و مراد از آنچه بدان پشت کردند عمر گذشته آنان باشد و فتنای دنیا و ناپایداری آن.

دنباله حدیث ۲۲-

ای بنده های خدا در آنچه برای شما اهمیت دارد خوب بنگرید و تامل کنید و سپس نگاه کنید بمیدان زندگی کسانی که خداوند آنها را کشانید و برد (از آنها انتقام گرفت خل) بعلم خودش، آنانکه زندگانی فرعونى داشتند و بستانها کاشتند و چشمه ها و کشتزارها و جاه و مقام ارجمند انباشتند، سپس نگاه کنید که خداوند با چه وضعی کارشان بی پایان آورد پس از آن همه خرمی و شادی و امر و نهی و فرمان گزاری، هر کدام شماها شکیبائی کنید سرانجام بهشت دارید و بخدا که در آن جاویدان پائید و از آن خدا است سرانجام همه امور.

شگفتم باید و چرا در شگفت اندر نشوم از خطای این دستجات پراکنده و دلیلهای پوچیکه هر کدام بر دینداری خود می تراشند نه پیروی از پیغمبری دارند و نه اقتداء بکردار و روش وصی پیغمبر نه ایمان و عقیده ای بنادیده آرند و نه از عیبی خود دار و پادشایند (و نه از عیبی در گذرند خل) همان را خوب دانند که میانشان بخوبی یاد شود و همان را زشت شمارند که خودشان زشت و ناروا دانند

أسباب محكمات فلا يزالون بجور ولن يزدادوا إلا خطأ ، لا ينالون تقرباً با ولن يزدادوا إلا بعداً من الله عز وجل ، أنس بعضهم ببعض و تصديق بعضهم لبعض كل ذلك وحشة مما ورث النبي الأمي صلوات الله وسلاماته عليه ونفوراً مما أدى إليهم من أخبار فاطر السماوات والأرض .

أهل حشرات و كهوف شبهاة وأهل عشوات وضلالة و ريبسة ؛ من و كله الله إلى نفسه و رأيه فهو مأمون عند من يجهله ، غير المتهم عند من لا يعرفه ، فما أشبه هؤلاء بأنعام قد غاب عنها رعاؤها ووا أسفا من فعلات شيعتي من بعد قرب مودتها اليوم ، كيف يستذلُّ بعدي بعضها بعضاً و يقتل بعضها بعضاً ، المتشقة غداً عن الأصل النازلة بالفرع ، المؤتملة الفتح من غير جهته ؛ كل حزب منهم أخذ [منه] بغصن ؛ أينما مال الغصن مال معه .

مع أن الله - وله الحمد - سيجمع هؤلاء لشر يوم لبني أمية كما يجمع قزاع الخريف

هر کدامشان برای خود امام و پیشوا است و در هر آنچه از ناحق اندر است و بنظر خود درست میدانند عمل میکنند و سخت بدان چسبیده و اسباب آنرا محکم ساخته و استوار پنداشته، پیوسته، برخلاف حق میروند و جز خطاکاری نیفزایند.

بقر ب خدا نیبوندند و هرگز بجزدوری از خدا عزوجل نگزینند ؛ الفتی که بایکدیگر دارند و طرفداری آنها از یکدیگر همه و همه بر اثر وحشت از آن قوانینی است که پیغمبر امی بجای گذاشته و رسیدن از اخبار خدای آفریننده آسمان ها و زمین است که بدان ها رسانیده و تبلیغ کرده .

این مردم افسوسها در پی دارند و غارهایی انباشته از تیره گی شبیه باشند، در تاری و گمراهی و تردید آشیانه زدند آنکسکه خدا او را بخود و نظر کوتاه او و انهاد و از راه حق بیکسو انداخته نزد کسیکه او را نفهمد مورد اعتماد است و نزد کسیکه او را نشناسد متهم نیست.

و ه تاچه اندازه این پیروان کور و نادان برمه های بی چوبان مانند و افسوس و درینغ باید از کار های ناشایسته که شیعیان من بزودی خواهند کرد، «وای» چگونه یکدیگر را خوار و زبون سازند و چگونه بکشتار هم دست یا زند، فرداست که از ریشه جدا شوند و دور افتند و بشاخه بچسبند و پیروزی را از بیراهه جویند هر گروهی از آنها بیک شاخه چسبیده و در برابر هر بادی که وزد با آن از این سو بآن سو شود.

شرح- از مجلسی ره- «المتشقة غداً من الاصل» یعنی آنانند که از پیشوایان حق جدا شوند و آنها رایاری ندهند و بشاخه ای از منهدب بچسبند که با رها کردن اصل سودی ندارد و پس از اینکه از مرکزیت حق بدور افتادند دنبال داعیان دروغین حق روند مانند مختار و ابی مسلم و زید و یحیی و ابراهیم و دیگران که از بیراهه خواهند پیروز شوند و پس از خروج و شورش مغلوب شوند و کشته شوند یا مقصود اینست که خروج آنها از راه تحصیل اجازه از امام وقت نیست.

دنباله حدیث ۲۲-

با اینکه خداوند (وله الحمد) بزودی این مردم گمراه را برای بدترین روز گرفتاری بنی امیه

يؤلف الله بينهم ، ثم يجعلهم ركاما كركام السحاب .
 ثم يفتح لهم أبوابا يسيلون من مستثارهم كسيل الجنتين سيل العرم حيث بعث عليه فارة فلم
 يثبت عليه أكمة ولم يرد سنه رص طود يذعدعهم الله في بطون أودية ثم يسلكهم ينابيع في الأرض
 يأخذهم من قوم حقوق قوم ويمكن بهم قوما في ديار قوم تشريدا لبني أمية .

دورهم جمع کند چنانچه تیکه‌های ابر را در فصل پائیز خداوند میان آنها الفت اندازد و آنها را چون
 ابر درهم بهم پیوندد و انبوه کند چون ابر درهم شده.

شرح - از مجلسی ره - نسبت الفت گرفتن دشمنان بنی امیه بخداوند با اینکه برضایت او
 نبوده است بر سبیل مجاز است و کنایه است از اینکه خداوند می توانست جلو آنها را از روی
 قهر بگیرد و نگرفت و برای آزمایش بنده‌های خود آنها را آزاد و مختار کرد و بمانند این تعبیر
 در آیات و اخبار بسیار است.

دنباله حدیث - ۲۲.

سپس درها بروی آنها گشاید و از خیز گاه سیلو و اسرار زیر شوند بمانند سیل ویران کن بستان‌های یمن
 که سیل عزم بود یک دسته موش برای ویران کردن آن سد برانگیخته شد و از آن تپه ایهم بجانگذاشت
 و کوه در هم پکیده راه را بر آن بست.

خداوند آنان را در در دشت‌ها پراکنده ساخت و بمانند چشمه سارهایی بر روی زمین روان
 کرد و آشکارشان نمود و بوسیله آنها حقوق مردمی را از مردمی بازستاند و مردمی را در وطن
 مردمی جای داد برای آواره کردن بنی امیه.

شرح - از مجلسی ره - تشبیه کرده است تسلط این قشون را بر آنان بخاطر بد کرداریشان
 بتسلط سیل بر قوم سبأ پس از اتمام نعمت بر آنها بخاطر کفران نعمت و نافرمانیشان چنانچه خدا
 فرموده است (۱۵ - السبأ) «هر آینه برای قوم سبأ فرزندان یسحجب بن یعرب بن قحطان در وطنشان
 یمن که آنرا مارب میخواندند یعنی حاجت بر آور «نشانه‌ای بود» که دلالت داشت بر نعمت و عظمت
 صانع جهان و بر اینکه بر هر چیز توانا است و آن نشانه «دو بستان» بودند که «از سمت چپ و راست»
 مردم دور آنها بودند یا مقصود اینست که مردم یمن از دست و چپ از این دو بستان بهره برداری میکردند
 «بخورید از روزی پروردگار خودتان و او را شکر گزارید».

این حکایت گفتار پیغمبر آنها است یا زبان حال نعمت آنها است یا بیان اینست که خوب بود
 چنین باشند «شهریست خوش و پروردگاری آمرزنده و ما سیل عرم را بر آنها فرستادیم» یعنی سیل
 بسیار سخت یاسیلی که از باران شدیدی روان شد و یاسیلی که از آن موش سد سوراخ کن بود زیرا موش
 سدی را که بلیس برای آنها بسته بود ویران کرد و سنگهای آنها را کند و سوراخ کرد و زمینه فراهم
 کرد تا سیل آنها ریشه کن نماید. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - در این قسمت از خطبه بیان مختصریست از تاریخ قوم سبأ و اشاره ایست بفرسفه
 تاریخ و فهم آن نیازمند بکلیات تاریخ این قوم است و آینده آنها.

در تاریخ قوم سبأ گویند که یعرب بن قحطان جد دیرین همه اعراب است و اعراب حجاز و دیگر نواحی هم از آن

تیره اند و برخی ریشه عرب‌عدنانی را که عرب حجاز و نجدند از آنها جدا دانند و عدنان و قحطان را دو تیره مستقل و جدا شمارند.

هنگامیکه آثار ویرانی در سد مآرب عیان شد یکی از رؤسای قبائل آینده آن را پیش بینی کرد و با پیروان خود از آن کوچید بدین شرح که در سیره ابن هشام ج ۱ ص ۷ ط مصر گوید .

سبب خروج عمرو بن عامر از یمن این بود که ابو زید انصاری باز گفته است وی دید موشهای صحرائی در سد مآرب رخنه کرده اند آن سدیکه آب را برای آنها در باجه میکند و نگه میدارد تا آن را هر طور خواهند در اراضی کشت خود مصرف کنند او دریافت که با وجود این موشها سد بجا نخواهد ماند و تصمیم گرفت که از یمن بکوچد و برای مردم خود نقشه‌ای کشید بخورد سالتترین پسرانش سفارش کرد که چون باوتندی کند و بوی سیلی زند او برپا شود سیلی او را پاسخ دهد پسرش هم بفرمان او چنین کرد عمرو هم خود را بسیار تند و عصبانی نشان داد و گفت من در شهری نمأنم که خرد سالتترین پسرانم در آن به رویم سیلی زده است و دارائی خود را حراج کرد اشراف یمن گفتند از این خشم عمر و استفاده کنید و دارائی او را بخرید و او هر چه داشت فروخت با پسران و نوه‌های خود کوچ کرد، تیره ازد گفتند از عمرو بن عامر جدا نشوید و آنها هم دارائی خود را فروختند و باوی بیرون شدند و روانه شدند تا بیلاد عک رسیدند و خواستند از آنها گذر کنند تا محل اقامت دلخواهی پیدا کنند و عک سرداه آن‌ها را بستند و با آن‌ها بنبرد درآمدند و گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب در این باره عباس بن مرداس شعری گفته است که آن ما را نوشتیم سپس از آنجا کوچیدند و چند دسته شدند (و پس از شرح سرانجام دسته‌ها گوید):

سپس خدا سیلی فرستاد بر سده و آن را ویران کرد و در این جا است که خدا تبارک و تعالی به رسول خود محمد (ص) نازل کرده است: برای قوم سبأ در مساکن خود آیتی بود که آن دو باغستانی بود از راست و چپ..

این جمعیکه کوچ کردند به سه دسته تقسیم شدند:

۱- دسته‌ایکه آمدند در جلگه یشرب يك مهاجر نشین تشکیل دادند و در کنار جمعی از یهود که سابقاً در آن جا گرفته و وسائل آبادی و عمرانی فراهم کرده بودند وطن ساختند و اینها همان دو قبیله اوس و خزرج هستند که به یاری پیغمبر اسلام برخواستند و او را بدیار خود دعوت کردند و بوسیله آنها اسلام‌داری حکومت و نیرو گردید.

۲- در مرزهای شام و کنار دولت متمدن روم بار انداختند و در زیر سایه حکومت روم زندگی کردند و آنها را بنی‌غسان نامند.

۳- در مرزهای فارس و دشت‌های اطراف فرات بار انداختند و در سایه حکومت متمدن و مقتدر ساسانیان زندگی میکردند و از حمایت آنان بر خور دار بودند و یکدستگاه پادشاهی عشیره‌ای پدید آوردند که سلاطین آن‌ها بنام ملوک حیره در تاریخ یاد شده‌اند .

و همه این دستجات عرب قحطان در آینده تاریخ عربستان و بلکه قسمت مشرق زمین نقش مهمی داشتند که در این خطبه بطور مختصر بدان اشاره شده است و آنها را از نظر کلی تشبیه به آب بارانی کرده که از آسمان بزیر آید و در شکم زمین و کوه فرو رود و بظاهر نابود گردد ولی بصورت

ولکیلا یغتصبوا ماغصبوا ، یضعضع الله بهم کناً وینقض بهم طی الجنادل من إرم و یملاء منهم بطنان الزیتون فوالذی فلق الحبة وبرأ النسمة لیكونن ذلك و کأنی أسمع صهیل خیلهم وطمطمة رجالهم .

چشمه سارها از زمین بر آید و غوغاها بر پا کند یک نقش مهم دسته ۱ که در مدینه منزل کردند یعنی در جلگه یشرب که بعد بنام مدینه الرسول مشهور و نام آور گردید این بود که پس از ۱۲ سال خصومت و سرسختی قریش بای پیغمبر اسلام معنویت اسلام را از این مسافت دور درک کردند و پیغمبر اسلام گرائیدند و با کمال رشادت و اخلاص او را یاری کردند و ایل و تبار بنی امیه که قرنهای در حجاز و در مکه ریشه داشتند و در حقیقت حکومت و سلطنت مکه و قریش بدست آنها افتاده بود بوسیله فعالیت همین عرب قحطانی مدینه که انصار اسلام شدند تار و مار شدند و از مکه و حجاز آواره گردیدند زیرا از هنگام جنگ بدر کبری که در سال دوم هجرت پیغمبر بوقوع پیوست تا سال هشتم هجرت که شهر مکه مرکز مهم عربستان و پایتخت قریش و بنی امیه بدست مسلمانان فتح شد نیروی مهم اسلام همین انصار مدینه بودند و در جریان این چند سال بسیاری از سران قریش کشته شدند و پس از فتح مکه بنی امیه و دیگر قبائل قریش تار و مار شدند و آواره گردیدند و سپس در آینده شام را مرکز خود ساختند و در آنجا گردهم بر آمدند و دولت اسلامی تازه ای بنیاد کردند .

و اینکه امام در این قسمت خطبه میفرماید خداوند بوسیله همین قوم سبأ که راننده های سیل عرم بودند چه کرد و چه کرد برای آواره ساختن بنی امیه مقصود این آواره گی دوران اولستکه نتیجه مبارزه آنها با اسلام بود و نیروی انصار مدینه تحقق یافت.

دنباله حدیث ۲۲-

و برای اینکه مسلط شوند بر آنچه غصب کرده اند خداوند بوسیله آنها کئی الرزان سازد و آن هارا زیر سنگهای ارم و بلاد شام درهم شکند و بلاد خرم زیتون را از آنان پر کند و سوگند بدانکه دانه راشکافد و گیاه را رویاند و جاندار آفریند و انسان و حیوان بر آرد هر آینه اینکه گفتم خواهد بود و گویا من اکنون شیپه اسبان و جنجال مردان آنان رامی شنوم.

شرح- از مجلسی ره- یضعضع بهم ر کنا- پس از تفسیر کلمه ضضعضع نقل از فیروز آبادی گوید: خدا بوسیله آنها رکن محکم و بزرگ را که پایه و مایه دولت بنی امیه است ویران سازد و آنها را در زیر سنگهای ارم درهم شکند یعنی خدا بنیاد آنان را از سر زمین شام و دمشق ویران کند که بیشتر اوقات پایتخت آنان بود بخصوص در زمان آنحضرت.

تا آنکه گوید مقصود از هر دو فقره اینستکه شرح دهد تسلط این قوم یمانیرا بر بنی امیه در وسط خانمان آنان و پیروزی آنها رادر پایتخت آنها و شرح دهد که هیچ دژ و قلعه ای برای آنها سود ندارد پایان نقل از مجلسی ره

ولی آنچه بنظر میرسد اینستکه فقره اول خطبه که شرح آن گذشت بیان آواره گی بنی امیه است بدست انصار زیر پرچم پیغمبر چنانچه گفتیم و این قسمت از خطبه بیان تسلط بنی امیه است بر شامات و مقصود از رکن وثیقی که بدست آنها منهدم شد بر افتادن دولت روم شرقی بود که پایتخت آن شام بود

وَأَيُّمَ اللَّهِ لِيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالنَّمَكِينَ فِي الْبِلَادِ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ مِنْ مَاتٍ مِنْهُمْ مَاتَ ضَالًّا وَإِلَى اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ يُفْضِي مِنْهُمْ مَنْ دَرَجَ وَيَتُوبُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا عَلَى مَنْ تَابَ وَلَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُ شِيعَتِي بَعْدَ التَّشْتِتِ لَشَرِّ يَوْمٍ لِهَوْلَاءَ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى اللَّهِ عِزٌّ ذَكَرَهُ الْخَيْرَةَ بَلْ لِلَّهِ الْخَيْرَةُ وَالْأَمْرُ جَمِيعًا .

و تعبیر بر کن وثیق با این قسمت از امپراطوری روم و دولت بیزانطیه بسیار مناسبست و نسبت فتح و استیلاء بر بلاد شام در آغاز فتوحات اسلامی بتیره بنی امیه بسیار بجا است زیرا:

۱- نخست پرچمیکه برای ارسال قشون بدیار شامات و فلسطین بسته شد و از مدینه بفرمان ابو بکر حرکت کرد پرچم یزید بن ابی سفیان بود و گرچه بحسب ظاهر فرمانده کل قوی در بادی امر ابو عبیده بود و سپس خالد بن ولید ولی هسته مرکزی فرماندهی قشون فاتح شام و ماهیت ستاد آن بدست سران بنی امیه اداره می شد.

۲- پس از تکمیل فتوحات شام یزید بن ابی سفیان بفرمان روانی جمیع بلاد شام گماشته شد و در حقیقت حکومت و تسلط اسلام در این ناحیه زرخیز بدست آنها افتاد و در تاریخ ایراد این خطبه که علی (ع) در مدینه بوده است هنوز از حکومت رسمی بنی امیه خبری نبود و باین اعتبار این پیشگوئی درست از کرامات علی (ع) است و تطبیق این قسمت از خطبه بر زوال ملک بنی امیه بسیار مشککست زیرا زوال ملک بنی امیه از نظر صدور فرمان مستند ب ابراهیم امامست و سران بنی عباس و از نظر نیروی نظامی مستند بابی مسلم خراسانی و ابو سلمه خلال و امثال اینهاست و استناد آن با عراب مهاجرین و قوم سبأه پر بعید و تکلفست و هزار من سریشم لازم دارد.

دنباله حدیث ۲۲-

بنی خدا! که هر آنچه در دست آنهاست آب شود پس از آنکه برتری و تسلط در بلاد یافتند بمانند دنیه ای که بر روی آتش آب شود هر که از آنها مرده گم راه مرده و باستان خدا عز و جل میکشد کار هر که از آنها برود و خدا عز و جل توبه هر کدام را خواهد پذیرد و امید میرود خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی فراهم گرداند برای بدترین روزی که اینان در پیش دارند برای هیچکس نسبت بخدا عز ذکره اختیاری نیست بلکه اختیار و هر امری از آن خداست.

شرح- در این قسمت از خطبه بیان زوال و انقراض دولت بنی امیه را کرده است و این خود دلیل دیگر است برای شرحی که در باره قسمت پیش از آن بیان داشتیم و میفرماید خداوند شیعیان مرا برای بدترین روز بنی امیه فراهم و هم دست می نماید و این خود اشاره بهم آهنگی دستجات شیعه است در برانداختن حکومت وسیع و پردامنه بنی امیه که از جبال پیرنه تا تخوم چین و سمت یافته بود و قیام بنی عباس به نیروی شیعه آن حضرت پیش رفت کرد و شعار نهضت ضد اموی رضای آل محمد (ص) بود ، مرحوم مجلسی «ره» بدترین روز بنی امیه را روز قیام و ظهور امام قائم (ع) دانسته و بسیار بعید است.

أيها الناس إن المنتحلين للإمامة من غير أهلها كثيرٌ ولو لم تتخاذلوا عن مرّ الحقّ ولم تهنوا عن توهين الباطل لم يتشجع عليكم من ليس مثلكم ولم يقوم من قوي عليكم و على هضم الطاعة و إزوائها عن أهلها لكن تهتم كما تهاهت بنو إسرائيل على عهد موسى [بن عمران] عليه السلام ولعمري ليضاعفنّ عليكم التيه من بعدي أضعاف ما تهاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدي مدّة سلطان بني أمية لقد اجتمعتم على سلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل و خلفتم الحقّ وراء ظهوركم وقطعتم الأذنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله صلى الله عليه وآله

دنبال حديث ۲۲-

ای مردم کسانی که بناحق منصب امامت را بخود بندند و شایسته نیند بسیارند و اگر شماها یکدیگر را وانگذارید درباره حق صریح و سستی نکنید در توهین و تحقیر باطل بر شما دلیر نشود کسی که مانند شما نیست در ایمان و عقیده و نیرو نگیرد بر علیه شما آنکه خواهد بشما بتازد و اطاعت امام برحق را ذیر پا نهد و از آن شانه خالی کند ولی شما سرگردان شدید چون آنکه بنی اسرائیل در دوران موسی (ع) سرگردان بیابان شدند و بجان خودم سرگردانی شماها پس از من افزوده گردد و چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل باشد.

و بجان خودم اگر شماها دوران سلطنت بنی امیه را بسر زنید پس از من باز هم گردد سلطانی را خواهید گرفت که بگم راهی می خوانند و باز هم باطل را زنده می کنید و حق را پشت سر می نهید و از نزدیکترین مردان بدر می برید و بدورترین کسان از مجاهدان در رکاب رسول خدا (ص) می پیوندید.

شرح- از مجلسی ره- ولعمری ان لو قد استكملتم الی قوله لقد اجتمعتم علی سلطان الداعی الی الضلالة ای الداعی الی بنی عباس پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - در این قسمت از خطبه پیش گوئی از تشکیل حکومت بنی عباس شده است و این هم خود دلیلی است بر آنچه گفتیم که قسمت دوم خطبه در بیان تشکیل حکومت بنی امیه است و نفوذ و ترقی آن.

و در اینجا دو سرگردانی برای شیعه بیان شده است یکی سرگردانی در زمان خود علی (ع) که دوران تصدی آن سه تا بود و آن را تشبیه بدوران سرگردانی بنی اسرائیل نموده با وجود خود حضرت موسی در بیابان نیه، و دیگری سرگردانی شیعه پس از آن حضرت در دوران حکومت مطلقه بنی امیه و در ضمن اشاره می فرماید که این همه فشار و سرگردانی باهم برای تربیت شیعه و آب دیده شدن و فهم عمومی پیدا کردن آنان بس نیست و باز هم پس از سرنگونی حکومت بنی امیه بدنبال يك گمراه دیگر روند که از تیره بنی عباس است.

و از خاندان علی که سابقه جهاد و مبارزه او از اولین نبرد پر نام اسلام بدر کبری ثابت است بریده و بدنبال مردان خاندان بنی عباس روند که بسیار دیرتر از این بمجاهده برخاستند و آن پس از فتح مکه بود.

ولعمري أن لو قد ذاب ما في أيديهم لدنا التمحيس للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدّة و
بدالكم النجم ذوالذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير .
فإذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج
الرّسول صلّى الله عليه وآله فتداوitem من العمى والصمم والبكم وكفitem مؤنة الطلب والتعسف و نبذتم الثقل
الفادح عن الأعناق ولا يبعده الله إلا من أبى وظلم واعتسف وأخذ مالميس له «وسيعلم الذين ظلموا
أي منقلب ينقلبون» .

دنباله حدیث ۲۲-

و بجان خودم سو گند که اگر آنچه در دست آنها است آب شود و از میان برود امتحان و
مجازات نزدیک شود و وعده فرج نزدیک گردد و مدت عمر دولت باطل بسر آید و ستاره دنباله
داری برای شما پدید گردد از سوی مشرق و ماه تابان برای شما نمایان گردد (شاید مراد
ظهور ماه دیگر باشد یا چیزی بمانند ماه در آسمان یا کنایه از ظهور امام قائم (ع) است از مجلسی ره)
شرح- من گویم شاید مقصود از نمایان شدن ماه این باشد که بشر با وسائل جدید امروزه به
کره ماه مسافرت میکند و آن را بخوبی ملاحظه مینماید و از آن مطلع میشود چون القمر المنیر اشاره
به همین ماه معروفست و گرنه باید قمر آمیرا گفته شود و ظهور آن بوجه روشن که از آن به کلمه لاح
تعبیر شده است بسیار مناسب با اطلاعات کاملی است که بشر بوسیله رفتن بکره آن بدست میآورد و در
اینصورت يك پیش بینی مهم بشمار میرود.

و بنا بر این مقصود از ستاره دنباله داری که از مشرق ظاهر گردد ذو ذنبهای معموله فضانیست
که قبل از این خطبه و بعد از آن مکرر بوده اند و علم هیئت قدیم و جدید برای آنها نظریاتی
از تاریخ قدیم داشته اند بلکه کنایه از يك امریست که بخصوص در دوران اخیر پدیدار شود
و شاید کنایه از بزرگ ترین کشتی فضائی باشد که به کره ماه سفر خواهد کرد و از مشرق زمین
خواهد بود.

دنباله حدیث ۲۲-

و چون این امر پدید گردد شما بتوبه از اعمال و عقائد غلط خود برگردید و بدانید که اگر پیرو
طالع شرق شوید شما را بحقیقت روشن رسول خدا (ص) براه برد و از نادانی و کوری و کوری و گنگی
بدر آئید و از رنج طلب و زور گفتن و زور کشیدن رها شوید و بار سنگین و کمر شکن را از گردن خود
بدور اندازید و خدا دور نسازد از رحمت خود جز کسیکه سرباز زند و ستم کند و زور گوید و زور
کشد و آنچه را حق ندارد بگیرد و تصرف کند و بزودی بدانند آنکسانیکه ستم روا داشتند بچه
سرانجامی خواهند رسید.

شرح- از مجلسی ره- فتداوitem من العمى الخ- یعنی بر اثر پیروی از امام قائم خدا نور ایمان بهم
اعضای تن شما عطا کند تا حق را بفهمید و بشنوید و بگوئید.

«و کفitem مؤنة الطلب الخ» یعنی در زمان او نیاز ندارید که طلب روزی کنید و مردم
ستم کنید و مال آنها را بگیرید و بار سنگین قرض و مظالم عباد و اطاعت جائران و ستم آنان از گردن
شماها بدور افتد- فتدبر جيداً.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۳- علي بن ابراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن علي بن رئاب ، ويعقوب السراج ، عن أبي عبدالله عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام لما بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر فقال: الحمد لله الذي علا فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كل منظر وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين وحجة الله على العالمين، مصداً قاله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «صلى الله على خير خلقه نبياً ورؤوفاً رحيماً فصلّى الله وملائكته عليه وعلى آله .

أما بعد أيها الناس فإن البغي يقود أصحابه إلى النار وإن أول من بغى على الله جل ذكره عناق بنت آدم وأول قنيل قتله الله عناق وكان مجلسها جريباً [من الأرض] في جريب وكان لها عشرون إصبعاً في كل إصبع ظفران مثل المنجلين فسلب الله عز وجل عليها أسداً كالفيل وذئباً كالبعير ونسراً مثل البغل فقتلواها وقد قتل الله الجبارة على أفضل أحوالهم وآمن ما كانوا وأمات هامان وأهلك فرعون وقد قتل عثمان ، ألا وإن بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيه صلى الله عليه وآله وسلم والذي بعثه بالحق لتبليبان بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوطه القدر حتى

خطبه از امير المؤمنين (ع)

۲۳- از امام صادق (ع) که چون پس از کشتن عثمان با علی (ع) بیعت شد آنحضرت بمنبر برآمد و فرمود:

سپاس از آن خداست که بر فراز است و فراز جوید و نزدیکست و برتری پوید و بالای هر دیدگاه برآمده است و گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است، شریک ندارد و گواهم که محمد بنده و فرستاده او است پایان پیمبرانست و حجت خدا بر همه جهانیان تصدیق داشت همه رسولان نخست را و بمؤمنان مهرورز و مهربان بود و خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند و بر آل او .

اما بعد آیا مردم راستی که ستم و تجاوز یاران خود را بدوزخ کشد و به راستی نخست کسی که بخدا جل ذکره ستم روا داشت عناق دختر آدم (ع) بود و نخست کشته خشم خدا عناق بود یک جریب در یک جریب زمین را نشیمن خود میداشت و دارای بیست انگشت بود که در هر انگشتی دوناخن داشت بمانند داسی و خدا عزوجل بر او شیری مسلط کرد بمانند پیل و گرگی بمانند شتر و کرکسی بزرگی استر و او را کشتند و محققاً خداوند زور گویان و گردن کشان را در بهترین حالی که داشتند و ایمن ترین وضعی که بودند بکشت از هامان جان گرفت و فرعون را نابود کرد و عثمان هم کشته شد.

هلا که گرفتاری شما بهمان وضعی برگشت که در آنروز خداوند پیغمبر خود را بر انگیخت سوگند بدان خدائیکه او را به راستی مبعوث کرد محققاً بهم در آمیزید و بنمها و غصه های فراوان اندز

يعود أسفلکم أعلاکم وأعلاکم أسفلکم وليسبقن سابقون كانوا قسروا وليقصرن سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ، ولقد نبئت بهذا المقام وهذا اليوم ألا وإن الخطايا خيل شمس حمل عليها أهلها وخلعت لجسمها فتقحمت بهم في النار، ألا وإن التقوى مطايا ذلل حمل عليها أهلها وأعطوا أزمته فأوردتهم الجنة وفتحت لهم أبوابها ووجدوا ريحها وطيبتها وقيل لهم : «ادخلوها بسلام آمنين» ؛ ألا وقد سبقني إلى هذا الأمر من لم أشرك فيه ومن لم أهبه له ومن ليست له منه نوبة إلا بنبي يبعث ؛ ألا ولا نبي بعد محمد صلوات الله عليه وآله أشرف منه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم .

حق و باطل و لكل أهل ؛ فلئن أمر الباطل لقد يما فعل و لئن قل الحق فلربما ولعل و لقلما أدبر شيء فأقبل و لئن رد عليكم أمركم إنكم سعداء و ما علي إلا الجهد و إنني لأخشى

شوبد و شمارا بمانند دانهای گندم و جو که با خاک و خاشاک در آمیخته است بفریال زنند و در چرخش و گردش اوضاع آزمایش گر آینده خوب و بد شمارا از هم جدا کنند و بمانند دیکی که بر سر آتش باشد با چوبه ستم و آزمایش شمارا زیرو رو کنند و از این رو بآن رو بگردانند و بهم آمیزند تا آنکه زیرترین شماها بر فراز شما آید و فرازترین شماها زیرتر از همه گراید و باید پیشتازانی بجلو روند که کوتاهی کردند و پیش روانی که پیش تاختند بدنیال مانند بخدا سوگند باندازه يك نقطه خالی بر من نیست و در عمر خود یکبار هم دروغ نگفتم و بمن دروغ گفته نشده است و من باین مقام و باین روز خبر داده شده بودم.

هلا که خطاها بمانند اسب های چموش و سرکشی باشند که اهل آنها را بر آن سوار کرده و مهار آن ها را بر لجامشان گزارده و سر خود رها شدند تا سواران بر خود را به دوزخ در اندازند.

هلا که تقوی دهر چیزی بمانند پاکشهای رام هستند که اهل آن را بر آنها سوار کرده اند و مهارشان را بدست سواران داده و باختیار خود آنها را میرانند تا که سواران بر خود را بیبشت رسانند درهای بهشت بروی آنان باز است و بوی آن را بشنوند و نسیم خوش آن را دریابند و بآنها گویند، در آئید با سلامتی و آسودگی.

هلا در این امر خلافت بر من پیشی گرفت کسیکه من او را شریک در امر خلافت خود نمیدانستم و این امر خلافت را با و بخشیده بودم و برای او نوبتی و قسمتی در این کار نبود (توبه از غضب خلافت نیست خ ل) مگر آنکه بفرض محال پیغمبری مبعوث میشد .

هلا که پس از محمد پیغمبری نباشد (و نوبت خلافت برای اینان محال باشد) (و قبول توبه آنان از جرم غضب خلافت میسر نبود) از راه غضب خلافت بر پرتگاه سست بنیانی بر آمد و او را در آتش دوزخ پرتاب کرد حقی هست و باطلی و هر کدام اهلی و طالبی دارند و اگر باطل فر او ان و در جریان فرمانست از دیرین چنین کرده و چنین بوده است و تازگی ندارد و اگر حق اندک است بسا روز گاران که چنین بوده است و شاید که بسیار گردد و نباید که از آن دست برداشت و نومید شد و چه کم میشود چیزی پشت دهد

آن تکنونوا علی فتره ملتّم عني میله ، کنتم فیها عندي غیر محمودي الرأي ، و لو أشاء لقلت : عفی الله عما سلف ، سبق فيه الرجالن و قام الثالث كالغراب هممه بطنه ، و یله لوقص جناحاه و قطع رأسه کان خیرآله ، شغل عن الجنة والنار أمامه ، ثلاثة و إثنان خمسة ليس لهم سادس : ملك يطير بجناحیه و نبي أخذ الله بضعیه و ساع مجتهد و طالب یرجو ، و مقصر فی النار الیمین و الشمال مضلة و الطريق الوسطی هي الجادة علیها یأتي الكتاب و آثار النبوة ؛ هلك من ادعی و خاب من افتری إن الله أدب هذه الأمة بالسيف و السوط و ليس لأحد عندا لإمام فیهما

و برود و باز گردد و رو آورد (یعنی چون شماها از روز نخست و هنگام توطئه سقیفه سستی کردید و حق خلافت از اهل آن ر بوده شد و حکومت از امام برحق باز گرفته شد و بدو پشت کرد و اوضاع واژگونه شد و مقررات حقیقی اسلام دستخوش اغراض گردید و دچار تحریف شد باسانی برگشت این اوضاع مفسده بار میسر نیست)

باز هم اگر در همین وقت کار شما را بشماها باز دهند و توطئه گران و مخرضان از سر شماها دست بردارند بر راستی که شماها خوشبخت و سعادت مند خواهید شد (یعنی باز هم طرفداران مکار و توطئه گران در گوشه و کنار در کمین حکومت بر شما هستند و شما هنوز آزاد نیستید که بتوانید حکومت حق برپا کنید و خوشبخت و سعادت مند گردید) بر من جز این نیست که نهایت کوشش و تلاش را بنمایم ولی باز هم از شماها نگرانم و می ترسم یکبارہ سست شوید و یکبارہ از من روی گردانید بیک نحوی که نزد من پسندیده رأی و درست نظر نباشید و اگر بخوادم می توانم گفت خدا از آنچه پیش گذشته است درگذشت و عفو کرد (ظاهراً مقصود اینست که اگر امروز هم امور بر پایه حق استوار شود و مردم از راه باطل گذشته باز گردند و بدنبال حق روند نسبت بجرمهای گذشته میتوان یک عفو عمومی صادر کرد و از آنها صرف نظر نمود) دو مرد در باره تصدی امر خلافت پیشی گرفتند و ملازم و خوددار بسر کردند ولی این سومی بمانند کلاغی شوم بامر خلافت قیام کرد و همتی جز شکم خود نداشت و ای بر او اگر دو پرش چیده میشد و سرش بریده میشد برای او بهتر از تصدی امر خلافت بود، از بهشت بازماند و دوزخ در پیش دارد سه و دو پنج است و ششمی ندارند:

- ۱- فرشته ای که با دو پرش پرواز میکند.
- ۲- پیغمبری که خداوند زیر دو بازویش را دارد (و او را برای حق میبرد).
- ۳- مؤمنی کوشا و رنجکش در راه خدا.
- ۴- جوینده امیدوار بحق .
- ۵- مقصری که در دوزخ است

راست و چپ هر دو گمراه کننده اند و راه میانه و راست همان جاده مستقیم است که بر پایه آن کتاب خدا آید و آثار نبوت آن را نشان دهد ، هر که دعوی کرد هلاک است و هر که افتراء بست و از خود حکمی در آورد نو مید است راستی خداوند این امر را بوسیله شمشیر و تازیانه ادب کرده است برای هیچکس در نظر

هوادة فاستتروا في بيوتكم وأصلحوا ذات بينكم والتوبة من ورائكم ، من أبدى صفحته للحق هلك .

(حدیث علی بن الحسین علیه السلام)

۲۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ؛ عن الحسن بن محبوب ، عن هلال بن عطیة عن أبي حمزة ، عن علي بن الحسين علیه السلام قال : كان يقول : إن أحبكم إلى الله عز و جل أحسنكم عملاً وإن أعظمكم عند الله عملاً أعظمكم فيما عند الله رغبةً و إن أنجاكم من عذاب الله

امام بحق هواخواهی و مسامحه نیست در خانه های خود پنهان شوید و خود را اصلاح کنید و توبه در دنبال شماست و شمارا میجوید، هر که بروی حق ایستاد و با آن ستیزه کرد و طرف شد بهلاکت رسید .
شرح - از مجلسی ره - «قوله ثلثة و اثنان» حاصل اینست که احوال مخلوق مکلف بر پنج وضع میچرخد و دورا از سه جدا کرده است برای آنکه آن دو از مقربان نجات یاب معصومند بی تردید و آنها را بدیگران مخلوط نکرده است.

۱ - فرشته ای که خدا باو دو بال داده است و با آنها در درجات کمال صوری و معنوی پرواز میکند
۲ - پیمبریکه خدا زیر دو بازوی او را دارد یعنی خدا بقدرت و عظمتش او را از میان خلق بر آورده و برگزیده و مقرب در گاه خود ساخته و گویا بازویش را گرفته و او را بخود نزدیک کرده و ممکنست گرفتن دو بازو کنایه از این باشد که دو دست او را بر گرفته از گناهان و یا کنایه از تقویت او باشد و معنی اول روشنتر است.

۳ - آنکه کوشا و رنج بر در طاعاتست تا آنجا که تواند و مقصود از این دسته سوم یا اوصیاء هستند یا پیروان خاص آنها و خود اوصیاء داخل در قسم دومند بر وجه تغلیب یا سوم اعم از آن ها است.

۴ - عابد طالب آخرت با کوشش باندازه و ایمان درست و بدینوسیله امیدوار پیرورد گاراست.
۵ - مقصر گمراه از حق که کافر است و در دوزخست.

قوله «والتوبة من ورائکم» ابن میثم گفته است این آگهی است برای گناهکاران که بتوبه گرایند و از میدان گناه بدر آیند و پیروی از شیطان نکنند و آنرا در دنبال بنده تعبیر کرده از نظر اینکه بمانند مأموری بر او گماشته شده است تا او را از گناه باز دارد.

حدیث علی بن الحسین (ع)

۲۴ - از ابی حمزه از امام علی بن الحسین (ع) گوید بود که میفرمود:

داستی دوست تر شماها در برابر خداوند آنکس است که خوش اخلاق تر باشد و به راستی بزرگوارتر شما نزد خدا آنکسی است که بدانچه نزد خداست بزرگوارتر و کوشاتر باشد و بر راستی نجات یابتر شما از عذاب خدا آنکس است که بیشتر از خدا ترس دارد و بر راستی نزدیکتر شما بخداوند

أشدكم خشية لله و إن أقربكم من الله أوسعكم خلقاً و إن أرضاكم عند الله أسبغكم على عياله و إن أكرمكم على الله أتقاكم لله .

۲۵ - عده من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن موسى بن عمر الصيقل ، عن أبي شعيب المحاملي ، عن عبدالله بن سليمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام [قال :] قال أمير المؤمنين عليه السلام : ليأتين على الناس زمان يظرف فيه الفاجر ويقرب فيه الماجن ويضعف فيه المنصف ، قال : فقيل له : متى ذلك يا أمير المؤمنين ؟ فقال : إذا اتخذت الأمانة مغنماً والزكاة مغرماً . والعبادة استطالة والصلة مناً ، قال : فقيل : متى ذلك يا أمير المؤمنين ؟ فقال : إذا تسلطن النساء و سلطن الاماء وأمر الصبيان .

آنکس استکه اخلاقش رساتر است و براستی پسندیده تر شما نزد خداوند آنکس است که بهیال خود شایان تر رسیدگی کند و به راستی گرامی ترین شماها نزد خداوند پرهیز کارترین شماها است.

☆ حدیثی از امیر المؤمنین (ع) در وصف آخر الزمان ☆

۲۵ - از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود: برای مردم دورانی آید که نابکار و هرزه، خوش مزه و هوشمند شمرده شود و شخص بی باک و هرزه در آن دوران بخود نزدیک سازند و بنوازند و شخص منصف را ناتوان و سست بشمارند، فرمود: باو گفته شد یا امیر المؤمنین این دوران در چه زمانی باشد؟ در پاسخ فرمود: هر گاه سپرده را غنیمت بشمارند و نپردازند و زکوة را سود گیرند و مستحق ندهند و عبادت را وسیله گردن فرازی کنند و صله و دستگیری بمستتمندان را منت گزاری دانند فرمود: باو گفته شد این در چه زمانی است؟ در پاسخ فرمود: هر گاه زن ها تسلط یابند و کارها را بکنیزان سپارند و کودکان را فرمان روا گیرند.

شرح - در کلمه تسلطن و سلطن که بظاهر نساء فاعل اولست و امام نایب بجای فاعل دوم ضمیر جمع خلاف لغت مشهوره است و موافق لغت اکلونی البراغیث است مگر آنکه کلمه النساء و الاماء مبتدای مؤخر اعتبار شوند و از باب اذالسماء انشقت باشند - تسلط زنان عبارت از تقدم آنها است در اجتماع بطوریکه مردان زیر نفوذ آنان در آیند و این در دوران بسیار فاسد و تباهی است که مردم اسیر استبداد و ذلیل فرمان روایان خود کام میشوند و از خود رای و اراده ندارند و این فرمان روایان هم اسیر پنجه شهوت و ذلیل شیطان هوا و هوسند و دل داده ماهر و بان میشوند و خود را زیر فرمان آنان می گذارند و در این باره قطعه شری در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه از مأمون عباسی نقل شده است که سروده :

و حللن من قلبی بكل مکان
که از عشق خود قلب یکجا فشرده
و اطیبهن و هن فسی عصیانی

ملك الثلاث الانسات جنانی
دلهم را سه مهروی دل دار برده
مالی بطاوعنی البریة کلها

منم پیرو این سه عصیان کننده
 -وبه غلبن -اعزمن سلطانی
 که شد چیره ملک از کف من ستانده

چرا جمله خلقند فرمان بر من
 ماذاک الا ان سلطان الهوی
 نباشد جز از اینکه سلطان عشقش

در صورتیکه يك پيشوای استبداد و خودکام که بنام خلافت مذهبی خود را پیشوا و رهبر انام میداند و مرجع امور دین و احکام می‌شمارد و از نظر تاریخ خلیفه خردمند و دانش پژوه و دانش پرور بشمار است وضع خود را بدین روش بیان کند حال دیگران روشن است و چون زیبا رویان مهوش بعنوان خانم و دلکش بر مردانی چنین مسلط شوند بناچار کارها را بکنیزان و کلفت های زیر دست خود سپارند که وسیله خودکامی شوند و رابطه های دلخواه آنان را با دیگران فراهم میسازند و در چنین اوضاع مفسده باری است که زمام حکومت و فرمان بکودکان و یا کودک طبعان واگذار میشود زیرا مردمانیکه غرق منجلاب فساد اخلاقی و شهوت دانی هستند و همه چیز را بازپچه هوا و هوس خویش ساختند با پیشوائی کودکان و کودک منشان میتوانند باغراض پلید خود دست یابند و باید گفت که فاسدترین وضع يك اجتماعی را بهتر از این نمیتوان تعبیر کرد که امام متقیان آن را در سه جمله کوتاه خلاصه کرده است:

۱- تسلط زنان بر امور.

۲- تسلط ساختن کنیزان و کلفتها در انجام کارها.

۳- امارت و فرمانروائی کودکان بی ریش و یا کودکان ریش دار.

آری چنین است وضع حکومتها و اجتماعهای فاسد که امروزه زیر یوغ استعمار قرار دارند و مستعمره چنان زبردست آنها را با این روز سیاه افکنده اند آری مولا میدانست و این آینده نکبت بار را پیش بینی میکرد و بحساب اسفل درکات يك ملت تقریر کرده است و آه سرد کشیده.

آری من خودم دیدم و هم شنیدم که در دوران انتخابات مجلس بیست بزم آمداری اقبال چگونه عاشقان کرسیهای مجلس دست بدامن خانمها میشدند و از آنها برای رسیدن به هدف و آرمان خود یاری میجستند آری من خودم شنیدم و بسی در شگفت ماندم و هراسیدم که یکی از زنان معروفه گفته بود من هشت نماینده در این انتخابات سهم دارم باید هشت کرسی نشین مجلس را از کمتر از دویست کرسی نشین من بمجلس بفرستم آری آری.

بفرموده امام حق بین و حق گوی در آخرین درک انحطاط يك اجتماع و يك ملت کار باینجا میکشد که :

خانمها مسلط میشوند و کنیزها و کلفتها راهم بدنبال خود مسلط میسازند و حکمفرمایی و امارت بدست کودکان میافتد چه تعبیر رسا و شیوایی است؟

۲۶ - عدهٔ من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن جعفر العقبي رفعه قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أيها الناس إن آدم لم يلد عبداً ولا أمة وإن الناس كلهم أحرار ولكن الله خول بعضكم بعضاً فمن كان له بلاء فصبر في الخير فلا يمن به على الله عز وجل ألا وقد حضر شيء ونحن مسوؤون فيه بين الأسود والأحمر ؛ فقال مروان لطلحة والزبير : ما أراد بهذا غير كما ، قال : فأعطى كل واحد ثلاثة دنانير و أعطى رجلاً من الأ نصار ثلاثة دنانير وجاء بعد غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانير فقال الأ نصاري : يا أمير المؤمنين هذا غلام أعتقته بالأ مس تجعلني وإيَّاه سواء ؟ فقال : إنني نظرت في كتاب الله فلم أجد لولد إسماعيل على ولد إسحاق فضلاً .

خطبه دیگر از امیر مؤمنان (ع)

۲۶ - از محمد بن جعفر عقبی که سند را بالا برده تا گوید امیر المؤمنین (ع) خطبه خواند، خدا را سپاس گفت و ستایش نمود و فرمود:

ایا مردم راستیکه آدم نه بنده و نه کنیز پس نینداخته و بیار نیاورده و براستیکه همه مردم آزادند ولی خدای عزوجل شما را در اختیار یکدیگر قرار داده و بهمدیگر مسلط نموده است، هر که در آزمایش و بلا افتاد و بخیر شکیبائی کرد (و آنرا در خیر صرف نمودخل) نباید بر خدا عزوجل بدان منت نهد (و بخود ببالد) .

هلا چیزی (از خراج) فراهم شده و ما آنرا میان سیاه پوست و سرخ پوست برابر تقسیم میکنیم، در اینجا مروان - بطلحه و زبیر، گفت در این سخن جز شما دو تن را قصد نکرده است، فرمود: بهر یک از مسلمانان سه اشرفی هیچده نخودی عطا کرد و بیکی از انصار هم سه اشرفی هیچده نخودی عطا کرد و پس از آن یک غلام سیاه آمد و باو هم سه اشرفی هیچده نخودی عطا کرد، آن انصاری گفت یا امیر المؤمنین این غلام من بوده که دیر و زش آزاد کردم مرا و او را برابر میسازی؟ در پاسخ فرمود من در کتاب خدا نگریستم و در آنجا ندیدم که فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق برتری و تقدیمی باشد؟

شرح - از مجلسی ره - «قوله ولكن الله خول» - جزری گفته در حدیث است که بنده ها برادران شما نیستند و خول شما که خدا آنها را زیر دست شما قرار داده خول چشم مردم است و اتباعش .

قوله «فمن كان له بلاء» یعنی نعمت و مال و آنرا صرف خیر کرد و بمصارف خیر رسانید یا طبق اکثر نسخه ها درباره نعمت خدا که توام با سختی و بلاء است صبر و سکیبائی نمود مانند گرفتاری بجهاد و فقر و آزار دشمنان نباید آنرا بر خدا منت نهد بلکه خدا را بر او منت باشد و باو اجر آخرت هم بدهد و مقصود اینست که مسلمان نباید در برابر اعمال دین خود حق بیشتری در قسمت بیت المال بخواهد که خدا مقرر داشته میان مسلمین برابر تقسیم شود .

قوله «علی ولد اسحاق» شاید آن بنده از بنی اسرائیل بوده است چنانچه در اغلب چنین بوده پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ظاهر اینستکه ایراد اینخطبه در آغاز زمامداری امیر المؤمنین (ع) بوده و در مدینه ایراد شده است زیرا در مجلسی ایراد شده که مروان و طلحه و زبیر هر سه حضور داشتند و اینگونه مجلس همان در مدینه و در آغاز کار بوده زیرا دیری نگذشت که طلحه و زبیر از مدینه بمکه رفتند و شورش جمل را رهبری کردند و دیگر باعلی (ع) روبرو نشدند مگر در بصره در میدان جنگ جمل و امیر المؤمنین (ع) هم از مدینه بسوی بصره حرکت کرد و از مروان مفارقت نمود و این جمله ایکه مروان بطلحه و زبیر گفت برای این بود که آنها را نسبت بعلی (ع) بدبین کند و بشورش و مخالفت وادارد زیرا هر گونه اختلاف در دستگاه حکومت علی و بخصوص از طرف رجال صاحب نفوذی چون طلحه و زبیر بسود دار و دسته بنی امیه و مروانیان بود.

آری علی (ع) در آغاز حکومت خود هدف های اصلی اسلام را که پیغمبر «ص» در نظر داشت در نظر گرفت و در مقام اجراء آن بر آمد و در این خطبه کوتاه دو اصل مهم را مطرح کرده است.

۱- الفاء رقیه. اگر قدری تامل شود و از روی انصاف قضاوت شود باید گفت کلامی صریحتر و رساتر در الفاء رقیه از اینکلام نیستکه:

آدم ابوالبشر نه بنده آورده است و نه کنیز و همه مردم آزادند.

آیا الفاء رقیه که رسم جاهلیت و شیوه جهان کهن و جباران جهان بود با چه عبارتی صریحتر از این میشد ادا کرد ولی مقاصد دنیا طلبان و سرمایه داران نگذاشت علی این اصل اسلامی را اجراء کند و جامعه بشری را از راه مسلمانی باین نعمت برساند و پس از قریب نهالین اصل اسلامی بصورت يك قانون بین المللی در آمد و بنام يك امریکائی ثبت رسید با اینکه باید گفت علی بود که با این فرمان صریح و مستدل حکم الفاء رقیه را صادر فرمود.

۲- الفاء تبعیض نژادی و برابری مطلق میان مسلمانان از نظر مالی و حقوقیکه میفرماید «نحن مسوون فیه بین الاسود والاحمر» ماسیاه پوست و سرخ پوست را برابر میدانیم چه تعبیر شیواورسانی یعنی در نظر اسلام از اقصای معموره شمال که نشیمن گاه سرخ پوستانست تا آخرین نقطه‌ی معموره استوائی و جنوب استواء که محل سیاه پوستانست یکست و اسلام بهمه نظر برابر دارد و بهمه رعایت عدالت و برابری را مینماید.

آری این هدفهای بشر پرور و مقدس بود که علی (ع) را از مردم دوران خود جدا میگرد و بگوشه‌ها میکشاند و بیابانها میکشد آری این هدفهای اساسی علی بود که در آینده دور و نزدیک بصورت یکی از آرمانهای عمومی بشری جلوه گر شد و امروز شمار میلیاردها بشر روی زمین شده است.

آری علی (ع) بود که روی ایده‌های خود استوار ماند و در راه آنها مبارزه کرد تا فدای آنها شد و خون پاك خود را نثار آنها کرد آری زمین بشریت از این خون پاك و بشر دوست و سرشار مکید و در نسلهای آینده بجوش آمد و موج بر داشت و امروز بصورت يك اقیانوس جلوه گری میکند.

(حدیث النبی ﷺ حین عرضت علیه الخیل)

۲۷ - أبوعلی الأشعری ، عن محمد بن سالم ، وعلی بن إبراهیم ، عن أبیه ، جمیعاً ، عن أحمد ابن النضر ، و محمد بن یحیی ، عن محمد بن أبی القاسم ، عن الحسین بن أبی قتادة جمیعاً ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبی جعفر علیه السلام قال : خرج رسول الله ﷺ لعرض الخیل فمر بقبر أبی اُحیحة فقال أبو بکر : لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان لیصد عن سبیل الله و یکذب رسول الله ﷺ فقال : خالد ابنه بل لعن الله أباقحافة فوالله ما کان یقري الضیف ولا یقاتل العدو فلعن الله أهونهما علی العشیره فقدأ قالی رسول الله ﷺ خطام راحلته ﷺ علی غاربها ثم قال إذا أنتم تناولتم المشرکین فعموا ولا تخصوا فیغضب ولده ثم وقف فعرضت علیه الخیل فمر به فرس فقال عیینة بن حصن : إن من أمر هذا الفرس کیت و کیت ، فقال رسول الله ﷺ : ذرنا فانا أعلم بالخیل منك فقال : عیینة و أنا أعلم بالرّجال منك ، فغضب رسول الله ﷺ حتی ظهر الدم فی وجهه فقال له : فأی الرّجال أفضل ؟ فقال عیینة بن حصن : رجال یكونون بنجد یضعون سیوفهم علی عواتقهم ورماحهم علی کواثب خیلهم ثم یضربون بها قدماً قدماً فقال رسول الله

حدیث پیغمبر (ص) در سان اسبها

۲۷- از جابر از امام باقر (ع) گوید روزی رسول خدا (ص) برای سان دیدن اسبان بیرون شدو بگود ابی احیحه عبود کرد ابو بکر گفت خدا صاحب این گود را لعنت کند بخدا سو کند که سد راه خدا بود و رسول خدا (ص) را تکذیب میکرد خالد پسر ابی احیحه در پاسخ گفت بلکه خدا ابی قحافه (پدوت را) لعنت کند که بخدا نه مهمان نواز بود و نه نبرد کن بادشمن (نه سخاوت داشت و نه شجاعت) خداوند هر کدام این دو که در عشیره خود بی مقدارتر و زبونتر بودند لعنت کند، رسول خدا (ص) مهار ناقه خود را بر پشت شانه آن انداخت و سپس فرمود وقتی شماها از مشرکین بدمی گوئید بطور عموم تعبیر کنید و نام خصوصی کسی را نبرید تا فرزندش بخشم آید.

سپس بازا استاد و اسبان را از برابر او گذرانیدند و اسبی بر او گذر کرد و عیینة بن حصن گفت این اسب چنین و چنانست (و از آن تعریف و توصیف کرد) رسول خدا (ص) فرمود ما را وا- گذار من خود باسبان از تو داناترم عیینة (گستاخانه) در پاسخ آن حضرت گفت و من بمردان از تو دانا ترم.

پس رسول خدا (ص) خشم کرد تا خون در چهره اش نمایان شد و روی مبارکش سرخ گردید و باو گفت کدام مردان بهترند؟ عیینة در پاسخ آن حضرت گفت: مردانی که در نجدند و شمشیرهای خود را روی شانه های خود می گذارند و نیزه ها بر شانه اسبان خود جلوزین و با آنها میزنند و پیشروند رسول خدا (ص) فرمود تو دروغ گفتی بلکه مردان اهل یمن بهترند ایمان از یمن است و حکمت و

قالوا: كذبت بل رجال أهل اليمن أفضل، الايمان يمانى والحكمة يمانية ولولا الهجرة لكنت امرءاً من أهل اليمن.

الجفا والقسوة في الفداء دين أصحاب الوبر، ربعة و مضر من حيث يطلع قرن الشمس، و مذحج أكثر قبيل يدخلون الجنة و حضرموت خير من عامر بن صعصعة - و روى بعضهم خير من الحارث بن معاوية - و بجيلة خير من رعل و ذكوان و إن يهلك لحيان فلا بالي.

خرمندی و فرزانگی هم از یمن است اگر هجرت نبود که مرا بمدینه انداخت من خود مردی از اهل یمن بودم.

جفا و ناسپاسی و سخت دلی در جنجالچیان و شترداران است چادر نشینان و خانه بد و شان که قبائل ربیعه و مضر باشند از آنجا که شماع سرخگون خورشید در سرزمین عربستان برمی آید و مذحج یمن بیشتر تیره ای باشند که بیبشت روند و تیره حضرموت بهتر از تیره صعصعه باشند و برخی روایت کرده اند که بهتر از تیره حارث بن معاویه هستند و تیره بجیله از اهل یمن بهتر از تیره رعل و ذکوان سلیم هستند و اگر تیره لحیان نابود شوند مرا باکی نیست.

شرح - از مجلسی (ره) - « قوله اصحاب الوبر » یعنی بادیه نشینان که چادر های خود را از مو و کرک میسازند (در برابر اهل مدینه یعنی دهن نشینان که خانه از گل و خشت میسازند) - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - این حدیث بسیار پر معنی و قابل مطالعه و دقت است از چند نظر.

۱ - از نظر محل صدور و جریان آن که در چه زمانی بوده و در چه دورانی از زندگی رسول خدا (ص) و این گوربکه بر آن گذر کرده است و بر سر آن این ستیزه و جدال برخواسته و رسته سخن تنها بدینجاها کشیده است کجا بوده است و این خالد که بوده که به ابن گستاخی با ابوبکر سخن گفته است در خود حدیث هیچ نشانی از این موضوع درج نشده است آنچه از حدیث بر می آید اینست که ابوبکر و خالد و عیینة بن حصن در خدمت حضرت بودند و ببازدید رما سببان قشون میرفتند و جود عیینة در خدمت آن حضرت و بازدهد از اسببان نشانه اینست که زمان جریان این حدیث در دوران اقتدار پیغمبر بوده است و اندکی پیش از فتح مکه یا بعد از آنست زیرا عیینة بن حصن در فتح مکه ملازم رکاب پیغمبر (ص) بوده و ظاهراً مقصود از خالد هم همان خالد بن ولید باشد ولی قبر پدر او بعید است که در مدینه باشد و بلسکه مسلماً در مکه است زیرا او از سران بنام قریش بود و در شرك مرد و مبارزه و مناقشه او در باره پیغمبر اسلام در تاریخ ثبت است و می توان گفت که این جریان در مکه واقع شده و پس از فتح مکه بوده است قبل از جنگ حنین یا بعد از آن و بیشتر احتمال دارد که قبل از جنگ حنین باشد و خود این بازدید پیغمبر (ص) از خیل از مقدمات حرکت قشون برای جنگ حنین و نبرد با قبائل هوازن باشد و بنا بر این ابو حبیبه کنیه همان ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد است که با ابوبکر ستیزه کرد و سخت بروی او ایستاد و در برابر لعن پدر پدر او بد گفت و او را مردی فاقد جود و شجاعت و بی لیاقت و بی اهمیت وصف کرد.

۲- گستاخی عیینة بن حصن فزازی در برابر پیغمبر و بی ادبی و جسارت بآن حضرت بازشت ترین تعبیر که نشانه ناسپاسی و جفا و سخت دلی عربهای بیابانی حجاز و نجد است که پیغمبر (ص) در جواب وی آنها را بدان توصیف کرد.

۳- بردباری و حلم و کرم اخلاق پیغمبر در برابر این مرد بی ادب و جفاکار که در برابر پیغمبر اسلام با این اقتدار چنین سخن زشت و ناهنجار بر زبان راند.

۴- میزان فضیلت از نظر يك پهلو ان عرب و در ايس ايل و بتعبير ديگر ايلخانی بنی فزاره و از نظر پیغمبر اسلام معیار فضیلت در نظر عیینة همان قلدری و آدمکشی و چپاول است ولی از نظر پیغمبر اسلام میزان فضیلت ایمانست و حکمت، عقیده و دانش و ایده و اخلاق پایدار، و این دو صفت در میان قبائل بسیار کم و در سرزمین پهناور شبه جزیره عربستان در مردم یمن وجود داشت.

مردم یمن از نظر سابقه تاریخ مردم متمدن و شهر نشین و پرورش یافته شبه جزیره العرب بشمار میرفتند و این وضعیت مربوط به سائل تعلیم و تربیت و نظم اجتماعی و تمدنی بود که از دیر زمانی در میان آنها وجود آمده بود بدین شرح:

الف- داستان بلقیس که در تاریخ بنام ملکه سبام معروف است و قرآن شرح حال او را بیان کرده است دلالت دارد که سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده است و دارای نظام اجتماعی مترقی در وضع کشور مشروطه سلطنتی بوده زیرا در قرآن چنین فرموده است (۲۲- النمل) ای اشراف و بزرگان در این کار بمن رأی بدهید من در کاری تصمیم نگیرم تا شما گواه و موافق و هم عقیده من باشید.

و پیوست بلقیس با سلیمان و ازدواج و همسری و پذیرش کیش او باعث مزید ترقی و پیشرفت و تمدن کشور یمن گردید.

ب - موضوع سد بندی و آباد و عمران محیط یمن که خداوند در سوره سبا بشرح آن پرداخته است با آنچه از اخبار و تواریخ در باره آن رسیده خود دلیل دیگریست از هوشمندی تمدن مردم یمن.

ج- پیوست یمن بکشور پهناور و متمدن فارس و ایران قدیم در دوران انوشیروان و زمان عظمت علمی و مدنی کشور ساسانی دلیل دیگریست بر سابقه تمدن یمن و در کتاب سیره ابن هشام شرح آنرا چنین نکاشته است:

ج ۱ ص ۴۰- چون تسلط حبشه بر یمن طولانی شد سیف بن ذی یزن حمیری پیش قیصر روم رفت و به او شکایت کرد و از او خواست که آنان را از یمن بیرون کند و خود تصدی آن گردد و هر که را خواهد به یمن فرستد تا از طرف او فرمان دار یمن باشد، قیصر روم به شکایت او توجهی نکرد.

او هم نزد نعمان بن منذر رفت که از طرف خسرو ایران در حیره و سرزمین عراق والی بود و از حکام حبشه بدو شکایت برد، نعمان گفت من سالی یکبار نزد خسرو باریابم، باش تا وقت آن رسد نزد او ماند و با او بخدمت خسرو رسید و خسرو در ایوان خود جلوس می کرد در زیر تاج بزرگی که از طلا ساخته شده و بادانه های یاقوت و لؤلؤ و زبرجد پرداخته بود و بازنجیری از سقف آویخته و خسرو زیر آن می نشست (و پس از بیان ورود او بخسرو) گوید عرض حال خود را بدین صورت بعرض رسانید:

پادشاهها بیگانه‌ها بر کشور ماچیره شدند.

خسرو - کدام بیگانه‌ها حبشی‌ها یا سندیها؟ گفت آری حبشی‌ها و من آمدم تا مرا یاری کنی و کشور مرا زیر سلطنت خود بگیری.

خسرو - کشورت دور است و کم استفاده من قشون ایران را در سرزمین هلاکت بار عربستان نمی اندازم و بدان نیازی ندارم، ده هزار درهم بایک دست جامه به او بدهید؛ چون سیف پولها را از او گرفت بیرون شد و نثار مردم کرد و خبر آن بشاه رسید و گفت راستی این داستانی دارد او را خواست و گفت تو بخشش شاه را نثار مردم کردی؟

سیف - من با پول چه کار دارم؟ کوههای کشورم همه طلا و نقره است (با این وسیله خسرو را تشویق کرد)

خسرو یک جلسه شوری از حکمرانان خود فراهم ساخت و گفت شما در پیشنهاد این مرد چه نظر دارید؟ یکی گفت جمعی در زندان‌ها باشند که محکوم به اعدامند آنها را همراه او بفرست که بسزای خود رسیدند و اگر پیروز شدند ملکی بدست آوردی خسرو هشتصد مرد زندانی را بفرماندهی یکی از خود آنها بنام وهرز که در سن و فضل و خاندان لیاقت داشت با او فرستاد و هشت کشتی در اختیار آنها گذاشت و دو کشتی غرق شد و شش کشتی بساحل یمن رسید و سیف تاهر چه توانست در قوم خود زیر فرمان وهرز جمع کرد و گفت پایم بیای تو بسته است تا با هم بمیریم یا پیروز شویم.

وهرز - به انصاف سخن کردی، مسروق بن ابرهه سردار یمن هم لشکر فراهم کرد و در برابر آن‌ها آمد و وهرز پسر خود را فرستاد تا با آنها یک نبرد آزمایشی کند و کشته شد و وهرز بر آن‌ها خشم کرد و چون دو لشکر در برابر هم صف کشیدند گفت پادشاه آنها را بمن نشان بدهید ، گفتند آنکه سوار فیل است و تاج بر سر دارد و یک دانه یا قوت سرخ بر تارک دارد پادشاه آنها است گفت او را بمن گذارید و مدتی طول کشید و گفت اکنون بر چه سوار است؟ گفتند سوار اسب شده است گفت ولش کنید مدتی گذشت و گفت بر چه سوار است؟ گفتند سوار استر شده است گفت زاده الاغ است و خوار شد و ملکش خوار شد.

گفت من تیری به او می‌زنم اگر دیدید یارانش جنبشی نکردند بر جای خود باشید تا من فرمان دهم زیرا تیر خطا رفته و اگر دیدید همه گرد او جمع شدند و بجنب و جوش افتادند من او را هدف گرفتم بر آنها یورش برید و سپس زه کمانی را کشید که جز او نمی‌توانست آن زه را بکشد و دستور داد ابروانش را بالای دیده‌هایش بستند و تیر را بر همان یا قوت تارک اوزد و بر مغزش نشست و از پشت سرش بدر شد و از استر بزیر افتاد و حبشه دور او لولیدند و فارسیان بر آنها حمله بردند و آنها را شکست دادند تا کشته شدند و بهر جا گریختند و وهرز وارد صنعاء شد - پایان نقل از سیره ابن هشام .

پس از تسلط وهرز بر یمن کشور یمن تحت الحمايه کشور ساسانی بود تا اسلام منتشر شد و یمن و ایران راهم فرا گرفت این ارتباط مردم یمن با ایران و تربیت و تمدن ایرانی سبب شد که اعراب یمن دارای هوش و استعداد و واقع بینی سرشاری شدند و برای فهم حقائق اسلام از سایر قبائل عرب

آماده تر گردیدند.

دنباله کلام ابن هشام:

چون وهرز می خواست وارد شهر صنعاء شود پرچم او بلند بود و دروازه شهر کو تاه، گفت من پرچم خود را سر بزیر وارد شهر نکنم باید در را خراب کنید و آن در را خراب کردند و با پرچم افراشته وارد شهر شد و سیف بن ذی یزن در این باره قطعه شعری سرود که در آن ذوال ملک حبشه و استقرار ایران را در یمن یاد آور شد.

وامية بن ابی الصلت هم در این باره این قطعه را سروده است:

خونخواه چه ذی یزن باید بودن	کاندر دریا تواند گره گشودن
از قیصر رم که حال کوچیدن داشت	درخواست ولی نیافت جز نبودن
دهسال گذشت و نزد خسرو رفت	با خواری خویش و مال رهنمودن
آورد گروهی از آزاد مردان را	بسا جوش و شتاب ره پیمودن
و جمله یلان آزادی بخش	کانهار انمی توان بکس مثل نمودن
اسپید و گو و یسلان و سرور	شیران ز پیشه پسر وریدن
از تیر و کمان زنند پیکان بهدف	دشمن بشتاب باید بخون کشیدن
شیران بسک سیاه بردند یورش	سک ها را چاره نبد جز دویدن
می نوش که تاج بر سرت شایان باد	در کاخ غمدان خانه آرمیدن
می نوش گوارا که زبن بر افتادند	می بال بخود براد مرد بیودن
اینست بزرگی نه دو پیمان ز دوغ	آمیخته بسا آب که آورد شاشیدن

بنظر من این قطعه شعر عرب صریح که در قرن سوم اسلامی در کتابی متین چون سیره ابن هشام درج شده است مدحی بلیغ و افتخاری عربی از ایرانیان را دربر دارد که نتوان سندی گویاتر و معتبرتر از آن بدست آورد و نتوان جز اسلام را بر آن برتری داد خود اشعار بسیار پر معناترند از این ترجمه دست و پا شکسته که من شتابانه در اینجا بنظم و نگارش آوردم و امید است در موقع مناسب تری شرح و بیان بیشتری در این باره نشر شود.

د- تشکیل سلسله ملوک تبع که مدتها در آن قسمت دارای نظام حکومت بودند و با آداب و عادات این بهود پیوسته و از آن طرفداری میکردند.

همه این سوابق تاریخی اعراب بمن را از سائر اعراب جز بزة العرب امتیاز داده بود و از نظر اخلاق و آداب و هوش و دیانت پیش انداخته بود و از این جهت پیغمبر (ص) میفرماید ایمان و عقیده یمانی است و حکمت که عبادت از فهم حقائق و تهذیب اخلاقت یمانی است.

ه- صراحت پیغمبر اسلام در طرفداری از دانش و اخلاق و برکناری آن حضرت از هر گونه تعصب و نزاد دوستی و طرفداری از تیره و عشیره بهمین جهت عرب بمن را ستوده و از قریش که تیره و تبارش بوده اند چشم پوشیده و فرموده است اگر نبود که هجرت در میان آمد و مهاجرین در اسلام بعنوان خود ممتاز گردیدند و در قرآن بهمین عنوان ثبت شدند من خودم را یک مرد یمانی می دانستم و با اصطلاح امروز نام فامیلی خود را یمانی می گرفتم.

ثم قال : لعن الله الملوك الأربعة جمداً ومخوساً ومشرحاً وأبضعة وأختهم العمردة لعن الله المحلل والمحلل له .

مجلسی ره گوید «قوله الايمان يمانى» جزرى گفته است در حدیث استکه الايمان يمانى و الحكمة يمانية همانا چنین فرموده است برای آنکه ايمان از مکه پدیدار شد و مکه از تهامة است و تهامة از زمين يمن و از اينجهت گفته شده الكعبة اليمانية و گفته شده است که اينکلمه را بخاطر انصار مدینه فرموده است زیرا آنها از عربهای يمن بودند و هم آنها ايمان و مؤمنان را باورى کردند و مأوى دادند و ايمان را بدانها منصوب کرد

«قوله لولا الهجرة» شايد مقصود اين باشد که اگر من از مکه هجرت نکرده بودم امروزه از اهل يمن بودم زیرا مکه از يمن است يا مقصود اينست که اگر از نخست مدینه را دار الهجرة نکرده بودم و با مر خدا اختيار نکرده بودم يمن را وطن خود می ساختم يا مقصود اينست که اگر هجرت عنوان اشرفى نبود من خود را در شمار انصار قرار می دادم و از يمانى ها ميشدم پا يان نقل از مجلسی ره .

من گويم - کلام جزرى که مرحوم مجلسی هم پیروى او مکه را از يمن دانسته است مورد اعتراض است.

۱- از نظر تقسیمات جغرافیائی سر زمین شبه جزیره العرب را پنج قسم کرده اند از جنوب بشمال .

۱ - يمن ۲ - يمامه ۳ - تهامة ۴ - حجاز ۵ - نجد و مکه را جزء حجاز شمرده اند و جزء يمن ندانسته اند.

۲- مقصود پیغمبر صرف انتساب بقطعه زمين نیست بلکه مقصود قبائل از اين سرزمین ها است و از اينجهت اصحاب و برادرى که مورد انتقاد قرار داده است بدو قبيله ربيعه و مضر تفسیر کرده وشك نیست که قبائل قريش از تیره های مضر محسوبند و ربطى بقبائل يمن ندارند.
دنباله حدیث ۲۷-

سپس فرمود خداوند لعنت کند ملوك اربعة را که جمد و مخوس و مشرح و ابضعة بودند (مخوس و مشرح بر وزن منبر - اين چهار را ملوك اربعة مینامیدند که پسران معدى کرب بودند رسول خدا آنان را بهم راه خواهرشان بنام عمده لعنت کرد)
خدا لعنت کند محلل و محلل له را.

شرح- از مجلسی ره- در نهایه گفته است در حدیث آمده است که لعن الله المحلل والمحلل له (و) بالفاظ دیگر هم از همین ماده حدیث را نقل کرده و پس از تشریح لغوی آن گفته است (معنی همه آنها اينست که مردى زنش را سه طلاقه کند و مرد دیگری او را بزنى گیرد بشرط اینکه پس از و طى طلاقش دهد تا برای شوهر نخست حلال گردد که او را باز بزنى گیرد

طیبی در شرح مشکوة گفته است شوهر زن ملعونست برای آنکه نامرد و بی شرم و پست است که تا سه بار زنش را طلاق داده و راضى شده که باینوضع باز هم او را بزنى گیرد و محلل ملعونست برای آنکه مانند نره بز خود را اجاره داده تا با و طى آن زن کار دیگری را اصلاح کند تا اینکه گوید:

ومن یوالی غیر موالیه ومن ادعی نسباً لایعرف .

من می گویم اگر طلاق را بر محلل شرط کنند در نظر بیشتر عامه نکاح باطلست و لعن بر محلل را باینصورت حمل کرده اند و قول به بطلان بنا بر اصول اصحاب ما نیز بعید نیست - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - قول به بطلان نکاح وجهی ندارد و اگر چنین شرطی صحیح نباشد و منافی با اختیار زوج باشد خود شرط باطل است خصوص اگر در ضمن عقد خارج از نکاح شرط شده باشد .

سپس مجلسی ره گوید بدانکه ممکن است عبارات حدیث بمعنی دیگر هم حمل شود جز اینمعنی که عامه گفته اند:

۱- مقصود از محلل و محلله تاخیر ماه حرام باشد که آن را نسبی نامند و در زمان جاهلیت معمول بوده است زمخشری گفته جناده بن عوف کنانی در زمان جاهلیت مطاع بود و در موسم حج بر پشت یکشتری برپا میشد و بیلندترین آواز خود می گفت معبودان شما محرم را برای شما حلال کردند شما آن را حلال شمارید و در سال آینده جار میکشید که معبودان شما محرم را بر شما حرام دانسته اند و شما هم آن را حرام دانید.

و علی بن ابراهیم گفته است مردی از کنانه بوده که در موسم حج می ایستاده و میگفته من خون محللان را که طی و خشم باشند در ماه محرم حلال کردم و آن را تاخیر انداختم و بجای آن ماه صفر را حرام ساختم و در سال آینده جار میکشید که من ماه صفر را حلال کردم و آن را تاخیر انداختم و بجای آن محرم را حلال ساختم انتهى.

و شاید این معنی به روایات و اصول اصحاب ما او فوق باشد.

۲- مقصود مطلق تحلیل حرام الهی باشد.

دنباله حدیث ۲۷-

و هر که رابطه و لاء خود را با جز مولاهای خود قرار دهد و هر کسیکه مدعی نژاد و نسبی گردد که شناخته نشود .

شرح- چون در صدر اسلام هر کس از مسلمانان که از نژاد عرب نبود باید خود را وابسته بیک خاندان عرب کند و بزبان امروز اینوابستگی شرط قبول شناسنامه مسلمانان و حفظ حقوق مدنی او بود و این عنوان از رابطه آزاد کردن بندگان گرفته شده بود که هر گاه کسی بنده ای را آزاد میکرد آن بنده به رابطه آزاد کردن مولای او بود و آزاد کننده هم مولای او بود و این رابطه در نظام اسلامی از زمان عمر که دفتر حقوق تنظیم شد جزء ملیت اسلام گردید و هر مسلمانی باید یا از نژاد عرب باشد و یا وابسته بیک خاندان عرب معرفی شود و نسب و لاء از نظر احکام خاصه و از نظر اعتبار اجتماعی خود آثار و احکامی داشت و بسیار میشد که باینجهت رابطه و لاء دروغین یا نسب دروغی جعل میکردند.

والمتشبهین من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال .

ومن أحدث حدثاً في الإسلام أو آوى محدثاً ومن قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه و من لعن أبويه، فقال رجل: يا رسول الله أيوجد رجل يلعن أبويه؟ فقال: نعم، يلعن آباء الرجال و أمهاتهم فيلعنون أبويه لعن الله رجلاً و ذكوان و عضلاً و لحیان و المجذمین من أسد و غطفان و أبا سفیان بن حرب و شهیللاً ذالأسنان و ابني ملیکة بن جزیم و مروان و هوذة و هوننة .

مانند اینکه معاویه برای جلب زیاد بهعاونت خود و جدا کردن او از امیرالمؤمنین نسباموی برای او تراشید و او را برادر خود و فرزند ابی سفیان خواند و چون باعتبار اختلاف حکومتها اعتبار خاندان های عرب و وابسته گئی بدانها تغییر میکرد برخی مردم هم رابطه و لاء و نسب خود را بر طبق وضع زمانه عوض میکردند و خود را مولای يك خاندان محبوب تر نزد حکومت وقت معرفی میکردند یا اینکه نسب خود را دروغی اظهار میداشتند مثل اینکه برخی مردم در این زمان از نظر شناسنامه چنین میکنند و ملیت خود را برای مقاصدی، دروغی اظهار میدارند، برای جلوگیری از این موضوع پیغمبر اسلام این لعنتنامه را صادر کرده است.

دنباله حدیث ۲۷-

و آن مردانی که خود را بمانند زنان سازند و آن زنانی که خود را بمانند مردان کنند . شرح- از مجلسی ره - « قوله والمتشبهین الخ » باینکه مرد لباس مخصوص زن را بپوشد یا آرایش مخصوص بزن را بخود گیرد و بعکس و مشهور میان علمای ما حرمت در هر دو است پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم -- نشبه هر کدام بدیگری در صفات خاصه جنسی مانند اینکه مردی مفعول واقع شود یا زنی بعنوان مساحقه خود را فاعل قرار دهد انبب بمقام است . دنباله حدیث ۲۷-

و هر که در اسلام حادثه ای پدید آورد و بدعتی نهاد (و در برخی اخبار بقتل نفس تفسیر شده است از مجلسی ره) یا آنکسکه حادثه ای پدید کرده بمنزلش جای دهد و او را در پناه خود گیرد و هر که جز قاتل خود را بعنوان انتقام بکشد (یعنی ولی خون باشد و از جز شخص قاتل انتقام گیرد که شرعاً باید قصاص شود یا مقصود اینست که جز کسیکه با او هجوم کرده و میخواید او را بکشد بقتل رساند از مجلسی ره) و یا جز کسیکه او را میزند بزند و هر کس پدر و مادر خود را لعنت کند.

مردی گفت یا رسول الله آیا مردی هم یافت میشود که پدر و مادر خود را لعنت کند؟ در پاسخ فرمود: آری پدر مردم و یا مادر مردم را لعنت میکند و آنها در عوض پدر و مادرش را لعنت میکنند (و این فرد خفی لعن بر پدر و مادر است که پیغمبر (ص) توضیح داده).

و خدا لعنت کند قبیله رعل و ذکوان و عضل و لحیان و تیره جذیمه از قبیله اسد و غطفان را و ابوسفیان و شهیل ذالاسنان و دو پسر ملیکة بن جزیم و مروان و هوذة و هوننة را . شرح- از مجلسی (ره) - قوله شهیللاً - با شین نقطه دار و باء يك نقطه و در برخی نسخهها

۲۸ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن مولی لأمر المؤمنین عليه السلام سأله ما لأ فقال : يخرج عطائي فأقسمك هو ، فقال لأ أكتفي وخرج إلى معاوية فوصله فكتب إلى أمير المؤمنین عليه السلام يخبره بما أصاب من المال فكتب إليه أمير المؤمنین عليه السلام :

أما بعد فإن ما في يدك من المال قد كان له أهل قبلك وهو صائر إلى أهله بعدك وإنما لك منه ما مهتت لنفسك فأثر نفسك على صلاح و ليدك فانما أنت جامع لأحد رجلين : إما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت وإما رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعت له وليس من هذين أحد بأهل أن تؤثره على نفسك ولا تبرد له على ظهرك ، فارح لمن مضى رحمة الله وثق لم بقي برزق الله .

با سین بی نقطه و یاء دو نقطه ضبط شده و شاید نام مردی باشد مانند آنچه پس از او در حدیث ذکر شده است.

حکایت یکی از موالی امیر المؤمنین (ع)

و نامه آن حضرت بوی :

۲۸ - از امام صادق (ع) فرمود. یکی از آزاد کرده های امیر المؤمنین (ع) پولی از آن حضرت درخواست کرد او فرمود بهره عطای منکه از بیت المال بیرون شد من آن را بانو بخش میکنم (یعنی نیمی از من باشد و نیمی از تو) گفت برای من بس نیست و من باین اکتفاه نکنم و بیرون شد نزد معاویه رفت و او بوی صلای داد و او هم نامه ای به امیر المؤمنین نوشت و گزارش داد که چه اندازه پول دریافت کرده است.

امیر المؤمنین (ع) در پاسخ او این نامه را نوشت:

اما بعد راستی آنچه مال در دست تو است پیش از تو در دست دیگری بوده و پس از تو بدست دیگر افتد تو از آن همان بهره داری که برای خود برداری، خود را بر پس انداز برای فرزندان مقدم دار زیرا تو برای یکی از دو جانشین فراهم کنی یا آنکه در طاعت خدایش بکارزند در این صورت او سعادت مند شد بدانچه تو خود را برای آن بدبخت کردی و یا کسیکه آن را در نافرمانی خدا بکار زند و بدانچه برایش فراهم کردی بدبخت شده و هیچکدام این دو شایسته نباشد که آن ها را بر خودت برگزینی و پیش داری و برای او باری بردوش خود گزاری، برای آنکه گذشته برحمت خدا امیدوار باش و برای آنکه بماند بروزی خدا اعتماد کن.

شرح - از مجلسی ره - «قوله فارح لمن مضی» یعنی در باره آن فرزندان که در گذشته اند امیدوار باش - پایان نقل از مجلسی ره.

(کلام علی بن الحسین علیه السلام)

۲۹- حدیثی نقل شده از یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، وعلی بن ابراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن غالب الأَسَدی، عن أبیه، عن سعید بن المسیب قال: کان علی بن الحسین علیه السلام یعظ الناس ویزهدهم فی الدنیا ویرغبهم فی أعمال الآخرة بهذا الکلام فی کل جمعة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وحفظ عنه وکُتب کان یقول:

أيها الناس اتقوا الله واعلموا أنکم إلیه ترجعون فتجد کل نفس ما عملت فی هذه الدنیا من خیر محضراً وما عملت من سوء تود لو أن بینها وبينه أمداً بعيداً ويحذّرکم الله نفسه؛ ويحك يا ابن آدم الغافل وليس بمغفول عنه.

يا ابن آدم إن أجلك أسرع شي، إلیک، قد أقبل نحوک حثیثاً یطلبک ویوشک أن یدرکک وکان قد أوفیت أجلك وقبض الملك روحک وصرت إلی قبرک وحیداً فرد إلیک فیهِ روحک واقتحم علیک فیهِ مملکان نا کر و نکیر لمساءلتک وشدید امتحانک، ألا وإن أوّل ما یسألانک عن

من گویم در نامه امیرالمؤمنین (ع) انتقادی از این روی برنده بمعاویه نشده است و نسبت بمالیکه اخذ کرده بیان حرمتی نگردیده و چنان بر می آید که رفتن او بنزد معاویه با اجازه خود حضرت بوده و مالی را هم که گرفته است باعتبار سهم خود از بیت المال بوده و یا به حساب در یافت با اجازه علی (ع).

سخنی از علی بن الحسین (ع)

۲۹- سعید بن مسیب گوید علی بن الحسین (ع) را شیوه بود که در هر روز جمعه در مسجد پیغمبر (ع) مردم را پند میداد و آنها را نسبت بدنیا دعوت بزهد میکرد و بکار آخرت ترغیب مینمود و این سخنرانی از وی حفظ شده و نوشته گردیده آن حضرت در هر جمعه میفرمود:

ای مردم از خدا بپرهیزید و بدانید که نزد او بر میگردید و هر کس آنچه کار خوب در این دنیا کرده است دریافت میکند و برای او حاضر میشود و هر چه کار بد هم کرده در برابر او حاضر نشود و آرزو کند که کاش میات او و اینکر دار بدش مدت طولانی فاضله بود و خداوند شما را از خود بر حذر داشته، وای بر تو ای آدمیزاده غافل با اینکه از تو غفلت نشود و حساب تو را دارند.

ای آدمیزاده مَرک تو از هر چیز شتابنده تر است محققاً بتو روی آورده و با کمال جدیت تو را میجوید و نزدیک است گریبانانت را بگیرد و گویا اینکه عمرت بسر رسیده و فرشته خدا جانت را گرفته و تنها بگورت در افتادی و جانت بتنت بر گشته و دو فرشته خدا بنام نا کر و نکیر نسا خوانده و بی اجازه برای باز پرسى از تو بگورت در آمده اند و تورا سخت آزمایش میکنند.

ربك الذي كنت تعبده وعن نبيك الذي أرسل إليك و عن دينك الذي كنت تدين به و عن كتابك الذي كنت تتلوه وعن إمامك الذي كنت تتولاه ، ثم عن عمرك فيما كنت أفنيته ومالك من أين اكتسبته وفيما أنت أنفقته ، فخذ حذرک وانظر لنفسك و أعد الجواب قبل الامتحان والمساءلة والاختبار فان تك مؤمناً عارفاً بدينك ؛ متبعاً للصادقين ، موالياً لأولياء الله لقاءك الله حجّتک وأنطق لسانك بالصواب وأحسن الجواب وبشّرت بالرضوان والجنة من الله عزّ وجلّ واستقبلتك الملائكة بالروح والريحان و إن لم تكن كذلك تلجلج لسانك ودحضت حجّتک و عيبت عن الجواب وبشّرت بالنار واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية جحيم .

واعلم يا ابن آدم إن من وراء هذا أعظم وأفظع وأوجع للقلوب يوم القيامة ، ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود ، يجمع الله عزّ وجلّ فيه الأولين والآخرين ذلك يوم ينفخ في الصور تبعث فيه القبور وذلك يوم الآزفة إذا القلوب لدى الحناجر كاظمين وذلك يوم لا تقال فيه عشرة ولا يؤخذ من أحد فدية ولا تقبل من أحد معذرة ولا لأحد فيه مستقبل توبة ، ليس إلا الجزاء بالحسنات

هلا نخست چیزیکه از تو پرسند از پروردگار تو است که او را پرستی و از پیغمبر تو که بسوی تو فرستاده شده است و از دینیکه با آن دین داری کردی و از آن کتابیکه آن را میخوانی و از امام و پیشوائیکه دست تولى بدامن او داری سپس از عمرت باز پرسند که آن را در چه تمام کردی و از مالت که از کجا بدست آوردی و در چه راهی صرف کردی .

تو در حذر باش و خود را بپا و پاسخ راپیش از رسیدن امتحان و باز پرسى و خبر گیری آماده کن اگر تو شخص با امان و عارف بدینت باشی و پیروی از رهبران راستگو کنی و دوستدار اولیاء خدا باشی خدا حاجت خود را بدهانت گزارد و زبانت را بدرستی گویا سازد و پاسخ پسندیده و خوب بدهی و مرده رضوان و بهشت از خدا عزوجل دریافت کنی و فرشته ها تو را بازوج و ریحان استقبال کنند و اگر چنین نباشی زبانت بگیرد و حاجت و دلیلت نادرست در آید و از پاسخ درست درمانی و مرده دوزخ بگیرد و فرشته های عذاب با استقبال تو آیند با پذیرائی به آب جوشان و بر افروختن در دوزخ سوزان:

وای آدمیزاده بدانکه در دنبال این وضعیت پیش آمدی بزرگتر و جگر خراش تر و دل درد آورتر است و آن روز رستاخیز است روزیکه همه مردم در آن فراهم آیند و این روز دیدنی است خدا عزوجل همه اولین و آخرین را در آن گرد آورد ، این روزیست که در صور دمیده شود و هر آنکه در گور است محشور گردد .

این روز آذفه است (یعنی روز نزدیک) گاهی که دلها از هراس بگلوگاه رسند و خشم خود را بناچار فروخورند و این روزیست که از لغزش در آن صرف نظر نشود و از هیچکس عوضی نگیرند و از احدی عذر و پوزشی نپذیرند و برای کسی در آن توبه مقبول نشود در آن روز نباشد جز

والجزاء بالسيئات فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدنيا مثقال ذرة من خير وجهه ومن كان من المؤمنين عمل في هذه الدنيا مثقال ذرة من شر وجهه .
 فاحذروا أيها الناس من الذنوب والمعاصي ما قد نهاكم الله عنها وحذروا كما موها في كتابه الصادق والبيان الناطق ولا تأمنوا مكر الله وتحذيره وتهديده عند ما يدعوكم الشيطان اللعين إليه من عاجل الشهوات واللذات في هذه الدنيا فان الله عز وجل يقول : «إن الذين اتقوا إدامسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون» وأشعروا قلوبكم خوف الله وتذكروا ما قد وعدكم الله في مرجعكم إليه من حسن ثوابه كما قد خوفكم من شديد العقاب فانه من خاف شيئاً حذرته ومن حذر شيئاً تركه ولا تكونوا من الغافلين الماهلين إلى زهرة الدنيا الذين مكروا السيئات فان الله يقول في محكم كتابه : «أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون» أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين « أو يأخذهم على تخوف» فاحذروا ما حذركم الله بما فعل بالظلمة في كتابه ولا تأمنوا أن ينزل بكم بعض ما تواعد به القوم

دیدن پاداش و جزای کارهای خیر و حسنات و دیدن سزا و کیفر بد کرداری ها و سیئات ، هر کس از مؤمنان باشد و در این دنیا بوزن ذره ای کار خوب کرده است آنرا دریافت کند و هر مؤمنی هم در این دنیا بوزن یک ذره کار بد کرده باشد آنرا دریابد.

پس آیا مردم از گناهان و نافرمانی ها حذر کنید از آنچه خدا بر شما غدقن کرده و شماها را از آن ها بر حذر داشته است در کتاب راست گو و بیان رسای خود از عقاب خدا ، و از بر حذر داشتن و تهدید او آسوده خاطر نباشید و قتیکه شیطان لعین شما را بدان دعوت میکند بخاطر شهوات و لذات آنی این دنیا زیرا خدا عزوجل میفرماید (۲۰۱- الاعراف) راستی آنکسانیکه چون شیطان و لگردی بآن ها برخورد یاد آور خدا شوند و باهوش و بینا باشند.

ترس خدا را در دل خود احساس کنید و بیاد آورید آنچه را خداوند از ثواب نیک خود در هنگام برگشت بدرگه وی بشما وعده داده است چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته زیرا هر که از چیزی بیم دارد از آن بر حذر باشد و هر که از چیزی حذر کند آنرا وانهد .

شما از زمره عاقلان و بیخودانی نباشید که بشکوفانی دنیا دل داده اند آن هاییکه برای بد کرداری ها توطئه میکنند زیرا خداوند در کتاب محکم خود فرماید :

(۴۴- النحل) آیا آسوده زیند آنکسانیکه توطئه بد کرداری کنند از اینکه خداوند آن ها را بر زمین فرو برد یا عذابی آن ها را فرا گیرد از آنجا که هیچ گمانی نبرند و توجهی ندارند (تاپیشگیری کنند).
 ۴۵- یا اینکه خداوند در هنگام حرکت و گردش آن ها بگیردشان و نتوانند از خسود دفاعی کنند.

۴۶- یا آن ها را در حال بیم و ترس برگردد و مأخوذ دارد در حذر باشید از آنچه خدا شما را در حذر داشته بشرح آنچه باستم کاران کرده است و در قرآنش بیان نموده و آسوده خاطر نباشید از

الظالمين في الكتاب

والله لقد وعظكم الله تعالى في كتابه بغير كم فان السعيد من وعظ بغيره ولقد
 اسمعكم الله في كتابه ما قد فعل بالقوم الظالمين من أهل القرى قبلكم حيث قال : «وكم قصصنا
 من قرية كانت ظالمة» وإنما عني بالقرية أهلها حيث يقول : «وأنشأنا بعدها قوماً آخرين» فقال
 عز وجل : «فلما أحسوا بأسنا إذا هم منها يركضون ﴿١٠﴾ (يعني يهربون قال :) لا تتركضوا وارجعوا
 إلى ما أتوتم فيه ومساكنكم لعلكم تسألون ﴿١١﴾ (فلمّا أتاهم العذاب) قالوا يا ويلنا إنا كنا ظالمين ﴿١٢﴾
 فما زالت تلك دعويهم حتى جعلناهم حصيداً خامدين» و أيم الله إن هذة عظة لكم و تخويف إن
 اتعظتم و خفتم، ثم رجع القول من الله في الكتاب على أهل المعاصي و الذنوب فقال عز وجل :
 «ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا إنا كنا ظالمين» فان قلت أيتها الناس : إن الله
 عز وجل إنما عني بهذا أهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول : « ونضع الموازين القسط ليوم القيمة
 فلا تظلم نفس شيئاً وإن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها و كفى بنا حاسبين . »

اینکه بر سر شما فرود آید بعضی از آنچه در کتاب خود بقوم ستم کار وعده داده است بخدا سوگند
 شمارا در قرآن خود بشرح حال دیگران پند آموخته.
 و راستی خوش بخت و سعادت مند کسی است که از ملاحظه حال دیگران پند آموزد و هر آینه خداوند
 بشما شنوانده است در قرآن خود که با مردم ستم پیشه از اهل آبادیهای پیش از شما چه کرده است در آنجا
 که فرماید (۱۱- الانبیاء) «چه بسیار آبادی که آنرا درهم شکستیم در صورتیکه ستم کاره بود» - و
 همانا مقصودش اهل آبادیست چونکه میفرماید، «و پدید آوردیم پس از آن مردم دیگری را - پس
 از آن میفرماید عز وجل:

۱۲- پس چون عذاب ما را احساس کردند بناگاه آنان بدو افتادند (یعنی گریختند فرموده)
 ۱۳- مگر یزید و بر گردید بسوی خوش گزرانیهای خود و مسکنهای خود تا شاید باز پرسى شوید ،
 (و چون عذاب بر سرشان آمد).

۱۴- گفتند وای بر ما راستیکه ما ستم پیشه بودیم:

۱۵- و پیوسته این بر زبانشان بود تا آنها را خورد و نابود کردیم.

سوگند بخدا که این خود پندیست برای شماها و تهدیدیست اگر پند پذیر و بیمناک شوید، سپس
 گفتار خدا در قرآن باهل معصیت و گناه بر گشته و خدا عز وجل فرموده است (۴۶- الانبیاء) و اگر
 يك دمی از عذاب پروردگارت بدان هارسد هر آینه می گویند ایوای بر ما راستی ما ستم کاریم - و اگر شما
 بگوئید آیا مردم راستی خدا عز وجل در این آیه شرك را قصد دارد، چگونه میشود این سخن را گفت ؟ با اینکه
 دنبالش میفرماید (۴۷- الانبیاء) ما ترا زوی عدالت را در روز قیامت بر پا کنیم و هیچکس بهیچ
 اندازه ستم نشود و اگر بوزن یکدانه خردل هم کرداری دارد آنرا بحساب آوریم و همین بسکه ما
 حسابگر باشیم.

اعلموا عباد الله أن أهل الشرك لا ينصب لهم الموازين ولا ينشر لهم الدواوين وإنما يحشرون إلى جهنم زمراً وإنما نصب الموازين ونشر الدواوين لأهل الإسلام .
فاتقوا الله عباد الله و اعلموا أن الله عز وجل لم يحب زهرة الدنيا وعاجلها لأحد من أوليائه ولم يرغبهم فيها وفي عاجل زهرتها وظاهر بهجتها وإنما خلق الدنيا وخلق أهلها ليلبواهم فيها أيهم أحسن عملاً لآخرته وأيم الله لقد ضرب لكم فيها الأمثال وصرّف الآيات لقوم يعقلون ولا قوة إلا بالله .

فازهدوا فيما زهدكم الله عز وجل فيه من عاجل الحياة الدنيا فان الله عز وجل يقول وقوله الحق: «إنما مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض مما يأكل الناس والأنعام حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وازينت وظن أهلها أنهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصل الآيات لقوم يتفكرون

ای بنده های خدا بدانید که برای مشرکان میزانی بر پا نشود و نامه عملی بمیان نیاید و همانا بی حساب یکجا بدوزخ محشور شوند و همانا که نصب میزانها و نشر نامه های اعمال برای اهل اسلام است.

ای بنده های خدا از خدا بپرهیزید و بدانید که خدا عزوجل شکوفانی آنی دنیای فانی را دوست ندارد برای هیچکدام از دوستانش و آنان را بدان و شکوفانی آنی آن و خرمی آن تشویق نکرده است و همانا دنیا را آفریده و اهلش را آفریده تا ببیند آیا از مایه که کدامشان خوش کردارند برای دیگر سرای خود و بحق خدا که برای شما درباره آن مثلها زده و آیاتی بر شمرده برای مردم خردمند و لا قوة الا بالله.

زهد و رزید در آنچه خدا عزوجل شمارا بزهد در آن واداشته است درباره زندگی آنی دنیا زیرا خدا عزوجل میفرماید و گفتارش حق است (۲۴- یونس) همانا نمونه زندگی دنیا چون آب باران است که از سوی آسمان فرود آید و با گیاه زمین در آمیزد از آنچه که مردم و چهارپایان میخورند تا آنگاه که زمین نگارستان شد و بغبوبی زیور خود را از گل و سبزه و چمن بخود برگرفت و مردم آن پنداشتند که بر آن توانا و مسلطند در شبی یا روز روشنی فرمان درسد و آنرا درو کند و نا بود سازد تا گویا دیروز سبزه و گیاهی نداشته همچنین آیات خود را شرح دهم برای مردمی که میانندیشند.

شرح- از مجلسی ره - بیضاوی گفته «انما مثل الحياة الدنيا» - یعنی حال دنیا در زود گذری شکفت آور و رفتن نعمتش پس از روی آوردن آن و فریبایش برای مردم «چون باران است که از آسمان بزیر آید و با گیاه زمین در آمیزد و بهم پیچد» از آنچه مردم و چهارپایان میخورند « از زراعت و سبزیجات و علف بیابان..

فكونوا عباد الله من القوم الذين يتفكرون ولا تتركوا الدنيا فان الله عز وجل قال لمحمد ﷺ : «ولا تتركوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار» ولا تتركوا إلى زهرة الدنيا و ما فيها ركون من اتخذها دار قرار ومنزل استيطان فانها دار بلغة ومنزل قلعة و دار عمل، فتزودوا الأعمال الصالحة فيها قبل تفرق أيامها وقبل الاذن من الله في خرابها فكان قد أخرجها الذي عمرها أول مرة وابتدأها وهو ولي ميراثها فأسأل الله العون لنا ولكم على تزود والتقوى والزهد فيها، جعلنا الله وإياكم من الزاهدين في عاجل زهرة الحياة الدنيا، الرغبين لأجل ثواب الآخرة فانما نحن به وله وصلى الله على محمد النبي وآله وسلم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

دنباله حدیث ۲۹-

ای بنده های خدا از آن مردم باشید که میاندیشند و بدنیما اعتماد نکنید زیرا خدا عزوجل به محمد (ص) فرموده است (۱۳- هود) اعتماد نکنید بآن ها که ستمگرند تا آتش گیرید - اعتماد نکنید بشکوفانی زندگی دنیا و آنچه در آن است بمانند اعتماد کسیکه آنرا خانه پاینده و منزل جاویدان بر گرفته است زیرا دنیا خانه موقتی و منزل کوچ است و جایگاه کردار خوبست از کردار شایسته در آن توشه بردارید پیش از آنکه روزگارش بگذرد و پراکنده شود و پیش از آنکه اجازه ویرانیش از سوی خداوند صادر گردد و آنکه آبادش کرده از نخست و آنرا پدید آورده ویرانش سازد، و او است که سرپرست میراث آنست پس از گذشت همه ساکنانش.

من از خدا خواستارم کمک دهد بمانها و شماها بر توشه گیری و زهد در دنیا خدا ما و شما را از زاهدان سازد در شکوفانی آنی زندگانی این دنیای فانی برای رسیدن بشواب آخرت زیرا همانا باو زنده ایم و برای آنیم وصلى الله على محمد النبي وآله وسلم . والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

شرح - از مجلسی ره - قوله دار بلغة - البلغة بضم باء آنچه بزنگی روز مره رسا است یعنی دنیا محلی است عاریت و سزا است که در آن بهمان اندازه کفایت قناعت شود یا مقصود این است که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و باید از آن برای رسیدن به ثواب آخرت دریافت شود.

جوهری گفته است این منزل قلعه است یعنی وطن نمیتواند شد و مجلس قلعه آنجا است که صاحبش باید پی در پی بر خیزد و نیز گویند آن ها بروضع قلعه اند یعنی در حال کوچند .

قوله « فانما نحن به و له » ظاهر این است که ضمیر بر می گردد به ثواب الآخرة یعنی ما بدان اندریم و این کنایه از نزدیکی آن است و له یعنی برای آن آفریده شدیم و برای آن تکلیف داریم و ممکن است ضمیر بخدا تعالی بر گردد یعنی ما باو هستیم و بکمک او نیازمندیم و باید کردار ما برای او باشد.

(حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلام)

۳۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن إسحاق بن عمار قال: حدثني رجل من أصحابنا، عن الحكم بن عتيبة قال: بينا أنا مع أبي جعفر عليه السلام والبيت غاص باهله إذ أقبل شيخ يتوكؤ على عنزة له حتى وقف على باب البيت فقال: السلام عليك يا ابن رسول الله ورحمة الله وبركاته، ثم سكت فقال أبو جعفر عليه السلام: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ثم أقبل الشيخ بوجهه على أهل البيت و قال: السلام عليكم، ثم سكت حتى أجابه القوم جميعاً وردوا عليه السلام ثم أقبل بوجهه على أبي جعفر عليه السلام ثم قال: يا ابن رسول الله أدنني منك جعاني الله فداك فوالله إنني لأحبكم وأحب من يحبكم والله ما أحبكم وأحب من يحبكم لطمع في دنيا و [الله] إنني لأبغض عدوكم وأبرأ منه والله ما أبغضه وأبرأ منه لو تر كان بيني وبينه والله إنني لأحل حلالكم وأحرّم حرامكم وأنتظر أمركم فهل ترجولي جعلني الله فداك؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إليّ إليّ حتى أقعده إلى جنبه ثم قال: أيها الشيخ إن أبي علي بن الحسين عليه السلام أتاه رجل فسأله عن مثل الذي سألتني عنه فقال له أبي عليه السلام: إن تمت ترد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى علي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ويثلج قلبك ويبرد فؤادك وتقر عينك وتستقبل بالروح والريحان

حدیث پیرمرد با امام باقر (ع)

۳۰- از حکم بن عتیبه گوید: در این میان که ما با امام باقر (ع) بودیم و اتاق پراز جمعیت بود بناگاه پیرمردی که بر عصای پیکان داری تکیه میزد پیش آمد تا بدراتاق ایستاد و گفت السلام عليك يا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته سپس دم فرو بست.

و امام باقر در پاسخ او گفت و عليك السلام و رحمة الله و برکاته سپس آن پیرمرد رو باهل مجلس کرد و گفت السلام عليكم و دم بست تا همه مردم پاسخ گفتند و سلام او را جواب دادند سپس روی با امام باقر (ع) کرد و گفت یا بن رسول الله مرا بخود نزدیک ساز خدا مرا قربانت کناد بخدا سوگند که من شما را دوست دارم و دوستانان شما را هم دوست دارم و بخدا که این دوستی شما و دوستی دوستانان شما برای چشم داشت بدنیا نیست.

و [بخدا] برآستی من دشمن شما را بد دارم و از او بیزارم و بخدا سوگند او را بد ندارم و از او بیزاد نیستم برای خونیکه میان من و او است و بخدا سوگند من حلال شما را حلال می شمارم و حرام شما را حرام می شمارم و انتظار امر شما را دارم آیا قربانت تو برای من امیدوار هستی؟ (یعنی امید واری که من اهل سعادت و نجات باشم) پس امام باقر باو فرمود نزد من بیا نزد من بیا، تا او را پهلوی خود نشانید سپس باو فرمود ای پیره مرد راستی که مردی نزد پدرم علی بن حسین (ع) آمد و همین خواهش تو را از او کرد و پدرم در پاسخش فرمود. اگر بگیری وارد میشوی بر رسول خدا (ص) و بر علی و حسن و حسین و علی بن حسین (ع) و دلت خنک میشود و درونت آرام می گردد و چشمت روشن میشود و فرشته

مع الکرام الکاتبین لو قد بلغت نفسک ههنا - وأهوی بیده إلى حنقه - وإن تعش ترى ما یقره الله به عینک وتکون معنای السنام الأعلى ، [فقال الشيخ : کیف قلت یا أباجعفر ؟ فأعاد علیه الکلام فقال الشيخ : الله أكبر یا أباجعفر إن أنامت أريد علی رسول الله ﷺ وعلی علی و الحسن والحسین وعلی بن الحسن وقر عینی ویتلج قلبی و یبرد فؤادی وأستقبل بالروح والريحان مع الکرام الکاتبین لو قد بلغت نفسي إلى ههنا وإن أعش أرى ما یقره الله به عینی فأكون معکم فی السنام الأعلى ؟ !! ثم أقبل الشيخ ینتحب ، ینشج هاهاها حتی لصق بالأرض و أقبل أهل النبیت ینتحبون وینشجون لما یرون من حال الشيخ و أقبل أبو جعفر ﷺ یمسح باصبعه الدموع من حماليق عینی وینفضها ، ثم رفع الشيخ رأسه فقال لأبي جعفر ﷺ : یا ابن رسول الله ناولني یدک جعلني الله فداک فناوله یده فقبلها ووضعها علی عینی و خده ، ثم حسر عن بطنه و صدره فوضع یده علی بطنه و صدره ، ثم قام فقال : السلام علیکم و أقبل أبو جعفر ﷺ ینظر فی قفاه و هو مدبر ثم أقبل بوجهه علی القوم فقال : من أحب أن ینظر إلى رجل من أهل الجنة فلینظر إلى هذا : فقال الحکم بن عتیبة لم أر ما تأمأ فط يشبه ذلك المجلس .

های کرام الکاتبین تورا باروح وریحان استقبال میکنند اگر جانم باینجا برسد (و بادست خود اشاره بگلویش کرد) و اگر هم زنده بمانی آنچه چشم ترا روشن کند ببینی و در بالاترین درجه های بهشت باما باشی آن پیره مرد گفت ای أباجعفر چه فرمودی ؟ آن حضرت همان سخنرا برایش باز گفت آن پیره مرد گفت:

«الله اکبر» اگر من بمیرم برسول خدا (ص) وارد میشوم و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسن و چشم روشن میشود و دلم خنک می گردد و درونم آرام و خوش میشود و فرشته های کرام الکاتبین مرا باروح و ریحان استقبال میکنند اگر جانم بدین جا (گلو) رسد ؟ و اگر هم زنده بمانم بچشم خود به بینم آنچه را خدا بدان چشم مرا روشن کند و در بالاترین درجه های بهشت باشم یا باشم؟

سپس آن پیره مرد فریاد گریه برداشت و نالید ها، ها، ها، تا نقش بر زمین شد و اهل آن خانه هم فریاد گریه و ناله برداشتند ازحالی که در آن پیره مرد دیدند و امام باقر (ع) متوجه او شد و بانگشت خود اشکهارا از دو پلک آن پیره مرد میسود و میپاشید.

سپس آن پیره مرد سر برداشت و گفت بامام باقر (ع) یا بن رسول الله خدا مرا قربانت کند دستت را بمن بده و امام دستش را باو داد و پیره مرد دست امام را بوسید و بر دو دیده و گونه خود نهاد و سپس شکم و سینه خود را گشود و دستش را بر روی شکم و سینه خود گذاشت سپس بپا خاست و گفت السلام علیکم و امام باقر بدنبال او مینگریست و او پشت داده و میرفت، سپس امام روی بسوی مردمان کرد و فرمود:

هر که دوست دارد بمردی از اهل بهشت ننگرد باید باین پیره مرد ننگرد، عتیبه گوید من هیچ مجلس سوگواری را بمانند این مجلس پراز شور و گریه ندیدم.

(قصه صاحب الزیت)

۳۱ - عنه ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان رجلٌ يبيع الزيت و كان يحب رسول الله صلى الله عليه وآله حباً شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتى ينظر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عرف ذلك منه فاذاجا ، تطاول له حتى ينظر إليه ، حتى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نظر إليه ثم مضى في حاجته فلم يكن بأسرع من أن رجع فلما رآه رسول الله صلى الله عليه وآله قد فعل ذلك أشار إليه بيده اجلس فجلس بين يديه فقال : مالك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك ؟ فقال : يا رسول الله والذي بعثك بالحق نبياً لغشي قلبي شيء من ذكرك حتى ما استطعت أن أمضي في حاجتي حتى رجعت إليك ، فدعاه وقال له خيراً ثم مكث رسول الله صلى الله عليه وآله أياماً لا يراه فلما فقده سأل عنه فقيل : يا رسول الله ما رأيناه منذ أيام فانتعل رسول الله صلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه و انطلق حتى أتوا سوق الزيت فاذاد كان الرجل ليس فيه أحد ، فسأل عنه جيرته فقالوا : يا رسول الله مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلا أنه قد كان فيه خصلة ، قال : وما هي ؟ قالوا : كان

داستان زیت فروش

۳۱ - از امام صادق (ع) فرمود: مردی بود که روغن زیتون میفروخت و رسول خدا (ص) را دوست میداشت شیوه اش بود که هر گاه میخواست دنبال کاری برود، نمیرفت تا نخست پیغمبر (ص) را دیدار کند و این شیوه از او معروف شده بود و هر گاه نزد رسول خدا (ص) می آمد آن حضرت گردن میکشید تا که آن مرد ویرا بنگردد.

تا بیکروز خدمت آن حضرت آمد و او هم کردن برافراشت در برابر او و او هم نگرست بر رسول خدا (ص) و دنبال کارش رفت و دیری نشد که زود برگشت و چون رسول خدا (ص) دید که چنین کرد با دست باو اشاره کرد که: بنشین، برابر رسول خدا (ص) نشست و آن حضرت از او پرسید امروز کاری کردی که پیش از آن نمیکردی (یعنی زود برگشتی) در پاسخ عرض کرد یا رسول الله سوگند بدانکه تورا برستی و درستی برای هدایت خلق مبعوث کرده است یادت دل مرا فرا کرد و هوای دیدارت مرا چنان ربود که نتوانستم دنبال کارم بروم و بخدمت شما برگشتم پیغمبر در باره او دعا کرد و جواب خوبی به او داد سپس رسول خدا (ص) چند روز گذرانید و او را ندید و چون نیافتش از وی پرسید، در پاسخ به عرض رسید که:

یا رسول الله چند روز است که ما او را ندیدیم رسول خدا نعلین خود را پوشید و بارانش هم بهمراهی آن حضرت نعلین خود را بپا کردند تا همه وارد بازار زیتون فروشان شدند و بر خلاف انتظار دیدند در دکان آن مرد کسی نیست و از همسایه های او از او پرسش کرد در پاسخ عرض کردند یا رسول الله مرد، و هر آینه در میان ما امانت دار و راست گفتار بود جز اینکه يك خصلت ناستوده هم داشت، فرمود. آن چه

یرهق - یعنون یتبع النساء - فقال رسول الله ﷺ : رحمه الله والله لقد كان يحبني حباً لو كان نخاساً لغفر الله له .

۳۲ - علي بن محمد ؛ عن أحمد بن أبي عبد الله ؛ عن عثمان بن عيسى ؛ عن ميسر قال : دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال : كيف أصحابك ؟ فقلت جعلت فداك لنحن عندهم أشرف من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا ، قال : وكان متكئاً فاستوى جالساً ، ثم قال : كيف قلت ؟ قلت والله لنحن عندهم أشرف من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا فقال : أما والله لا تدخل النار منكم اثنان لا والله ولا واحد ، والله إنكم الذين قال الله عز وجل : « وقالوا ما لنا لنرى رجالاً كنا نعدهم من الأشرار » اتخذناهم سخرية يوم زاغت عنهم الأبصار » إن ذلك لحق تخاصم أهل النار ثم قال : طلبوكم والله في النار فما وجدوا منكم أحداً .

بود؟ گفتند: لوده بود، یعنی دنبال زنها میرفت پس رسول خدا (ص) فرمود خدا او را رحمت کند بخدا که مرا سخت دوست میداشت و اگر بنده فروش هم بود هر آینه خدایش می آمرزید (در این عبارت نکوهش سختی است از بنده فروشی شاید مقصود کسی باشد که آزادانرا بناحق و از روی تعمد اسیر کند و بفروشد - از مجلسی ره).

در مدح شیعه

۳۲- از ميسر گوید شرفیاب حضور امام صادق (ع) شدم، فرمود حال هم منتهیان و یارانانت چگونه است؟ گفتم: قربانت ماها در نزد آنان (مسلمانان سنی مآب) از جهود و ترسا و کبر و آنانکه مشرکند بدتریم .

گوید امام تکیه زده بود، برخاست نشست و سپس فرمود: چه گفتی؟ گفتم بخدا سوگند که ما شیعه در نزد مخالفان از جهود و ترسا و کبر و آنها که مشرکند بدتر هستیم، در پاسخ فرمود: هلا بخدا سوگند از شماها دوتن هم بدوزخ نروند نه بخدا که یکی هم نرود بخدا سوگند شماها هستید که خداوند عزوجل فرموده است (۶۱-ص) و گویند (دوزخیان) چه شده است مارا مردانی را در دوزخ ننگریم که آنها را از اشرار بر میسریم .

۶۲- ما آنانرا بباد مسخره می گرفتیم (یعنی مذهب آنها را مضحکه و بازیچه میسریم) یا بلکه دیده ما از آنها لغزیده است (واز بس خرد و کوچکند بچشم ما نمی آیند) ۶۳- راستیکه این حق است و درست که دوزخیان باهم ستیزه کنند .

سپس فرمود (ع): بخدا شمارا در دوزخ جستجو کنند و از شماها هیچکس رانیابند.

« وصیة النبی ﷺ لامیر المؤمنین (ع) »

۳۳ - محمد بن یحییٰ، عن أحمد بن محمد بن عیسیٰ، عن علی بن النعمان، عن معاویة بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: كان في وصیة النبی ﷺ لعلی (ع) أن قال: یا علی! أوصیک فی نفسك بخصال فأحفظها عنی ثم قال: اللهم أعنه، أما الأولی: فالصدق ولا تخرجن من فیک کذبة أبداً، والثانية: الورع ولا تجتري، علی خيانة أبداً. والثالثة: الخوف من الله عز ذكره كأنك تراه. والرابعة: كثرة البكاء من خشية الله يبني لك بكل دمة ألف بيت في الجنة. والخامسة: بذلك مالك ودمك دون دينك. والسادسة: الأخذ بسنتي في صلاتي و صومي وصدقتي أما الصلاة فالخمسون ركعة وأما الصيام فثلاثة أيام في الشهر - ر: الخميس في أوله والأربعاء في وسطه والخميس في آخره وأما الصدقة فجهدك حتى يقول قد أسرفت ولم تسرف، وعلیک بصلاة اللیل وعلیک بصلاة الزوال وعلیک بصلاة الزوال وعلیک بتلاوة القرآن علی کل حال وعلیک برفع یدیک فی صلاتک وتقليبهما، وعلیک بالسواك

سفارش و توصیه پیغمبر (ص) بأمیر المؤمنین (ع)

۳۳ - از معاویة بن عمار گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: در وصیت پیغمبر (ص) برای علی ابن سفارش ما بود، ای علی من تورا درباره خودت بچند خصالت سفارش میکنم آنها را از سخن من حفظ کن سپس فرمود: بار خدایا او را یاری کن.

- ۱- راستی کن و مبادا از دهانت دروغی بر آید.
 - ۲- پارسا باش و هرگز پیرامون خیانت مگرد.
 - ۳- از خدا عز ذکره بترس تا آنجا که گویا او را بچشم خود می بینی.
 - ۴- از ترس خدا بسیار گریه کن که بهر اشک ریختن هزار خانه در بهشت برای تو ساخته میشود.
 - ۵- مال و جان را برای دینت نثار کن.
 - ۶- در نماز خواندن و روزه داشتن و صدقه و پرداخت کوه بسنت و روش من کار کن اما نماز شبانه روز پنجگاه رکعتست (دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء را در نظر نیاورده است زیرا بجای نماز شبست برای کسیکه موفق بانجام آن نشود).
- اما روش روزه مستحبی در هر ماه سه روز است اول پنجشنبه ماه و چهارشنبه وسط ماه و آخر پنجشنبه ماه و اما صدقه باندازه ای که توانی تا آنکه بگویند اسراف کردی و تو اسراف در صدقه نکنی (یعنی هر چه در راه خدا داده شود بجا است گرچه در نظر مردم بی جا و اسراف شمرده شود) بچسب بنماز شب، بچسب بنماز زوال ظهر، بچسب بنماز زوال ظهر، بچسب بتلاوت قرآن در هر حال و بر تو باد که هر دو دست را در نماز بلند کنی (یعنی در حال الله اکبر گفتن و آنها را در برابر قبله داری)

عند كل وضوء و عليك بمحاسن الأخلاق فاركبها ومساوي الأخلاق فاجتنبها فان لم تفعل فلا تلومن إلا نفسك .

۳۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ [بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيْبَارِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : حَسِبَ الْمَرْءُ دِينَهُ ، وَمَرُوءَتَهُ عَقْلَهُ ، وَشَرَفَهُ جَمَالَهُ ، وَكَرَمَهُ تَقْوَاهُ .

بر تو باد بسواك کردن نزد هر وضوء و بر تو باد باخلاق خوب که بکاربندی و از اخلاق بدکناره جوئی و اگر نکنی باید سرزنش نکنی جز خودت را.

اخباری در فضیلت مذهب شیعه و در فضیلت ائمه (ع)

۳۴ - از امام صادق «ع» از پدرش که رسول خدا «ص» فرمود: شرف خاندانی مرد دین او است و مردانگی خرد او و زیباییش شرف او است و کرمش پرهیزگاری او .
شرح - در نسخه مطبوع تهران مروت و عقل و شرف و جمال همه حرف عطف دارند و مجموع حدیث دو جمله میشود باین ترتیب:

۱- دین و مروت و عقل و شرف و جمال مرد دین او است.

۲- کرمش تقوی او است . در متن نسخه چاپی مرآت العقول بر سر «جمال» حرف عطف نیست و حدیث سه جمله میشود:

۱- دین و مروت و عقل حسب مرد است.

۲- شرف جمال مرد است .

۳- کرم تقوای مرد است ولی ظاهر اینست که حدیث چهار جمله باشد :

۱- حسب مرد دین او است، حسب بمعنی ملیت و بمعنی فامیلی هر دو معنی می دهد و منظور اینست که ملیت و فامیلی مرد باید همان دین او باشد و هر مسلمانی ملیت و فامیلی خود را اسلام بداند زیرا باعتبار اسلام دارای همه حقوق اجتماعی و احترامات لازمه انسانی است و در نظر اسلام ملیت دیگر و فامیلی دیگری بهیچوجه مورد اعتبار نیست و این پایه برادری و برابری همه مسلمانانست .

۲- مردانگی هر کس خرد او است - این نظر تجلیل همه افراد بشر است از نظر مردانگی و آن معنی از مردانگی که عربها در زمان جاهلیت اعتبار میکردند و سایر ملت ها از نظر شعائر قومی و دهشها از نظر لوطی گری در نظر اسلام و پیغمبر اسلام هیچ اعتباری ندارد.

۳- زیبایی مرد در شرافت اخلاقی او است که صاحب سیرت نیک باشد و بهمین معنی خوش سروده است:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

۴- کرم مرد در پرهیزکاری و تقوی است چه کرم بمعنی ارجمندی باشد چه به معنی سخاوت زیرا در تقوی از خود و از هوای نفس گذشتن است که از گذشت مالی بسیار پر اهمیت تر است .

۳۵ - عنهم ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن علي بن فضال ، عن علي بن عتبة ، و ثعلبة ابن ميمون ، و غالب بن عثمان ، و هارون بن مسلم ، عن برید بن معاوية قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام في فسطاط له بمنى فنظر إلي زياد الأ سود منقلع الرّجل فرثاله فقال له : مالرجلك هكذا ؟ قال : جئت على بكرلي نضوف كنت أمشي عنه عامة الطريق ، فرثاله وقال له عند ذلك زياد : إنني أُلِمُّ بالذنوب حتى إذا ظننت أني قد هلكت ذكرت حبكم فرجوت النجاة وتجلّى عني فقال أبو جعفر عليه السلام : وهل الدين إلا الحب ؟ قال الله تعالى : «حبب إليكم الإيمان وزيّنه في قلوبكم» وقال : «إن كنتم تحبّون الله فاتبعوني يحببكم الله» وقال : «يحبّون من هاجر إليهم» إن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال : يا رسول الله أحبّ المصلّين ولا أصلي وأحبّ الصوّامين ولا أصوم ؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : أنت مع من أحببت ولك ما اكتسبت و قال : ماتبغون وما تريدون أما إنّه لو كان فزعة من السماء فزرع كل قوم إلى ما منهم و فزرعنا إلى نبيّنا و فزرعتم إلينا .

۳۵ - از برید بن معاویه گوید: من در خدمت امام باقر (ع) بودم آن حضرت در چادر خود تشریف داشت که در منی بر پا بود و نگاهی بسوی زیاد اسود کرد که پاهایش از بن بر آمده بود و برای او سوگوار و غممنده شد و باو فرمود : چرا پاهایت چنین شده است ؟ گفت من سوار بر یکشتر تازه سن و لاغریکه خود داشتم بیکه آمدم و بیشتر راه را برای رعایت او پیاده طی کردم و امام بحال او سوگوار شد و زیاد که این لطف را دید گفت:

راستی من بگناهان اندر شوم تا آنجا که بندارم راستی هلاک شدم بیاد دوستی شماها افتم و امید بنجات پیدا کنم و گره دلم گشوده شود، امام باقر (ع) در پاسخ فرمود: مگر دین جز دوستی است، خدا تعالی فرموده است (۷- الحجرات) خداوند ایمان را محبوب شما ساخته و دل شما را بدان آراسته و پرداخته، و هم فرموده است (۳۱- آل عمران) اگر شماها بید که خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد - و باز فرموده است (۹- الحشر) دوست میدارند (انصار مدینه) هر کس را بسوی آنها بکوچد .

راستی مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله من نماز گذاران را دوست دارم و خودم نماز نمی گزارم و روزه داران را دوست دارم و خودم روزه نمی دارم رسول خدا (ص) در پاسخ او فرمود تو با آن کسانی هستی که آنها را دوست داری و از آن تو است هر چه بدست آری و امام فرمود چه می جوئید و چه میخواهید؟

هلا راستش اینست که اگر يك هراس آسمانی در رسد هر مردمی بپناهگاه خود رو کنند و ما در پناه پیغمبر گزائیم و شماها در پناه ماها.

شرح- اظهار آن شخص که خود نماز نمیخوانم و روزه نمی دارم بر یکی از دووجه است:

۱- دارای عذریست که نمی تواند نماز بخواند و روزه بگیرد و این نسبت بنماز واجب شبانه

۳۶ - سهل، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، وعبدالله بن بكير، عن سعيد بن يسار قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: الحمد لله صارت فرقة مرجئة وصارت فرقة حرورية وصارت فرقة قدرية وسميت الترابية وشيعة علي، أما والله ما هو إلا الله وحده لا شريك له ورسوله صلى الله عليه وسلم وآل رسول الله عليهم السلام وشيعة آل رسول الله صلى الله عليه وسلم وما للناس إلا هم، كان علي عليه السلام أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأولى الناس بالناس - حتى قالها ثلاثاً .

۳۷ - عنه، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبد الحميد الواسطي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: أصلحك الله لقد تر كناً سواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتى ليوشك الرجل من أن يسأل في يده، فقال: يا [أبا] عبد الحميد أتري من حبس نفسه على الله لا يجعل الله له مخرجاً؟ بلى والله ليجعلن الله له مخرجاً، رحم الله عبداً أحياناً أمرنا، قلت:

روزی تطبیق نمیشود مگر مقصود نماز کامل و معمولی باشد-

۲- مقصود از نماز و روزه نوافل مقررۀ باشد مانند نوافل شبانه روزی نماز، و روزه هر سه روز در ماه که سنت ثابتۀ پیغمبر (ص) است.

۳۶- از سعید بن یسار گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: سپاس مرخدا را سزااست که یکدسته مرجئه شدند و یکدسته حروریه و خوارج و یکدسته هم قدریه و شماها را هم ترابیه (منسوب بابتواب کنیه علی - ع) و شیعه علی نامیدند هلا بخدا که نیست آن حقیقت جز خدای وحده لا شریک له و رسولش (ص) و خاندان رسولش و شیعه خاندان رسولش و نیستند سائر مردم جز همان خودشان (که در تاریکی و گمراهی مانده اند) علی (ع) بهترین مردم بود بعد از رسول خدا (ص) و نزدیکترین مردم بخودشان اینرا سه مرتبه فرمود

شرح- از مجلسی ره - قوله مرجئة - ارجاء بمعنی تأخیر است بسا که مقصود از آن جمیع مسلمانانی باشد که امیر المؤمنین را در رتبه چهارم خلیفه میدانند و جزری آنهارا یک فرقه ای از مسلمانان انسته که عقیده دارند بسا ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد چنانچه با کفر هیچ طاعتی سود ندارد «حروریه» یکدسته از خوارجند که در محلی نزدیک کوفه بنام حروراء اول بار دسته بندی کردند. «قدریه» اطلاق میشود بر مفوضه و بسا که جبریه را هم قدریه گویند پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم حمد خدا را بردسته دسته شدن مسلمانان برای اینست که اگر این اختلافات پدید نشده بود فرقه شیعه در برابر عموم عامه نمیتوانست زیست کند و توسعه یابد .

۳۷- از عبد الحمید واسطی گوید بامام باقر (ع) گفتم قربانت ما شیعه در انتظار ظم-ور دولت حقه دست از بازار خود بر داشتیم تا آنجا که بسا یکی از ماها گدائی کند و سائل بکف شود در پاسخ فرمود ای ابا عبد الحمید آیا پنداری کسیکه خود را برای خدا باز داشته خدا باو فرج و گشایش نمیدهد؟ آری بخدا که خدا برای او گشایش دهد، خدا رحمت کند هر بنده که کار امامت ما را زنده دارد.

أصلحك الله إن هؤلاء المرجئة يقولون ما علينا أن نكون على الذي نحن عليه حتى إذا جاء ما تقولون كنا نحن وأنتم سواء؟ فقال: يا عبد الحميد صدقوا من تاب تاب الله عليه و من أسر نفاقاً فلا يرغم الله إلا بآتفه و من أظهر أمرنا أهرق الله دمه يذبحهم الله على الإسلام كما يذبح القصاب شاته قال: قلت: فنحن يومئذ؟ والناس فيه سواء؟ قال: لأنتم يومئذ سنام الأرض و حكامها لا يسعنا في ديننا إلا ذلك؟ قلت: فان مت قبل أن أدرك القائم عليه السلام؟ قال: إن القائل منكم إذا قال: إن أدركت قائم آل محمد نصرته كالمقارع معه بسيفه و الشهادة معه شهادتان.

گفتم اصلحك الله راستی این فرقه مرجئه میگویند که بما زیانی ندارد که بر همین عقیده خود باشیم تا گاهی که بیاید آنچه شماها میگوئید (یعنی دولت حقه ظهور کند) و با شما هم عقیده شویم و برابر گردیم.

فرمود ای عبد الحمید راست گویند هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد و هر کس منافق در آید و در دل ایمان ندارد خدا جز بینی خودش را بخاک نمالد و هر که امر امامت را فاش کند خدا خورش را بریزد، خدا در مسلمانی سرشان را ببرد چنانچه قصاب گوسفندش را سر ببرد.

گویند: گفتم: پس در آن روز که امام ظهور کرد و دیگران هم با او گرویدند ماها با مردم دیگر برابریم؟

فرمود (ع): نه؟ شما در آن روز سروران و فرماندهان روی زمین باشید در عالم دیانت برای ما جز این روا نباشد گفتم اگر من پیش از ذلك امام قائم مردم؟ فرمود هر که از شماها گویند اگر من قائم آل محمد (ص) را در یافتم او را یاری میکنم چون کسی باشد که بهمراه او شمشیر رند و شهادت با او دو بار شهادت محسوب شود.

شرح - از مجلسی ره - «و لقد تركنا اسواقنا الخ» ائمة کار ظهور امام قائم را بر مردم شیعه مشتبه میکردند بمصلحت آنان و برای اینکه نومید نشوند و شیعه امید داشتند که ظهور دولت حقه و قیام با شمشیر بدست جز امام دوازدهم باشد و انتظار آن را میبردند و شاید ترك کسب و بازار برای آمادگی این کار و تمرینات لازمه بوده است یا به امید آینده نزدیک ظهور دولت حقه کسب و بازرگانی را ترك کرده بودند بگمان اینکه پس از ظهور دولت حقه بدان نیازی ندارند یا برای اهتمام در دانش جـوئی و هدایت خلق و بی اعتنائی به تجارت به همین جهت - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بسیار دور است که ائمه شیعه را براه اشتباه و ابهام ببرند و بسرگردانی تا این اندازه بکشند با اینکه قیام دولت حقه بدست امام دوازدهم جزء تعلیمات مذهب شیعه امامیه بوده است و همه اخباریکه در این باره وارد است در آن صراحت دارد و موضوع ترك بازار برای آشفته بودن وضع اجتماعی دوران امام باقر (ع) بوده است و انتظار فرج بعنوان انتظار تنبیه وضع ناگوار دوران بنی امیه زیرا شك نیست که هرچه بنیاد حکومت ستمکار بنی امیه بر اثر نیرومند شدن مردم آزادی طلب کشور پهناور اسلامی آن روز لرزان تر میشد و رو بسراشیبی و سقوط میرفت فشار آنها بشیعه

بیشتر میشد زیرا همه اضطرابات و شورش ها و نا بسامانیهای کشور اسلام و مردم را به حساب آن ها میگذاشتند.

خاندان بنی امیه که يك خاندان عشیرگی بود و از نظم و تربیت و ترتیب يك کشوریکه از مرز فرانسه تا اواسط چین گسترده شده بود بی خبر و بی اطلاع بود دچار همه تشویش و نابسامانی بود، در محیط پهنای این کشور اسلامی حکومت بدست يك مشت زادگان امیه و سرسپرده های آن ها ادا می شد که جز خوش گذرانی و حکمرانی و زورگویی کاری نمیتوانستند و نمیدانستند، بیای ناراحتی می افزود، آبادی و عمرانی هر استانی رو بکاستی میرفت و مردم گرسنه و بیکار و بیچاره میشدند و هر کس پرچی بلند میکرد بناچار دنبال او میرفتند تا چاره ای بجویند حکومت بنی امیه نمی توانست درك حقیقت وضع این اجتماع پراکنده و بزرگ را بنماید او بشبوه کینه توزی خاندانی، ائمه بنی هاشم و پیروان آن ها را بطور مستقیم طرف خود میدانست و با فشار به اینها میخواست همه کارها را اصلاح کند.

چنانچه امروزه در کشورهای کم رشد و توسعه نیافته همین مالیخولیا در زمامداران خاندانی حکم فرماست بجای اینکه در درون وضع اجتماعی ملت خود بررسی کنند و علت نارضایتیها را جستجو کنند يك طرف خیالی و یا آنکه احتمالی برای خود می تراشند و بسر کوبی او میپردازند بگمان اینکه با سر کوبی او همه کارها درست میشود و جهان بکام آنها میگردد.

در اینوضع پریشانی که جامعه شیعه زیر فشار دیوانه وار حکومت بود ائمه بآن ها تسلیت میدادند و میفرمودند فرج نزدیکست. و لازم نیست که مقصود از این فرج ظهور امام قائم باشد بلکه رفع فشار و سخت گیری حکومت وقت و شاید در ضمن تعلیمات حزبی دستور هم آهنگی با دستجات نهضت بر ضد حکومت اموی هم بوده است که خود نیاز بفعال کاری و صرف وقت داشته و شاید يك علت عمده ترك بازار و کساد کسب و کار شیعه این بوده که حکومت وقت با نشانه هایی که از محیط آنها داشته است آنها را در محاصره اقتصادی میگذاشته و همه درهای زندگیرا بروی آن ها می بسته و باید چنین هم باشد.

مثلا محیط کوفه پس از شهادت امام مظلوم در کربلا پیوسته دچار شورش و انقلاب بود یکی از وسائل انقلاب بودجه و تمکن مالی است و بی تردید یکی از اقدامات جدی حکومت شام ایجاد هر گونه فشار اقتصادی نسبت ب مردم کوفه بوده است که بناچار بکساد بازار و ترك کسب و کار میکشیده است.

از اینجهت امام در عین حالیکه بعبدالحمید کمال اطمینانرا برای فرج اومیدهد و او را پاداش معنوی بیشتری امیدوار میسازد دستور اکید برای تقیه و خودداری هم با او میدهد و میفرماید هر که پرده حزب را بردارد و خود را آشکار کند خدا او را بمانند قصابی سر میبرد و بنظر من این کار در صورتی که موجب زیانی بدیگران نشود گناهی ندارد و بکنوع جانپنازی پسندیده است از این جهت امام برای آن کیفی اخروی بیان نکرده است و همان جان بازی تعبیر کرده است آن هم بکار خدا که چه سعادت خوبی است انسان بدست خداوند قربانی راه حق شود و دو جمله « ینبجهم الله علی الاسلام کما ینبج القصاب شاته » چه اندازه لطیف و زیبا و پرمعنا ادا شده است .

۳۸ - عنه ، عن الحسن بن علي ، عن عبدالله بن الوليد الكندي قال : دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام في زمن مروان فقال: من أنتم؟ فقلنا: من أهل الكوفة ، فقال : ما من بلدة من البلدان أكثر محباً لنا من أهل الكوفة ولا سيماً هذه العصابة ، إن الله جل ذكره هداكم لأمر جهله الناس و أحببتمونا و أبغضنا الناس و اتبعتمونا و خالفنا الناس و صدقتمونا و كذبنا الناس فأحياكم الله محيانا و أماتكم [الله] مما تنافسنا فأشهد على أبي أنه كان يقول : ما بين أحدكم وبين أن يرى ما يقره الله به عينه و أن يغتبط إلا أن تبلغ نفسه هذه - و أهوى بيده إلى حلقه - و قد قال الله عز و جل في كتابه : «ولقد أرسلنا رسالاً من قبلك و جعلنا لهم أزواجا و ذرية» فنحن ذرية رسول الله صلوات الله عليه و آله و سلم .

در ضمن بیان میکند که دولت حقه اعلان عفو عمومی خواهد کرد زیرا برای اصلاح و صلاح جامعه بنیاد میشود نه برای انتقام و خون ریزی چنانچه خود نهضت اسلام هم بر همین روش بود و پیغمبر اسلام از سخت ترین و خونخوارترین دشمنان خود بمجرد اینکه تسلیم میشدند و اظهار پشیمانی میکردند درمیگذشت و آنها را از همه کردارهای ناروای گذشته عفو میفرمود و البته مردان سابقه دار که در راه تأسیس این دولت حقه مبارزه کردند و آزموده شده و آب دیده شده اند در رأس امور قرار میگیرند و کارمندان دولت حقه بشمارند.

از مجلسی ره - قوله «والشهادة مع الشهداء» ممکن است مقصود این باشد که آرزوی شهادت يك ثواب دارد و هر که درك شهادت در رکاب امام کند دو ثواب دارد یا مقصود اینست که آرزوی شهادت با آن حضرت ثواب شهادت بهمراهی او را دارد و شهادت بهمراهی او ثواب دو شهادت با دیگران را دارد و در این صورت خود آرزوی شهادت با آن حضرت هم ثواب دو شهادت دارد .

۳۸ - از عبدالله بن ولید کنندی گوید مادر دوران حکومت مروان (حمار آخرین خلفای بنی امیه) شرفیاب حضور امام صادق (ع) شدیم فرمود: شما چه کسانی هستید؟ گفتیم از اهل کوفه هستیم، فرمود: در هیچ شهری نیست که به اندازه شهر کوفه دوستدار و طرفدار داشته باشیم بویژه از این جمع (یعنی از قبیلہ بنی کنده ظاهراً) .

راستی خدا جل ذکره شماها را برای امری هدایت کرده است که مردم بدان نادانند و آنرا نمیفهمند شما ما را دوست دارید و مردم ما را دشمن دارند شما پیرو ما هستید و مردم ما مخالف هستند، شما ما را تصدیق میکنید و مردم ما را تکذیب میکنند خدا شما را بزندگی مازنده دارد و مانند ما بمیراند من گواهم که پدرم میفرمود: میان هر کدام از شیعه و میان اینکه ببینند آنچه را که خدا بدان چشم او را روشن کند و بر او رشک برند فاصله نیست جز همینکه جانش بدینجا رسد و با دست خود اشاره به گلویش کرد و هر آینه خدا عز و جل در کتاب خود فرموده است (۳۸ - الزعد) و هر آینه ما رسولانی گسیل داشتیم و برای آنها ازواج و ذریه مقرر داشتیم - ما ذریه رسول خدائیم (ص) .

۳۹ - حمید بن زیاد ، عن الحسن بن محمد الکندی ، عن أحمد بن عدیس ، عن أبان بن عثمان عن أبي الصباح قال : سمعت کلاماً یروی عن النبی ﷺ و عن علیؑ و عن ابن مسعود فعرضته علی أبي عبداللهؑ فقال : هذا قول رسول الله ﷺ أعرفه قال : قال رسول الله ﷺ : الشقی من شقی فی بطن أمه والسعید من وعظ بغيره وأکیس الکیس التقی و أحمق الحمق الفجور و شر الروی روي الكذب و شر الأمور محدثاتها و أعمی العمی عمی القلب و شر الندامة ندامة یوم القیامة و أعظم الخطایا عند الله لسان الكذاب و شر الكسب کسب الربا و شر

۳۹- از ابی الصباح گوید سخنی شنیدم که از پیغمبر (ص) و از علی (ع) و از ابن مسعود نقل میشده و من آنرا بر امام صادق (ع) عرضه کردم، آن حضرت فرمود: این گفتار رسول خداست من آنرا میشناسم، فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است خوش بخت در شکم مادرش خوش بخت است، سعادت مند آنستکه بدیگری پند گرفته است زیرا کهها پرهیز کار و با تقوی است، بدترین بی خردی هرزگی است و بدترین نقل دروغ است (یعنی دروغ پردازی) و بدترین امور آنهاست که بدعت شود (یعنی بر خلاف قانون باشد) و بدترین کوریها کوری دل است.

شرح- از مجلسی ره- قوله «الشقی من شقی فی بطن امه» یعنی شقی آنکسی است که خدا میداند در عاقبت کارش شقی است و اگرچه بحسب ظاهر احوال و بیشتر عمرش در نزد مردم سعادت مند است پایان نقل از مجلسی- ره.

من گویم این حدیث معروف است و برخی از آن معنی جبر فهمیده اند و در تفسیر آن سرگردان شده اند تا آنجا که آنرا از احادیث معموله دانسته اند و از مضمون صدر خبر هم استفاده میشود که این حدیث در زمان امام باقر (ع) معروف بوده و شاید در فهم مقصود آن توجه نشده و مسووب تردید گردیده که ابی الصباح آنرا در محضر امام صادق (ع) مطرح کرد و امام صادق (ع) آنرا تأیید فرموده است؟

بنظر من این حدیث از ادله روشن اختیار بنده و امر بین الامرین است که ما آنرا در جلد ۱ تقریر کردیم مقصود از این جمله اینست که شقاوت بنده مستند بسوء اختیار خود او است و اختیار از ذاتیات هر انسانی است و ما در آنجا برای روشن شدن این موضوع تعبیر کردیم که اختیار عین وجود انسان است و چون شقاوت و بدبختی بطور استقلال مربوط بهمان سوء اختیار است و هیچ چیز دیگر بطور کامل در آن دخالت ندارد این جمله صحیح است که هر که شقی شده از شکم مادرش شقی شده یعنی شقاوت او مستند به اختیار او است که عین وجود او است و در شکم مادر هم همراه او بوده است و بعبارت دیگر این جمله کنایه است از نفی هر گونه مؤثری در شقاوت انسان جز ذات خودش و سوء اختیارش، بنظر من این بهترین عبارتیست در اثبات اختیار و نفی جبر.

دنباله حدیث ۳۹-

بدترین پشیمانی پشیمانی روز رستاخیز است (که درمانی ندارد) و بزرگترین خطاها نزد خدا زبان دروغگو است بدترین کسب ربا است (زنا است خ ل) بدترین خوردن مال یتیم است

الما کلا کل مال الیتیم وأحسن الزینة زینة الرجل هدی حسن مع ایمان و أملاک أم-ره به و قوام خواتیمه ومن يتبع السمعة یسمع الله به الکذبة ومن یتول دنیا یعجز عنها ومن یعرف البلاء یصبر علیه ومن لا یعرفه ینکل والرب کفر ومن یتکبر یضعه الله ومن یطع الشیطان یعص الله ومن یعص الله یعد به الله ومن یشکر یرزقه الله ومن یصبر علی الرزقة یعینه الله ومن یتوکل علی الله فحسبه الله ؛ لا تسخطوا الله برضا أحد من خلقه ولا تقربوا إلى أحد من الخلق تتباعوا من الله ، فان الله عز وجل لیس بینہ وبين أحد من الخلق شیء ۶ یعطیه به خیراً ولا یدفع به عنه شراً إلا بطاعته واتباع مرضاته وإن طاعة الله نجاح من کل خیر یتغی ونجاة من کل شر یتقی وإن الله عز ذکره یعصم من أطاعه ولا یعتصم به من عصاه ولا یجد الهارب من الله عز وجل مهرباً ، وإن أمر الله نازل ولو کره الخلائق و کل ما هو آت قریب ما شاء الله کان و ما لم یسأل یکن ، فتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الإثم والعدوان واتقوا الله إن الله شدید العقاب .

بهترین زیور مرد براه درست رفتن است از روی ایمان، کاملترین خود مختاری و آزادی استواری و بجا بودن انجام کارها است (محمتمل است که او بر سر کلمه قوام از نسخه نویسان افزوده شده باشد از مجلسی ره) هر که دنبال شهرت و نام باشد و کاری را برای آن کند خداوند بدروغ از او پذیرد ، هر که دوست دار دنیا باشد در آن درماند و هر که بلا را بفهمد بر آن صبر کند و هر که آنرا نفهمد سختی و عذاب کشد (یعنی هر که بداند بلا و گرفتاری جزء سازمان زندگی است و نزد خدا مزد دارد برای پذیرش آن آماده شود و بر آن صبر جمیل کند هم آرامش خود را از دست ندهد و هم از خدا مزد برد) و هر که باین حقیقت عارف نباشد بی تابی کند و در سختی و عذاب بگذراند و مزد هم ندارد) تردید در اصول ایمان کفر است . هر که کبر و رزد خدایش زبون کند ، هر که فرمان شیطان برد خدا را نافرمانی کرده و هر که خدا را نافرمانی کند خدایش عذاب کند و هر که شکر گزاری کند خدا برایش بیفزاید و هر که بر مصیبت شکیب باشد خدا باو کمک کند و هر که بر خدا توکل کند خدا او را بس باشد، خدا را برای رضای احدی از خلقش بخشم نیاورد تا از خدا دور شوید و خدا هم از شما دور شود . زیرا خدا عزوجل با احدی از خلق خود رابطه ای ندارد که بدو خیر رساند یا از او بدی را برگرداند چرهمان فرمان بردن از او و پیروی از آنچه رضایش در آن است و راستی که فرمان بری از خدا کامیابی برای هر چیز است که خواسته شود و نجات از هر شریستی که از آن پرهیز شود . و راستی خدا عز ذکره نگهدارد هر کس را که فرمانش برد و هر که نافرمانی او کند با او پناهنده نیست و آنکه از خدا عزوجل گریزد گریز گاهی ندارد و راستی فرمان خدا نازل شود گرچه همه آفریده ها را بد آید و هر آنچه آینده باشد نزدیک است آنچه خدا خواهد باشد و آنچه را نخواهد نباشد بنیک رفتاری و پرهیز کاری با یکدیگر کمک کنید و بر گناه و تجاوز هم دست نشوید و از خدا پرهیزید زیرا خدا سخت کیفر است .

۴۰ - وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن يعقوب بن شعيب أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «كان الناس أمة واحدة» فقال : كان الناس قبل نوح أمة ضلال فبدأ الله فبعث المرسلين وليس كما يتولون : لم يزل ، وكذبوا ، يفرق الله في ليلة القدر ما كان من شدة أورخاء أو مطر بقدر ما يشاء الله عز وجل أن يقدر إلى مثلها من قابل .

(حدیث البحر مع الشمس)

۴۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن محبوب ، عن عبد الله بن سنان ، عن معروف بن خربوذ ؛ عن الحكم بن المستورد ، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال : إن من الأقوات التي قدرها الله للناس مما يحتاجون إليه البحر الذي خلقه الله عز وجل بين السماء والأرض ، قال : وإن الله قد قدر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب وقد ر ذلك كله على الفلك ، ثم وكّل بالفلك ملكاً ومعه سبعون ألف ملك ، فهم يديرون الفلك فإذا أداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت في منازلها التي قدرها الله عز وجل فيها ليومها وليالها فإذا

۴۰ - از یعقوب بن شعیب که از امام صادق (ع) پرسید از قول خدا عز وجل (۲۱۳ - البقره) مردم همه يك امتند؟ در پاسخ فرمود: پیش از نوح همه امت گمراهی بودند و خدا آغاز بعثت رسولان نمود ، چنان نیست که می گویند: از همیشه بوده است دروغ گفتند. خدا در شب قدر جدا می کند و امتیاز میدهد و مقرر می سازد هر آنچه از سختی و خوشی و بارانست باندازه ای که خدا عز وجل می خواهد که مقدر سازد تا بمانند آن از سال آینده.

شرح - از مجلسی ره - «و لیس كما یقولون لم یزل» یعنی مطلب چنین نیست که می گویند هر چه هست از ازل بوده و تغییر نپذیرد بلکه بدا هست نسبت بدانچه در لوح محو و اثبات ثبت شده و خدا فرموده است محو کند خدا هر چه را خواهد و ثبت کند. دفتر کل نزد او است و تحقیق این مطلب در کتاب توحید گذشت.

حدیث دریا با خورشید

۴۱ - از حکم بن مستورد از علی بن حسین (ع) فرمود: راستی از اسباب زندگی که خدا آن را برای مردم مقدر کرده و اندازه گرفته است از چیزهایی که بدان نیاز دارند در بانی است که خدا عز وجل آنرا میانه آسمان و زمین آفریده است.

فرمود: و راستی که خدا مجاری خورشید و ماه و اختران و ستاره ها را در آن اندازه کرده و همه آنرا بر فلك مقدر و مقرر نموده است، سپس بفلک فرشته گماشته که هفتاد هزار فرشته به همراه اویند و آنها فلك را می چرخانند و چون او را می چرخانند خورشید و ماه و اختران و ستاره ها هم با او می چرخند و بمنزلهای خود که خدا عز وجل برای آنها مقرر ساخته است در شبانه روز آنها وارد میشوند و هر گاه

كثرت ذنوب العباد وأراد الله تبارك وتعالى أن يستعذبهم بآية من آياته أمر الملك الموكل بالفلك أن يزيل الفلك الذي عليه مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب فيأمر الملك أولئك السبعين ألف ملك أن يزيلوه عن مجاريه قال : فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر الذي يجري في الفلك قال : فيطمس ضوءها ويتغير لونها فإذا أراد الله عز وجل أن يعظم الآية طمست الشمس في البحر على ما يحب الله أن يخوف خلقه بالآية قال : و ذلك عند انكساف الشمس ، قال : وكذلك يفعل بالقمر ، قال : فإذا أراد الله أن يجعلها ويردّها إلى مجراها أمر الملك الموكل بالفلك أن يردّ الفلك إلى مجراه فيردّ الفلك فترجع الشمس إلى مجراها ، قال : فتخرج من الماء و هي كددة ، قال : والقمر مثل ذلك ، قال : ثم قال علي بن الحسين عليه السلام : أما إنه لا يفرع لهما ولا يهرب بهاتين الآيتين إلا من كان من شيعتنا ، فإذا كان كذلك فافزعوا إلى الله عز وجل ثم ارجعوا إليه .

گناه بندها بسیار شد و خدا تبارک و تعالی خواست که از آنها برای یکی از نشانه‌های خود کمک خواهد بفرشته موکل بفلك فرمان دهد آن فلکیکه مجاری خورشید و ماه و اختران و ستاره‌ها بر آنست از جای خود بدر برد آن فرشته هم بآن ۷۰ هزار فرشته فرمان دهد که آن را از مجاری خود بدر برند .
فرمود: آنرا بدر برند و خورشید در آن دریا افتد که فلك در آن روان است فرمود : پس تابش محو شود و رنگش بگردد و هر گاه خدا عزوجل خواهد آیت خود را بزرگ سازد خورشید را در آن دریا بهر وضعیکه خواهد بدان خلق خود را بترساند در آورد، فرمود این در هنگام گرفتن آفتاب است فرمود و همین کار را میکند باماه.

فرمود : و هر گاه خدا خواهد آنرا روشن سازد و گرفتن آنرا بر طرف کند بفرشته موکل بفلك فرمان دهد که فلك را بمجرای خود برگرداند و فلك را بر گرداند و خورشید بمجرای خود باز گشت کند فرمود پس از آب بر آید و تیره رنگ باشد فرمود ماه هم بمانند آنست .
گوید سپس علی بن الحسين (ع) فرمود هلا از آنها هر اس نکند و از این دو نشانه گرفتن خورشید و ماه نترسد جز کسیکه از شیعیان ما باشد پس هر گاه چنین شد بدر گاه خدا عزوجل بهر اسید و پناه برید و سپس باوباز گردید.

شرح - از مجلسی (ره) - «الا من كان من شيعتنا» - زیرا بدین ایمان دارند و گرنه بیشتر گرفتن خورشید و ماه را بحرکات افلاك مستند دانند و از آنها ترس ندارند.

من گویم تسلیم بمانند اینخبیر از اخبار مشکله نشانه مؤمنان پیروانمه اطهار است زیرا رد آن‌ها مانا برای اعتماد بفرجه کوتاه و خرد نارسا است یا پیروی از فلاسفه ملحدیست که خرق و التیام و اختلاف نظام را بفلك و حرکاتش روا ندارند و حرکت راستا را در برابر حرکت دوری بر آنها روا ندارند و مانند این مقررات فلسفیه که آنها را اثبات نکنند جز با شبهه‌های واهی و خرافات فاسده و چسبیدن باین مقررات مستلزم انکار بسیاری از آیات و اخبار و رد آنها است زیرا اخبار بسیاری دلالت دارند

بقطع حرکات افلاك و در نور دیدن و خرق آنها و تیره شدن خورشید و ماه و همه ستاره‌ها در روز قیامت و بازماندن آنها از حرکت.

و اما تجربه اینکه گرفتن خورشید هنگام حائل شدن ماه است میان آن و میان زمین و گرفتن ماه هنگام حائل شدن زمین است میان آن و خورشید منافات ندارد که در وقت آنها بدین دریا افتد علاوه بر اینکه ممکنست جمع میان این تجربه و مضمون اینخبر بوجه دیگری که شیخ صدوق ره در فقیه یاد کرده است آنجا که گفته است آنچه رامنجمان از کسوف پیشگویی کنند و طبق آنچه گویند واقعشود غیر کسوفی است که در اینخبر ذکر شده است و همانا لازمست که از کسوف بمساجد و نماز پناهنده شد چون نشانه ایست بمانند نشانه‌های قیام ساعت (یعنی روز قیامت) انتهى .

و مؤید کلام از است آنچه روایت شده است از کسوف و خسوف در روز و شب عاشوراء و در اخبار روایت شده که یکی از نشانه های ظهور امام قائم (ع) گرفتن آفتاب و ماه است در غیر موسم مقرر و در این جا است که حساب منجمان مختل شود و از میان برود - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - مرحوم مجلسی ره در بسیاری از کلمات خود مبانی و اصول حکمت یونانیرا که پایه و مایه فلسفه قدیم بود و حکمای مسلمین هم کور کورانه از آن پیروی کرده بود بیادانتقاد شدید گرفته و از آنها بشبهه و خرافت تعبیر کرده و آئینده بخوبی نظر اورا تأیید کرد و آزمایشهای علمی قرون اخیر، و کاوش دانشمندان معاصر ثابت کرد که آنچه حکمای یونان در دوران طلایی فلسفه بافی خود بعنوان کشف حقائق دریافتند و چند هزار سال حقیقت جویان و حکمت‌داران بشر را بدنبال خود بردند بر اثر علم و دانش معاصر که بر اساس آزمایش و تحقیق امروزی استوار است باطل و بیهوده بود و امروز ثابت شده که نظر آنها درباره آسمان و فلک و خصائص آنها خرافتی بیش نبوده است چنانچه مجلسی مرحوم ره بنور ایمان خود دریافت و از آن تعبیر کرد و امروزه مسلم شده که اجسام نورانی فضا هم بمانند زمین از عناصر و گاز و مواد نخست تشکیل یافته‌اند و آثار و خواص جدائی ندارند و پس از این یادآوری درباره شرح این حدیث که مرحوم مجلسی آنرا از صعاب و مشکلات احادیث دانسته نکات زیر را باید مورد توجه ساخت :

تعبیراتی که در حدیث بکار رفته است :

۱ - دریای میان آسمان و زمین .

۲ - مجاری خورشید و ماه و نجوم و کواکب .

۳ - فلک ۴ - ملک ۵ - منازل خورشید و ماه و نجوم ۶ - کسوف و خسوف .

دریا دو معنی دارد یکی حجم آب بسیار وسیع و انبوه که بیشتر از خلیج و نهر باشد و دیگری وسعت و پهناوری که این آب در آن جای گیرد و باید گفت دریا دراصل بمعنی همان وسعت نامحدود از نظر چشم انداز و توجه عمومی است چون نهر و خلیج و دریاچه هم همان ظرفی است که مقدار معینی آب در آن جای دارد .

و از اینجهت صحیح است که گفته شود دریا خشک است یا آب ندارد چنانچه در نهر هم همین تعبیر صحیح است بنابراین دریا مقیاس يك وسعت نامحدود عرفی است و لازم نیست که هر جا دریا

تعبیر میشود حجم آب معینی هم در آن وجود داشته باشد و این دریائی که خداوند میان آسمان یعنی دستگاه چرخان بر فراز زمین خلق کرده عبارت از فضای محدودی است که در زبان امروزی از آن بوسعت يك منظومه شمسی تعبیر میشود و بشر در زندگی خود بدان نیازمند است .

و اما مجاری خورشید و ماه و اختر و ستاره (که بعید نیست مقصود از کواکب در این حدیث همان سیارات باشد که از اختران دیگر امتیاز دارند در حرکت و روشنی و به اعتبار علم امروزه منظومه شمسی زمین بحسابند) همان مدارهای حرکت آنها است که در خورشید گرد آنست و در آن میچرخد و در کواکب سیاره که حرکت انتقالی دارند دایره مخصوصی است بیضی یا بوضع دیگر که حرکت کواکب در آن منظم است.

و اما فلک که همه مدارات خورشید و ماه و کواکب بر آن استوار است و بعید نیست همان جاذبیه عامه باشد که پس از قرن ها نیوتن فلکی معروف بدان پی برد و حقیقت آن عبارت از يك نیروی است شگرف که حساب يك منظومه شمسی معینرا در این فضای بی سروته و اسرار آمیز از قسمتهای دیگر جدا میکند که خورشید آن هم در حساب این نیرو در مرکزی استوار است و بدور خود میچرخد و این نیروی شگرف تکیه گاه همه موجودات این منظومه شمسی مشخص بحسابست و تعبیر از آن بفلک بسیار شیواست زیرا فلک يك نیروی چرخنده و چرخاننده است.

ملك که در فارسی فرشته گویند در تعبیر قرآن و اخبار عبارت از مقیاس فعالیت وجودی است چنانچه نیروی ماشین و کارخانه را که تکیه بصنعت بشری دارد بانرویی اسب تعبیر کنند و مقیاس يك فعالیت فوق صنعت بشری را یا تعبیر دیگر فعالیت ماوراء الطبیعه را بایک ملك تعبیر کنند و نیروی جاذبیه عامه بقوت هفتاد هزار ملك تعبیر شده است.

و اما کلمه منازل کواکب يك تعبیر قرآنی است که می فرماید (۳۹ - پس) و ماه را در منازلی اندازه گیری کردیم و منجمین هم اصطلاح منازل را که برای کواکب در کتب خود ثبت کرده اند بظاهر از این تعبیر قرآنی گرفته اند و منازل قمر را ۲۸ شمرده اند باعتبار اینکه در مدت یکشب يك منزل دارد و در مدت یکروز يك منزل و در ۲۸ منزل دوره ماهانه خود را بسر می برد و در این خیر منازل شبانه روزی را برای همه کواکب اثبات کرده است.

و مثلا منازل خورشید در هر شب قوس اللیل آن است و در هر روز قوس النهار آن که عبارت از کمائی نیم دایره نامرئی شب و کمائی نیم دایره مرئی روز باشد و بهمین معنا منازل شب و روز برای دیگر کواکب هم منظور میشود زیرا از نظر سنجش ما که در زمین زندگی میکنیم هر کواکبی دارای این دو منزل شبانه روزی جلوه گر میشود و در مداری بنظر ما خود نمائی دارد و یا از نظر ما نهانست.

و اما راجع بکسوف و خسوف آنچه منجمان قدیم و جدید گویند اینست که:

کسوف گرفتن آفتاب همیشه در عقده رأسی یعنی نقطه تلاقی منطقه البروج که مدار خورشید است با مدار ماه اتفاق می افتد و در خصوص حال مقارنه خورشید و ماه میسر میشود، یعنی هنگامیکه این دو در يك درجه و يك دقیقه مدار خود باشند که در اینصورت آفتاب در پشت جسم ماه واقع میشود و سایه ماه که امتداد آن تازمین کشیده است بر روی قطعه ای از زمین می افتد و مردمیکه در آن قطعه زمین باشند نمی توانند آفتاب را ببینند و پرتو آفتاب از آنها نهانست ، و گرفتن ماه در عقده ذنب است یعنی

نقطه برخورد منطقه البروج با مدار ماه در طرف مقابل رأس و این در حال مقابله میسر است که ماه و خورشید از نظر ما در دو نقطه مقابل قرار دارند (از ۱۳ - ۱۴ ماه) قمری و در این حال است که ممکن است زمین حائل شود میان ماه و خورشید یعنی سایه آن که تا جرم ماه امتداد دارد روی قسمتی از ماه بیفتد و مردم آن قطعه از زمین که محاذی این سایه واقع بر سطح ماه هستند آنرا تیره بنگرند.

از نظر حدیث این دو حادثه کسوف و خسوف اختلالی است در مجرای مقرر برای خورشید و ماه و نشانه ایست از خشم خدا نسبت به مردم زمین:

از نظر ۱ - می توان گفت که منظور اینست که کسوف و خسوف قانون ثابت و معینی ندارد مانند اول هر برج و هر ماه در گردش خورشید و مانند رؤیت هلال و دوره سال در گردش ماه و وقوع آنها بوجه نامنظمی است از نظر دوره سال و هم از نظر مناطق قابل رؤیت و باین اعتبار گرفتن خورشید و ماه در هر نقطه ای از زمین يك حادثه ناکهانی و برخلاف انتظار برخورد میشود.

و از نظر ۲ - بیانی است از شرع و قابل باور است و گرچه دوران منظم و مرتبی هم داشت زیرا تنظیم مدار ماه و خورشید و گردش آنها در علم الهی بر این تناسب تطبیق شده است و اگر روزی برای جهان آید که از هر گونه آلودگی گناه و ستم پاک شود دور بنظر نمیرسد که وضع مدار آن ها دیگر گونه گردد و از کسوف و خسوف نسبت به مردم زمین بر کنار شوند زیرا دیگر گونی مدارات کواکب مطالبی است که در فلسفه قدیم و جدید تاحدی مورد تسلیم است باقی ماند عبادت آخر حدیث که می فرماید « فتخرج من الماء وهي كدرة » یعنی چون از آب بر آید تیره نماید و این تعبیر به معنی این نیست که خورشید در حجم آبی فرو میشود بلکه ممکن است از آب همان گرداب سایه ماه باشد که چون نور ندارد آکنده از رطوبت جوی است.

و یا مقصود این باشد که چنین بنظر آید فتدبر چنانچه درباره سیر ذوالقرنین در قرآن مجید این تعبیر آمده است که :

« فلما بلغ مغرب الشمس وجدها تقرب فی عين حمأه » یعنی چون به مغرب خورشید رسید دریافت که در چشمه آب گرمی فرو میشود.

۴۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن محمد بن سليمان، عن الفضل بن إسماعيل الهاشمي، عن ابيه قال: شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام ما ألقى من أهل بيتي من استخفافهم بالدّين فقال: يا إسماعيل لا تنكر ذلك من أهل بيتك فان الله تبارك وتعالى جعل لكل أهل بيت حجة يحتج بها على أهل بيته في القيامة فيقال لهم: ألم تروا فلاناً فيكم، ألم تروا هديه فيكم، ألم تروا صلواته فيكم؛ ألم تروا دينه؛ فهلا اقتديتم به؛ فيكون حجة عليهم في القيامة.

۴۳- عند، عن ابيه؛ عن محمد بن عثيم النخاس، عن معاوية بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الرجل منكم ليكون في المحلة فيحتج الله عز وجل يوم القيامة على جيرانه [به] فيقال لهم: ألم يكن فلاناً بينكم، ألم تسمعوا كلامه، ألم تسمعوا بكاءه في الليل، فيكون حجة الله عليهم.

۴۴- محمد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب؛ عن جميل بن صالح، عن أبي مریم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: «وأرسل عليهم طيراً ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل» قال: كان طير ساف جاءهم من قبل البحر، رؤوسها كأمثال رؤوس السباع وأظفارها كأظفار السباع من الطير، مع كل طائر ثلاثة أحجار: في رجله حجران وفي

اخبار متفرقه

۴۲- از فضل بن اسماعیل هاشمی از پدرش گوید با امام صادق (ع) شکایت بردم از آنچه بدان بر می خورم از اینکه خاندانم دین را سبک می شمارند و بدان اعتنائی که بایست ندارند در پاسخ فرمود ای اسماعیل ابن وضع را از خانواده ات ناشناخته بگیر و دل تنگ مدار زیرا خدای تبارک و تعالی برای هر خاندانی حجتی مقرر داشته که در روز قیامت بدان بر آن خاندان حجت آورد و بدانها فرماید آیا فلانرا در میان خود ندیدید یا رفتار درست او را در میان خود ندیدید، آیا نمازش را در میان خود ندیدید، آیا دینداریش را در میان خود ندیدید چر ابا و اقتداء نکردید و حجت بر آن ها باشد در روز قیامت.

۴۳- از معاویه بن عمار گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود مردی از شما در محله باشد و خداوند حجت آورد روز قیامت بر همسایگانش بدو و بآنها گفته شود آیا فلانی در میان شما نبود؟ آیا کلام او را نشنیدید؟ آیا آواز گریه او را در شب نشنیدید؟ پس او حجت خدا باشد بر آنها. (حدیث طیر ابابیل و آغاز بروز آبله).

۴۴- از ابی مریم گوید از امام ابی جعفر الباقر علیه السلام پرسیدم از قول خدا عزوجل (۳- الفیل) و فرستاد بر آنها ابابیل را. ۴- که پرتاب میکرد بآنها سنگی از سجيل - ؟ فرمود: پرنده ای بودند که شتابانه در نزدیکی زمین پرمیزدند، و از سمت دریا بر سر آنها ریختند و سری داشتند بمانند سر پرنده های درنده و چنگالی بمانند درندگان پرنده و با هر پرنده ای سه سنگریزه دو تا در چنگال داشت و یکی در منقار و شروع کردند که بآن ها پرتاب

منقاره حجر؛ فجعلت ترمیهم بها حتی جذرت أجسادهم فقتلهم بها وما كان قبل ذلك رأي شي من الجُدري ولا رأوا ذلك من الطير قبل ذلك اليوم ولا بعده، قال: ومن أفلت منهم يومئذ انطلق حتى إذا بلغوا حضرموت وهو واد دون اليمن، أرسل الله عليهم سيلاً ففرقهم أجمعين، قال: وما رأي في ذلك الوادي ماء قط قبل ذلك اليوم بخمسة عشر سنة، قال: فلذلك سمّي حضرموت حين ماتوا فيه.

۴۵ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن عبدالله بن بكير، و ثعلبة بن ميمون، وعلي بن عقبة، عن زرارة، عن عبدالملك قال: وقع بين أبي جعفر و بين ولد الحسن عليه السلام كلام قبلغني ذلك فدخنت علي أبي جعفر عليه السلام فذهبت أتكم فقال لي: مه؛ لا تدخل فيما بيننا فانما مثلنا ومثل بني عمنا كمثل رجل كان في بني إسرائيل، كانت له ابنتان فزوج إحداهما من رجل زراع وزوج الأخرى من رجل فخار، ثم زارهما فبدأ بامرأة الزراع فقال لها: كيف حالكم؟ فقالت: قد زرع زوجي زرعاً كثيراً فان أرسل الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً، ثم مضى إلى امرأة الفخار فقال لها: كيف حالكم؟ فقالت: قد عمل زوجي

کنند تا نشان دانه آبله زد و آنها را بدان کشتند و پیش از آن هیچ آبله دیده نشده بود و آن نوع پرنده را پیش از آنروز ندیده بودند و نه بعد از آنروز کسی دید فرمود: هر کدام در آنروز رها شدند رفتند تا بوادی حضرموت یمن رسیدند و آن یک دشتی است نزدیک یمن و خدا سیلی فرستاد و همه را غرقه کرد فرمود: در آن دشت از پانزده سال پیش آبی دیده نشده بود، فرمود از اینرو آنرا دشت حضرموت نامیده هنگامیکه اینها در آن مردند (یعنی مرگ در رسید).

شرح - از مجلسی (ره) - «طیرا ابابیل» - بیضاوی گفته است ابابیل جمع اباله است یعنی جمعیت های بسیار این پرنده ها بدان مانند شده و برخی گفته اند مفردی ندارد بمانند عبادید و شحاطیط. «قوله حتی جذرت اجسامهم» تا تن آنها آبله بر آورد فیروز آبادی گفته جدری بضم جیم و فتح آن ریشها که در تن بر آید باد کند و بتر کد و ظاهر اینستکه بر هر کدام سنگریزه بسیار زدند تا تن آنها سوراخ سوراخ شد و ظاهر اخبار و تواریخ دیگر اینستکه بر هر مردی یک سنگریزه زدند و بهمان مرد.

۴۵ - از عبدالملك گوید میان امام باقر (ع) و یکی از فرزندان امام حسن مجتبی سخنی در گرفت و گزارش آن یمن رسید من رفتم خدمت امام باقر و تا رفتم در آن باره سخنی بگویم یمن فرمود خاموش باش، در میان ماها وارد مشو همانا مثل ما و مثل عموزادگان ما مثل مردیست که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت یکرا بزراعتکاری شوهر داد و دیگر برا بکوزه گری سپس بدیدار آنان رفت نخست نزد زن آنزراعتکار رفت و گفت حال شماها چگونه است؟ دخترش در پاسخ او گفت شوهرم زراعت بسیاری کشته و اگر خداوند بارانی بدهد حال ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر است.

سپس نزد زن آنکوزه گر رفت و گفت حال شما چطور است؟ در پاسخ گفت شوهرم کوزه

فخاراً كثيراً فان أمسك الله السماء فنحن أحسن بنى إسرائيل حالاً، فانصرف و هو يقول : اللهم أنت لهما ، و كذلك نحن .

۴۶ - محمد ، عن أحمد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ؛ عن ذريح قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : «عزمت عليك ياريح وياوجع، كائن ما كنت بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام رسول رسول الله صلى الله عليه وآله علي جن وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لما أجبته وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي ، الساعة الساعة .»

بسیار ساخته و اگر آسمان نیارد حال ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر است و او بر گشت و می گفت بار خدایا تو برای هر دوی آنها هستی، و همچنین هستیم ماها.

شرح - از مجلسی (ره) - قوله « و كذلك نحن » - یعنی شما را نرسد میان ماها قضاوت کنید زیرا هر دو طرف فرزندان پیغمبریم (ص) و احترام ما هر دو بر شما لازم است و نباید میان ماها بطرفداری اقدام کنید چنانچه آن مرد در میان دو داماد قضاوتی نکرد و کار هر دو را به خدا وا گذاشت.

۴۶ - از ذریح گوید شنیدم امام صادق (ع) در تعویذ برای یکی از فرزندانش میفرمود:

تورا قسم می دهم ای باد وای درد هر چه باشی بدان عزیمتی که علی بن ابی طالب امیر المؤمنین رسول رسول خدا (ص) بر جن وادی صبره عزيمة یافت و آنان هم اجابت کردند و اطاعت کردند که تو هم بناچار اجابت کنی و اطاعت کنی و از تن پسر فلان که دختر زاده من است بیرون روی الساعة، الساعة.

شرح - از مجلسی ره - «علی جن وادی الصبره» شاید اشارت باشد بدانچه شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابن عباس نقل کرده است گوید : چون پیغمبر بسوی بنی المصطلق میرفت از راه کناری گرفت و شبش دریافت و در کنار رود خانه ای منزل کرد چون آخر شب شد جبرئیل نزد او فرود آمد و به او گزارش داد که طائفه ای از جن در ته این وادی موضع گرفته اند و آهنگ توطئه ای بر علیه او و اصحابش دارند در موقعیکه از آن جا بگذرند آن حضرت امیر المؤمنین (ع) را خواست و باو فرمود بدین رودخانه برو و جمعی از دشمنان جن خدا بر سر راهت آیند و آهنگ تو کنند و با نیرومی که خداوندت داده است از آنها دفاع کن و بنامهای خدا عزوجل پناه گیر و خداوند تو را بعلم خود پناه دهد و صد تن از مردم متفرقه را با او فرستاد و بآنها فرمود در خدمت او باشید و فرمان او را ببرید.

امیر المؤمنین (ع) بدان رودخانه رو کرد و چون بلبه آن رسید بآن صد تن همراه خود فرمود بر آن لبه بایستند و کاری نکنند جز بدستور او و خود پیشرفت و بر لب رودخانه ایستاد و اعوذ بالله گفت و نام خدا برد و اشاره بهمراهان خود کرد تا نزدیک شدند و باندازه يك تیر پرتاب از او فاصله گرفتند و خود بدون رودخانه سرازیر شد و باد تندی وزید که نزدیک بود آن مردم را برو در اندازد و آنها را از جای بر کند از بیم دشمن و بیم وضعیت، امیر المؤمنین (ع) فریاد کشید منم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا (ص) و عموزاده اش اگر خواهید بمانید و اشخاصی

۴۷- محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن ابن سنان ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله من يتفقّد يفقد و من لا يعدّ الصبر لنوائب الدهر يعجز ، و من قرض الناس قرضوه و من ترکهم لم يترکوه ، قيل : فأصنع ماذا يا رسول الله ؟ قال : أقرضهم من عرضك ليوم فقرك .

بچشم همراهان او آمد که بمانند تر کمن بودند و از دست آنها زبانه آتش نمایان بود که جای گرفتند و در کناره‌های آن رودخانه بگردش آمدند.

امیرالمؤمنین قرآن میخواند و بدون رودخانه میرفت و با تیغ خود برآست و چپ اشاره میکرد و آن اشخاص درنگی نکردند و مانند دودی سیاه شدند و امیرالمؤمنین الله اکبر گفت و سپس از آنجا که فرود شده بود برآمد و همراهانش بدنبال او آمدند تا آن موضع از آنچه رخ داده بود پاک شد.

اصحاب رسول خدا (ص) باو گفتند یا ابوالحسن باچه برخوردی نزدیک بود از ترس بمیریم و از تو بیشتر بیمناک بودیم از آنچه خود در آن گرفتار بودیم در پاسخ آنها فرمود چون دشمن خود را نمود نامهای خدا را بلند بردم و آنها زبون شدند و دانستم چه بی تابی بدانها دست داده منم بی ترس از آنها در میان رودخانه رفتم و اگر بحال خود مانده بودند همه را میکشتم و خدا مکر و شر آنها را دفع کرد از مؤمنان و باقی مانده بیشتر از من خدمت رسول خدا (ص) روند و ایمان آوردند امیرالمؤمنین با همراهان خود نزد رسول خدا (ص) برگشت و گزارش کار خود را داد و آن حضرت آسوده خاطر شد و خرم گردید و دعای خیر درباره او کرد و فرمود یا علی پیش از تو آن ها که خدا از تو بیمناکشان کرده بود آمدند و اسلام آوردند و اسلامشانرا پذیرفتم سپس با جمع مسلمانان کوچ کرد و آسوده خاطر و بی ترس از آن رودخانه گذشتند و عامه هم این حدیث را بدون انکار موافق خاصه روایت کرده اند انتهى.

۴۷- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: هر که و ارسی کند بدست نیارود (جزری گفته مقصود اینستکه هر که از احوال مردم و ارسی کند و در مقام تفتیش آنها برآید آنچه پسند او است نیابد زیرا خیر در مردم کم است) و هر که برای ناگواریهای روزگار شکیبائی پیشه نکند در ماند و هر که بمردم قرض دهد باو قرض دهند (یعنی هر که از مردم ببرد و کناره کند از او کناره کنند یا اینکه هر که بمردم بد گوید باو بد گویند) و هر که مردم را ترک کند دست از او بردارند.

عرض شد یا رسول الله پس چه بکنم؟ فرمود بمردم از آبروی خود وام بده برای روزنیازمندیت (یعنی در برابر بد گوئی و آبرو ریزی آنها صبر کن و انتقام مکش تا در روز قیامت از آنها عوض بگیری).

۴۸ - عنه ، عن أحمد ؛ عن البرقي ، عن محمد بن يحيى ، عن حماد بن عثمان قال : بينا موسى بن عيسى في داره التي في المسعى يشرف على المسعى إذ رأى أبا الحسن موسى عليه السلام مقبلاً من المروة على بغلة فأمر ابن هياج رجلاً من همدان منقطعاً إليه أن يتعلق بلجامه ويدعي البغلة فأتاه فتعلق باللجام وأدعى البغلة فثنى أبو الحسن عليه السلام رجله فنزل عنها وقال لغلمانه : خذوا سرجها وادفعوها إليه ، فقال : والسرج أيضاً ، فقال أبو الحسن عليه السلام : كذبت عندنا البيئة بأنه سرج محمد بن علي وأما البغلة فانا اشتريناها منذ قريب وأنت أعلم وما قلت .

۴۹ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن مرزم ؛ عن أبيه قال : خرجنا مع أبي عبدالله عليه السلام حيث خرج من عند أبي جعفر المنصور من الحيرة فخرج ساعة أذن له وانتهى إلى السالحين في أول الليل فعرض له عاشر كان يكون في السالحين في أول الليل فقال له : لأدعك أن تجوز

۴۸ - از حماد بن عثمان گوید در این میانکه موسی بن عیسی (از سران بنی عباس) در خانه خود بود که آن خانه در کنار محل سعی میان صفا و مروه بود و بمحل سعی توجه داشت بناگاه دید ابوالحسن موسی (ع) (امام هفتم) از طرف مروه سوار بر استری می آید، بی درنگ ابن هياج که مردی همدانی و سرسپرده بود فرمان داد تا مهار استر امامرا بگیرد و مدعی شود که استر از آن او است نزد او آمد و بلگام چسبید و مدعی آن شد.

امام کاظم (ع) بی درنگ پای از رکاب برداشت و از آن پیاده شد و بغلامانش فرمود زین را بردارید و استر را باو بدهید ابن هياج گفت زین هم از من است . در پاسخ او فرمود دروغ گفتی ما بینه داریم که این زین از مال محمد بن علی (پدرم - ع) بوده است ولی استر را همین نزدیکی خریدیم و تو بهتر میدانی و آنچه می گوئی .

شرح - از مجلسی ده - تسلیم استر باو باینکه میدانست دروغ می گوید یا برای حفظ آب و رو بوده و درینج از اینکه با این مرد دلقك نزد والی بمحاکمه رود یا برای این بوده که در صورت مرافعه باید قسم بخورد برد دعوی او و از آن درینج داشته است یا برای این بوده که مردم در صورت جهل بحال مدعی طرح دعوی نکنند و تسلیم مدعی شوند پایان نقل از مجلسی ده .

من گویم - چون امام (ع) میدانست که این اقدام بدستور موسی بن عیسی مرد متنفذ حکومت وقت است میدانست که اگر کار بمرافعه کشد شهود قلبی و زور میسازند و در محکمه او را محکوم میکنند و هم استر را میبرند و هم باعث زحمت او میشوند این بود که استر را تسلیم کرد و از شر توطئه آسوده شد و در حقیقت توطئه را کشف کرد و خنثی نمود .

۴۹ - از محمد بن مرزم از پدرش گوید ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که در حیره از نزد ابی جعفر منصور دوانیقی رخصت خروج دریافت کرد و آزاد شد در همان ساعت اجازه بی درنگ حرکت کرد و سرشب پیاسبانان گشتی برخورد و يك گمرک چي که در میان پاسبانهای گشتی بود در همان سرشب بآن حضرت در آویخت و گفت من نمی گذارم تو از اینجا بگذری و حضرت باو اصرار کرد و از او خواهش کرد و او بسختی سر باز زد و جلو حضرترا گرفت، من و مصادف در خدمت آن

فألح عليه وطلب إليه ، فأبى إباء و أنا و مصادف معه فقال له مصادف : جعلت فداك إنما هذا كلب قد آذاك وأخاف أن يردك وما أدري ما يكون من أمر أبي جعفر وأنا ومرارم أتأذن لنا أن نضرب عنقه ، ثم نظر حه في النهر؟ فقال : كف يا مصادف ، فلم يزل يطلب إليه حتى ذهب من الليل أكثره فأذن له فمضى فقال : يا مرازم هذا خير أم الذي قلتاه ؟ قلت : هذا جعلت فداك ، فقال : إن الرُّجل يخرج من الذِّلِّ الصغير فيدخله ذلك في الذِّلِّ الكبير .

۵ - عنه ، عن أحمد بن محمد ؛ عن الحجاج ، عن حفص بن أبي عائشة قال : بعث أبو عبد الله عليه السلام غلاماً له في حاجة فأبطأ فخرج أبو عبد الله عليه السلام على أثره لماً أبطأ عليه فوجده نائماً فجلس عند رأسه يروحه حتى انتبه فلماً انتبه قال له أبو عبد الله عليه السلام : يا فلان والله ما ذاك لك تنام الليل والنهار ؛ لك الليل ولنا منك النهار .

حضرت بودیم، مصادف باو عرض کرد همانا این گمرك چی سگی است که تورا آزار داده و میترسم تورا نزد منصور بر گرداند و نمیدانم که در این بار دوم منصور با شما چه خواهد کرد من بامرازم هر دو حاضریم اجازه میدهمی کردن او را بزیم و جسد او را بیندازیم در نهر.

در پاسخ فرمود: ای مصادف دست بردار و آرام باش و امام پیوسته از او طلب رفع مزاحمت کرد تا بیشتر شب گذشت و در آخر شب اجازه گذر به حضرت داد و حضرت براه خود رفت و پس از آن فرمود : ای مرازم این بهتر است یا آنچه شما گفتید گفتیم قربانت این بهتر شد.

فرمود: بسا که مرد از خواری کوچکی بر آید و در خواری بزرگتری در آید .

شرح - از مجلسی ره - قوله فی السالحين - یعنی پاسبانها تیکه شب کردند چنین گفته شده ولی درستش اینست که مقصود از سالحين در هر دو جا نام محلی است در کتاب مغرب گفته است سالجون موضعی است در فرسخی بغداد پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم حیره در حدود کوفه است و بعید است که حضرت در این مدت بآنجا رسیده باشد و بر فرض گرفتاری بخود منصور مراجعه شود و درست تر همان معنی اول است و منظور پاسبانان شب گردان اطراف همان حیره بوده که شاید بمنظور حفاظت منصور در آنجا گشت میزدند و منظور آن گمرك چی هم این بوده است که بعنوان دشمنان منصور حضرت و همراهانشرا متهم سازد و این عادت گمرك چیانستکه بهر وسیله برای آزار مسافران متشبه میشوند .

۵۰ - از حفص بن ابی عایشه گوید امام صادق (ع) یکی از غلامانشرا بدنبال کاری فرستاد و او دیر کرد، امام صادق بدنبالش بیرون شد که دیر کرده بود و دید خوابیده امام بالای سرش نشست و او را باد زد تا بیدار شد چون بیدار شد امام صادق (ع) باو گفت ای فلانی بخدا حق نداری هم شب بخوابی و هر روز شبت از آن تو است و روزت از آن ما .

۱ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن حسان [عن] أبي علي قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لا تذكروا سرنا بخلاف علانيتنا ولا علانيتنا بخلاف سرنا ، حسبكم أن تقولوا ما نقول وتصمتوا عما نصمت ، إنكم قد رأيتم أن الله عز وجل لم يجعل لأحد من الناس في خلافنا خيراً ؛ إن الله عز وجل يقول : «فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم» .

(حدیث الطیب)

۵۲ - محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن زياد بن أبي الحلال ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال موسى عليه السلام : يارب من أين الداء ؟ قال : مني ، قال : فالشفاء ؟ قال : مني قال : فما يصنع عبداك بالمعالج ؟ قال : يطيب بأنفسهم فيوهئذ سمى المعالج الطيب .

۵۱ - از ابی علی گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود در پیش مردم ظاهر و باطن ما را برخلاف یکدیگر جلوه ندهید شما را در مذهب خود همین بس که هرچه را ما بگوئیم بگوئید و از هرچه دم بندیم دم بندید . بر راستی شما دیده‌اید که خدا عز وجل در مخالفت ما خیری برای کسی قرار نداده راستی که خدا عز وجل میفرماید (۳۰ - النور) باید حذر کنند کسانی که مخالفت میکنند از فرمان خدا از اینکه دچار فتنه‌ای شوند یا عذاب دردناکی .

حدیث راجع بطیب

۵۲ - از امام صادق (ع) که فرمود موسی (ع) عرض کرد پروردگارا درد از کجاست ، فرمود از جانب من ، عرض کرد درمان از کجاست ؟ فرمود از من است ، عرض کرد پس بنده هایت را با پزشک معالج چه کار ؟ فرمود بدان دلخوش شوند . و از آن روز معالج طیب نامیده شد .

شرح - از مجلسی ره - «یطیب بانفسهم» در برخی نسخه با بیه است و در برخی بایه دو نقطه فیروز آبادی گفته معنی طب تانی و تملطف است یعنی طیب بمعالج گفته اند برای آنکه بواسطه رفق و مهرورزی و تدبیر خود اندوهر را از دل بیمار میبرد و شفاء بدست او نیست و اما بنا بر نسخه دوم مقصود این نیست که طیب از آن ماده باز گرفته شده چون یکی مضاعفت و یکی معتل و بلکه مقصود اینست که نام طیب باعتبار این نیست که بیماری از تن برد بلکه باعتبار اینست که غم از دل برد و دل را خوش کند . پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم بیماری نقصانی است درجهاز زندگی يك موجود جاندار بواسطه فقدان یکی از شرائط زندگی یا یکی از اعضاء و ارکان آن و نسبت آن بخداوند از نظر اینست که آنرا نیافریده است یعنی بالعرض و مجاز است مانند نسبت خلق شر و ظلمت بذات حضرت او . و شفاء و درمان بیماری عبارتست از ایجاد آن شرط و یا جزء مفقود و بوجه حقیقت مستند بحضرت و دود است و کار پزشک هرچه هم استاد و درست فهم و درست کار باشد آماده کردن زمینه است برای ایجاد شرط و یا جزء جهاز زندگی بمانند

۵۳ - عنه ، عن أحمد ، عن ابن فضال ، عن ابن بکیر ، عن أبي أيوب ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما من داء إلا وهو يسارع إلى الجسد ينتظر متى يؤمر به فيأخذه .
وفي رواية أخرى : - إلا الحمى فانها ترد وروداً .

۵۴ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن عبدالعزیز بن المهدي ؛ عن يونس بن عبدالرحمن ؛ عن داود بن زربي قال : مرضت بالمدينة مرضاً شديداً فبلغ ذلك أبا عبد الله عليه السلام فكتب إلي : قد بلغني علقتك فاشترصاعاً من بر ثم استلق على قفاك وانثره على صدرك كيفما انتثر وقل : «اللهم إنني أسألك باسمك الذي إذا سألك به المضطر كشفته ما به من ضرر ومكنت له في الأرض وجعلته خليفة لك على خلقك أن تصلي علي محمد وعلى أهل بيته وأن تعافيني من علتي» ثم استوجالسا واجمع البر من حولك وقل مثل ذلك وأقسمه مداً لكل مسكين وقل مثل ذلك، قال داود : ففعلت مثل ذلك فكانت ما نشطت من عقال وقد فعله غير واحد فانتفع به .

اینکه زارع بذرافشانند و یا آنکه نهال بکارند، و بسیاری از بیماریها دوره ای دارد در مزاج بیمار که خود بخود بگذرد و بهبودی پدید آید از اینجهت میفرماید بیشتر فائده پزشک از نظر روانی و روحی است و برای خوش کردن دل بیمار است.

۵۳ - از امام صادق (ع) فرمود هیچ دردی نیست مگر آنکه بتن شتابد (راه درادخ) و بانتظار است که چه زمانی فرمان بدو رسد تا تن را فرو گیرد و در روایت دیگر فرموده است که - جز تب زیرا که آن یکبارہ بتن در آید .

شرح - از مجلسی ره - «قوله: وهو يسارع الى الجسد» یعنی بدان راهی دارد و نفوذ میکند و شاید مقصود اینست که غالب دردها در خود تن ماده ای دارد و در مورد اقتضاء شدت یابند جز تب که بی ماده درونی بیدن تسلط یابد مثلاً مانند ورود هوای سرد یا گرم بر آن.

۵۴ - از داود بن زربي گوید من در مدینه سخت بیمار شدم و بگوش امام صادق (ع) رسید و بمن نگارش فرمود که:

درد مندی تو بمن رسید، يك صاع گندم بخر (یکمن تبریز کمتر) و بر پشت بخواب و آنرا بر سینه ات بیفشان هر گونه افشان شد و بگو: بار خدایا من از تو خواهش دارم بدان نام تو که هر گاه آن پریشان تو را بدان بخواند آنچه پریشانی دارد از او بر طرف کنی و او را بر زمین جای گزین سازی و خلیفه بر خلق خودت نمائی که رحمت فرستی بر محمد و اهل بیتش و مرا از این درد بیکه دارم عافیت بخشی، سپس برخیز بنشین و آن گنده را از گرد خود جمع کن و همان ذکر را بخوان و آنرا بچهار مد (در حدود یکچهارک) بخش کن و هر یکرا بمسکینی بده و همان ذکر را بخوان، داود گوید: من چنین کردم و گویا از بندرها شدم و دیگران هم عمل کردند و از آن سود بردند.

(حدیث الحوت علی ای شی هو)

۵۵- محمد، عن أحمد، عن ابن محبوب؛ عن جميل بن صالح؛ عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن الأرض على أي شيء هي ؟ قال : هي على حوت ، قلت : فالحوت على أي شيء هو ؟ قال : على الماء ، قلت : فالماء على أي شيء هو ؟ قال : على صخرة ، قلت : فعلى أي شيء الصخرة ؟ قال : على قرن ثور أملس ، قلت : فعلى أي شيء الثور ؟ قال : على الثرى ، قلت : فعلى أي شيء الثرى ؟ فقال : هيهات عند ذلك ضل علم العلماء .

حدیث ماهی که بر چه استوار است

۵۵- از ابان بن تغلب از امام صادق (ع) گوید از آن حضرت پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: بر ماهی. گفتم ماهی بر چه استوار است؟ فرمود بر آب، گفتم آب بر چه استوار است؟ فرمود بر صخره گفتم صخره بر چیست؟ فرمود بر شاخ گاوی خوش پشت ، گفتم گاو بر چه استوار است؟ فرمود بر خاک بانم؟ گفتم خاک بانم بر چه استوار است؟ در پاسخ فرمود پر دور رفتی اینجا است که دانشمندان کم است.

شرح - این الفاظ را بترتیب باید در خاطر سپرد :

- ۱- زمین
۲- حوت = ماهی
۳- آب
۴- صخره
۵- شاخ گاو
۶- ثری = خاک بانم
۷- X = ایکس - ناگفتنی یا نافهمیدنی .

اکنون این مصاحبه ۶ سوالی را می توان بچندوجه تقسیم کرد:

کره زمین



ماهی

آب

سنگ

گاو

گل

مجهول است

۱- از نظر ساختمانی و بشکل عمودی و

مقصود این باشد که ساختمان زمین و پایه های آن تا هر جا که باشد بعنوان يك ساختمان هفت اشکوبه تنظیم گردد که روی هم چیده شده و بر زبرهم قرار گرفته است و از این نظر صورت ساختمانی به این شکل درمی آید: <

۲- از نظر عمرانی و دوره های زندگی

تاریخی بشر بر روی زمین و بشکل افقی و منظور سؤال از این است که عمران و آبادی زمین از روز اول تکوین و اجتماع بشری بر چه پایه بوده و بر چه عواملی استوار شده است در این صورت می توان این مصاحبه را به این صورت تشریح کرد:

۱- راوی - عمران و آبادی زمین بر چه

وضعی بوده است؟

امام - بر ماهی - این بیان اول زندگی

آبرومندانه بشر است زیرا اول تشکیل اجتماع

و عمران بشری در کنار نهرها و دریاها بوده و اولین خوراک معمولی او از شکار ماهی تأمین شده است پس می توان ماهیرا رمزیک دوران ابتدائی زندگی بشر دانست

۲- راوی - ماهی برچه اساس زندگانی داشته و کفایت قوت بشر را می نموده است ؟

امام - ماهی بر آب زندگانی دارد و هرگز نایاب نمیشود و نیاز پیورش ندارد .

۳- راوی - آب بر چه قرار می گیرد؟

امام - بر صخره - یعنی ماده ای که فشرده شده است و سنک شده و ممکن است منظور سؤال پرسش از آغاز شروع این گونه زندگانی بشر باشد و منظور جواب این باشد که زندگی بشر با خوراک ماهی و شکار از نهر و دریا همراه با دوران زندگانی حجری او بوده است که یکی از ادوار تاریخی زندگانی ابتدائی بشر است و هزارها سال بدرازا کشیده است.

۴- راوی - زندگانی دوران حجر بر چه استوار شده است ؟ یعنی این زندگانی دوران حجری که با شکار ماهی و حیوانات دریا گذشته بچه وضع دیگری مبدل شده است و بچه صورت تازه ای در آمده است؟

امام - بشاخ نره گاو استوار شده است یعنی دوران حجری بشر در سیر تکامل بدوران زراعت و کشت گندم و حبوبات منتقل شده است و بعهد گاو و آهن گذاشته شده است و معنی این مثل معروف که:

زمین روی شاخ گاو میگردد همین است، یعنی گردش عمران زمین و زندگانی بشر بر پایه کشت و زراعت است که بنیروی نره گاو از دوران بسیار قدیم تا آغاز همین قرن اداره میشده و از آغاز این قرن آنرا بوسائل مکانیزه و تراکتور تحویل داده است .

برای توضیح باید گفت که جمله «علی ای شیء» به اصطلاح نحوی ظرف مستقر است و جار و مجرور متعلق بفعل عام مقدری است و لازم نیست آن فعل عام نسبت بمورد تعبیر ماضی باشد بلکه روا است مستقبل باشد و چنین تفسیر شود که زندگانی دوران حجر بر چه وضعی قرار گرفت ؟ و امام در جواب میفرماید بر زندگانی زراعت و کشاورزی و با تحصیل غذا از گندم و حبوبات آن دوران ماهی خوردن و تنها با شکار حیوانات دریاها و نهرها گذرانیدن به پایان رسید .

۵- راوی، نره گاو که کار زراعت را انجام میدهد بر چه استوار است؟ یعنی بچه وسیله و برچه پایه این کار زراعت از او ساخته است؟

امام - خاک بارطوبت که هم می تواند آنرا شیار کند و هم تخمیکه در آن کشت میشود سبز میکند و میروید و بشمر میرسد و خلاصه مقصود اینست که زندگی زراعتی که روی شاخ گاو نرمیچرخد بر زمین خاکی و آب کافی استوار است و گاو ابزاری است که در زمینه وجود خاک و رطوبت میتواند تولید زراعت کند .

۶- راوی زمین بارطوبت بر چه وضعی استوار میشود؟

ممکنست مقصود پرسش از سرانجام زمین باشد و پایان زندگانی بشر و ممکنست مقصود پرسش از وضع تازه زراعت باشد که جانشین زراعت با گاو میشود مانند زراعت با وسائل صنعتی امروزه و در پاسخ این پرسش بهر نظر باشد:

امام - بسیار دور است، یعنی دوران پایان عمر زمین که برستاخیز میکشد یا دوران تبدیل وضع

زراعت با گاو بزراعت با ماشین بسیار دور است و علم دانشمندان هنوز بدان راه نبرده و در وادی فهم آن کم است و در آن زمان میسر نبوده است که در پاسخ این پرسش بیانی شود که برای عموم مردم دانشمند آروز قابل فهم و باور باشد.

۳- طرح سئوالات از نظر علمی و فیزیکی و فهم رموز نظم زمین و مواد شیمیائی آن بدین تفصیل:

۱- راوی - از او پرسیدم زمین بر چه استوار است؟ یعنی بچه وسیله زمین در قرار گاه معین خود در بخش ثابتی از فضا بر قرار است و از مدار مقرر خود این ورو آن در نمیروند؟

امام - بر ماهی استوار است - یعنی طبع سرد و آبگون خود و این رمز قوه دافعه است که بر اثر برودت و سردی در نهاد زمین بوجود آمده و آنرا در فاصله معینی از مرکز خورشید و سیارات دیگر متوقف و مستقر ساخته است.

۲- راوی - قوه دافعه که بکلمه حوت تعبیر شده است بر چه حقیقتی استوار است؟
امام - بر آب که مایه برودت و ثقل است.

۳- راوی - آب که خود جسم سائل و روانی است بچه وسیله مستقر مانده است تا حافظ نیروی دافعه زمین باشد؟

امام - بر مواد متحجره زمین که سرد شده و بصورت کوه و لنگر دریاها در آمده است و این موافق با آیات بسیاریست که در قرآن مجید کوهها را که صخره های کره زمین است به لنگر و وسیله استقرار زمین در مدار خود تعبیر کرده است از آن جمله میفرماید (۳۰ - النازعات) و زمین را پس از آن گسترد ۳۱ - و آب و چرا گاهش را از آن بر آورد ۳۲ - و کوهها را لنگر آن کرد.

و خود ترتیبی که در این آیات مقرر شده بضمون پاسخ های امام (ع) در این روایت بسیار نزدیک است.

۴- راوی - صخره بر چه استوار است؟

امام (ع) - بر روی شراره های شاخ شکل مایع نر شور و نرم و بدون گیره درون زمین - در حقیقت این صخره های سخت قشر زمین بمانند در پوش محکمی است که روی شراره مایع مذاب درون آن قرار دارد که بمانند شاخ نره گاوی جهش میزنند تا سر بر آرند و اگر کوههای آتش فشان خاموش را در نظر بگیرید و تصور کنید که چگونه در هنگام آتش فشانی شعله هائی از دهانه آن بیرون میجسته که چون شاخ گاوی از درون زمین سر بر می آورده است بر سائی و شیوائی این تعبیر تصدیق می کنید و با توجه به این حقیقت که چگونه پس از صخره شدن این مواد این صخره بمانند در پوشی در روی این شاخ قرار گرفته و آنرا نگهداشته است مطلب بسیار روشن میشود.

و کلمه املس هم این معنی را تأیید می کند - در مجمع البحرین گوید:
ملاست ضد خشونت است یعنی نرمی و ملس الشیء از باب تعب در جانی گویند که برای چیزی گیره و وسیله استمساک نباشد.

المنجد گوید: ملس که جمع آن ملوس و املاس و جمع بر جمعش امالیس است بمعنی مکان مستوی است و ملسی بمعنی ناهه تندرو تا آنکه گوید املس ضد خشن است.

در این صورت تعبیر از مایع مذاب قسمت درونی زمین که قشر جامد و صخره مایی بر آن احاطه دارد به ثور املس یا از نظر معنی لغوی اشتقاقی کلمه ثور است که بمعنی جوشش و جهش است از نار یثور تورانا - در مجمع البحرین گوید:

« ثور » - خدا فرموده است « و اثاروا الارض » یعنی آنرا برای کشت زیر و رو کردند و در خبر است که ثارت قریش بالنبی (ص) فخرج هاربا یعنی قریش بر پیغمبر (ص) شوریدند و او هم گریخت.

« المنجد » گوید: نار ثوراً و توراناً و ثوراً هاج یعنی جهید، تا آنکه گوید: توران و ثور به معنی شفق و سرخی انتشار آن است و با توجه به این معانی اگر کلمه ثور املس را بمعنی جهنده نرمی، عبارت از مایع درونی زمین تفسیر کنیم که بطور استعاره کلمه قرن بدان اضافه شده است راه دوری نرفتیم.

و یا اینکه ثور املس بمعنی گاو نرم اندام و هموار پشت بطور استعاره و تشبیه در این معنی بکار رفته است.

۵- راوی- این مایع درونی و پرشور زمین چه حقیقتی دارد و برچه استوار است؟

امام (ع) - خاک با رطوبت نیست یعنی ماده‌ای که دارای مواد آب است اکسیژن و هیدروژن یا مقصود ذرات اصلی ماده است که دارای قوه و نیروی جنبش است که از نظر طبیعی مبدأ پیدایش همه موجودات مادی است و بناچار ماده‌ای باید و نیروی حرکتی تا موجودی مادی پدید آید و این مسئله ماده نخست و قوه نخست از بغرنجترین مسائل طبیعی امروزه است و بزرگترین دانشمندان در تصویر حقیقت آن گیج و گم شده‌اند و هنوز ندانسته‌اند که این دو چیز هستند یا یک چیز و آن یک چیز ماده است یا قوه؛ و در اینجا دور نیست که بجای کلمه ثری که در پاسخ امام است کلمه اثیر گذارده شود که در اصطلاح دانشمندان طبیعی عرب زبان امروزه یک بطن عمیقست از ماده و یا اثر عمیق آنست.

۶- راوی- تا زود وجود ثری برچه استوار است؟ یعنی ماده اول بچه تجزیه و تحلیل میشود؟ یا گازی که در درون زمین است بچه تجزیه و تحلیل میشود؟

امام- بسیار دور است در اینجا است که دانش دانشمندان گم است.

اگر سؤال بوجه اول طرح شود که مقصود فهم نهان ماده نخست باشد معنی هیئات اینست که حقیقت ماده نخست بسیار دور از فهم است و دانشمندان تا همیشه در آن گم‌اند و این خود از مسائل اصم و لاینحل علم طبیعیست.

و اگر سؤال بوجه دوم طرح شود معنی هیئات اینست که هنوز قرن‌ها باید بگذرد و زمان بسیار دوری آید تا دانش بشر بیابای رسد که بتواند حقیقت گاز و اجزاء درونی آنرا تشخیص دهد و آنرا تجزیه و تحلیل نماید.

اکنون باید یادآور شوم که طرح این مصاحبه از نظر اول که سؤال از اشکوبه‌های سازمان زمین باشد و از پایه‌های ساختمانی آن که بوجه عمودی بدان استوار است معقول بنظر نمی‌آید نه از نظر سؤال و نه از نظر جواب و نمیتوان آنرا منسوب باصحاب دانشمند امام دانست و بشخصیتی

مانند ابان بن تغلب که از فضلا و دانشمندان بنام دوران خود بوده است نسبت داده . در شرح حال او گفته اند (ص ۲ رجال کبیر طاط).

ابوعمر و کبشی در کتاب رجال خود گفته است ابان از علی بن الحسین (ع) روایت حدیث کرده است و ابوذرعه رازی او را در شمار روات امام صادق (ع) ثبت کرده است و هم روات از تابعین و نزدیکان بدانها و گفته ابان بن تغلب از انس بن مالک روایت کرده و ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی حدیث ابان را چنین یاد آور شده است:

۱- اعمش ۲- محمد بن منکدر ۳- سماک بن حرب ۴- ابراهیم نخعی. و ابان رحمه الله در هر فنی از فنون دانش استاد و پیشوا بوده است، در قرآن و حدیث و ادب و نحو و کتبی دارد:

۱- تفسیر غریب القرآن.

۲- کتاب فضائل- و پس از ذکر سلسله سند خود در روایت این دو کتاب گوید.

۳- کتاب صفین- تا آنکه گوید احمد بن محمد روایت کرده که پرسش گفت من باید در خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدیم و تا چشم او بیدرم افتاد فرمان داد توشکی برای او انداختند و با او دست داد و او را در آغوش کشید و از او احوالپرسی کرد و با او خوش آمد گفت.

و گفته چون ابان بمدینه وارد میشد همه مردم دور او میگرفتند و یکی از اسطوانه های مسجد پیغمبر برای تدریس و سخنرانی او آماده میشد.

و از بلاذری در وصف او روایت کرده است که عطیه عوفی از ابان روایت کرده است که امام باقر (ع) با او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و ب مردم فتوی بده و من دوست دارم که در شیعیانمانند توئی دیده شود.

با این مدح بلیغ و فضل و دانش شگرفی که رجال شناسان اسلام از موافق و مخالف درباره ابان بن تغلب به بیان کرده اند نمیتوان او را بیک مسئله مسلم جاهل شناخت و آن اینست که زمین کره ایست در فضا و از همه طرف بهوا برخورد دارد و روی پایه ای ساخته نشده است زیرا این مسئله هزارها سال پیش از دوران ابان بن تغلب مسلم شده بود و کوچکترین دانشمندان آنرا میدانستند و خصوص در این تاریخ که اسلام در محیط جهان پهن شده بود و دانشمندان یونان و ایران و مصر و کشورهای دیگر جزء سازمان فرهنگی اسلام شده بودند و خصوص در محیط کوفه محل نشو و نمای ابان که بدانگاه چندین سال پیش از آن در کوفه بود و در کنار مدائن پایتخت علمی و فلسفی دولت ساسانیان ساخته شده بود با توجه باین مطالب هرگز نمیتوان گفت ابان بن تغلب از ساختمان های اشکوبه دار زیر زمین از امام صادق (ع) پرسش کرده و جواب روی این نظر صادر شده است.

و نارواتر اینکه امام صادق با این گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین و پایه های آن این اشکوبه ها را تحویل ابان بن تغلب داده است چنانچه نمیتوان تصور کرد که کسی چنین مضمون را بنام مصاحبه ای میان ابان بن تغلب و امام صادق (ع) جعل کرده باشد زیرا درباره ساختمان زمین چنین عقیده ای از خرافاتی سرایان هم در هیچ کجا بنظر نرسیده است تا این خرافات را درباره امام جعل کرده باشند زیرا چنانچه گفتیم مسئله کروی بودن زمین و معلق بودن آن در فضا به اعتبار مرکز ثقل جهان مادیکه يك اصل فلسفه یونانی است در این دوره معروف و مسلم بوده است و در محافل نیم علمی هم بچنین سخنهام زدن میسر نبوده تا برسد بمحافل علمی کشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق (ع) و دانشمندی چون ابان بن

۵۶ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن دراج ، عن زرارة ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إن الله عز وجل خلق الأرض ثم أرسل عليها الماء المالح أربعين صباحاً والماء العذب أربعين صباحاً حتى إذا التقت واختلطت أخذ بيده قبضة فعر كها عر كاً شديداً جميعاً ثم فرقها فرقتين ، فخرج من كل واحدة منهما عنق مثل عنق الذر فأخذ عنق إلى الجنة وعنق إلى النار .

تغلب و با ملاحظه اینکه سند این روایت هم صحیح بوده است و بعلاوه از اعتبار وصحت، کلیه اخبار کافی صحت اسنادی هم دارد نمیتوان آنرا طرح کرد و بناچار مقصود از آن بیان يك حقایقی است که بنظر من هر کدام از دو وجه اخیر با آن سازگار است و بسا وجه صحیح دیگری هم در نظر دیگران آید.

حدیث آغاز آفرینش انسان

۵۶- از زراره از امام باقر و یا صادق (ع) فرمود: راستی خدا عزوجل زمینرا آفرید و سپس تا چهار روز آب شور بر آن روان کرد و تا چهار روز آب شیرین تا چون بهم برخورد و آمیخت بدست قدرت خودمشتی از آن برگرفت و هر دورا سخت درهم مالید و فشرد و سپس بدو بخش کرد و از هر کدام از آن شور و شیرین انبوهی بر آمدند بمانند انبوه ذره ها و گروهی راه بهشت گرفتند و گروهی راه دوزخ.

شرح - از مجلسی ره - قوله «ثم فرقها فرقتين» فاضل استرآبادی گفته است یعنی خدا آن حصه ای که با آب شیرین تر شده بود دستور داد تا از آن حصه که با آب شور تر شده جدا شود و هر کدام از آنها تیکه کوچکی شوند بصورت ذره تاهر تیکه تنی باشد برای روح مخصوصی از ارواح که در روز میثاق در پاسخ خدا فرمود: آیامن پروردگار شما نیستم، گفتند آری و تیکه های حاصله از آب شیرین تن ارواحی شدند که در آنروز فرمان بریشان ثابت شد و تیکه های حاصله از حصه ای که با آب شور تر شدند تن شدند برای ارواحی که در آنروز فرمانشان ثابت شد و از احادیث آنان فهمیده شود که خدا تعالی دو بار آنها را بصورت ذر در آورده یکی پیش از آفریدن آدم (ع) و يك بار پس از آن انتهى .

من گویم - ما در باره این گونه اخبار سخن را در باب کفر و ایمان تمام کردیم - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم در آنجا ثابت نمودیم که خلقت پیکری انسان جز آنکه در این جهانست درست نیست و مستلزم قول بتناسخ است و عقیده بتعدد آن رسوا تر است و اینگونه احادیث کنایه از امتیاز است که میان خویان و بدان در عالم زندگی آنان پدید میآید و تعبیر بروان کردن آب شور و شیرین بر روی زمین عبارت از وجود آمادگیهای خوبی و بدیست که بر اثر اختلاط اجزاء هستی مادی و ترکیب آنها پدیدار میشود زیرا بساطت عالم ماده در ذات خود موصوف بخوبی و بدی نتوانند شد و اثری هم ندادند و اثر کیب آنها است که آثار پدید آید و بتناسب خوب و بد فراهم میگردد.

(حدیث الاحلام والحجة علی اهل ذلك الزمان)

۵۷ - بعض أصحابنا ، عن علي بن العباس ، عن الحسن بن عبدالرحمن ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إن الأحلام لم تكن فيما مضى في أول الخلق وإنما حدثت ، فقلت : وما العلة في ذلك ؟ فقال : إن الله عز ذكره بعث رسولا إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا : إن فعلنا ذلك فمالنا فوالله ما أنت بأكثرنا مالا ولا بأعز ناعشيرة ؟ فقال : إن أطعتموني أدخلكم الله الجنة وإن عصيتموني أدخلكم الله النار فقالوا : وما الجنة والنار ؟ فوصف لهم ذلك فقالوا : متى نصير إلى ذلك ؟ فقال : إذ امتم فقالوا : لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتا ، فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً فأحدث الله عز وجل فيهم الأحلام فأتوه فأخبروه بما رأوا وما أنكروا من ذلك فقال : إن الله عز وجل أراد أن يحتج عليكم بهذا ، هكذا تكون أرواحكم إذ امتم وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتى تبعث الأبدان .

حدیث احلام (رؤیا) وحجت بر اهل آن زمان

۵۷ - از حسن بن عبدالرحمن از ابی الحسن (ع) فرمود : راستی که رؤیا در زمان گذشته دیرین و در آغاز آفرینش نبود و همانا که پدیدار شد، من گفتم علت آن چه بود، در پاسخ فرمود راستی خدا عز ذکره پیمبری ب مردم دوران مبعوث کرد و آنانرا پیرستش و فرمانبری از خدا خواند پس آنان گفتند اگر چنین کنیم چه داریم ؟ بخدا تو از ما بیشتر نداری و تیره و تبارت عزیز تر از ما نیند که پیرو تو باشیم.

در پاسخ فرمود اگر پیرو من شوید خدایان بهشت برد و اگر نافرمانی کنید خدا شمارا بدوزخ برد، گفتند بهشت چیست و دوزخ کدامست؟ آن پیمبر بهشت و دوزخرا برایشان شرح داد گفتند: چه وقتی ما بآنها در آئیم در پاسخ فرمود هر گاه بمیرید در برابر او گفتند ما بچشم خود دیدیم که مرده های ما استخوان پوسیده و خاک شدند و بیشتر او را دروغ گو شمردند و سبک گرفتند و خدا عزوجل در آن ها رؤیا و خواب دیدنرا پدید آورد و چون خواب دیدند نزد پیمبر آمدند و به او گزارش دادند هر آنچه در خواب دیده بودند و از تعجیبیکه از آن کرده بودند.

در پاسخ آنها فرمود: راستی خدا عزوجل خواسته که بدین وسیله بر شما حجت آورد و بفهماند که چون مرید بدنهای شما در گود است و جانهای شما چنین باشند و اگرچه بدنها بیوسند جانها در عذاب بسر برند تا بدنها زنده شوند.

شرح - از مجلسی ره - قوله «هكذا تكون أرواحكم» یعنی چنانچه در خواب روح شما آزار بیند بوجهیکه اثرش در تن شما پدید نشود و کسیکه بر شما نگرانست آگاه نگردد همچنان است نعمت برزخ و عذابش و در کتاب جنائز درباره آن سخن کردیم پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم در این حدیث بچند مطلب باید توجه کرد:

۱ - رؤیا در آغاز آفرینش بشر نبوده و در یک زمان متأخری در او پدید آمده است.

در اینجا توجه به این نکته لازمست که رؤیا و خواب دیدن وابسته به استکمال روح و قدرت تفکر و فعالیت نیروهای درونی انسانست از خیال و وهم و.و. و بحکم ناموس نشو و ارتقاء همه این نیروهای معنوی در آغاز آفرینش ناتوان بوده اند و بشر اولیه از نظر نیروهای درونی ساده بوده و نیروهای درونی او بخواب بوده اند و با قطع نظر از نظریه نشو و ارتقاء داروین و با اعتقاد به اینکه بشر نوعی از مخلوقاتست که بطور استقلال خداوند او را بوجه ابداع و ابتکار آفریده با ذمه نیروهای درونی او در آغاز آفرینش جنبشی نداشته است و زمینه فعالیت برای آنها نبوده گویا اینکه پیامبران دارای معنویت متکاملی بوده اند، و این حقیقترا میتوان از وضع يك كودك نوزاد بررسی کرد که تازه از مادر زاده است و نیروی عقل و خیال و وهم او بسیار نارسا و خفته است در اینجا این پرسش بمیان میآید که آیا راقی ترین جانداران مانند يك میمون خواب میبینند و آیا يك كودك نوزاد خواب میبیند و این پرسش درباره جانداران دیگر هم بجا است.

پس اگر مقصود حدیث این باشد که بشر نخستین بواسطه اینکه نیروهای درونیش خفته و ابتدائی بوده تا مدنی رؤیا نداشته و مانند يك كودك نوزاد آسوده در بستر خویش میآرمیده سخن دور از باوری نیست و چون نیروهای درونی او پیشرفت رؤیا در او پدید شد زیرا رؤیا بنظر من يك فعالیت است در نیروهای درونی انسان که خرد و واهمه در آن شرکت دارند و ادراکات اینهاست که رؤیا را پدید میآورد و بهمین جهت صحنه های رنگارنگ دارد و دروغ دارد و آنچه از ادراک عقلست درست است و آنچه از وهم و از ترکیب خیال است بسا که نادرست است و حقیقت تعبیر رؤیا اینست که قسمت های عقلانی و روشن آن از آنچه نیروی وهم و ترکیبات خیال بدان آمیخته جدا شود و من شرح این موضوع را در کتاب کانون عفت قرآن تفسیر سوره یوسف شرح داده ام.

۲- رؤیا و خواب دیدن دلیل وجود روح جدا از تنست و نشانه اینست که در درون هستی انسان يك حقیقت زنده ای نهفته است جدا از چهار تن و اندام و خون و زندگی مادی که بر اساس آنست و آن حقیقت است که نوع انسانرا از جاندارهای دیگر جدا میکند و رؤیا و خواب دیدن نشانه آنست.

۳- رؤیا یکی از حجت های خداست درباره بنده های خود و پیامبر یار الهی است و بشر از روزنه رؤیا و خواب دیدن میتواند تا اندازه پی بحقائق نهفته ای برد که مورد دعوت پیامبرانست و موضوع تبلیغ رسولان خداست و باین اعتبار چنانچه پیامبران حجت های منفصل و دلیل گویائی بر تکالیف الهیه اند و مردم آنان باعث مسئولیت میشود رؤیاهم خود نشانه ای از عالم آخرت و بعد از مردنست که باید از آن پند گرفت و بحقیقت دعوت انبیاء کردن نهاد.

- ۵۸ - علی بن ابراهیم ؛ عن أبیه ، عن ابن أبي عمیر ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : رأى المؤمن ورؤياه في آخر الزمان على سبعين جزءاً من أجزاء النبوة .
- ۵۹ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن معمر بن خلاد ، عن الرضا عليه السلام قال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أصبح قال لأصحابه : هل من مبشرات ؟ يعني به الرؤيا .
- ۶۰ - عنه ؛ عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ؛ عن أبي جميلة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رجل لرسول الله صلى الله عليه وآله : في قول الله عز وجل : «لهم البشري في الحياة الدنيا» قال : هي الرؤيا الحسنة يرى المؤمن فيبشر بها في دنياه .

۵۸ - از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود: رأی و نظر مؤمن و رؤیای او در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار هستند.

شرح - از مجلسی ده - «رأى المؤمن ورؤياه» چون خداوند در آخر الزمان حجت خود را از مردم نهان کرده است بآنها تفضل کرده و نظر واقع بین در استنباط احکام دین عطا نموده از مدار کسکه از ائمه بدانها رسیده و چون وحی و خزان وحی از آنها بریده است رؤیای صادقه بدانها عطا شده بیش از دیگران تا بدان توانند نسبت به حوادث آینده پیش بینی کنند و برخی این قوه رأی و رؤیایا بزمان قائم مخصوص دانسته اند پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم این حدیث هم مؤید نظریه ایستکه در شرح حدیث گذشته بیان شد از اینکه تکامل عقول و نیروهای درونی انسان در پیشرفت و تکامل بشری سبب رویای او است و نکته جالب اینست که رأی و رویا را در ردیف هم آورده است و بیان کرده است که رویا هم همان اندیشه و تعقل انسانی است که در حال سکون تن و بیکاری حواس ظاهره بدن انجام میشود و چیز دیگری نیست و قوت و صحت آن برابر با قوت و صحت فکر و اندیشه بیداری انسانستکه او را باتخاذ رأی و نظر صحیح رهنمائی مینماید.

۵۹ - از امام رضا (ع) که چون رسول خدا (ص) صبح میکرد بپادانش میفرمود آیا مژده بخشیهائی در میان هست مقصودش رویا بود.

۶۰ - از امام باقر (ع) که مردی از رسول خدا (ص) معنی قول خدا عزوجل را پرسید (۶۵ - یونس) از آن آنها است مژده در زندگی دنیا - فرمود مقصود از آن خوابهای خوش استکه مؤمن بیندود در دنیا از آن مژده گیرد.

۶۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : الرؤيا على ثلاثة وجوه : بشارة من الله للمؤمن ، وتحذير من الشيطان ، وأضغاث أحلام .

۶۲ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن درست بن أبي منصور ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك الرؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد ؟ قال : صدقت أما الكاذبة [ال]مختلفة فإن الرجل يراها في أول ليله في سلطان المرادة الفسقة وإنما هي شيء ، يخيل إلى الرجل و هي كاذبة مخالفة ، لا خير فيها ، وأما الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة و ذلك قبل السحر فهي صادقة ، لا تخلف إن شاء الله إلا أن يكون جنبا أو ينام على غير طهور ولم يذكر الله عز وجل حقيقة ذكره فانها تختلف وتبطل على صاحبها .

۶۱- از سعد بن ابی خلف از امام صادق (ع) فرمود رویا بر سه وجه است:

۱ - مزده از طرف خداوند برای مؤمن (ادراك عقل درست در عالم خواب).

۲ - آذیر و هراس از طرف شیطان (فعالیت وهم که نیروی شرانگیز درونیست).

۳ - خوابهای پریشان و درهم و برهم که آنرا اضغاث احلام خوانند (و این بیشتر از ترکیبات نیروی خیال است که هر چه در حس ظاهر آمده و در انبار حافظه ضبط شده زیر و رو کند و برهم بریزد و بپاشد و صحنه‌ها جلوه دهد و بتعبیر امروزی يك سينمای نامرئی در برابر انسان به نمایش پردازد).

۶۲- از ابی بصیر گوید با امام صادق (ع) گفتم قربانت راست و دروغ از کجا بر آیند؟ فرمود: راست گفتم اما خوابهای دروغ و پریشانرا مرد در آغاز شب بیند در تسلط سرکشان نابکار همانا آن چیز است که در خیال انسان مجسم شود و دروغ و پریشان باشد و خیری در آن نیست و اما خواب راست آنگاه باشد که پس از گذشت دو سوم شب بیند هنگام آمدن فرشته‌ها و آن پیش از سحر است که خواب راست باشد و انشاء الله تخلف ندارد مگر اینکه جنب باشد یا بی وضوء خوابیده باشد و به درستی یاد خدا عزوجل را نکرده باشد که در این صورت پریشان در آید بر خواب بیننده و دیر تعبیر شود.

شرح- مجلسی ده- پس از توضیح برخی الفاظ این حدیث گوید:

چون امر رویا و راست و دروغش مورد اختلاف و گفتگو است عیب ندارد که در این جا برخی اقوال متکلمان و حکماء را یاد کنیم و آنچه از اخبار ائمه استفاده می شود بیان کنیم:

حکماء خواب و رویا را بر اساس مبنای خود استوار کرده اند و آن اینست که نقشه امور جزئی جهان در افلاک ثبت است و کلیات در عقول مجرد و گویند روح در حال خواب بسا که باین مراکز عالی بر آید و از علوم حقه درک نماید و این می شود خواب راست و گاهی هم نیروی خیال باف انسان تصورات انبار خیال را بهم بیافد و جلوه دهد و این خواب دروغ است.

برخی گفته‌اند روح انسانی در حال خواب از غیب آگاه شود و هر کس آن را در خود تجربه کرده تا حدی که باور دارد و این از راه اندیشه نیست زیرا اندیشه در بیداری توانا تر است و از آن غیب بی‌خبر است چگونه در خواب بدانراه یابد بلکه سببش آنست که روح انسانی تناسب ذاتی دارد با مبادی عالی که آنچه بوده هست و باشد در آن‌ها نقش است و میتواند بدانها پیوست روحانی داشته باشد و از نقوش علمی آنها درک کند ولی توجه و گرفتاری او بکارهای مادی تن مانع از آنست و راهی برای دفع این موانع نیست بطور کلی تا آنچه در مبادی عالی است در روح ما نقش شود زیرا یکی از موانع، توجه و گرفتاری روحست بکارتن و تاتن در کار تدبیر است رفم این گرفتاری روح میسر نیست ولی در حال خواب این گرفتاری سبک گردد.

زیرا در حال بیداری روح بوسیله شرائین بحواس ظاهره پیوندد و بدان سرگرم شود و چون بوسیله خواب روح در درون حبس شود و حواس ظاهره از کار بیفتند گرفتاری روح سبک شود و تواند که بمبادی عالی پیوندد و از نقوش آن درک کند تا آنجا که آماده آنست بمانند آینه‌ای که برابر آینه دیگر شود و آنچه در اوست در خود منعکس سازد و قوه متخیله هم آماده است که این نقوش را حکایت کند و در خود گیرد و آن‌ها را بصورت جزئی و مناسب در آورد و آنرا بحس مشترک تحویل دهد و بمعرض شهود در آید و این میشود خواب راست.

و پس از این اگر صورتهائی که در متخیله بجاماند با آن معانی کلی که از مبادی عالی در روح منعکس شده است مناسب کامل داشته باشد تا بجائی که تفاوتی میان آنها نباشد جز کلی بودن و جزئی بودن خواب نیاز بتعبیر ندارد و بهمان نحو که دیده شده است واقع می‌شود و اگر مناسب کامل در میان نباشد و مناسب از یکجهت باشد این خواب نیاز بتعبیر دارد و باید آن صورت خیال را بصورت معنوی برگردانید و اگر هیچ مناسبی میان آنها نباشد برای اینکه قوه متخیله آنرا به اندازه زیر و رو کرده که با آن صورت روحی بکلی جدائی یافته این رؤیا از قبیل اضغاث احلامست و از اینرو گفته‌اند بخواب شاعر و دروغگو اعتمادی نیست زیرا قوه متخیله اش به انتقالات کاذبه و باطله عادت کرده است انتهى.

و پوشیده نیست که این بیان در شرح خواب تیر بتاریکی انداختن است و گفته ایست از روی گمان و تردید و بدلیل و برهانی و شهود و عیانی استناد ندارد و نه بوحی الهی و بر پایه وجود عقول و نفوس فلکیه است که شریعت مقدسه آنرا نفی کرده.

«ماذری» در شرح قول پیغمبر (ص): «الرویا من الله والحلم من الشیطان» گفته است:

«مذهب اهل سنت در حقیقت رؤیا اینست که خدا تعالی در دل شخص خواب اعتقادهائی آفریند چنانچه در دل بیدار و خواب و بیداری مانع خواست خدا سبحانه نیست و این اعتقادات بدنبال خود علم بامور دیگر را دارند که بوده‌اند یا میباشند و چون در دل نائم آفریند که پرواز میکنند و پرنده نیست او معتقد امر خلاف واقعی شده و آن نشانه چیز دیگریست چنانچه ابر نشانه بارانست (و گفته دیگری هم بهمین سستی و بی‌برو پائی از محی السنه نقل کرده و سپس گوید) سید مرتضی ره در کتاب غرر و درر در جواب این سؤالات که:

۱- خوابها که بینند درست باشند یا نادرست؟

۲- خواب از کار کیست و وجه اینکه بیشتر درست در آید چیست؟

۳- علت انزال منی برای خواب دیدن جماع چیست؟

۴- اگر خواب راست و دروغ دارد بچه وسیله از هم ممتاز شوند؟

گویید: جواب- بدانکه شخص خواب عقل کامل ندارد زیرا خواب یکطور رسم و است و سهو منافی علم است و از اینجهت آدم خواب عقائد باطله دارد برای اینکه خرد و دانش او کاسته است و همه خوابها کار خود انسانست و نتواند کار دیگری باشد.

زیرا جز خود او از کسانیکه حدیث گویند خواه آدمی باشند یا فرشته یا جن جسمند جسم نمیتواند در جسم دیگری بی واسطه عقیده آفریند و همه اجناس چنین باشند و همانا هر جسمی در خود تواند عقیده بیاغازد و اینکه گفتیم نتوان در دیگری بی واسطه عقیده پدید آورد زیرا فعلی که بقدرت در دیگری نفوذ کند باید از برای داشته باشد و در جنس عقائد وسیله و ابزاری نیست که در غیر نفوذ کند از اینرو اگر یکی از ماها عمری بد دیگری دل دهد و دل نهد بی واسطه نتواند در آن دل عقیده پدید کند و این حقیقت در موارد بسیاری بیان شده است.

و همان خداست که مقلب القلوب است و میتواند بی واسطه در دل ماها عقیده ای آفریند و روا نیست که خدا در دل آدم خواب عقیده آفریند زیرا بیشتر عقائد آدمی که خواب بیند خلاف واقع است و او در عالم خود معتقد است که می بیند و راه می رود و سوار است و اوصاف بسیاری دارد و همه خلاف وضع واقعی او است و خدا تعالی چهل آفرین نیست و جز این نماند که همه آنچه خواب بیند از کار خود او است.

و در مقالات گفته شده که صالح قبه معتقد بوده آنچه نائم در خواب بیند حقیقت دارد و واقعیت است و این جهل او را میرساند که مانند جهل سوطیستائیانست زیرا بسا در خواب بیند سر او را بریدند و یا مرده است و یا با آسمان رفته است و ما بیدیه دانیم که چنین نیست و اگر صالح آنچه در خواب بیند حقیقت داند باید سر ابراهیم که بیدار آب تصور کند و پاچو بر او که در آب شکسته بیند از راه اشتباه واقع و حقیقت داند چنانچه اشتباه کسیکه خواب برخلاف واقع بیند نزد او حقیقت باشد و این اعتقاد از کمال بسیار دور است و بنقصان نزدیکتر است.

و سزا است که آنچه در خواب بیند بر سه قسمت باشد:

۱- آنچه بی سبب و داعی باشد و خود نائم آغاز کند .

۲- آنچه از و سوسه شیطان باشد به این طریق که در درون گوشش سخنی آهسته گوید که اشیاء مخصوصه را در بر دارد و نائم آنرا شنود و پندارد که بیند زیرا بسیاری از خوابها را دانیم که سخن کسی که نزد آن ها حدیث کند بشنوند و پندارند که مضمون آن داستان را در خواب دیده اند

۳- آنچه سبب و علت آن خاطرهای باشد که خدا آنرا در نهاد آفریند و یا بفرشته ای فرماید تا آنرا در گوش نائم بخواند و نائم پندارد که در خواب دیده و هر خوابی که داعی بخیر و صلاح در دین است چنین است چنانچه هر خوابی که داعی بشر و فساد است از قسم پیشین است و سوسه شیطان است و بنابراین دو است که آنچه در خواب بیند مطابق همان باشد که در بیداری بیند و هر خواب که تعبیر درست دارد سببش اینست که خدا در خواب نشانه ای برای مصلحتی قرار دهد و آن نشانی درست در

آید (در دنبال این بیان سید مرتضی مناقشه‌ای با ابوعلی جبائی دارد و مناقشه‌ای با حکماء و عقیده آن‌ها را در باره حقیقت رؤیا ابطال می‌کند و مرحوم مجلسی «ره» همه را نقل کرده است و سپس گفته است).

ما بنقل این اقوال اکتفا کنیم و وارد بحث و مناقشه با آنها نشویم زیرا مایه طول کلام است و از مقصد کتاب بیرون می‌رویم و در اینجا باید آنچه را خود از اخبار ائمه اخیار در این باره دانستیم یاد کنیم و آن اینست که:

رؤیا بچند چیز استناد دارد و چند علت دارد:

۱- روح در حال خواب حرکتی با آسمان دارد با ذات خودش بنا بر اینکه جسمانی است چنانچه ظاهر بیشتر اخبار است یا بوسیله جسم مثالی اگر در زندگی هم بدان معتقد باشیم و بگوئیم روح دارای دو جسد است اصلی و مثالی و در بیداری تعلق او باصلی شدید است و بمثالی ضعیف و در خواب بعکس است یا باینکه توجه او به عالم ارواح در حال خواب شدید می‌شود بواسطه ضعف تعلق بجسد گویانکه جسد مثالی هم ندارد و بنا بر اینکه جسم هم باشد این احتمال هست . چنانچه بعضی اخبار بدان اشاره دارد و بنا بر این حرکتش کنایه از توجه او به عالم بالا و اعراض از جسد خاکی است

و توجه او بنشاهی دیگر بهر معنی باشد سبب می‌شود که برخی چیزها را در ملکوت اصلی بنگرد و برخی الواح که تقدیرات در آن ثبت است مطالعه کند و اگر پاک و نورانی باشد که عین حقیقت را بیند و نیاز بتعبیر ندارد و اگر چشم بصیرت او پرده دارد و گرفتار تعلقات جسمانی و شهوات نفسانی است خود حقیقت را نبیند و شبه و شبیح آنرا بیند چنانچه دیده ضعیف حقیقت اشیاء را نتواند دید و شبیح آنرا بیند و آنکه عارف بتعبیر خواب است از آن شبه و شبیح حقیقت را کشف تواند کرد و این کار معبر است که در هر کس و علت او را می‌شناسد.

و ممکنست خداوند در این حال برای مصلحتی اشیاء را بصورت مناسبه آن‌ها بدو پدیدار کند چنانچه بسا انسان مال را بصورت مار در خواب بیند و سکه‌های پول را بصورت عذره تا بدانند زیان دارند و پلیدند و باید از آن‌ها دوری کرد و بسا که روح در هوا چیزها بیند و اینها رؤیای دروغ باشند (محملمست مقصود از آنچه در هوا بیند آن چیزها باشد که بدان‌ها انس دارد از امور مألوفه و شهوات و خیالات باطله)

و سپس اخباری از امالی شیخ صدوق در این باره نقل کرده است که ما آن‌ها را در شرح و ترجمه امالی نقل کردیم و توضیح دادیم و هر که خواهد بدانجا رجوع کند و اخبار دیگری هم راجع بخواب دیدن و رؤیا نقل کرده است.

۲- خوابهاییکه بسبب افاضه خدا است بر او در حال خواب بواسطه فرشته یا بوسیله چنانچه خبر ابی بصیر و خبر سعد بن ابی خلف بدان اشاره دارند.

۳- آنچه بواسطه وسوسه شیطان و چیرگی آنانست بدو بخاطر گناهی که در بیداری کند یا بواسطه ترك طاعت و آلودگی بکثافات ظاهره و باطنه باز هم روایتی از امالی شیخ صدوق شاهد آورده است.

۴- آنچه برای خیالات و اهیه و امور فاسده است که در خاطر او بماند و بخوابد و خبر سعد و

دیگران بدان اشارت دارد و تفصیل کلام در این باره مقام دیگری خواهد و مفصل آنرا در کتاب بحار-
الانوار آوردیم پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه پیش از این اشارت شد رؤیاء عبارت از فعالیت‌های نیروهای درونی انسانی است که قوه خرد
و وهم و تخیل در آن وارد می‌شوند و چون - بواسطه ظاهره خفته‌اند ادراکات درونی بدون معارض جلوه
گری میکنند و مشاهده آنها صحنه ایستکه مانند مشاهدات حواس ظاهره درک میشود و در این شهود
ادراکی اندیشه و حدس و وهم و تخیل در همست و چنانچه انسان در بیداری به اندیشه و حدس و وهم خود
چیزهایی می‌فهمد و بسا درست است و بسا نادرست و خیالاتی میکنند که جز صورت سازی چیزی نیست
در عالم خواب هم چنین است خوابهای راست ادراکات درست خرد است که بفکر و حدس دریافته و
خوابهای دروغ خطای آنها است و تصویرات بی‌واقع متخیله و کاریکاتورهای قوه واهمه و معنی
تعبیر خواب جدا کردن ادراکات صحیح اندیشه و حدس است از آنچه وهم و خیال بدان افزایند و عبارت
از یک تحلیل و تجزیه ایست بمانند تجزیه و تحلیل در فرمولهای جبری و ما شرح کامل آنرا در کتاب
کانون حکمت قرآن در تفسیر سوره یوسف نکاشتیم. و مضمون روایت ۵۸ که میفرماید:

رأی مؤمن و رؤیایش در آخر الزمان بروش ۷۰ جزء از اجزاء نبوتست دلالت روشنی به این
معنی دارد زیرا:

۱- رأی یعنی نظریات و درک های عالم بیدار را با رویا یعنی نظریات عالم خواب قرین هم
دانسته است:

۲- صحت هر دو را وابسته نیروی ایمان شمرده که نیروهای درونی را پاک و درست فهم میکند و از وهم
بی‌جا و خیالات فاسد و ناروا درون را مضمون می‌نماید و تعبیرات دیگر اخبار هم که خواب درست را بخروج
روح و مشاهده ما عند الله تطبیق کرده و خواب دروغ را بیدار آنچه در هوا و بی‌پروپا است بدین معنی
صدق میکند زیرا خروج روح همان توجه او است بحقائق و هر حق و حقیقتی از نزد خداست که حقیقت
اول است و سرچشمه هر راستی و درستی است زیرا هر راست و درست عبارت از واقعیت ثابتست و پرتوی
از واقعیت بی‌پایان حق اولست و هر دروغ و بی‌حقیقت در طرف مخالفست و پای در هوا است و مورد
تطبیق این مثل معروف که :

با در هوا صحبت میکند .

(حدیث الریاح)

۶۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، و هشام بن سالم، عن أبي بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرِّيح الأربعة: الشمال والجنوب والصباء والذبور وقلت: إن الناس يذكرون أن الشمال من الجنة والجنوب من النار؟ فقال: إن الله عز وجل جنوداً من رياح يعذب بها من يشاء ممن عصاه ولكل ریح منه مملک موکَّل بها فإذا أراد الله عز وجل أن يعذب قوماً بنوع من العذاب أوحى إلى الملك الموکَّل بذلك النوع من الرِّيح التي يريد أن يعذب بهم بها قال: فيأمرها الملك فيهبج كما يهبج الأسد المغضب، قال: ولكن ریح منهم اسم أمتسمع قوله تعالى: «كذبت عاد فكيف كان عذابی ونذرنا إنا أرسلنا

حدیث بادها

۶۳- از ابی بصیر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از چهار باد بنام:

۱- شمال (که از راست سوی قبله آید و یا آنچه از فاصله میان مشرق و ستاره بنات نعش وزد از مجلسی ره).

۲- بصاد جنوب (که در برابر جنوب است و از سوی ستاره سهیل وزد از مجلسی ره)

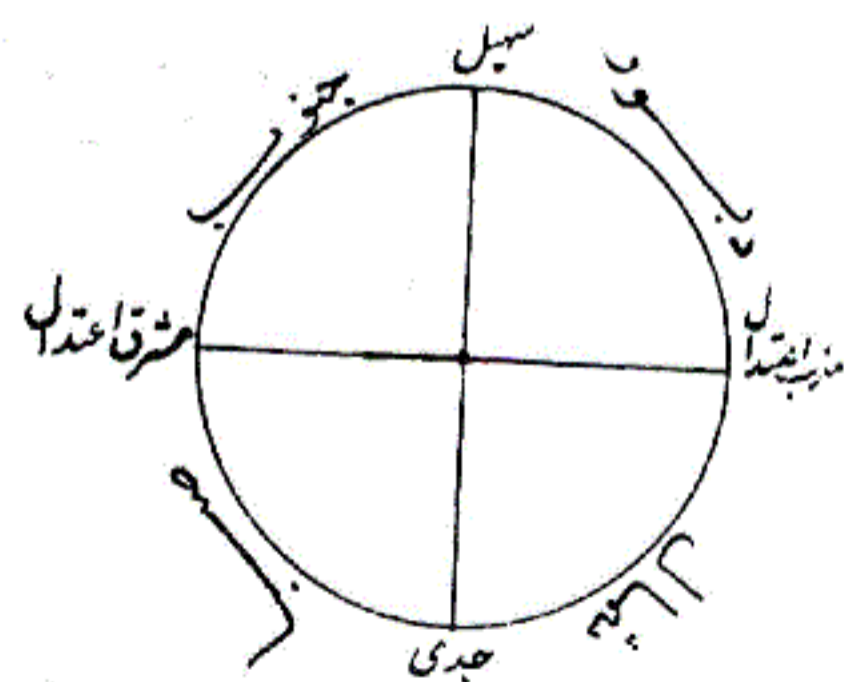
۳- باد صبا (که وزشگاهش از مطلع نریا است تا بنات نعش از مجلسی ره).

۴- باد دبور (که در برابر باد صبا است -

شهبوده - در زکری گفته است محل جنوب از مطلع سهیل است تا مشرق خورشید در موقع اعتدال شبانروز و وزشگاه صبا از مطلع شمس است تا جدی، و شمال از جدی تا مغرب خورشید در حال اعتدال و دبور از مغرب تا سهیل که نقطه جنوب است).

من گفتم راستی مردم می گویند که باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ در پاسخ فرمود:

خدا را لشکرها است از باد که هر کدام از بنده های نافرمان خود را خواهد بدان عذاب کند و بر هر بادی فرشته ای گماشته است و چون خدا عزوجل خواهد مردمی را بنوعی عذاب کند به فرشته گماشته بدین نوع از باد که باید وسیله عذاب باشد دستور دهد و آن فرشته بدان باد فرمان دهد و آن باد چون شیر خشمناک بجهد.



فرمود: هر کدام از این بادها را نامی است آبان شنیدی گفته خدا تعالی را (۱۸- القمر) دروغ شمرند قوم عاد (دعوت مارا) و چگونه بود عذاب من و بیم کننده های من؟

عليهم ريحاً صرصراً في يوم نحس مستمر، وقال: «الريح العقيم» وقال: «ريح فيها عذاب أليم» و قال: «فأصابها إصعاق فيه نار فاحترقت» وما ذكر من الرياح التي يعذب الله بها من عصاه، قال: والله عز ذكره ریح رحمة لواقع وغير ذلك ينشرها بين يدي رحمة منها ما يهب السحاب للمطر ومنها رياح تحبس السحاب بين السماء والأرض، ورياح تعصر السحاب فتمطره بأذن الله، و منها رياح مما عد الله في الكتاب فأما الرياح الأربع: الشمال والجنوب والصبأ والدبور فأنما هي أسماء الملائكة الموكلين بها فإذا أراد الله أن يهب شمالاً أمر الملك الذي اسمه الشمال فيهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ریح الشمال حيث يريد الله من البر والبحر وإذا أراد الله أن يبعث جنوباً أمر الملك الذي اسمه الجنوب فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ریح الجنوب في البر والبحر حيث يريد الله وإذا أراد الله أن يبعث ریح الصبا أمر الملك الذي اسمه الصبا فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ریح الصبا حيث يريد الله جل وعز في البر والبحر

۱۹- راستیکه ما فرستادیم بر سر آنها بادی صرصر در روز نحسی، سراسر.

و خدا فرموده است (۴۱- الذاریات) بادی عقیم و نازاد و فرموده است (۲۴- الاحقاف) بادی که در آنست عذابی دردناک.

و فرموده است (۲۶۶- البقرة) بدان رسد گرد بادی که در آن آتشی است و بسوزد و آنچه از بادهای خدا عز و جل یاد کرده است که بنده‌های نافرمان را بدانها عذاب کرده . فرمود: و برای خدا عز ذکره بادهای رحمت است که آبتن کننده درختها و بادهای دیگری که آنها را از پیشگاه رحمت بوزانند.

۱- بادهای که ابرانرا برانگیزند.

۲- بادهای که ابردا میان آسمان و زمین بازدارند.

۳- بادهای که ابردا بفشانند تا بیابانند با اجازه خدا.

۴- بادهای دیگر که خدا در قرآن برشمرده.

و اما آنچه را بادهای چهارگانه نامند از شمال و جنوب و صبا و دبور نامها از فرشته‌ها است که بر آن بادهای گماشته‌اند و چون خدا خواهد باد شمال وزد فرشته‌ای را که نامش شمالست فرمان دهد تا بر خانه کعبه فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پرزند و باد شمال تا آنجا که خدا خواهد از بیابان و دریا پراکنده شود و هر گاه خدا خواهد که باد جنوب وزد فرشته‌ای را که نامش جنوبست فرماید تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پرزند و باد جنوب در دشت و دریا پراکنده گردد تا آنجا که خدا خواهد و هر گاه خدا خواهد باد صبا را برانگیزد فرشته‌ای را که نامش صباست فرماید تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پرزند و باد صبا تا آنجا که خدا عز و جل خواهد از دشت و دریا پراکنده گردد

وإذا أراد الله أن يبعث دبوراً أمر الملك الذي اسمه الدبور فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرقت ريح الدبور حيث يريد الله من البر والبحر، ثم قال أبو جعفر عليه السلام: أما تسمع لقوله: ریح الشمال وریح الجنوب وریح الدبور وریح الصبا، إنتم اضافة إلى الملائكة الموكلين بها.

۶۴ - عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب؛ عن عبدالله بن سنان عن معروف بن خربوذ عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن لله عز وجل رياح رحمة ورياح عذاب فان شاء الله أن يجعل العذاب من الرياح رحمة فعل، قال: ولن يجعل الرحمة من الرياح عذاباً قال: وذلك أنه ثم يرحم قوماً قطّ أطاعوه و كانت طاعتهم إيّاه و بالأعلى عليهم إلا من بعد تحوّلهم عن طاعته قال:

وهرگاه خدا خواهد باددبور برانگیزد فرشته ایرا که نامش دبور است فرماید تا بر بیت الحرام فرود آید و بر رکن شامی بایستد و پرزند تا بباد دبور تا آنجا که خدا خواهد ازدشت و دریا پراکنده شود. سپس امام باقر (ع) فرمود آیان شنیدی گفتار شرا بادشمال، بادجنوب، باددبور، باد صبا، همانا نسبت داده شده بفرشته ها که موکل بر آنند.

شرح - از مجلسی ره - قوله «فتفرقت ریح الشمال» توهم نشود که از این بیان لازم می آید که وزشگاه همه بادها جهت قبله باشد زیرا فرشته باندازه بزرگست که بر بیت الحرام که بایستد میتواند بر خود را از هر جا و بهر سو حرکت دهد و مأمور است که بر کعبه ایستد برای شرافت آن و برای اینکه محل رحمت خدا تعالی و مصدر آنست (و برای اینکه تقریباً وسط معموره جهانست).

قوله «أما تسمع لقوله» یعنی قول قائل و گویا امام باین گفته مشهور استدلال کرده است که باد جز شمال و جنوبست که بآن اضافه میشود زیرا ظاهر اضافه اینست که بالام باشد و مضاف و مضاف الیه جزم باشند و اضافه بیانیه نادر است و اگرچه گوینده ها این معنی را ندانند ولی زبان بزبان از کسانی شنیده اند که این حقیقترا میدانسته اند (و اینروایت اشعار دارد که واضح لغات یا بعضی از آنها خداوند تعالی است چنانچه جمعی بدان قائلند) پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - باد کششی است در هوا که جسم سیالیست و سبب آن از نظر طبیعی سرد و گرم شدن هواست باین معنی که چون حرارت هوا کم شود متراکم گردد و بمانند آب یخ زند و بسته گردد و چون حرارت آن بالا رود منبسط شود و پهن و گشاده گردد و بقسمت سرد فشار آورد و جریان تولید کند که وزش باد است و سابقاً گفتیم فرشته رمز یک اندازه نیروی مؤثر در جهان است و هر نیروی پر توی از سر چشمه هستی خداوند است و اتکاء این نیرو بیت الحرام بیان رمز این اتکاء است.

۶۴ - از معروف بن خربوذ از امام باقر (ع) فرمود راستیکه خدا را بادهای رحمتست و بادهای عذاب و اگر خواهد عذاب بادها را رحمت گرداند تواند فرمود ولی هرگز بادهای رحمترا عذاب نکند. فرمود: این برای آنست که هرگز مردم فرمان بر خود را مورد مهر و رحمت نساخته و بدنبالش طاعت آنانرا وبال و بدبختی آنها کرده باشد جز اینکه از راه طاعت حضرت او بیکسوشوند.

و كذلك فعل بقوم يونس لما آمنوا رحمهم الله بعد ما كان قد رعب عليهم العذاب وقضاه ثم تداركهم برحمته فجعل العذاب المقدّر عليهم رحمة فصرفه عنهم وقد أنزله عليهم وغشيمهم وذلك لما آمنوا به وتضرّعوا إليه .

قال : وأما الرّيح العقيم فإنها ريح عذاب لا تلقح شيئاً من الأرحام ولا شيئاً من النبات وهي ريحٌ تخرج من تحت الأرضين السبع وما خرجت منها ريح قطعاً إلا على قوم عاد حين غضب الله عليهم فأمر الخبز أن أن يخرجوا منها على مقدار سعة الخاتم ؛ قال : فعتت على الخبز أن يخرج منها على مقدار منخر الثور تغيطاً منها على قوم عاد ، قال : فضج الخبز أن إلى الله عز وجل من ذلك فقالوا ربنا إننا قد عتت عن أمرنا إننا نخاف أن تهلك من لم يعصك من خلقك وعمار بلادك ، قال : فبعث الله عز وجل إليها جبرئيل عليه السلام فاستقبلها بجناحيه فردّها إلى موضعها وقال لها : اخرجي على ما أمرت به ، قال : فخرجت على ما أمرت به وأهلكت قوم عاد ومن كانت بحضرتهم .

فرمود: با قوم یونس چنین کرد وقتی ایمان آوردند و بدانها مهرورزید و رحمت عطا کرد از همان باد عذاییکه برای آنها مقدر و مقرر کرده بود و وضع بدانها از رحمت خود جبران کرد و عذاب مقرر را بر آنها رحمت نمود و آن عذاب را از آنها برداشت پس از آنکه بر سر آنها پاش فرستاده بود و آنها را فرا گرفته بود و این برای آن بود که بدو ایمان آوردند و بدرگاهش زاری کردند.

فرمود و اما ریح عقیم همان باد عذابست که نه رحمی از آن بچه در خود گیرد و نه هیچ گیاهی از آن آبستن و بارور شود و آن بادی است که از زیر هفت طبقه زمین بر آید و از آنجا هرگز بادی بر نیآمده جز برای هلاک قوم عاد گاهی که خدا بر آنها خشم کرد و بدربانان آن فرمود که به اندازه وسعت یک حلقه انگشتر از آنها بر آندند فرمود بدربانان خود سرکشی کرد و به اندازه سوراخ بینی یک گاو جهید از خشم او بر قوم عاد.

فرمود بدربانانش بدرگاه خداوند عزوجل شیون کردند از آن و عرض کردند پروردگارا از دست ما بدر رفت و بیم دادیم که بوسیله آن مردمان بی گناه و آباد کنان زمین خود را هم هلاک کنی .

گوید: خدا عزوجل جبرئیل را در برابر آن باد فرستاد و بادو بر خود جلو آثر آبست و آنرا بجای خود بر گردانید و باو فرمود بهمان اندازه که دستور داری بیرون آی فرمود بهمان اندازه دستور بر آمد و قوم عاد و هر که با آنها بود هلاک کرد

شرح- از مجلسی ره- قوله «الا من تحولهم» شاید مقصود اینست که چون خدای تعالی باد غضب بر مردمی فرستد و آنها از حال گناه بر گردند و راه طاعت گیرند عذاب خدا برای آنها تبدیل بر رحمت شود چنانچه با قوم یونس عمل کرد ولی چون بباد رحمت بر مردمی فرمان بر فرستد و آنها راه معصیت پیش گیرند خدا از بخشش خود باز نگردد و باد رحمت را بر آنها عذاب نسازد...

۶۵ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من ظهرت عليه النعمة فليكثر ذكر « الحمد لله » ومن كثرت همومه فعليه بالاستغفار ومن ألح عليه الفقر فليكثر من قول : « لاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم » ينفي عنه الفقر ؛ وقال : فقد النبي صلى الله عليه وآله رجلاً من الأنصار ، فقال : ما غيبك عنا ؟ فقال : الفقر يا رسول الله و طول السقم ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : ألا أعلمك كلاماً إذا قلته ذهب عنك الفقر والسقم ؟ فقال : بلى يا رسول الله ؛ فقال : إذا أصبحت وأمسيت فقل : « لاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم » توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيراً ، فقال الرجل : فوالله ما قلته إلا ثلاثة أيام حتى ذهب عني الفقر والسقم .

۶۶ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن إسماعيل بن عبد الخالق قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول و أنا أسمع : أتيت البصرة ؟ فقال : نعم ، قال : كيف رأيت مسارعة الناس إلى هذا الأمر و دخولهم فيه ؟ قال : والله إنهم لقليل ولقد فعلوا وإن ذلك لقليل ، فقال : عليك بالأحداث فانهم أسرع إلى كل خير ، ثم

دستوری برای رفع فقر و پریشانی

۶۵ - از امام صادق (ع) فرمود: بر هر که نعمت پدیدار گشت باید بگوید « الحمد لله » و هر که را هم و غم بسیار شد باید به استغفار از گناهان بچسبد و بر هر که فقر و پریشانی چیره شد باید بسیار بگوید: لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم، فقر از او میرود.

و فرمود: مردی از انصار از نظر وی ناپدید شد و چون باز آمد به او فرمود: چه تو را از ما پنهان داشت؟ در پاسخ گفت یا رسول الله فقر و بیماری رسول خدا (ص) به او فرمود: بتو کلامی نیاموزم که چون آنرا بگویی فقر و بیماری از تو دور شود؟ عرض کرد چرا یا رسول الله فرمود: چون بام و شام کنی بگو:

« لاحول ولاقوة الا بالله [العلي العظيم] توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولداً و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الذل و كبره تكبيراً » آن مرد گفت بخدا سوگند من آنرا جز سه روز نگفتم که فقر و بیماری از من دور شد.

پرسش امام صادق (ع) از پیشرفت مذهب

۶۶ - از اسماعیل بن عبد الخالق گوید شنیدم امام صادق (ع) به ابی جعفر احول در حالیکه من می شنیدم فرمود: تو ببصره رفتی ؟ عرض کرد آری، فرمود شتاب مردم را در ورود به مذهب شیعه چگونه دیدی؟

در پاسخ گفت بخدا جمعیت شیعه اندکند و فعالیت هم میکنند ولی آنهم کم است . فرمود : شما بیشتر بچوانها توجه کنید زیرا جوانان بهر خیر و خوبی شتابان ترند سپس فرمود اهل بصره

قال : ما يقول أهل البصرة في هذه الآية : « قل لأسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى » ؟ قلت : جعلت فداك إنهم يقولون : إنها لأقرب رسول الله ﷺ ، فقال : كذبوا إنما نزلت فينا خاصة في أهل البيت في علي وفاطمة والحسن والحسين أصحاب الكساء عليهم السلام .

(حدیث اهل الشام)

۶۷ - عنه ؛ عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن داود ، عن محمد بن عطية قال : جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام من أهل الشام من علمائهم فقال : يا أبا جعفر جئت أسألك عن مسألة قد أعيت علي أن أجد أحداً يفسرها وقد سألت عنها ثلاثة أصناف من الناس فقال كل صنف منهم شيئاً غير الذي قال الصنف الآخر فقال له أبو جعفر عليه السلام : ماذا ؟ قال : فأنني أسألك عن أول ما خلق الله من خلقه فان بعض من سأله قال : القدر وقال بعضهم : القلم وقال بعضهم الروح فقال أبو جعفر عليه السلام : ما قالوا شيئاً ، أخبرك أن الله تبارك وتعالى كان ولا شيء غيره ؛ و كان عزيزاً ولا أحد كان قبل عزه وذلك قوله : « سبحان ربك رب العزة عما يصفون » و

در تفسیر این آیه چه گویند ؟ (۲۳ - الشوری) بگو (ای محمد) من از شماها مردی نخواهم جز دوستی درباره خویشان.

گفتم قربانت می گویند درباره همه خویشان رسول خدا (ص) است فرمود : دروغ می گویند همانا در باره ما بخصوص نازل شده است ، در باره اهل بیت ، درباره علی و فاطمه و حسن و حسین که اصحاب کساء هستند .

شرح - از مجلسی ده - « قوله فی اهل البيت » من گویم اخبار بسیاری وارد شده است در نزول این آیه درباره آنها (ع) و آنها را عامه نیز در کتب خود باسند روایت کرده اند و در شرح کتاب حجت گذشت و بیضاوی هم روایت کرده که چون این آیه نازل شد عرض شد یا رسول الله خویشانت کیانند از اینان؟ فرمود علی و فاطمه و فرزندان ایشان.

حدیث اهل شام

۶۷ - از محمد بن عطیه گوید مردی از دانشمندان اهل شام نزد امام باقر (ع) آمد و گفت ای ابا جعفر من آمدم از تو پرسشی کنم که درمانده شدم از اینکه کسیرا بجویم تا آنرا برایم تفسیر کند و من از سه دسته مردم این مسأله را پرسیدم و هر دسته ای پاسخی دادند جز آنچه دسته دیگر گفتند امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود : چیست آن پرسش ؟ گفت من از شما میپرسم از نخست چیزی که خدا از خلقش آفریده است زیرا برخی در جواب گفته اند قدر است و برخی گفته اند قلم است و برخی گفته اند روح است .

امام باقر (ع) فرمود چیز درستی نگفته اند من بتو خبر دهم که خدا تبارک و تعالی بود چیزی جز او نبود ، عزیز بود ، کسی هم نبود پیشدار عزت او ، و اینست معنی قول خدا (۱۸ - الصافات) منزله باد

كان الخالق قبل المخلوق ولو كان أول ما خلق من خلقه الشيء من الشيء إذالم يكن له انقطاع أبداً ولم يزل الله إذاً ومعه شيء ليس هو يتقدمه ولكنه كان إذلاشيء غيره وخلق الشيء الذي جميع الأشياء منه وهو الماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كل شيء إلى الماء ولم يجعل للماء نسباً يضاف إليه وخلق الرِّيح من الماء ثم سلط الرِّيح على الماء فشقت الرِّيح متن الماء حتى ثار من الماء زبد على قدر ماشاء أن يثور فخلق من ذلك الزُّبد أرضاً بيضاء نقيّة ليس فيها صدع ولا ثقب ولا صعود ولا هبوط ولا شجرة ، ثم طواها فوضعها فوق الماء ثم خلق الله النار من الماء فشقت النار متن الماء حتى ثار من الماء دخان على قدر ماشاء الله أن يثور فخلق من ذلك الدُّخان سماء صافية نقيّة ليس فيها صدع ولا ثقب وذلك قوله : «والسمااء بناها» رفع سمكها فسوّيها وأغطش ليلها وأخرج ضحيتها» قال : ولا شمس ولا قمر ولا نجوم ولا سحب ، ثم طواها فوضعها فوق الأرض ثم نسب الخليقتين فرفع السماء قبل الأرض فذلك قوله عز ذكره : «والأرض بعد ذلك دحيتها» يقول : بسطها ، فقال له الشامي : يا أبا جعفر قول الله تعالى : « أولم ير الذين كفروا أن السموات والأرض كانتا رتقاً

پرورد گادت پروردگار عزت از آنچه (مشرکان ستاینده) و خالق پیش از مخلوق بود و اگر نخست آفریده که آفرید چیزی بود که از چیزی بازش گرفت هرگز دنباله آن نبرد و پیوسته در این صورت چیزی با او باشد و او بر آن پیشی ندارد ولی او بود و جز او با او نبود و چیزی را آفرید که همه چیزها را از آن آفرید و آن آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و نژاد هر چیز را از آب بآب پیوست و برای آب نژادی بچیز دیگر نه پیوست که او را بدان منسوب سازند و باد را از آب آفرید و سپس باد را بر آب چیره ساخت و باد متن آبراشکافت تا از آب کفی برجهید باندازه ای که خواست برجهد و از آن کف زمینی سپید و پاک آفرید که در آن ترك و سوراخ و بلندی و پستی و درخت نبود سپس آنرا فراهم آورد و بالای آب نهاد سپس خدا آتش را از آب آفرید و آتش متن آبراشکافت تا از آب دودی برخواست باندازه ای که خدا میخواست خیز کند و از آن دود آسمانی آفرید روشن و پاک نه ترکی در آن بود و نه سوراخی و اینست گفته خدا (۲۷- النازعات) آسمان را ساخت ۲۸- و سازمانش را برافراشت ۲۹- شبش زاتار کرد و تابش خورشید را بر آورد .

فرمود : نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه اختری و نه ابری سپس آنرا در پیچید و روی زمینش نهاد و سپس این دو آفریده را بهم پیوست و آسمانرا پیش از زمین برافراشت (یعنی پیش از گسترش زمین) و این است معنی قول خدا عزذکره و زمین را پس از این گسترش داد - میفرماید آنرا پهن کرد. آن شامی گفت : ای ابا جعفر گفته خدا تعالی (۲۹- الانبیاء) آیا ننگرند آنکسانیکه کافرند بدینکه آسمانها و زمین در بسته بودند و خداوند آنها را برگشود؟

امام باقر (ع) فرمود: شاید تو پنداری که آنها بهم چسبیده و بهم پیوسته بودند و از همدیگر

ملتزقتین ملتصقتین ففتقت إحداهما من الأخرى؟ فقال: نعم، فقال أبو جعفر عليه السلام: استغفر ربك فان قول الله جل وعز: «كانتارتقاء» يقول: كانت السماء رتقاً لاتنزل المطر وكانت الأرض رتقاً لاتنبت الحب فلما خلق الله تبارك و تعالی الخلق وبث فيهما من كل دابة فتق السماء بالمطر والأرض بنبات الحب، فقال الشامي: أشهد أنك من ولد الأنبياء وأن علمك من علمهم.

جدا شدند؟ در پاسخ گفت آری، امام باقر (ع) فرمود از پروردگارت آمرزش بخواه زیرا قول خدا جل و عز هر دو بسته بودند، میفرماید آسمان بسته بود و باران فرو نمیبارید و زمین بسته بود و دانه نمیرویاند و نمی پرورید و چون خدا تبارک و تعالی خلق را آفرید و از هر جاننداری در آن پرا کند آسمان به باران گشوده شد و زمین برویانیدن گیاه باز شد، آن شامی گفت من گواهم که تو پیغمبر زاده ای و دانش تو از دانش پیغمبرانست.

شرح - از مجلسی ره - بدانکه اخبار درباره اول آفریده خدا اختلاف دارند، بیشتر اخبار دلالت دارند که اول آفریده آبست مانند این خبر و خبر آینده ولی خبر آینده دلالت ندارد که آب بر عرش مقدم باشد و از تالیس ملطی اسکندرانی در آغاز خلقت چنین نقل شده است او از مشاهیر حکمای دیرین است و پس از اعتراف بیگانگی صانع و تنزیه حضرت او گوید عنصری آفرید که صورت همه موجودات و معلومات در آن بود و آن آفریده نخست است و آن آبست و همه موجودات جوهری از آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست از آن آفریده شده است و گفته است از تجمد آب زمین تکوین شد و از انحلالش هوا بر آمد و از زبده آن آتش خلق شد و از دود و بخارش آسمان هاپدید شد. و گفته اند آفریده نخست جوهری بوده که آب از آن پدید شده چنانچه در سفر نخست توراة است که آغاز آفریده ها جوهریست خدا آفرید و بر آن نگریست از روی هیبت و اجزائش آب شد و از آن آب بخاری چون دود بر آمد و از آن آسمانها را آفرید و بر روی آب کفی پدید شد و از آن زمین را آفرید و با کوهها آنرا برجا میخکوب کرد.

و علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا «وکان عرشه الماء» گفته است این در آغاز آفرینش است زیرا خدا تبارک و تعالی هوادا آفرید و سپس قلمرا آفرید و او را فرمان داد روان شود و گفت پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود هر آنچه بودنی است سپس از هواتاریکی بر آورد و نور و آبراهم از هوا آفرید و همه خلق را از این شش چیز آفرید که آنها را از هوا آفرید و ظاهر اینستکه اوهم این را از خبری گرفته ولی مسند بحساب نیست و اگر هم این خبر درست باشد جمع میان آن و خبر دیگر ممکنست باینکه خبر اول بودن آب حمل بر اول اضافی شود نسبت بمحسوساتی که همه درك کنند و هو از آنها نیست و برای همین نهانی او استکه برخی وجودش را منکرند.

قوله «ولا احدکان قبل عزه» یعنی عزت او پیشدار و هواداری نداشت و بذات خود عزیز بود و بآیه رب العزة استدلال کرده است که دلالت دارد خدا سبب هر عزتیست و اگر عزت او بسدیگری بود آن دیگری رب العزة بود..

قوله «ولوکان اول ما خلق من خلقه الشی من الشی» یعنی اگر سلسله ایجاد اشیاء چنان باشد که حکماء گویند که هر حادثی مسبوق است بماده باید اول ماده تحقق نیابد جز با ذات احدیت

۶۸ - محمد؛ عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم والحجّال، عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: كان كل شيء ماء وكان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثم أمر النار فخدمت فارتفع من خمورها دخان فخلق الله السماوات من ذلك الدخان وخلق الأرض من الرماد ثم اختصم الماء والنار والريّح فقال الماء: أنا جند الله الأكبر وقالت الريّح: أنا جند الله الأكبر، وقالت النار أنا

همراه باشد و مستلزم تمدد قدماء است و این خود محالست..

قوله «فجعل نسب كل شيء الى الماء» یعنی همه چیزها را از آب آفرید و هر چیز از آن نژاد دارد چنانچه فرموده است (۳۰- الانبیاء) و ساختیم هر چیز زنده را از آب - و ظاهر آن دلالت بر زنده هادارد و شامل همه چیز نیست.

قوله «فخلق من ذلك الزبد أرضاً بيضاء» دلالت دارد که زمین از کف دریا آفریده شده و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالت دارد و اخباری در این موضوع نقل کرده است - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم جمله ای که بعد از آنست سپس آن را بهم پیچید و بر آب نهاد اشاره ای بدورانهای چین خوردگیهای زمین دارد که در علم زمین شناسی معاصر بسیار مورد اعتماد و مطالعه است زیرا بنا بر نظریه اینکه زمین بصورت قطعه ماده مذابی از خورشید جدا شده است پس از اینکه سرد شده باشد باید همین سفید و بی ترک و سوراخ و صاف باشد و بی درخت و بی پستی و بلندی و سپس بر اثر چین خوردگی باین شکل کنونی درآمده باشد.

و از جمله تعبیرات قابل توجه در این حدیث اینست که میفرماید خداوند آتش را هم از این آبسی آفریده است که مبدأ پیدایش جهان و سرآغاز آفریدگانست و بنابراین ممکنست مقصود از این آب همان ماده اولی و ماده نخست باشد که بصورت گازی بس رقیق در سراسر فضا وجود دارد و در قسمت هایی از آن طوفانهای بسیار سخت در جریانست و با اصطلاح امروز از آنها به زوابع جویه تعبیر میکنند یعنی لوله بادهای بسیار وسیع و پرچرخشی که با سرعت نامحدودی بگرد خود می چرخند و پس از چرخشهای بسیار از آنها مرکزیتی بوجود میآید که خورشید يك منظومه شمسی می شود و از آن ستاره و سیاراتی پدید می شود و پس از تکامل در مدار معینی منظم می شوند و يك منظومه شمسی پدید میآوردند و برخی از فلک شناسان امروزه رشته مجره و راه کاهکشان فضاء را انبوهی از این گرد بادهای فضائی تشخیص داده اند.

۶۸- از محمد بن مسلم گوید امام باقر (ع) بمن فرمود همه چیز آب بود و عرش خدا بر آب استوار بود و خدا عزّ ذکره بآب فرمود: تا آتش گرفت و شعله ور شد و سپس فرمود تا خاموش شد و از خاموش شدنش دودی بر خاست و خداوند از آن دود آسمانها را آفرید و زمین را از خاکسترش آفرید سپس آب و آتش و باد باهم در ستیزه شدند.

آب گفت: منم جند الله اکبر و باد گفت: منم جند الله اکبر و آتش گفت: منم جند الله اکبر و

جندالله الأكبر، فأوحى الله عز وجل إلى الرّيح: أنت جندي الأكبر.

(حدیث الجنان والنوق)

۶۹- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن محمد بن إسحاق المدني، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله سئل عن قول الله عز وجل: «يوم نحشر المتقين إلى الرّحمن وفداً» فقال: يا علي إن الوفد لا يكونون إلّا رباناً وأولئك رجال اتقوا الله فأحبهم الله واختصهم ورضي أعمالهم فسمّاهم المتقين، ثم قال له: يا علي أما والذي فلق الحبة و برأ النسمة إنهم

خدا عز وجل وحی کرد بیاد که توئی جند اکبر من.

شرح - از مجلسی ره - « و خلق الارض من الرماد » شاید مقصود اینستکه کشش و گسترش زمین از آن خاکستر بوده است و ممکنست که آن کفیکه در اخبار دیگر ماده آفرینش زمین یاد شده از نظر مبدأ تکوین آن بوده و بعد بصورت رماد در آمده است یا اینکه مقصود اینستکه رماد هم یکی از اجزاء ساختمان زمینست بمانند کف که جزء دیگر آن است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم کف و خاکستر در نظر حقیقت یک چیزند و آن ماده سوخته و واریخته احتراق است باین تفاوت که کف در روی مایع در حال احتراق خود نمائی میکند و خاکستر ته نشین یک حادثه احتراق است و بعبارت دیگر کف معمولاً وافتاده احتراق مایعات است که روی آن خود نمائی میکند و خاکستر وافتاده احتراق اجسام جامد است که ته نشین می شود پس از این توجه میتوان گفت مضمون احادیثیکه زمین را کف آب تعبیر کرده و این حدیث که میفرماید زمین از خاکستر آن آفریده شده اختلافی ندارند.

و اگر آبی که آفریده نخست تعبیر شده همان ماده اولی بدانیم تعبیرات این اخبار از نظر پیدایش زمین و آسمان با اصول علمی امروزه بسیار نزدیکست با توجه باینکه مقصود از سماه همان فضای محیط بیک منظومه شمسی است که دارای هوائی است مرکب از دخان یعنی ذرات ماده آمیخته بازوت و بخار یعنی ذرات ماده آمیخته با کسیون و نیدژن و اینستکه در این حدیث میفرماید کره آب آتش گرفت و شعله ور شد بسیار نزدیک است بهمان وضعیت زوابع و توده های بزرگ و طوفانی ماده که از نظر علم و اکتشاف امروزی منشأ تکوین خورشید و ستاره و پدید شدن یک منظومه شمسی است.

حدیث بهشت و ناقه

۶۹- از امام باقر (ع) که از رسول خدا (ص) تفسیر قول خدا عز وجل پرسیده شد (۸۵- مریم) روزی که پرهیز گاران را بدرگاه خداوند رحمن بعنوان مهمان و وارد محشور سازیم، در پاسخ فرمود: ای علی راستیکه وفد از نظر تعبیر زبان عرب باید سوار بر شتر باشند، آنان مردانی هستند که از خدا پرهیز گار بودند و خدا آنها را دوست داشت و مخصوص خود گردانید و کردار آنها را پسندید و آنها را پرهیز گاران نامید سپس فرمود:

ای علی هلا سو گند بدانکه دانه را شکافد و گیاه بر آرد و مزن را پدید آرد راستی که آنها

ليخرجون من قبورهم وإن الملائكة لتستقبلهم بنوق من نوق العز عليها رحائل الذهب مكللة بالدر والياقوت وجلالها الاستبرق والسندس وخطمها جذل الأرجوان ، تطير بهم إلى المحشر مع كل رجل منهم ألف ملك من قدامه و عن يمينه و عن شماله يزفونهم زفاً حتى ينتهوا بهم إلى باب الجنة الأعظم و على باب الجنة شجرة إن الورقة منها ليستظل تحتها ألف رجل من الناس و عن يمين الشجرة عين مطهرة من كربة قال : فيسقون منها شربة فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد و يسقط من أبقارهم الشعر و ذلك قول الله عز وجل : « وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » من تلك العين المطهرة .

قال : ثم ينصرفون إلى عين أخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها و هي عين الحياة فلا يموتون أبداً ؛ قال : ثم يوقف بهم قدام العرش و قد سلموا من الآفات والأسقام والحر والبرد أبداً ، قال : فيقول الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم : احشروا أوليائي إلى الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم و وجبت رحمتي لهم و كيف أريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيئات ، قال : فتسوقهم الملائكة إلى الجنة ؛ فإذا انتهوا بهم إلى باب الجنة الأعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصر صريراً يبلغ صوت صريرها كل حوراء أعدها الله

از گور خود برآیند و فرشته‌ها با ناقه‌های سوادری با استقبالشان شتابند ، ناقه‌های عزت که بر آنها جهازهای طلای مکلل بدر و یاقوت است و روپوش آنها از استبرق و سندس است و مهار از غوانی دارند و بمانند پرنده‌ای آنها را بمحشر برند و بهمراه هر کدام هزار فرشته باشد از جلورو و سمت راست و سمت چپ و بمانند عروسی آنها را ببرند تا بدر بزرگ بهشت رسند و بر در بهشت درختی باشد که زیر سایه یک برگش هزار مرد جا کند و درست راست آن درخت چشمه پاک و مصفا می است .

فرمود: ازان چشمه جرعه جرعه بنوشند و خداوند دلشان را پاک کند و موی سراسر تن آنها را بریزد و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۲۱- الانسان) و نوشانیده بآنها پروردگارشان از شراب پاک کننده- یعنی ازان چشمه پاکیزه .

فرمود: سپس رو کنند بچشمه دیگری که درست چپ آن درخت است و در آن غسل کنند و آن آب زندگانی است و دیگر هرگز نمیرند .

فرمود: سپس آنها را برابر عرش بر پا دارند سالم از هر آفت و بیماری و گرما و سرما تا همیشه فرمود سپس جبار جل ذکره بفرشته‌هایی که همراهشان هستند بفرماید که:

دوستان مرا ببهشت برید و آنها را با دیگر خلائق باز ندارید زیرا من پیش از آنها سخنود شده و رحمت بر آنها بایست است چگونه میخواهم آنها را با اصحاب حسنات و سیئات بازدارم ؟

فرمود: پس فرشته‌ها آنها را بسوی بهشت برند و چون بدر بزرگ بهشت رسند فرشته‌ها حلقه‌ای بر آن زنند و سوتی زنند که هر زیبا حوری که در بهشت خدایش برای دوستان خود آماده کرده آوازش را

عز وجل لأوليائه في الجنان فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهم لبعض : قد جاءنا أولياء الله .

فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة و تشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميين فيقلن : مرحباً بكم فما كان أشد شوقنا إليكم ويقول لهن أولياء الله مثل ذلك ، فقال علي عليه السلام : يارسول الله أخبرنا عن قول الله جل وعز : «غرف مبنية من فوقها غرف» بماذا بنيت يارسول الله ؟ فقال : يا علي تلك غرف بناها الله عز وجل لأوليائه بالدر والياقوت والزربرجد ، سقوفها الذهب محبوبه بالفضة لكل غرفة منها ألف باب من ذهب ، على كل باب منها ملك موكل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والد يباغ بألوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله عز وجل : « وفرش مرفوعة » إذا أدخل المؤمن إلى منزله في الجنة ، وضع على رأسه تاج الملك والكرامة وألبس حلة الذهب والفضة والياقوت والدر المنظوم في الأكليل تحت التاج ، قال : وألبس سبعين حلة حرير بألوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ والياقوت الأحمر فذلك قوله عز وجل : « يحلّون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فيها حرير » .

فاذا جلس المؤمن على سريره اهتز سريره فرحاً فاذا استقر لولي الله جل وعز منزله

بشود و چون سوت حلقه را شنوند بیکدیگر مرده دهند و بهم دیگر گویند دوستان خدا در بر ما آمدند و در برابر آن ها بگشایند و بیبشت در آیند و زوجه های آنها از حور العين و آدمیزاده بر آنها توجه کنند و گویند خوش آمدید ، و چه اندازه ما بشما مشتاق بودیم و دوستان خدا همین گرمی پاسخ آنها را بدهند . علی (ع) عرض کرد یارسول الله بما از تفسیر قول خدا عز وجل گزارش بده (۲۰- الزمر) غرفه های بیکه ساخته شدند و بالای آنها غرفه ها است - اینها از چه ساخته شدند؟

فرمود: یا علی این غرفه ها را خدا عز وجل برای دوستانش از در و یاقوت و زبرجد ساخته است سقف آن ها طلاست که بانقره طرازی بندی شده و هر غرفه ای هزار در طلا دارد و بر هر دری فرشته ای گماشته است در میان آن ها فرشها بر آورده شده است و بروی یکدیگر افتاده روی هم دیگر از حریر دیباها رنگهای مختلف و درون آنها مشک و کافور و عنبر است و اینست معنی قول خدا: و فرشهای برهم گسترده - چون مؤمن بمنزلهای خود در بهشت در آید و تاج ملک و کرامت بر سر نهد حله های طلا باف و نقره باف و مزین بیاقوت و در برشته کشیده و شرابه های زیر تاج ببر کند .

فرمود: و هفتاد حله بر رنگهای مختلف با اقسام گوناگونی از بافته های طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت احمر در بر کند و اینست قول خدا عز وجل (۲۲- الحج) زیور پوشند در آن از دستبند های طلا و لؤلؤ و جامه آنها از حریر است و هر گاه مؤمن بر تخت خود نشیند تختش از شادی بر خود لرزد و هر گاه برای ولی خدا جل وعز منازل او در بهشت برقرار شود فرشته موکل بیبشت اجازه خواهد تابا و تهنیت

في الجنان استأذن عليه الملك الموكل بجنانه ليهنئه بكرامة الله عز وجل إياه فيقول له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف : مكانك فان ولي الله قدا تكأعلى أريكته وزوجته الحوراء تهياً له فاصبر لولي الله .

قال : فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها و عليها سبعون حلة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ والزبرجد وهي من مسك وعنبر وعلى رأسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب مكللتان بالياقوت واللؤلؤ ، شراكهما ياقوت أحمر ، فاذا دنت من ولي الله فهم أن يقوم إليها شوقاً فتقول له : يا ولي الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم أنا لك وأنت لي . قال : فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من أعوام الدنيا لا يملها ولا تمله ، قال : فاذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فاذا عليها قلاند من قصب من ياقوت أحمر وسطها لوح صفحته درة مكتوب فيها : أنت يا ولي الله حبيبي وأنا الحوراء حبيبتك ، إليك تناهت نفسي وإلي تناهت نفسك ثم يبعث الله إليه ألف ملك يهنئونه بالجنة ويزوجونه بالحوراء .

قال : فينتهون إلى أول باب من جنانه فيقولون للملك الموكل بأبواب جنانه : استأذن لنا على ولي الله فان الله بعثنا إليه نهنئه ، فيقول لهم الملك : حتى أقول للحاجب فيعلمه

گویند از کرامتی که خدا عزوجل با او کرده است و خدمتکاران مؤمن او از غلامان و کنیزان بفرشته گویند بجای خود باش زیرا دوست خدا بر تخت خود آرمیده و همسرش از حورالعین برای او آماده شده است باید بانتظار وقت ملاقات ولی خدا صبر کنی .

گویند همسر حورالعین او از خیمه خود بر آید و بسوی او آید و در گردش کنیزان بهشتی باشند و بر تنش هفتاد حله بافته بایاقوت و دروزبرجد است که از مشک و عنبر است و تاج کرامت بر سردارد و کفشی از طلا مکلل بیاقوت و لؤلؤ بپا دارد که بند آن یاقوت احمر است و چون بدوست خدا نزدیک شود و او خواهد از شوق بسوی او برخیزد، حوریه با او گویند ای دوست خدا امروز روز رنج و زحمت نیست از جای خود حرکت مکن من از توام و تو از منی .

فرمود: باندازه ۵۰۰ سال از روزهای دنیا (که نیم روز آخرتست) همراه در آغوش کشند و از هم دل تنگ و سیر نشوند .

فرمود: چون اندکی آن مرد متقی سست گردد بی احساس خستگی بگردن بلورین آن حوریه نگاه کند که بر آن گلوبندهائی است از شاخه یاقوت درمیانه آن یک لوحی است از در که بر آن نقش شده ، ای ولی خدا تو دوست من هستی و منم حوریه دوست تو ، جانم بقربان تو میپشود و جانم بقربان من ، سپس خداوند هزار فرشته بسوی او فرستد تا او را ببهشت تبریک گویند و آن حوریه را جفت او سازند .

فرمود : پس به اول در بستنهای او رسند و بفرشته باغبان او گویند از ولی خدا برای ما اجازه ورود بگیر زیرا خدا ما را فرستاده تا به او تهنیت گوئیم فرشته بآنها گویند تا من بدربان بگویم

بمکانکم قال : فیدخل الملك إلى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث جنان حتى ينتهي إلى أول باب فيقول للحاجب : إن علي باب العرصة ألف ملك أرسلهم رب العالمين تبارك و تعالی ليهنئوا ولي الله وقد سألوني أن آذن لهم عليه فيقول الحاجب إنه ليعظم علي أن أستاذن لأحد علي ولي الله و معومع زوجته الحوراء ، قال : و بين الحاجب و بين ولي الله جنتان .

قال : فیدخل الحاجب إلى القيم فيقول له : إن علي باب العرصة ألف ملك أرسلهم رب العرصة يهنئون ولي الله فاستأذن لهم فيتقدم القيم إلى الخدام فيقول لهم : إن رسل الجبار علي باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهنئون ولي الله فأعلموه بمكانهم قال : فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون علي ولي الله و هو في الغرفة و لها ألف باب و علي كل باب من أبوابها ملك موكل به فاذا أذن للملائكة بالدخول علي ولي الله فتح كل ملك بابها الموكل به قال : فیدخل القيم كل ملك من باب من أبواب الغرفة قال : فيبلغونه رسالة الجبار حل و عز و ذلك قول الله تعالی « و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب (من أبواب الغرفة) سلام عليكم - إلى آخر الآية - » .

و اورا بمحل شما اعلام دارم .

فرمود آن فرشته نزد دربان رود و سه بستان میان آنها فاصله است تا بدر اول رسد و بدربان گوید: در شادروان درباغ هزار فرشته است که پروردگار جهانیان تبارک و تعالی آنها را فرستاده است تا بولی خود تبریک گویند و از من خواسته اند برای آن ها اجازت گیرم ، دربان گوید راستش اینست که بر من گرانست از ولی خدا کسب اجازه ورود برای احدی کنم او با زن حوریمه خود خلوت کرده است.

فرمود: میان دربان و ولی خدا دو بستان فاصله است.

فرمود: دربان نزد سرپرست و پیشکار رود و به او گوید بر در شادروان هزار فرشته اند که رب العزت آنها را برای تهنیت و مبارکباد ولی خدا فرستاده است برای آنها اجازه شرفیابی بگیر آن سرپرست نزد خدمت کاران مخصوص رود و با آنها گوید فرستاده های خداوند جبار بر در میدان بستان هستند، هزار فرشته اند که خدا فرستاده تا بولی خدا مبارکباد گویند اورا از محل آنها خبردار کنید .

فرمود: به او خبر دهند و او بفرشته ها اجازه ورود دهد و آنها در غرفه پذیرائی نزد دوست خدا روند و آن غرفه هزار در دارد و بر هر کدام درها فرشته ای گماشته شده و هر گاه بفرشته ها اجازه ورود داده شود که نزد ولی خدا روند هر فرشته دری را که بدان گماشته است باز کند .

فرمود: پیشکار هر فرشته را از یک در تالار وارد کند و رسالت و پیغام خدای جبار جل و عز را به او برساند و اینست تفسیر قول خدا تعالی (۲۳- الرعد) و فرشته ها از هر دری بر آنها وارد شوند (از درهای تالار پذیرائی) و بگویند سلام علیکم تا آخر آیه .

قال : وذلك قوله جل وعز : « وإذ رأيت ثم رأيت نعيماً ومُلْكاً كبيراً » يعني بذلك ولي الله و ما هو فيه من الكرامة والنعيم والمُلْك العظيم الكبير ، إن الملائكة من رسل الله عز ذكره يستأذنون [في الدخول] عليه فلا يدخلون عليه إلا بإذنه فلذلك الملك العظيم الكبير ، قال : والأ نهار تجري من تحت مساكنهم وذلك قول الله عز وجل : « تجري من تحتهم الأنهار » والثمار دانية منهم وهو قوله عز وجل : « ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلًا » من قربها منهم يتناول المؤمن من النوع الذي يشتهي من الثمار بفيه و هو متكىء و إن الأنواع من الفاكهة ليقان لولي الله : يا ولي الله كلني قبل أن تأكل هذا قبلي .

قال : وليس من مؤمن في الجنة إلا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات وأنهار من خمر وأنهار من ماء وأنهار من لبن وأنهار من عسل فاذا دعا ولي الله بغذائه أتى بما تشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غير أن يسمي شهوته قال : ثم يتخلى مع إخوانه ويزور بعضهم بعضاً و يتنعمون في جناتهم في ظل ممدود في مثل ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وأطيب من ذلك لكل مؤمن سبعون زوجة حوراء وأربع نسوة من الآدميين والمؤمن ساعة مع الحوراء و ساعة مع الآدمية و

فرمود: و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۲۰ - الانسان) و هرگاه ببینی آنجا را ببینی نعمتی شایان و ملکی باشکوه - مقصودش از آن ولی خداست و آنچه در آنست از کرامت و نعمت و ملک عظیم و باشکوه راستیکه فرشته‌ها که پیغامبر از طرف خداوند عزذکره هستند برای ورود بر او اجازه خواهند و جز با اجازه نزد او نروند و اینست ملک بزرگ و باشکوه .

فرمود : جویها از زیر اطاقهای نشیمن آنها روانند و اینست معنی قول خدا عزوجل (۹ - یونس) از زیر پای آنها جویها روانست - و میوه ها بدانها نزدیکست و آنست قول خدا عزوجل (۱۴ - الانسان) و نزدیکست بر فراز سرشان سایه های درختان بهشت و چیدن میوه آنها بخوبی آسان و رامست - از بس نزدیکست مؤمن هر میوه را خواهد همان طور که تکیه داده است با دهانش بر گیرد و راستی که هر نوع از میوه بدوست خدا گوید: ای دوست خدا مرا بخور پیش از آنکه آن دیگری را بخوری پیش از من .

فرمود : هیچ مؤمنی در بهشت نباشد جز آنکه بستانهای بسیار دارد که درختان افراشته و نیافراشته دارند و جویها از می و جویها از آب و جویها از شیر و جویها از هسل در آنها است و هرگاه دوست خدا خوراک طلبد آنچه را در دلش خواهد برایش آورند بی آنکه دلخواهش را به زبان آورد .

فرمود: سپس با برادرانش خلوت کند و از همدیگر دیدن کنند و در بستانهای خود در سایه ای بلند بمانند همان سپیدی سپیده دم تا بر آمدن خورشید بسر برند و خوشتر از اینها برای هر مؤمنی ۷۰ زن حوریه و ۴ همسر آدمی زاده است و مؤمن ساعتی با آن حوریه رعنا خوش است و ساعتی با آن

ساعة یخلو بنفسه علی الأرائك متکئاً ینظر بعضهم إلی بعض وإن المؤمن لیغشاه شعاع نور وهو علی أریکته ویقول لخدّامه : ما هذا الشعاع اللامع لعل الجبار لحظني ، فیقول له خدّامه : قدّوس قدّوس جلّ جلال الله بل هذه حوراء من نسائك ممّن لم تدخل بها بعد قدّاشرفت علیک من خیمتها شوقاً إلیک وقد تعرّضت لک وأحببت لقاءک فلما أن رأتك متکئاً علی سریرک تبسمت ، نحوک شوقاً إلیک فالشعاع الذي رأیت والنور الذي غشیک هو من بیاض ثغرها ، و صفائه ونقائه ورقته .

قال : فیقول ولیّ الله : ائذنوا لها فتزل إلی فیبتدر إلیها ألف وصیف وألف وصیفة یبشرونها بذلك فتزل إلیه من خیمتها و علیها سبعون حلّة منسوجة بالذهب والفضّة ؛ مکلمة بالدرّ والیاقوت والزّبرجد صبغهنّ المسک والعنبر بألوان مختلفة ، یری مخّ ساقها من وراء سبعین حلّة طولها سبعون ذراعاً وعرض ما بین منکبها عشرة أذرع فاذا دنت من ولیّ الله أقبل الخدّام بصحائف الذهب والفضّة فیها الدُّر والیاقوت والزّبرجد فیبشرونها علیها ثم یعانقها وتعانقه فلا یمل ولا تمل . قال : ثم قال أبو جعفر علیه السلام : أما الجنان المذکورة فی الكتاب فإِنَّهنّ جنّة عدن و جنّة الفردوس و جنّة نعیم و جنّة الدّاوی ، قال : وإنّ لله عزّ وجلّ جناناً محفوفة بهذه الجنان و إنّ

آدمیزاده زیبا خوش است و ساعتی هم تنها بسر برد و بر تختش تکیه زند و بهم دیگر نگاه کنند و راستی پرتو نوری در روی تخت بر سراپای مؤمن بدرخشد و او بخدمت کاران خود گوید این پرتو درخشان چیست؟ شاید خداوند جبار بمن نگاهی انداخته است و خدمتکارانش گویند:

قدّوس، قدّوس جلّ جلاله - نه این پرتو درخشان یکی از حوریان جفت با تو است که هنوز بملاقات او نرفتی و از میان خیمه خود به اشتیاق دیدار تو سر کشیده و تو را خواسته و شیفته دیدار تو است و چون دیده تو بر تخت خود تکیه زدی لبخندی بر لب آورده است، این روشنی که دیدی و این پرتوی که تو را فرو گرفت از سفیدی دندانهای مرواریدی پاک و پاکیزه و لطیف او است.

فرمود: پس دوست خدا گوید به او اجازه دهید تا نزد من فرود آید پس هزار غلام و هزار کنیز پیشی گیرند و بآن حوریه خانم این مزده را برسانند و او از خیمه خود بنشیب آید و هفتاد پیرهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌های در و یاقوت و زبرجد پیر کرده که با مشک و عنبر الوان رنگ آمیزی شده‌اند و مخ ساق پایش نیز پس هفتاد پیرهن نهاییانست هفتاد ذراع قامت دارد و میانه دو شانهاش ده ذراعست و مرگه بنزدیک ولیّ خدا آید خیمت کاران با سینه‌های طلا و نقره که پرازد و یاقوت و زبرجد است پیشواز او روند و آنها را بر سر او بریزند و سپس مؤمن او را در آغوش کشد و حوریه هم آن مؤمن را در آغوش کشد نه او خسته گردد و نه او.

راوی گوید امام باقر (ع) سپس فرمود اما آن بهشتها که در قرآن ذکر شده است:

۱- بهشت عدن ۲- بهشت فردوس ۳- بهشت نعیم ۴- بهشت جنّة الماوی.

المؤمن لیكون له من الجنان ما أحب واشتهى، يتنعم فيهن كيف [يشاء] و إذا أراد المؤمن شيئاً أو اشتهى إنمادعواه فيها إذا أراد أن يقول: «سبحانك اللهم» فاذا قالها تبادرت إليه الخدم بما اشتهى من غير أن يكون طلبه منهم أو أمر به، وذلك قول الله عز وجل: «دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام» يعني الخدام.

قال: «وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين» يعني بذلك عندما يقضون من لذاتهم من الجماع والطعام والشراب، يحمدون الله عز وجل عند فراغتهم و أمّا قوله: «أوئك لهم رزق معلوم» قال: يعلمه الخدام فيأتون به أولياء الله قبل أن يسألوهم إيّاه و أمّا قوله عز وجل: «فواكه وهم مكرمون» قال: فانهم لا يشتهون شيئاً في الجنة إلا أكرموا به.

۷۰- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير قال: قيل لأبي جعفر عليه السلام وأنا عنده: إن سالم بن أبي حفصة وأصحابه يروون عنك أنك تكلم على سبعين وجهاً لك منها المخرج؟ فقال: ما يريد سالم مني أريد أن أجيء بالملائكة

فرمود: برای خدا عزوجل بهشتها است در درون این بهشتهای نامبرده و براستی هر مؤمن تا آنجا که دوست دارد و بخواهد بهشت دارد و در آنها هر طور خواهد نعمت خواره باشد و خوشگذراند و هر گاه مؤمن چیزی خواهد و اشتهائی یابد دعوت و اظهار خواستش در بهشت همینست که بگوید «سبحانك اللهم» = بار خدایا تو منزهی و بمحض اینکه این سخن را ادا کند (که بمنزله زنگ اخبار بهشت است) خدمت کاران بهشتا بند و هر چه را خواهد برایش بیاورند بی آنکه از آنها بخواهد یا بآنها فرمانی دهد.

و اینست معنی قول خدا عزوجل (۱۱- یونس) دعوی آنها در آن سبحانك اللهم است و دورودشان در آن سلامت - (یعنی خدمت کاران سلام می دهند) و آخرین دعوت و خواست آنها اینست که «الحمد لله رب العالمین» - مقصودش از آن اینست که پس از درك لذت و بهره گیری از جماع و خوردن و نوشیدن و پس از فراغت خدایا سپاس گویند.

و اما قول خدا تعالی (۴۱- الصافات) آنانند که برای آنها روزی دانسته و معینی است - فرمود: یعنی خدمت کاران آن رامی دانند و نخواستند نزد دوستان خدا می آورند و اما قول خدا عزوجل (۴۲- الصافات) میوه هایست در بهشت و بهشتیان پذیرائی می هوند.

فرمود: یعنی هیچ چیزی را نخواهند و بدان میل نکنند در بهشت جز اینکه بدان پذیرائی شوند

پرمعنا بودن اخبار الهه (ع)

۷۰- ابی بصیر گوید من نزد امام باقر (ع) بودم که باو عرض شد سالم بن ابی حفصه و یاراناش (از غلات مخالف امام بودند) از تو گزارش می دهند که سخنی میگوئی و هفتاد توجیه دارد و از هر راهی میتوانی خود را از مسئولیت بیرون بری؟

والله ما جاءت بهذا النبيون ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «إني سقيم» و ما كان سقيماً و ما كذب
ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «بل فعله كبيرهم هذا و ما فعله و ما كذب» ولقد قال يوسف عليه السلام:
«أيتها العير إنكم لسارقون» والله ما كانوا سارقين و ما كذب.

فرمود: سالم از من چه توقعی دارد میخواید فرشته‌ها را در برابر او رژه دهم بخدا که پیغمبران
هم چنین چیزی را نیاوردند، ابراهیم (ع) هم سخن توجیه‌دار فرمود (۸۸-الصفات) بر استی من بیمارم
نه بیمار بود و نه دروغ گفت و محققاً ابراهیم (ع) فرمود (۶۳-الانبياء) بلکه بت بزرگ این را
کرده است- بت بزرگ نکرده بود و او هم محققاً دروغ نگفت، و محققاً یوسف (ع) فرمود ایا کاروان
شما دزدید- بخدا دزد نبودند و یوسف هم دروغ نگفت.

شرح از مجلسی ده- یعنی برای مصلحت و تقیه کلام با توجیه و دو پهلو میگوید و مقصود سالم از
روایتش انتقاد از امام (ع) بوده است و عدم صراحت در لهجه، امام (ع) میفرماید من بسالم معجزه
های خیره کننده نمودم و در او اثر نکرده و میخواید فرشته‌ها را بگواهی امامت خود نزد او آورم با
اینکه پیغمبران هم برای اثبات نبوت خود چنین کاری نکردند.

سپس امام از اعتراض سالم که اینگونه سخن دروغ آمیز است جواب داده که اینگونه سخنها
از پیغمبران معصوم صادر شده و نه دروغست و نه زشت بلکه در مقام مصلحت لازمست (و سپس استشهاد
امام را شرح داده است).

من گویم یکی از محاسن بلاغت و شیوایی سخن بر معنا ادا کردن آنست و یکی از روشهای پر
معنا بودن سخن اینست که می تواند دارای معانی متعدده باشد و بهر مقامی مناسب تطبیق شود و این
سر بلاغت شعر و نثر است که سخن سرای ایرانی لسان الغیب حافظ در آن استاد بوده است و اشعاری
در مدح پیغمبر بفن غزل سرایی انشاء کرده است که در عین حال بر مقاصد عمومی مهرورزی يك عاشق
و معشوق هم تطبیق می شود مثلاً:

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

تردید نیست که در این شعر امی بودن پیغمبر را در نظر گرفته و بیان کرده است که همه دانش
عمیق و جهانگیر و جاویدان حضرت او بنظر خدا و توجه و عنایت وی بوده است و او را نگار خوانده است
یعنی زیباترین نقش هستی و محبوب مسلمانان و مقصودش از غمزه همان نظر لطف خدا است که بوی
نبوت و رسالت عطا کرد ولی در عین حال يك معنی عمومی و دلنشین دیگر هم میدهد که يك عاشق دل
باخته با معشوقه دهاتی و بی سواد ولی زیبا و دلبر خود می تواند با آن گفتگو کند و با هم می گوید:

گر غایب خوشبوشد با کیسوی او آمیخت
وروسه کمانکش شد با بروی او پیوست

از نعل سمنند او شکل مه نو پیدا
وز قد بلند او بالای صنوبر پست

این هم در وصف پیغمبر اکرم است که وسیله و واسطه فیض یابی مادی و معنوی بشر بوده است بدر گاه
خدا تعالی در این فن استادانه از بلاغت قرآن مجید تا حد اعجاز شیوا و پر معنا است که میفرماید تا هفتاد بطن
دارد و در کلام بشر کلیات پیغمبر اسلام را باید طرز اول شمرد که بدان بالیده و فرمود: «او تیت جوامع
الکلم» و اگر سالم این طرز سخن را نپسندیده همانا خرد و ذوقش نا سالم بوده است.

(حدیث ابي بصير مع المراه)

۷۱ - ابان ، عن ابي بصير قال : كنت جالسا عند ابي عبدالله عليه السلام إذ دخلت علينا أم خالد التي كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه فقال أبو عبدالله عليه السلام : أيسرك أن تسمع كلامها ؟ قال : فقلت : نعم ، قال : فأذن لها ، قال : وأجلسني معه على الطنفسة قال : ثم دخلت فتكلمت فإذا امرأة بليغة فسألته عنهما ؛ فقال لها : توليتهما ! قالت : فأقول لربي إذا لقيته : إنك أمرتني بولايتهما ؟ قال : نعم ، قالت : فان هذا الذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما وكثير النوايا أمرني بولايتهما فأيتيها خيرا وأحب إليك ؟ قال : هذا والله أحب إلي من كثير النوايا وأصحابه ، إن هذا تخاصم فيقول : « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون » « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون » « ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون » .

حدیث ابو بصير با آن بانو

(مصاحبه آن بانوبا امام صادق ع)

۷۱ - ابان از ابي بصير گوید : من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که بی انتظار ام خالد همسان بانویی که يوسف بن عمر از او بریده بود اجازه شرفیابی خواست امام صادق (ع) بمن فرمود خوشتر میآید سخن آن بانورا بشنوی؟ گوید گفتم آری، گوید امام اجازه ورود باو داد و مرا با خودش روی توشکی نشانید گوید: سپس آن بانو وارد شد و بسخن آمد بانویی سخنران و بلیغه بود و او اودر باره آن دو نا (ابی بکر و عمر) پرسش کرد و امام صادق (ع) باو فرمود تو آن دو را خلیفه و والی بشناس (دوست بدادخل) گفت و هر گاه پروردگارم را ملاقات کنم باو بگویم شما بمن فرمودی آنان را والی شناسم ؟ امام فرمود: آری، آن بانو گفت این مردیکه بهمراه شما روی توشک نشسته است بمن فرماید از آنها بی زاری جویم و کثیر النوا بمن دستور دهد با آنها به پیوندم و از آنها پیروی کنم کدام بهتراند و آن را دوست داری، فرمود: این مرد بخدا سو کند که از کثیر النوا و یارانش نزد من محبوبتر است راستی این مرد مبارزه میکند و احتجاج مینماید و می گوید (۴۴ - المائده) و هر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس آنانند که کافرند ۴۵ - و هر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس آنان ستمکارند ۴۷ - و هر که حکم نکند طبق آنچه خداوند نازل کرده است پس آنان بزه کارانند .

شرح - از مجلسی ره - « هذا والله احب الي » بار نخست از راه تقيه به او فرمان دوستی ابي بکر و عمر را داد و سپس چون در پرسش مبالغه کرد بکنایه لعن آنها را ثابت نمود و متعرض خود آنها نشد که مورد پرسش وی بود بلکه فرمود این ابو بصير نزد من از کثیر النوا محبوبتر است زیرا منطوق او درست است و کثیر النوا بناحق میان مردم قضاوت میکنند و بآیات قرآن کفر و ظلم و فسقش ثابت است و در ضمن کفر و وجوب برائت از آن دورا هم بدوجه ثابت کرد:

۱- محبوبیت ابوبصیر مستلزم اینست که در فرمان برائت از آنان راستگو باشد.
 ۲- علت کفر کثیرالنوا شامل حال آنها هم می شود و کفر و ظلم و فسق آنها را هم ثابت میکند و این خود نوعی از معاریض کلام است که امام در خبر سابق بدان اشاره کرد و ممکن است مقصود این باشد که گفته ابوبصیر از گفته کثیرالنوا نزد من محبوب تر است زیرا او بکفر آن دو بدین آیات استدلال میکند و درباره آن با مخالفان طرف میشود و بر آنها چیره می گردد ولی این را بعبارت قابل توجهی ادا کرده پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم این حدیث يك صححه پر معنا از نشاط بانوان را در جهان اسلام و مذهب بیان میکند آنچه از تأمل در آن معلوم میشود اینست که ام خالد قهرمان داستان باحقیقت این حدیث یکی از بانوان با استعداد و پرشور مذهبی بوده است و امام صادق (ع) او را بعنوان يك بانوی پرورش یافته در مکتب امام صادق (ع) یکی از بزرگترین شاگردان مبارز خود ابوبصیر معرفی مینماید و برای فهم مقام این بانو و عمق این حدیث شناختن این اشخاص بجا است:

۱- یوسف بن عمر .

۲- کثیرالنوا .

یوسف بن عمر پسر محمد بن حکم بن ابی عقیل بن مسعود ثقفی است .

هشام بن عبدالملک او را در ماه رمضان سال ۶۰۶ والی یمن نمود و در آنجا حکم روا بود تا سال ۱۲۰ که او را والی عراق ساخت و پسرش صلت بجای او نشست تا آنکه گوید:

چون هشام بن عبدالملک آهنگ عزل خالد بن عبدالله قسری را از عراق نمود قاصد یوسف بن عمر ثقفی از یمن نزد او آمده بود. هشام او را طلبید و گفت سرور تو از حد خود تجاوز کرده و سرفرازی کرده است و دستور داد جامه برتن او دریند و چند تازیانه باوزدند و در حضور او کاتبی را خواست و گفت به یوسف بن عمر نامه ای بنویس و تا او رفت نامه نویسد بخط خودش نامه ای با نوشت دستور داد برود بعراق و حاکم آنجا باشد و چون کاتب نامه را آورد بطوریکه نفهمد نامه خود را در درون پاکت جای داد و یوسف بن عمر با این دستور سری بعراق رفت و خالد را از کار برکنار کرد (تا آنکه گوید) یوسف در کردار و ستمکاری خود مورد نکوهش مردم بود و بد حکومت میکرد احمق و بد خلق و بدسیرت بود ولی جود و بخشش داشت و در سر پانصد سفره مردم را مهمانی میکرد و شامی و عراقی همه بر سر سفره او مینشستند (و در سرانجام کار او گوید):

چون ولید بن یزید اموی کشته شد و عموزاده اش یزید بن ولید بجای او بخلافت نشست و کار او درست شد منصور بن جمهور را والی عراق کرد و یوسف بن عمر گریخت و خود را ببلقاء رسانید و جامه زنان بتن کرد و در میان زنان خاندان بسر می برد تا راز او کشف شد و او را گرفتند و بزندان دمشق افکندند.

تا آنگاه که قشون مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی با قشون ابراهیم جنک کرد و آنها را شکست داد و بدمشق برگشت طرفداران ابراهیم بیم کردند که مبادا مروان به دمشق آید و حکم و عثمان پسران ولید را از زندان آزاد کند و حکمران سازد و آنها همه کسانی که در کشتن پدرشان دست داشتند بکشند و تصمیم گرفتند این دو زندانی را بکشند و یزید بن خالد را مأمور آن کردند

۷۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن علی بن فضال ، عن علی بن عقبه ، عن عمر بن أبان ؛ عن عبد الحمید الوابشی ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : إن لنا جاراً ينتهك المحارم كلها حتى أنه ليرك الصلاة فضلاً عن غيرها ؟ فقال سبحان الله وأعظم ذلك إلا أخبركم بمن هو شر منه ؟ قلت : بلى قال : الناصب لنا شر منه ، أما إنه ليس من عبد يذكر عنده أهل البيت فيرق لذكرنا إلا مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلها إلا أن يجيء بذنوبه يخرج من الإيمان ، وإن الشفاعة لمقبولة وما تقبل في ناصب و إن المؤمن ليشفع لجاره وماله حسنة فيقول : يارب جاري كان يكف عني الأذى فيشفع فيه فيقول الله تبارك وتعالى أناربك

ويزید هم یکی از غلامان پدرش را بنام ابوالاسد باجمعی به زندان فرستاد تا سر آن دو پسر بچه را کوفتند و یوسف بن عمر را هم در آوردند و گردن زدند زیرا قاتل خالد بن عبدالله قسری بود و این واقعه در سال ۱۲۷ هجری بود و یوسف شصت و چند سال داشت و چون سرش را بر گرفتند کودکان ریسمان پیای او بستند و او را در کوچه های دمشق کشاندند .

و اما کثیرالنوا چنانچه از این حدیث استفاده میشود یکی از مراجع تقلید عامه معاصر امام بوده است و شهرت زهد و عدالت داشته ولی ترجمه او در کتب رجال عامه و خاصه بسیار کوتاه ضبط شده و از قرار، حکومت های وقت او را چندان بیازی نمی گرفته اند که شهرتی تاریخی داشته باشد و بعبارت دیگر مرد تاریخ معاصر خود نبوده.

ابن حجر در التقریب خود گوید ص ۴۲۸-۴۳۰

کثیرالنوا بحد و تشدید قلیل الحدیث است و او را ذم و نکوهش کرده اند و متروک الروایه نیست . در جامع الروات اردبیلی ج ۱ ص ۲۸ او را درج کرده و گوید نام پدرش اسماعیل است و از امام صادق (ع) دوروایت در مذمت او نقل کرده است.

احادیثی درباره شیعه و مخالفان

۷۲- از عبد الحمید وابشی از امام باقر (ع) گوید باو گفتم: راستی ما یک همسایه داریم که مرتکب همه محرمات میشود تا اینکه راستش نماز را هم نمیخواند تا به دیگر محرمات برسد ؟ در پاسخ فرمود . سبحان الله چه خطای بزرگی است این، آیا من بشما از بدتر از آن گزارش ندهم ؟ گفتم: چرا فرمود بدخواه ما از او هم بدتر است .

هلا راستش اینست که هیچ بنده ای نباشد که ما اهل بیت در بر او نامبرده شویم و او از شنیدن نام ما رقت کند و تحت تاثیر قرار گیرد جز اینکه فرشته ها او را نوازش کنند و همه گناهانش آمرزیده شود جز اینکه گناهی آورد که بی ایمان شود .

و راستی شفاعت پذیر است و درستست و درباره بدخواه ما که ناصبی است پذیرفته نباشد و راستی مؤمن برای همسایه تهی دست خود از هر کردار خوب، شفاعت کند، گوید پروردگارا این همسایه جلو آزارش مرا بگیرت و نمی گذاشت بمن آزاری رسد و شفاعت وی درباره او پذیرفته گردد و خدا تبارک و تعالی فرماید :

وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ كَافَأَ عَنْكَ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَالَهُ مِنْ حَسَنَةٍ وَ إِنِّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ لِيَشْفَعَ لثَلَاثِينَ إِنْسَانًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ أَهْلُ النَّارِ : «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» .

۷۳ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر : عن صالح بن عقیمة عن أبي هارون ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال لثغر عنده وأنا حاضر : ما لكم تستخفون بنا ؟ قال : فقام إليه رجل من خراسان فقال : معاذ لوجه الله أن نستخف بك أو بشيء من أمرك فقال : بلى إنك أحد من استخف بي ، فقال : معاذ لوجه الله أن أستخف بك ، فقال له : وبحك أولم تسمع فلاناً ونحن بقرب الجحفة وهو يقول لك : احملني قد رميل فقد والله أعيت ، والله ما رفعت به رأساً ولقد استخففت به ومن استخف بمؤمن فبنا استخف وضيع حرمة الله عز وجل .

۷۴ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء : عن أبان بن عثمان ، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال : قالت لأبي عبد الله عليه السلام : إن الله عز وجل من علينا بأن عرفنا توحيدنا ، ثم من علينا بأن أقررنا بمحمد عليه السلام بالرسالة ثم اختصنا بحبكم أهل البيت فتولاكم

منم پروردگار تو و سزاوارترم که از جانب تو باو پاداش دهم و او را ببهشت برد با اینکه هیچ کردار خوبی ندارد و راستی کمتر شماره شفاعت شده های يك مؤمن سی انسان گناه کار است و در اینجا است که دوزخیان گویند: برای ما شفاعت کننده ای نیست و نه دوست مهربان و دلسوزی (۱۰۰ - الشعراء).

۷۳- از ابی هارون گوید من خدمت امام صادق (ع) بودم که بچندتن فرمود: چرا شماها ما را سبک می شمارید ؟

گوید مرد خراسانی بخدمت او برخاست و گفت ما بخدا پناه بریم از اینکه بتو یا چیزی از دستورات تو بی اعتنا باشیم و آن را سبک شماریم، فرمود: چرا تو خود یکی از کسانی باشی که مرا سبک شمردی، گفت من بخدا پناه برم از اینکه شما را سبک شمارم.

فرمود وای بر تو نشنیدی فلانی وقتی ما نزدیک جحفة بودیم (منزلی میان مکه و مدینه است آنجا که راه شام از راه مدینه جدا شود) بتو می گفت مرا بمسافت يك ميل (کمتر از يك فرسخ) سوار کن که بخدا و اما پندهام؟ بخدا سو گند تو سر بلند نکردی بسوی او و باو پاسخی ندادی و او را سبک شمردی و هر کس بيك مؤمن استخفاف کند و او را سبک شمارد ما را سبک شمرده است و احترام خدا عزوجل را ضایع کرده.

شرح - از مجلسی ده - ما رفعت به رأساً کنایه از بی توجهی و بی اعتنائی است.

قوله «فبنا استخف» این نوعیست از استخفاف که مستلزم ارتکاب کبیره و ترک واجبات و اخلال به تعظیم شعائر الله است و بحد کفر بخدا نرسد.

۷۴- از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید با امام صادق (ع) گفتم راستی خدا عزوجل بر ما منت نهاد که یگانگی خود را بما پاد داد و سپس بر ما منت نهاد که بر سالت محمد (ص) اقرار کردیم

وتبرأ من عدوكم و إنما نريد بذلك خلاص أنفسنا من النار ، قال : ورققت فبكيت ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : سئني فوالله لا تسألني عن شيء إلا أخبرتك به ، قال : فقال له عبد الملك بن أعين : ما سمعته قالها لمخلوق قبلك ، قال : قلت : خبرني عن الرجلين ؟ قال : ظلما نا حقنا في كتاب الله عز وجل و منعنا فاطمة صلوات الله عليها ميراثها من أبيها و جرى ظلمهما إلى اليوم ، قال - و أشار إلى خلفه - و نبذا كتاب الله و راء ظهورهما .

۷۵ - و بهذا الإسناد ، عن أبان ، عن عقبه بن بشير الأسدي ، عن الكميت بن زيد الأسدي قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال : والله يا كميت لو كان عندنا مال لأعطيناك منه ولكن لك ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لحسان بن ثابت لن يزال معك روح القدس ما ذببت عنا ، قال : قلت : خبرني عن الرجلين قال : فأخذ الوسادة فكسرها في صدره ثم قال : والله يا كميت ما هريق محجمة من دم ولا أخذ مال من غير حله ولا قلب حجر عن حجر إلا ذاك في أعناقهما .

سپس ما را به دوستی شما خانواده اختصاص داد شما را دوست دار و پیرویم و از دشمنانتان بیزاریم و همانا مقصود ما از آن اینست که خود را از دوزخ خلاص کنیم گوید مرا رقت گرفت و گریستم پس امام صادق بمن فرمود از من بپرس که بخدا از چیزی نپرسی جز آنکه بتو خبر دهم گوید: عبد الملك بن اعين بان حضرت گفت (عبد الملك رو بعبد الرحمن کرد و گفت خ) من نشنیدم از او که بمخلوقی پیش از تو این پاسخ صریح را بدهد (اینچنین وعده بدهد خ).

گوید: گفتم بمن از آن دو مرد خبر بده فرمود: حقی که خدا عزوجل در کتاب خود برای ما مقرر داشت (خمس) بستم از ما ربودند و از فاطمه میراثش را دریغ داشتند، و بادت خود پشت سر خود اشارت کرد و فرمود قرآن خدا را پشت سر خود انداختند .

۷۵- از کمیت بن زید اسدی گوید خدمت امام باقر (ع) رسیدم و فرمود : ای کمیت اگر ما مالی داشتیم بتومی دادیم ولی از آن تو است آنچه رسول خدا «ص» در باره حسان بن ثابت فرمود:

پیوسته روح القدس همراه تو است تا از مادفاع میکنی و پاسخ بد گویانرا می دهی. گوید: گفتم بمن از آن دو مرد خبر ده گوید آن حضرت بالش را برداشت و زیر سینه خود نهاد و بر آن تکیه زد تا آن را در هم شکست (یعنی احساسات تندی او را فرا گرفت) سپس فرمود بخدا سوگند ای کمیت باندازه يك شاخ حجامت خون ریزی نشود و هیچ مالی بناروا برده نشود و سنگی از سنگی نغلطد (یعنی هیچ خرابی و ویرانی از کم و بیش تحقق نیابد) جز اینکه همه بگردن آنها است.

شرح- از مجلسی ره- قوله «معك روح القدس» دلالت دارد که روح القدس گاهی هم در ارواح جز معصوم می دمدم.

قوله «ما ذببت عنا» یعنی بامدح گوئی خود استخفاف و هجوم نکران را از مادفع کنی و این اشعار دارد باینکه حسان مرتجع خواهد شد چنانچه گفته اند.

۷۶ - وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله ، عن أبي العباس المکّی قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إن عمر لقي علياً صلوات الله عليه فقال له : أنت الذي تقرأ هذه الآية «بأيكم المفتون» وتعرض بي وبصاحبي ؟ قال : فقال له : أفلا أخبرك بآية نزلت في بني أمية : «فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم» فقال : كذبت بنو أمية أوصل للرحم منك ولكنك أبيت لإعداوة لبني تيم وبنی عدي وبنی أمية .

۷۷ - وبهذا الإسناد ، عن أبان بن عثمان ، عن الحرث النصري قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل : «الذين بدلوا نعمة الله كفراً» قال : ما يقولون في ذلك ؟ قلت : نقول : هم الأفجران من قريش بنو أمية وبنو المغيرة ، قال : ثم قال : هي والله قريش قاطبة إن الله تبارك وتعالى خاطب نبيه صلى الله عليه وآله فقال : إنني فضلت قريشاً على العرب و أتممت عليهم نعمتي و بعثت

قوله محجمة - یعنی شاخ حجامت یعنی باندازه پریک شاخ حجامت خون، یعنی هر بیش و کمی از راه ستم خون ریخته شود بسبب اینست که آنها آغاز ستم کردند در جامعه اسلامی و غلطیدن سنک از سنک کنایه از اینست که هر چیزی از محل شایسته خود بجای دیگر منتقل شود و کنایه از تغییر احکام شرع و بدعتها است پایان نقل از مجلسی ره .
من گویم کنایه از ویرانیهای جهانست که بر اثر تصدی آنها بوجود آمده است.

۷۶ - از ابی العباس مکی گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: عمر بعلی (ع) برخورد و بآن حضرت گفت تو ایکه این آیه را میخوانی (۸ - القلم) کدام شماها فتنه انگیزید ؟ و بمن و رفیقم (ابابکر) تعرض میکنی و گوشه میزنی - در پاسخ فرمود من بتو گزارش ندهم از آیه ایکه در باره بنی امیه نازل شده است (۲۲ - محمد) آیا این امید میرود که اگر متصدی کار شوید باسلام پشت کنید و در زمین تباهی بیار آورید و قطع رحم کنید؟ عمر گستاخانه گفت تو دروغ می گوئی بنی امیه از تو خویش پرورترند ولی تو نخواهی جز دشمنی با بنی تيم (تیره ابوبکر) و بنی عدي (تیره عمر) و بنی امیه را

شرح - از مجلسی ره - قوله، بایکم المفتون - یعنی کدام شماها بدیوانگی گرفتار شدید - باعتبار اینکه بیهانه باشد یا کدام شما جنون دارید؟ که مفتون مصدر باشد چون معقول بمعنی عقل یا کدام دسته شماها دیوانه اید مؤمنان یا کافران؟ بیضاوی چنین گفته است و تعریض! بن آیه بدانها برای اینست که در شأن آنها نازل شده چون پیغمبر را برای آنچه در باره امیرالمؤمنین (ع) گفت دیوانه خواندند..

۷۷ - از حرث نصری گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۲۸ - ابراهیم) آن کسانی که نعمت خدا را بدل بکفر کردند؟ فرمود آنان در تفسیرش چه گویند؟ گفتم ما میگوئیم منظور از آن دو فاجرترین قریشند یعنی بنی امیه و بنی مغیره (بنی مخزوم).
گوید: سپس فرمود مقصود از آن همه قریشند خدا تعالی پیغمبر خود را مخاطب ساخت و فرمود. راستی من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمت خود را بر آنها تمام کردم و رسول خودم

إليهم رسولي فبدلوا نعمتي كفر أو أحلوا قومهم دارالبوار .

۷۸ - وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام أنهما قالوا : إن الناس لما كذبوا برسول الله صلى الله عليه وآله هم الله تبارك وتعالى بهلاك أهل الأرض إلعياً فمساواه بقوله : «فتول عنهم فما أنت بملوم» ثم بداله فرحم المؤمنين ، ثم قال لنبية صلى الله عليه وآله . «وذکر فان الذكرى تنفع المؤمنين» .

را بر آنها مبه- موث کردم و نعمتم را بکفر و کفران بدل کردند و تیره خود را به پر تگاه هلاک کشاندند.

شرح- از مجلسی ره- بنی مغیره اولاد مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشید که رسول خدا (ص) را بسیار آزار کردند ولی بیشتر آنان در جنگ بدر کشته و اسیر شدند و هر کدام هم ماندند بعد از آن خاندان پیغمبر «ص» را آزار کردند چون خالد بن الولید

و آنها که در بدر کشته شدند :

۱- ابو جهل عمرو بن هشام بن مغیره.

۲- عاص بن هشام بن مغیره دائی عمر.

۳- ابوقیس بن ولید برادر خالد بن ولید.

۴- ابوقیس بن فاکه بن مغیره.

و آنانکه در بدر اسیر شدند:

۱- خالد بن هشام بن مغیره.

۲- امیه بن ابی حذیفه بن مغیره.

۳- ولید بن ولید بن مغیره.

۷۸- از ابی بصیر از امام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند: چون مردم رسول خدا (ص) را تکذیب کردند خدا تبارک و تعالی آهنگ هلاک مردم زمین را کرد جز علی که دیگران همه محکوم بهلاکت شدند طبق قول خدا (۵۴- الذاریات) از آنها روی گردان (ای پیغمبر) که تو سرزنی نداری- (زیرا حق رسالت و تبلیغ بجا آوردی) سپس از اجرای این حکم که مردم سزاوار آن شده بودند دست پازداشت (وازا نهادر گذشت) و بمؤمنان رحم کرد و سپس به پیغمبرش فرمود: ۵۵- یادآوری کن زیرا یادآوری مؤمنان را سودمند است.

شرح- از مجلسی ره- قوله ثم بداله- اینخبر دلالت دارد که آخر آیه ناسخ اول آنست (آیه ۵۵ ناسخ آیه ۵۴ است درست تر بنظر میرسد) و مشهور میان مفسران اینست که مقصود از تولی اعراض از مجادله و ستیزه با آنها است پس از تکرار دعوت و اکتفا بهمان یادآوری و پند آموزی که برای مؤمنان سودمند است. مقصود کسانیست که خدا برای آنها ایمان پیش بینی کرده است یا مؤمنانی که گرویده اند و تند گروید ما به فزودن بینائی آنهاست .

۷۹ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن محبوب ، عن علي بن رئاب عن أبي عبيدة الحذاء ، عن ثوير بن أبي فاختة قال : سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يحدث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله قال : حدثني أبي أنه سمع أباه علي بن أبي طالب عليه السلام يحدث الناس قال : إذا كان يوم القيامة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عزلاً بهماً جرداً مردأفي صعيد واحد يسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتى يقفوا على عقبه المحشر فيركب بعضهم بعضاً ويزدحمون دونها فيمنعون من المضي ، فتشتد أنفاسهم و يكثر عرقهم و تضيق بهم أمورهم و يشتد ضجيجهم و ترتفع أصواتهم قال : وهو أول هول من أهوال يوم القيامة ، قال : فيشرف الجبار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم : يا معشر الخلائق أنصتوا و استمعوا منادي الجبار ، قال : فيسمع آخرهم كما يسمع أولهم قال : فتنكسر أصواتهم عند ذلك و تخشع أبصارهم و تضطرب فرائصهم و تفرع قلوبهم و يرفعون رؤوسهم إلى ناحية الصوت مهطعين

۷۹- از ثوير بن ابی فاخته گوید شنیدم علی بن الحسین (ع) در مسجد رسول خدا (ص) باز میگفت که پدرم بمن باز گفته است که از زبان پدرش علی بن ابیطالب (ع) شنیده برای مردم این حدیث را میگفته است:

چون روز دستاخیز باشد خدا تبارک و تعالی همه مردم را از گودشان بی ساز و برك و زبان در کام و لغت و تن بیسو بر آورد در يك سرزمین هموار، نور آنان را براند و تاریکی همه را فراهم سازد تا در گردنه محشر باز ایستند و بدوش هم بالا روند و در گذشتن از آن بهم تنه زنند و باهم مزاحمت کنند و از گذشت و پیشروی بازشان دارند و نفس آنها تنگ شود و فراوان عرق ریزند و کار بر آنها سخت شود و شیونی بر آرند و فریادشان بلند شود.

شرح- از مجلسی ره- قوله يسوقهم النور و يجمعهم الظلمة- چند احتمال دارد:

۱- دنبالشان نور بست که آنها را به پیش میراند ولی در تاریکی راه میروند و ظلمت آنها را فرا گرفته است..

۲- مقصود از نور فرشته باشد یعنی فرشته‌ها در تاریکی آنها را به محشر میرانند .

۳- هر گاه روشنی بر آنها تابد جلو میروند و چون تاریکی شود توقف میکنند و میمانند و برهم گرد میشوند.

دنباله حدیث ۷۹-

فرمود این نخست هراس روز دستاخیز است فرمود : سپس خدای جبار تبارک و تعالی از فراز عرش بر اهل محشر توجه کند در انبوهی از فرشته‌ها و به فرشته ای دستور فرماید تا در میان آنها جا رزند:

ای گروه خلائق دم بر بندید و بجارچی خداوند جبار گوش فرا دارید فرمود: آنکه در دنبال است بمانند آنکه در آغاز است فریاد فرشته را بشنود ، فرمود در این گاه است که آوازه در گلو بشکنند و دیده‌ها ترسان شوند و زکهای گلو گاه بلرزند و دلها پریشان گردد و سرها را بدانکه

إلى الدّاع» قال : فعند ذلك يقول الكافر: «هذا يوم عسر» قال: فيشرف الجبار عز وجل الحكم العدل عليهم فيقول : أنا الله لا إله إلا أنا الحكم العدل الذي لا يجوز ، اليوم أحكم بينكم بعدلي وقسطي لا يظلم اليوم عندي أحد ، اليوم آخذ للضعيف من القوي بحقه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسيئات وأثيب على الهبات ولا يجوز هذه العقبة اليوم عندي ظالم ولا أحد عنده مظلمة إلا مظلمة يهبها صاحبها وأثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب ، فتلازموا أيها الخلائق واطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدنيا وأنا شاهد لكم عليهم وكفى بي شهيداً. قال : فيتعارفون ويتلازمون فلا يبقى أحد له عند أحد مظلمة أو حق إلا ألزمه بها ، قال : فيمكنون ما شاء الله فيشتد حالهم و يكثر عرفهم ويشتد غمهم وترتفع أصواتهم بضجيج شديد ، فيتمنون المخلص منه بترك مظالمهم لأهلها قال : ويطلع الله عز وجل على جهدهم فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى - يسمع آخرهم كما يسمع أولهم - : يا معشر الخلائق أنصتوا لداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا إن الله تبارك وتعالى يقول [لكم] : أنا الوهاب إن أحببتم أن تواهبوا

آواز بر آرد بر آرند و گردن کشند که چه گوید، فرمود در این هنگامست که کافر گوید: این روز سخت و دشوار است.

گوید: خدای جبارها کم داد گستر بر آنها سر کشد و میفرماید منم خدائیکه شایسته پرستشی جز من نیست ها کم داد گستری هستم که خلاف نگوید میان شماها بداد و عدالت خود قضاوت کنم امروزه در بر من بکسی ستم نرود.

امروز از نیرومند داد نانوایان بستانم و از بده کار حق بستانکار بگیرم و با حسنات و سیئات تقاص بده کاربهارا بنمایم و ثواب بخششها را بپردازم.

امروز است که هیچ ستمکاری از این گردنه در برابرم نکند و مظلومی از کسی بگردن آید و باشد جز آنکه صاحب حق آنرا بوی بخشد و من پاداش او را بدهم و در نزد حساب، حق او را بستانم ایسا خلائق بچسبید بهم و هر حقی بگردن کسی دارید که در دنیا بستم از شما باز گرفته از او بخواهید و من خود گواه شما هستم بر علیه او و بس است چون من گواهی.

فرمود: پس هم را بشناسند و بهم بچسبند و کسی نماند که بدهی و حقی بگردن دارد جز گرفتار آنست فرمود: تا آنچه خدا خواهد در این وضع بمانند و حالشان سخت شود و عرق فراوان بریزند و غم آنها شدید گردد و بانگ شیون سختی بر آرند و آرزو کنند که از حق خود بگذرند و بدهکارا رها کنند و خود رها شوند و خدا عزوجل بر رنج آنان آگاه است و یک منادی از نزد خدا تبارک و تعالی جار کشد که همه از انجام تا آغاز باهم بشنوند که:

ای گروه خلائق بگوینده خدا تبارک و تعالی دل بدهید و بشنوید : راستی خدا تبارک و تعالی میفرماید:

منم بر بخشش اگر دوست دارید که بهم دیگر بخش کنید و هم دیگر را ببخشید و اگر هم دیگر

فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لكم بمظالمكم قال : فيفرحون بذلك لشدة جهدهم وضيق مسلكهم وتزاحمهم قال : فيهب بعضهم مظالمهم رجاء أن يتخلصوا مما هم فيه ويبقى بعضهم فيقول : يارب مظالمنا أعظم من أن نهيبها قال : فينادي مناد من تلقاء العرش أين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمره الله عز وجل أن يطلع من الفردوس قصرأ من فضة بما فيه من الأبنية والخدم .

قال : فيطلعه عليهم وفي حفاة القصر الوصائف والخدم قال : فينادي مناد من عند الله تبارك و تعالی : يامعشر الخلائق ارفعوا رؤوسكم فانظروا إلى هذا القصر ، قال : فيرفعون رؤوسهم فكلهم يتمناه ؛ قال : فينادي مناد من عند الله تعالی : يامعشر الخلائق هذا كل من عفا عن مؤمن ؟ قال : فيعفون كلهم إلا القليل ، قال : فيقول الله عز وجل لا يجوز إلى جنّتي اليوم ظالم ولا يجوز إلى ناري اليوم ظالم ولا أحد من المسلمين عنده مظلمة حتى يأخذها منه عند الحساب أيها الخلائق استعدوا للحساب .

قال : ثم يخلى سبيلهم فينطلقون إلى العقبة يكردهم بعضهم بعضاً حتى ينتهوا إلى العرصة

رانبخشید من حق شما را میستانم .

فرمود: از این ندا شاد شوند برای سختی و تنگی راه و مزاحمت باهم . فرمود برخی مظلّم خود را ببخشند تا از این سختی روز محشر خلاص شوند و برخی بجای مانند و گویند: پروردگارا حقوق ما از این بزرگتر است که آنرا ببخشیم و جارچی از بر عرش فریادزند:

کجاست رضوان خازن جنان، جنان فردوس؟

فرمود: پس خداوند عزوجل باو فرماید تا يك کاخ نقره از فردوس با همه ساختمانها و خدمت کارانش نمایش دهد.

فرمود: آن کاخ را بمردم محشر نماید که در گرد آن کنیزان ماه رو و خدمت کاران خوش رو باشند.

فرمود: پس جارچی از نزد خدا تبارک و تعالی فریاد کند:

ای گروه خلائق سر بر آرید و بنگرید.

فرمود: سر بر آرند و هر کدام آنرا از دل آرزو کنند:

فرمود: جارچی از بر خدا تعالی فریاد کشد ، این کاخ از آن هر آن کسی است که از مؤمنی بگذرد فرمود: همه حق داران بگذرند جز آنکه کی از آنان.

فرمود: خدا عزوجل فرماید امروز هیچ ستمکاری بسوی بهشتم درنگذرد و هیچ ستمکاری هم که

از يك مسلمانی حقی بگردن دارد بدو زخم راه ندارد تا هنگام حساب حق را از او بستانم، ای خلائق آماده حساب باشید.

فرمود : سپس راه آنها را باز کند و از آن گردنه بالا روند بطوریکه همدیگر را بعقب

والجبار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونسبت الموازين وأحضر النبيون والشهداء وعم الأمة يشهد كل إمام على أهل عالمه بأنه قد قام فيهم بأمر الله عز وجل ودعاهم إلى سبيل الله قال : فقال له رجل من قريش يا ابن رسول الله إذا كان للرجل المؤمن عند الرجل الكافر مظلمة، أي شيء يأخذ من الكافر وهو من أهل النار؟ قال: فقال له علي بن الحسين عليه السلام: يطرح عن المسلم من سيئاته بقدر ما له على الكافر فيعذب الكافر بهامع عذابه بكفره عذاباً بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة .

قال : فقال له القرشي : فإذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم كيف تؤخذ مظلمته من المسلم؟ قال : يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد على حسنات المظلوم ، قال : فقال له القرشي : فإن لم يكن للظالم حسنات؟ قال : إن لم يكن للظالم حسنات فإن للمظلوم سيئات يؤخذ من سيئات المظلوم فتزاد على سيئات الظالم .

۸- أبو علي الأشعري؛ عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة ابن ميمون، عن أبي أمية يونس بن ثابت بن أبي سعيدة، عن أبي عبدالله عليه السلام أنهم قالوا حين

رانند تا آنکه بعرضه محشر رسند و خداوند جبار بر عرش باشد و نامه های اعمال بازاست و ترازوی عدل و داد بر پا است و پیمبران و گواهان که امامان بر حقند همه حاضر، هر امام و رهبر برای مردم دوران خود گواهی دهد که وی بفرمان خدا عزوجل در میان آنها قیام کرد و آنها را براه خدا دعوت نمود.

گویند: که یکمرد قرشی نژاد باو گفت یا بن رسول الله، هر گاه مردم مؤمنی حقی بگردن کافری دارد از آن کافر که اهل دوزخست در برابر آنچه بستاند؟

گویند: علی بن الحسین (ع) در پاسخ او فرمود از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی که بگردن آن کافر دارد کم میشود و آن کافر به اندازه آنها بهمراه عذاب کفر خود عذاب شود . گویند: آن مرد قرشی گفت هر گاه مسلمانی بگردن مسلمانی حقی دارد چگونه حقی در یافت شود از آن مسلمان؟ فرمود : برای آن مسلمان بستانکار از حسنات بدهکار ظالم بگیرند و بر حسنات آن ستم کشیده بیفزایند .

گویند: آن مرد قرشی باو گفت اگر آن ظالم حسناتی ندارد؟ فرمود: اگر ظالم حسناتی ندارد مظلوم بستانکار گناهی دارد، از گناهان آن مظلوم بستانکار بگیرند و بگناهان ظالم بده کار بیفزایند تا حساب او پاک شود.

۸۰- از ابی امیه یوسف بن ثابت بن ابی سعیده از امام صادق (ع) که چون بخدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدند بعرض رسانیدند که:

دخلوا عليه : إنما أحببناكم لقرابتكم من رسول الله ﷺ ولما أوجب الله عز وجل من حَقِّكم ما أحببناكم للدُّنيا نُصيبها منكم إلا لوجه الله والدَّار الآخرة وليصلح لأمْرِ منادينه .

فقال أبو عبد الله عليه السلام : صدقتم ، ثم قال : من أحببنا كان معنا أو جاء معنا يوم القيامة هكذا ثم جمع بين السبابتين ثم قال : والله لو أن رجلاً صام النهار وقام الليل ثم لقي الله عز وجل بغير ولايتنا أهل البيت للقيه وهو عنه غير راض أو ساخط عليه .

ثم قال : وذلك قول الله عز وجل : « وما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلا أنهم كفروا بالله و برسوله ولا يأتون الصلوة إلا وهم كسالى ولا ينفقون إلا وهم كارهون » فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنما يريد الله ليعذبهم بهافي الحياة الدُّنيا وتزهق أنفسهم وهم كافرون » ثم قال : و كذلك الايمان لا يضر معه العمل وكذلك الكفر لا ينفع معه العمل ثم قال : إن تكونوا وحدانيين فقد كان رسول الله ﷺ وحدانياً يدعو الناس فلا يستجيبون له و كان أول من استجاب له

همانا ماها شماها را دوست داریم برای اینکه فرزندان رسول خدا (ص) هستید و برای اینکه خدا عزوجل حق شمارا بر ماها واجب کرده است برای دنیا شماها را دوست نداریم که از شما ماها برسد همانا برای رضای خدا و دیگر سرای شمارا دوست داریم و برای اینکه هر کدام ما دین خود را درست کند .

امام صادق علیه السلام در پاسخ آنها فرمود راست گفتید، سپس فرمود هر که ما را دوست دارد همراه ما است یا همراه ما آید (تردید از او نیست مجلسی ره - و بهتر آنستکه او بمعنی بل باشد یعنی با ما است و بلکه هر جا برویم با ما بیاید) در روز رستاخیز همچنین و سپس دوازده گشت سبابه خود را ازدو دست بهم چسبانید (برای نشان دادن کمال همراهی و معیت).

سپس فرمود: بخدا اگر مردی همه روزه روزه دارد همه شبها بعبادت زنده دارد و با خدا عزوجل تهی دست از ولایت و دوستی ما ائمه اهل بیت ملاقات کند او را ملاقات کند و از وی خشنود نیست و بلکه خشمگین است.

سپس فرمود: اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۵۴ - التوبه) باز نداشت آنها را از اینکه خرجی که کنند پذیرفته باشد جز اینکه اذ دل بخدا و رسولش کافرنند و نماز نمیخوانند جز با کسالت و تنبلی و گرانی خاطر و خرج هم در راه خدا نکنند جز از روی کراهت ۹۵ - تو از اموال فراوان و فرزندان آنان در شگفت مباش همانا خدا خواسته بدانها در این جهان عذابشان کند و رنجشان دهد و چنانشان را بگیرد و کافر باشند (یعنی علاقه بمال و فرزند مانع از اینستکه توفیق ایمان معنوی یابند).

سپس فرمود: همچنین ایمان و عقیده حقیقی از کردار ظاهر زیان نبرد و با وجود کفر اذ دل هیچ کردار خوبی هم سودمند نباشد.

سپس فرمود: اگر شما پیروان ائمه در این جهان تنها هستید رسول خدا (ص) هم تنها بود و مردم را بخدا دعوت میکرد و از او پذیرا نبودند و نخست کسی که او را اجابت کرد علی بن ابیطالب (ع)

علی بن ابی طالب علیه السلام وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» .

۸۱ - علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی بن عبید ، عن یونس قال : قال أبو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی : و یحک یا عباد غرک أن عف بطنک و فرجک إن الله عز وجل يقول فی کتابه : «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً ۞ یصلح لکم أعمالکم ، اعلم أنه لا یتقبل الله منک شیئاً حتی تقول قولا عدلاً .

۸۲ - یونس ؛ عن علی بن شجرة ؛ عن أبي عبد الله علیه السلام قال : لله عز وجل في بلاده خمس حرم : حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حرمة آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حرمة كتاب الله عز وجل و حرمة كعبة الله و حرمة المؤمن .

۸۳ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي نجران ، عن محمد بن القاسم ، عن علي بن المغيرة ، عن أبي عبد الله علیه السلام قال : سمعته يقول : إذا بلغ المؤمن أربعين سنة آمنه الله من الأواء الثلاثة : البرص والجذام والجنون ؛ فإذا بلغ الخمسين خفف الله عز وجل حسابه فإذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة ، فإذا بلغ السبعين أحبه أهل السماء ، فإذا بلغ الثمانين أمر الله

بود و رسول خدا (ص) هم باو فرمود : تحقیقاً کما نور علوم رسولى

تو نسبت بمن همان مقام و منزلت را داری که هارون نسبت بموسی (ع) داشت جز اینکه بدنبال من پیغمبری نیست.

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله لا یضر معه العمل» - یعنی کردار بد با عقیده درست تا آن جا زیان ندارد که باعث خلود در دوزخ شود یا سلب استحقاق شفاعت و رحمت را بنماید.

۸۱ - از یونس گوید امام صادق (ع) بعباد بن کثیر بصری گفت وای بر تو ای عباد تو را فریب داده است و مفرور ساخته که شکم و فرجت پارسایند راستی خدا عزوجل در کتابش فرماید (۷۰ - الاحزاب) آیا کسانی که گرویدید از خدا پرهیزید و درست و محکم بگوئید ۷۱ - تا کردار شما خوب باشد - بدانکه خداوند عملی را از تو نپذیرد تا عقیده و گفتار درست داشته باشی

۸۲ - فرمود (ع) : برای خدا عزوجل در بلادش پنج حرمت است (که باید آنها را رعایت کرد)

۱ - حرمت رسول خدا (ص) ؛

۲ - حرمت خاندان رسول خدا (ص) .

۳ - حرمت کتاب خدا عزوجل .

۴ - حرمت کعبه خانه خدا ۵ - حرمت شخص مؤمن .

۸۳ - از علی بن مغیره که شنیدم میفرمود (ع) هر گاه مؤمنی بچهل سالگی رسید خدایش از سه درد ایمن سازد پیسی و خوره و دیوانگی و هر گاه پنجاه ساله شد خدا عزوجل حسابش را سبک کند و هر گاه شصت ساله شد خدا باو توبه و بازگشت روزی کند و هر گاه هفتاد ساله شد اهل آسمان ها او را دوست دارند و هر گاه هشتاد ساله شد خدا عزوجل فرماید حسناش را بنویسند و گناهانش

عز وجل باثبات حسناته وإلقاء سيئاته ، فاذا بلغ التسعين غفر الله تبارك وتعالى له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وكتب : أسير الله في أرضه ؛ وفي رواية أخرى :- فاذا بلغ المائة فذلك أرذل العمر .

۸۴ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ؛ عن علي بن الحكم ، عن داود ؛ عن سيف ، عن أبي بصير قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : إن العبد لفي فسحة من أمره ما بينه وبين أربعين سنة فاذا بلغ أربعين سنة أوحى الله عز وجل إلى ملكيه قد عمّرت عبدي هذا عمراً فغلظاً وشدداً وتحفظاً واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره .

۸۵ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن حماد بن عثمان ، عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الوباء يكون في ناحية المصر فيتحوّل الرجل إلى ناحية أخرى أو يكون في مصر فيخرج منه إلى غيره فقال : لا بأس إنمّاهي رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك لمكان ربيّة كانت بحيال العدو ، فوقع فيهم الوباء فهربوا منه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الفار منه كالفار من الزحف كراهية أن يخلو مراً كزهم .

۸۶ - علي ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي مالك الحضرمي ، عن حمزة بن حمران ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ثلاثة لم ينج منها نبي فمن دونه : التفكير في الوسوسة في الخلق والطيرة

را معو کنند و هر گاه بنود سال رسیده خدا تبارک و تعالی آنچه گناه کرده و میکند می آمرزد و او را اسیر خدا در زمین بنویسد و در روایت دیگر است که چون به صد سال رسد به عمر نهائی رسیده که از آن بآرذل العمر تعبیر شده است .

۸۴- فرمود: راستی بنده تا بسال چهلم عمرش رسید يك میدانى دارد در کار خود و چون چهل ساله شد خدا عزوجل بدو فرشته گماشته بر او وحی کند من بینده خود این عمر را دادم بر او سخت گیرید و خوب او را بیابید و هر کار کم و بیش و خرد و درستش را بیای او بنویسید .

احادیثی راجع بپیماریها

۸۵- از حلبي گوید از امام صادق (ع) پرسیدم در يك کوی از شهر و بآه پدیدار شده است و شخص بکوی دیگر نقل مکان میکند (برای حفظ خود) یا در شهری و بآه پدیدار شده و انسان بشهر دیگر میرود ؟ فرمود عیب ندارد همانا پیغمبر از نقل مکان و بائی یکبار غدقن کرد بخاطر اینکه مکان دیده بانان و مرز داران برابر دشمن بود و بآه در آن پدید شد و از آنجا گریختند و رسول خدا (ص) فرمود گریز از این مکان چون گریز از میدان جهاد است تا مبادا مراکز مرزی را بکلی خالی کنند .

۸۶ - از امام صادق (ع) فرمود : سه چیز است که هیچ پیغمبر و کمتر از پیغمبر از آنها رها نیستند .

۱- اندیشه کردن در پریشان خیالی در باره آفرینش . ۲- بدفالی ۳- حسد بردن جز اینکه

والحسد إلا أن المؤمن لا يستعمل حسده

۸۷ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن سعید ، عن القاسم بن محمد الجوهري ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال : قال لي : إنني لموعوك منذسبعة أشهر ولقد وعك ابني اثني عشر شهراً وهي تضاعف علينا أشعرت أنها لا تأخذ في الجسد كله وربما أخذت في أعلى الجسد ولم تأخذ في أسفله وربما أخذت في أسفله ولم تأخذ في أعلى الجسد كله ؟ قلت : جعلت فداك إن أذنت لي حديثك بحديث عن أبي بصير ، عن جدك عليه السلام أنه كان إذا وعك استعان بالماء البارد فيكون له ثوبان : ثوب في الماء البارد وثوب على جسده يراوح بينهما ثم ينادي حتى يسمع صوته على باب الدار يا فاطمة بنت محمد ، فقال : صدقت ، قلت : جعلت فداك فما وجدتم للحمى عندكم دواء ؟ فقال : ما وجدنا لها عندنا دواء إلا الدعاء والماء البارد إنني اشتكيت فأرسل إلي محمد بن إبراهيم بطبيب له فجاءني بدواء فيه قىء فأبيت أن أشربه لأنني إذا قئيت زال كل مفصل مني .

مؤمن حسد خود را بکار نیندد و بدان ترتیب اثر زبان بخشی ندهد .

شرح - از مجلسی ره - « التفكير في الوسوسة » - ظاهر مقصود اندیشه هائی باشد که در خاطر می آید درباره خالق هر چیز و کیفیت خلقت و خلقت اعمال عباد و اندیشه در حکمت پاره ای چیز ها که بنظر بد آیند - چنانچه در اخباری این موضوع بیان شده است و سپس اخباری در اینباره نقل کرده است . . .

و گفته شده است که مراد از خلق مخلوقاتست و مقصود از وسوسه در آنها بددلی نسبت بآنهاست و بازرسی از کارهای آنها ولی معنی اول درست است . .

۸۷ - از علی بن ابی حمزه از امام کاظم (ع) گوید آن حضرت بمن فرمود از ۷ ماهستکه تب میکنم و پسر هم دوازده ماه تب میکرد و این تب ما مضاعف میشود و احساس میکنم که در همه تن نمیگیرد بسا در بالای تنست و در پائینش نیست و بسا که پائین تن را بگیرد و در بالا نگیرد گفتم قربانت برای شما يك حدیثی که ابی بصیر از جدت برایم باز گفته برایت باز گویم او می گفتکه چون او را تب میگرفت از آب سرد کمک میگرفت او را دو جامه بود یکی میان آب و یکی در بر او و بنوبت می پوشید و سپس فریاد می زد که هر که در خانه بود میشنید و میگفت یا فاطمه بنت محمد (ص) فرمود راست گفتی من گفتم قربانت شما برای تب دوائی در دست ندارید؟ فرمود ما دوائی برای آن نداریم جز دعا و آب سرد، من بیمار شدم و محمد بن ابراهیم پزشکی برایم فرستاد و او هم دوائی آورد که قی می آورد و من نخواستم از آن بنوشم زیرا هر گاه قی کنم هر بندی از بندهایم از جا کنده میشود .

۸۸ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن محمد بن إسحاق الأشعري ، عن بكر بن محمد الأزدي قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : حم رسول الله صلى الله عليه وآله فاتاه جبرئيل عليه السلام فعوذ به فقال : بسم الله أرقبك يا محمد ، وبسم الله أشفيك ، وبسم الله من كل داء يعيبك ، بسم الله والله شافيك ، بسم الله خذها فلتهنتيك بسم الله الرحمن الرحيم فلا أقسم بمواقع النجوم لتبرأن بأذن الله ، قال بكر : وسألته عن رقية الحمى فحدثني بهذا .

۸۹ - أبو علي الأشعري ، عن محمد بن سالم ؛ عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من قال : «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» ثلاث مرات كفاه الله عز وجل تسعة وتسعين نوعاً من أنواع البلاء أيسرهن الخنق .

۹۰ - حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد الكندي ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن أبان ابن عثمان ، عن نعمان الرازي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انهزم الناس يوماً أحد عن رسول الله صلى الله عليه وآله فغضب غضباً شديداً ، قال : وكان إذا غضب انحدر عن جبينه مثل اللؤلؤ من العرق ، قال : فنظر فإذا علي عليه السلام إلى جنبه فقال : له الحق بيني وبينك مع من انهزم عن رسول الله ، فقال :

۸۸ - از بكر بن محمد ازدي گوید امام صادق (ع) فرمود رسول خدا (ص) تب کرد و جبرئیل آمد و او را باین عوذ معالجه کرد، گفت: بنام خدا تو را پناه دادم ای محمد و بنام خدا تو را شفا دادم و بنام خدا از هر دردی که در مانده ات کند، بنام خدا و خدا شفا دهنده تو است بنام خدا آن را بگیر و تو را گوارا باد -

بسم الله الرحمن الرحيم فلا أقسم بمواقع النجوم هر آینه بهبود شوی بنام خدا - بكر گوید از او وردی برای تب خواستم و این حدیث را برایم باز گفت.

۸۹ - از جابر از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تا سه بار خدا عزوجل نود و نه نوع بلا را از او کفایت کند که آسان تر همه بلای خفه گی است .

وصف شجاعت امیر المؤمنین (ع)

۹۰ - از نعمان رازی از امام صادق (ع) فرمود روز جنگ احد همه مردم از دور رسول خدا (ص) گریختند و آن حضرت سخت خشم کرد فرمود هر گاه خشم میکرد عرقی چون مروارید از پیشانی او فرو میریخت فرمود نگاه کرد و دید علی (ع) در پهلوئی او است فرمود ای علی تو هم با زادگان دیگر پدرت بگریخته های از دور رسول خدا (ص) پیوند.

یا رسول الله لی بك أسوةٌ قال : فاكفني هؤلاء ، فحمل فضرب أول من لقي منهم فقال جبرئيل عليه السلام : إن هذه لهي المواساة يا محمد فقال : إنه مني وأنا منه ، فقال جبرئيل عليه السلام : وأنا منكما يا محمد ، فقال أبو عبدالله عليه السلام فنظر رسول الله صلى الله عليه وآله إلى جبرئيل عليه السلام على كرسي من ذهب بين السماء والأرض وهو يقول : لاسيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي .

۹۱ - حمید بن زیاد ، عن عبید الله بن أحمد الدهقان ، عن علی بن الحسن الطاطری ؛ عن محمد بن زیاد بن عیسی بیاع السابری ، عن أبان بن عثمان قال : حدثنی فضیل البرجمی قال : كنت بمكة وخالدين عبدالله أمير و كان في المسجد عند زمزم فقال : ادعوالي قتادة قال : فجاء شيخ أحمر الرأس واللحية فدنوت لأسمع ، فقال خالد : يا قتادة أخبرني بأكرم وقعة كانت في العرب وأعز وقعة كانت في العرب وأذل وقعة كانت في العرب ، فقال : أصلح الله الأمير أخبرك بأكرم وقعة كانت في العرب وأعز وقعة كانت في العرب وأذل وقعة كانت في العرب ، واحدة قال خالد : ويحك واحدة ! قال : نعم أصلح الله الأمير ، قال : أخبرني ؟ قال : بدر ، قال : وكيف

در پاسخ گفت یا رسول الله من بتو اقتداء کنم فرمود پس اینان را از من دور کن علی (ع) یورش برد و باول کسیکه رسید او رازد جبرئیل گفت راستیکه این مواسات است ای محمد. پیغمبر (ص) فرمود او از منست و من از او هستم، جبرئیل گفت ای محمد منهم از شما هستم امام صادق (ع) فرمود پس رسول خدا (ص) بجبرئیل نگرست که بر سر یک تختی از طلا در میان آسمان و زمین نشسته است و میگوید:

شمیری نیست جز ذوالفقار جوانی نیست جز علی

۹۱ - فضیل برجمی باز گوید که من در مکه بودم و خالدين عبدالله امیرمکه بود و در میان مسجد الحرام کنار زمزم نشسته بود گفت قتاده را نزد من بخوانید (یکی از اکابر محدثین عامه و از تابعین بهره است) گوید مردی با سر و ریش سرخ آمد و من نزدیک رفتم تا سخن آن ها را بشنوم :

خالد - ای قتاده آبرومندترین جنگ و حادثه ای که در عرب رخ داده برایم گزارش بده و عزیز ترین واقعه را که در عرب بوده گزارش بده و خوارترین واقعه را که در عرب بوده گزارش بده

قتاده - خدا امیردابه گرداناد - با کرامتترین واقعه عرب و عزیزترین واقعه عرب و خوارترین واقعه عرب را همه و همه در یک واقعه بتو گزارش میدهم؟

خالد - وای بر تو همه اینها یکی بوده است؟

قتاده - آری خدا امیردابه گرداناد.

خالد - بمن گزارش بده.

قتاده - آن همان يك واقعه تاریخی جنگ بدر است.

ذا؟ قال: إن بدرًا أكرم وقعة كانت في العرب بها أكرم الله عز وجل الإسلام وأهله وهي أعزُّ وقعة كانت في العرب بها أعزُّ الله الإسلام وأهله وهي أذلُّ وقعة كانت في العرب، فلما قتلت قريش يومئذ ذلت العرب.

فقال له خالد: كذبت لعمر الله إن كان في العرب يومئذ من هو أعزُّ منهم ويملك ياقتادة أخبرني ببعض أشعارهم؟ قال: خرج أبو جهل يومئذ وقد أعلم ليرى مكانه وعليه عمامة حمراء وبيده ترس مذهب وهو يقول:

ما تنقم الحرب الشמוש مني ☆ بازل عامين حديث السن

لمثل هذا ولدتنني أمي

فقال: كذب عدو الله إن كان ابن أخي لأفرس منه يعني خالد بن الوليد - وكانت أمته قشيرية - ويملك ياقتادة من الذي يقول: «أوفي بميعادي وأحمي عن حسب»؟ فقال: أصلح الله الأمير ليس هذا يومئذ، هذا يوم أحد خرج طلحة بن أبي طلحة و هو ينادي من يبارز؟ فلم يخرج

خالد - چگونه این واقعه چنین بوده است؟

قتاده - جنگ بدر با کرامت ترین و ارجمندترین جنگ عرب بود که خدا عروج بوسیله آن اسلام و مسلمانان را ارجمند و آبرومند ساخت و همان با عزت ترین واقعه عرب بود که خدا اسلام و مسلمانان را بدان عزت بخشید و هم خواری آوردترین واقعه عرب بود زیرا چون رجال نامور قریش در آن جنگ کشته شدند از آن روز عرب خوار شد.

خالد - بجان خدا که دروغ گفתי راستش اینست که در عرب آن روز کسانی بودند که از کشته های بدر عزیز تر بودند، وای بر تو ای قتاده برخی از اشعار عرب را برای من بخوان.

قتاده - در آن روز ابو جهل بمیدان نبرد آمد و نشانه ای بر خود آویخته بود تا او را بشناسند، عمامه سرخی بر سر داشت و سپر طلاکاری در دست و چنین رجز میسرود:

زمن جنگ سرکش چه خواهد که من چو اشتر مستم و نیش زن

برای چنین روز مامم بزاد

خالد - این دشمن خدا دروغ سرانیده و یاوه گفته راستش اینست که برادر زاده من از او پهلوان تر بود مقصودش خالد بن ولید است زیرا مادر امیر مکه قشیریه (قصریه خل) بوده است.

خالد - وای بر تو ای قتاده چه کس بود که گفت:

بمیعادم وفا دارم ☆ حمایت از حسب سازم .

قتاده - خدامیر را به کناد - این شعر از آن روز جنگ بدر نیست این شعر از روز جنگ احد است که طلحة بن ابی طلحة بمیدان آمد و فریاد کشید و مبارز طلبید و کسی در برابر او بیرون نیامد و

إليه أحد ، فقال: إنكم تزعمون أنكم تجهزوننا بأسيافكم إلى النار ونحن نجهزكم بأسيافنا إلى الجنة فليبرزن إلي رجل يجهزني بسيفه إلى النار وأجهزه بسيفي إلى الجنة ، فخرج إليه علي بن أبي طالب رضي الله عنه وهو يقول :

أنا ابن ذي الحوضين عبدالمطلب ☺ و هاشم المطعم في العام السغب

أوفي بميعادي و أحمي عن حسب

فقال خالد لعنه الله : كذب لعمرى والله أبو تراب ما كان كذلك ، فقال الشيخ : أيها

الأمير أذن لي في الانصراف ؛ قال : فقام الشيخ يفرج الناس بيده وخرج وهو يقول : زنديق و رب الكعبة .

گفت شما مسلمانان پندارید که شما با تیغ خود ما را به دوزخ روانه میکنید و ما مشرکان با تیغهای خود شماها را بهشت روانه میکنیم باید يك مردی از شماها بمیدان من آید و مرا با تیغش به دوزخ روانه کند و با من او را با تیغم به بهشت روانه کنم و علی بن ابی طالب در برابر او بیرون شد و این رجز میسرود:

أنا ابن ذي الحوضين عبدالمطلب و هاشم المطعم في العام السغب

أوفي بميعادي و أحمي عن حسب

یعنی منم کسیکه دو حوض داشت برای سیراب کردن حاجیان و مهمانان. و زاده هاشم که در سال قحطی اطعام میکرد. بوعده خود وفادارم و از حسب و خانواده خود دفاع میکنم .
خالد - لعنه الله - بجان خودم و بخدا سوگند که ابو تراب دروغ گفته است و او چنین نبوده است.

قتاده - ای امیر بمن اجازه می دهید برگردم گوید شیخ بر خاست و بادست خود از میان مردم راه باز میکرد و میگفت پیرورد گار کعبه زندق است پیرورد گار کعبه زندق است.

شرح - از مجلسی ره - قوله «و كانت امه قشيره» - یعنی چون مادر او از قشیر بوده است خالد بن ولید را برادر زاده خود خوانده چون مادرش از قبیله او بوده است و درست تر قشیره است با سین که در برخی نسخه ها است زیرا خالد بن عبدالله قسری معروف است چنانچه از صدر حدیث بر آید.

قوله «أوفي بميعادي» مقصود علی (ع) از وعده وعده ایستکه برای نصرت و یاری پیغمبر «ص» داده بود پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم خالد بن عبدالله قسری یکی از فرماندهان بی باک و جلااد بنی امیه و بنی مروانست از قماش حجاج و زیاد بن ابیه و بسر بن ارطاط. که مادرش زنی ترسا بوده و خود عقیده ای باسلام نداشته است و کار رسوائی را بدانجا کشید که برای مادر خود در کوفه کلیسایی ساخت و کردار و گفتار کفر آمیز او فراوان بوده استکه یکی از آنها در این داستان بیان شده است.

(حدیث آدم علیه السلام مع الشجرة)

۹۲ - علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن الحسن بن محبوب ، عن محمد بن الفضیل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر علیه السلام قال : إن الله تبارک وتعالی عهد إلى آدم علیه السلام أن لا یقرب هذه الشجرة فلما بلغ الوقت الذي كان في علم الله أن يأكل منها نسي فأكل منها وهو قول الله عز وجل «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزماً» فلما أكل آدم علیه السلام من الشجرة أهبط إلى الأرض فولد له هابيل وأخته توأم وولد له قابيل وأخته توأم ، ثم إن آدم علیه السلام أمر هابيل وقابيل أن یقربا قرباناً و كان هابيل صاحب غنم و كان قابيل صاحب زرع فقرب هابيل كبشاً من أفضل غنمه وقرب قابيل من زرعه مالم ينق فتقبل قربان هابيل ولم یقبل قربان قابيل وهو قول الله عز وجل : «واتل عليهم نبأ بني آدم بالحق إذ قربا قرباناً فتقبل من أحدهما ولم یقبل من الآخر - إلى آخر الآية - » و كان القربان تأكله النار فعمد قابيل إلى النار فینى لها بيتاً وهو أول من بنى بيوت النار فقال : لأعبدن هذه النار حتى تتقبل مني قرباني ، ثم إن إبليس لعنه الله أتاه - وهو یجری من ابن آدم مجرى الدم في العروق - فقال له : یا قابيل قد تقبل قربان هابيل ولم یقبل قربانك وإنك إن ترکته یكون له عقب یفتخرون علی عقبك ویقولون نحن

حدیث آدم وآن شجره

۹۲ - ازا یحمره از امام باقر (ع) فرمود: راستی خداتبارک و تعالی با آدم سفارش کرد نزدیک آن درخت نرود و چون گاهی رسید که خدا می دانست از آن خواهد خورد فراموش کرد و از آن خورد و اینست قول خدا عز وجل (۱۱۵ - طه) و هر آینه پیش از این با آدم سفارش کردیم و فراموش کرد و تصمیمی در او ندیدیم - چون آدم از آن درخت خورد بزمین فرود شد و هابیل با خواهرش دو قلو برای او زادند پس قابیل و خواهرش هم دو قلو برای او زادند سپس آدم به هابیل و قابیل فرمان داد تا یک قربانی بگذرانند هابیل گوسفنددار بود و قابیل زراعت کار، هابیل بهترین چیش گله خود را قربانی کرد و قابیل از زراعت نامرغوب خود بقربانگاه برد قربانی هابیل پذیرفته شد و از قابیل نشد و اینست قول خدا عز وجل (۲۷ - المائدة) و بخوان برایشان داستان درست دو فرزند آدم را آن گاه که یک قربانی گذرانیدند از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد تا آخر آیه، پذیرائی قربان این بود که آتش آنرا میخورد.

قابیل آتشکده ای ساخت، او نخست کس بود که آتشکده ساخت، با خود گفت من این آتش مقدس را میپرستم تا قربانی مرا هم بپذیرد.

سپس ابلیس آمد نزد او آمد ، ابلیس چون خون درد گهای انسان می دود، گفت ای قابیل قربانی هابیل پذیرفته شد و از تو نشد راستی اگر او را زنده بگذاری نژادی آرد که بر نژاد تو بیالند گویند:

أبناء الذي تقبل قربانه فاقتله كيلا يكون له عقب يفتخرون على عقبك فقتله فلما رجع قابيل إلى آدم عليه السلام قال له : يا قابيل أين هابيل ؟ فقال : اطلبه حيث قربنا القربان فانطلق آدم عليه السلام فوجد هابيل قتيلاً فقال آدم عليه السلام : لعنت من أرض كما قبلت دم هابيل وبكى آدم عليه السلام على هابيل أربعين ليلة ثم إن آدم سأل ربه ولداً فولد له غلام فسماه هبة الله لأن الله عز وجل وهبه له و أخته توأم.

فلما انقضت نبوة آدم عليه السلام واستكمل أيامه أوحى الله عز وجل إليه أن يا آدم قد انقضت نبوتك واستكملت أيامك فاجعل العلم الذي عندك والایمان والاسم الأكبر و میراث العلم و آثار علم النبوة في العقب من ذريتك عند هبة الله فاني لن أقطع العلم والایمان والاسم الأكبر و آثار النبوة من العقب من ذريتك إلى يوم القيامة ولن أدع الأرض إلا وفيها عالم يعرف به ديني ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بينك وبين نوح وبشر آدم بنوح عليه السلام فقال : إن الله تبارك وتعالى باعث نبياً اسمه نوح وإنه يدهو إلى الله عز ذكره ويكذب به قومه ، فيهلكهم الله بالطوفان و كان بين آدم وبين نوح عليه السلام عشرة آباء، أنبياء وأوصياء، كلهم وأوصى آدم عليه السلام إلى هبة الله أن من أدر كه منكم فليؤمن به وليتبعه وليصدق به فانه ينجو من الغرق، ثم إن آدم عليه السلام

ما زادگان آنکسیم که قربانیش پذیرفته شد، او را بکش تا نژادی نیاورد که بر نژادت بیالد، او را کشت و چون نزد آدم (ع) برگشت تنها بود.

آدم- ای قابیل هابیل کجا است؟

قابیل- ویرا در آنجا بجوی که قربانی گذرانندیم.

آدم در آنجا رفت و هابیل را کشته یافت و گفت زمین ملعون باشی چنانچه خون هابیل را مکیدی آدم تا چهل شب در سوک هابیل گریست و سپس از خدا پروردگارش فرزندی خواست و پسریکه او را هبة الله نامید برای او زاده شد زیرا خدا عز وجل او را با خواهرش بوی دوقلو بخشش کرد.

چون دوران نبوت آدم (ع) بسر آمد و عمرش با آخر رسید خدا عز وجل با و وحی کرد ای آدم بتحققیکه نبوتت بسر آمد و عمرت به آخر رسید تو علمی را که داری با ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در فرزندان هبة الله با مانت بسیار و مقرر دار زیرا من هرگز دنباله علم و ایمان و اسم اکبر و آثار نبوت را از نسل تو تا روز رستاخیز قطع نکنم و هرگز زمین را از عالمیکه وسیله فهم دین و معرفت طاعت باشد و وسیله نجات هر کس که تا زمان نوح متولد گردد تهی ندارم و آدم به آمدن نوح (ع) مزده داد و فرمود خداوند تبارک و تعالی پیغمبری بنام نوح مبعوث گرداند او بخدا عز ذکره بخواند و قومش او را تکذیب کنند و خدا آنانرا بطوفان هلاک سازد و میان آدم تا نوح ده پشت بود که همه پیمبران و اوصیاء بودند و آدم به هبة الله وصیت کرد که هر کدام شماها نوح را درک کند باید با او بگردد و از او پیروی کند و او را تصدیق نماید تا از غرق نجات یابد.

مرض المرضة التي مات فيها فأرسل هبة الله وقال له : إن لقيت جبرئيل أو من لقيت من الملائكة فاقرأه مني السلام وقل له : يا جبرئيل إن أبي يستهديك من ثمار الجنة ، فقال له جبرئيل : يا هبة الله إن أباك قد قبض وإننا نزلنا للصلاة عليك فارجع فرجع فوجد آدم عليه السلام قد قبض فأراه جبرئيل كيف يغسله فغسله حتى إذا بلغ الصلاة عليه ، قال هبة الله : يا جبرئيل تقدم فصل على آدم فقال له جبرئيل : إن الله عز وجل أمرنا أن نسجد لأبيك آدم وهو في الجنة فليس لنا أن نؤم شيئاً من ولده ، فتقدم هبة الله فصلّى على أبيه وجبرئيل خلفه و جنود الملائكة وكبر عليه ثلاثين تكبيرة فأمر جبرئيل عليه السلام فرفع خمساً وعشرين تكبيرة - والسنة اليوم فينا خمس تكبيرات ، وقد كان يكبر على أهل بدر تسعاً وسبعاً - ثم إن هبة الله لما دفن أباه أتاه قابيل فقال : يا هبة الله إنني قد رأيت أبي آدم قد خصك من العلم بمالم أخص به أنا وهو العلم الذي دعا به أخوك هابيل فتقبل قربانه و إنما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفتخرون على عقبي فيقولون : نحن أبناء الذي تقبل قربانه وأنتم أبناء الذي ترك قربانه فانك إن أظهرت من العلم الذي اخصك به أبوك شيئاً قتلتك كما قتل أخاك هابيل فلبث هبة الله والعقب منه مستخفين بما عندهم من العلم والایمان والاسم الأكبر وميراث النبوة و آثار علم النبوة حتى بعث الله نوحاً عليه السلام وظهرت وصية هبة الله حين نظر وافي وصية آدم عليه السلام فوجدوا نوحاً عليه السلام نبياً قد بشر

سپس آدم (ع) بمرض موت دچار شد و هبة الله را فرستاد و گفت اگر جبرئیل با فرشته دیگری ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و بجبرئیل بگو پدرم از تو میوه بهشت بپذیرد خواهسته است و لسی جبرئیل باو خبر داد که پدرت مرده است و ماها آمدم باو نماز بخوانیم برگرد، او هم برگشت و دید که آدم مرده است و جبرئیل باو آموخت تا چگونه او را غسل دهد او را غسل داد و چون بوقت نماز خواندن رسید هبة الله بجبرئیل گفت تو پیش بایست و بر آدم نماز بخوان جبرئیل در پاسخ گفت راستی خدا ما را فرمود تا بیدرت در بهشت که بود سجده کنیم و ما حق نداریم پیش نماز فرزندان او باشیم و خود هبة الله جلو ایستاد و بر پدرش نماز خواند و جبرئیل و عشقون فرشتهها دنبال سرش بودند و سی الله اکبر باو گفت و جبرئیل فرمود تا بایست و پنج از آنرا برداشتند و امروز نماز بر میت همان پنج تکبیر لازمست و بر شهدای بدر تان و هفت تکبیر هم گفته می شد.

و چون هبة الله آدم را بخاک سپرد قابیل آمد و گفت:

من دانستم که پدرم بتو علمی داده بخصوص که من ندارم و آن علمی است که بر ادرت هابیل با آن دعا کرد و قربانی او قبول شد و من او را کشتم برای اینکه اولادی نیاورد تا بر نژاد من بیالند و بگویند : ما پسران آنکس که قربانیش قبول شد و شما پسران آنکسید که قربانیش مردود است اکنون اگر تو از آن علمی که پدرت بتو داده چیزی اظهار کنی من تو را بمانند بر ادرت خواهم کشت و هبة الله و نسل او علم و ایمان و اسم اکبر و میراث نبوت و آثار علم نبوت را نهان می داشتند تا خدا نوح را مبعوث کرد و

به آدم عَلَيْهِ السَّلَام فآمنوا به واتبعوه وصدقوه وقد كان آدم عَلَيْهِ السَّلَام وصى هبة الله أن يتعاهد هذه الوصية عند رأس كل سنة فيكون يوم عيدهم فيتعاهدون نوحاً و زمانه الذي يخرج فيه و كذلك جاء في وصية كل نبي حتى بعث الله محمد عَلَيْهِ السَّلَام وإنما عرفوا نوحاً بالعلم الذي عندهم وهو قول الله عز و جل : «ولقد أرسلنا نوحاً إلى قومه - إلى آخر الآية - و كان من بين آدم و نوح من الأنبياء مستخفين و لذلك خفي ذكرهم في القرآن فلم يسموا كما سمي من استعلن من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين وهو قول الله عز و جل . «ورسلاً قد قصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك» يعني لم اُسْمِ المستخفين كما سميت المستعلنين من الأنبياء عَلَيْهِمُ السَّلَام .

فمكث نوح عَلَيْهِ السَّلَام في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً ، لم يشاركه في نبوته أحد و لكنّه قدم على قوم مكذبين للأنبياء عَلَيْهِمُ السَّلَام الذين كانوا بينه و بين آدم عَلَيْهِ السَّلَام و ذلك قول الله عز و جل : «كذبت قوم نوح المرسلين» يعني من كان بينه و بينه آدم عَلَيْهِ السَّلَام إلى أن انتهى إلى قوله عز و جل «وإن ربك لهو العزيز الرحيم» ثم إن نوحاً عَلَيْهِ السَّلَام لما انقضت نبوته و استكملت أيامه أوحى الله عز و جل إليه أن يا نوح قد قضيت نبوتك و استكملت أيامك فاجعل العلم الذي عندك و الايمان

وصيت هبة الله آن وقت معلوم شد که در وصیت آدم نسبت بنوح نگاه کردند و دانستند که او پیغمبر است و آدم بدو مرده داده است و باو گرویدند و از او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند و آدم بهیبه الله وصیت کرده بود که این وصیت را در سر هر سالی و ارسى کند و آنروز برای آنها عید باشد و نوح و زمان او را در خاطر بیاورند و همچنین دستور آمده است در وصیت هر پیغمبری تا خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و همانا نوح را بوسیله علمسى که نزد آنان بود شناختند و این است تفسیر قول خدا عز و جل (۵۸ - الاعراف) و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم تا آخر آیه .

و هر آنچه پیغمبر میان آدم و نوح بودند نهان بودند و از این راه در قرآن نامی از آنها برده نشده است چنانچه نام پیغمبران آشکار برده شده است و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (۱۶۳ - النساء) و رسولانی از پیش که داستان آنها را برایت گفتیم و رسولانی که داستانشان را برایت نگفتیم - یعنی پیغمبران نهان را چون آنها که عیان بودند نام نبردیم .

نوح در میان قومش هزار سال جز پنجاه بجا ماند و در این مدت کسی با او در نبوت شریک نبود ولی او با مردمی روبرو شد که پیغمبران را تکذیب کرده بودند آنها که میان او تا آدم آمده بودند و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (۱۰۵ - الشعراء) قوم نوح رسولان را تکذیب کردند - یعنی همه آنها که از زمان آدم تا زمان نوح بودند تا آنجا که میفرماید (۱۲۲ - الشعراء) و راستی که پرورد گارت هم او عزیز و مهربانست .

سپس چون نبوت نوح بسر رسید و عمرش بسر آمد خدا عز و جل باو وحی کرد : ای نوح نبوتت گذشت و عمرت بسر رسید تو آن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت که داری

والاسم الأكبر وميراث العلم و آثار علم النبوة في العقب من ذريتك ، فاني لن أقطعها كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء عليهم السلام التي بينك وبين آدم عليه السلام ولن أذع الأرض إلا وفيها عالم يعرف به ديني وتعرف به طاعتي **وهو** نجات لمن يولد فيما بين قبض النبي إلى خروج النبي الآخر وبشر نوح ساماً يهود عليهم السلام وكان فيما بين نوح وهود من الأنبياء عليهم السلام وقال نوح : إن الله باعث نبياً يقال له : هود وإنه يدعو قومه إلى الله عز وجل فيكذبونه والله عز وجل مهلكهم بالريح فمن أدركه منكم فليؤمن به وليتبعه فان الله عز وجل ينجيه من عذاب الريح وأمر نوح عليه السلام ابنه ساماً أن يتعاهد هذه الوصية عند رأس كل سنة فيكون يومئذ عيداً لهم ، فيتعاهدون فيه ما عندهم من العلم والایمان والاسم الأكبر وموارث العلم و آثار علم النبوة فوجدوا هوداً نبياً عليه السلام وقد بشر به أبوه نوح عليه السلام فأمنوا به واتبعوه وصدقوه فنجوا من عذاب الريح وهو قول الله عز وجل «وإلى عاد أخاهم هوداً» و قوله عز وجل : «كذبت عاد المرسلين * إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتقون» وقال تبارك وتعالى : «ووصى بها إبراهيم بنيه ويعقوب» وقوله : «ووهبنا له إسحاق ويعقوب كلا هدينا (لنجعلها في أهل بيته) ونوحاً هدينا من قبل» لنجعلها في أهل بيته، وأمر العقب

بنواد خود بسیار زیرا من دنباله آنرا نهرم چنانکه از خاندانهای انبیاء میان تو تا آدم نبر بدم وزمین را و انهم جز با وجود يك عالمی که دینهم بدو فهمیده شود و راه طاعتم بوسیله او دانسته شود و وسیله نجات مردمی باشد که از زمان مردن پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر آیند و نوح مژده آمدن هود را بفرزند خود سام داد و میان نوح تا بعثت هود پیغمبرانی بودند.

و نوح فرمود: خدا پیغمبری فرستد بنام هود و او قوم خود را بدرگاه خدا عزوجل بخواند و او را تکذیب کنند و خدا عزوجل بوسیله باد آنها را بهلاکت رساند ، هر کدام شماها هود را دریابد باید باو بگردد و از او پیروی کند تا خدای عزوجل او را از عذاب بادنجات دهد و نوح بفرزندش سام سفارش کرد این وصیت را در سر هر سال فریاد آرد و آنروز عید آنها باشد و در آنروز هر چه از علم و ایمان و اسم اکبر و مواردی علم و آثار علم نبوت دارند فریاد آرند.

و هود را پیغمبر یافتند و پدرشان نوح هم بدو مژده داده بود و از او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و اینست قول خدا عزوجل (۶۴- الاعراف) و بسوی قوم عاد فرستاد برادرشان هود را ، و قول خدا عزوجل (۱۲۳- الشعراء) تکذیب کردند قوم عاد رسولان را ۱۲۴- وقتی برادرشان هود بآنها گفت باید با تقوی باشید -

و خدا تبارک و تعالی فرموده است (۱۳۲- البقره) و وصیت کرد بدان ابراهیم پسرانشرا وهم یعقوب . و قول خدا (۸۴- الانعام) و باو بخشیدیم اسحاق و یعقوب را بهمه آنان هدایت دادیم (تا آن را در خاندان آنها نهمیم) و پیش از آن نوح را هدایت دادیم - تا آن را در خاندانش نهمیم ، و دستور

من ذرّية الأنبياء ﷺ من كان قبل إبراهيم لإبراهيم ﷺ و كان بين إبراهيم و هود من الأنبياء صلوات الله عليهم وهو قول الله عز وجل : «وما قوم لوط منكم ببعيد» وقوله عز ذكره : « فآمن له لوط وقال إنني مهاجر إلى ربي » وقوله عز وجل : « وإبراهيم إذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلكم خير لكم » فجري بين كل نبين عشرة أنبياء وتسعة وثمانية أنبياء كلهم أنبياء و جري لكل نبى ما جرى لنوح صلى الله عليه و كما جرى لآدم و هود و صالح و شعيب و إبراهيم صلوات الله عليهم حتى انتهت إلى يوسف بن يعقوب ﷺ ، ثم صارت من بعد يوسف في أسباط إخوته حتى انتهت إلى موسى ﷺ فكان بين يوسف و بين موسى من الأنبياء ﷺ فأرسل الله موسى و هارون ﷺ إلى فرعون و هامان و قارون ثم أرسل الرسل تترى « كلما جاء أمة رسولهم كذبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً و جعلناهم أحاديث » و كانت بنو إسرائيل تقتل نبياً و اثنتان قائمان و يقتلون اثنين و أربعة قيام حتى أنه كان ربّما قتلوا في اليوم الواحد سبعين نبياً و يقوم سوق قتلهم آخر النهار فلما نزلت التوراة على موسى ﷺ بشر بمحمد ﷺ و كان بين يوسف و موسى من الأنبياء .

و كان وصي موسى يوشع بن نون ﷺ وهو قومه الذي ذكره الله عز و جل في كتابه ، فلم

نسل پیمبران پیش از ابراهیم برای ابراهیم مقرر شد و میان ابراهیم و هود پیمبرانی بودند (ع) و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (۸۹- هود) و قوم لوط از شما دور نیستند و قول خدا عز ذکره (۲۶- العنکبوت) و گروید بدو لوط و گفت من بدر گاه پرورد گارم سفر میکنم- و قول خدا عز و جل (۱۶- العنکبوت) و ابراهیم آنگاه که بقومش گفت خدا را پرستید و از خدا پر هیز داشته باشید، این برای شما بهتر است.

و میان هر دو پیغمبر ده پیغمبر، نه پیغمبر و هشت پیغمبر آمدند که همه پیغمبر بودند و برای هر پیغمبر همان روش بود که برای نوح و آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم (ع) بود تا رسید یوسف بن یعقوب سپس پس از یوسف در اسباط مقرر بود که برادرانش بودند تا رسید بدوران موسی (ع) و میان یوسف و موسی هم پیمبرانی بودند و خدا موسی و هارون را بفرعون فرستاد و به هامان و قارون سپس رسولانی پی درهم فرستاد.

(۴۵- المؤمنون) هر زمانی که يك رسولی بسوی امت خود آمد او را تکذیب کردند و ما آنها را دنبال هم دیگر آوردیم و آنان را بردیم و بصورت داستان در آوردیم.

و شیوه بنی اسرائیل بود که يك پیغمبر را میکشند در حالیکه دو پیغمبر دیگر ایستاده (منتظر کشته شدن) بودند و دو پیغمبر را میکشند در حالیکه چهار دیگر ایستاده بودند تا اینکه بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را میکشند و بازار کشتار آنها تا پایان روز باز و برقرار بود .

و چون تورات بموسی (ع) نازل شد به محمد (ص) مرده داد و میان یوسف و موسی پیمبرانی بودند و وصی موسی (ع) یوشع بن نون بود و او همان جوانمرد او است که خدایش عز و جل در

تزل الأنبیاء تبشیر بمحمد ﷺ حتی بعث الله تبارک و تعالی المسیح عیسی ابن مریم فبشیر بمحمد ﷺ وذلك قوله تعالی : « یجدونه (یعنی الیهود والنصارى) مکتوباً (یعنی صفة محمد ﷺ) عندهم (یعنی) فی التوراة والإنجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر » و هو قول الله عز وجل یخبر عن عیسی : « ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد » و بشیر موسی و عیسی بمحمد ﷺ كما بشیر الأنبیاء علیهم السلام بعضهم ببعض حتی بلغت محمد ﷺ أنبل الله ﷺ .

فلما قضی محمد ﷺ نبوته واستکملت أيامه أوحى الله تبارک و تعالی إلیه یا محمد قد قضیت نبوتک واستکملت أيامک فاجعل العلم الذی عندک و الایمان و الاسم الأکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة فی أهل بیتک عند علی بن أبی طالب علیه السلام فانى لم أقطع العلم و الایمان و الاسم الأکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة من العقب من ذریئتک کما لم أقطعها من بیوتات الأنبیاء الذین کانوا بینک و بین أبیک آدم و ذلك قول الله تبارک و تعالی : « إن الله اصطفى آدم و نوحاً و آل إبراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سميع عليم » .

و إن الله تبارک و تعالی لم یجعل العلم جهلاً ولم یکل أمره إلی أحد من خلقه إلا إلی ملک مقرب

قرآن ذکر کرده است و پیوسته پیمبران بآمدن محمد (س) مزده می دادند تا خداوند تبارک و تعالی مسیح عیسی بن مریم را مبعوث کرد و بآمدن محمد (س) مزده داد و اینست قول خدا تعالی (۱۵۶- الاعراف) « بیابند اودا » (یعنی یهود و نصاری) « نوشته » (یعنی صفت محمد ص) « نزد آن خود » یعنی « در تورات و انجیل که آنها را امر بمعروف و نهی از منکر کند » و هم آنست که خدا عزوجل از قول عیسی (ع) گزارش داده (۶ - الصف) و مزده بخشم برسولی که بعد از من آید و نامش احمد است .

و موسی و عیسی به آمدن محمد (س) مزده دادند چنانچه پیمبران بآمدن یکدیگر مزده دادند تا نوبت بمحمد (س) رسید و چون دوران نبوت خود محمد «ص» بسر رسید و عمرش سپری شد خدا تبارک و تعالی با و وحی کرد ای محمد تو دوران نبوت خود را بسر رسانیدی و عمرت را سپری کردی تو آن علمی که در بر خود داری و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در خاندانت بسیار نزد علی بن ابیطالب (ع) زیرا من دنباله علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل ذریه تو قطع نکنم چنانچه آن را از خانواده های پیمبرانی که میان تو و آدم پدرت بود قطع نکردم و اینست تفسیر قول خدا تبارک و تعالی :

(۳۳ - آل عمران) راستی که خدا بر کزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ۳۴- نژادی که از یکدیگر بودند و خدا شنوا و دانا است، و راستی خدا تبارک و تعالی راه علم و دانش را بسته و تاریک نگذاشته و کار خود را بهیچکدام از خلقش وا نگذاشته نه به فرشته

ولانبي مرسل ولکنه أرسل رسولاً من ملائکته فقال له : قل کذا و کذا فأمرهم بما یحب و نهایهم عما یکره فقص إليهم أمر خلقه بعلم فعلم ذلك العلم و علم انبیاءه و اصفیاءه من الانبیاء و الاخوان و الذریة التي بعثناهم من بعض فذلك قوله جل و عز : « فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً » .

فأما الكتاب فهو النبوة و أهـ الحکمة فیهم الحکماء من الانبیاء من الصفوة و أمـ الملك العظیم فیهم الأئمة [الهداة] من الصفوة و کل هؤلاء من الذریة التي بعثناهم من بعض و العلماء الذین جعل الله فیهم البقیة و فیهم العاقبة و حفظ الميثاق، حتی تنقضي الدنیا و العلماء، و لولا الأمر استنباط العلم و للهداة فهذا شأن الفضل من الصفوة و الرسل و الانبیاء و الحکماء، و أئمة الهدی و الخلفاء الذین هم و لاة أمر الله عز و جل و استنباط علم الله و أهل آثار علم الله من الذریة التي بعثناهم من بعض من الصفوة بعد الانبیاء علیهم السلام من الآباء و الاخوان و الذریة من الانبیاء .

فمن اعتصم بالفضل انتهى بعلمهم و نجا بنصرتهم و من وضع و لاة أمر الله عز و جل و أهل استنباط علمه فی غیر الصفوة من بیوتات الانبیاء علیهم السلام فقد خالف أمر الله عز و جل و جعل الجهال و لاة أمر الله و المتکلفین بغير هدی من الله عز و جل و زعموا أنهم أهل استنباط علم الله فقد کذبوا

مقرب و نه به پیغمبر مرسل ولی او یک فرستاده از فرشته های خود را فرستاد و باو فرمود که : چنان و چنان بگو و بآن ها هر چه را خوش داشت فرمان داد و از هر چه بد داشت غدقن کرد و امر خلق خود را از روی علم و دانش بآن ها آموخت و نقل کرد، خود آن را می دانست و پیغمبران و اصفیاء خود از پیغمبران و برادران و ذریه و نژادی که از همدیگر بودند یاد داد و این است تفسیر قول خدا جل و عز (۵۴ - النساء) به تحقیق به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و بدانها ملکی عظیم دادیم .

اما کتاب همان نبوت است و اما حکمت پس آنان حکماء از پیغمبران برگزیده اند و اما ملک عظیم همان ائمه هدی از صفوه اند و همه اینها از نژادی هستند که از یکدیگرند و همان دانشمندان که خداوند بقیه رادر آنها مقرر کرده است و عاقبت و حفظ ميثاق در آنها است تا دنیا بسر رسد و علماء هم سپری شوند استنباط علم از آن والیان و رهبرانست اینست شأن فاضلان از صفوت و رسل و انبیاء و حکماء و ائمه هدی و خلفائی که حکمرانان از طرف خدا عز و جل هستند و مامور استنباط علم خدا و أهل آثار علم خداوند از نژادیکه از یکدیگرند از برگزیده های دنبال پیغمبران از پدران و برادران و نژاد پیغمبران .

هر کس دست بدامن فاضلان زند بدانند آن ها رسد و بیاری آنها نجات یابد و هر که حکمرانان از طرف خدا عز و جل و اهل استنباط علم او را در غیر برگزیده های از خانواده های پیغمبران دانند امر خدا عز و جل را مخالفت کرده است و مردم نادانی را والی و حکمران از طرف خدا دانسته و آن

على الله ورسوله ورجبوا عن وصيته وطاعته ولم يضعوا فضل الله حيث وضعه الله تبارك و تعالی فضلوا وأضلوا أتباعهم ولم يكن لهم حجة يوم القيامة إنما الحجّة في آل إبراهيم عليه السلام لقول الله عز وجل: « ولقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكم والنبوة وآتيناهم ملكاً عظيماً .

فالحجّة الأ نبياء عليهم السلام وأهل بيوتات الأ نبياء عليهم السلام حتى تقوم الساعة لأن كتاب الله ينطق بذلك ، وصيّة الله، بعضها من بعض التي وضعها على الناس فقال : عز وجل : « في بيوت أذن الله أن ترفع » و هي بيوت [تا] الأ نبياء والرسل والحكماء، وأئمة الهدى فهذا بيان عروة الايمان التي نجابها من نجا قبلكم وبها ينجون يتبع الأئمة وقال الله عز وجل في كتابه : « ونوحاً هدينا من قبل ومن ذريّته داود وسليمان وأيوب ويوسف وموسى وهارون وكذلك نجزي المحسنين » و زكريّا ويحيى وعيسى وإلياس كلٌّ من الصّالحين عليهم السلام وإسماعيل واليسع ويونس ولوطاً و كلاً فضّلنا على العالمين عليهم السلام ومن آباءهم وذريّاتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم أولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة فان يكفروا بها هؤلاء فقدو كتابها قوماً ليسوا بها بكافرين .

کسانی که بی هدایت و ندانسته به زور خود را به خدا عزوجل منسوب دانسته‌اند و پنداشتند که اهل استنباط علم خدایند.

ومحققاً بخدا ورسولش دروغ بستند و از وصیت و طاعتش روی گردانیدند و فضل خدا را در آنجا که خدا تبارک و تعالی خودش نهاده است نگذاشتند، پس خود گمراه شدند و پیروان خود را گمراه کردند و در روز رستاخیز برای آنها حجتی نیست همانا حجت در آل ابراهیم است برای قول خدا عزوجل که فرماید « وهر آینه بآل ابراهیم کتاب و حکم و نبوت دادیم و بآنها ملک بزرگی دادیم » پس حجت خدا تا روز قیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند زیرا کتاب خدا بآن ناطقت و این وصیت و سفارش خدا است که حجج او از یکدیگرند که آنها را برای مردم مقرر ساخته و خدا عزوجل فرموده است (۳۶- النور) در خانه‌هایی که خدا اجازه داده و اعلام کرده است بر فراز باشند و این همان خانواده‌های انبیاء و رسولان و حکماء و ائمه هدی است.

اینست بیان حلقه محکم ایمان که هر کس پیش از شماها بوسیله آن نجات یافته و هر که هم پیرو ائمه باشد بدان نجات یابد و خدا عزوجل در کتابش فرموده است (۸۴- الانعام) و نوح را هدایت کردیم پیش از این و هم از نژادش داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون را و همچنین پادشاهیم دهیم محسنان را ۸۵- و زکریا را و یحیی و عیسی و الیاس که همه آنان از نیکان بودند ۸۶- و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه آنها را بر جهانیان برتری دادیم ۸۷- و از پدرانشان و نژادشان و برادرانشان هم و آنها را برگزیدیم و بر راه راست هدایت کردیم... ۸۹- آنانند آن کسانی که کتاب و حکم و نبوت بآنها دادیم، پس اگر اینان بدان کافر شوند محققاً بدانها برگماشتیم مردمی را که بدان کافر نباشند.

فانّه و کتل بالفضل من اهل بيته و الاخوان و الذرّيّة و هو قول الله تبارك و تعالی: إن تکفر به اُمتک فقد و کتل اهل بيته بالایمان الذي أرسلتک به فلا یکفرون به أبداً و لا اُضیع الايمان الذي أرسلتک به من اهل بيته من بعدک علماء اُمتک و ولاة أمری بعدک و اهل استنباط العلم الذي ليس فيه کذب و لا إثم و لا زور و لا بطر و لا رياء فهذا بیان ما ینتهي إليه أمر هذه الأُمَّة .

إن الله جلّ و عزّ طهر اهل بیت نبیّه ﷺ و سألهم أجر المودّة و أجری لهم الولاية و جعلهم اوصیاءه و أحبّاءه ثابتة بعده في اُمتّه ، فاعتبروا یا أيّها النّاس فیما قلت حيث وضع الله عزّ و جلّ و لایته و طاعته و مودّته و استنباط علمه و حججه ، فایّاه فنقبّلوا و به فاستمسکوا تنجوا به و تكون لکم الحجّة یوم القیامة و طریق ربّکم جلّ و عزّ و لاتصل ولاية إلى الله عزّ و جلّ إلا بهم فمن فعل ذلك کان حقّاً علی الله أن یکرمه و لا یعدّ به و من یأت الله عزّ و جلّ بغير ما أمره کان حقّاً علی الله عزّ و جلّ أن یدلّه و أن یعدّ به .

راستش اینستکه خداوند فاضلان اذاهل بیت او و اخوان و ذریه اورا بدان گماشته است اینست تفسیر قول خدا تبارک و تعالی که:

اگر امتت بدان کافر شوند محققاً بر گماشته ام اهل بیت تورا بدان ایمانیکه تورا برای آن مبعوث کردم و آنها هرگز بدان کافر نشوند و آن ایمانی را که تورا برای آن فرستادم بیرون نبرم از خاندانت که پس از تو علماء امت تواند و حکمرانان و ائمه بعد از تو اند و اهل استنباط آن علمی هستند که در آن دروغ و گناه و ناحق و بد مستی و خود نمائی نیست.

اینست شرح و بیان پایان کار این امت، راستی خداوند عز و جل اهل بیت پیغمبرش را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست (که دوستی و پیروی آنها است) و ولایت و امامت را برای آنها مقرر ساخت و آنان را اوصیاء و دوستان ثابت پس از او نمود در میان امتش پس ای مردم از آنچه گفتم عبرت گیرید که خدا عز و جل ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم خود را و حجت های خود را در کجا مقرر نموده است از او بپذیرید و باو بچسبید تا نجات یابید و حجت روز قیامت شما باشند و راه شما باشند بدرگاه پروردگار عز و جل که راهی بخدا نرسد و بولایت و دوستی خدا عز و جل پیوستی نباشد جز بوسیله آنان و هر کس آن را عمل کند بر خدا لازمستکه او را گرامی دارد و عذاب نکند و هر که کاری بدرگاه خدا عز و جل آورد بجز آنچه که او دستور داده است بر خدا عز و جل لازمست او را خوار دارد و عذاب کند.

شرح - از مجلسی ره - «قوله نسى فاکل منها» بدانکه قویترین شبهه کسانیکه انبیاء را خطا کار می دانند ظواهریستکه دلالت بر گناه آدم (ع) دارد و ظاهر آنها را گرفته اند بنا بر اصل خود که عصمت پیغمبران واجب نیست و گفتار کلی در این باره باین اختلافات بر می گردد.

۹۳ - عدوة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي ، وأبو منصور ؛ عن أبي الربيع قال : حججنا مع أبي جعفر عليه السلام في السنة التي كان حج فيها هشام بن عبد الملك و كان معه نافع مولى عمر بن الخطاب فنظر نافع إلى أبي جعفر عليه السلام في ركن البيت وقد اجتمع عليه الناس فقال نافع : يا أمير المؤمنين من هذا الذي قد تدرك

۲- از نظر انجام وظیفه تبلیغ که بعهد آنها است.

۳- از نظر خطا در بیان احکام و در فتوی

۴- از نظر کردار و روشی که پیغمبران دارند.

اما راجع بعقیده باید گفت امت اتفاق دارند که انبیاء (ع) از کفر و ضلالت معصومند چه پیش از نبوت و چه بعد از آن جز اینکه طائفه از ارقه خوارج گناه را بر آنان روا دارند و چون هر گناهی بنظر آنها کفر است لازم آید که کفر پیغمبران را روا دانند و از آنها نقل شده که رواست خداوند پیغمبری مبعوث کند که می داند کافر می شود.

و اما راجع بتبلیغ احکام هم امت اسلام و بلکه همه ارباب ملل و شرایع اتفاق دارند که انبیاء از دروغ و تحریف در تبلیغ عمدا و سهوا معصومند جز قاضی که بر سبیل نسیان و لغزش زبان آن را روا دانسته.

و اما در فتوی و بیان احکام اتفاق دارند که معصومند جز آنکه کی از عامه.

و اما در کردار و روش ، عصمت آنان مورد اختلافست و در آن پنج قولست:

۱- مذهب اصحاب امامیه ما اینستکه از آنها گناه سرزنند نه صغیره و نه کبیره و نه عمدا و نه سهوا و نه بعنوان خطا در تأویل حکم و نه بعنوان تسلط سهو بر آنها از طرف خدا تعالی و خلافتی در آن نیست جز از شیخ صدوق و از استادش محمد بن الحسن الولید ره که تجویز کردند از طرف خدا سهو بر آنها مسلط شود نه سهویکه از طرف شیطان باشد و همچنین است قول درباره ائمه طاهرین (ع).

تا آنکه گوید- عمده دلیل اصحاب ما در اثبات تنزیه انبیاء و ائمه از هر خطا و گناه و پستی پیش از نبوت و بعد از آن بیانات قطعی ائمه است بطور اجماع با تأیید آن باخبار بسیار تا آنجا که بعد ضرورت رسیده و ادله عقلیه هم بر آن اقامه کردند که ما در کتاب حجت برخی را شرح دادیم و هر کس تفصیل را خواهد بکتاب شافی و تنزیه الانبیاء رجوع کند تا گوید- و اما نسیانی که در این آیه است جمعی مفسرین آن را بمعنی ترك دانسته اند و در بسیاری از اخبار هم بدان تفسیر شده است.

مصاحبه نافع وابسته عمر با امام باقر (ع)

۹۳- از ابی الرییم گوید در آن سالیکه هشام بن عبد الملك بحج رفت ما هم در خدمت امام باقر (ع) بحج رفته بودیم نافع وابسته (عبدالله بن) عمر بن خطاب همراه هشام بود و امام باقر (ع) نگرستکه در رکن خانه کعبه مردم گردا و فرام شده بودند و بهشام کرد و گفت - یا امیر المؤمنین اینک سبکه مردم گرد

عليه الناس فقال : هذانبيُّ أهل الكوفة هذانجدبن عليّ ؛ فقال : اشهد ، لآتينته فلا سألته عن مسائل لايجيبني فيها إلا نبيُّ أو ابن نبيِّ ، قال : فاذهب إليه وسله لعنك تخجله .

فجاء نافع حتى اتى أعلى الناس ثم أشرف على أبي جعفر عليه السلام فقال : يا محمد بن عليّ إنني قرأت التوراة والإنجيل والزبور والفرقان وقد عرفت حلالها و حرامها و قد جئت أسألك عن مسائل لايجيب فيها إلا نبيُّ أو وصيُّ نبيِّ أو ابن نبيِّ ، قال : فرفع أبو جعفر عليه السلام رأسه فقال : سل عما بدالك ، فقال : أخبرني كم بين عيسى و بين محمد عليه السلام من سنة؟ قال : أخبرك بقولي أو بقولك ؟ قال : أخبرني بالقولين جميعاً ، قال : أمّا في قولي فخمسة مائة سنة و أمّا في قواك فستمائة سنة .

قال : فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ لنبيّه : « واسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا أجمعنا من دون الرُّحمن آلهة يُعبدون » من الذي سأل محمد عليه السلام و كان بينه و بين عيسى خمسمائة سنة ؟ قال : فتلاً أبو جعفر عليه السلام هذه الآية : « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام

او يكديگر راميكوبند و زير پا ميكنند تا باو دست يابند كيست؟

هشام- اين پيغمبر اهل كوفه است. اين محمد بن علي است.

نافع- تو گواه باشكه من محققاً نزد او خواهم رفت و از او مسائلي خواهم پرسيد كه پاسخ آن را بمن نتواند داد جز پيغمبر يا پيغمبر زاده يا وصي پيغمبر .

هشام- برو و از او پرس شاید او را شرمنده کنی- نافع پیش رفت تا مردم تکیه کرد و خود را بامام باقر (ع) رسانید و نزدیک کرد و گفت: ای محمد بن علی راستی من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خواندم و حلال و حرامش را دانستم و آمدم از شما پرسشها کنم که پاسخ آنها را بنده جز پيغمبر يا وصي پيغمبر يا پيغمبر زاده- گوید.

امام صادق سر برداشت و فرمود: هرچه خواهی پرس

نافع- بمن خبر بده که فاصله میان محمد (ص) و عیسی (ع) چند سال بوده است

امام- عقیده خودم را بگویم یا بعقیده خودت جواب دهم؟

نافع- بهر دو عقیده پاسخ مرانده.

امام- بعقیده من پانصد سال بوده است و اما بعقیده توششصد سال.

نافع- بمن گزارش بده تفسیر قول خدا عز و جل را که پيغمبر خود فرموده است (۵۰- الزخرف) و پرس تو ای محمد از هر کسکه پیش از تو بر رسالت فرستادیم آیا در برابر خداوند معبودانی مقرر کردیم که پرستیده شوند؟

بگو با اینکه محمد ۵۰۰ سال پس از عیسی بوده است از چه کسی باید این را پرسد.

امام باقر (ع) این آیه را خواند (۲- الاسراء) منزله است آن کسیکه بنده خود را شب از مسجد

إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا ، فكان من الآيات التي أراها الله تبارك وتعالى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسرى به إلى بيت المقدس أن حشر الله عز وجل ذكره الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين ثم أمر جبرئيل عليه السلام فأذن شفعاً وأقام شفعاً وقال في أذانه : حيّ على خير العمل ؛ ثم تقدم محمد صلى الله عليه وآله وسلم فصلى بالقوم فلما انصرف قال لهم : على ما تشهدون و ما كنتم تعبدون ؟ قالوا : نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنك رسول الله ، أخذ على ذلك عهدونا و موثيقنا .

فقال نافع : صدقت يا أبا جعفر ؛ فأخبرني عن قول الله عز وجل : «أولم ير الذين كفروا أن السموات والأرض كانتا رتقاً ففتقناهما» ؟ قال : إن الله تبارك و تعالى لما أهبط آدم إلى الأرض و كانت السموات رتقاً لا تمطر شيئاً و كانت الأرض رتقاً لا تنبت شيئاً فلما أن تاب الله عز وجل على آدم عليه السلام أمر السماء فتقطرت بالغمام ثم أمرها فأرخت عزاليها ثم أمر الأرض فأنبت الأشجار و أثمرت الثمار و تفهقت بالأشجار فكان ذلك رتقها و هذا فتقها .

الحرام بمسجد اقصی برد آن مسجد بیکه گرد آن را برکت دادیم، (این مسافرت) برای این بود که از آیات خود باو بنمائیم.

یکی از آیاتی که خداوند تبارک و تعالی در این سفر محمد (ص) به بیت المقدس بوی نمود این بود که خداوند همه پیغمبران و رسولان را از اولین تا آخرین محشور کرد و سپس بجبرئیل فرمان داد تا اذان گفت و هر فصل از اذان را دوبار گفت و اقامه را هم هر فصلی دو بار گفت و در اذانش «حی علی خیر العمل» هم گفت سپس محمد (ص) جلو ایستاد و با گروه پیغمبران نماز جماعت خواند و چون از نماز فارغ شد بدانها گفت بر چه شهادت می دهید و که را میپرسستید؟

— ما همه گواهییم که نیست شایسته پرستشی جز خدا تنهاست، شریک ندارد و گواهییم بر اینکه تو رسول خدائی بر این عقیده از ما عهد و پیمان گرفته شده است.

نافع — ای ابا جعفر راست گفتی بمن گزارش بده از قول خدا عزوجل (۳۰ — الانبیاء) آیا ندیدند کسانی که کافرند راستی آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم:

امام (ع) — راستی که خداوند تبارک و تعالی چون آدم را به زمین فرود آورده آسمانها بسته بود و هیچ نمی باریدند و زمین بسته بود و گیاهی نمیروید و چون خدا عزوجل توبه آدم را پذیرفت آسمان را فرمود تا از قطره های باران فروبارید و او را فرمود تادم مشک خود را گشود و سرازیر کرد سپس به زمین فرمود تا درختها رو بانبید و میوه ها بر آورد و جویهای آب بر خروشانید و این بود بستن آنها و این بود گشودن آن.

قال نافع : صدقت يا ابن رسول الله ، فأخبرني عن قول الله عز و جل : «يوم تبدل الأرض غير الأرض والسّموات» أي أرض تبدل يومئذ ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : أرض تبقى خبزة يأكلون منها حتى يفرغ الله عز و جل من الحساب ، فقال نافع : إنهم عن الأكل لمشغولون ! فقال أبو جعفر عليه السلام : أ هم يومئذ أشغل أم إذهبهم في النار ؟ فقال نافع : بل إذهبهم في النار قال : فوالله ما شغلهم إذ دعوا بالطعام فأطعموا الز قوم ودعوا بالشراب فسقوا الحميم .

قال : صدقت يا ابن رسول الله ولقد بقيت مسألة واحدة ، قال : و ماهي ؟ قال : أخبرني عن الله تبارك وتعالى متى كان ؟ قال : ويك متى لم يكن حتى أخبرك متى كان ، سبحان من لم يزل ولا يزال فرداً صمداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً ، ثم قال : يا نافع أخبرني عما أسألك عنه ، قال : وما هو ؟ قال : ما تقول في أصحاب النهروان فان قلت : إن أمير المؤمنين قتلهم بحق فقد ارتددت وإن قلت : إنهم قتلهم باطلاً فقد كفرت ، قال : فولّي من عنده وهو يقول : أنت والله أعلم الناس

نافع - راست فرمودی : یا بن رسول الله ، از قول خدا عزوجل بمن خبر بده (۴۸ - ابراهیم)
روزیکه زمین به زمین دیگری بدل شود و هم آسمانها - بفرمائید کدام زمین آن روز عوض می شود.
امام (ع) - زمینی که نانی پای بر جا باشد و از آن بخورند تا خدا عزوجل از حساب خلاص فارغ شود.

نافع - در آن روز اهل محشر توجّهی بخوردن نتوانند (از بس رنج و گرفتاری دارند).
امام (ع) - آن روز مشغولتر و گرفتارترند یا وقتی در دوزخند ؟
نافع - بلکه وقتی در دوزخند .
امام (ع) - گرفتاری دوزخ آنها را از خوردن باز ندارد ، زیرا خوراک خواهند و بآنها قوم دهند و نوشابه خواهند و بآنها آب داغ حمیم دهند .
نافع - یا بن رسول الله درست فرمودی و تنها يك پرسش بجا مانده است .

امام (ع) - آن يك پرسش چیست ؟
نافع - بمن بگو خداوند تبارك و تعالی از چه زمانی بوده است ؟
امام (ع) - وای بر تو از چه زمانی نبوده است تا من بتو خبر دهم که از چه زمانی بوده است ؟ -
منزه باد آنکه پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود دیگرانه است بی نیاز است ، همسری و فرزندی نگرفته است ، سپس فرمود ای نافع تو بمن از آنچه پرسمت خبر ده .
نافع - آن پرسش شما چیست ؟

امام (ع) - درباره اصحاب نهروان که بر علی (ع) شوریند چه گوئی ؟ اگر گوئی که
امیرالمؤمنین (ع) آنها را بحق کشته است از عقیده خود برگشتی (چون نافع با خوارج هم
عقیده بوده است) و اگر بگوئی بناحق آنها را کشته محققاً کافر شدی ، نافع در برابر این پرسش
پشت کرد و گریخت و می گفت : بخدا تو بر راستی و درستی اعلم مردمی و نزد هشام آمد .

حقاً حقاً؛ فأتى هشاماً فقال له: ما صنعت؟ قال: دعني من كلامك هذا، والله أعلم الناس حقاً حقاً وهو ابن رسول الله ﷺ حقاً ويحق لأصحابه أن يتخذوه نبياً.

(حدیث نصرانی الشام مع الباقر عليه السلام)

۹۴ - عنه، عن إسماعيل بن أبان، عن عمر بن عبد الله الثقفي قال: أخرج هشام بن عبد الملك أبا جعفر عليه السلام من المدينة إلى الشام فأنزله منه و كان يقعد مع الناس في مجالسهم فبينما هو قاعد وعنده جماعة من الناس يسألونه إذ نظر إلى النصارى يدخلون في جبل هناك فقال: ما هؤلاء؟ ألهم عيد اليوم؟ فقالوا: لا يا ابن رسول الله ولكنهم يأتون عالمهم في هذا الجبل في كل سنة في هذا اليوم فيخرجونه فيسألونه عما يريدونه وعما يكون في عامهم فقال أبو جعفر عليه السلام: وله علم؟ فقالوا: هو من أعلم الناس قد أدرك أصحاب الحواريين من أصحاب عيسى عليه السلام قال:

هشام - ای نافع چه کردی؟

نافع - مرا از این سخن خود معاف دار، بخدا که اعلم مردمست از روی راستی و درستی و بحق زاده رسول خداست و بارانش حق دارند او را پیغمبر شمارند.

شرح - از مجلسی ره - نویر بن ابي فاخته از علي بن الحسين روايت کرده است که در تفسير يوم تبدل الارض غير الارض - فرمود يعنى اين زمين تبديل مى شود به زمينى که در روى آن آشکارا گناه نشده است و کوه و گیاهی ندارند بمانند همان روزیکه آن را گسترده بود از نخست و ممکنست این خبر حمل بر تقيه شود یا مقصود اینست که جز ارض محشر زمین دیگری هم هست که باین صورت نان خوردنی است (تا آنکه گوید) عامه از امیر المؤمنین روايت کرده اند که زمین و آسمان بدل شوند به زمینی از نقره و آسمانی از طلا و از ابن مسعود هم روايت شده است که مردم بر زمین سپید رنگی محشور شوند که کسی در آن گناهی نکرده است.

حدیث نصرانی شام با امام باقر (ع)

۹۴ - از عمر بن عبد الله ثقفي گوید هشام بن عبد الملك امام باقر را از مدینه بشام برد و در آن جا نگاهش داشت و آن حضرت با مردم در مجالس شرکت میکرد، در این میان که در میان گروهی از مردم نشسته بود و از او پرسشهایی میکردند نگاه کرد که ترسایان بیک کوهی در آن جا بالا میروند فرمود اینان چه کار دارند آیا امروز عیدی دارند؟ گفتند نه یا بن رسول الله در اینجا يك عالمی دارند که سالی يك روز نزد او میروند و او را بیرون میکشند و هر چه خواهند از او می پرسند و آنچه در آن سالست پیشگوئی میکند.

امام باقر - او چیزی می داند؟

همه حاضران - آری او اعلم مردمست و شاگردان حواریین حضرت عیسی (ع) را درک کرده است.

فهل نذهب إليه؟ قالوا: ذاك إليك يا ابن رسول الله.

قال: فقتل أبو جعفر عليه السلام رأسه بثوبه ومضى هو وأصحابه فاختلفوا بالناس حتى أتوا الجبل فقتل أبو جعفر عليه السلام وسط النصارى هو وأصحابه وأخرج النصارى بساطاً، ثم وضعوا الوسائد ثم دخلوا فأخرجوه ثم ربطوا عينيه، فقلب عينيه كأنهما عينا أفعى ثم قصد إلى أبي جعفر عليه السلام: فقال: يا شيخ أمتاً أنت أم من الأمة المرحومة؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: بل من الأمة المرحومة فقال: أفمن علمائهم أنت أم من جهالهم؟ فقال: لست من جهالهم فقال النصراني: أسألك أم تسألني؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: سلني.

فقال النصراني: يا معشر النصارى رجل من أمة محمد يقول: سلني إن هذا الملية بالمسائل ثم قال: يا عبدالله أخبرني عن ساعة ماهي من الليل ولا من النهار أي ساعة هي؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، فقال النصراني: فإذا لم تكن من ساعات الليل ولا من ساعات النهار فمن أي الساعات هي؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: من ساعات الجنة وفيها تنفيق مرضانا

امام۔ آیاماهم نزد او برویم؟

همه حاضران۔ یا بن رسول الله، اختیار باشما است۔ گوید: امام باقر (ع) جامه خود را بر سر کشید و بایاران خود بسوی آن عالم نصرانی رفتند و با مردم آمیختند تا بدان کوه رسیدند و امام باقر با یاران خود در میان ترسایان نشستند و ترسایان بساطی گستردند و بر آن پشتیها نهادند و سپس رفتند اورا بیرون آوردند و مژگان های او را بالا بستند و او چشمان خود را زیرو بالا کرد و گویا بمانند دو چشم افعی تیز و گیرا بودند و در اینهمه مردم رو با امام باقر (ع) کرد و گفت۔ ای شیخ تو از ما هستی یا از امت مرحومه هستی؟

امام باقر۔ بلکه از امت مرحومه هستم.

عالم نصرانی۔ از دانشمندان آنهایی یا از نادانهای آنان؟

امام (ع)۔ از نادانها نیستم.

نصرانی۔ تو از من میپرسی یا من از تو میپرسم؟

امام (ع)۔ تو از من میپرس

نصرانی (دو بهمه حاضران) ای گروه نصاری مردی از امت محمد است و بمن می گوید تو از

من چیزی میپرس، این بسیار چیز می داند و پر است از مسائل.

نصرانی۔ ای بنده خدا يك ساعتی را بمن بگو که نه از شب است و نه از روز، آن چه

ساعتی است؟

امام باقر (ع)۔ میان سپیده دم تا بر آمدن خورشید.

نصرانی۔ اگر نه از شب است و نه از روز پس چه ساعتی است؟

امام (ع)۔ از ساعتی بهشت است و در آن ساعت است که بیماران مابہوش می آیند.

فقال النصراني : فأسألك أم تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى إن هذا الملىء بالمسائل ، أخبرني عن أهل الجنة كيف صاروا يأكلون ولا يتغوثون أعطني مثلهم في الدنيا ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : هذا الجنين في بطن أمه يأكل مماتاً كل أمه ولا يتغوط ، فقال النصراني : ألم تقل : ما أنامن علمائهم ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : إنما قلت لك : ما أنامن جهالهم .

فقال النصراني : فأسألك أو تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال : يامعشر النصارى والله لأسألك عن مسألة يرتطم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل فقال له : سل ، فقال : أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنتين حملتهما جميعاً في ساعة واحدة وولدتهم في ساعة واحدة وماتا في ساعة واحدة ودفنا في قبر واحد عاش أحدهما خمسين ومائة سنة وعاش الآخر خمسين سنة من هما ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام عزيز وعزرة كانا حملت

نصرانی- من از تو بپرسم یا تو از من میپرسی؟

امام (ع)- تو از من بپرس.

نصرانی- (دو بهمه حاضران) این آقا پر است از مسائل - بمن خبر بده از اهل بهشت که چگونه غذا می خورند و مدفوعی ندارند ، نمونه ای از آنها در این دنیا برای من بیاور.

امام باقر- این بچه شکمی است که در شکم مادرش خوراک دارد و از آنچه در شکم او است میخورد و مدفوعی هم ندارد.

آن نصرانی گفت مگر نگفتی من از علمای امت اسلام نیستم.

امام (ع) من گفتم از جهال آنان نیستم

نصرانی- اکنون من از تو بپرسم یا تو از من میپرسی؟

امام (ع)- تو از من بپرس.

نصرانی- (دو بهمه حاضران) ای گروه ترسایان بخدا يك مسأله از او بپرسم که در آن بماند به

مانند الاغی که در گل میماند.

امام (ع)- بپرس.

نصرانی- بمن خبر بده از مردی که بزَن خود در آمد و آن زن در يك ساعت دوقلو آبتن

شد و هر دو را در يك ساعت زائید و هر دو هم در يك ساعت مردند و در يك گور بغاک سپرده

شدند ولی یکی از آن دو فرزند یکصد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال زندگی کرد، این

دو چه کسانی بودند؟

امام (ع)- عزیز و عزرة بودند که مادرشان بهم انوضع که گفتی بدانها آبتن شد و آنها را

أُمَّهُمَا بِهِمَا عَلِيٌّ مَا وَصَفَتْ، وَوَضَعْتَهُمَا عَلِيٌّ مَا وَصَفَتْ وَعَاشٍ عَزِيزٍ وَعِزْرَةَ كَذَا وَكَذَا سَنَةً ثُمَّ أَمَاتَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَزِيزاً مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَ وَعَاشٍ مَعَ عِزْرَةَ هَذِهِ الْخَمْسِينَ سَنَةً وَمَاتَا كِلَاهُمَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ .

فَقَالَ النَّصْرَانِي : يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى مَا رَأَيْتَ بَعِينِي قَطُّ أَعْلَمُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ ، لَا تَسْأَلُونِي عَنْ حَرْفٍ وَهَذَا بِالشَّامِ رَدُّونِي ، قَالَ : فَرَدُّوهُ إِلَى كَهْفِهِ وَرَجِعِ النَّصَارَى مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام

(حَدِيثُ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام)

۹۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْخِزَاعِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمَّتِهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ ، وَالْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَهُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَاباً أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَعَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ فَاحْتَبَسَ الْجَوَابَ عَلَيَّ أَشْهَرُ ثُمَّ أَجَابَنِي بِجَوَابٍ هَذِهِ نَسَخْتُهُ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي بَعْظَمْتَهُ وَنُورُهُ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَبَعْظَمْتَهُ وَنُورُهُ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ ، وَبَعْظَمْتَهُ وَنُورُهُ ابْتَغَى مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ إِلَيْهِ

چنانچه گفتم زائید و این دو برادر تا چنین و چنان عمر خود باهم زنده ماندند و سپس خدا تبارک و تعالی تا صد سال جان عزیز را گرفت و سپس زنده شد و با عززه تا پایان پنجاه سال زنده بود و با هم در یکساعت مردند.

نصرانی- ای گروه ترسایان، من بچشم خود هر گردانانتر از این مرد ندیده‌ام، تا او در شامت از من دیگر حرفی نپرسید مرا بجای خود برگردانید.

راوی گوید : او را به جای خود باز گردانیدند و ترسایان به‌مراه امام باقر (ع) برگشتند.

حَدِيثُ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع)

۹۵- از علی بن سوید گوید امام کاظم (ع) در زندان بود و من باو نامه ای نوشتم و در ضمن پرسش حالش مسائل بسیاری پرسیدم و تا چندماه هم پاسخ نرسید و سپس این نسخه پاسخ به دستم رسید :

بنام خداوند بخشاینده مهربان- سپاس از آن خداوند والا و بزرگست، آنکه بیزر گواری روشنی خود دل مؤمنان را بینا کرده است و برای بزرگواری و روشنی نادانان با او دشمنی کن (زیرا میان دو مخالف جز دشمنی نباشد) و برای بزرگواری و روشنی او هر آنکه در آسمانها و زم

الوسيلة بالأعمال المختلفة والأديان المتضادة ، فمصيب ومخطيء ، وضال ومهتدي ، وسميع وأصم ، وبصير وأعمى حيران ، فالحمد لله الذي عرف ووصف دينه محمد صلى الله عليه وآله .
 أمّا بعد فانك امرؤ أنزلك الله من آل محمد بمنزلة خاصة و حفظ مودة ما استرعاك من دينه وما ألهمك من رشدك وبصرك من أمر دينك بتفضيلك إياهم وبردك الأمور إليهم .
 كتبت تسألني عن أمور كنت منها في تقيّة ومن كتمانها في سعة .

فلما انتقضى سلطان الجبابرة وجاء سلطان ذي السلطان العظيم بفراق الدنيا المذمومة إلى أهلها العتاة على خالقهم رأيت أن أفسرك ما سألتني عنه مخافة أن يدخل الحيرة على ضعفاء شيعتنا من قبل جهالتهم ، فاتق الله عز ذكره وخص بذلك الأمر أهله واحذر أن تكون سبب بليّة على الأوصياء أو حارشا عليهم بإفشاء ما استودعتك وإظهار ما استكتمتكم ولن تفعل إن شاء الله .
 إن أول ما أنهي إليك أني أنعي إليك نفسي في ليالي هذه غير جازع ولا نادم ولا شك فيما هو

است بدر گاهش وسیله جو است بانجام کردارهای مختلف و کیشهای مختلف ، یکی درست رود و دیگری بخطا ، یکی گمراه است و دیگری براه هدی ، یکی شنوا است و دیگری کر ، و یکی بینا است و دیگری نا بینا و سر گردان ، سپس از آن خدا است که محمد (ص) دین او را فهماند و شرح داد .

اما بعد راستی که تو مردی هستی که خدایت توفیق مقام خاصی نسبت به آل محمد عطا کرده و در دلت نگهداشته دوستی آنچه از دین خود بتو سپرده و آنچه را از حق بتو الهام کرده و تو را در دینت تا آن جا بینا کرده است که امامان بر حق را به برتری شناختی و کارها را بدان ها رجوع کردی .

بمن نامه نوشتی و از چیزهایی پرسش کردی که مراد باره آنها تقیه بایست و نهان داشتن آنها مرایش است ولی چون دیگر کار من از تسلط جباران و زور گویان در گذشته و تسلط حضرت خداوندی که سلطان بزرگوار است بر سرم سایه افکنده است و از این دنیای نکوهیده جدا میشوم و آنرا بخواست کلان سرکش آن نسبت بافریننده خود و امیدگزارم بنظر آمد که آنچه را پرسیدی برایت شرح دهم تا مبادا شیعیان کم بصیرت ماز راه نادانی دچار سرگردانی شوند .

تورا بایست درباره خداوند عز ذکره تقوی پیشه کنی و راز امامت حقه را مخصوص اهل آن دانی و بر حذر باشی از اینکه سبب گرفتاری اوصیاء او شوی و ستمکاران را به پیگرد و تعقیب آنان و اداری به اینکه دازی را که بتو سپرده شده فاش کنی و آنچه را بایست نهان داشت عیان سازی و تو هرگز این کار را نکنی انشاء الله .

راستی نخست گزارشی که بتو میدهم اینست که خبر مرگ خودم را در همین شبها بتو اعلام میدارم و نسبت بدانچه شدنی است و خدای عزوجل حکم کرده و حتم نموده نه بی تا بم و نه بشیمانمی

كائن مما قد قضى الله عز وجل وحتم فاستمسك بعروة الدين: آل محمد والعروة الوثقى: الوصي
بعد الوصي والمسالمة لهم والرضا بما قالوا ولا تلمس دين من ليس من شيعتك ولا تحبب دينهم
فانهم الخائنون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم .

وتدري ما خانوا اماناتهم؟ ائتمنوا على كتاب الله فحرفوه وبدلوه، ودلوا على ولاية الامر
منهم فانصرفوا عنهم، فاذا قم الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون .

دارم و نه تردیدی، تو باید بدلقه دین بچسبی که آل محمدند و بدلقه محکم بچسبی که امامی است پس
از امامی با آنها بسازی و بدانچه گفتند رضایت بدهی و دنبال کیش جز شیعه نروی و کیش آنان را
خوب ندانی زیرا آنها همان خیانت کارانی باشند که بخدا و رسول خدا (ص) خیانت کردند و با آنچه بدان
ها سپرده شده خیانت کردند، می دانی در چه امانتی خیانت کردند؟

۱- کتاب خدا بود که با آنها سپرده شد و آن را تحریف کردند و جا بجا نمودند.

۲- سرپرستان و والیان امور خود رهنمائی شدند و از آنها رو گردانیدند پس خداوند جامه
گرسنگی و ترس در بر آنها کرد بسزای آنچه خود کردند .

شرح- از مجلسی ره- «و بعمومه و نوره عاده الجاهلون» یعنی دوام ظهور نورش سبب انکار نادان
هاست زیرا هستی پس از نیستی و نیستی پس از هستی سبب دانش کوتاه بینان است و فهم آنان که بود
را از نبود شناسد چنانچه اگر خورشید را غروبی نبود نادانها منکر بودند که روشنی جهان از او است
و چون با غروبش هوا تاریک شود حکم کنند که روشنی از خورشید است .

همچنین است خورشید جهان هستی که چون پیوسته نور باشد و نظم جهان بدو بیاید و نابودی
ندارد شخص نادان گوید شاید این ساخت جهان بی سازنده است و این نظم را مدبری نیست و بزرگواری
خداوند هم جلو خردها را بسته از اینکه وی را فرا گیرند؛ درباره او درمانده و سرگردانند و آنچه وی
را در ذات و صفات نشاید بدوبندند .

و ممکنست مقصود این باشد که فرط نور و بزرگواری او مانع دریافت کوتاه بینان است و فرط
ظهور درك عاجزان را خیره کند چون آنکه شب پره بادیده ناتوانش نیروی بینش تابش خورشید ندارد و اذهان
کوتاه بینان از ناتوانی در برابر پرتو خیره کننده خداوند خیره شوند و آن را در خود نتوانند گنجانید و
بعبارت دیگر خداوند تعالی در نهایت بلندی و روشنی و بزرگواری و والائی است و نادانها در نهایت
پستی و کاستی و در ماندگی و بدین سبب از شناختن او دورند و مهجور و چون مناسبتی در میان
نیست منکر او شدند و فاصله میان آنها بسیار شده است و سستی بصیرت مانع از تابش انوار
جلال او شده است و کاستی آنان از ادراك کمال وی بازشان داشته است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- روشنتر اینست که این جمله بیان مقام واجب و ممکنست از نظر اقتضای ذاتی و مقصود اینست
که ذات واجب که هستی پاك و مطلقست بینهایت روشن و بزرگ است و ذات ممکن که بانیستی توأم است
تاریک و بینهایت کوچک است و این دو در دو طرف مخالف و آشتی ناپذیرند و جهل که خود نیستی و نابودی
است دشمن با آن مقامست که همه روشنی و بزرگواریست .

وسألت عن رجلين اغتصبا رجلاً مالا كان يتفقه على الفقراء والمساكين و أبناء السبيل و في سبيل الله فلما اغتصباه ذلك لم يرضيا حيث غصباه حتى حملاه إياه كرهاً فوق رقبتة إلى منازلهما فلما أحرزاه تولياً إنفاقه أبلغان بذلك كفراً ؟ فلعمري لقد نافقا قبل ذلك ورد أعلى الله عز وجل كلامه و هزأ برسوله ﷺ وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين .

والله ما دخل قلب أحد منهم ما شي، من الايمان منذ خروجهما من حالتيهما وما ازدادا إلا شكاً كما أخذ أعين ، مرتابين ، منافقين حتى توفتهما ملائكة العذاب إلى محل الخزي في دار المقام .
وسألت عمّن حضر ذلك الرجل و هو يغصب ماله و يوضع على رقبتة منهم عارف و منكر فأولئك أهل الردة الأولى من هذه الأمة فعليهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعين .
وسألت عن مبلغ علمنا وهو على ثلاثة وجوه: ماض وغابر وحادث فأما الماضي فمفسر

دنباله حدیث ۹۵-

و پرسیدی از حال آن دو مردی که مال مردی را به زور گرفتند با اینکه آن مرد مال خود را به درویشان و گدایان و در راه و اماندگان و هم در راه خدا صرف میکرد و پس از آنکه آن را ربودند بازم بیردن آن اکتفاء نکردند تا بزور آن را بر دوش وی نهادند که آن را بخانه آنان برسانند و چون آن را زیر تصرف خود گرفتند متصدی خرج و انفاق آن شدند آیا بدان کردار بد بعد کفر رسیدند؟

پاسخ اینست که بخدا آن دو تا پیش از آن هم منافق بودند و بر خدا عز و جل و رسولش (ص) رد سخن کردند و رسول خدا (ص) را بیاد مسخره گرفتند و آن دو کافر بودند لعنت خدا و فرشته‌ها و همه مردم بدان‌ها باد، بخدا سوگند به دل هیچکدام آنها ذره‌ای ایمان در نیامد از آن روزیکه اظهار مسلمانی کردند و جز شك و تردید برای آنها فروده نشد، هر دو فریب کار و خود نما و منافق بودند تا فرشته‌های عذاب جان آن‌ها را گرفتند و بجایگاه رسوائی در خانه آخرت بردند و پرسیدی از کسی که در حال غصب این مال حاضر بوده و دیده که آن را بر دوش او نهادند، برخی عارف بودند و برخی منکر.

پاسخ اینست که همه آنها مرتدان نخست از این امتند ، لعنت خدا و فرشته‌ها و همه مردم بر آنها باد.

و پرسیدی از اندازه علم و دانش ما:

پاسخ اینست که دانش ما بر سه گونه است :

۱- درباره آنچه گذشته ۲- درباره آنچه آید ۳- آنچه پدیدار گردد.

اما راجع بگذشته شرحی است که بما رسیده است و اما راجع به آینده رمزیت که نگاشته

وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُيَ فِي الْقُلُوبِ وَتَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عَلَمْنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَسَأَلْتُ عَنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ وَعَنْ نِكَاحِهِمْ وَعَنْ طَلَاقِهِمْ فَأَمَّا أُمَّهَاتُ أَوْلَادِهِمْ فَهِنَّ عَوَاهِرٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، نِكَاحٌ بَغِيرِ وُلِيِّ، وَطَلَاقٌ فِي غَيْرِ عِدَّةٍ وَأَمَّا مَنْ دَخَلَ فِي دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدِمَ إِيمَانَهُ ضَلَالَةً وَيَقِينَهُ شَكَّةً ، وَسَأَلْتُ عَنْ الزَّكَاةِ فِيهِمْ فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ لِأَنَّكَ أَهْلُنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَأَيْنَ كَانَ .

وَسَأَلْتُ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَالضَّعِيفُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةً وَلَمْ يَعْرِفِ الْاِخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الْاِخْتِلَافَ فَلَيْسَ

شده و بما سپرده شده است و اما آنچه پدیدار گردد و از نو رسد الهامی است که بدل افتد و یا انگشت اخباری است که بگوش زنند و از هاتف غیب بما گفته شود با اینکه پس از پیغمبر ما محمد پیغمبری نیست

شرح- از مجلسی ره- «قوله حتى حملاه اياه» شاید مقصود این باشد که پس از غصب خلافت علی او را وادار بیعت کردند زیرا معنی آن اینست که خلافتی که از او غصب کردند بواسطه بیعت مسؤلیت اجراء امور را هم بگردن او نهند .

قوله «ماض» یعنی علم بامور گذشته و «غابر» یعنی علم بامور آینده و «حادث» آن علمی که هر ساعت برای آنها پدید شود از علومی که خداوند بدانها افاضه کند بتوسط فرشته یا بواسطه و شرح آن در کتاب حجت گذشت .

دنباله حدیث ۹۵-

و پرسیدی از امولدهای آنان (حکومت جور) و از نکاح و طلاقشان؟

جواب- اما امولدهای آنها تا روز قیامت زناکارند (چون استرقاق آنها با اجازه امام برحق نیست) نکاح آنها بی اجازه ولی شرعی است (در موارد نکاح صغار و هر جا که حکومت نامشروع دخالت می کند) و طلاقشان در غیر عده مقرر است (زیرا عده مقرر در طلاق است که در طهر غیر مواقعه باشد و با دو گواه عادل انجام شود و در صورت عدم تحقق شرائط مقرر عده مقرر اجراء نمی شود با اینکه خداوند فرموده است «فَطَلِّقُوهُنَّ لَمَدْتِهِنَّ» = یعنی زنان را برای انجام عده خود طلاق بدهید) و اما هر که دعوت ما را پذیرفته ایمانش بنیاد گمراهی- او را ویران ساخته و یقینش شکش را بر انداخته.

و پرسیدی از دادن زکوة بآنها؟

جواب- آنچه عنوان زکوة دارد شما بدان شایسته ترید زیرا ما آنرا برای شما شیعه ها حلال کردیم هر که از شما باشد و در هر جا باشد ؟
و پرسیدی از ضعفاء و ناتوانان در تحصیل عقیده حق.

جواب- ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق با او نرسیده و پی باختلاف مذاهب نبرده است و هر گاه اختلاف مذاهب را فهمید و درك کرد دیگر مستضعف نیست (و باید بکوشد تا حق را بفهمد)

بضعیف، وسألت عن الشهادات لهم فأقم الشهادة لله عز وجل ولو على نفسك والوالدين والأقربین فیما بینک و بینهم فان خفت علی أخیک ضیماً فلا وادع إلى شرائط الله عز ذكره بمعرفتنا من رجوت إجابته ولا تحصن بحصن رياء ووال آل محمد ولا تنقل لما بلغك عنا ونسب إلینا هذا باطل وإن كنت تعرف منا خلافة فانك لا تدري لما قلناه؟ وعلى أي وجه وصفناه؟ آمن بما أخبرك ولا تنفس ما استكتمناك من خبرك، إن من واجب حق أخيك أن لا تكتمه شيئاً تنفعه به لأمر دنياه و آخرته ولا تحقد علیه وإن أساء وأجب دعوته إذا دعاك ولا تخل بينه وبين عدوه من الناس وإن كان أقرب إليك منك، وعده في مرضه .

ليس من أخلاق المؤمنين الغش ولا الأذى ولا الخيانة ولا الكبر ولا الخنثا ولا الفحش ولا الأمر به فاذا رأيت المشوّه الأعرابي في جحفل جرّار فانظر فرجك ولشيعتك المؤمنين و إذا انكسفت الشمس فارفع بصرک إلى السماء وانظر ما فعل الله عز وجل بالمجرمين فقد فسرت لك جملاً مجملاً وصلى الله على محمد وآله الأختيار .

و پرسیدی از ادای گواهی برای مخالفان؟

جواب- گواهی را باید برای خاطر رضای خدا عزوجل بدهی گو که بر زبان خودت یا پدر و مادرت و یا خویشان باشد در میان خودت و آنان و اگر درباره هم مذهب خود بیم داری پس نه، (یعنی اگر شهادت بحق موجب زیان هم مذهب تو شود مانند اینکه از تو گواهی طلبند که او شیعه است و یا مثلاً او را متهم بدشمنی با خلفاء کنند و تو را گواه گیرند نباید گواهی بدهی) و هر کس را امید پذیرش داری با شرائط مقررده خدا عز ذکره او را بمعرفت ما دعوت کن و خود را در پناه خود نمائی سینداز (یعنی برای حفظ خود بیش از اندازه مقررات تقیه در برابر مخالفان ظاهر سازی مکن) و آل محمد را دوست دار باش و هرچه از قول ما بتو رسید و هرچه را بمانسبت دادند نگو که باطلست اگرچه خودت خلاف آن را از ما دانسته باشی زیرا تو نمی دانی برای چه ما آن را گفته ایم و بچه نظر آن را شرح داده ایم.

بدانچه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر مجرمانه ای بتو سپردیم فاش مکن، راستی از حق واجب برادر دینی تو بر تو اینست که هرچه بدنی یا آخرتش سود بخشد از او نهان نداری و کینه او را در دل نگیری اگر چه بتو بدی کرده و هر گاه تو را دعوت کرد او را اجابت کنی و او را بدشمنش و امگذار و اگرچه نسبت بتو از وی نزدیکتر باشد او را در بیماریش عیادت کن از اخلاق مؤمنان نیست دغلی کردن و آزار نمودن و خیانت و کبر و بدزبانی و دشنام و نه دستور دادن بدان هر گاه آن اعرابی زشت چهره را در سر کردگی لشکر انبوهی دیدی منتظر فرج باش برای خود و شیعیان مؤمن هم مذهب و هر گاه آفتاب گرفت، دیده به آسمان دار و بنگر خدا عزوجل با مجرمین چه کند؟ من برایت جمله های مبهم و کلی را تفسیر کردم و صلی الله علی محمد وآله الاخيار .

(حدیث نادر)

۹۶ - حمید بن زیاد ، عن الحسن بن محمد بن سماعة ؛ عن محمد بن أيوب ، وعلي بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أتى أبوذر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : يا رسول الله إنني قد اجتهت المدينة أفتأذن لي أن أخرج أنا وابن أخي إلى مزينة فنكون بها ؟ فقال : إنني أخشى أن يغير عليك خيل العرب فيقتل ابن أخيك فتأتيني شعناً فتقوم بين يدي متكئاً على عصاك فتقول : قتل ابن أخي وأخذ السرح فقال : يا رسول الله بل لا يكون إلا خيراً إن شاء الله فأذن له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

فخرج هو وابن أخيه وامرأته فلم يلبث هناك إلا سيراً حتى غارت خيل لبني فزارة فيها عيينة بن حصن فأخذت السرح وقتل ابن أخيه وأخذت امرأته من بني غفار وأقبل أبوذر يشتد حتى وقف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبه طعنة جائفة فاعتمد على عصاه وقال : صدق الله ورسوله أخذ السرح وقتل ابن أخي وقمت بين يديك على عصاي ! فصاح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المسلمين فخرجوا في الطلب فردوا السرح وقتلوا نفرًا من المشركين .

حدیث نادر

۹۶- از ابی بصیر که امام صادق (ع) فرمود: ابوذر نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رسول الله من از شهر مدینه خسته شدم اجازه می دهی که با برادرزاده ام بمدینه بروم و آنجا بمانم در پاسخ او فرمود من می ترسم سواران عرب در آنجا بشما بتازند و برادر زاده ات کشته شود و ژولیده نزد من آئی و برابر من بایستی و تکیه بر عصا بزنی و بگویی: برادر زاده ام کشته شد و گله او را بردند.

عرض کرد یا رسول الله امید است جز خیر در پیش نباشد و رسول خدا (ص) باو اجازه داد و با برادرزاده اش و زنش بیرون رفتند و اندکی پیش در آن جا درنگ نکرد که سواران بنی فزاره بهراه عیینة بن حصن در آنجا دستبرد زدند و گله را بردند و برادرزاده اش کشته شد و زنش را که از بنی غفار بود اسیر کردند و ابوذر خودش دوید تا با زخم نیزه ای عمیق که بر تن داشت برابر رسول خدا (ص) ایستاد و بر عصای خود تکیه زد و گفت صدق الله ورسوله گله را بردند و برادرزاده ام را کشتند و خودم برابر بر عصاتکیه زدم رسول خدا (ص) میان مسلمانان فریاد کشید و بدن پال غارت گران رفتند و گله را برگردانیدند و چند تن از مشرکان را هم کشتند .

شرح- از مجلسی ره- «لایکون الامر الاخیرا» شاید پیغمبر او را از خروج مدینه نهی نکرده است و تنها باو خبر داده که چنین می شود و ابوذر آن را از تقدیرات حتمیه ندانسته یا آنکه از راه فداکاری و درک اجر آخرت متحمل این مشقتها دنیویه شده است..

۹۷ - أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : نزل رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرقاع تحت شجرة على شفير واد ، فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فرآه رجل من المشركين والمسلمون قيام على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل فقال الرجل من المشركين لقومه : أنا أقتل محمداً فجاء وشد على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف : ثم قال : من ينجيك مني يا محمد ؟ فقال : ربّي وربك فنسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره : فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ السيف و جلس على صدره وقال : من ينجيك مني يا غورث فقال : جودك وكرمك يا محمد ، فتركه فقام و هو يقول : والله لأنت خير مني وأكرم .

حدیث شجاعت و کرم پیغمبر (ص)

۹۷- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) در غزوه ذات الرقاع در لب یکرودخانه ای زیر درختی بود و سیلی آمد و میان او و بارانش جدائی انداخت مردی از مشرکین آن حضرت را تنه ایدودر حالی که مسلمانان کنار رودخانه در انتظار بودند سیل پایان پذیرد و خود را به پیغمبر برسانند آن مرد از مشرکان بتیره خود گفت من محمد (ص) را می کشم و آمد و با شمشیر پیغمبر حمله کرد و گفت یا محمد (ص) چه کسی تو را از من نجات میدهد؟

در پاسخ او فرمود : پروردگار من و پروردگار تو، جبرئیل او را از روی اسب بر کند و به پشت بر زمین افتاد و رسول خدا (ص) برخواست و تیغ را بر کشید و بروی سینه او نشست و فرمود : ای غورث کی تو را از دست من نجات میدهد.
در پاسخ عرض کرد جود و کرم تو ای محمد، پیغمبر دست از او برداشت و او هم بپاخواست و می گفت بخدا تو از من بهتری و کریمتری.

شرح- از مجلسی ره- این واقعه میان خاصه و عامه مشهور است و واقعی در تفسیر قول خدا تعالی فرماید (۱۱- المائدة) آیا کسانی که گرویدید نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که يك مردمی آهنگ نمودند شما دست یابند و خدا دستشان را بازداشت از شما و از خدا بپرهیزید و باید بر خدا توکل کنند مؤمنان؟

آورده است که رسول خدا در منطقه ذی امر با بنی ذبیان و بنی محارب نبرد کرد آن ها بر سر کوهها پناهنده شدند و رسول خدا در جاییکه او را میدیدند فرود آمد و بقضای حاجت رفت و بارانش در گرفت و جامه اش تر شد آن را بدرختی آویخت و زیر آن خوابید و آن بیابانیها باو نگران بودند سرور آنان غورث بن حرث آمد و با تیغ کشیده بر سر آن حضرت ایستاد و گفت ای محمد امروز چه کسی تو را از من رها میکند فرمود خدا. و جبرئیل بسینه او زد و شمشیر از دستش افتاد و رسول خدا (ص) آن را بر داشت و بر سینه او نشست و گفت امروز چه کسی تو را از من رها میکند؟ گفت کسی نیست من گواهم که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و این آیه نازل شد .
ابن شهر آشوب نظیر آن را از تمالی روایت کرده است و در آخرش افزوده که:

پس از آنکه بر گشت گفت من دیدم يك مرد بلندقد سپید اندامی بسینه من کوفت و دانستم که او فرشته خدا است.

۹۸ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد [وعلي بن محمد ، عن القاسم بن محمد] عن سليمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غياث ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : إن قدرتم أن لاتعرفوا فافعلوا و ما عليك إن لم يثن الناس عليك و ما عليك أن تكون مذموماً عند الناس إذا كنت محموداً عند الله تبارك و تعالی ، إن أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول : «لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين : رجل يزداد فيها كل يوم إحساناً و رجل يتدارك منيته بالتوبة» و أنتى له بالتوبة فوالله أن لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله عز و جل منه عملاً إلا بولايتنا أهل البيت .

الأومن عرف حقنا أوجال الثواب بنارضي بقوته نصف مد كل يوم و ما يستر به عورته و ما أكن به رأسه وهم مع ذلك والله خائفون و جلون و دأ و أنته حظهم من الدنيا و كذلك وصفهم الله عز و جل حيث يقول : «والذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلدة» ما الذي آتوا به ؟ آتوا والله بالطاعة مع المحبة و الولاية وهم في ذلك خائفون أن لا يقبل منهم و ليس والله خوف شك فيما هم فيه من إصابة الدين و لكنهم خافوا أن يكونوا مقصرين في محبتنا و طاعتنا .

ثم قال : إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل فان عليك في خروجك أن لا تغتاب ولا

☆ (اندرز دينی) ☆

۹۸- از حفص بن غياث از امام صادق (ع) که فرمود: اگر توانيد که معروف نشويد همين کار را بکنيد، بر تو باکی نيست که مردم تو را ستايش نکنند و باز هم بر تو باکی نيست که پيش مردم نکوهيده باشی هر گاه نزد خدا تبارک و تعالی رو سفيد و ستوده باشی راستی امير المؤمنين (ع) مي فرمود: دنيا خوبی ندارد مگر برای دو مرد.

۱- مردی که هر روزه يك کردار نیکی بیفزاید.
 ۲- مردی که با توبه و بازگشت آماده مرگ خود گردد، از کجا میتواند توبه کند بخدا سو کند اگر سجده کند تا گردش را بر کند خدا عز و جل هیچ کرداری از او نپذیرد جز بولايت ما خانواده، هلا هر که حق ما را شناسد و امید ثواب بوسیله ما دارد بهمان شش هفت سیر خود را روزانه و جامه ای که عورت او را بپوشد و آنچه برای او سرپوشی باشد خشنود است و هم آنان با این زندگی ترسان و هراسانند و دوست دارند که بهره آنها از دنيا همين باشد و خدا عز و جل هم آنها را همچنين وصف کرده تا آنجا که می فرماید :

(۶۳- المؤمنون) و آن کسانی که میدهند آنچه دادانند و باز هم دل آنها ترسان است - چه دارند بخدا و جدان فرمان بری و طاعت بهمراه دوستی و ولايت و آنها با این حال ترسانند که مبادا از آنها پذیرفته نشود و بخدا که ترسشان از راه شك و تردید در عقیده و مذهبی که دارند نيست ولی ترس دارند که مبادا در دوستی و طاعت ما کوتاه آمده باشند.

سپس فرمود: اگر توانی که از خانهات بیرون نشوی همان را بکن زیرا در بیرون شدن از خانه

تکذب ولا تحسد ولا ترائي ولا تتصنع ولا تدهن .

ثم قال : نعم صومعة المسلم بيته يكف فيه بصره ولسانه ونفسه و فرجه ، إن من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزيد من الله عز وجل قبل أن يظهر شكرها على لسانه ومن ذهب يرى أن له على الآخر فضلاً فهو من المستكبرين ؛ فقلت له : إنما يرى أن له عليه فضلاً بالعافية إذا رآه مرتكباً للمعاصي ؟ فقال : هيهات هيهات فلعله أن يكون قد غفر له ما أتى و أنت موقوفٌ محاسبٌ أما تلوت قصة سحرة موسى عليه السلام ثم قال : كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه ثم قال : إنني لأرجو النجاة لمن عرف حقنا من هذه الأمة إلاّ حد ثلاثة : صاحب سلطان جائر و صاحب هوى و الفاسق المعلن .

ثم تلا : « قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله » ثم قال : يا حفص الحب أفضل من الخوف ، ثم قال : والله ما أحب الله من أحب الدنيا و والي غيرنا و من عرف حقنا و أحبنا فقد

بعهدہ داریکے غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نبری، خود نمائی نکنی و ظاہر سازی نکنی و مدائنهو سستی در دینداری از خود نشان ندهی.

سپس فرمود: خانه مؤمن چه خوب صومعه و عبادتگاه مخصوصی است برای او، دیده اش در آن از نگاه بدانچه بنانست محفوظست و هم زبان و جان و فرج او، راستی هر که نعمت خدا را بدل بفهمد از طرف خداوند عزوجل مستحق فزونی نعمت گردد پیش از آنکه زبان بشکر گشاید و هر که معتقد باشد که بردیگری برتری دارد هم او از متکبرانست.

من باو گفتم: همانا نظرش اینستکه بر او از نظر عافیت و سلامت برتری دارد در صورتیکه بیند او مرتکب گناهان است ؟

در پاسخ فرمود هیبات هیبات شاید آنچه او گناه کرده آمرزیده شود و تو بازداشت شوی و به حسابت رسند آبادستان جادو گران موسی (ع) را نخواندی؟ سپس فرمود بسا کسیکه مغرور است بدان چه خدا بوی انعام کرده است و بسا کسیکه در غفلت است برای پرده پوشی خدا از وی و بسا کسیکه بمدح و ستایش مردم از او فریب خورده است.

سپس فرمود: راستی من امیدوار نجاتم برای کسیکه از این امت حق ما را شناسد مگر برای سه کس:

۱- یار پادشاه ستمکار و ناحق ۲- هوا پرست ۳- آنکه آشکار نابکاری کند ، سپس خوانند (۳۱- آل عمران) بگو اگر شماها خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شماها را دوست بدارد.

سپس فرمود: ای حفص، دوستی از ترس بهتر است سپس فرمود خدا را دوست ندارد هر که دنیا را دوست دارد و دنبال جز ما برود و هر که حق ما را شناسد و ما را دوست دارد خدا تبارک و تعالی را دوست داشته.

أحبُّ الله تبارك وتعالى ، فبكى رجلٌ فقال : أتبكي؛ لو أن أهل السماوات والأرض كلهم اجتمعوا يتضرعون إلى الله عز وجل أن ينجيك من النار ويدخلك الجنة لم يشفعوا فيك [ثم إن كان لك قلبٌ حيٌّ لكنت أخوف الناس لله عز وجل في تلك الحال] ثم قال له : يا حفص كن ذنباً ولا تكن رأساً ، يا حفص قال رسول الله ﷺ : من خاف الله كل لسانه .

ثم قال : بينا موسى بن عمران عليه السلام يعظ أصحابه إذ قام رجلٌ فشق قميصه فأوحى الله عز وجل إليه : يا موسى ! قل له : لا تشق قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك .

ثم قال : مر موسى بن عمران عليه السلام برجل من أصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على حاله فقال له موسى عليه السلام لو كانت حاجتك بيدي لقضيتها لك ، فأوحى الله عز وجل إليه : يا موسى لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبلته حتى يتحول عملاً كره إلى ما أحب .

((حديث رسول الله ﷺ))

۹۹- علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم وغيره ؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما كان شيء أحب إلى رسول الله ﷺ من أن يظل جاعاً خائفاً في الله .

مردی گریست امام فرمود: تو گریه میکنی؟! اگر همه اهل آسمانها وزمین جمع شوند و بدرگاه خدا عزوجل زاری کنند که تو ازدوزخ رها شوی و بیپشت روی شفاعت آنها دربارہ تو پذیرفته نباشد [سپس اگر دلت زنده باشد تو در آن حال از خداوند بیش از همه مردم بترسی] سپس باو فرمود ای حفص دنبال باش و سرورم باش .

ای حفص: رسول خدا (ص) فرمود: هر که از خدا ترسد زبانش گنگ است. سپس فرمود: در این میان که موسی بن عمران (ع) یاران خود را پند میداد بناگاه مردی بر سر خاست و پیراهنش را چاک زد و خدا عزوجل وحی کرد که ای موسی بوی بگو پیرهن خود را چاک مزن بلکه دلت را برایم باز کن (تا مرا بفهمی).

سپس فرمود: که موسی بن عمران بمردی از یاران خود گذر کرد که اندر سجده حالی داشت و موسی بوی گفت اگر حاجتت بدست من میبود آن را بر آوردمی خدا باو وحی کرد ای موسی اگر سجده کند تا گردش بر آید از او نپذیرم تا از آن وضعیکه من بدارم دیگر گونه گردد بوضعیکه خوش دارم.

حديث رسول خدا (ص)

۹۹- از امام صادق (ع) که فرمود: چیزی نزد رسول خدا (ص) خوشتر نبود از اینکه روز بسر آورد گرسنه و در بیم از خداوند.

۱۰۰ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وأبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الجبار جميعاً ، عن ابن فضال ، عن علي بن عتبة ؛ عن سعيد بن عمرو والجعفي ، عن محمد بن مسلم قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل وهو يقول : وقد كان يبلغنا أن ذلك يكره فجعلت أنظر إليه فدعاني إلى طعامه فلما فرغ قال : يا محمد لعلك ترى أن رسول الله صلى الله عليه وآله ما رآته عين وهو يأكل وهو متمسك من أن بعثه الله إلى أن قبضه ؟ قال : ثم رد علي نفسه فقال : لا والله ما رآته عين يا كل وهو متمسك من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثم قال : يا محمد لعلك ترى أنه شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه ، ثم رد علي نفسه ثم قال : لا والله ما شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية منذ بعثه الله إلى أن قبضه ، أما إنني لأقول : إنه كان لا يجد ، لقد كان يجيز الرجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأكل لأكل .

ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الأرض ثلاث مرات يخبره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى مما أعد الله له يوم القيامة شيئاً فيختار التواضع لربه جل وعز وما سئل شيئاً قط فيقول : لا ، إن كان أعطى ، وإن لم يكن قال : يكون ، وما أعطى على الله شيئاً قط إلا سلم ذلك إليه حتى أن كان ليعطي الرجل الجنة فيسلم الله ذلك له ، ثم تناولني بيده وقال : وإن كان صاحبكم

۱۰۰ - از محمد بن مسلم گوید: یکر روز نزد امام باقر (ع) رفتم و آن حضرت تکیه زده بود و غذا میخورد و بما رسیده بود که این مکروهست و من باو نگاهانگا میکردم، مرا بر خوداک خود دعوت کرد و چون دست کشید فرمود: ای محمد شاید تو در نظر داری که کسی رسول خدا (ص) را ندیده است که تکیه کرده غذا بخورد از روزیکه خداوند او را مبعوث کرد تا روزیکه جان او را گرفت؟

گوید: سپس جواب خود را داد و فرمود: نه بخدا هیچ چشمی او را ندیده که تکیه کند و غذا بخورد از آن گاه که خداوندش مبعوث کرد تا آن گاه که جانش را گرفت.

سپس فرمود: ای محمد شاید نظرتو این باشد که تا سه روز دنبال هم از نان گندم سیر خورده باشد؟ از آن گاه که خداوند او را مبعوث کرد تا آن گاه که جانش را گرفت؟ سپس جواب خود را داد و فرمود: نه بخدا سه روز دنبال هم نان سیر نخورد از روزیکه خداوند او را مبعوث کرد تا روزی که جان او را گرفت.

هلا که من نگویم پیدانمیکرد هر آینه او به یک مرد تاصد شتر جائزه می داد و اگر میخواست بخورد میخورد و هر آینه جبرئیل همه کلیدهای گنجینه های زمین را برایش آورد و سه بار او را اختیار پذیرش آنها داد بی اینکه خداوند تبارک و تعالی از آنچه روز ستاخیز برایش آماده کرده چیزی بکاهد و او تواضع و فروتنی را برای رضای خدا پروردگارش جل و عز بر گزید، هرگز چیزی از او خواسته نشد که بگوید، نه، اگر بود بخشش میکرد و اگر نبود می فرمود، خواهد بود، و هرگز چیزی بر عهدہ خدا نمی داد جز اینکه خدا آن را قبول داشت و بوی تسلیم میکرد تا آنجا که کسی بهشت وعده می داد خدا

ليجلس جلسة العبد وياً كل أكلة العبد ويطعم الناس خبز البر واللحم ويرجع إلى أهله فياً كل الخبز والزيت وإن كان ليشتري القميص السنبلائي ثم يخير غلامه خيرهما، ثم يلبس الباقي فإذا جاز أصابعه قطعه وإذا جاز كعبه حذفه .

وما ورد عليه أمران قطُّ كلاهما الله رضى إلا أخذ بأشدهما على بدنه ولقد ولّى الناس خمس سنين فما وضع آجرة على آجرة ولا لبنة على لبنة ولا أقطع قطيعة ولا أورث بيضاء ولا حمراء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطايه أراد أن يبتاع لأهله بها خادماً وما أطاق أخذ عمله وإن كان عليّ بن الحسين عليه السلام لينظر في الكتاب من كتب عليّ عليه السلام فيضرب به الأرض ويقول : من يطبق هذا ؟ .

۱۰۱ - عدة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن حماد بن عثمان قال : حدّثني عليّ بن المغيرة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن جبرئيل عليه السلام أتى رسول الله ﷺ فخيرته وأشار عليه بالتواضع وكان له ناصحاً ، فكان رسول الله ﷺ يأكل أكلة العبد و يجلس جلسة العبد تواضعاً لله تبارك و تعالی ؛ ثم أتاه عند الموت بمفاتيح خزائن الدُّنيا فقال : هذه مفاتيح خزائن الدنيا ، بعث بها إليك ربك ليكون لك ما أقلت الأرض من غير أن

آنرا قبول داشت و باو تسلیم میکرد، سپس مرابا دست خود پیش کشید و فرمود:

و راستش اینست که سرور شما (علی ع) هم چون بنده ای با تواضع مینشست و بمانند بنده ای غذا میخورد بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و بخانه خود میرفت و نان و زیت میخورد ، راستش اینست که پیراهن بلند میخرید و بهترش را بغلام خود می داد و پست تر را می پوشید و اگر آستینش از انگشتانش در می گذشت آنرا می برید و اگر دامنش از قوز پایش بلندتر بود آن را قیچی میزد و هرگز در برابر دو کار واقع نمی شد که هر دو پسند خدا بود جز آنکه هر کدام بر تنش سخت تر بود آنرا عمل میکرد و هر آینه پنج سال روزگار بر مردم مسلمان حکومت داشت و نه آجری روی آجر گذاشت و نه خشتی روی خشتی و نه بکسی تیولی داد و نه پول نقره و طلائی بارت گذاشت جز ۷۰۰ درهم که از حقوق بیت المالش فزون آمده بود و میخواست با آن برای خانواده اش خدمتکاری بخرد . کسی تاب کار کرد او را نداشت و راستش اینست که علی بن الحسین (ع) در کتابی از کتب گزارشات کار علی (ع) نگاه میکرد و آنرا بزمین میانداخت و می فرمود :

کی تاب و تو اب اینرا دارد ؟

۱۰۱ - علی بن مغیره باز گفت که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد و او دامخیر کرد (میان زندگی توانگران و درویشانه) و باو اشاره کرد که تواضع پیشه سازد و برای او خیر خواه بود و شیوه رسول خدا (ص) بود که بمانند بنده ای میخورد و بمانند بنده ای می نشست از تواضع برای رضای خدا تبارک و تعالی .

سپس هنگام مرگ کلید های همه گنجهای جهان را نزد او آورد و گفت اینها کلید های گنجهای جهانست که پروردگارت برایت فرستاده تا هر آنچه را زمین روی خود دارد از آن تو

ينقصك شيئاً ، فقال رسول الله ﷺ : في الرفيق الأعلى .

۱۰۲ - سهل بن زياد ، عن ابن فضال ، عن علي بن عقبة ، عن عبدالمؤمن الأنصاري ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : عرضت علي بطحاء مكة ذهباً فقلت : يارب لا ولكن أشبع يوماً وأجوع يوماً فإذا شبعت حمدتك وشكرتك وإذا جعت دعوتك وذكرتك .

باشد بی اینکه چیزی از مقامت بکاهد رسول خدا (ص) فرمود:
یارمهربان فرازند ما را بس.

شرح- و گویا شیخ سعدی از اینجا گرفته و گفته:

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی یار ما را وهمه نعمت فردوس شمارا
شرح- از مجلسی ره- قوله «فی الرفیق الاعلی» یعنی دوست دارم در رفیق اعلی باشم جزری گوید در حدیث دعا آمده است که مرا بر رفیق اعلی برسان، رفیق جمع پیمبرانند که در اعلا علیین نشیمن کنند و رفیق لفظی است بر وزن فعیل و معنی جمع دارد چون صدیق و خلیط که بمفرد و جمع اطلاق می شوند و از این باره است قول خدا تعالی و «حسن اولئك رفیقاً» چه خوب رفیقانی باشند آنان.

و گفته اند که معنی «الحقنی بالرفیق الاعلی» اینست که مرا بخدا تعالی رسان، گویند، خدا رفیق است یعنی ببنده های خود مهربانست و باین معنا است حدیث عائشه گوید شنیدم آن حضرت هنگام مرگش میفرمود: «بل الرفیق الاعلی» و این برای آن بود که مخیر شد میان ماندن در دنیا و آنچه نزد خداست و برگزید آنچه را نزد خدا است.

۱۰۲- امام صادق (ع) فرمود : رسول خدا (ع) فرموده است وادی بطحاء مکه را طلا بمن عرضه کردند گفتم پروردگارا، نه، ولی یک روز سیر باشم و یک روز گرسنه و هر گاه سیر شوم تو را سپاسگزارم و شکر کنم و هر گاه گرسنه باشم تو را بخوانم و تو را یاد کنم.

(حدیث عیسی ابن مریم علیها السلام)

۱۰۳ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن علي بن أسباط عنهم عليهم السلام قال : فيما وعظ الله عز وجل به عیسی علیه السلام :

يا عیسی أنا ربك ورب آباءك ، اسمي واحد وأنا الأجد المتفرّد بخلق كل شيء ، وكل شيء من صني و كل إلي راجعون .

يا عیسی أنت المسيح بأمری وأنت تخلق من الطين كهیئة الطیر باذنی وأنت تحیی الموتی بكلامی فكن إلي راعباً ومنی راهباً ولن تجد منی ملجأ إلا إلي .

يا عیسی أوصیک وصیة المتحنن علیك بالرّحمة حتی حققت لك منی الولاية بتحرّیک منی المسرّة ، فبورکت کبیراً و بورکت صغیراً حیث ما كنت ، أشهد أنّک عبدي ، ابن أمتی . أنزلني من نفسک کهمک واجعل ذکری لمعادک وتقرّب إلي بالتوافل وتوکل علی کفک ولا توکل علی غیري فأخذک .

يا عیسی اصبر علی البلاء و ارض بالقضاء ، وکن کمسرّتی فیک فانّ مسرّتی أن اطاع فلا أعصی .

حدیث عیسی بن مریم

۱۰۳ - از علی بن اسباط از آنان (ع) فرمود از پندها که خدا عزوجل به عیسی (ع) داد این است :

ای عیسی منم پروردگارت و پروردگار پدرانت نامم یگانه است و من خود یکی هستم و در آفرینش هر چیزی تنها هستم و همه چیز ساخت منست و همه بمن بازگردند :

ای عیسی تو بفرمان من مسیح شدی و تو باجازه من مرغ را از خاک آفرینی و توئی که مرده ها را زنده میکنی با سخن من تو بمن دل بده و از من بیمناک باش تو پناهی از من نیابی جز من خودم .

ای عیسی من بمانند یک دل مهربان و خیرخواه بتو سفارش میکنم تا دوستیم برایم سزد و شادیم را دنبال کنی تو در سالخوردگی مبارک باشی و در خردسالی مبارک بودی هر جا بودی من گواهم که تو بنده من و کنیز زاده من هستی مرا از خویش بمنزله مهمات خود مقرر دار و مرا برای معاد خود یاد کن و بانجام نوافل بمن تقرّب جوی و بر من توکل کن تا تو را کفایت کنم و برجز من توکل مکن نامن از یاری تو دست بازدارم .

ای عیسی بیلاشکیب باش و بقضا خشنود باش و شادی مرا در خود بجو زیرا شادیم اینست که اطاعت شوم و نافرمانی نشوم .

يا عيسى أحي ذكري بلسانك وليكن ودِّي في قلبك .
يا عيسى تيقظ في ساعات الغفلة واحكم لي لطيف الحكمة .
يا عيسى كن راغباً راهباً وأمت قلبك بالخشية .
يا عيسى راع الليل لتحري مسرّتي واطمأنهارك ليوم حاجتك عندي .
يا عيسى نafs في الخير جهدك تعرف بالخير حيثما توجهت .
يا عيسى احكم في عبادي بنصحي وقم فيهم بعدلي ؛ فقد أنزلت عليك شفاء لما في الصدور
من مرض الشيطان .
يا عيسى لا تكن جليسا لكل مفتون .
يا عيسى حقاً أقول : ما آمنت بي خليفة إلا خشعت لي ولا خشعت لي إلا رجعت ثوابي فأشهد
أنها آمنة من عقابي ما لم تبدل أو تغيّر سنتي .
يا عيسى ابن البكر البتول؛ ابك على نفسك بكاء من ودع الأهل وقلبي الدنيا وتر كها لأهلها
وصارت رغبته فيما عند إلهه .
يا عيسى كن مع ذلك تلبين الكلام وتفشي السلام ، يقظان إذ انامت عيون الأبرار ، حذراً

ای عیسی زبانت را به یاد من زنده دار (یادم را با زبانت زنده دار) و - باید دوستی من در
دلت باشد.

ای عیسی در ساعات غفلت بیدار باش و بدقت حکمت بر من قضاوت کن.

ای عیسی راغب و راهب باش و دلت را با ترس رام خود کن.

ای عیسی در شب به دنبال تحصیل شادیم باش و روز را روزه دار و لب تشنه بسر آر برای
روز نیابت بمن.

ای عیسی تا توانی در کار خیر رقابت کن تا هر جا روی آوری تو را اهل خیر شناسند.

ای عیسی در میان بنده هایم باندرز من قضاوت کن و بعدالت من قیام کن من بتو نازل کردم آنچه در مان
درد سینه ها است از بیماری شیطانی.

ای عیسی همنشین فریب خورده ها مشو (یعنی دنیا پرستان)

ای عیسی درست گویم هیچ آفریده بمن ایمان نیاورد جز اینکه برای من خاشع شود و کسی برای
من خاشع نباشد جز اینکه امیدوار بشوای منست و من گواهم که از کیفر و عذابم در امانست تا آن که
سنت مرا تبدیل و تغییر ندهد.

ای عیسی ای زاده بکر بتول بر خود گریه کن بمانند کسیکه با خاندانش برای همیشه وداع می کند
و دنیا را دشمن دارد و آن را باهشش و امی گذارد و همه شوقش بسوی آنچه است که نزد خدا
معبود او است.

ای عیسی با این حال سخن بملايمت و نرمی بگو و سلام رافاش و آشکار ادا کن! بیدار باش

للمعارج، والزلازل الشداد، وأهوال يوم القيامة حيث لا ينفع أهل ولا ولد ولا مال .
يا عيسى اكحل عينك بميل الحزن إذا ضحك البطالون .

يا عيسى كن خاشعاً صابراً، فطوبى لك إن نالك ما وعد الصابرون .

يا عيسى رح من الدُّنيا يوماً فيوماً، وذق لما قد ذهب طعمه، فحقاً أقول : ما أنت إلا بساعتك
ويومك ، فرح من الدُّنيا ببلغة وليكفك الخشن الجشب فقد رأيت إلى ما تصير ومكتوب ما أخذت
و كيف أتلفت .

يا عيسى إنك مسؤول فارحم الضعيف كرحمتي إيتاك ولا تقهر اليتيم .

يا عيسى ابك على نفسك في الخلوات وانقل قدميك إلى مواقيت الصلوات وأسمعني لذاذة
نطقك بذكري فان صنيعي إليك حسن .

يا عيسى كم من أمة قد أهلكتها بسالف ذنوب قد عصمتك منها .

يا عيسى ارفق بالضعيف وارفع طرفك الكليل إلى السماء و ادعني منك فأنني منك قريب
ولا تدعني إلا متضرعاً إلي وهمك همّاً واحداً فانك متى تدعني كذلك أجبك .

آن گاه که دیده نیکان هم در خوابست از ترس معاد و زمین لرزه های سخت و هر اسه های روز رستاخیز
آن جا که نه خانواده سود بخشد و نه فرزندی و نه دارائی .

ای عیسی وقتی بیعاریها میخندند تو سر مه غم در دیده بکش .

ای عیسی خاشع و صابر باش که خوشا بر تو اگر بتو رسد آنچه بصابران وعده شده است .

ای عیسی روز بروز رخت از دنیا بکش و بیرون برو (یعنی باید هر روز گامی بسوی آخرت نهی و باید
در برابر از علاقه دنیوی خود هم بکاهی) و آنچه بیمزه است بچش (یعنی دل میند دنیا) مسن
درست بگویم که تو همان موجود ساعت و روز خودی دنیا را با يك لقمه نانی بگذران و بهمان ذبر
و کلفت اکتفاه کن تو میدانی بکجا میروی و هر چه از این دنیا بگیری بحساب تو نوشته شود و منظور
شود که در کجا تلف کردی و بمصرف رسانیدی .

ای عیسی راستی تو مسئولی، بناتوان رحم کن چونان که من بتو رحم کنم ، و یتیم را امر نجان .
ای عیسی در خلوت بر خود گریه کن و بنماز گاه گام بردار و گفتار خود ترا بند کرم شیرین
کن و بمن بشنوان زیرا با تو خوب کرده ام .

ای عیسی بسا امتی را که به گناهان گذشته اش هلاک کردم و تو را از آن گناهان
نگهداری کردم .

ای عیسی با ناتوان نرمش کن و دیده کم بینت را با آسمان بر آور و مرا بخوان که من بتو
نزدیکم ، مرا جز بازاری و لابه مخوان و يك دل باش که هر گاه چنین مرا بخوانی تو را
اجابت کنم .

يا عيسى إنني لم أرض بالذُّنيا ثواباً لمن كان قبلك ولا عقاباً لمن انتقمته منه .

يا عيسى إنك تفنى وأنا بقی ومنّی رزقك وعندي ميقات أجلك وإليّ إيابك وعليّ حسابك
فلسني ولا تسأل غيري، فيحسن منك الدعاء ومنّی الاجابة .

يا عيسى ما أكثر البشر وأقلّ عدد من صبر ، الأشجار كثيرة وطيبها قليل ؛ فلا يغرنك
حسن شجرة حتى تذوق ثمرها .

يا عيسى لا يغرنك المتمرّد عليّ بالعصيان: يا كل رزقي ويعبد غيري ثم يدعونني عند الكرب
فأجيبه ثم يرجع إليّ ما كان عليه فعليّ يتمرّدأم بسخطي يتعرض ؛ فبي حلفت لأخذنه أخذة
ليس له منها منجا ولا دوني ملجأ ، أين يهرب من سمائي وأرضي .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل لا تدعونني والسحت تحت أعضانكم والأصنام في بيوتكم
فانني آليت أن أجيب من دعائي وأن أجعل إجابتي إيّاهم لعنا عليهم حتى يتفرّقوا .

ای عیسی من دنیا را پاداش کسانی که پیش از تو بودند نپسندیدم و نه کیفر کسانی که از آن
ها انتقام خواهم.

ای عیسی تو میروی و من میمانم، روزیت با منست و وقت مرگت پیش من، بدر گاه من بر گشت
داری و حسابت را من میکشم، از من بخواه و از جز من مغواه تا خواست تو بجا و نیکو باشد و
اجابت مرا جلب کند .

ای عیسی چه اندازه بشر بسیار است و شماره صابران کم، درختها فراوانند و خوب آنها کم
هستند، زیبایی درخت نفریبد تا میوه آن را بچشی.

ای عیسی آنکه بنا فرمائی من تمرد میکند تو را نفریبد او روزی مرا میخورد و دیگری را می
پرستد و باز هم هنگام گرفتاری مرا میخواند و من او را اجابت میکنم و باز هم بر می گردد
بدان شیوه ناستوده ای که داشت آیا بر من تمرد مینماید یا خشم مرا می جوید؟ بذاتم سوگند که او
را چنان سختگیرم که رهائی نداشته باشد و در برابر من پناهگاهی نیابد، از آسمان و زمین من او
بکجا تواند گریخت ؟

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید با اینکه حرام در دامن دارید و بتها در
میان خانه که من سوگند خودم هر که مرا بخواند او را اجابت کنم و اجابت اینان اینست که بر
آنها لمن فرستم تا از مجلس دعای خود پراکنده شوند.

شرح - از مجلسی ره «و الاصنام فی بیوتکم» شاید مقصود از بت اشرفی و دیال و نقره
است و ذخیره ها که در خانه انباشته بودند و حقوق آن را نمی دادند و فرمان خدا را در باره آن
اجراء نمیکردند و گویا آنها را میپرستیدند چنانچه در روایت آمده است که ملعون است آنکه
اشرفی و پول نقره را پرستد .

قوله «و أجعل اجابتي ايّاهم لعنا عليهم» یعنی اجابت من برای ستم کاران نسبت با آنچه از امر دنیا

یا عیسی کم أطیل النظر وأحسن الطلب والقوم فی غفلة لا یرجعون؟ تخرج الكلمة من أفواههم، لاتعینها قلوبهم، یتعرضون لمقتی ویتحببون بقربی الی المؤمنین.

یا عیسی لیکن لسانک فی السر والعلانیة واحداً و كذلك فلیکن قلبک و بصرک و اطو قلبک و لسانک عن المحارم و کف بصرک عما لاخیر فیه فکم من ناظر نظرة قد زرعت فی قلبه شهوة ووردت به موارد حیاض الهلکة.

یا عیسی کن رحیماً مترحماً و کن کما تشاء أن یكون العباد لك و أكثر ذکرک [الموت و مفارقة الأهلین و لائله فان اللہو یفسد صاحبه و لاتغفل فان الغافل منی بعید و اذ کر نی بالصالحات حتی اذ کرک .

یا عیسی تب الی بعد الذنب و ذکر بی الأ و ابین و آمن بی و تقر بی الی المؤمنین و مرهم یدعونی معک و إیتاک و دعوة المظلوم فانی آلیت علی نفسی أن أفتح لها باباً من السماء بالقبول و أن أجیبه ولو بعد حین .

یا عیسی اعلم أن صاحب السوء یعدی و قرین السوء یردی ، و اعلم من تقارن و اختر لنفسک إخواناً من المؤمنین .

طلبند سبب دوری آن ها است از رحمت من و سبب اینستکه آن ها را غافلگیر کنم و این خود مایه فزایش سرکشی آن ها گردد .
دنباله حدیث ۱۰۳ -

ای عیسی تا چند من همی بیایم و خوش بخواهم و آن مردم در غفلت بمانند و رو برنگردانند سخن از دهانشان بر آید و در دلشان نیاید بخشم من اندر شوند و نزدیکی مرا بمؤمنان خوش دارند ای عیسی باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و دل و دیده ات هم چنین باشد، دل و زبانت را از حرام در پیچ و دیده را از آنچه خوبی دارد باز دار بسا بیننده که از یکنگاه تخم شهوت در دلش کشته شده و او را پیرتگاه نابودی کشانده .

ای عیسی دل رحم و مهرورز باش و چنان باش که میخواهی بنده های خدا برای تو باشند ، بسیار یاد مرک کن و جدائی خویشان در خاطر آور ، بیازی دل میند که بازی صاحب خود را تپاه کند و غفلت مودز که غافل از من دوراست و مرا به کارهای شایسته یاد کن تا تورا یاد کنم .

ای عیسی بمن باز گرد پس از گناه و به یاد آور بخاطر من آن ها را که بسیار نوبه کارند و بمن ایمان دار و بخاطر من بمؤمنان نزدیک باش و بفرمایشان تا بهمراهت مرا بخوانند، پرهیز از نفرین ستمرسیده زیرا من بخود سوگند یاد کردم يك در آسمان را برای اجابت او بروی گشاده بگذارم و اجابت کنم گرچه پس از مدتی باشد.

ای عیسی بدانکه یاربد سرایت کند و همنشین بد نابودی آرد بیابا که همنشین می شوی و برای خود برادران و دوستان مؤمن برگزین .

يا عيسى تب إلي فاني لا يتعاطمني ذنب أن أغفره وأنا أرحم الراحمين ، اعمل لنفسك في مهلة من أجلك قبل أن لا يعمل لها غيرك واعبدني ليوم كألف سنة مما تعدون فيه أجزى بالحسنة أضعافها وإن السيئة توبق صاحبها فامهد لنفسك في مهلة وناقص في العمل الصالح ، فكم من مجلس قد نهض أهله وهم مجارون من النار .

يا عيسى ازهد في الفاني المنقطع وطأ رسوم منازل من كان قبلك فادعهم وناجهم هل تحس منهم من أحد وخدمو عظمتك منهم ، واعلم أنك ستلحقهم في الآحقين .

يا عيسى قل لمن تمر دعلي بالعصيان وعمل بالادهان ليتوقع عقوبتي وينتظر إهلاكه إياه سيصطلم مع الهالكين . طوبى لك يا ابن مريم ، ثم طوبى لك إن أخذت بأرب الهك الذي يتحنن عليك ترحماً و بدأك بالنعمة منه تكرماً و كان لك في الشدائد . لاتعصه يا عيسى فإنه لا يحل لك عصيانه قد عهدت إليك كما عهدت إلي من كان قبلك وأنا على ذلك من الشاهدين .

يا عيسى ما أكرمت خليقة بمثل ديني ولا أنعمت عليها بمثل رحمتي
يا عيسى اغسل بالماء منك ما ظهر ، وداو بالحسنات منك ما بطن فانك إلي راجع .

ای عیسی بمن باز گرد و بدر گاهم توبه آور زیرا بر من بزرگ نیاید که گناهیرا بیامرزم با اینکه من ارحم الراحمین هستم ، برای خود تا مهلت از عمر داری کار کن پیش از آنکه دیگری به کارت نیاید و کردارت نیفزاید مرا بپرست برای روزیکه بمانند هزار سالست از آنچه شماره کنید که در آن روز حسنه را چند برابر پاداش دهم و راستی که سینه در آن روز صاحب خود را گرفتار کند ، برای خود در دوران مهلت آمادگی فراهم ساز و در کار خوب رقابت کن چه بسا مجلسیکه اهل آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند .

ای عیسی در این جهان فانی بی دنباله بیرغبت باش و گام نه بر منزل آن ها که پیش از تو زیسته اند و رفته اند و آن ها را بخوان و با آن ها راز گو آیا از احدی از آنان احساسی بکنی؟ تو پسند خود را از آن ها بر گیر و بدانکه تو هم بزودی بهمسراه کاروانی بدانها خواهی رسید ای عیسی بهر آنکه بنافرمانی من تمرد کند و بمداهنه و سستی گراید بگو باید توقع کیفر مرا دارد و انتظار نابود کردن مرا کشد او بزودی با هالکان ربهوده می شود ، خوشا بر تو ای زاده مریم و باز هم خوشا بر تو اگر تربیت معبود خود را پذیریکه از مهرورزی بر تو ترحم می آورد و از کرم خود بتو نعمت بخشی آغازد و درسختیها یاد آور تو است ،

ای عیسی نافرمانی او را مکن زیرا نافرمانیش برایت روانیست ، من بتو سفارش کردم چنانچه بکسانیکه پیش از تو بودند سفارش کردم و من خود بر آن از گواهانم .

ای عیسی هیچ آفریده را بمانند نعمت دینم گرامی نداشتیم (که بوی ارزانی داشتیم) و نعمتی چون مهر خودم بوی ندادم . ای عیسی برون خود را با آب بشوی و آنچه در درون داری با کردار نیک پاک کن زیرا تو بدر گاه من خواهی برگشت .

یا عیسی أعطیتک ما أنعمت به علیک فیضاً من غیر تکدیر و طلبت منك قرصاً لنفسک فبخلت به علیها لتکون من الهالکین .

یا عیسی تزین بالدین و حب المساکین و امش علی الأرض هوناً و صلّ علی البقاع فکلّمها طاهر .

یا عیسی شمّر فکل ما هو آت قریب و اقرأ کتابی و أنت طاهر و أسمعنی منك صوتاً حزیناً .
 یا عیسی لا خیر فی لذّاة لا تدوم و عیش من صاحبه یزول ، یا ابن مریم لورأت عینک ما أعددت لأولیائی الصالحین ذاب قلبک و زهقت نفسک شوقاً إلیه ، فلیس کسدار الآخرة دار تجاور فیها الطیبون و یدخل علیهم فیها الملائکة المقرّبون و هم ممّا یتیّیوم القیامة من أهوالها آمنون ، دار لا یتغیّر فیها النعمیم و لا یزول عن أهلها . یا ابن مریم نafs فیها مع المتنافسین فانّها اُمّنیة المتمنّین ، حسنة المنظر ، طوبی لک یا ابن مریم إن كنت لها من العاملین مع آبائک آدم و إبراهیم ، فی جنّات و نعیم ، لا تبغی بها بدلاً و لا تحویلاً کذلک أفعّل بالمتّقین .

یا عیسی اهرب إلی مع من یرب من نارذات لهب و نارذات أغلال و أنکال لا یدخلها روح

ای عیسی آنچه بتو دادم انعامی است شایان و بی کدورت و از تو وامی خواستم که برای خودت پس انداز باشد و تو از آن دریغ کردی تا از هالکان باشی .
 ای عیسی خود را بدینداری و دوستی مستمندان بیارای و بر روی زمین آدم راه برو و بر هر تیکه زمین نماز گذار زیرا همه آنها پاک هستند .

ای عیسی دامن برچین و آماده شو که هر آنچه آمدنی است نزدیک باشد و کتاب مرا برخوان با اینکه پاک باشی و آواز اندوه گین خود را بمن بشنوان .

ای عیسی لذتیکه نباید دل بستن را نشاید و زندگی که برافتد خوب و دلنشین نیفتد، ای زاده مریم اگر دیده تو بیند آنچه را برای اولیاء خوب و شایسته ام آماده کردم دلت آب شود و چانت از شوق بدان در تن نگنجد و بدر آید ، چون خانه آخرت خانه ای نیست، در آن جا پاکان همسایه یگدیگرند و فرشته های مقرب بر آنها در آیند و آنان باشند که روز رستاخیز از هراس ها آسوده اند .

خانه ایست که نعمت آن دیگرگون نگردد و از دست نعمت خواران بدر نرود، ای زاده مریم بخاطر آن با همگنان رقابت کن زیرا آن نهایت آرد و داران است، زیبا منظر است . خوشا بر تو ای زاده مریم اگر برای آن کار کنی به همراه کسانی که برای آن کار کردند به همراه پدرانت آدم و ابراهیم در جنات نعیم باشی و بجای آن بدلی نخواهی و از آن نقل مکان نجوئی و هم چنین میکنم با پرهیز کاران .

ای عیسی بگریز با هر که گریزد از آتش شرر بار و از دوزخ پر از کند و زنجیر، نه هرگز

ولا يخرج منها غم أبداً ، قطع كقطع الليل المظلم من ينج منها يفزولن ينجومنها من كان من الهالكين ، هي دار الجبارين والعتاة الظالمين . وكل فظ غليظ و كل مختال فخور .

يا عيسى بئست الدار لمن ركن إليها وبئس القرار دار الظالمين إنني أخذت نفسي فكن بي خبيراً .

يا عيسى كن حيث ما كنت مراقباً لي واشهد على أنني خلقتك وأنت عبيدي وأنتي صورتي و إلى الأرض أهبطتك .

يا عيسى لا يصلح لسانان في فم واحد ولا قلبان في صدر واحد و كذلك الأذهان .

يا عيسى لا تستيقظن عاصياً ولا تستنبهن لاهياً وأفطم نفسك عن الشهوات الموبقات و كل شهوة تباعدك مني فاهجرها ، واعلم أنك مني بمكان الرسول الأمين فكن مني على حذر و اعلم أن دنياك مؤد يتك إلي وأنتي آخذك بعلمي فكن ذليل النفس عند ذكرني ، خاشع القلب حين تذكرني ، يقظاناً عند نوم الغافلين .

يا عيسى هذه نصيحتي إياك وموعظتي لك فخذها مني وإنني رب العالمين .

نسیم خوش در آن در آید و نه غمی از آن بر آید چون تیکه های شب تار است ، هر که از آن نجات یابد کامیاب است و هر گز از آن نجات نیابد کسیکه از هالکان است آن است خانه زور گویان و سرکشان ستمکار و هر سخت روی سخت دل و هر متکبریکه بخود مینازد.

ای عیسی بدخانه ایست آن برای کسیکه بدان اعتماد کرده است و چه بد قرار گاهی است خانه ستم کاران بر راستی من تورا از خودت بر حذر میدارم تا بمن آگاه باشی.

ای عیسی در هر جا باشی مرا در نظر داشته باش و برای من گواه باش که من تورا آفریدم و تو بنده من هستی و بدان که من تورا صورت کشیدم و بزمن فرود آوردم.

ای عیسی دو زبان يك دهان را نشانند و دو دل در يك قفسه سینه نگنجدند و همچنين باشند خاطر ها .

ای عیسی هیچ نافرمانی را بیدار مکن و بر سر گناه میاور (در حال نافرمانی هشدار مده و بیدار مکن خل) و هیچ بازیگر را آگاه مساز تا بیشتر بازی کند (در حال بازی کسی را آگاه مکن خل) خود را از پستان شهوتها بپیر که هلاک کننده اند هر شهوتیکه تورا از من دور سازد و بدان که تو نسبت بمن مقام يك رسول، امین را داری از من در حذر باش.

و بدان که دنیای تو ات سرانجام بمنت خواهد کشانید و من در علم خود تورا مأخوذ خواهم داشت تو وقتی مرا یاد کنی خود را خوار شمار و چون مرا بزبان آری در دل خود از من بیم دار تو هنگام خواب غافلان بیدار باش .

ای عیسی اینست اندرز من بتو و بند من برایت ، آن را در یاب و بر راستی من پروردگار جهانیانم .

یا عیسیٰ إذا صبر عبدی فی جنبی کان ثواب عملہ علیّ و کنت عنده حین یدعونی و کفابی منتقاماً من عصائی ، این یهرب منی الظالمون .

یا عیسیٰ أطب الکلام و کن حیثما کنت عالماً متعلماً .

یا عیسیٰ أفض بالحسنات إلیّ حتیّ یکون لک ذکرها عندی وتمسک بوصیّتی فان فیها شفاء للقلوب .

یا عیسیٰ لاتأمن إذا مکررت مکرری ولاتنس عند خلوات الدنیا ذکرری .

یا عیسیٰ حاسب نفسك بالرّجوع إلیّ حتیّ تنتجز ثواب ما عمله العاملون أو لئک یؤتون أجرهم وأنا خیر المؤمنین .

یا عیسیٰ کنت خلقاً بکلامی ، ولدتک مریم بأمری المرسل إلیها روحی جبرئیل الأمین من ملائکتی حتیّ قمت علی الأرض حیثاً تمشی ، کلّ ذلك فی سابق علمی .

یا عیسیٰ زکریّا بمنزلة أبیک و کفیل أمّک إذ یدخل علیها المحراب فیجد عندها رزقاً و نظیرک یحیی من خلقي وهبته لأمه بعد الکبر من غیر قوّة بها أردت بذلك أن ینظر لها سلطانی و ینظر فیک قدرتی ، أحبّکم إلیّ أطو عکم لی وأشدّ کم خوفاً منّی .

ای عیسی هر گاه بنده ام در کنار من و بطرف فداری من شکیبائی کند مزد کردار او با من باشد و هر گاه مرا بخواند من نزد او باشم و بس است که من از کسی که نافرمانیم کند انتقام کفم ستمکاران از دست من کجا گریزند؟

ای عیسی شیرین سخن باش و هر جا باشی دانا و دانشجو باش.

ای عیسی حسنات را بدر گاه من روان کن و بخاطر من انجام ده تا تو در نزد من نامبرده شوی و بسفارش من بچسب زیرا در آنست درمان دلها.

ای عیسی چون مکر کردی از مکرّم آسوده مباش و در خلوتهای جهان یاد مرا فراموش مکن ای عیسی خود را بپرگشت بدر گاهم محاسبه کن تا دریافت کنی ثواب آنانکه کارگران منند ، آنان دوبار مزد خود را بگیرند و من بهترین مزد بدهانم.

ای عیسی بگفته من پدید باش مریم تورا بفرمان من که بوی گسیل شد و روحم را بدورسانید زائید و آن جبرئیل امین بود که از فرشته های من است تا اینکه تو بروی زمین یک فرد زنده ای پیاخاستی و راه رفتی همه اینها در سابقه علم من بود.

ای عیسی زکریا تورا چون پدریست پرستار و نگهدار مادر تو است آنگاه که در محراب بر سر او میرفت و میدید در برابر او روزی فراهم است و بحیثی بمانند تو است که منش آفریدم و او را بمادر پیر و سالخورده اش بخشیدم بی نیروئی که در او بود من خواستم با این خلقت سلطنت خودم را بسدو پدیدار کنم و بوجود تو قدرت نمائی کنم محبوب تر شماها نزد من فرمان بر شماها است و آنکه بیشتر از من ترسد.

يا عيسى تيقظ ولا تيأس من روعي وسبّحني مع من يسبّحني وبطيّب الكلام فقد سني .
يا عيسى كيف يكفر العباد بي ونواصيهم في قبضتي وتقلبهم في أرضي؛ يجهلون نعمتي ويتولّون
عدوّي و كذلك يهلك الكافرون .

يا عيسى إن الدّنيا سجن متن الرّيح وحسن فيها ما قدرى ممّا قد تذابح عليه الجبّارون
وإيّاك والدّنيا فكلّ نعيمها يزول وما نعيمها إلا قليل .

يا عيسى ابغني عند و سادك تجدني و ادعني و أنت لي محبّ فأنّي أسمع السامعين أستجيب
للدّاعين إذا دعوني .

يا عيسى خفني و خوف بي عبادي ؛ لعلّ المذنبين أن يمسكوا عمّاهم عاملون به فلا يهلكوا
إلا وهم يعلمون .

يا عيسى ارهبني رهبتك من السبع و الموت الذي أنت لاقيه فكلّ هذا أنا خلقتّه فإيّاي
فارهبون .

يا عيسى إن الملك لي و بيدي و أنا الملك فان تطعني أدخلتك جنّتي في جوار الصّالحين .

ای عیسی بیدار باش و از رحمتم نومید مباش و مرا تسبیح گو باهر آنکه مرا تسبیح گوید و با سخن
پاکیزه مرا تقدیس کن .

ای عیسی چگونه بنده هایم بمن کافر باشند و مهار آنها بدست منست و در زمین پهلوی پهلوی میگردند
و رفت و آمد میکنند ، نعمت مرا نادیده گیرند و با دشمن من دوستی کنند و چنین باشد که کافران
هلاک باشند .

ای عیسی راستی دنیا زندان گندومی است و خوشی آن همان است که مینگری جباران بر سر آن
یکدیگر را سر میبرند پرهیز از دنیا که همه نعمتش زائل است و نعمت فراوانش جز اندکی نیست
ای عیسی مرا در نزد بالش خود بچو تا همان جا بیابی و با دل پز مهر مرا بخوان که من از همه
شنواها شنواترم و اجابت کنم برای دعا کنندگان هر گاه بدر گاهم دعا کنند .

ای عیسی از من بترس و بنده های مرا از من بترسان شاید گنهکاران از آنچه کنند دست
باز دارند و آنان بهلاکت نرسند مگر دانسته (یعنی بوسیله انداز حجت بر آنها تمام میشود و
دانسته بهلاکت میرسند) .

ای عیسی برابر ترسندۀ از یک درنده و ترس از مرگ ناگزیر من بترس همه اینها را من آفریدم
تنها از من بترسید ؟

ای عیسی راستی که سلطنت از منست و بدست منست و منم پادشاه حقیقی اگر مرا اطاعت کنی تو
را بیبشت برم و در جوار نیکان باشی .

یا عیسیٰ انّی إذا غضبت علیک لم ینفعلک رضی من رضی عنک و إن رضیت عنک لم یضربک غضب المغضبین .

یا عیسیٰ از کرنی فی نفسک از کزنی فی نفسی و از کرنی فی ملائک از کزنی فی ملائک خیر من ملائک آدمیین .

یا عیسیٰ ادعنی دعاء الغریق الحزین الذی لیس له مغیث .

یا عیسیٰ لا تحلف بی کاذباً فیهمز عرشی غضباً ، الدنیا قصیرة العمر ، طویلة الأمل و عندی دار خیر ممّا تجتمعون .

یا عیسیٰ کیف أنتم صانعون إذا أخرجت لکم کتاباً ینطق بالحق و أنتم تشهدون بسرّاء ترد کتمتموها و أعمال کنتم بها عاملین .

یا عیسیٰ قل لظلمة بنی اسرائیل غسلتم و جوهکم و دنستتم قلوبکم ، اُبی تغترّون أم علی تجترّون ، تطیبون بالطیب لأهل الدنیا و أجوافکم عندی بمنزلة الجیف المنتنة کانتکم أقوام میستون .

یا عیسیٰ قل لهم : قلموا أظفارکم من کسب الحرام و أصمّوا أسمعکم عن ذکر الخنا و أقبلوا علیّ بقلوبکم فانّی لست أرید صورکم .

ای عیسیٰ چون من بر تو خشم گیرم خشنودی هر که از تو خشنود باشد تو را سود ندهد و اگر من از تو خشنود باشم خشم همه خشننده هایت زیان ندارد .

ای عیسیٰ در پیش خود مراباد کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان جمع نام ببر تا در میان جمعی تو را نام برم که از جمع آدمیان بهتر باشند ؟

ای عیسیٰ مرا بخوان بمانند خواندن غریق اندوه گین که داد رسی ندارد .

ای عیسیٰ بمن بدروغ سو گندم خور تا عرشم از خشم ببرد ، دنیا کوتاه مدت و دراز آرزو است و نزد من یک خانه است بهتر از آن چه شما فراهم کنید و گرد آورید .

ای عیسیٰ شما ها چه خواهید کرد هر گاه من برای شما نامه عملی بیرون آورم که بد دستی گویا است و شما خودتان گواهی دهید بر از های درون خود که نهان میداشتید و آردارها که شما میکردید .

ای عیسیٰ بستمکاران بنی اسرائیل بگو چهره های خود را میشوئید و دل های خود را چر کین میدارید آیا مرا فریب میدهید یا بمن دلیری میکنید؟ برای اهل دنیا عطر بخود میزنید و درونهای شما نزد من چون مردار گندیده و بدبو است گویا شما مردمی مرده اید .

ای عیسیٰ با آنها بگو ناخن از کسب حرام بچینید و گرد آن مگردید و از ذکر دشنام و حرف بد کرباشید و از دل بمن رو کنید زیرا من همان صورتهای شما را نمیخواهم .

یاعیسی افرح بالحسنة فانتهالي رضى ، و ابك على السيئة فانها شين و مالا تحب أن يصنع بك فلاتصنعه بغيرك و إن لطم خدك الأيمن فأعطه الأيسر و تقرب إلي بالمودة جهديك و أعرض عن الجاهلين .

یاعیسی ذل لأهل الحسنة و شارکهم فيها و کن علیهم شهیداً و قل لظلمة بني إسرائيل : یا اخدان السوء و الجلساء علیه إن لم تنتهوا أمسخکم قرده و خنازیر .

یاعیسی قل لظلمة بني إسرائيل : الحكمة تبكي فرقا مني و أنتم بالضحك تهجرون ، أتتکم براءتي أم لديکم أمان من عذابي أم تعرضون لعقوبتي ؟ فبی حلفت لا ترکنکم مثلاً للغابرين .

ثم أوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيد المرسلين و حبيبي فهو أحمد صاحب الجمل الأحمروالوجه الأقرم ، المشرق بالنور؛ الطاهر القلب ، الشديد البأس ، الحيي المتكرم ، فانه رحمة للعالمين و سيد ولد آدم يوم يلقاني؛ أكرم السابقين علي و أقرب المرسلين مني ، العربي الأمين ، الدينان بديني ، الصابر في ذاتي ، المجاهد المشرکين بيده عن ديني ، أن تخبر به بني إسرائيل و تأمرهم أن يصدقوا به و أن يؤمنوا به و أن يتبعوه و أن ينصروه .

ای عیسی بحسنه شاد باش که مرا پسند است و بر گناه گریه کن که زشت و بدنما است و آنچه را دوست نداری با تو بکنند با دیگران مکن و اگر کسی سیلی بگونه راستت زد گونه چپت را هم با و بده و به دوستی بمن نزدیکی جو تا توانی و از نادانها روی گردان.

ای عیسی برای خوشکرداران تواضع کن و با آنها در کردارشان شریک شو و گواه آنان باش و بستمکاران بنی اسرائیل بگو ای یاران بد کرداری و هم نشینان بر آن اگر باز نایستید من شمارا بیمون و خوک مسخ میکنم .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو حکمت از بیم من گریه و شماها با خنده یاوه سرانی کنید برات آزادی از من دریافتید؟ یا خط امان از عذاب من بدست شماست؟ یا خود را دچار کیفر من خواهید؟ بخودم سوگند شمارا یکنمونه عبرت سازم برای آیندها.

پس از این بتو سفارش کنم ای زاده مریم بکر بتول بسید رسولان و حبيب خودم که او احمد است و دارای شتر سرخ مو و چهره ماه خواست ، نابنده است بنور قرآن ، پاک دل است و سخت نبرد ، آزر مخو و کرامتجو است زیرا او رحمت جهانیان و سید آدمیزادگان است روزیکه مرا ملاقات کند گرامی ترین پیشتازان بدرگاه منست و نزدیکترین رسولان به آستان من ، عربی است و امین و دادبخش بدین دربار من شکیبیا است و بدست خود از دینم در برابر مشرکان جهاد میکند ، سفارش من اینست که ببینی اسرائیل گزارش و مرده آمدن او را بدهی و با آنها فرمائی تا او را تصدیق کنند و باو بگردند و از او پیروی کنند و او را یاری دهند.

قال عیسی علیه السلام : إلهی من هوحتی اُرئید؛ فلك الرضا قال : هو محمد رسول الله إلى الناس كافة أقربهم منی منزلة وأحضرهم شفاعة ، طوبی له من نبی وطوبی لأُمَّته إنهم لقونی علی سبیلہ ، یحمده أهل الأرض ویستغفر له أهل السماء ، أمين میمون طیب مطیب ، خیر الباقین عندی، یكون فی آخر الزمان إذا خرج أرخت السماء عزالیها وأخرجت الأرض زهرتها حتی یرو البركة وأُبارک لهم فیما وضع یدہ علیہ ، كثير الأزواج ؛ قليل الأولاد ، یسكن بكة موضع أساس إبراهیم .

یاعیسی دینه الحنیفیة وقبلته یمانیه وهومن حزبی وأنامعه فطوبی له ثم طوبی له ؛ له الكوثر والمقام الأكبر فی جنات عدن یرعیش أكرم من عاش و یقبض شهیداً ، له حوض أكبر من بكة إلى مطلع الشمس من رحیق مختوم ، فیہ آنية مثل نجوم السماء وأكواب مثل مدر الأرض عذب فیہ من كل شراب وطعم كل ثمار فی الجنة ، من شرب منه شربة لم یظمأ أبداً وذلك من قسمی له وتفضیلی إیّاه علی فترة بینك و بینہ یوافق سره علانیته وقوله فعله ، لا یأمر الناس إلا بما یبدأهم به ، دینه الجهاد فی عسر و یسر تنقاده البلاد و ینخض له صاحب الروم علی دین

عیسی عرض کرد معبودا نامش چیست تا من رضای او را فراهم سازم که رضا از آن تو است ؟ - او محمد است که رسول خدا است بر همه بر هر مردم ، از همه بمن نزدیکتر است و شفاعتش از همه بیشتر و پذیرا تر، خوشا بدو. چنان پیمبری و خوشا بامت او اگر براه او روند تا بمن برسند ، اهل زمین او را ستایند و اهل آسمان برای او آمرزش خواهند.

امین است و با میمنت، پاک است و پاکیزه، و بهترین باقیماندهگان است نزد من. در آخر الزمان است و چون بر آید آسمان دهانه گشاید و زمین شکوفه های خود را بیرون نماید تا برکت رابینند و من بر هر چه او دست نهد برکت دهم ، پر همسر است و کم فرزند ، نشیمن او در مکه است که بنیاد ابراهیم است.

ای عیسی دینش یگانه پرستی است و قبله اش یمانی سو ، و او از حزب منست و من بهمراه اویم؛ خوشا بر او و باز هم خوشا بر او، از آن او است کوثر و مقام اکبر، در جنات عدن زندگی کند از جمندترین زنده ها و شهید راه خدا جان دهد حوضی دارد که بزرگتر است از مکه تا خوردن آیان پر از نوشابه ای سر بسته و بی آرایش در آن جامها است چون اختران آسمان و تنگه باندازه کلوخهای روی زمین، خوشکوار است و هر نوشیدنی در آن است و مزه همه میوه های بهشتی را دارد هر که از آن یک شربتی نوشد هرگز تشنه نشود و این برای قسمتی است که من باو دادم و تفضیلی که بر او نهادم بخاطر اینکه مدتی پس از تو مبعوث شود.

نهانش با عیانش موافق است و گفتارش با کردارش بمردم نفرماید جز آنچه بدان آغازد ، دینش جهاد و مبارزه است در دشواری و همواری، همه کشورهایش زیر فرمان آیند و فرمان روای روم برای او کوچکی نماید، بر کیش ابراهیم باشد سر خوراک نام خدا برد، سلام را فاش گوید و آن

إبراهيم يسمي عند الطعام ، ويفشي السلام ، ويصلي والناس نيام ، له كل يوم خمس صلوات متواليات ، ينادي إلى الصلاة كنداء الجيش بالشعار ويفتح بالتكبير ويختتم بالتسليم ويصف قدميه في الصلاة كما تصف الملائكة أقدامها ويخشع لي قلبه ورأسه .

النور في صدره والحق على لسانه وهو على الحق حيثما كان أصله يتيم ضال برهة من زمانه عما يراد به ، تنام عيناه ولا ينام قلبه له الشفاعة وعلى أمته تقوم الساعة ، ويدي فوق أيديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه ، و من أوفى بما عاهد عليه أوفيت له بالجنة ، فمرظمة بني إسرائيل ألا يدرسوا كتبه ، ولا يحرّفوا سنته ، و أن يقرؤوه السلام فان له في المقام شأنا من الشأن .

يا عيسى كلما يقر بك مني فقد دلتك عليه و كلما يباعدك مني فقد نهيتك عنه فارتد لنفسك .

يا عيسى إن الدنيا حلوة وإنما استعملتك فيها فجانب منها ما حذرتك وخذ منها ما أعطيتك عفواً .

يا عيسى انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطي ، ولا تنظر في عمل غيرك بمنزلة الرب كن فيها زاهداً ولا ترغب فيها فتعطب .

مرکز تحقیقات کامپوٹر علوم اسلامی

گاه که مردم در خوابند او نماز بخواند ، او را هر روزه پنج نوبت نماز دنبال هم باشد برای اقامه نماز بمانند لشکریان نبرد شعار بلند کند بالله اکبر نماز گشاید و با سلام بیایانش رساند در نماز دو گام در صف کند چنانچه فرشتهها گامها در صف کنند ، دل و سر او برای من خاشع است سینه اش بر نور است و زبانش بحق گوید است او با حقست هر آن جا که حق باشد ، از بنیاد یتیم است ، در مدتی از زمانش از آن چه از وی خواسته شده است (که وحی و نبوت است) بیراهه است ، دو چشمش بخوابند و دلش نمیخواهد ، شفاعت از آن او است و قیامت بر امت او برپا شود و دست من روی دست آنها است و هر که نقض بیعت کند همانا بر ضرر خود نقض بیعت کرده است و هر که بدانچه خدا با او پیمان نهاده است وفا کند من در وعده بهشت با او وفا کنم توستم کاران بنی اسرائیل را بفرما کتب او را کهنه نشمارند و از سنت او به یک سو نروند و سلام با او برسانند زیرا برای او در مقام نبوت شأن بلندی است .

ای عیسی هر چه تو را بمن نزدیک کند من تو را بدان رهنمائی کردم و هر چه تو را از من دور کند من تو را از آن نهی کردم تو هم برای خودت جويا و بیویا باش .

ای عیسی راستی دنیا شیرین است و من تو را در آن بکار گماشتم از آنچه تو را بر حذر داشتم دوری کن و آنچه بتو از آن عطا کردم از راه فضل و احسان بر گیر .

ای عیسی در کردار خود بنگر نگریستن بنده گنهکار و خطاکار و در کار دیگران چون پرورنده و صاحب اختیاری نگاه مکن ، در آن زاهد باش و بدان دل مده تا نابود گردی .

یا عیسی اعقل و تفکر و انظر فی نواحي الأرض کیف کان عاقبة الظالمین .

یا عیسی کلّ و صفی لك نصیحة و کلّ قولی لك حقّ و أنا الحقّ المبین، فحقاً أقول : لئن أنت عصیتنی بعد أن أنبأتك ، مالك من دونی ولیّ ولا نصیر .

یا عیسی اذلّ قلبك بالخشیة و انظر إلی من هو أسفل منك و لا تنظر إلی من هو فوقك و اعلم أن رأس كلّ خطیئة و ذنب هو حبّ الدنیا فلا تحبّها فانی لا أحبّها .

یا عیسی أطبّ لی قلبك و أكثر ذکری فی الخلوات و اعلم أن سرورنی أن تبصّب إلیّ ، کن فی ذلك حیاً و لا تكن میتاً .

یا عیسی لا تشرك بی شیئاً و کن منّی علی حذر و لا تغتر بالصحة و تغبط نفسك فان الدنیا کفیء زائل و ما قبل منها کما أدبر ، فنافس فی الصالحات جهدك و کن مع الحقّ حیثما کان و إن قطعّت و أحرقت بالنار ، فلا تکفر بی بعد المعرفة فلا تكونن من الجاهلین ؛ فان الشیء یكون مع الشیء .

یا عیسی صبّ لی الدّموع من عینیک و اخشع لی بقلبک .

ای عیسی تعقل کن و بیندیش و در هر سوی زمین بنگر که چگونه بوده سر انجام ستم کاران .
ای عیسی هر شرح و بیانم برایت اندرز است و هر گفته ام درست است و منم درست و آشکار کننده و بدرستی گویم: اگر تو پس از اینکه آگهت کردم مرا نافرمانی کنی برایت در برابر من سرپرست و یاودی نیست.

ای عیسی دلت را با ترس رام کن و بزیر دستت نگاه کن و بیالا دست خود نگاه مکن و بدانکه سر هر گناه و خطا کاری همان دوستی دنیا است تو آن را دوست مدار که منم آن را دوست ندارم .

ای عیسی دلت را برایم پاک کن و بسیار در خلوت یادم کن و بدانکه شادیم در اینستکه بدر گاهم اظهار زبونی کنی، در اینباره زنده باش و مرده مباش .

ای عیسی هیچ چیز را شریک من مگیر و از من در حذر باش و بتندرستی خود فریب مخور و بر خود رشک مبر زیرا دنیا چون سایه ای گذرا است و آنچه هم که پیش آید بمانند همان است که گذشته و پشت داده ، تو تا توانی در کارهای نیک رقابت کن و خود را پیش بینداز و با حق و درستی باش هر جا که باشد و گرچه تیکه شوی و با آتش سوخته گردی، پس از شناختن بمن کفر موز و از نادانها مباش زیرا هر چیزی با چیزی باشد (یعنی نادانی کردن با معرفت تناسب ندارد بلکه اطاعت و فرمان بری باید با آن باشد) .

ای عیسی از دو چشمت برایم اشک بریز و دلت برایم خاشع باشد.

يا عيسى استغث بي في حالات الشدة فاني اغيث المكروبين و اُجيب المضطربين و انا ارحم الراحمين .

۱۰۴ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن منصور بن يونس ، عن عنبة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا استقر أهل النار في النار يفقدونكم فلا يرون منكم أحداً فيقول بعضهم لبعض : « ما لنا لا نرى رجالاً كنا نعدّهم من الأشرار » اتّخذناهم سخريةً أم زاغت عنهم الأبصار » قال : وذلك قول الله عز وجل : « إن ذلك لحقّ تخاصم أهل النار » يتخاصمون فيكم فيما كانوا يقولون في الدنيا .

((حديث ابليس))

۱۰۵ - أبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : من أشدّ الناس عليكم ؟ قال : قلت : جعلت فداك كلٌّ ، قال : أتدري ممّ ذاك يا يعقوب ؟ قال : قلت لأدري جعلت فداك ، قال : إن إبليس دعاهم فأجابوه و أمرهم فأطاعوه و دعاكم فلم تجيبوه و أمركم فلم تطيعوه فأغرى بكم الناس .

ای عیسی در هنگامه سختی از من دادرسی خواه زیرا من دادرسی گرفتارانم و می چاره‌ها را اجابت میکنم و منم ارحم الراحمین .

حدیثی در فضل شیعه

۱۰۴ - از عنبة از امام صادق (ع) فرمود: چون دوزخیان در دوزخ برقرار شوند شماها را گم کنند و یکبار در آنجا نبینند و به یکدیگر گویند (۶۱- ص) چه شده است ما را که نبینیم مردانی را که ما در دنیا آنها را از بدن می‌شمریم ۶۲- آنها را بمسخره می‌گرفتیم و یا اینکه دیده ما از آنها می‌لغزد (یعنی از بس خرد و حقیرند بدیده نیابند) فرمود اینست تفسیر قول خدا عزوجل ۶۳- راستی این درست است که اهل دوزخ ستیزه می‌کنند .
ستیزه آنان درباره شماها است نسبت بدانچه در دنیا می‌گفتند.

حدیث ابليس

۱۰۵ - از یعقوب بن شعيب گوید امام صادق (ع) بمن فرمود سخت گیر ترین مردم درباره شما شیعه کیانند ؟ گوید گفتم : قربانت همه ، فرمود می‌دانی این از کجا است ای یعقوب ؟ گوید گفتم نه قربانت فرمود: راستی ابليس آنها را خواند و از او پذیرفتند و به آنها فرمان داد و او را پیروی کردند ولی شما را خواند و اجابت نکردید و شما فرمان داد و نبردید و او هم مردم را بشما وادار کرد تا شما را آزار کنند.

۱۰۶ - علی بن ابراهیم ، عن أبید ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا رأى الرجل ما يكره في منامه فليتحول عن شقته الذي كان عليه نائماً وليقل : «إنما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارهم شيئاً إلا باذن الله» ثم ليقل : «عدت بما عادت به ملائكة الله المقرَّبون وأنبياءه المرسلون وعباده الصالحون من شرِّ ما رأيت و من شرِّ الشيطان الرجيم» .

۱۰۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، وعلي بن ابراهیم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبدي ، عن أبي الورد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام في رؤياها التي رأتها : قولي : «أعوذ بما عادت به ملائكة الله المقرَّبون وأنبياءه المرسلون وعباده الصالحون من شرِّ ما رأيت في ليلتي هذه أن يصيبني منه سوء أو شيء أكرهه» ثم انقلبي عن يسارك ثلاث مرَّات .

(حدیث محاسبه النفس)

۱۰۸ - علي بن ابراهیم ، عن أبيه ، وعلي بن محمد جميعاً ، عن القاسم بن محمد ، عن سليمان ابن داود المنقري ، عن حفص بن غياث قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربه

حدیث در رؤیا

۱۰۶ - از معاوية بن عمار که امام صادق (ع) فرمود هر گاه مردی خواب بدی دید باید از پهلوی که بر آن خوابیده بپهلوی دیگر بخلطد و بگوید (۹- المجادله) همانا از گوئی از شیطان است تا غمگنده سازد آنکسانی که گرویدند با اینکه هیچ زیانی بدانها ندارد و نتواند جز به اجازه خدا - سپس بگوید پناه برم بدانچه فرشته‌های مقرب خدا و پیمبران مرسل و بنده‌های خوبش بدان پناهند از شر آنچه در خواب دیدم و از شر شیطان رجیم.

۱۰۷ - از ابی الورد از امام باقر (ع) که رسوا خدا (ص) فرمود بفاطمه (ع) در آن خوابی که دیده بود که بگو:

پناه می برم بدانچه پناه برند بدان فرشته‌های مقرب او و پیمبران مرسل او و بنده‌های خوب و شایسته او از شر آنچه در این شب بخواب دیدم که مبادا از آن بمن بدی رسد و یا آنچه دلخواهم نیست - سپس از پهلوی چپ سه بار بگرد (سپس تف کن بسوی چپ تا سه بار - استظهار مجلسی ره و ممکن است مقصود سه بار گردش از پهلوی چپ باشد و ممکن است مقصود این باشد که آن ذکر را سه بار بگوید)

حدیث محاسبه نفس

۱۰۸ - از حفص بن غیاث گوید امام صادق (ع) فرمود هر گاه یکی از شماها بخواهد از پروردگار

شیئاً إلا أعطاه فليبيأس من الناس كلهم ولا يكون له رجاء إلا من عند الله عز ذكره ؛ فاذا علم الله عز وجل ذلك عن قلبه لم يسأله شيئاً إلا أعطاه ، فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها فان للقيامة خمسين موقفاً كل موقف مقداره ألف سنة ثم تلا : «في يوم كان مقداره ألف سنة مما تعدون» .

۱۰۹ - وبهذا الاسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلو أن حجراً أزال عن جبل يوم السبت لرد الله عز ذكره إلى موضعه ومن تعذرت عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلاثاء فانه اليوم الذي ألان الله فيه الحديد لداود عليه السلام .

۱۱۰ - وبهذا الإسناد ؛ عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مثل الناس يوم القيامة إذا قاموا لرّب العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الأرض إلا موضع قدمه كالسهم في الكنانة لا يقدر أن يزول ههنا ولا ههنا .

۱۱۱ - وبهذا الإسناد ؛ عن حفص قال : رأيت أبا عبدالله عليه السلام يتخلل بساتين الكوفة فانتهى إلى نخلة فتوضأ عندها ثم ركع وسجد فأحصيت في سجوده خمسمائة تسبيحة . ثم استند إلى النخلة فدعا بدعوات ؛ ثم قال : يا [أبا] حفص إنها والله النخلة التي قال الله جل وعز لمريم عليها السلام «وهزّي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً» .

خود چیزی خواهش نکند جز آنکه باو عطا کند باید از هر چه مردم دارند امید ببرد و امیدی جز بخدا عز ذکره نداشته باشد، چون خدا عزوجل این را از دل او داند چیزی از او خواهش نکند جز اینکه بوی بدهد شما حساب خود را بکشید پیش از اینکه حساب شما را بکشند زیرا قیامت را پنجاه باز داشتگاه است که هر کدام هزار سال مدت دارد و سپس این آیه را خواند :

(۵ - الم السجده) در روزیکه اندازه اش هزار سال است از آنچه شماها شماره کنید.

اخبار متفرقه

۱۰۹ - فرمود (ع) : هر که آهنگ سفر کند باید روز شنبه بیرون شود زیرا اگر روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خدا عز ذکره آنرا بجایش بر گرداند و هر که راه حاجت بر وی بسته شد باید روز سه شنبه آنرا بخواهد زیرا آن روزیست که خدا در آن آهن را برای داود (ع) نرم کرده است .

۱۱۰ - فرمود : مردم در روز قیامت که برابر پروردگار عالمیان بایستند نمونه تیر باشند که در ترکش است هر کس جز جای پای خود وسعتی در زمین محشر ندارد، مانند همان تیر در ترکش و نمی تواند از این سو و آن سو برود و نقل مکان کند .

۱۱۱ - حفص گوید دیدم امام صادق (ع) در میان بساتین و نخلستانهای کوفه گردش میکرد تا پهای نخله خرمائی رسید و وضوء گرفت در آنجا و مشغول رکوع و سجود شد و من در یک سجده او بانصد ذکر تسبیح بر شمردم سپس بدان درخت خرماتکیه زد و دعائی خواند و سپس فرمود ای حفص بخدا سوگند این همان نخله است که خدا عزوجل بمريم فرموده است (۲۵ - مريم) تنه درخت خرمارا بجنبان تاخرمای تازه از آن برایت بزمین افتد .

۱۱۲ - حفص ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال عيسى عليه السلام : اشتدت مؤونة الدنيا ومؤونة الآخرة أما مؤونة الدنيا فانك لاتمد يدك إلى شيء منها إلا وجدت فاجراً قد سبقك إليها وأما مؤونة الآخرة فانك لاتجد أعواناً يعينونك عليها .

۱۱۳ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ؛ عن ابن محبوب ، عن يونس بن عمار قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : أيّما مؤمن شكّا حاجته وضرّه إلى كافر أو إلى من يخالفه على دينه فكأنما شكّا الله عزّ وجلّ إلى عدو من أعداء الله و أيّما رجل مؤمن شكّا حاجته و ضرّه إلى مؤمن مثله كانت شكواه إلى الله عزّ وجلّ .

۱۱۴ - ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن الوليد بن صبيح ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن الله عزّ وجلّ أوحى إلى سليمان بن داود عليه السلام أن آية موتك أن شجرة تخرج من بيت المقدس يقال لها : الحزنوبة ، قال : فنظر سليمان يوماً فإذا الشجرة الحزنوبة قد طلعت من بيت المقدس فقال لها : ما اسمك ؟ قالت : الحزنوبة ، قال : فولّى سليمان مدبراً إلى محرابه فقام فيه متكئاً

شرح- از مجلسی ره- «فی سجوده» یعنی در هر سجده با همه سجدهها واولی روشن تر است و این خبر مؤید اخباریستکه دلالت دارند عیسی (ع) در کنار فرات زائیده شده است و آنچه میان مورخان مشهور استکه خود مریم در بیت المقدس میزیسته با آنها منافات ندارد زیرا ممکن است خدا او را بطی الارض در هنگام زائیدن بدین جا آورده باشد و او را باز ببیت المقدس بر گردانیده باشد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- ممکن است مقصود این باشد که این نخله از نژاد ویا از نوع همان نخله مریم است نه اینکه خود آن نخله باشد زیرا بارور ماندن يك نخله در بیش از شصت سال هم پر بعید است.

۱۱۲- فرمود (ع) که عیسی (ع) فرموده زینه دنیا و زینه آخرت هر دو سخت باشند اما زینه دنیا را بهیچ چیز آن دست دراز نکنی جز آنکه دریابی يك فاجر و بدکار بدان بر تو پیشی گرفته است و اما زینه و آمادگی آخرت هم یاوردانی نیابی که بتو در جمع آوری و فراهم کردنش کمک کنند.

۱۱۳- از یونس بن عمار گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود : هر آن مؤمنکه نیاز مندی و سختی حال خود را به نزد کافری یا مخالف مذهبی شکایت برد بمانند اینستکه از خدا عزوجل به یکی از دشمنانش شکایت برده است و هر مؤمنی نیاز مندی و سخت حالی خود را بمؤمنی مانند خودش شکایت کند شکایت او بدرگاه خدا عزوجل باشد.

۱۱۴- از امام صادق (ع) که خدا عزوجل بسلیمان بن داود (ع) وحی کرد که نشانه مرگت درختی است که از بیت المقدس بر آید و آنرا حزنوبه نامند.

فرمود: روزی سلیمان نگر بستکه آن درخت حزنوبه از بیت المقدس سر بر آورده است به او گفت چه نام داری ؟ در پاسخ گفت حزنوبه فرمود سلیمان بمحراب خود شتافت (دربانی گماشتخ) و در آن بر عصای خود تکیه زد و همان ساعت جانش گرفته شد.

على عصاه فقبض روحه من ساعته، قال : فجعلت الجن والانس يخدمونه ويسعون في أمره كما كانوا وهم يظنون أنه حي لم يموت ، يغدون ويروحون وهو قائم ثابت حتى دبّت الأرض من عصاه فأكلت منسأته فانكسرت وخر سليمان إلى الأرض أفلا تسمع لقوله عز وجل : « فلما خر تبينت الجن أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين » .

۱۱۵ - ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن سدير ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : أخبرني جابر بن عبد الله أن المشركين كانوا إذا مروا برسول الله صلى الله عليه وآله حول البيت طأطأ أحدهم ظهره و رأسه هكذا وغطى رأسه بثوبه لا يراه رسول الله صلى الله عليه وآله فأ نزل الله عز وجل : « ألا إنهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه إلا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون » .

۱۱۶ - ابن محبوب ، عن أبي جعفر عليه السلام حول ، عن سلام بن المستنير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن الله عز وجل خلق الجنة قبل أن يخلق النار و خلق الطاعة قبل أن يخلق المعصية و خلق الرحمة قبل الغضب و خلق الخير قبل الشر و خلق الأرض قبل السماء و خلق الحياة قبل الموت و خلق الشمس قبل القمر و خلق النور قبل الظلمة .

فرمود. جن وانس همه خدمت او میکردند و در فرمان او می شتافتند چنانچه شیوه آنها بود آنها می پنداشتند که زنده است و نمرده هر بامداد و پسین می دیدند در محرابش ایستاده و بر جا است تا آنکه موریانه از اعضایش تولید شد و آنرا بخورد تا شکست و سلیمان بر زمین افتاد آیان شنیدی قول خدا عز و جل را (۱۴ - سبأ) پس چون برو در افتاد بر جن آشکار شد که اگر غیب می دانستند در رنجی خواری آور نمی پائیدند .

شرح - از مجلسی ره - « تبینت الجن » در تفسیر آمده مقصود اینست که بر آدمیان عیان شد که اگر جن غیب می دانستند پس از مردن سلیمان کار نمی کردند

۱۱۵ - از امام باقر (ع) فرمود جابر بن عبد الله بمن خبر داد که مشرکان را شیوه این بود که چون برسول خدا (ص) گذر میکردند که در گرد خانه کعبه طواف میکرد یکی خم می شد تا کمر و دیگری جامه بر سر میکشید تا رسول خدا (ص) او را نبیند و خدا عز و جل این آیه را فر فرستاد (۵ - هود) هلا آنان سینه ته کنند تا خود را از او نهان سازند هلا آنگاه که جامه بر خود بپنجد او می داند هر آنچه رانهان دارند و هر آنچه را عیان سازند .

۱۱۶ - فرمود (ع) راستی خدا عز و جل بهشت را پیش از دوزخ آفرید و طاعت را پیش از معصیت و رحمت را پیش از خشم . و خوبیرا پیش از بدی آفرید و زمین را پیش از آسمان ، زندگیرا پیش از مردن آفرید و آفتاب را پیش از ماه و روشنیرا پیش از تاریکی .

شرح - از مجلسی ره - « قوله و خلق الطاعة » یعنی آنرا اندازه گرفت و تقدیر کرد پیش از تقدیر معصیت و همین معنا است در دو فقره دنبال آن و خلق بمعنی تقدیر شایع است و شاید مقصود از خلق -

۱۱۷ - عنه ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن الله خلق الخير يوم الأحد وما كان ليخلق الشر قبل الخير وفي يوم الأحد والاثنين خلق الأرضين ، و خلق أقواتها في يوم الثلاثاء ، وخلق السماوات يوم الأربعاء ويوم الخميس وخلق أقواتها يوم الجمعة و ذلك قوله عز وجل : «خلق السماوات والأرض وما بينهما في ستة أيام» .

شروبدی خلق چیزی باشد که بدی بر آن مترتب شود و اگرچه ایجاد خودش خیر و صلاح است - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث حقیقتاً بیان کرده است و آن اینست که هرچه از جانب خدا در درجه اول و بطور حقیقت تراویده است نعمت و خوبی است و آنچه برخلاف آنست مخلوق حقیقی نیست و سایه و مرز آن دیگر است؛ آفرینش نعمت ابدی همان بهشت است و دوزخ آنجا است که بهشت و نعمتی نیست و عکس العمل و سایه آنست و چه خوش گفته است شاعر:

آنجا که توئی عذاب نبود..

خلق طاعت زمینه فراهم کردن برای آنست که انشاء احکام بر طبق صلاح انام است و معصیت خلقت دیگری ندارد و خود بخود بر نافرمانی و مخالفت احکام مرتب می شود و همچنین است نور و ظلمت و رحمت و غضب.

۱۱۷ - از عبدالله بن سنان گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود راستی که خدا خوبیرا در روز يك - شنبه آفریده و خدا رانمی سزد که شر را پیش از خیر آفریده باشد و در روز يكشنبه و دوشنبه زمین ها را آفرید و روز سه شنبه قوت های آنها را آفرید و روز چهارشنبه و پنجشنبه آسمانها را آفرید و روز جمعه اقوات آنها را آفرید و اینست تفسیر قول خدا عز وجل (۴- السجدة) آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است درشش روز.

شرح - از مجلسی ره - قوله «وما كان ليخلق الشر قبل الخير» مقصود اینست که آغاز همه آفرینش روز يكشنبه بوده است زیرا خدا خیر است و او بر همه آفرینش پیش است و آغاز خلق خیر روز يكشنبه بود و پیش از آن چیزی آفریده نبوده است.

من گویم در این خبر فوائدیست:

۱- تفصیل آنچه خدا بطور اجمال در آیات چندی ذکر کرده است که آسمان و زمین را در شش روز آفریده است (و پس از نقل روایتی از عامه در این باره گوید:)
تردید نیست که خدا می تواند همه را در يك لحظه بیافریند و آنها را بتدریج آفرید برای مصالح چندیکه ما حقیقت آنها را ندانیم و گفته اند علتش اینست که ترتیب حوادث و ایجاد بتدریج دلالت بهتری دارد بر اینکه خالق آن عالم و مدبر است و هر طور خواهد تصرف کند و مشیت خود را اجراء کند (و حدیثی در این باره از عیون و علل نقل کرده است).

۲- زمان همان مقدار حرکت فلک نیست چنانچه فلاسفه گویند و گرنه قبل از وجود فلک اندازه گیری بسا زمان معنی نداشت و نتوان تقدیر را بر پایه حرکت عرش و کرسی نهاد و گرنه خلا لازم آید.

۱۱۸ - ابن محبوب ، عن حنان و علي بن رئاب ، عن زرارة قال : قلت له : قوله عز و جل : «لأقعدن لهم صراطك المستقيم» ثم لا تينهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم و عن شمائلهم ولا تجدأكثرهم شاكرين» قال : فقال أبو جعفر عليه السلام : يا زرارة إنه إنما صمدك و لأصحابك فأمّا الآخرون فقد فرغ منهم .

۱۱۹ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ؛ عن محمد بن خالد ، والحسين بن سعيد جميعاً ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن عبدالله بن مسكان ؛ عن بدر بن الوليد الخثعمي قال : دخل يحيى بن سابور على أبي عبدالله عليه السلام ليودعه فقال له أبو عبدالله عليه السلام : أما والله إنكم لعلى الحق وإن من خالفكم لعلى غير الحق ، والله ما أشك لكم في الجنة و إنني لأرجو

۳- اختلاف که دارند که مقصود از کلمه يوم چیست؟ با اینکه يوم یعنی روز متعارف جز با طلوع و غروب خورشید نباشد و در آغاز خلقت خورشید و ماهی نبوده است و برخی گفته اند مقصود از شش روز شش وقت است ؟
علی بن ابراهیم در تفسیرش چنین گفته است که ستة ایام یعنی شش وقت و در تفسیر «خلق الارض فی یومین» گفته یعنی فی وقتین که آغاز آفرینش و انجام آنست.
برخی گفته اند مقدار ششروز است و این وجه با لفظ آیه مناسب تر است و با این خبر سازگارتر است.

۴- در این حدیث بیان شده است تفسیر قول خدا (فصلت-۸) بگو آیا شما کافرید بدانکه زهین را در دو روز آفریده است - یعنی در دو وقت آغاز آفرینش و انجام آن و بنا بر تفسیر امام یعنی در مقدار دو روز که پس از آفرینش خورشید و ماه اندازه گیری شد و این دو روز احد و اثنین نامیده شدند بیضاوی گفته یعنی در مقدار دو روز یا در دو نوبت و در هر نوبت با سرعت مایکون ایجاد شد و شاید مقصود از زمین جهت ثقل اجرام بسیطه است و مقصود از خلق در دو روز اینست که یکبار ماده مشترک آنها را آفرید و بار دیگر صورت های مخصوص بهر کدام را نقشه کشید (تا آنکه گوید :)
من گویم اظهار اینستکه مقصود از تقدیر اقوات در این خبر آفریدن نباتات و میوه ها و حیوانات است که قوت جانداران است و ممکن است مقصود از خلق اقوات تقدیر آنها باشد یعنی آنرا آماده ساخت که از آن ارزاق عباد بر آید و آماده گردد..

۱۱۸- از زراره گوید باو گفتم قول خدا عزوجل (۱۷- الاعراف) من راه راست تو را بر آنها می بندم ۱۸- سپس بر آنها می تازم از برابر آنها و از پشت سر آنها و از سمت راستشان و از سمت چپشان و بیشتر آنها را شکر گزار نیایی - یعنی چه ؟ گوید پس امام باقر (ع) در پاسخ فرمود : ای زراره همانا که شیطان قصد تو و هم منتهیان و یاران تو را دارد و اما از کار دیگران فارغ شده است .

۱۱۹- از بدر بن ولید خثعمی گوید يحيى بن سابور نزد امام صادق (ع) آمد تا با آن حضرت خدا حافظی کند امام صادق (ع) باو فرمود هلا بخدا سو گند که شما بر حق هستید و راستی مخالفان شما

أَنْ يَقْرَأَ اللَّهُ لَأَعِينَكُمْ عَنْ قَرِيبٍ .

۱۲۰ - یحییٰ الحلبي ، عن عبدالله بن مسكان ، عن أبي بصير قال : قلت : جعلت فداك أرايت: الراد علي هذا الأمر فهو كالراد عليكم ؟ فقال : يا أبا محمد من رد عليك هذا الأمر فهو كالراد علي رسول الله ﷺ وعلى الله تبارك وتعالى ، يا أبا محمد إن الميت [منكم] على هذا الأمر شهيد ، قال : قلت : و إن مات علي فراشه ؟ قال : إي والله و إن مات علي فراشه حي عند ربه يرزق .

۱۲۱ - یحییٰ الحلبي ، عن عبدالله بن مسكان ، عن حبيب قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : أما والله ما أحد من الناس أحب إلي منكم وإن الناس سلكوا سبلاً شتى فمنهم من أخذ برأيه و منهم من اتبع هواه و منهم من اتبع الرواية و إنكم أخذتم بأمره أصل فعليكم بالورع والاجتهاد و اشهدوا الجنائز و عودوا المرضى و احضروا مع قومكم في مساجدهم للصلاة أما يستحيي الرجل منكم أن يعرف جاره حقه و لا يعرف حق جاره .

ناحق هستند بخدا سوگند من شك ندارم که شماها بی‌بخت می‌روید و راستی امیدوارم که خدا بهمین زودی چشم شماها را روشن کند.

۱۲۰ - از ابی بصیر گوید گفتم قربانت بنظر شما آنکه مراد از این امر امامت رد کند چون کسی است شما را رد کند؟

در پاسخ فرمود ای ابا محمد هر که این امر امامت را از تو نپذیرد و رد کند چون کسی است که بر رسول خدا (ص) رد کند و بر خدا تبارک و تعالی ای ابا محمد راستی هر که از شما بر این عقیده بمیرد شهید باشد گوید: گفتم: و اگر چه در بستر خود بمیرد؟ فرمود آری بخدا و اگر چه بر بستر خود بمیرد زنده باشد و نزد پروردگارش پذیرائی شود.

۱۲۱ - از حبيب گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: هلا بخدا هیچکدام از مردم نزد من محبوب‌تر از شماها نیست مردم براههای چند رفتند برخی برای خود عمل کردند و برخی پیرو هوای نفس شدند و برخی هم دنبال روایت رفتند و شما دنبال امری را گرفتید که بنیاد و پایه‌ای دارد بر شما باد که پارسا باشید و کوشش کنید؛ بر سر جنازه‌ها حاضر شوید و بیماران را عیادت کنید و با مردم خود برای نماز بمسجد بروید آیا یکی از شماها شرم ندارد که همسایه او را بشناسد و رعایت کند و او حق همسایه را نشناسد و رعایت نکند.

شرح - از مجلسی ره - قوله « ان يعرف جاره حقه » یعنی همسایه‌ایکه از مخالفانست یا مقصود اعم است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت دارد که میان همه فرق اسلامی با اختلاف در عقیده و مذهب حقوق اسلامی و ملیت اسلامی مشترک است و این حقوق ملیت باید رعایت شود و آن عبارت از حق اجتماع است که باید در مساجد انجام شود و حقوق معاونت و مساعدت و همکاری که باید در خانه و بازار عملی گردد.

۱۲۲ - عنه، عن ابن مسکان، عن مالک الجهنی قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا مالک أما ترصون أن تقيموا الصلاة وتؤتوا الزكاة وتكفوا وتدخلوا الجنة؟ يا مالک إنه ليس من قوم ائتموا بإمام في الدنيا إلا جاء يوم القيامة يلعنهم ويلعنونه إلا أنتم ومن كان على مثل حالكم، يا مالک إن الميت والله منكم على هذا الأمر شهيد بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله.

۱۲۳ - يحيى الحلبي، عن بشير الكناسي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وصلتكم وقطع الناس، وأحببتهم وأبغض الناس وعرفتم وأنكر الناس وهو الحق إن الله اتخذ محمداً عليه السلام عبداً قبل أن يتخذ نبياً وإن علياً عليه السلام كان عبداً ناصحاً لله عز وجل فنصحته وأحب الله عز وجل فأحبته، إن حقنا في كتاب الله بين، لنا صفواً أموال ولنا الأفعال وإننا قوم فرض الله عز وجل طاعتنا وإنكم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته وقال رسول الله عليه السلام: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، عليكم بالطاعة فقد رأيتكم أصحاب علي عليه السلام، ثم قال: إن رسول الله عليه السلام قال في مرضه الذي توفي فيه: أذعوالي خليلي فأرسلنا إلى أبويهما فلما جاءا أعرض بوجهه

۱۲۲ - از مالک جهنی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود ای مالک آیا خشنود نیستید که همان نماز را برپا دارید و زکوة را پردازید و خوددار باشید و بیبشت بروید ای مالک راستش این است مردمی نباشند که از يك پیشوائی در این دنیا پیروی کنند جز اینکه روز رستاخیز آید و آنان را لعنت کند و او را لعنت کنند جز شماها و هر کس با شما مانند باشد و بعقیده شماها باشد ای مالک راستی مرده شما بخدا سوگند که اگر بر این عقیده بمیرد شهید مرده باشد و بمنزله کسی است که با شمشیر خود در راه خدا جهاد کرده است.

۱۲۳ - از بشیر کناسی گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: شما پیوست کردید و مردم دیگر بریدند و قطع رحم کردند، شما دوست داشتید و مردم دیگر دشمنی کردند، شما حق آل محمد را شناختید و مردم دیگر نادیده گرفتند و انکار کردند و آن درست است.

راستی خدا محمد (ص) را بنده خود ساخت پیش از آنکه پیغمبرش گیرد و راستی علی (ع) بنده ای بود خیر خواه و با اخلاص برای خدا عزوجل و خدا هم خیر خواه او بود و باو لطف داشت خدا عزوجل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت راستی که حق ما در کتاب خدا روشن است:

بر گزیده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و راستی ما مردمی هستیم که خدا عزوجل طاعت ما را واجب کرده است و شما به امامی اقتداء میکنید که مردم بنادانی بمقام آن ها معذور نیستند.

رسول خدا (ص) فرمود: هر که بمیرد و نه امامی معتقد نیست و پیشوائی ندارد بمردن دوران جاهلیت مرده است بر شما باد بر فرمانبری، محققاً شما یاران علی (ع) را دیدید سپس فرمود راستی رسول خدا (ص) در آن بیماری که وفات کرد فرمود دوست مرا بخوانید آن دو همسر پیغمبر نزد دو پدر خود

ثم قال : ادعوا لي خليلي ، فقالوا : قدر آنا لو ارادنا لكلمنا ، فأرسلنا إلى علي عليه السلام فلما جاء أكب عليه يحدثه ويحدثه حتى إذا فرغ لقياه ، فقالوا : ما حدثك ؟ فقال : حدثني بألف باب من العلم يفتح كل باب إلى ألف باب .

۱۲۴ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي ، عن موسى ابن عمر بن بزيع قال : قلت للرضا عليه السلام : إن الناس رَووا أن رسول الله ﷺ كان إذا أخذ في طريق رجع في غيره ، فهكذا كان يفعل ؟ قال : فقال : نعم فأنا أفعله كثيراً فافعله ، ثم قال لي : أما إنّه أرزق لك .

فرستادند و چون آمدند روی ازهر دو بر گردانید. و باز فرمود: دوست مرا برایم بخوانید. آن دو گفتند ماها را دید اگر ماها را خواسته بود با ما سخن می گفت پس آنان نزد علی (ع) فرستادند و چون آمد آن حضرت بر روی او خم شد و با او حدیث گفت و حدیث گفت تا چون پایان رسید آن دو بعلی (ع) بر خوردند و گفتند بسا تو چه گفت ؟ در پاسخ فرمود هزار باب از علم بمن باز گفت که از هر بسایی هزار بساب دیگر گشوده می شود.

شرح - از مجلسی ره - «قوله ان الله اتخذ محمدا عبدا» یعنی بنده ای که در بندگی کامل بود در همه امور مطیع خدا بود از این جهت خدا کس را بنده خود تعبیر نکرده است جز آنکه بوی تقریبی داشته و در باره حضرت او فرموده است (۱ - الاسراء) منزله است آنکه بنده خود را شبانه بگردش برد و در باره دیگران فرمود «او عبدا من عبادنا» = بنده ای از بندگان ما ، و یا در باره داود فرموده «الی عبدنا داود» و مثل این تعبیر بسیار است و غرض اینست که این کمال عبودیت که آن حضرت را پیش از بعثت و نبوت هم فراهم بوده است برای علی (ع) هم حاصل بوده و در جمیع کمالات شریک با رسول اکرم بوده جز نبوت و شما دوستدار و پیرو چنین کسی هستید .

«قوله الف باب» یعنی هزار نوع از علم یا هزار قاعده از قواعد کلیه ای که از هر کدام هزار قاعده دیگر درك می شود و معنی اول روشن تر است.

۱۲۴ - از موسی بن عمر بن بزيع گوید با امام رضا (ع) گفتم: راستی مردم از رسول خدا «س» روایت کرده اند که چون براهی میرفت از راه دیگر بر می گشت آیا چنین میکرده است؟ گوید در پاسخ فرمود: آری من هم بسیار این کار را میکنم و تو هم بکن سپس فرمود اما این کار روزی بخش تر است بتو.

۱۲۵ - سهل بن زیاد ، عن يحيى بن المبارك ؛ عن عبدالله بن جبلة ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك الرجل من إخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأسأله عن ذلك فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقات فقال لي : يا محمد كذب سمعك وبصرك عن أخيك فإن شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدقه وكذبهم ، لا تدعي عن عليه شيئاً تشينه به وتهدم به مروءته فتكون من الذين قال الله في كتابه : «إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم» .

«(حديث من ولد في الاسلام)»

۱۲۶ - سهل بن زیاد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبد ربه بن رافع ، عن الحباب بن موسى عن أبي جعفر عليه السلام قال : من ولد في الاسلام حراً فهو عربي ومن كان له عهد فخبرني عهده فهو مولى لرسول الله صلى الله عليه وآله ومن دخل في الاسلام طوعاً فهو مهاجر .

۱۲۵ - از محمد بن فضیل گوید بامام کاظم (ع) گفتم قربانت از یکی از برادرانم بمن خبری میرسد که دلخواه من نیست من از خودش می پرسم و او منکر آن می شود با اینکه مردم موثق آنرا از وی نقل کرده اند .
در پاسخ من فرمود : ای محمد گوش و چشمت را هم از برادر خودت دروغگو شمار (و تا آنجا که میسر است کارو گفتار او را درست و خوب بحساب آر) اگر پنجاه شاهد قسم خور هم بتو گفتند چه کرده و چه گفته و او خود چیز دیگری گفت خودش را راستگو بدان و همه آنها را دروغ گو بشمار و مبادا از او شهرت نابجا و بدی بدهی و چیزی که او را زشت سازد و آبرویش را بریزد به او نسبت بدهی تا از آن کسانی باشی که خداوند در قرآنش درباره شان فرموده است (۱۸ - النور) راستی آن کسانی که دوست دارند هرزگیرا درباره آنها که گرویدند فاش سازند برای آنها عذاب دردناکی است .

شرح - از مجلسی ره - «قرله خمسون قسامة» یعنی پنجاه گواه که بر گواهی خودشو کند یاد کنند و شاید این حکم مخصوص بخودشخص باشد مانند اینکه باو خبر دادند بدی او را گفته یا باواهانته کرده است و مانند اینها و چون منکر شد و عذر خواست باید بپذیرد و بکلام سخن چین اعتناء نکند و ممکن است اعم از این هم باشد زیرا ثبوت حکم نزد قاضی بدو عادل یا چهارعادل و اجراء حد منافات ندارد که غیر حاکم و قاضی مکلف باشد باستتار و انکار نسبت بفسق دیگران و حرمت افشاء و اظهار آن .

حَدِيثُ كَسِيكَةَ فِي اسْلَامِ مَنْ وُلِدَ مِنْهُ

۱۲۶ - از امام باقر (ع) فرمود : هر که در اسلام آزاد زاده عربی باشد و هر که عهد امانی دارد و آنرا مراعات کند و بدان عمل کند وابسته و آزاد کرده رسول خدا است (ص) و هر که بر غبت خود مسلمان گردد مهاجر محسوب شود .

شرح - از مجلسی ره - قوله «من ولد فی الاسلام فهو عربی» یعنی اخبار وارده در مدح عرب شامل حال او می شود در صورتیکه بر دین حق باشد و گرچه در نژاد عجم باشد زیرا اخبار بسیاری وارد شده است که آنها بزبان عرب محشور شوند و هر که بدین حق نباشد بزبان غیر عرب محشور شود گرچه از نژاد عرب باشد.

قوله «و من کان له عهد ففخر» خفر بمعنی وفاداری و نقض عهد هر دو آمده است و بهر دو معنی جزاء در کلام مخذوفست و علتش بجای آن نشسته است یعنی هر کس از طرف هر مسلمانی عهد امان دارد و عهد و پیمان او رعایت شود رعایت هم عهد با رسول خدا (ص) شده است یعنی آزاد کرده او است زیرا او است که دستور داده است بحفظ امانش و او را از قتل آزاد کرده است و مولای او محسوبست و اگر عهد و پیمان او نقض شود باز هم عهد و پیمان رسول خدا (ص) نقض شده است زیرا که وابسته و پناه داده او است.

قوله «و من دخل فی الاسلام طوعاً فهو مهاجر» - یعنی در این زمان که حکم هجرت بر داشته شده است یا مقصود اینست که بطور مطلق ثواب مهاجر دارد و احترام او را دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم عربی و مولی و مهاجر از عناوین متداوله ایست که در صدر حکومت اسلامی دارای عرف و احکامی بوده است و هر کدام معنی مخصوصی در عرف مسلمانان دوران خلفاء داشته و این اعتبارات از دوران عمر بوجود آمد که دفتر حقوق وضع کرد و میان افراد مسلمانان جدائی انداخت و برای مهاجران حقوق بیشتری مقرر کرد و برای عرب مقام ارجمندی اعتبار کرد و برای همین مقرر شد که هر مسلمان غیر عربی هم باید خود را مولی و وابسته بک خاندان عربی ثبت کند تا اعتبار اسلامی داشته باشد.

و بتعبیر دیگر ملیّت اسلام همان عربیت محسوب میشد و دیگر مسلمانان باید خود را وابسته و آزاد کرده عربها معرفی کنند تا اینکه مسلمانان درجه ۲ محسوب شوند و البته حقوق کامله اجتماعی شامل حال موالی نمیشد و احکام مخصوصی داشتند این همه دوئیت و تفرقه و پراکنندگی را عمر بوجود آورد و در این باره تصویب نامه ها و فرمانها و بخشنامه ها صادر کرد و تخم فساد و دشمنی را کاشت و پایبه اختلافات طبقاتی را نهاد.

و این خبر و اخبار دیگر در مقام الفاء این اعتبارات و اعلام تساوی عموم مسلمانان و برادری و برابری همگانست و میفرماید هر مسلمانی عربست و مولی هر آنکسی است که عهد و امانی در اسلام دارد و هر کس هم کافر باشد و بر غیبت مسلمان شود مهاجر محسوب شود.

۱۲۷ - علي بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أصبح وأمسى وعنده ثلاث فقد تمت عليه النعمة في الدنيا : من أصبح وأمسى معافاً في بدنه آمنأفي سربه عنده قوت يومه فان كانت عنده الرابعة فقد تمت عليه النعمة في الدنيا والآخرة وهو الاسلام .

۱۲۸ - عنه ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة ، عن أبي عبد الله عليه السلام [عن أبيه عليه السلام] أنه قال لرجل وقد كلمه بكلام كثير فقال : أيها الرجل جل تحتقر الكلام وتستصغره ، اعلم أن الله عز وجل لم يبعث رسله حيث بعثها ومعه اذهب ولا فضة ولكن بعثها بالكلام وإنما عرف الله جل وعز نفسه إلى خلقه بالكلام والذلالات عليه والأعلام .

۱۲۷ - از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود هر که بام کند و شام کند و سه چیز دارد نعمت دنیا براو تمامست هر که بام و شام کند و بدنش سالم است و امنیت دارد و خرج تأشب خود را فراهم دارد نعمت دنیا را دارد اگر يك نعمت چهارمی هم داشته باشد نعمت دنیا و آخرت براو تمام است و آن هم اسلام است.

۱۲۸ - از امام صادق (ع) که بمردی پس از این که با او سخن بسیار گفته بود فرمود: آیا مرد تو کلام خود را خوار و زبون می شماری بدان که خداوند عزوجل رسولان خود را با کیسه های طلا و نقره برای هدایت و پیشوائی مردم نفرستاده است ولی ساز و برگ و سلاح آنها همان سخن گفتن بوده است و همانا خدا عزوجل خود را بخلق خود با همان سخن معرفی کرده است و بانسانها و راهنمایان آنها - سی که بیان کرده است؟

شرح - از مجلسی ره - «تحتقر الكلام» شاید سائل قدر نعمت را نشناخته و آنچه را امام (ع) باو افاضه کرده است از حکم و معارف حقیر شمرده و امام او را بفضیلت سخن و مقام ارجمند آن آگاه کرده است و فرموده است عمده معجزه پیغمبران خدا بیان معارف الهیه و علوم ربانیه است که بدان خداوند شناخته شود و باو راهنمایی گردد پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم امام (ع) اشاره کرده است که سراسر عالم هستی جز کلام نیست زیرا کلام عبارت از يك حقیقت نهفته است، گفته همانست که نهفته ای را پدیدار کند و در این جهان هر چه بینی همان کلام است نهایت کلام لفظی دارد و تکوینی و نباید سخن را زبون شمرد و بنظر کم بدان نگاه کرد و در این معنی گفته است شاعر:

همه عالم کتاب حق تعالی است
مراتب جمله آیات و حروف است
یکی الحمد باشد دیگر اخلاص

بنزد آنکه جانش در تجلی است
عرض اعراب و جوهر چون وقوف است
ز آن هر آیه ای چون سوره ای خاص

۱۲۹ - وبهذا الإسناد قال : قال النبي ﷺ : ما خلق الله جل وعز خلقاً إلا وقد أمر عليه آخر يغلبه فيه وذلك أن الله تبارك وتعالى لما خلق البحار السفلى فخرت وزخرت وقالت : أي شيء يغلبني فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فذلت ، ثم قال : إن الأرض فخرت وقالت : أي شيء يغلبني ؟ فخلق الجبال فأثبتها على ظهرها أو تادأمن أن تميد بما عليها فذلت الأرض واستقرت ثم إن الجبال فخرت على الأرض فشمخت واستطالت وقالت : أي شيء يغلبني ؟ فخلق الحديد فقطعها فقرت الجبال وذلت ، ثم إن الحديد فخرت على الجبال وقال : أي شيء يغلبني ؟ فخلق النار فأذابت الحديد فذل الحديد ، ثم إن النار زفرت وشهقت وفخرت وقالت : أي شيء يغلبني ؟ فخلق الماء فأطفأها فذلت .

ثم إن الماء فخر وزخر وقال : أي شيء يغلبني ؟ فخلق الريح فحرت أمواجه وأثارت ما في قعره وحبسته عن مجاريه فذل الماء ، ثم إن الريح فخرت وعصفت وأرخت أذيالها وقالت : أي شيء يغلبني ؟ فخلق الانسان فبنى واحتال واتخذ ما يستتر به من الريح وغيرها فذلت الريح ثم إن الانسان طغى وقال : من أشد مني قوة ؟ فخلق له الموت فقهره فذل الانسان !

۱۲۹ - پنجمبر (ص) فرمود: خدا جل وعز خلقی را نیافریده جز آنکه دیگری را بر او فرمانروا کرده که بر او چیره باشد و این برای آنستکه چون خدا تبارک و تعالی دریاها را بسیار نشیب را آفرید بر خود بالیدند و جوشیدند و گفتند چه چیز بر ما چیره تواند شد؟ و خداوند زمین را آفرید و آنرا بر پشت دریا پهن کرد و گسترد و دریا را و خوار زمین شد، سپس فرمود: زمین بر خود بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره گردد؟ خداوند کوهها را آفرید بمانند میخهایی بر زمین کوبید تا این سو و آن سو نشود و هرچه بر خود دارد نلرزاند و زمین آرام شد و پا برجا گردید .

سپس کوهها بر زمین بالیدند و فراز گرفتند و گردن کشیدند و گفتند: کدام چیز بر ما چیره تواند شد؟ خداوند آهن را آفرید تا آنها را برید و کوهها بجای خود ثابت شدند و آرام گرفتند، سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیزی بر من چیره تواند شد؟ خدا آتش را آفرید و آهن را آب کرد و آهن زبون شد سپس آتش دم بر آورد و فریاد کشید و بر خود بالید و گفت: چه چیزی بر من چیره تواند شد؟ خداوند آب را آفرید تا آن را خاموش کرد و زبون و آرام شد، سپس آب بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیره تواند شد؟ خداوند باد را آفرید تا امواج او را بجنبانید و آنچه در تک آن بود بجهانید و جلو جریان آب را بست و آب هم رام و آرام شد سپس باد بر خود بالید و طوقان سرداد و دامنه‌های خود را پهن کرد و گفت: چه چیز بر من چیره تواند شد.

خدا انسان را آفرید و او ساختمان بنیاد کرد و چاره جوئی نمود و وسائلی بر گرفت که از باد و جز آن خود رانگه داشت و نهان کرد، بادهم رام و آرام شد، سپس انسان سر کشی کرد و گفت از من چکسی نیرومند تر است؟

خداوند مرگ را آفرید و او را مقهور ساخت و انسان در برابر مرگ رام و آرام شد سپس مرگ بر

ثم إن الموت فخر في نفسه فقال الله عز وجل: لا تتفخر فاني ذابحك بين الفريقين: أهل الجنة وأهل النار ثم لا أحييك أبداً فترجي أو تخاف، وقال أيضاً: والحلم يغلب الغضب والرحمة تغلب السخط والصدقة تغلب الخطيئة، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: ما أشبه هذا مما قد يغلب غيره.

خود بالید و خداوند عزوجل باو فرمود: بر خود مبال زیرامن تورا میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان سرمیبرم و هرگزت زنده نکنم تا امیدواری یابیمکنی.

و نیز پیغمبر (ص) فرمود: بردباری بر خشم چیره باشد، مهرورزی بر تندخویی چیره باشد، صدقه بر گناه چیره باشد.

سپس امام صادق (ع) فرمود چه بسیار بمانند اینستکه بردیگری چیره باشد.

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله فخرت و زخرت» - فیروز آبادی گفته زخر البحر یعنی بالا گرفت و پر شد و در وادی و نباتات هم به معنی کشش و بلندی بکار رفته است و در مردم گویند به معنی بر خود بالیدن.

من گویم محتمل استکه این جمله‌ها بر سبیل داستان‌سرایی باشد و غرض بیان اینستکه جز خدا تعالی مغلوب و مقهور است از غیر او و خدا همان غالب و قاهر بر همه چیز است جز خود.

قوله «اوتاداً من أن تمید بما علیها» این اشاره است بدانچه خداوند در چند جای از قرآن کریم گفته است:

۱- (۱۵- النحل) و در زمین لنگرها افکنند که مبادا شما را باین سو و آن سو بلغزانند مبرد گفته است یعنی زمین را منع کرد که شما را بلغزانند و گفته شده یعنی تا شما را نبلغزانند و گفته‌اند برای کراهة از اینکه بلغزانند.

۲- قول خدا تعالی (۷- النبأ) و کوهها را میخ نمودیم - برخی مفسرین گفته‌اند معنی میداغزیدن از سه سواست (بالا و راست و چپ) و گفته شده استکه زمین مانند سقف تکان میخورد و میلرزد بواسطه راه رفتن و خدا آن را بوسیله کوهها لنگر داد تا از لرزش آن منع کند و از ابن عباس نقل شده استکه زمین بر روی آب پهن شده بود و بمانند کشتی مردم را برمی گردانید و خدا آن را بوسیله کوهها لنگر داد سبب اختلاف دارند که کوهها چگونه سبب آرامش زمین شدند و در آن چند قول است:

۱- فخر رازی در تفسیر خود گفته استکه چون کشتی را بر روی آب اندازند از این سو و آن سو خم شود و مضطرب باشد و چون اجرام سنگین بار در آن بریزند ثابت و آرام گردد و همچنین هنگامیکه خدا زمین را بر روی آب آفرید مضطرب شد و میلغزید و خدا تعالی کوهها را آفرید و زمین را بدان میخکوب کرد و بسبب سنگینی کوهها روی آب بر قرار شد سپس گوید معترض می تواند این اعتراضات را بکند.

۱- این علت تراش یا حرکات اجسام را بطبع خود می داند یا بتأثیر فاعل مختار بنا بر اول گوئیم تردیدی نیستکه زمین از آب سنگین تراست و باید بزیر آب رود نه آنکه روی آب بماند و بلرزد بخلاف کشتیکه از چوبست و درویش تهی است و بدان سبب روی آب میماند و می لرزد و چون سنگین بار شد پابرجا میشود و آرام می گردد پس فرق آنها ظاهر است.

واما تقدیر دوم که گفته شود زمین و آب بطبع خود اثری ندارند و نزول زمین زیر آب بخلق الهی است طبق جریان عادت و نه زمین طبعی دارد و نه آب که موجب اثر مخصوصی باشد بنابراین علت سکون زمین خواست خداست و وجود کوه اثری ندارد.

۲- لنگر شدن کوهها برای زمین بحساب اینست که زمین روی آب لرزان باشد و بوسیله کوهها متوقف و آرام گردد و این بحث میماند که وقوف زمین در روی آب و در محل مخصوص چه وجهی دارد اگر گوئیم طبع خود زمین است باز هم کوه بی تأثیر میماند و اگر گوئیم بخواست خداست در باره آرامش آنها باید همین را گفت و باز هم کوه بی تأثیر است.

۳- همه زمین یک جسم است و اگر هم باین سو و آن سو حرکت کند برای مردم محسوس نباشد و احساس لرزش زمین هنگام زلزله برای اینست که یک تیکه کوچک آن متحرک میشود بواسطه بخاریکه در درون آن حبس شده است و اگر همه زمین حرکت کند محسوس نگردد چنانچه ساکن کشتی حرکت کشتی را هر چه هم تند باشد احساس نکند پایان کلام فخر رازی.

و ممکن است از اعتراضات او جواب گفت:

جواب اعتراض ۱- ما میگوئیم بطبع خود حرکت میکند ولی اول بار چون سبک بود میلرزید و امواج باسانی آنرا از این سو بآن سو میبرد و بسا برخی قطعه های آن بزیر آب میرفت ولی چون خداوند کوهها را بر آن قرار داد و سنگین شد با آب و موج آب مقاومت کرد و کوهها چون میخ آن را نگاه داشتند و از اینجا:

جواب اعتراض ۲- هم معلوم شد بعلاوه لنگر شدن کوهها برای آرامش زمین توقف ندارد بر اینکه زمین در حیز معینی باشد.

واما جواب از اعتراض ۳- اینست که کلام در مورد حرکت زمین نیست تا گویند حرکت آن برای مردم محسوس نیست بلکه منظور اینست که اگر کوهها نباشد زمین لغزش و گردش و زیر و رو دارد و موجب غرق شدن مردم میشود بعلاوه آن حرکتی که محسوس نباشد حرکت بر یک جهت است و بر یک وضع چون حرکت وضعیکه بر خود چرخد یا حرکت انتقالی مستمر مانند حرکت کشتی بی اضطراب و اما هر گاه در چند جهت حرکت کند و مضطرب باشد محسوس گردد چون حرکت کشتی در حال کولاک دریا و اینست فرق میان آنها.

۲- وجهی است که همین فخر رازی گفته و اختیار کرده است گوید آنچه من در این مبحث مشکل دارم اینست که به دلیل یقینی ثابت شده زمین بشکل کره است و این کوهها بر سطح آن دندانها و پره های تشکیل می دهند بنابراین گوئیم اگر زمین بی کوه و صاف بود بادی سبب می چرخید و زیر و رو میشد زیرا جرم کروی بسیط گرچه بذات خود نمی چرخد ولی بانند سبب بچرخ می افتد ولی چون بر سطح زمین این دندانها و کوهها پدید شد بمانند دندانهای یک کره آن را نگه داری میکنند چون هر کدام این کوهها بطبع خود بمرکز عالم فشار می آورد و بدان متوجه است و بواسطه عظمت و نیروییکه دارد حکم میخ را پیدا میکند که کره زمین را از چرخش باز می دارد پس خلق این کوهها بر روی زمین چون میخها است که بر کره کوبند تا آن را از چرخیدن باز دارد و این کوهها مانعند از چرخش زمین و این حرف آن این است آنچه در این باب بخاطر من رسیده است.

یکی از هوشمندان معاصر بدو چنین اعتراض کرده است :

که سخن او دچار تشویش و پریشانی است از آغاز سخنش بر آید که ملاک استقرار زمین ذات خشونت و دندانهای استکه از کوههاست یا بخاطر اینکه نفوذ آب در میان این دندانها مانع حرکت زمین و جا بجا شدن آنست و در این صورت علت آرامش زمین همان کوهها استکه در میان آبست نه آنچه در ربع مسکون نمایانست و شاید این خلاف ظاهر آیات باشد -

زیرا که خدا میفرماید «و جعل فیها رواسی من فوقها» و حمل بر اینکه کوههای درون آب هم فوق زمین است بعید است یا اینکه اینکوهها بسا که بحرکت زمین کمک کنند چنانکه اگر کوه آب يك جا موج بر دارد یا در آنجا که باین دندانها نفوذ کرده است موج بر دارد بسا که مانع از حرکت شوند اگر آن موج جزئی باشد و یا برای این استکه اجزاء هوایی نافذ در میانه کوههای ربع ظاهر مانع از توج آبند و بمنزله میخهای هواییند که مانع موج زدن آب است چنانچه کوههای درون آب مانع حرکت دادن بادند مرز زمین را در این صورت وجود کوهها در درون و برون آب گاهی بحرکت زمین کمک کنند و گاهی هم جلوگیر باشند و سنگینی کوه در آرامش زمین واستقرار آن اثری ندارد.

و آنجا که گوید جرم بسیط الخ دلالت دارد که بساطت موجب حرکت زمین است یا بتنهائی یا بهمراه خشونت و شاید دلیلش این استکه بسیط نسبت بهم اجزاء مکان يك نواخت است و طبیعت مقتضی استکه مرکز زمین موافق مرکز عالم باشد بهر وضعی بچرخد و آب نمی تواند کوه زمین را از جای خود بکند ولی می تواند آن را در جای خود بچرخاند ولی خلق جبل موجب ترکیب است و مانع حرکت به دور خود.

و بنا بر این ارتفاع جبال اثری ندارد باینکه خداوند جبال را بعنوان شامخات و راسیات مانع حرکت دانسته مگر این وصف برای بیان فوائد دیگر باشد.

واعتراف دیگر این استکه بنا بر این سنگینی هم اثری ندارد با اینکه از آخر کلام فخر رازی بر آید که سنگینی کوهها هم در منع از اضطراب تاثیر دارد و شاید منظورش این باشد که هر سه جهت تضریس و ترکیب و ثقل مانعند.

۳- آنچه بخاطر من آمده است و آن اینستکه تاثیر کوهها در آرامش زمین بواسطه اینستکه در متن زمین بهم پیوسته اند و مانعند از اینکه زمین از هم بپاشد و چون میخهایی هستند که قطعه های يك در را بهم متصل نگاه می دارند و مانع تفرقه آنهایند و این حقیقت در کندن چاههای عمیق عیان میشود که بسا بسنگهای سخت میرسد .

۴- برخی زود گویان گفته اند چون فائده میخکوبی استقرار چیز استکه میخ بدان کوبیده شود و بسا که از این استقرار استفاده شود برای تصرف در آن و فائده کوهها هم این استکه همه زمین زیر آب نرفته است و برای جان داران استفاده از قسمت ظاهر زمین میسر شده و تعبیر به اینکه کوه سبب عدم اضطراب است برای این استکه اگر نبود حیوانات در آب غرقه میشدند و مضطرب می گردیدند.

۵- مقصود از کوهها که لنگر زمینند انبیاء و اوصیاء و علمایند و مراد از زمین هم دنیا است و از رهبران مذهب بجبال تعبیر شده است برای آنکه در راه حق ثابت قدمند و مردم را از

اضطراب و پریشانی در دنیا حفظ میکنند چنانچه کوهها از اضطراب و پریشانی جانداران ممانعتند.

۶- مقصود از اینکه کوهها میخ زمینند این است که بوسیله آنها راه معلوم می شود و مردم بمقاصد خود میرسند و اسباب پریشانی خاطر برای آنها فراهم نمی شود و کوهها از پریشانی خاطر مردم و گم شدن آنها در بیابانها مانع اند. و این سه وجه را یکی از تاویل تراشان بیان کرده است و شیوه او در اکثر آیات و اخبار این است که بدون ضرورت و داعی و علت مانع از اخذ بظاهر آنها دست به تاویل آنها میزند و این خود جرئت بر مالک يوم الدين و افتراء بر حجج رب العالمین است.

۷- اینکه مقصود از زمین قطعهها و تیکههای آن باشد نه همه کره زمین و معنی اینکه کوهها میخ آنست اینست که آن را از لرزش و اضطراب بواسطه زلزله و مانند آن حفظ میکنند که به وسیله حبس بخارات یا جهات دیگری خداوند می داند بوجود می آیند و این وجه قریبی است و مؤید آنست اخبار بسیاری که روایت شده درباره ذوالقرنین که چون بسد رسید و از آن در گذشت و وارد ظلمات شد به ناگاه فرشتهای دید که بر کوهی ایستاده است و پانصد ذراع قد دارد ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

در پاسخ گفت من یکی از فرشتههای رحمن هستم که بر اینکوه گماشتهام و در جهان کوهی نیست جز آنکه رگی از آن بدینکوه پیوسته است و چون خدا خواهد شهری را بلرزاند بمن وحی فرستد تا آن را بلرزانم و ما در این جا سخن را طول دادیم و از اختصار قدم فرانهادیم زیرا در آن بحثها است که اعلام در آن بلغزند و سرگردان همانند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه ملاحظه شد سخنان دانشمندان بزرگ گذشته اسلام از قبیل فخر رازی و مجلسی بر اساس فلسفه غلط یونانی است که زمین جز ربع مسکون در آبست و آب بعنوان یک کره بر آن احاطه دارد و ربع مسکون زمین هفتی عمیانت و همه این مبانی غلط و خلاف حقیقت در آمد و با اینکه هزار سال در میان دانشمندان بشر اصولی مسلم بشمار میرفت با اکتشافات جدید بطلان آن معلوم شد زیرا مسلم شده است که آب بعنوان یک کره فوق زمین وجود ندارد که ما دنبال آن بگردیم که چرا ربع زمین از آب بیرونست بلکه آب دریاهاست که بیشتر روی زمین را فرا گرفته است ولی بحساب یک جزء زمین هستند و در حقیقت زمین و دریا هر دو یک کره را تشکیل می دهند که در اینکره گودیهای پر از آب وجود دارد و بر آمد گیها و دشتها، و این گودیها اقیانوس و دریا و خلیج و دریاچه است و آن بر آمد گیها کوه و تپه است.

و بعلاوه یک اصل یونانی دیگر هم در میان بود که:

زمین مرکز ثقل عالمست و همه اجسام ثقلیه میل بر مرکز زمین دارند و زمین ساکن است و همه کرات و سیارات بدور آن می چرخند و این اصل یونانی هم امروز نقض شده است و می گویند زمین هم بدور خود می چرخد و هم در یک مدار بیضی به دور آفتاب می چرخد بعد از توجه باین مطالب روشن می شود که تمام این تحقیقات فخرالدین رازیها و هم مجلسی ره تا آنجا که بر این اصول یونانی اتکاء دارد همه بیهوده و باطلست.

مثل اینکه مجلسی ره کوهها را وسیله تماسک زمین می داند باعتبار اینکه در درون زمین بهم پیوسته اند و بوسیله آنها اجزاء زمین بهم میخکوب شده است و محفوظ مانده است.

ولی باین حال موضوع اینکه کوهها اوتاد زمین هستند و زمین را از لغزش نگه می دارند يك اصل قرآنی بحسابست و قطع نظر از اخبار قرآن مجید برای کوهها این عنوان را مکرر ثابت کرده است که کوهها لنگر زمین هستند و کوهها میخ زمین هستند و بسواسطه کوهها زمین از اضطراب محفوظ است.

اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس و فیزیولوژی قابل انطباق نیست و هر آن تحقیقاتی که بر اصول آنان مبتنی است پوچ و بیهوده است ولی این حدیث بسا اصول علمی جدید قابل انطباقست و هم آیات قرآن مجید هم که کوهها را لنگر زمین معرفی کرده است قابل توجیه است.

راجع بحدیث باید گفتکه ممکن است مقصود از بحار سفلیکه نخست آفریده عالم ماده بحساب گرفته است همان ماده نخست باشد که مبدأ تکوین منظومه های شمسی فضا است زیرا دانشمندان امروز را عقیده اینستکه ماده اولی در عمق عمیق بصورت طوفانهای بزرگ و گرد باد های لولپی شکل در می آیند و پس از گذشت روزگار آن مدید یکباره بدور خود میچرخند و میجویند و میخورند ستاره ها از آنها تکوین می شوند که یکی از آنها همین زمین است .

و تعبیر حدیث بکلمه بحار سفلی با این معنی بسیار چسبنده است زیرا اولاً بلفظ جمع آورده است (دریاها) و این تعبیر بر کره آب بدان معنیکه یونانیان گفته اند تطبیق نمی شود زیرا کره آب در فلسفه طبیعی یونان بسیط است و یکی است و تعددی ندارد و بلکه تعدد آن بنظر آنها ممتنع است و قرینه دیگر تعبیر بسفلی است یعنی بسیار عمیق و این وصف هم بر کره آب بنظر فلسفه یونانی تطبیق نمیشود زیرا که کره آب سفلی یعنی پائین تر نیست و خصوص نسبت بکره زمین بعقیده آنها علیا است نه سفلی بنا بر این آنچه معنائیکه لفظ بحار سفلی بر آن تطبیق شود همان دریاهای طوفانی ماده است که بطور کثرت در فضا بوده و اکنون هم هست و از آنها تعبیر بتیکه های مه شده است و این تیکه های مه آلود که هم دروسعت و هم در دورنمای خود دریائی هستند بر اثر تطور بجوش می آیند و می خروشدند و تبدیل به يك گرد باد فضائی بسیار چرخنده میشوند و این تعبیر بسیار بقامت آنها رسا است که :

«فخرت و زخرت» بر خود بالید و جوشان و خروشان شد و از این گرد باد جوشان ماده خداوند سیارات را می آفریند یعنی بر اثر تعجر و سرد شدن و یا بر اثر وضع دیگری این جوش و خروش پیاپیان رسیده است و آن ماده طوفانی بصورت سیارات آسمانی در آمده و پس از این توضیح برای فهم جمله دوم حدیث که خداوند کوهها را آفرید تا زمین را از اضطراب آرام کردند توجه باین اصل علمی بجا است :

دانشمندان فلک شناس امروزه می گویند پس از اینکه يك طوفان فضائی ماده تبدیل به ستاره میشود این ستاره ها مدت ها در فضا سرگردان و ویلانند و بی نظم بهر سو میروند و میدوند تا آنکه در مدار مخصوصی جای گیرند و بگرد مرکز ثابت که خورشید آن منظومه است وضع ثابتی پیدا کنند و این دوران سرگردانی و این سو و آن سو شدن سیاره و یا ستاره را که از آن ماده طوفانی پدید شده است هم حدیث و هم قرآن به کلمه «مساد» تعبیر کرده یعنی این سو و آن سو رفتن.

اکنون توجهی بشرح کلمه «ماد»:

المنجد: ماد، میمد، میدا و میدانا = تحرك و اضطراب و زاغ: چنید و پریشان شد و بیكسود

گفته میشود ماد التارض یعنی چرخید «مادت الغصن» شاخه درخت باین و آن سو شد «مادالرجل» تپه ختر کرد و شانه بالا انداخت یا دچار سر گیجه و غش شد بخاطر مستی یار کوب دریا و مانند آن پایان نقل ازالمنجد.

باتوجه بموارد استعمال کلمه «ماد» روشن میشود که مقصود از اینکه زمین دچار اضطراب بوده اشاره بهمان دوران سرگردانی ستاره های يك منظومه شمسی است که مدتها طول میکشد تا در مدار خود مستقر گردد و بنابراین باید گفت تشکیل کوهها در هر سیاره و هم در زمین نشانه تحجر کامل ماده است و مقارن دوران استقرار آنهاست در مدار مخصوص خود و بعبارت دیگر این دندانهای بزرگ يك ستاره فضائی مانند زمین بمنزله پره هائی است که در يك چرخ تعبیه میکنند و وجود این پره ها در انتظام گردش آن چرخ اثر بسزائی دارند و پس از توجه باین موضوع بخوبی معلوم میشود که حدیث چه منظوری را بیان کرده است و بچه حقیقت علمی نظر دارد، میفرماید کوهها را چون میخ بر کره زمین کوبیده و آن را از سر گردانی در آورده و بوسیله این کوهها که پره مانند بر گرد آن در آمده اند در مدار خود قرار گرفته و بگردش وضعی و انتقالی خود ادامه میدهد و تعبیرات قرآن در این زمینه بسیار شیوا و گویا است :

۱- کوهها چون میخ بر زمین کوبیده شده اند و تا مسافت قابل توجهی در آن فرو رفته و ریشه دارند.

۲- کوههای بلند میخهای بلندی هستند که در زمین هم تا عمق بیشتری نشسته اند.

۳- کوهها لنگر کشتی زمینند که در دریای فضا شناور است و آن را در مدار مخصوص خود نگه داری میکنند از اینکه از مدار خود باین سو و آنسو بیرون رود.

و مطلب دیگری که در این جا قابل توجه است موضوع اندیشه در این تعبیرات پر معنای قرآن و اخبار ائمه معصومین است که در بیان طبیعیات کرات و افلاک بهیچوجه با اصطلاحات علمی دایر و رائج آن عصر که فلسفه یونان بوده هم نفس نشده است و با تعبیراتی این حقائق علمی را بیان کرده است که امروزه هم میتوان بهمان تعبیرات حقائق علمی بشر را تا آنجا که کشف شده تعبیر کرد و این خود یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن بشمار میرود.

و در جمله سوم که میفرماید خداوند آهن را آفرید تا کوهها را خوار و رام سازند اشاره ایست بترقی صنعت در محیط انسانی که امروزه دل کوهها را میشکافد و از میان آن تونلها و راه آهنها میگذراند و از شکم آن مواد سرشار نفت و ذغال سنگ و انواع دیگر معادن را بیرون میکشد.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فترجی و تخاف» یعنی من تو را زنده نکنم تا زنده بودنت برای دوزخیان مایه امید نجات شود و برای بهشتیان مایه ترس زوال نعمت بهشت گردد و ذبح موت شاید کنایه از ذبح نمونه ای باشد بدین نام تا هر دو دسته بهشتی و دوزخی بمشاهده و عیان بدانند که مرك از میان برداشته شد در صورتیکه اعراض را در آخرت قابل تجسم ندانیم زیرا از خرد بدو راست.

۱۳۰- عنه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال له: يا رسول الله أوصني فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: فهل أنت مستوص إن أنا أوصيتك؟ حتى قال له ذلك ثلاثاً وفي كلِّها يقول الرجل: نعم يا رسول الله، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: فإني أوصيك: إذا أنت هممت بأمر فتدبر عاقبته فإن يك رشداً فامضه وإن يك غيافاً فانتبه عنه.

۱۳۱- وبهذا الاسناد أن النبي صلى الله عليه وآله قال: ارحموا عزيز أذل وغنياً افتقر وعالمماً ضاع في زمان جهال.

۱۳۲- وبهذا الاسناد قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لأصحابه يوماً: لا تطعنوا في عيوب من أقبل إليكم بمودته ولا توقفوه على سيئة يخضع لها فإنها ليست من أخلاق رسول الله صلى الله عليه وآله ولا من أخلاق أوليائه.

قال: وقال أبو عبد الله عليه السلام إن خير ما ورث الآباء لأبنائهم الأدب لا المال؛ فإن المال يذهب والأدب يبقى، قال مسعدة: يعني بالأدب العلم.

قال: وقال أبو عبد الله عليه السلام: إن أجلت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لأدبك لتستعين

۱۳۰- از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و باو گفت با رسول الله بمن سفارشی کن، رسول خدا (ص) باو فرمود آياتو سفارش پذیری اگر منت سفارش کنم؟ سه بار جمله را باو باز گفت و آن مرد در هر بار پاسخ داد: آری یا رسول الله و پس از آن رسول خدا (ص) به او فرمود من تودا سفارش میکنم که هر گاه آهنگ کاری کردی در انجام آن خوب بیندیش و در باره آن پیش بینی بسزائی بکن و اگر درست است و خوش عاقبت است آن را انجام بده و اگر گم راهی و بدسرانجامی است آن را وانه.

۱۳۱- فرمود (ص): رحم کنید بعزیزیکه خوار شده و بتوانگریکه درویش و مستمند شده و بعالمیکه در دوران نادانها گرفتار شده و گم نام گردیده (۱)

۱۳۲- مسعدة بن صدقه گوید از امام صادق (ع) شنیدم يك روز بیاران خود میفرمود: هر که دوستانه بشما روی کرد با چنگال سرزنش و نکوهش چهره او را نخرائید و بد کرداری کمر- شکن وی را بیادش میآوردید زیرا این کار ناهنجار نه از شیوه رسول خدا است (ص) و نه از شیوه دوستان و جانشینان او.

گوید: امام صادق (ع) فرمود: راستی بهترین ارثی که پدران به پسران دهند ادب است نه مال- دنیا زیرا مال رفتنی است و ادب میماند.

مسعدة گوید مقصودش از ادب دانش است.

گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر دوروز هم از عمرت مانده يك روزش بادب آموزی پرداز

هر عزیزی کو شده خوار و پکر
همچو دانائی به نادانان دچار

۱- گفت پیغمبر که رحم آرید بر
وان توانگر کو شود درویش وزار

به علی يوم موتك ؛ فقیل له : وماتك الاستعانة ؟ قال : تحسن تدبیر ما تخلف وتحكمه .

قال : وكتب أبو عبد الله عليه السلام إلى رجل : بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإن المنافق لا يرغب فيما قد سعد به المؤمنون والسعيد يتعظ بموعظة التقوى وإن كان يراد بالموعظة غيره .

۱۳۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن علي بن أسباط قال : أخبرني بعض أصحابنا عن ثمان بن مسلم قال : قال أبو جعفر عليه السلام : يا ابن مسلم الناس أهل رياء غيركم و ذلكم أنكم أخفيتم ما يحب الله عز وجل وأظهرتم ما يحب الناس والناس أظهورا وما يسخط الله عز وجل وأخفوا ما يحب الله ، يا ابن مسلم إن الله تبارك وتعالى رآف بكم فجعل المتعة عوضا لكم عن الأشرطة .

تا برای روز مردن خود یاوری اندوزی باو گفتند باور اندوختن چیست؟ در پاسخ فرمود آنچه بجای خودی خوب پیروزی و محکم و فرزانه اش سازی.

گوید : امام صادق (ع) این نامه را بمردی نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اما بعد براستی منافق بی ایمان رغبتی ندارد بد آنچه که سعادت مند شوند با آن مؤمنان - سعادت مند پند پر هیز کاری را بپذیرد و گرچه آن پند به دیگری در گیرد.

۱۳۳ - از محمد بن مسلم گوید امام باقر (ع) فرمود ای پسر مسلم همه مردم جز شماها گرفتار خود نمائیند برای اینکه شماها آنچه را خدا خواهد نهان دارید و آنچه را مردم دوست دارند عیان سازید و مردم دیگر آنچه خدا عزوجل را بخشم آورد عیان سازند و آنچه را خدا دوست دارد نهان سازند و زیر پا کنند .

ای پسر مسلم راستی خدا تبارک و تعالی بشما مهر و رزیده و متعه زنان را برای شما بجای نوشابه های مست کننده مقرر ساخته است.

شرح - متعه - یکی از عقود مشروع اسلامی است که پیغمبر (ص) آنرا تشریح کرد برای آماده کردن بهره مندی هر چه بیشتر مرد و زن بوجه آبرومند و قانونی و آن عبادت از قرار همسری مردی است با زنی در مدت معینی که دلخواه هر دو است و با قرار بهره مندی محدود یا نامحدودی که دلخواه هر دو است.

و در ضمن این قرار مرد باید متعهد شود که مبلغی بعنوان مهر بزن بپردازد کم باشد یا بیش و در نظر من يك حقیقت خاصی است جدا از نکاح و ازدواج و هیچگونه آثار و تعهدات آنرا ندارد مانند نفقه و توالث و احکام عمده طلاق وظهار و ایلاء و لعان در آن نیست و تشریح آن مورد اتفاق مسلمانانست و در حقیقت ابتکار تشریحی اسلامیست زیرا این عنوان در جامعه عرب نبوده است و عرب در برابر نکاح معمولی تملك زنان را قانونی می دانسته و در غیر این دو صورت همان ارتباط نامشروع را معمول می داشته که زنی را رفیق خصوصی خود می گرفته است بعنوان (خدن) - (مترس) و یا بعنوان فحشاء در برابر اجرتی و یا بی اجرت با او نزدیک میشده است.

۱۳۴ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن معمر بن خلّاد قال : قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام : قال لي المأمون : يا أبا الحسن لو كتبت إلى بعض من يطيعك في هذه النواحي النبي قد فسدت علينا ، قال : قلت له : يا أمير المؤمنين إن وفيت لي وفيت لك إنما دخلت في هذا الأمر الذي دخلت فيه علي أن لا أمر ولا أنهي ولا أولي ولا أعزل وما زادني هذا الأمر الذي دخلت فيه في النعمة عندي شيئاً ولقد كنت بالمدينة وكتابي يتنقذ في المشرق والمغرب ولقد كنت أركب حمازي وأمر في سكك المدينة وما بها أعز منّي وما كان بها أحدٌ منهم يسألني حاجة يمكنني قضاؤها له إلا قضيتها له ، قال : فقال لي : أفي لك .

اسلام قانون متعدها بعنوان يك توسعه كامل در ارتباط زن و مرد تشریح کرد و این تشریح بنظر برخی خرمقدسان عرب مانند عمر ناروا می نمود و مخالف با شعار عربیت شمرده میشد و از این روعمر در طول مصاحبت با پیغمبر (ص) نتوانست این حقیقت را هضم کند و وقتی حکومت بدست او افتاد بعنوان يك فرمان خصوصي آن را غدقن کرد و این قانون اسلامی را توقیف نمود و چون باطبع عربی صحابه موافق بود مورد رضایت اکثر صحابه قرار گرفت و يك قانون دزجه دوم شناخته شد و سپس فقهاء عامه بتوجیه و دلیل تراشی برای آن برآمدند.

و در این حدیث بدین حقیقت اشاره شده است که این تشریح يك سرگرمی معقولي است برای انسان و شهوت وی بوضع آبرومندی تحلیل میرود و از ارتکاب سرگرمیهای نامعقولي چون استعمال نوشابه های الکلی و هرزگی مصون میشود.

۱۳۴ - از معمر بن خلّاد گوید امام رضا (ع) بمن فرمود : که مأمون بمن گفت ای ابا الحسن کاش نامه هائی ب برخی پیروان خود در نواحی دچار شورش و انقلاب بر علیه مامین نوشتی فرمود من باو گفتم یا امیرالمؤمنین اگر برای من نسبت به قراردادی که شده وفاداری کنی من هم برای تو وفاداری میکنم، همانا من در امر ولایت داخل شدم که نه فرمانی دهم و نه غدقنی کنم و نه حکمرانی گمارم و نه حکم رانی را از کار برکنار کنم و پذیرش ولایت عهد من برای من مایه فزونی نعمت و مقامی نشده است، من در مدینه بودم و نامه ام در مشرق و مغرب نفوذ داشت سوار بر الاغ خود میشدم و در کوچه های مدینه گذر میکردم و در آن ازم عزیزتری نبود، در آنجا کسی از اهل مدینه نبود که از من درخواستی کند و من بتوانم آن را انجام دهم جز اینکه آن را انجام میدادم برای او، فرمود در پاسخ من گفت من بتو وفادارم.

شرح - از این حدیث استفاده میشود که منظور مأمون از آوردن امام رضا بخراسان و وارد کردن او در حکومت استفاده از نفوذ آن حضرت بوده است در خنثی کردن شورش انقلابی ملت های ستمکشیده که در اطراف کشور پهناور آن روز بر اثر فشار حکم رانان و وابستگان درباریان و شاهان وقت بستوه آمده و در مبارزه جدی و پی گیری وارد شده بودند و جهت خود داری آن حضرت از قبول خلافت این بوده است که دستگاه مأمونی می خواسته است با معرفی آن حضرت بعنوان خلیفه وقت سرپوش روی جنایات خاندان خود بگذارد و پایه حکومت خود را محکم سازد و شورش و

۱۳۵ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال النبي صلى الله عليه وآله : حقُّ علي المسلم إذا أراد سفرًا أن يُعلم إخوانه وحقُّ علي إخوانه إذا قدم أن يأتوه .

۱۳۶ - وبهذا الاسناد قال: قال النبي صلى الله عليه وآله : خلّتان كثير من الناس فيهما مفتون: الصحة

والفراغ .

مبارزه حق جویان را سرکوب و خفه نماید و امام زیر این باد نرفت تا او را مجبور کرد بید ی رفتن و لایت عهد که از این راه او را خرده خرده وارد امور کند و حضرت هم شرط عدم مداخله مطلق در کارها را نمود و ظاهراً منظور حضرت اینست که طبق عهدیکه بامن کردی باید مرا از تبلیغات حکومتی هم معاف داری و از نامه نگاری من صرف نظر کنی.

۱۳۵ - از امام صادق (ع) که پیغمبر (ص) فرموده: بر مسلمان بایست که چون می خواهد سفر کند به برادران دینی خود خبر دهد و بر برادرانش هم بایست که هر گاه از سفر آید از او دیدن کنند.

شرح - از مجلسی ره - « قوله حق » - یعنی ثابت و لازم است و حمل بر استحباب شده پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم حق تعهدی است که بر اثر قرار یا اعتبار و تشریح شارع مقدس بر عهده مکلف آید و مراعات آن ادای آنست و اگر ادانشد چه اثری دارد؟ باید از دلیل دیگری استفاده شود آثار پرداخت نکردن حق یا غرامت است مانند حقوق مالی و یا کیفر و عقابست با مراتب متعدده ای که دارد و یا صرف سرزنش و توبیخ است و دلیل اثبات حق به نفس خود اثبات این آثار را نمیکند و در هر جا بدلیل مخصوص باید ثابت شود مثلاً فطره حق لازمی است ولی اگر تا ظهر روز عید ماه رمضان پرداخت نشد غرامتی ندارد گو اینکه عقاب دارد مانند نفقه اقارب و نفقه زوجه هم در هر دو حق واجب است و اگر پرداخت نشد غرامت دارد.

و نکته دیگری که از این حدیث استفاده میشود اینست که این دو حق در برابر هم می باشند و اگر شخص هنگام سفر برادر دینی خود خبر داد و بعبارت دیگر با او خدا حافظی کرد و این احترام را از او رعایت کرد هنگام مراجعت هم بر او حق دارد که از او دیدن کند و این احترام او را با این عمل ع - وض دهد و اگر با او خبر ندهد و با او خدا حافظی نکند از او در برابر حق دیدن ندارد و حق گله از او ندارد گرچه حق دیدار مطلق که میان برادران دینی مشروع است بجای خود باقی است.

۱۳۶ - پیغمبر (ص) فرمود: دو خصلتند که بسیاری از مردم در آن دو بفتنه اندرند:

۱ - تندرستی ۲ - فراغت .

شرح - از مجلسی ره - قوله فیهما مفتون - چند وجه دارد:

۱ - بمعنی اختیار و آزمایش باشد یعنی بیشتر مردم بوسیله این دو آزمایش میشوند از طرف خدا که آیا شکر آنرا میگذارند و قدر آنرا میدانند یا نه؟

۱۳۷ - وبهذا الاسناد قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من أساء به الظن ، ومن كتم سره كانت الخيرة في يده .

۱۳۸ - الحسين بن محمد الأشعري ؛ عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن شاذان ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال لي أبي : إن في الجنة نهر يقال له : جعفر على شاطئه الأيمن درة بيضاء فيها ألف قصر في كل قصر ألف قصر لمحمد وآل محمد عليهم السلام وعلى شاطئه الأيسر درة صفراء فيها ألف قصر في كل قصر ألف قصر لإبراهيم وآل إبراهيم عليهم السلام .

۱۳۹ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما التقت فئتان قط من أهل الباطل إلا كان النصر مع أحسنهما بقية على [أهل] الإسلام .

۲- بمعنی گمراهی ۳- بمعنی گناه ورزی ۴- بمعنی عذاب. یعنی بیشتر مردم از تندرستی و فراغت خاطر سوء استفاده کنند و گمراه شوند و یا گناه کار گردند و یا عذاب کشند.

۱۳۷- امیرالمؤمنین (ع) فرمود: هر که خود را در معرض تهمت و بدبینی انداخت باید سرزنش نکند کسی را که باو بدگمان میشود و هر که راز خود نهان دارد اختیار بدست او است.

۱۳۸- از شاذان که امام کاظم (ع) بمن فرمود. که پدرم بمن فرموده است در بهشت نهیست که نام آن جعفر است و بر کناره راستش يك در سپید است که در آن هزار کاخست و در هر کاخی

هزار کاخ دیگر و همه آن از آن محمد و آل محمد است (ص) و بر کناره چپش يك در زردی است و در آن هزار کاخ است و در هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از ابراهیم و آل ابراهیم است

۱۳۹- از امام صادق (ع) فرمود: هرگز دو لشکر و دودسته از اهل باطل با هم روبرو نشوند و ستیزه نکنند جز اینکه پیروزی با آن دسته است که نسبت باهل اسلام بهتر رعایت دارند و مسلمین را

بهتر حفظ میکنند.

شرح- از مجلسی ره- «قوله مع احسنهما بقية» یعنی هر کدام رعایت بهتری از اسلام دارند و باین معنا است قول خدا تعالی (۱۱۷- هود) رعایت کنندگانی که از تباهی در زمین جلوگیری

کنند- و حاصل اینستکه رعایت دین اسلام مایه پیروزی و غلبه است چنانچه گفته اند ملك و ملت توام یکدیگرند پایان نقل از مجلسی ره . .

من گویم حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است و با اینکه تعلیمات قرآن و اسلام در جوهر خود مردم را بایمان و پرستش خداوند دعوت میکنند ولی

بعنوان مقدمه و هدف درجه دوم بمران و آبادی و صلح مردم هم دعوت میکنند و هر کس هم این هدف درجه دوم را رعایت کند مورد تایید خداوند جهانست.

۱۴۰ - عنه ؛ عن أحمد ، عن علي بن حديد ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال :

جبت القلوب على حب من يتفعلها و بغض من أضر بها .

۱۴۱ - محمد بن أبي عبد الله ، عن موسى بن عمران ، عن عمه الحسين بن عيسى بن عبد الله

عن علي بن جعفر ، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السلام قال : أخذ أبي بيدي ثم قال : يا بني إن

أبي محمد بن علي عليه السلام أخذ بيدي كما أخذت بيدك وقال : إن أبي علي بن الحسين عليه السلام أخذ بيدي

وقال : يا بني ! اعمل الخير إلى كل من طلبه منك فإن كان من أهله فقد أصبت موضعه و إن لم

يكن من أهله كنت أنت من أهله ؛ و إن شتمك رجلٌ عن يمينك ثم تحول إلى يسارك فاعتذر

إليك فاقبل عذره .

۱۴۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمد بن

مسلم ، والحجّال ، عن العلاء ، عن محمد بن مسلم قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : كان كل شيء ماء و

كان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثم أمر النار فحمدت فارتفع من خمودها

دخان فخلق الله عزّ وجلّ السموات من ذلك الدخان وخلق الله عزّ وجلّ الأرض من الرماد

ثم اختصم الماء والنار والريح فقال الماء : أنا جند الله الأكبر وقالت النار : أنا جند الله الأكبر

۱۴۰ - از امام صادق (ع) که فرمود: دلها سرشته شدند بر دوستی هر کس بدانها سود رساند

و بدشمنی هر کس بدانها زیان رساند.

شرح - از مجلسی ره - غرض تشویق باینستکه ب مردم سود رسانند تا دوستی آنها را بدست آورند

و از زیان رساندن ب مردم بر حذر باشند تا دشمن آنها نشوند پایان نقل از مجلسی ره . من گویم گویا

شاعر از این جا درك کرده و گفته است :

جانب دلها نگاه دار که سلطان
ملك نگیرد اگر سپاه ندارد

۱۴۱ - از علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) که پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسر

جانم راستی پدرم محمد بن علی دست مرا گرفت چنانچه دست تو را گرفتم و فرمود: پدرم علی بن

الحسین (ع) دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم هر کس از تو خوبی درخواست کرد درفش

مدار اگر شایسته آن باشد تو کاری بجا کرده ای و اگر هم شایسته آن نیست تو خود شایسته آنی

و اگر مردی در سوی راست تو دشنامت داد و بسوی چپت جابجا شد و از تو پوزش خواست پوزش

وی را بپذیر و از او در گذر.

۱۴۲ - از محمد بن مسلم گوید: امام صادق (ع) فرمود: همه چیز آب بود و عرش وی بر آب

استوار بود؛ خدا عزّ ذکره فرمان کرد تا آن آب شعله آتشین بر آورد و با آتش فرمان داد خاموشی

گرفت از خاموشی آن دودی برخاست و خدا عزّ وجلّ آسمانها را از آن دود بیافرید و خدا عزّ وجلّ

زمین را از خاکستر آفرید، سپس آب و آتش و باد با هم خصومت آغاز کردند آب گفت من بآب الله

وقالت الریح : أنا جند الله الأكبر ؛ فأوحى الله عز وجل إلى الریح أنت جندي الأكبر .

اکبرم و آتش گفت من جندالله اکبرم و باد گفت من جندالله اکبرم و خدا عزوجل بیاد وحی فرستاد که توئی لشکر بزرگتر من.

شرح - از مجلسی ره - این حدیث با همین سند و با همین مضمون در حدیث شصت و هشتم گذشت پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت روشنی دارد بر اینکه مقصود از آبیکه مایه و پایه آفرینش جهان است همان ماده نخست است و بنا بر تحقیق دانشمندان امروز بصورت قطعه بسیار وسیع و پردامنه مه در عمق عمیقی از فضا وجود داشته و این قطعه‌های وسیع در پیش رفت خود بصورت یک گرد باد های خروشان و شعله‌ور فضائی در آیند که از آنها تعبیر بزوابع حلقیه کنند و پس از یک دوره طولانی فرو نشینند و سیارات یک منظومه شمسی از آنها پدیدار گردد و تعبیر از این تیکه مه فضائی بآب بسیار مناسب است:

۱ - دورنمای آنها همانند یک دریای بیکرانه آبست.

۲ - جسم سیالی است که در زبان عمومی تعبیری جز با کلمه ماء در عربی و آب در فارسی ندارد

۳ - آب در تحلیل و تجزیه خود بهمین مواد میرسد.

و آسمان همان فضای یک منظومه شمسی است که بوسیله همین ستاره و سیارات چهره خود را مینماید و بعبارت دیگر آسمان در نظر عرف چیزی نیست جز همان منظره فضائی که بوجود ستاره ها معلوم و مفهوم میگردد بلکه از نظر علمی هم فلاسفه یونان برای اثبات افلاک دلیلی جز همان سیارات و ستاره‌ها و وضع حرکات آنها نداشته‌اند و تعبیر یک فضای ستاره نما با آسمان با مفهوم عرفی و علمی این کلمه موافق است و اینکه میفرماید خداوند فرمان داد و این آب شعله‌ور بآتش شد بهترین بیان تبدیل یک قطعه مه فضائی است بیک طوفان آتش زا که مطابق تحقیق دانشمندان فضائی امروزه است و اگر این حقیقتیکه امروز در پیدایش منظومه های شمسی میگویند با یک زبان عمومی بخواهیم ادا کنیم و آن هم در آن تاریخ که امام باقر (ع) سخن گفته است بهتر و شیوا تر از این نمیتوان گفت.

(حدیث زینب العطاره)

۱۴۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن عبد الرّحمن بن أبی نجران ؛ عن صفوان ، عن خلف بن حمّاد ، عن الحسين بن زید الهاشمی ، عن أبی عبد الله عليه السلام قال : جاءت زینب العطاره الحولاء إلى نساء النبی صلى الله عليه وآله وبناته و كانت تبیع منهنّ العطر فجاء النبی صلى الله عليه وآله وهي عندهنّ فقال : إذا أتینا طابت بیوتنا فقالت : بیوتک بریحک أطیب یارسول الله ، قال : إذا بعت فأحسنی ولا تغشینی فانّه أتقی وأبقى للمال ، فقالت : یارسول الله ما أتیت بشیء من بیعی وإنّما أتیت أسألك عن عظمة الله عزّ وجلّ ، فقال : جلّ جلال الله سأ حدّثک عن بعض ذلك ؛ ثمّ قال : إنّ هذه الأرض بمن علیها عند اللّتی تحتها کحلقة ملقاة فی فلاة قی وهاتان بمن فیهما ومن علیهما عند اللّتی تحتها کحلقة ملقاة فی فلاة قی والثالثة حتّی انتهى إلى السابعة وتلاه هذه الآیة «خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهنّ»

حدیث زینب عطاره

۱۴۳- از حسین بن زید هاشمی از امام صادق (ع) فرمود: زینب عطر فروش که بانومی قبیح بود نزد همسران و دختران پیغمبر (ص) آمده و بکسان خاندان پیغمبر عطر میفروخت، پیغمبر بخانه آمد و زینب در میان آنان بود، رو باو کرد و فرمود: هر گاه تو نزد ما بیائی خانه های ما خوش بو میشود.

زینب - یا رسول الله خانه های تو بیوی خوش خودت خوشبو تر است.

پیغمبر (ص) هر گاه فروش کنی خوب بفروش و غش مکن و با عطر چیزی دیگر آمیخته مکن زیرا که پرهیزکاری بهتری است و برای دارائی نگهدارتر است.

زینب - یا رسول الله من اکنون نیامدم چیزی بفروشم و آمدم از عظمت خدا عز وجل از شما بپرسم.

رسول خدا (ص) - جل جلاله من بخوبی برخی از آن را برای تو باز گویم:

فرمود: راستی این زمین و هر که در آنست در برابر آنچه زیر آن قرار گرفته است چون حلقة ای است که در سرزمین پهناوری تهی افتاده باشد و این هر دو با آنچه در آنها و بر آنها است در برابر آنچه زیر آنهاست چون حلقة ای است که در فلاتی تهی افتاده اند و سومی هم تنها برسد بهفتمی و این آیه را خواند (۱۲ - الطلاق) آفرید هفت آسمان را و از زمین هم بمانند آنها شرح - از مجلسی ره - «قوله عند اللّتی تحتها» از این عبارت استفاده میشود که زمین هم طبقاتی دارد روی یکدیگر و برخی هفت زمین را بهفت اقلیم تفسیر کرده و برخی خود زمین راسه طبقه دانسته گرد هم:

۱- خاک صرف بسیط ۲- گل که مخلوط با آبست و بر زبر آنست ۳- طبقه ظاهره روی زمین

که با آب يك کره بحسابست و هوا هم خود سه کره است:
 ۱- هوای گرد زمین تا مسافتی که حرارت آفتاب در آن منعکس میشود و قابل تنفس و زندگی است.

۲- هوای خالص زمهریری تهی از حرارت.

۳- هوای مجاور کره نار.

و کره نار هم یکی و این مجموع میشود ۷ که زیر فلک و در برابر آبست، و برخی زمین را دو کره دانسته و آب را کره سوم و برخی هوا را دو کره شمرده و برخی چهار کره و اساس همه اینست که زمین در برابر آسمان باشد و باینهفت طبقه تفسیر گردد و حمل آیات و اخبار بر این تاویلات دور است.

و وجه دیگری در ۷ زمین و ۷ آسمان از امام رضا روایت شده است؛ علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسین بن خالد روایت کرده که گوید بامام رضا (ع) گفتم بمن خبر ده از تفسیر قول خدا (۷- الذاریات) والسماء ذات العجبک.

در پاسخ فرمود: یعنی آسمان با زمین در رشته کشیده شده و خوب بهم بافته است (مجمع البحرین گوید حبک الثوب اذا جاد نسجه) و انگشتان خود را مشبک کرد.

راوی- چگونه آسمان با زمین بهم بافته است با اینکه خدا میفرماید (۲- الرعد) بر آورده است آسمانها را بی ستونهائی که شماها بچشم خود بنگرید.

امام (ع)- سبحان الله نیست که میفرماید بی ستونها که شما بنگرید و بچشم شما آیند؟

راوی- چرا.

امام (ع)- پس در اینجا ستونها است ولی شماها نمیبینید.

راوی- خدا مرا قربانت کند این چگونه میباشد؟

گوید امام مشت چپ خود را گشود و کف راست را بزیر آن نهاد و فرمود: این زمین دنیا است و آسمان دنیا بر زبر آنست بمانند گنبدی و دوم زمین بر زبر آسمان دنیا است و دوم آسمان چون گنبدی روی آنست و زمین سوم بالای آسمان دوم است و سوم آسمان بالای آن گنبدیست و زمین چهارم بالای آسمان سومست و آسمان چهارم گنبدیست بر فراز آن و زمین پنجم بالای آسمان چهارمست و آسمان پنجم گنبدیست بر فراز آن و زمین ششم بالای آسمان پنجمست و آسمان ششم گنبدیست بر زبر آن و زمین هفتم بالای آسمان ششمست و آسمان هفتم بالای آن چون گنبدیست و عرش رحمن بالای هفتم آسمانست و اینست معنی قول خدا تعالی (۱۲- الطلاق) آفرید ۷ آسمان و از زمین هم بمانند آنان، امر در میان آنها فرود آید.

و اما صاحب الامر همان رسول خدا (ص) است و وصی بعد از رسول خدا (ص) که قائم روی زمین است و همانا که امر بوی فرود آید از بالا از میان آسمانها و زمینها.

راوی- پس زیر پای ما جز همان یک زمین نیست؟

امام (ع)- زیر پای ما جز يك زمین نیست و راستی آن شش بالای سر ما هستند (پایان حدیث امام رضا).

والسبع الأرضين بمن فيهن ومن عليهن على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۱
والديك له جناحان جناح في المشرق وجناح في المغرب ورجلاه في التخوم، والسبع والديك
بمن فيه ومن عليه على الصخرة كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۲ والصخرة بمن فيها ومن عليها على
ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۳ والسبع والديك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه
على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۴ والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم
على الهواء الذاهب كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۵ والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم
والهواء على الثرى كحلقة ملقاة في فلاة قبي^۶، ثم تلا هذه الآية «له ما في السموات وما في الأرض وما
بينهما وما تحت الثرى» ثم انقطع الخبر عند الثرى، والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر

و ممکنست این هر دو معنی از هفت زمین منظور آیه باشند باعتبار بطون متعددی که در هر
آیه است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - این بیان روشن و گویای امام هشتم تایید میکند همان معنی را که برای آسمان در زبان
قرآن و حدیث بیان کردیم و آن اینست که آسمان عبارت از یک فضای ستاره نما است که بشکل گنبدی
بالای زمین نمودار است و چهره و نمودی ندارد جز بوسیله همان نور پاشی اختران روز و یاشب و دلالت
روشنی دارد بر اینکه مقصود از زمین در زبان قرآن و حدیث همان اجسام معلقه در فضا هستند که بزبان امروز
از آنها ستاره و سیاره تعبیر میشود و شاید مقصود امام از تنظیم ۷ زمین و ۷ آسمان همان شرح
منظومه شمس باشد تا آنجا که در تاریخ صدور حدیث معروف و مفهوم بوده است و این حدیث خود یکی
از گنجینه های علم امامت است که برای دانشمندان امروز دنیا بسی پر معنا است.

شرح - از مجلسی ره - «فی فلات قبی» فلات دشت پهناور و قبی بمعنی تهی است.

دنباله حدیث ۱۴۳ -

و این هفت زمین با آنچه در آنهاست و آنچه بر آنهاست بر پشت خروس چون حلقه ایست که در دشت پهناور تهی
افتاده است و آن خروس دو بال دارد یک بال در مشرق و بالی در مغرب و دو پا در عمق عمیق. و این هفت و آن خروس
و هر که در آنست و هر که بر آنست بر روی صخره چون حلقه ای است که در دشت پهناور تهی افتاده است و آن
صخره با هر که در آنست و هر که بر آنست بر پشت ماهی چون حلقه ای است که در دشت پهناور تهی افتاده است و
آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی با هر که در آنست و هر که بر آنست بر صحنه دریای
تاریک چون حلقه ای است که در بیابان پهناور تهی افتاده است،

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریک بر هوای روان چون حلقه ای
است که در دشت پهناور تهی افتاده است.

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریک با هوا بر زبر ثری چون
حلقه ای است که در دشت پهناور تهی افتاده است.

سپس این آیه را خواند (۶ - طه) از آن او است آنچه در آسمانهاست و در زمین و میانه آنها و
آنچه زیر ثری است (خاک نمودار زیر قشر ظاهر زمین).

المظلم والهواء والثرى بمن فيه ومن عليه عند السماء الأولى كحلقة في فلاة قی و هذا كله والسماء الدنيا بمن عليها ومن فيها عند التي فوقها كحلقة في فلاة قی وهاتان السماءان ومن فيهما ومن عليهما عند التي فوقهما كحلقة في فلاة قی وهذه الثلاث بمن فيهن ومن عليهن عند الاربعة كحلقة في فلاة قی حتى انتهى إلى السابعة وهن و من فيهن ومن عليهن عند البحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة في فلاة قی وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة في فلاة قی و تلا هذه الآية : «وينزل من السماء من جبال فيها من برد» وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد عند الهواء الذي تحارفيه القلوب كحلقة في فلاة قی وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قی وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة في فلاة قی ثم تلا هذه الآية : «وسع كرسيه السموات والأرض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم» وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء

سپس خبر و آگاهی بشر در همین طبقه نری منقطع است (و از آن جز بیخبری خبری نیست)
و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن بحر تادیک و آن هوا و آن نری همه در برابر آسمان نخست چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی .
و این همه با آسمان نزدیک و با هر که بر آنست و در آنست نزد آنکه بر فراز آنست چون حلقه ای است در دشت پهناور .

و این دو آسمان و هر که در آنست و هر که بر آنست نزد آنکه بر فراز آنهاست چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی .

و این هر سه با هر که در آنست و بر آنست نزد چهارمین چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی تا برسد با آسمان هفتم و همه آنها و هر که در آنست و بر آنست در برابر دریایی که از اهل زمین نهفته است چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی .

و این هفت و آن دریای نهان در برابر کوه های تگرگ چون حلقه ای است در دشت تھی و این را خوانند (۴۳- النور) و فرو فرستد از آسمان از کوه های تگرگ که در آنست تگرگ .

و این هفت و آن دریای نهان و کوه های تگرگ در برابر هوای تگرگ که در آن سر گردانند چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی .

و این هفت و دریای نهان و کوه های تگرگ و هوا در برابر حجب نور چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی .

و این هفت و دریای نهان و کوه های تگرگ و هوا و حجب نور در برابر کرسی چون حلقه ای است در دشت پهناور تھی و سپس این آیه را خوانند (۲۵۵- البقره) فرا گیرد کرسیش همه آسمانها و زمین را و بر او رجی ندارد نگه داری آنها و او است علی و عظیم .

وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة في وتلا هذه الآية: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»
وفي رواية الحسن الحجب قبل الهوا، الذي تحارفه القلوب .

(حدیث الذی اضاف رسول الله ﷺ بالطائف)

۱۴۴ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن يزيد
الكناسي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن رسول الله ﷺ كان نزل على رجل بالطائف قبل الاسلام
فأكرمه فلما أن بعث الله محمد عليه السلام إلى الناس قيل للرجل : أتدري من الذي أرسله الله عز وجل
إلى الناس ؟ قال : لا ، قالوا له : هو محمد بن عبدالله يتيم أبي طالب و هو الذي كان نزل بك بالطائف
يوم كذا وكذا فأكرمه ، قال : فقدم الرجل على رسول الله ﷺ فسلم عليه وأسلم ، ثم قال له :

واین هفت و دریای نهان و کوه های تگرگ و حجب نور و کرسی در برابر عرش چون حلقه ای
است در دشت تهی و این آیه را خواند (۵- طه) رحمن بر عرش استوار است- و در روایت حسن حجب پیش
از هوایی است که دلها در آن سرگردانند.

شرح- از مجلسی (ره)- قوله (ص) «ثم انقطع الخبر عند الثرى» یعنی ما دستور نداریم از
آن خبر بدهیم.

قوله (ص) «عند البحر المكفوف عن اهل الارض» یعنی از آن دریا آبی باهل زمین فرودنشود
یا نتوانند بدان نگاه کنند.

قوله «فی رواية الحسن» شاید مقصود ابن محبوب است یعنی روایت در کتاب او چنین بوده است
پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- ما در شرح اخبار گذشته تفسیر برخی بیانات اینگونه احادیث را درج کردیم و در این
جائوچه باین نکته بجا است که این حدیث درسی است که پیغمبر اسلام بیک بانوی اسلامیکه زنی عطر فروش
میباشد داده و از اینجا میتوان پی بعظمت مکتب پیغمبر اسلام برد و روشیکه در پرورش جامعه بشری
داشته و اعتباریکه از تعقل و هوش جنس زن نموده است و نکاتیکه در پیشرفت فرهنگ جامعه عرب و عموم
بشر داده است . اگر ماهمین یک درس او را که بیان نموی میگفته از نظر حقیقت بسنجیم بحقائق بسیار شگرف
و عمیق پی خواهیم برد.

حدیث آنکسیکه در طائف رسول خدا (ص) را مهمانی کرد

۱۴۴ - يزيد كناسي از امام باقر (ع) فرمود رسول خدا (ص) پیش از اسلام در طائف بمردی
وارد شد و آنمرد از وی پذیرائی کرد و او را گرامی شمرد و چون خداوندش بمردم مبعوث کرد
بدانمرد گفتند آیا میدانی اینک خدا عزوجل بمردم فرستاده کیست؟ گفت: نه، گفتند او محمد بن
عبدالله یتیم ایطالب است و وی همانکسی است که در روز چنان و چنین بطائف آمد و تو او را از چمن
داشتی و پذیرائی کردی، آنمرد نزد رسول خدا (ص) آمد و بر او سلام کرد و مسلمان شد و سپس گفت
یا رسول الله مرا میشناسی؟

أتعرفني يا رسول الله؟ قال: ومن أنت؟ قال: أنا رب المنزل الذي نزلت به بالطائف في الجاهلية يوم كذا وكذا فأكرمك فقال له رسول الله ﷺ: مرحباً بك سل حاجتك، فقال: أسألك ما أتى شاة برعاتها، فأمر له رسول الله ﷺ بما سأل، ثم قال لأصحابه: ما كان على هذا الرجل أن يسألني سؤال عجوز بني إسرائيل لموسى عليه السلام فقالوا: وما سأل عجوز بني إسرائيل لموسى؟ فقال: إن الله عز ذكره أوحى إلى موسى أن احمل عظام يوسف من مصر قبل أن تخرج منها إلى الأرض المقدسة بالشام فسأل موسى عن قبر يوسف عليه السلام فجاءه شيخ فقال: إن كان أحد يعرف قبره فقلنا، فأرسل موسى عليه السلام إليها فلمّا جاءته قال: تعلمين موضع قبر يوسف عليه السلام؟ قالت نعم قال: فدئبني عليه ولك ما سألت قال: لأدلك عليه إلا بحكمي، قال: فلك الجنة، قالت: لا إلا بحكمي عليك، فأوحى الله عز وجل إلى موسى لا يكبر عليك أن تجعل لها حكمها فقال لها موسى: فلك حكمك، قالت: فإن حكمي أن أكون معك في درجتك التي تكون فيها يوم القيامة

رسول خدا (ص) - تو کیستی؟

مرد طائفی - من صاحب همان منزلم که شما در زمان جاهلیت در طائف بدان نزول کردی در روز چنان و چنین و من از شما پذیرائی کردم و احترام نمودم.
رسول خدا (ص) - خوش آمدی حاجت خود را بخواه.

آن مرد طائفی - من از شما دوستان سیر گو سفند با چوپانهای آن خواستارم .

رسول خدا (ص) دستور داد تا آنچه را خواست بوی دهند سپس با صاحب خود فرمود: چه باکی داشت این مرد از اینکه از من خواهش آن پیره زن بنی اسرائیل را بکنند که وی از موسی کرد؟
اصحاب پیغمبر (ص) - بفرمائید که عجوز بنی اسرائیل از موسی (ع) چه خواهشی کرد؟

پیغمبر (ص) - خدا عز ذکره بموسی (ع) وحی کرد تا استخوانهای یوسف را از مصر با خود ببرد پیش از آنکه از آنجا بارض مقدسه شام بیرون شود، موسی از محل دفن یوسف پرسید و پیره مردی نزد او آمد و گفت اگر کسی باشد که آن را بداند فلان زنست موسی بدنبال او فرستاد و چون آمد باو گفت توجای گور یوسف را میدانی؟
- آری میدانم .

موسی - مرا بدان ره نمائی کن و هر چه خواهی بتو میدهم.

عجوز - من تو را بدان ره نمائی نکنم جز اینکه هر پاداشی خود بخواهم بمن بدهی.

موسی - برای تو بهشت را تعهد میکنم.

عجوز - نه باید بحکم خودم تعهد کنی - خدا عز وجل با و وحی کرد بر تو گران نباشد که حکم خود او را بپذیری و هر چه خودش خواست با و بدهی.

موسی - بسیار خوب هر چه خودت بخواهی بتو میدهم .

عجوز - حکم خودم اینست که من روز قیامت که میشود در بهشت با تو هم درجه باشم.

في الجنة! فقال رسول الله ﷺ: ما كان على هذا لو سألتني ما سألت عجوز بني إسرائيل.

۱۴۵ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كانت امرأة من الأنصار تودنا أهل البيت و تكثر التعاهد لنا وإن عمر بن الخطاب لقيها ذات يوم وهي تريدنا فقال لها: أين تذهبن يا عجوزاً أنصار؟ فقالت: أذهب إلى آل محمد أسلم عليهم وأجدد بهم عهداً وأقضي حقهم، فقال لها عمر: ويحك ليس لهم اليوم حق عليك ولا علينا إنما كان لهم حق على عهد رسول الله ﷺ فأما اليوم فليس لهم حق فانصرفي، فانصرفت حتى أتت أم سلمة فقالت لها أم سلمة: ماذا أبطأك عنا؟ فقالت: إنني لقيت عمر بن الخطاب وأخبرتها بما قالت لعمر وما قال لها عمر، فقالت لها أم سلمة: كذب لا يزال حق آل محمد ﷺ واجباً على المسلمين إلى يوم القيامة.

رسول خدا (ص) باصحاب خود فرمود: چه باکی بود بر این مرد که اگر از من خواهش آن عجوز بنی اسرائیل را میکرد؟

شرح- در این روایت پرورش دیگری است برای بلند همتی و مقام معرفت و بیانیت از استعداد زن برای درک مقامات معنویه و مراتب ایمانیه و شرحی است از مساوات مرد و زن در میدان مسابقه بشریت و اعلامیست که پیغمبر اسلام بمردان امت مینماید که از زنان با معرفت واپس نمایند و خود را به آنان برسانید و این خود درس دیگری است برای زنان امت که نباید دنبال زر و زبور این جهان روند و خود را بمروستی تبدیل کنند بلکه باید روحی بزرگ و همتی والا داشته باشند.

(داستان يك بانوی والامقام اسلامی)

۱۴۵- از عبدالله بن سنان که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: یکزن انصاری دوستدار ما خاندان بود و بسیار به احوال پرسی ما میآمد يك روز عمر بن خطاب باو بر خورد که او قصد خانه ما را داشت.

عمر- ای عجوز انصار بکجا میروی؟

بانو - من نزد آل محمد میروم تا بآنها سلام کنم و از آنها احوال پرسی کنم و حق آنها را بپردازم.

عمر- وای بر تو آنها امروزه بر تو و بر ما دیگر حقی ندارند همانا حق آنان در زندگی رسول خدا بود و گذشت و امروز دیگر حقی ندارند بر گرد.

آن بانو بر گشت تا اینکه نزد ام سلمه رفت، ام سلمه باو گفت برای چه این بار دیر کردی؟ در پاسخ گفت من بعمر بن خطاب بر خوددم و باو گزارش داد که او بعمر چه گفت و عمر باو چه گفت ام سلمه گفت او دووغ گفته است پیوسته تا روز قیامت حق آل محمد بر مسلمانان واجب است.

شرح- از مجلسی (ره) - « قوله حتى اتت ام سلمة » یعنی پس از مدتی نزد ام سلمه رفت یا

۱۴۶ - ابن محبوب ، عن الحارث بن محمد بن النعمان ، عن بريد العجلي قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل : «ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون» قال : هم والله شيعتنا حين صارت أرواحهم في الجنة واستقبلوا الكرامة من الله عز وجل ، علموا واستيقنوا أنهم كانوا على الحق وعلى دين الله عز وجل واستبشروا بمن لم يلحق بهم من إخوانهم من خلفهم من المؤمنين الأخوف عليهم ولا هم يحزنون .

۱۴۷ - عنه ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيوب ، عن الحلبي قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل « فيهن خيرات حسان » قال : هن صوالح المؤمنات العارفات ، قال : قلت : « حور مقصورات في الخيام » ؟ قال الحور هن البيض المضمومات المخدّرات في خيام الدر والياقوت والمرجان ؛ لكل خيمة أربعة أبواب ، على كل باب سبعون كاعباً حجاً بالهن ويأتين في

اینکه در همان برگشت بمنزل او رفت و برای گریز از عمر راه را عوض کرد . . . پایان نقل از مجلسی ره .

از این حدیث مطالب زیر بدست میآید

۱ - بریدن مردم تا برسد بیک بانوی انصاریه از خانه پیغمبر (ص) هدف حکومت نا حق سقیفه بوده است و اینها از هر گونه رفت و آمد مردم بخانه آل محمد در هراس بودند و از آن دریغ داشتند .

۲ - عمر خود برای این کار وظیفه یک پاسبان و مامور سازمان امنیت حکومت جور را انجام میداده است .

۳ - حفظ ارتباط با مرکز رهبری حق در هر حال و بهر وضع ضرورت دارد و حق واجب است

(حدیث فضل شیعه)

۱۴۶ - از بريد عجلي گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۱۷۰) - آل عمران) و مژده شادی دریابند درباره کسانی که بدانها نرسیده اند در دنبال آنان ، که نه ترسی بر آنها هست و نه غمنده میشوند .

در پاسخ فرمود آنان بخدا سوگند که شیعیان ما هستند آنگاه که روحشان بیبشت رفت و از طرف خدا عزوجل پذیرائی شدند بدانند و یقین کنند که آنان بر حق بودند و بکیش خدا عزوجل زیستند و مژده شادی گیرند درباره برادران دینی خود که در دنبال آنها هستند و بجای آن ها نشستند از مؤمنان که نه ترسی بر آنها است و نه غمنده میشوند .

۱۴۷ - از حلبي گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۷۰) - الرحمن) در آنست (یعنی بهشت) خوبان زیبا - فرمود مقصود زنان خوب مؤمنه و عارفه است گوید گفتم: تفسیر (۷۲) - الرحمن) حوران اندرون خیمه ها - فرمود: مقصود حوریه هائست که پیوسته پرده نشین بسر برده اند در میان خیمه هائی از در و یاقوت و مرجان ، برای هر خیمه چهار در است و بر هر دری هفتاد دخترک پستان اناری دربان دارند و در هر روزی بنزد آنان آیند که پشت پرده نشسته اند و از کرامت و لطف

كل يوم كرامة من الله عز ذكره [۱] يبشّر الله عز وجل بهن المؤمنين .

۱۴۸ - علي بن إبراهيم ، وعدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد جميعاً ، عن محمد بن عيسى عن يونس ، عن أبي الصباح الكناني ، عن الأصبع بن نباتة قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إن للشمس ثلاثمائة وستين برجاً كل برج منها مثل جزيرة من جزائر العرب ، فتنزل كل يوم على برج منها فاذا غابت انتهت إلى حدّ بطنان العرش فلم تنزل ساجدة إلى الغد ثم ترد إلى موضع مطلعها ومعها ملكان يهتفان معها وإن وجهها لأهل السماء وقفها لأهل الأرض ولو كان وجهها لأهل الأرض لاحتقرت الأرض ومن عليها من شدة حرّها و معنى سجودها ما قال سبحانه وتعالى : « ألم تر أن الله يسجد له من في السموات ومن في الأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس » .

خدا عز وجل آنها را بمؤمنان مژده بخشند.

شرح - از مجلسی ره - قوله تعالی « فیهن خیرات حسان » بیضاوی گفته خیرات مخفف خیرات (بتشدید) است یعنی خوبان زیرا خیر بمعنی اخیر یعنی خوبتر جمع ندارد و خیرات بتشدید هم قرائت شده است و حسان یعنی زیبا چهره و زیبا نهاد.

« حور » فیروز آبادی گفته حور جمع احور و حوراء است از حور و آن اینست که مردمک دیده خوب سیاه باشد و سفیدی دور آن پاک و شفاف باشد و حدقه دیده گشاده و مدور و پلکها نازک و لطیف و گرد پلکها سفید باشد و برخی آن را بسیاه چشم تفسیر کردند بمانند آهو و این در بشر نیست و بعنوان استعاره آرند.

قوله تعالی « مقصورات فی الخیام » فیروز آبادی گفته امرأة مقصوره یعنی خانه نشین و ممنوع از خروج و بیضاوی گفته یعنی پرده نشین.

قوله « سبعون کاعبا » جوهری گوید کاعب دختر کی است که پستانش (بمانند اناری) بر آمده باشد.

(بیانی درباره خورشید)

۱۴۸ - از اصبع بن نباتة گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: راستی برای خورشید سیصد و شصت برج است و هر برجی چون جزیره ایست از جزائر عرب و هر روزی در برخی از آنها منزل دارد و هر گاه غروب کند بمرز درونی عرش رسد و پیوسته در سجده باشد تا فردا سپس بمطلع خود بر گردد و با آن دو فرشته باشند که آواز دهند و راستی روی آن بسوی اهل آسمانست و پشتش بزمین نشینان و اگر رویش باهل زمین بود، زمین و هر چه بر آنست از شدت گرمی میسوزانید و معنی سجده کردنش همانست که خدا سبحانه و تعالی فرموده است (۱۸ - الحج) آیانبینی به راستی خدا است که سجده کند برایش هر کس در آسمانها است و هر کس در زمین است و هم خورشید و ماه و ستاره ها و کوه ها و درخت و جنبه ها و بسیاری از مردم.

۱۴۹ - عدة من أصحابنا ، عن صالح بن أبي حماد ، عن إسماعيل بن مهران ، عمّن حدثه عن جابر بن يزيد قال : حدثني محمد بن علي عليه السلام سبعين حديثاً لم أحداً قط ولا أحدث بها أحداً أبداً فلما مضى محمد بن علي عليه السلام ثقلت على عنقي وضاق به صدري فأتيت أبا عبد الله عليه السلام فقلت : جعلت فداك إن أباك حدثني سبعين حديثاً لم يخرج مني شيء منها ولا يخرج شيء منها إلى أحد وأمرني بسترها وقد ثقلت على عنقي وضاق به صدري فمات أمرني؟ فقال : يا جابر إذا ضاق بك من ذلك شيء فاخرج إلى الجبانة و احتفر حفيرة ثم دل رأسك فيها وقل : حدثني محمد بن علي بكذا وكذا ثم طمه فان الأرض تستر عليك ، قال : جابر ففعلت ذلك فخفف عني ما كنت أجده .

شرح - از مجلسی ره - قوله «ثلثمائة وستين برجا» شاید مقصود ببرج درجه‌ها باشد که بحر کت خود هر روز در یکی منتقل شود و بطور تغلیب بیان شده است یا مقصود مدارات یومیه است که هر روز از سال یکی از آنها منتقل میشود و این عدد بنا بر اینست که در عرف مردم سال را سیصد و شصت روز میگویند و اگرچه مطابق واقع حرکت خورشید و ماه نیست پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم - ممکنست مدارات یومیه همان سیصد و شصت باشند و در حال اعتدال و در رأس انقلاب شتوی و صیفی بطور تحقیق و یا تقریب مطلع و مغرب دو روز و یا بیشتر یکی باشد فتدبر .
قوله «مثل جزيرة من جزائر العرب» غرض بیان عظمت این درجاتست و وسعت سرعت حرکت در آن گرچه نسبت بحر کت یومیه کند است .

قوله « فلم تزل ساجده » - یعنی فرمان بر و خاضع و منقاد امر خدا است و بامر او روانست تا طلوع کند .

قوله «معنى سجودها» محتملست دنباله خبر باشد و شاید اظهار اینست که از کلینی و یابکی از روایتست .. پایان نقل از مجلسی ره .

قوله « وجهها لاهل السماء » شاید از آن روی خورشید که برای مردم زمین نامرئیست حرارت بیشتری میتابد .

در اسرار احادیث

۱۴۹ - از جابر بن یزید گوید امام باقر هفتاد حدیث بمن باز گفت که هرگز بکسی نگفتم و هرگز بکسی نگویم و چون امام باقر (ع) در گذشت بگردنم سنگین آمد و سینه‌ام تنگ شد و نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم قربانت پدرت هفتاد حدیث بمن گفته که چیزی از آنها از من بر نیامده و اظهار نشده است باحدی و بمن سفارش کرده آنها را نهان دارم و بر من با سنگینی شده و سینه‌ام از آن تنگ شده شما بمن چه میفرمائید؟

در پاسخ فرمود: ای جابر هر گاه چیزی از این بر تو تنگ شد برو بجبانه (یعنی بیابان) و گودالی بکن و سر را در آن فرو کن و بگو امام باقر مرا بچنین و چنان حدیث کرده است سپس آن گودال را پر از خاک کن و روی آن را بیوش زیرا زمین راز تو را نگه میدارد ، جابر گوید چنین کردم و خاطرم سبک شد .

عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران مثله .

۱۵۰ - عدة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن صفوان بن يحيى ؛ عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لا خذن البريء منكم بذنب السقيم ولم لأفعل و يبلغكم عن الرجل ما يشينكم ويشينني فتجالسونهم و تحذونهم فيمر بكم المار فيقول : هؤلاء شر من هذا ، فلو أنكم إذا بلغكم عنه ما تكرهون زبرتموهم و نهيتوهم كان أبر بكم و بي .

۱۵۱ - سهل بن زياد ، عن عمرو بن عثمان ، عن عبد الله بن المغيرة ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « فلما نسوا ما ذكروا به أنجينا الذين ينهون عن السوء » قال : كانوا ثلاثة أصناف : صنف ائتمروا و أمرؤا فنجوا و صنف ائتمروا و لم يأمرؤا فمسخوا ذرأ و صنف لم يأتمروا و لم يأمرؤا فهلكوا .

دستوری از امام صادق (ع)

۱۵۰ - از حارث بن مغیره گوید امام صادق (ع) فرمود من بیگناهان شما را بتقصیر بیماران شما مسئول سازم و مؤاخذه کنم و چرا چنین نکنم؟ بشما از کردار مردی از شماها چیزی میرسد که مایه نکوهش و زشتی و چرکینی شماها و منست و بازهم با او و همکنانش نشست و برخاست میکنید و سخن وحدیث میکنید و کسی بشماها گذر میکند و میگوید اینها که با آن مرد نابکار نشسته اند از او بدترند و اگر چنانچه وقتی بشما از طرف اینگونه افراد کردار و گفتار بدی میرسد آنها را از خود برانید و به آنها درشتی کنید و آنها را باز دارید برای شماها و برای من بهتر باشد.

شرح - از مجلسی «ره» - قوله « فيقول هؤلاء شر من هذا » - یعنی اینان که بسا این مرد فاسق معاشرت دارند و او را از کردار بدش باز نمیدارند بدتر از خود او هستند.

احادیثی در نهی از منکر

۱۵۱ - از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۱۶۴ - الاعراف) چون فراموش کردند آنچه را بدان یاد آور شدند نجات دادیم آن کسانی را که از بدی نهی میکنند - فرمود : سه دسته بودند :

- ۱ - خود فرمانبر بودند و امر بدان هم میکردند و نجات یافتند.
- ۲ - خود فرمانبر بودند ولی امر بمعروف نمیکردند و دیگران را هم و ادا بدان نمیکردند و اینها بصورت مورچه مسخ شدند.
- ۳ - خود فرمانبر نبودند و گناه کار بودند و دیگران را هم امر بمعروف نمی کردند و هلاک شدند.

شرح - از مجلسی «ره» - قوله « فلما نسوا ما ذكروا به » مشهور میان مفسران اینست که نسوا در اینجا بمعنی ترك عمدیست یعنی آنچه را صلحاء بآنان یاد آوری نمودند عمل نکردند و این آیه در باره داستان اصحاب سبت نازل شده که جمعی یهود بودند در روزهای شنبه ماهی میگرفتند و آیه دنبال آن

۱۵۲ - عنه ، عن علي بن أسباط ، عن العلاء بن رزین ، عن محمد بن مسلم قال : كتب أبو عبدالله عليه السلام إلى الشيعة : ليعطفن ذوالسنن منكم والنهي على ذوي الجهل وطلاب الرئاسة أو لتصيبنكم لعنتي أجمعين .

۱۵۳ - محمد بن أبي عبدالله ، و محمد بن الحسن جميعاً ، عن صالح بن أبي حماد ، عن أبي جعفر الكوفي ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن الله عز و جل جعل الدين دولتين دولة لآدم عليه السلام ودولة لابليس فدولة آدم هي دولة الله عز و جل فإذا أراد الله عز و جل أن يعبد علانية أظهر دولة آدم و إذا أراد الله أن يعبد سرّاً كانت دولة إبليس ، فالمذيع لما أراد الله ستره مارق من الدين .

تصريح دارد که بصورت میمون مسخ شدند و جمع میان آیه و خبر اینست که دسته دوم بصورت مورچه مسخ شدند و دسته سوم بصورت میمون، و مقصود از هلاکت همین است که بمیمون مسخ شدند و روایت ابن طاوس در کتاب سعد السعود آن را تأیید میکند (و پس از نقل روایت گوید) ابن طاوس ره گفته است شاید مسخ آنان که در امر معروف سستی کردند و با گنهکاران سازش نمودند بصورت مورچه برای اینست که عظمت خدا را کم گرفتند و بحرمت الهی اهانت روا داشتند و خداهم آنها را زبون و خرد نمود.

۱۵۲ - امام صادق (ع) بشیعه نوشت باید سالمندان و خردمندان شما بنادانها و ریاست طلبها توجه کنند (یعنی بهر وسیله باشد آنها را از خلافتی و ریاستمداری باز دارند) یا اینکه لعنت من همه شماها را فرا خواهد گرفت.

۱۵۳ - امام صادق (ع) فرمود خدا برای دینداری دو دولت مقرر ساخته يك دولت و تسلط از آن آدم (ع) است (که مظهر خلقت حقه و حکومت عادلانه است) و دولتی هم برای ابلیس است (که طبق قرارداد بقای او تا روز قیامت مقرر است) دولت آدم همان دولت خداوند عز و جل است و چون خدا عز و جل خواهد آشکارا پرستیده شود دولت آدم را آشکار کند و آن را بر مردم مسلط سازد و هر گاه خدا خواهد نهانی پرستیده شود نوبت تسلط دولت ابلیس باشد پس هر که فاش سازد مذهب حق را که خداوند خواسته است زیر پرده و نهان باشد از دین بیرون رفته است

شرح - دین دو دولت دارد - یعنی دولت آشکار و دولت نهانی که در حال تقیه است و زیر پرده است.

(حدیث الناس يوم القيامة)

۱۵۴ - عدهٔ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سنان ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : يا جابر إذا كان يوم القيامة جمع الله عز وجل الأولين والآخرين لفصل الخطاب: دُعي رسول الله صلى الله عليه وآله ودُعي أمير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلة خضراء تضيء ما بين المشرق والمغرب ويكسى علي عليه السلام مثلها ويكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلة وردية يضيء لها ما بين المشرق والمغرب ويكسى علي عليه السلام مثلها ثم يصعدان عندها ثم يدعى بنا فيدفع إلينا حساب الناس فنحن والله ندخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار ثم يدعى بالنبیین عليهم السلام فيقامون صفین عند عرش الله عز وجل حتى تفرغ من حساب الناس ، فاذا دخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار بعث رب العزة عليه السلام فأنزلهم منازلهم من الجنة وزوجهم فعلي عليه السلام والله الذي يزوج أهل الجنة في الجنة وما ذاك إلى أحد غيره ، كرامة من الله عز وجل ذكره وفضلاً فضله الله به ومن به عليه وهو والله يدخل أهل النار النار وهو الذي يغلق على أهل الجنة إذا دخلوا فيها أبوابها لأن أبواب الجنة إليه وأبواب النار إليه .

داستان مردم در روز رستاخیز

۱۵۴ - از جابر از امام باقر (ع) گویند که فرمود: ای جابر هر گاه روز رستاخیز شود خدا عزوجل اولین و آخرین را برای تمیز حق از باطل گرد آورد و رسول خدا (ص) دعوت شود و امیرالمؤمنین (ع) دعوت شود و برسول خدا جامه‌ای سبز پوشند که از مشرق تا مغرب بدرخشد و باندام علی (ع) هم بمانند آن جامه‌ای پوشند و باندام رسول خدا (ص) جامه‌ای دیگر پوشند که از آن میان مشرق و مغرب روشن شود و باندام علی بمانند آن پوشند و بدین وضع برآیند و بالا روند و سپس ما را دعوت کنند و رسیدگی بحساب مردم را بما واگذارند و ما تمیم بخدا سوگند که اهل بهشت را بی‌بهشت وارد کنیم و اهل دوزخ را به دوزخ .

سپس پیمبران را دعوت کنند و دوصف برابر عرش خدا عزوجل و ادار شوند تا ماها از رسیدن بحساب مردم فارغ شویم و چون اهل بهشت بی‌بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ روند رب العزة علی (ع) را بفرستد تا بهشتیان را بمنزل خود درآورد و همسران آنها را بآنها تزویج کند و به خداوند سوگند که علی همان کسیست که بهشتیان را تزویج کند و بآنها در بهشت زن بدهد و این کار با دیگری جز او نباشد ، این کرامتی است که خدا عزوجل باو ارزانی داشته و فضیلتیست که باو مخصوص گردانیده است و باو بخشیده است و او است که بخدا دوزخیان را بدوزخ برد و او است که در بهشت را بروی اهل بهشت می‌بندد وقتی وارد آن شدند زیرا درهای بهشت باو سپرده است و درهای دوزخ هم باو سپرده است .

۱۵۵ - علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : خالطوا الناس فإنه إن لم ينفعكم حب علي وفاطمة عليهما السلام في السر لم ينفعكم في العلانية .

۱۵۶ - جعفر ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إياكم و ذكر علي و فاطمة عليهما السلام فإن الناس ليس شيء أبغض إليهم من ذكر علي و فاطمة عليهما السلام .

۱۵۷ - جعفر ، عن عنبسة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن الله عز ذكره إذا أراد فناء دولة قوم أمر الفلك فأسرع السير فكانت على مقدار ما يريد .

(در حسن معاشرت با عموم مردم)

۱۵۵ - از عنبسة از امام صادق (ع) گوید از آن حضرت شنیدم که میفرمود: با مردم آمیزش کنید زیرا اگر دوستی علی (ع) و فاطمه (ع) در نهانی برای شما سود نبخشد در آشکار هم سودی ندارد.

۱۵۶ - فرمود: مبادا (در میان مردم مخالف) نام علی و فاطمه (ع) را ببرید زیرا در نزد مردم چیزی از نام علی و فاطمه نفرت انگیز تر و مبغوض تر نیست.
شرح - از مجلسی ره - «ایا کم و ذکر علی و فاطمه» یعنی نزد مخالفان ناصبیکه دشمن خاندانند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این بلیغ ترین تعبیر است از دوران تقیه و مظلومیت آل عصمت که بر اثر تبلیغات سوء مخالفان کار باینجا رسیده بوده است که نام آنها را نباید بزبان آورد.

(اخباری متفرقه)

۱۵۷ - از جابر از امام باقر (ع) فرمود هر گاه خدا عز ذکره خواهد دولت قومی را نسا بود سازد بفلک فرماید تابشتابد و باندازه ای که خواهد و باید برسد.

شرح - از مجلسی ره - «قوله امر الفلك» شاید مقصود آماده کردن اسباب زوال ملك و دولت آنهاست و محتملست هر دولتی را فلکی باشد جدا از افلاک معروفه و دولت آنان با دوران آن اندازه شده است و چون خدا طول دولت آنان را خواهد آن را کند چرخانده و چون سرعت فنای آنرا خواهد آن را بشتاب چرخانده - پایان.

من گویم - مقصود درهم پیچیدن اوضاع خاندان سلطنتی و کم کردن عمر و سبک کردن عقل آنهاست چنانچه از کسری انوشیروان نقل شده است وقتی در شب میلاد مسعود پیغمبر طاق ایوان مدائن شکست و کنگره های آن ریخت و از خواب مؤبد مؤبدان خبردار شد در تفتیش حقیقت برآمد و از طرف کاهن شام قیام نبوت خاتم و زوال ملك او بوی اعلام شد و پرسید پس از چند پادشاه این عرب بر کشور مسلط میشود جواب شنید ۱۴ تن بعد از تو سلطنت کنند و او از کثرت شماره جانشینان خود تسلی یافت و دوران دوری را در نظر آورد ولی پس از فوت او اختلاف پدید شد و در مدت

۱۵۸ - جعفر بن بشیر ، عن عمرو بن عثمان ، عن أبي شبل قال : دخلت أنا وسليمان بن خالد على أبي عبد الله عليه السلام فقال له سليمان بن خالد : إن الزيدية قوم قد عرفوا وجرّوا وشهرهم الناس وما في الأرض تحدي أحب إليهم منك فان رأيت أن تدنيهم وتقرّ بهم منك فافعل ، فقال : يا سليمان بن خالد إن كان هؤلاء السفهاء يريدون أن يصدّوا ناعن علمنا إلى جهلهم فلا مرحباً بهم ولا أهلاً وإن كانوا يسمعون قولنا وينتظرون أمرنا فلا بأس .

۱۵۹ - عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب ، عمّن ذكره ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انقطع شسع نعل أبي عبد الله عليه السلام وهو في جنازة فجاء رجل بشسعه ليناوله فقال : أمسك عليك شسعك فان صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها .

۱۶۰ - سهل بن زياد ، عن ابن فضال ، عمّن ذكره ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : الحجامة في الرأس هي المغيثة تنفع من كل داء إلا السام؛ و شبر من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثم

چند سال این ۱۴ تن با نوبتهای کوتاه و با تزلزل بر تخت او بر آمدند و بزیر آمدند و سرعت کشور پانصدساله ساسانیان دستخوش زوال گردید.

۱۵۸ - از ابی شبل گوید من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق (ع) رسیدیم، سلیمان بن خالد با آنحضرت گفت راستیکه زیدیه مردمی هستند شناسا و تجربه اندوخته و مردم آنها را شهرت دادند و در روی زمین هیچ محمدی نیست که از شما نزد آنها محبوبتر باشد اگر نظر داشته باشید که آنها را بخود نزدیک کنید و بسوی خود بکشید بفرمائید در پاسخ فرمود ای سلیمان بن خالد اگر این سبک - مغزها میخواهند ما را از دانش و علم خود بگردانند و بوادی نادانی خود بکشند نه خوش آمد دارند و نه از ما باشند و اگر سخن ما را گوش کنند و منتظر امر ما بمانند عیبی ندارد.

شرح - زیدیه را درباره امامت يك عقیده سست و افراطی بود و خروج بسيف و مبارزه علنی و ترك تقیه را از شروط امامت میدانستند و این باروش ائمه معصومین مخالفت داشت و مقصود امام اینستکه اگر از این عقیده افراطی و سفیهانه خود دست بردارند باید پیرو دستور ما باشند.

شرح - از مجلسی ره - قوله «قد عرفوا وجرّوا» یعنی جنگ آموخته و تجربه اندوخته اند چون بازید خروج کردند و میدان داری نمودند و مجرب شدند و نزد مردم بوفاداری و عهدشناسی معروفند و مردم بشجاعت آنها معتقدند.

۱۵۹ - ابن محبوب از کسیکه نام او را برده است از امام صادق (ع) گوید در تشییع جنازه ای بند نعل امام صادق (ع) گسیخت مردی بند نعل خود را آورد بآن حضرت بدهد، فرمود برای خودت نگهدار بند نعل خود را، زیرا مصیبت زده سزاوارتر است که بر آن صبر کند (یعنی نعل خودت بی بند میماند و بر تونا گوار است و بمن که بند نعلم گسیخته صبر آسانتر است).

۱۶۰ - از امام صادق (ع) فرمود: حجامت در سر همان حجامت مغیثه است (یعنی دادرس) که برای هر دردی سودمند است جز مرك (و برای نشان دادن محل حجامت) از ابرو و جب زد تا آنجا که

قال : هينا .

۱۶۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن مروك بن عبید ، عن رفاعه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال : أتدري يا رفاعه لم سمّي المؤمن مؤمناً ؟ قال : قلت : لأدري ، قال : لأنه يؤمن على الله عز وجل فيجيز [الله] له أمانه .

۱۶۲ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن فضال ، عن حنان ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : لا يبالي الناصب صلى أم زنى وهذه الآية نزلت فيهم « عاملة ناصبة » تصلى ناراً حامية .

انگشت بزرگ دستش رسید و سپس فرمود: هم اینجا است.

شرح- از مجلسی ره- «و شبر من العاجبین» یعنی از آخر کمان ابرو و جب زدازد و طرف تا سر دو انگشت بزرگش از سمت راست و چپ بگودی پشت سر رسید (که اینو جب بطور افقی دور سر چرخیده است) یا از میان دو ابرو بطور عمودی و جب زده است تا رسیده بفرق سر چنانچه صدوق آن را بسند خود از ابی خدیجه از امام صادق (ع) نقل کرده است و از رسول خدا (ص) نقل کرده که آن را منقذه نامیده است.

۱۶۱- از رفاعه از امام صادق (ع) گوید: فرمود: ای رفاعه میدانی چرا مؤمن را مؤمن نامند؟ گوید گفتم: نمی دانم فرمود برای آنکه بحساب خدا عزوجل خطا امان میدهد و خدا خط امان او را اجازه میکند.

شرح- از مجلسی ره- یعنی درباره هر کسی شفاعت میکند که مستحق عقابست و شفاعت او پذیرفته است یا اینکه ضمانت بهشت میکند و خدا آن را امضاء میکند.

۱۶۲- از حنان از امام صادق (ع) که فرمود: ناصب (دشمن آل محمد ع) باک نداشته باشد که نماز بخواند یا آنکه زنا کند، این آیه درباره آنها نازل شده است (۳- الفاشية) عمل کننده و ناصبی است ۴- درمیگیرد در آتش فروزان.

شرح- از مجلسی «ره» - «قوله اصلی ام زنا» زیرا او بهمه اعمالش معاقب است گرچه واجبات باشد زیرا مهمترین شرط آن که ولایت است اخلاص کرده است و چنانست که نماز بی وضوء خوانده.

قوله «عاملة ناصبة» ظاهر اینست که ناصبه را بمعنی دشمنی کردن با اهل بیت تفسیر کرده و محتملست که آن را بمعنی رنج دانسته باشد و مقصود اینست که رنج بیهوده میبرد.

و بیضاوی گفته یعنی کار پر رنج دارد مانند کشیدن زنجیر بگردن و فرو رفتن در دوزخ بمانند فرو رفتن شتر در گل و لای و بالا و پائین شدن در تپه ها و گودالهای آن یا کارها کرده و رنجها برده و آن روز پرایش سودی ندارند و او را با آتش بسینار سوزانی در آرند.

۱۶۳ - سهل بن زیاد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن مرزم ، ويزيد بن حماد جميعاً ، عن عبدالله بن سنان فيما أظن ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال : لو أن غير وليّ عليّ عليه السلام أتى الفرات وقد أشرف ماؤه على جنبيه وهو يزخ زخيخاً فتناول بكفه وقال بسم الله فلما فرغ قال : الحمد لله ، كان دماً مسفوحاً أول لحم خنزير .

۱۶۴ - علي بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن رجل ذكره ، عن سليمان بن خالد قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : كيف صنعتم بعمي زيد ؟ قلت : إنهم كانوا يحرسونه فلما شفّ الناس أخذنا جثته فدفنناه في جرف على شاطئ الفرات فلما أصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فأحرقوه ، فقال : أفلا أوقرتموه حديداً وألقيتموه في الفرات ، صلى الله عليه ولعن الله قاتله .

۱۶۳ - بگمانم از عبدالله بن سنان که امام صادق (ع) فرمود: اگر جز دوست علی بر سر فرات آید و آبش تا دو پهلوی او برآمده و برق زند و او مشتى از آن برگیرد و گوید بسم الله و آنرا بنوشد و گوید الحمد لله برای او مانند خون ریخته و گوشت خوک حرامست.

شرح - از مجلسی ره - قوله «قد اشرف مائه علی جنبیه» بیان وفور آبست و بی نیازی مردم از آن و توضیح اینکه زیانی از شرب او بکسی نمیرسد و حرمتش تنها برای عقیده فاسد او است و خدا نعمت هر دو دنیا را برای مؤمنان آفریده و بر کافران حرامست.

۱۶۴ - از سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: با عمویم زید چه کردید؟ گفتم آنها از وی پاسبانی میکردند (یعنی وقتیکه بالای چوبه دار بود) و چون شب هنگام مردم کاسته شدند و خلوت شد ما پیکر او را بر گرفتیم و در کنار فرات او را میان يك آب برده بخاک سپردیم و چون بامداد شد اسب سواران بجستجوی او شتافتند و او را یافتند و سوزاندند.

فرمود: چرا آهن باو نبستید و او را در نهر فرات نینداختید؟ خدایش رحمت کند و قاتلش را لعنت کند.

شرح - از مجلسی ره - قوله «فی جرف» جوهری گفته است جرف آب برده ایست که بر اثر جریان سیل گود شده است و این خبر دلالت دارد بر جواز ترك دفن و سنگین کردن جنازه و انداختن آن در دریا هنگام ضرورت پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم زید بن علی بن الحسین عم و الامام صادق (ع) از علمای مصلح و پرشور آل محمد است که بمقام لیاقت جان بازی در راه حق رسید و پروانه وار خود را در پرتو شمع دیانت و مذهب سوخت و بر حکومت جبار بنی امیه ستم کار شوردید و در راه حق بمانند جدش امام حسین (ع) قربانی شد و کار مظلومیت را تا آنجا رسانید که جنازه او را هم آتش زدند بحساب اینکه اثر او را محو کنند ولی زنده و پاینده ماند و تا هنوز نام با افتخار او در جهان اسلام بلند و پاینده است ولی دنباله ستمکاران برید و همه آنان محو و نابود شدند.

۱۶۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ أَذِنَ فِي هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَ إِحْرَاقِهِمْ زَيْدًا بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ .
 ۱۶۶ - سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ مَنْمُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذَكَرَهُ لِيَحْفَظَ مَنْ يَحْفَظُ صَدِيقَهُ .

۱۶۷ - سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ ابْنِ سَنَانَ ، عَنْ سَعْدَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ : كُنْتُ قَاعِدًا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام وَالنَّاسِ فِي الطَّوَافِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَقَالَ : يَا سَمَاعَةُ إِنِّي نَايِبٌ هَذَا الْخَلْقِ وَعَلَيْنَا حِسَابُهُمْ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى مَنَّا عَلَى اللَّهِ فِي تَرَكِهِ لَنَا فَأَجَابْنَا إِلَى ذَلِكَ وَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ

۱۶۵ - از امام صادق (ع) فرمود راستی که خدا عزذکره هفت روز پس از اینکه جثه زید را سوزانیدند اجازه هلاک و نابودی بنی امیه را صادر کرد.

شرح - از مجلسی ره - شاید این کردار ناهنجار از متمامات و سائل نزول بلا و عذاب بر آنان بوده است و گرنه آنها کارهای بدتر و زشتتر از این کردند مانند کشتن امام حسین (ع) و این خبر چون خبر پیش دلالت دارد بر اینکه زید مشکور است و در جهاد خود ماجور است و مدعی خلافت و امامت نبوده و غرضش خونخواهی امام حسین و رد خلافت باهل آن بوده است چنانچه اخبار بسیار بر آن دلالت دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه پیشتر گفتیم زید بعنوان يك مصلح اجتماعی و مذهبی قیام کرد و مقصودش فدا کاری در راه حق بود و این يك مقام ارجمند است که کسی تا آنجا درك حقیقت کند که شیفته و جان باز آن گردد و خونخواهی امام و رد خلافت باهل آن هم در ضمن این يك مقصد عالی مندرجست و سرمدوح بودن قیام و مبارزه زید همین مقام اصلاح طلبی او است که برای اجرای حق و حقیقت داوطلب جانپازی و فداکاری شده است و برای چنین افرادی تقیه برداشته شده است مانند امام حسین و یاران وفادارش و ما این مقام را درر موز الشهاده که شرحی است با ترجمه بر کتاب نفس المهموم محدث قمی ره توضیح کافی دادیم بدانجا رجوع شود.

۱۶۶ - از عبید بن زراره از امام صادق (ع) فرمود: راستی خدا جل ذکره هر آینه نگهداری کند هر که رفیق خود را نگهداری کند.

شرح - از مجلسی ره - مقصود اینست که رعایت احترام دوست را بنماید و او را در غیاب و حضورش رعایت نماید و از او دفاع کند.

(حدیث فضل شیعه)

۱۶۷ - از سماعه که گوید من در خدمت امام کاظم (ع) نشسته بودم و مردم در دل شب گرد کعبه طواف میکردند فرمود ای سماعه باز گشت این خلق بسوی ما است و حساب آنها با ما است هر چه گناه میان خود و خدا دارند (و حق الناس نیست) بر خدا بایست کنیم و درخواست جدی کنیم که از آن بگذرد بخاطر ما و خدا آن را از ما بپذیرد و آنچه میان مردم و آنها است و حق الناس است از

و بين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك وعوضهم الله عز وجل .

۱۶۸ - سهل بن زیاد ، عن منصور بن العباس ، عن سليمان المسترق ، عن صالح الأ حول قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بين سلمان وأبي ذر واشترط على أبي ذر أن لا يعصي سلمان .

۱۶۹ - سهل بن زیاد ، عن ابن محبوب ؛ عن خطاب بن محمد ، عن الحارث بن المغيرة قال لقيني أبو عبد الله عليه السلام في طريق المدينة فقال : من ذا ؟ أ حارث ؟ قلت : نعم قال : أما لأ حملن ذنوب سفهائكم على علمائكم ؛ ثم مضى فأتيته فاستأذنت عليه فدخلت فقلت : لقيتني فقلت : لأ حملن ذنوب سفهائكم على علمائكم ، فدخلني من ذلك أمر عظيم ، فقال : نعم ما يمنعكم إذا بلغكم عن الرجل منكم ماتكروهون وما يدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنبوه وتعذلوه و تقولوا له قولاً بليغاً ؟ فقلت [له] : جعلت فداك إذا لا يطيعونا ولا يقلبون منا ؟ فقال : اهجرهم واجتنبوا مجالسهم .

صاحبان حق بخوایم که بیخشند و از بدهکاران بگذرند و آن ها هم بپذیرند و خدا عز و جل بدانها عوض دهد.

شرح- از مجلسی ره- قوله «الینا ایاب هذا الخلق» یعنی رجوع آن ها در قیامت بسوی ما است و این منافات ندارد که خدا تعالی فرموده است (غاشیه-۲۶) بسوی ما است برگشت آنان - بلکه این خود تفسیر آیه است که مقصود رجوع مردم بسوی اولیاء و حجج ما است و شایسته است که ملوک کار بندگان را بخود نسبت میدهند و ضمیر جمع مؤید آنست.
قوله «حتما علی الله» یعنی شفاعت جدی میکنیم بطوریکه خدا میپذیرد.

۱۶۸- از صالح ا حول که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: رسول خدا (ص) میان سلمان و ابوذر برادری انداخت و برای ذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند.

(مسئولیت علما و دانشمندان)

۱۶۹- از حارث بن مغیره گوید در راه مدینه امام صادق (ع) بمن برخورد و فرمود کیست؟ آیا حارثی؟ گفتم آری فرمود هلا من راستی که گناه بی خردان شما را بگردن علمای شما بیندازم ، سپس گذشت و رفت من خدمت او رفتم و اجازه شرفیابی خواستم و نزد آن حضرت رفتم و گفتم به من برخوردی و فرمودی هر آینه گناه بی خردان شما را بگردن علمای شما بیندازم از این بیان شما مرا نگرانی بزرگی دست داده است.

فرمود آری چون از مردی بشما خبر رسد آنچه را بد دارید و آنچه را مایه آزار ما میشود شما را چه مانعی است که نزد او بروید و او را سرزنش و توبیخ کنید و هر چه باید باو بگوئید من عرض کردم قربانت در این صورت از ما پیروی نکنند و از ما نپذیرند در پاسخ فرمود شما هم آنها را ترک کنید و از مجالس آنها کناره بگیریید.

۱۷۰ - سهل بن زیاد ، عن إبراهيم بن عقبة ، عن سيابة بن أيوب ، ومحمد بن الوليد ، وعلي بن أسباط يرفعونه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال : إن الله يعذب الستة بالستة : العرب بالعصبية والذهاقين بالكبر ، والأمرء بالجور ، والفقهاء بالحسد ، والتجار بالخيانة ، وأهل الرساتيق بالجهل .

۱۷۱ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام و غيره ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما كان شيء أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يظل خائفاً جائعاً في الله عز وجل .

۱۷۲ - علي ، عن أبيه ؛ ومحمد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان جميعاً ، عن ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن الحججاج ، وحفص بن البختري وسلمة بن يساع السابري ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان علي بن الحسين عليه السلام إذا أخذ كتاب علي عليه السلام فنظر فيه قال : من يطيق هذا من يطيق ذا ؟ قال : ثم يعمل به و كان إذا قام إلى الصلاة تغير لونه حتى يعرف ذلك في وجهه وما أطاق أحد عمل علي عليه السلام من ولده من بعده إلا علي بن الحسين عليهما السلام .

شرح - از مجلسی ره - این روایت دلالت دارد بر وجوب نهی از منکر و بر وجوب کناره گیری و متار که اهل معصیت اگر نپذیرند.

(سبب عذابش طائفه)

۱۷۰ - حدیث را تا امیر المؤمنین (ع) رسانیده اند که فرمود: راستی خداوند شش طائفه را بشش خصلت ناهنجار عذاب میکند:

- ۱ - عرب را بواسطه تعصب نسبت بقبیله و تیره و تبار خود.
- ۲ - دهخداها را بوسیله تکبر و بزرگی کردن بر مردم زارع و ده نشینان مستمند و نادان به حقوق خود.
- ۳ - امیرانرا بخلاف حق ۴ - فقیهانرا بوسیله حسد بردن بدیگران ۵ - تجار و بازرگانانرا برای خیانت ۶ - ده نشینانرا بواسطه نادانی و جهالت.

(یکی از شیوه های پسندیده رسول خدا (ص))

۱۷۱ - از امام صادق (ع) فرمود: چیزی نزد رسول خدا (ص) دوست تر نبود از اینکه روز را بسر آورد ترسان از خداوند و گرسنه در راه خدا عزوجل (این حدیث گذشت)

(یکی از شیوه های مراقبت علی بن الحسین (ع))

۱۷۲ - از امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین را شیوه این بود که هر گاه کتاب روش علی (ع) را بر میگرفت و در آن نگاه میکرد میفرمود: چه کسی تاب این روش دارد؟ چه کسی تساب و توان اینرا دارد؟ سپس آنرا بکار می بست و شیوه اش این بود که چون بنماز می ایستاد رنگش دیگر گون میشد تا از رخسارش شناخته میشد و کسی از فرزندان علی (ع) تاب و توان کردار او را نداشت جز همان علی بن الحسین (ع) .

۱۷۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن ولي علي عليه السلام لا يأكل إلا الحلال لأن صاحبه كان كذلك وإن ولي عثمان لا يبالي أحلالاً أكل أو حراماً لأن صاحبه كذلك ؛ قال : ثم عاد إلى ذكر علي عليه السلام فقال : أما والذي ذهب بنفسه ما أكل من الدنيا حراماً ؛ قليلاً ولا كثيراً حتى فارقها ولا عرض له أمران كلاهما لله طاعة إلا أخذ بأشدّهما على بدنه ولا نزلت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شديدة قط إلا وجهه فيها ثقة به ولا أطاق أحد من هذه الأمة عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعده غيره ولقد كان يعمل عمل رجل كأنه ينظر إلى الجنة والنار ولقد أعتق ألف مملوك من صلب ماله كل ذلك تحفّفي فيه يدها وتعرّق جبينه التماس وجه الله عزّ وجلّ والخلاص من النار وما كان قوته إلا الخلّ والزيت وحلواه التمر إذا وجدته وملبوسه الكرايس فاذا فضل عن ثيابه شيء دعا بالجلم فجزّه .

(نشانه دوستان علی و شیوه‌های آنحضرت)

۱۷۳ - از حسن صیقل گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستی دوست علی جز حلال نخورد زیرا سرور او و مولای او چنین بود و دوست عثمان را با کسی نیست که حلال بخورد یا حرام زیر اصحاب و سرور او عثمان هم چنین بود.

گوید سپس علی (ع) را نام برد و فرمود.

هلا سوگند بدانکه جان علی (ع) را گرفت او هیچ کم و بیشی از حرام دنیا نخورد تا از آن مفارقت کرد و هیچگاه دو کار برایش رخ نداد که هر دو فرمان بری از خدا باشد جز اینکه هر کدام برتنش سخت تر بود اختیار کرد و بکار بست و هیچ پیش آمد دشواری هرگز برای رسول خدا (ص) رخ نداد جز اینکه علی (ع) را بدنبال آن فرستاد زیرا باو اعتماد کامل داشت و هیچکس در این امت تاب و توان کردار و وظیفه رسول خدا (ص) را پس از او جز او نداشت و محققاً چون مردی کار میکرد که با چشم خود بهشت و دوزخ را می دید و هر آینه هزار مملوک و بنده را از اصل مال خود آزاد کرد که از دستریج و عرق جبین او بود برای خواهش رضای خدا عزوجل و رها شدن از دوزخ و خوراکش جز سرکه و زیت نبود و شیرینی او همان خرما بود اگر بدستش میافتاد و جامه کرباسین در بر میکرد و اگر بلند بود مقرض میخواست و فزونی آنرا می برید.

شرح - اینها اخلاق و کردار یک مؤمن پاک و یک رهبر و پیشوای بحق اسلامی است .

۱۷۴ - أبوعلی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علی، عن یونس بن یعقوب، عن سلیمان بن خالد، عن عامل کان لمحمد بن راشد قال: حضرت عشاء جعفر بن محمد علیه السلام فی الصیف فأتی بخوان علیه خبز واتی بجفنة فیها ثرید ولحم تفور فوضع یدیه فیها فوجدها حارة ثم رفعها وهو یقول: نستجیر بالله من النار، نعوذ بالله من النار؛ نحن لا نقوی علی هذا فکیف النار، وجعل یکرر هذا الکلام حتی أمكنت القصعة فوضع یدیه فیها ووضعنا أیدینا حين أمکنتنا فأکل وأکلنا معه، ثم إن الخوان رفع فقال: یا غلام ائتنا بشيء فأتی بتمر فی طبق فمددت یدی فاذا هو تمر، فقلت: أصلحك الله هذا زمان الأعناب والفاکهة؟ قال: إنه تمر، ثم قال: ارفع هذا وائتنا بشيء فأتی بتمر فمددت یدی فقلت: هذا تمر؟ فقال: إنه طیب.

۱۷۵ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن معاویة بن وهب، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: ما أکل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متکئا منذ بعثه الله عز وجل إلى أن قبضه توأضعا لله عز وجل ومارأی رکبته أمام جلیسه فی مجلس قط ولا صافح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجلا قط فنزع یدیه من یدیه حتی یكون الرجل هو الذي ینزع یدیه ولا کافأ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیئة قط قال الله

(شیوه سر سفره امام صادق (ع) و مهمان داری آنحضرت)

۱۷۴ - از کار گزار محمد بن راشد گوید در سر شام امام صادق جعفر بن محمد (ع) حاضر شدم تا بستان بود، خوانی گسترده و نانی بر آن نهادند و قدحی پر از ثرید و گوشت آوردند که می جوشید، دست در آن نهاد و دریافت که داغست دست برداشت و می فرمود:

بخدا پناه بریم از آتش، بخدا پناه بریم از دوزخ، ما توان این آبگوشت داغ را نداریم تا برسد بآتش دوزخ، و این سخن را تکرار کرد تا کاسه ثرید بجا افتاد و خوردنی شد پس دست در آن نهاد و ماهم وقتی امکان یافتیم دست بردیم و آن حضرت خورد و ما هم خوردیم سپس سفره را بر چیدند و فرمود ای غلام یک چیزی برای ما بیاور یک طبق خرما آورد، من دست بردم برخلاف انتظار خرما بود گفتم اصلحك الله اکنون موسم انگور و میوه است.

فرمود: این خرما است؟ سپس فرمود ای غلام این را بردار چیزی بیار بازم خرما آورد من دست دراز کردم و گفتم؟ اینهم خرما است. در پاسخ فرمود راستش اینست که خوبست.

شرح - از مجلسی ره - قوله «بخوان» فیروز آبادی گفته است خوان بر وزن غراب و کتاب آنچه که اطعام روی آن گسترند.

اخلاق عالیہ پیغمبر و علی (ع)

۱۷۵ - از معاویة بن وهب از امام صادق (ع) فرمود از روزیکه خداوند عزوجل رسول خدا (ص) را مبعوث کرد تا جان او را گرفت از راه تواضع برای خدا عزوجل تکیه زده چیزی نخورد و در برابر همنشین خود هرگز دوزانو زمین نشسته دیده نشد و هرگز رسول خدا (ص) با کسی دست نداد که دست

تعالی له: «ادفع بالتي هي أحسن السيئة» ففعل وما منع سائلاً قط، إن كان عنده أعطى و إلفال: يأتي الله به، ولأعطى على الله عز وجل شيئاً قط، إلا أجازه الله إن كان ليعطي الجنة فيجيز الله عز وجل له ذلك قال: و كان أخوه من بعده والذي ذهب بنفسه ما أكل من الدنيا حراماً قط حتى خرج منها والله إن كان ليعرض له الأمران كلاهما لله عز وجل طاعة فيأخذ بأشدّهما على بدنه، والله لقد أعتق ألف مملوك لوجه الله عز وجل دبرت فيهم يدها والله ما أطاق عمل رسول الله ﷺ من بعده أحد غيره، والله ما نزلت برسول الله ﷺ نازلة قط إلا أقدمه فيها ثقة منه به و إن كان رسول الله ﷺ ليعبثه برأيه فيقاتل جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره، ثم ما يرجع حتى يفتح الله عز وجل له.

۱۷۶ - عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان؛ عن زيد بن الحسن قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان علي عليه السلام أشبه الناس طعمة وسيرة برسول الله ﷺ و كان يأكل الخبز والزيت و يطعم الناس الخبز والدّحم، قال: و كان علي عليه السلام يستقي ويحتطب و كانت فاطمة عليها السلام تطحن وتعجن وتخبز وترقع و كانت من أحسن

خود را پس کشد تا طرف نخست دست خود را پس کشید و هرگز رسول خدا (ص) بدی را با بدی پاسخ نداد، خدا تعالی باو فرمود (۹۶- المؤمنون) با بهتر و جوی از بدی دفاع کن- و بکار بست و هرگز در سائل نکرد. اگر داشت میداد و اگر هم نداشت میفرمود خدا می دهد و هرگز بحساب خدا نبخشید و تعهد نکرد جز آنکه خدا آنرا امضاء کرد و گرچه بهشت هم بکسی میداد خدا عزوجل برایش امضا میکرد و برادرش علی (ع) پس از وی سوگند بد آنکه جانش را گرفت هرگز لقمه حرامی از دنیا نخورد تا از آن بیرون شد بخدا که بسا دو کار جلو او می افتاد که هر دو طاعت خدا عزوجل بودند و آنکه برتن او سختتر می نمود عمل میکرد.

بخدا که هزار بنده برای خدا عزوجل آزاد کرد که درباره تحصیل پول آن دستش تاول زده بود و مجروح شده بود.

بخدا که کسی پس از رسول خدا (ص) تاب و توان کردار او را نداشت جز او، بخدا هرگز پیش آمد ناگواری برای رسول خدا (ص) رخ نداد مگر اینکه علی (ع) دادر برابر آن سپر کرد و پیش داشت برای اعتمادیکه باو داشت و راستش اینستکه رسول خدا با پرچم خود او را بنبرد میفرستاد و جبرئیل از سوی راستش بکمک او می جنگید و میکائیل از سوی چپش و بر نمیگشت تا خدا عزوجل او را پیروز میساخت.

۱۷۶- از زید بن حسن گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: علی (ع) در خوراک و روش از همه مردم به رسول خدا (ص) مانندتر بود و شیوه او بود که خود نان و زیت میخورد و بمردم نان و گوشت می خوردانید، فرمود رسم بود که علی آب و هیزم بخانه می آورد و فاطمه (ع) آرد آسیا میکرد و آن

الناس وجهاً كأن وجنتيها وردتان صلى الله عليها وعلى آبيها وبعلمها وولدها الطاهرين .

۱۷۷ - سهل بن زياد ، عن الريان بن الصلت ، عن يونس رفعه قال : قال أبو عبد الله عليه السلام :
 إن الله عز وجل لم يبعث نبياً قط إلا صاحب مرة سوداء صافية وما بعث الله نبياً قط حتى يقسر
 له بالبداء .

۱۷۸ - سهل ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبد الحميد ، عن من ذكره ، عن أبي عبد الله عليه السلام :
 قال : لما تفرروا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ناقتة قالت له الناقة : والله لأزلت خفاً عن خف ولو قطعت
 إرباً إرباً .

دا خمیر مینمود و نان می پخت و جامه وصله میزد ، فاطمه از همه مردم زیبا رویتر بود و گومی برد و
 گونه اش دو گل شکفته بود صلی الله علیها وعلی آبیها وبعلمها وولدها الطاهرين .

۱۷۷ - امام صادق (ع) فرمود : خداوند هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه بسیار غمیور و
 دارای خلط سوداء پاکی بود و هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه اعتراف ببداء داشت .

شرح - از مجلسی ره - «الاصحاب مرة سوداء صافية» شاید کنایه از این باشد که در مورد
 خشم خدا بسیار تند و خشم آلوده می شدند و برای خدا پلنگی میکردند و آن را به صفاء توصیف
 کرده اند برای بیان اینکه از این خلط آثار فساد و بدی که غالباً با آن هم راه است در پیمبران
 نبوده است .

۱۷۸ - از امام صادق (ع) فرمود چون شتر پیغمبر (ص) را دم دادند آن ناقة به رسول خدا (ص)
 عرض کرد ، بخدا من گام از گام بر ندارم گرچه تیکه تیکه شوم .

شرح - از مجلسی ره - قوله «لما تفرروا برسول الله ناقتة» اشاره است بدانچه منافقان در عقبه کردند
 چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون پیغمبر (ص) در مسجد خیف در باره امیر المؤمنین آنچه را
 باید گفت و در روز غدیر او را بامامت و جانشینی خود او داشت آن دسته از اصحابش که پس از وی بر
 گشتند گفتند محمد در مسجد خیف آنچه را خواست گفت و اینجاست گفت و اینجاست گفت (در جحفه) آنچه را خواست گفت
 اگر بمدینه باز گردد از ما برای علی بیعت ستاند و چهارده تن گرد آمدند و توطئه کردند که رسول خدا
 (ص) را بکشند و بر گردنه ادری که میان جحفه و ابواه بود کمین کردند ، هفت تن بر سمت راست
 آن کمین کردند و هفت تن بر سمت چپش تا شتر رسول خدا (ص) را دم بدهند و چون سیاهی شب جهان
 را فرا گرفت رسول خدا به همراه جمع مردم بدان گردنه رسید و بر روی شتر خود چرت میزد و چون نزدیک
 گردنه رسید جبرئیل با او فریاد کرد ای محمد راستی که فلان و فلان در کمین تو نشسته اند رسول خدا
 (ص) بدنبال خود نگاهی کرد و فرمود این کیست که دنبال منست؟ حذیفه بن یمان گفت من حذیفه بن
 یمانم یا رسول الله ، فرمود آنچه من شنیدم تو هم شنیدی؟ عرض کرد : آری فرمود مستور دار سپس رسول
 خدا (ص) بدانها نزدیک شد و آنها را بنام آواز داد و چون فریاد رسول خدا را شنیدند گریختند و در میان
 جمع مردم در آمدند و حال آنکه شتران خود را زانو بسته بودند بجا گذاشتند و مردم برسول خدا (ص) رسیدند
 و آنها را طلب کردند و رسول خدا (ص) بشتران آنها رسید و آنها را شناخت و چون بمنزل رسید

۱۷۹ - علی بن ابراهیم؛ عن أبیه؛ وعدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد جميعاً، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر؛ عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: ياليتنا سيطرة مثل آل يعقوب حتى يحكم الله بيننا وبين خلقه.

۱۸۰ - سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد، عن إسماعيل بن قتيبة، عن حفص بن عمر، عن إسماعيل بن محمد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله عز وجل يقول: إنني لست كل كلام الحكيم أتقبل إنما أتقبل هواه وهمه فان كان هواه وهمه في رضاي جعلت همه تقديساً وتسبيحاً.

فرمود چه در نظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم قسم شدند که اگر خدا محمدا را بمیراند یا بکشد امر خلافت و ریاست را باهل بیت او باز نگردانند و آنها نزد رسول خدا (ص) آمدند و سوگند یاد کردند که نه چنین چیزی گفتند و نه خواستند و نه قصد سوئی برسول خدا (ص) داشتند و خدا این آیه را درباره آنها فرو فرستاد (۷۴- التوبه) سوگند میخورند بخدا که نگفتند و هر آینه که کلمه کفر را گفتند و کافر شدند پس از اسلام خود و قصد آنرا کردند که بدان نرسیدند (یعنی کشتن رسول خدا-ص) و در دل بدی ندارند از رسول خدا (ص) جز اینکه خدا و رسولش آنها را توانگر و ثروتمند کرده اند از فضل خود و اگر توبه کنند برای آنها بهتر است و اگر پشت به حق دهند خدا آنها را عذاب دردناکی کند در دنیا و آخرت و برای آنها در زمین دوست و یابوری نباشد..

۱۷۹- مردی از امام صادق (ع) که فرمود کاش ما هم کاروانی بودیم بمانند آل یعقوب تا خدا میان ما و خلق خود حکم میکرد و قضاوت می نمود.

شرح- از مجلسی ره- کاش برای ما کاروانی بود حذف و ایصال دارد و مقصود اینست که کاش ما هم بکاروانی بر میخوردیم که ما را با خود میبرد یا مقصود اینست که کاش ما خود در بلاد سیر می کردیم و آواره بسر می بردیم چنانچه یوسف آواره شد و شهر بشهر می گردید تا خدا درباره او قضاوت کرد.

و ممکنست مقصود او آرزو کردن حال امام قائم (ع) باشد که در زمین گردش میکند بی اینکه مردم او را بشناسند و بمقام او پی ببرند و در این باره بیوسف (ع) مانند است.

۱۸۰- از اسماعیل بن محمد از امام صادق (ع) که براستی خدا عزوجل میفرماید: من هر سخن درست و حکیمانه را پذیرا نشوم همانا هوای دل و همت را می پذیرم اگر هوای دل و همتش در رضای من باشد همت او را در تقدیس و تسبیح مقرر میسازم.

شرح - از مجلسی ره- «قوله تعالی انما اتقبل هواه وهمه» یعنی آنچه را دوست دارد و نسبت بدان تصمیم دارد از نیات حسنه و حاصل اینست که خدا تعالی زبان بین نیست و بهرچه گویند و کنند نیت و دل را بحساب می آورد و اگر با نیت خوب و عقیده درست و کامل باشد ثواب تقدیس و تسبیح برای آن نویسد گرچه آنرا بزبان نیاورد.

۱۸۱ - سهل بن زیاد ، عن ابن فضال ؛ عن ثعلبة بن ميمون ، عن الطيار ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : «سريهم آياتنا في الآفاق، وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق» قال : خسف ومسح وقذف ، قال : قلت : حتى يتبين لهم ؟ قال : دع ذلك قيام القائم .

۱۸۲ - سهل ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبد الله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمار ، وابن سنان وسماعة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : طاعة علي عليه السلام ذل ومعصيته كفر بالله ، قيل : يارسول الله كيف تكون طاعة علي عليه السلام ذلاً ومعصيته كفر بالله ؟ فقال : إن علياً يحملكم على الحق فإن أطعتموه ذلتم وإن عصيتموه كفرتم بالله .

(تفسیر يك آیه از امام صادق)

۱۸۱ - از طیار از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۵۳ - فصلت) محققاً بنمائیم بآن ها نشانه‌های خود را در آفاق و انفس تاحق بر ایشان آشکار گردد - فرمود . بزمین فروشدن و مسخ شدن و پرتاب شدنست گوید : گفتم تا برای آن‌ها آشکار شود؟ فرمود آنرا واگذار مقصود از آن ظهور امام قائم (ع) است .

شرح - از مجلسی ره - «قوله خسف ومسح وقذف» آشکار می‌شود از این حدیث که مقصود از آیات و نشانه‌هایی که در نفوس آن‌ها نموده شود آنها است که بمخالفان رسد هنگام ظهور امام قائم (ع) از عذاب بوسیله فروشدن در زمین و مسخ شدن و پرتاب شدن سنگها و دیگر چیزها از آسمان برایشان تا برای مردم حق بودن آنحضرت روشن شود و ممکنست که مقصود از قذف آیاتی باشد که در آفاق عیان گردد و اولی روشن تر است و بنابر این آیات آفاقیه آنچه است که هنگام ظهورش در آسمان پدیدار گردد از نداء دعوت و نزول عیسی و ظهور فرشته‌ها و دیگر چیزها .

(بیان فضیلتی از علی (ع))

۱۸۲ - از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود طاعت علی (ع) زبونست و نافرمانی او کفر بخدا است عرض شد یارسول الله چگونه طاعت علی زبونست و نافرمانیش کفر بخدا است در پاسخ فرمود : زیرا علی (ع) شمارا براه حق و امیدارد اگر از او فرمان برید باید زبونیرا بخود هموار کنید و اگر او را نافرمانی کنید بخدا کافر شوید؟

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله طاعة علي ذل» یعنی سبب فوت وسائل عزت معروف میان مردم است مانند جمع مال حرام و ستم بزیر دستان و آقائی کردن به دیگران یا مقصود تذلل برای خدا است .

- ۱۸۳ - عنه ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمار أو غيره قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن بنو هاشم وشيعتنا العرب وسائر الناس الأعراب .
- ۱۸۴ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن حنان ، عن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن قريش وشيعتنا العرب وسائر الناس علوج الروم .
- ۱۸۵ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال : كأنني بالقائم عليه السلام على منبر الكوفة عليه قباء فيخرج من وريان قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب فيفكّه فيقرأه على الناس فيجفّلون عنه إجمال الغنم فلم يبق إلا النقباء فيتكلمم بكلام فلا يلحقون ملجأحتي يرجعوا إليه وإنني لأعرف الكلام الذي يتكلم به .

(در بیان طبقات مردم)

- ۱۸۳ - از امام صادق (ع) که فرمود ما بنی هاشم هستیم و شیعه ما عرب هستند و دیگر مردم اعراب بیابان کرد.
- ۱۸۴ - فرمود (ع) ما قریش هستیم و شیعه ما عرب هستند و دیگر مردم کفار روم هستند.
- شرح - از مجلسی ره - «قوله نحن بنو هاشم» یعنی آنچه در مدح بنی هاشم رسیده است مقصود از آن ما خانواده ایم یا هر هاشمی زاده که پیرو اهل بیت است نه آنکسانی که زاده هاشم بودند و از حق بدر رفتند و کفر ورزیدند بخدا بوسیله ادعای امامت بناحق چون بنی عباس و همکشانان و آنچه در مدح عرب وارد شده مقصود از آن همه شیعه باشند و اگر چه عجمی نژاد باشند زیرا آنها هم بزبان عرب محشور شوند و مردم دیگر که مخالفند همان اعرابند که خدا درباره آنها فرماید (۹۷ - التوبه) الاعراب اشد کفراً و نفاقاً = کفر و نفاق اعراب از همه سخت تر است - و آنها همان بیابان گردانند که خدا آنها را نکوهش کرده برای اینکه از شرع و قانون بدورند و برای یاری سیدان پیغمبر به مدینه مهاجرت نکردند و همه مخالفان در این امور با آنها شریک هستند.
- قوله « علوج الروم » عجم بکسر کاف عجمی نژاد و غیر عرب را گویند یعنی همه مخالفان بمنزله کفار عجم هستند و بزبان آنها محشور شوند و گرچه عرب زبان از دنیا روند چنانچه در اخبار است.

(ظهور امام قائم (ع))

- ۱۸۵ - از امام صادق (ع) فرمود گویا من قائم (ع) را بچشم خود می نگرم که بر منبر کوفه است و قبائی در بردارد و از جیب قبای خود نامه ای که بامهر طلائی مهر بر آن نهاده شده در می آورد و آنها باز میکنند و بر مردم می خواند و مردم از شنیدن این نامه چون گله گوسفند از او رم میکنند و می گریزند ، جز نقباء و سر دسته های آنان ، و او سخنی به زبان آورد و مردم پناهگاهی نیابند تا باو برگردند و او را بپذیرند و راستی من آنسخنیرا که او می گوید بخوبی میدانم.
- شرح - از مجلسی ره - و شاید آن نامه مشتملست بر لعن ائمه مخالفین بابر احکامی مخالف آنچه میان مردم مألوف و معروفست.

۱۸۶ - سهل بن زیاد، عن بکر بن صالح، عن ابن سنان، عن عمرو بن شمر، عن جابر عن
 ابي عبدالله عليه السلام قال: الحكمة ضالة المؤمن فحيثما وجد أحدكم ضالته فليأخذها.
 ۱۸۷ - سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد أو غيره، عن سليمان كاتب علي بن يقطين،
 عن ذكره، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إن الأشعث بن قيس شرك في دم أمير المؤمنين عليه السلام و
 ابنته جعدة سمت الحسن عليه السلام وحملة ابنه شرك في دم الحسين عليه السلام.

۱۸۶ - از امام صادق (ع) فرمود: حکمت گمشده مؤمنست هر کدام شما گمشده خود را هر جا
 یافت باید آنرا برگیرد.

شرح - از مجلسی ده - «قوله الحكمة ضالة المؤمن الخ» این جمله در اخبار بسیاری نزد خاصه
 و عامه وارد است و در تفسیرش اختلافست:

۱ - گفته شده مقصود اینست که مؤمن پیوسته در جستجوی حکمت است چنانچه مردی گمشده
 خود را جوید، درنهایت اینرا گفته.

۲ - مؤمن حکمت را بگیرد از هر که آن را نزد او یابد و گرچه کافر باشد یا فاسق چنانچه
 صاحب حیوان گمشده آنرا هر جا یابد بگیرد و این معنی روشن است.

۳ - گفته اند مقصود اینست که هر که کلمه حکمتی دارد که خود نمی فهمد و مستحق آن نیست
 باید دنبال کسی بگردد که آنرا میفهمد و بحق اخذ میکند چنانچه باید گمشده را تعریف کرد تا
 صاحب آنرا یافت و باو تسلیم کرد.

۱۸۷ - از امام صادق (ع) فرمود: راستی که اشعث بن قیس در خون امیرالمؤمنین (ع) شریک
 شد و دخترش جعدة امام حسن (ع) را زهر داد و محمد پسرش در خون امام حسین (ع) شریک شد.
 شرح - از مجلسی ده - اشعث بن قیس کندی از خوارج بوده است شیخ در رجالش گوید اشعث
 بن قیس کندی ابو محمد کنیه دارد ساکن کوفه شد، پس از پیغمبر در رده اهل یاسر مرتد شد و ابو
 بکر خواهرش ام فروه را باو بزنی داد و ام فروه يك چشم بود و برای او محمد را زانید و پس از آن
 از خار جیان گردید.

و در اخبار بسیاری وارد شده است که او با جمعی از خوارج در بیرون کوفه با سوسماری
 بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین نامیدند از راه کفر و استهزاء بآنحضرت (ع) و این کافر بکشتن او
 کمک داده است.

چنانچه شیخ مفید در کتاب ارشاد و دیگران گفته اند ابن ملجم و شیب بن بجرة و وردان بن
 خالد برای قتل آنحضرت کمین کردند و در برابر دریکه از آن برای نماز بیرون میشد نشستند بودند
 و پیش از آن مقصود خود را با اشعث بن قیس در میان نهاده بوده و او هم با آنها موافقت کرده بود
 و اشعث بن قیس هم در آن شب بیرون شده بود و رهبری آنها را در دست داشت و حجر بن عدی
 آنشب در مسجد بیتوته کرده بود و شنیده بود که اشعث می گوید یا بن ملجم زود، زود دنبال کارت
 برو که سپیده دم تو را رسوا کرد و حجر بمقصد اشعث پی برد و گفت ای يك چشم اگر او را کشتی و شتافت

۱۸۸ - علی بن ابراهیم ، عن صالح بن السندي ؛ عن جعفر بن بشير ، عن صباح الحداد عن أبي أسامة قال : زاملت أبا عبد الله عليه السلام قال : فقال لي : اقرأ [قال] : فافتتحت سورة من القرآن فقرأتها فرق وبكى ، ثم قال : يا أبا أسامة ارفعوا قلوبكم بذكر الله عز وجل واحذروا النكت فإنه يأتي على القلب تارات أو ساعات الشك من صباح ليس فيه إيمان ولا كفر شبه الخرقه البالية أو العظم النخر . يا أبا أسامة أليس ربما تفقدت قلبك فلا تذكر به خيراً ولا شرّاً أو لا تدري أين هو؟ قال : قلت له : بلى إنه ليصيبني وأراه يصيب الناس ، قال : أجل ليس يعرى منه أحد . قال فإذا كان ذلك فاذا ذكر والله عز وجل واحذروا النكت فإنه إذا أراد بعبد خيراً نكته إيماناً وإذا

تا با میرالمؤمنین گزارش بدهد و او را از قصد توطئه گران آگاه سازد ولی امیرالمؤمنین (ع) از راه دیگر زودتر بمسجد آمد و ابن ملجم ضربت بدو زد و حجر وقتی رسید که فریاد مردم بلند بود قتل امیرالمؤمنین (ع) خدا لعنت کند هر که او را کشت و در خونش شریک شد.

و اما پسرش محمد لعنة الله عليه با مسلم جنگید تا او را گرفت در امالی امام صادق (ع) روایت است که ابن زیاد او را با هزار سوار بکر بلا فرستاد و او بود که صبح عاشورا بانگ بر آورد ای حسین بن فاطمه توجه حرمتی نسبت به رسول خدا «ص» داری که دیگران ندارند و حسین (ع) این آیه را در پاسخ او خواند (۳۳ - آل عمران) راستی که خداوند برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان که از نژاد یکدیگرند سپس فرمود: بخدا که محمد از آل ابراهیمست و عترت هادیه از آل محمدند، این مرد کیست؟ گفتند محمد بن اشعث بن قیس رضی الله عنه گفتی است حسین (ع) سر با آسمان برداشت و فرمود: بار خدایا بمحمد بن اشعث در این روز يك خوارى بنما که پس از آن هرگز عزیز نشود و برای او عارضه ای رخ داد و از میان لشکر کناری رفت تا رفع حاجت کند و خدا عقرب را با او مسلط کرد تا او را گزید و مکشوف العوره مرد.

و اما پسر دیگرش قیس بن اشعث که اعانت او بر علیه امام حسین معروفست او یکی از سران لشکر کوفه بود و در حمل سران شهداء بنزد ابن زیاد شرکت کرد. و امام داستان دخترش جمده که زهر جفا بکام امام مجتبی ریخت از مطالب بسیار مشهوره است بر او و پدر و برادرش لعنت خدا باد تا آسمان و زمین هستند.

۱۸۸ - از ابی اسامه گوید من با امام صادق (ع) همکجاوه بودم بمن فرمود قرآن بخوان من سوره ای از قرآن را آغازم کردم و آن را خواندم آن حضرت دقت کرد و گریست سپس فرمود ای اسامه دل های خود را با یاد خدا عزوجل رعایت کنید و از دست برد شیطان بر حذر باشید زیرا راستش اینست که بردل بارها و ساعت های تردید از بامداد رخ دهد که بوضعی مبهم در آید نه ایمان در آنست و نه کفر و بیانند پارچه کهنه یا استخوان پوسیده گردد.

ای اسامه نه اینست که بسا دلت را و ارسى و از خوب و بدش بی خبری و ندانیکه بکجا است من بآن حضرت گفتم آری من باین وضع دچار میشوم و میدانم که مردم هم دچار میشوند، فرمود : آری ، کسی از آن برکنار نیست فرمود پس هر گاه چنین شد یاد خدا عزوجل کنید و از دست برد شیطان بر حذر

أراد به غير ذلك نكت غير ذلك ، قال : قلت : ما غير ذلك جعلت فداك [ماهو] ؟ قال : إذا أراد كفر أنك كفراً .

۱۸۹ - عدة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن أبي المغرا عن زيد الشحام ، عن عمرو بن سعيد بن هلال قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إنني لأكاد ألقاك إلفي السنين فأوصني بشيء آخذ به ، قال : أوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد واعلم أنه لا ينفع اجتهاد لا ورع معه وإيّاك أن تطمح نفسك إلى من فوقك ، وكفى بما قال الله عز وجل لرسوله عليه السلام : «فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم» وقال الله عز وجل لرسوله : «ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجهم زهرة الحياة الدنيا» فان خفت شيئاً من ذلك فاذكرك عيش رسول الله عليه السلام فانما كان قوته الشعير وحلواه التمر ووقوده السعف إذا وجدته وإذا أصبت بمصيبة فاذكرك مصابك برسول الله عليه السلام فان الخلق لم يصابوا بمثله عليه السلام قط .

باشید زیرا چون خداوند برای بنده خیر و خوبی خواهد ایمان بدش افکند و اگر جز آن را خواهد جز آن در دلش افتد گفتم: قربانت جز آن چه باشد؟ فرمود: هر گاه کفر او را خواهد کفر در دلش افتد.

شرح - از مجلسی ره - قوله «ارعوا قلوبکم» از رعایت است یعنی بیاد خدا آنها را نگهدارید از وسوسه های شیطان و از آنچه که در دلها افکند از شبهه و تردید.

قوله «نکت کفراً» یعنی چون سزاوار شد که خداوند تعالی لطف خود را از او دریغ داشت شیطان بردش مسلط شود و هر چه خواهد در آن افکند و اسناد آن بخدا برسبیل مجاز است.

(سفارشی از امام صادق (ع))

۱۸۹ - از عمرو بن سعید بن هلال گوید بامام صادق (ع) گفتم راستیکه من گویا چند سال بکبار بیشتر بخدمت شما نمی رسم یک سفارشی بکنید که عمل بدان کنم فرمود:

بتو سفارش میکنم بتقوی از خدا و به راستگویی و ورع و اجتهاد و بدانکه تلاش و کوشش در عبادت بی ورع سودی ندارد و مبادا دل به مقام بالادست خود ببندی و در آرزوی آن باشی و تو را همین بسکه خدا عزوجل به رسول خود فرمود (۵۵ - التوبه) تو را خوش آیند نباشد اموال آنان و نه اولادشان و خدا عزوجل به رسولش فرمود (۱۳۱ - طه) و دو چشمت را مدوز بدانچه چندتا از آنان را بهره ور کردیم از شکوفانی زندگی دنیا.

اگر تو چیزی از اینوضع هر اس داری زندگانی رسول خدا (ص) را بیاد بیاور که خورا کشنان جو بود و شیرینیش خرما و سوختش شاخه درخت خرما هر وقت بدستش می آمد و هر گاه مصیبتی بتو رسد بیاد بیاور داغ رسول خدا (ص) را زیرا خلق هرگز چنان مصیبت نبینند.

شرح - از مجلسی «ره» - قوله «و ان تطمح نفسك» یعنی دل بزندگی بالادست خود مده

۱۹۰ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِنَا ذَاتَ يَوْمٍ وَنَحْنُ فِي نَادِيِنَا وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ وَذَلِكَ حِينَ رَجَعَ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ فَوَقَفَ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ فَرَدَدْنَا عَلَيْهِ السَّلَامَ ؛ ثُمَّ قَالَ : مَا لِي أَرَى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ حَتَّى كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرَهُمْ كَتَبَ ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرَهُمْ وَجِبَ ، وَحَتَّى كَانَ لَمْ يَسْمَعُوا وَيُرَوِّا مِنْ خَبَرِ الْأَمْوَاتِ قَبْلَهُمْ ؛ سَبِيلَهُمْ سَبِيلَ قَوْمِ سَفَرٍ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ ، بِيُوتِهِمْ أَجْدَانَهُمْ وَيَأْكُلُونَ تَرَاتِيمَهُمْ ، فَيُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَخْلُدُونَ بَعْدَهُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ [أ] مَا يَتَّعِظُ آخِرَهُمْ بِأَوْلِيهِمْ لَقَدْ جَهَلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَآمَنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةٍ سَوْءٍ وَلَمْ يَخَافُوا نَزُولَ فَارِحَةٍ وَبِوَأْتِاقِ حَادِثَةٍ .

طوبی لمن شغله خوف الله عز وجل عن خوف الناس .

طوبی لمن منعه عيبه عن عيوب المؤمنين من إخوانه.

و آنرا آرزو ممکن .

قول خدا تعالی - « لا تمجبك » یعنی دلت را نبرد آنچه از اموال و اولاد این منافقان بسی

دین می بینی ..

نطق پند آمیزی از رسول خدا (ص)

۱۹۰ - از امام باقر (ع) فرمود از جابر بن عبدالله شنیدم می گفت يك روز رسول خدا (ص) بر ما گذر کرد، مادر انجمنی بودیم و او بر ناقه اش سوار بود، این داستان پس از برگشت او از حجة الوداع بود، آن حضرت بر سر ما ایستاد و سلام داد و ما جواب او را دادیم سپس فرمود: مرا چه شده است که مینگرم دوستی دنیا بر بسیاری از مردم چیره شده است نا آنجا که گویا در این جهان مرك بنام دیگران ثبت شده و آنان جاویدند و گویا حق در این جهان بر دیگران بار شده و آنان بر کنارند و تا آنجا که گویا از گزارش مرده های پیش از خود نه چیزی شنیدند و نه دیدند، راه آنان همان راه مردمی مسافر و در حال کوچست بزودی زود مرك بر سر آنها تازد و باز آید، خانه آنها گودشان گردد و دیگران ارثشان را بخورند، آنان را گمانست که پس از گذشتگان در جهان جاویدانند .

«هیئات هیئات پس مانده ها و پیش رانده ها پند نیاموختند هر آینه نادانی کردند و به دست فراموشی سپردند هر پند آموزی در کتاب خدا بود و از سر انجام هر بدی آسوده بسر بردند و از پیش آمده های ناگوار و کمر شکن و گرفتاریهای پدید آینده نهراسیدند.

خوشا بر کسیکه ترس از خدا عزوجل او را از ترس مردم بازدارد.

خوشا بر کسیکه بعیب خود پوید و عیب برادران مؤمنش را نجوید.

طوبی لمن تواضع لله عز ذكره وزهد فيما أحل الله له من غير رغبة عن سيرتي ورفض
زهرة الدنيا من غير تحوّل عن سنتي واتّبع الأختيار من عترتي من بعدي وجانب أهل الخيلا
والتفاخر والرغبة في الدنيا ؛ المبتدعين خلاف سنتي ؛ العاملين بغير سيرتي .
طوبی لمن اكتسب من المؤمنين مالا من غير معصية فأنفقه في غير معصية و عادبه على
أهل المسكنة .

طوبی لمن حسن مع الناس خلقه وبذل لهم معونته وعدل عنهم شره .
طوبی لمن أنفق القصد وبذل الفضل وأمسك قوله عن الفضول وقبيح الفعل .

خوشا بر کسیکه نسبت بخدا عزوجل تواضع کند و در آنچه خدا باو حلال کرده است زهد پیشه
کند بی آنکه از دوش من روگردان باشد و شکوفانی دنیا را بیکسو نهد بی آنکه از سنت و کردار
من منحرف شود و پیروی کند از اختیار عترت منکه پس از من هستند و از اهل کبر و فخر و دنیا-
داری کناره کنند آن کسانیکه بر خلاف سنت من بدعت گزارند و به راهی جز روش و رفتار
من بروند.

خوشا بر مؤمنیکه مالی از جز راه معصیت و خلاف بدست آورد و آن را در غیر گناه خرج کند و
بمستندان و درویشان بدهد.

خوشا بر کسیکه با مردم خوش رفتاری کند و بدانها از کمک خود دریغ نوردد و شر خود را
از آنها بگرداند . خوشا بر کسیکه در هزینه خود میانه روی کند و فزونی در آمد خود را بمستحقان
بیخشد و از سخن زیادی خودداری کند و از کردار زشت بازایستد .

شرح- از مجلسی ره- قوله «سبیلهم سبیل قوم سفر یعنی»

۱- این زنده‌ها مسافرنده و منزلهای عمر خود را که سال و ماه است طی میکنند تا برسند
بدان مرده‌ها.

۲- یعنی آن مرده‌ها در برابرین زنده‌ها مسافرانی بودند که رفتند و از رفتن آنها پند نگرفته‌اند
و پندارند که آنها باز می‌گردند.

قوله «من غیر رغبة عن سیرتی» یعنی زهد نامشروع و ریاضت زبان آورد را پیشه نکنند و از روش
پیغمبر که بهره‌وری از زنان و بوی خوش و خواب و استراحت و توجه بامور لازمه دنیا است صرف نظر
نکنند بلکه زهد او نسبت بمورد شبهه و امور زائده باشد مانند مباحاتی که بها مانع طاعت شوند
قوله «من غیر تحوّل عن سنتی» باینکه مباحات را بر خود حرام کند و سنت را ترك کند و بدعت
در دین گذارد چنانچه میان بدعت گذاران صوفیه و فرق دهگرا شایع است- پایان نقل از مجلسی «ره».

من گویم- این نطق پیغمبر «ص» که در روزهای آخر عمر و دوران نهائی تبلیغات بوده است
بسیار شیوا و گویا و پر معنا است و دستوراتی است که برای دین و دنیا بسیار سودمند است و بسی قابل
مطالعه است و بعضی آنرا بعلی (ع) نسبت دادند و برخی فقره‌های آنرا در نهج البلاغه ثبت کرده‌واگر
علی «ع» کلام پیغمبر را بازگو کرده باشد پر بعید نیست.

۱۹۱ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد رفعه ، عن بعض الحكماء قال : إن أحق الناس أن يتمنى الغنى للناس أهل البخل لأن الناس إذا استغنوا كفوا عن أموالهم وإن أحق الناس أن يتمنى صلاح الناس أهل العيوب لأن الناس إذا صلحوا كفوا عن تتبع عيوبهم وإن أحق الناس أن يتمنى حلم الناس أهل السفه الذين يحتاجون أن يعفى عن سفههم فأصبح أهل البخل يتمنون فقر الناس وأصبح أهل العيوب يتمنون فسقهم وأصبح أهل الذنوب يتمنون سفههم وفي الفقر الحاجة إلى البخيل وفي الفساد طلب عورة أهل العيوب وفي السفه المكافأة بالذنوب .

۱۹۲ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : يا حسن إذا نزلت بك نازله فلا تشكها إلى أحد من أهل الخلاف ولكن اذكرها لبعض إخوانك فانك لن تعدم خصلة من أربع خصال: إما كفاية بمال

(پندهائی حکیمانه)

۱۹۱ - از معلى بن محمد که سند را تا معصوم رسانیده یکی از حکماء (یعنی ائمه) (ع) زبیر اصدوق در امالی آنرا از امام صادق (ع) روایت کرده است و شیوه آنان نیست که از غیر معصوم حدیث باز گویند از مجلسی (ه) گویند:

راستی بخیلان از همه کس سزاوارترند که برای مردم آرزوی ثروت داشتن کنند زیرا هر گاه مردم ثروتمند شدند از اموال آنها دست بدارند.

راستی معیوبان از همه کس سزاوارترند که بهبودی دیگرانرا آرزو کنند زیرا اگر مردم به شونند عیب آنها را نجویند .

راستی کم خردان از هر کس سزاوارترند که بردباری مردمرا خواستار باشند زیرا نیازمندند که از سبکسری و نابخردی آنان گذشت شود، برخلاف این حقیقت بخیلان فقر مردمرا خواهند و معیوبان نابکاری دیگرانرا آرزو کنند و گنهکاران سفاهت مردمرا طلبند با اینکه فقر نیازمندی ببخیل آرد و فساد و تباهی اخلاق مردم مایه جستجوی عیب معیوبان باشد و کم خردی مایه پاسخگویی بگناه و بی ادبی است.

(شیوه نایسته شیعه با یکدیگر)

۱۹۲ - حسن بن راشد گویند امام صادق (ع) فرمود : ای حسن هر گاه برایت يك گرفتاری و ناگواری رخ داد درباره آن بهیچکس از مخالفان شکایت مبرولی آنرا برای یکی از برادرانت بازگو (یعنی هم مذهبانت) زیرا تو یکی از چهار خصلت را از دست ندهی:

۱ - باعطای مال کافی پاسخ گیری.

وإمامعونة بجاه أودعوة فتستجاب أو مشورة برأي .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۱۹۳ - علي بن الحسين المودب وغيره ؛ عن أحمد بن محمد بن خالد ؛ عن إسماعيل بن مهران عن عبدالله بن أبي الحارث الهمداني ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال : الحمد لله الخافض الرافع ، الضار النافع ؛ الجواد الواسع ، الجليل ثناؤه ؛ الصادقة أسماؤه ؛ المحيط بالغيوب وما يخطر على القلوب ، الذي جعل الموت بين خلقه عدلاً وأنعم بالحياة عليهم فضلاً ، فأحيا وأمات وقد رالأقوات ، أحكمها بعلمه تقديراً وأتقنها بحكمته تدبيراً إنه كان خبيراً بصيراً ؛ هو الدائم بالأفناء والباقي إلى غير منتهى ؛ يعلم ما في الأرض وما في السماء وما بينهما وما تحت الثرى .

أحمد بن خالد بحالص حمده المخزون بما حمده به الملائكة والنبیون ؛ حمداً لا يحصى له عدد ولا يتقدمه أمد ، ولا يأتي بمثله أحد ، أومن به و أتوكل عليه و أستهدیه و أستكفيه و أستقصيه بخير و أسترضيه .

۲- از جاه و اعتبار او در رفع گرفتاری خود استفاده کنی.

۳- بدرگاه خدا برای رفع گرفتاری تو دعائی شود که باجابت رسد.

۴- بتو نظر و مشورتی اظهار شود که مایه رفع گرفتاریت گردد .

شرح- از مجلسی ده- این حدیث دلالت دارد بر جواز شکایت از گرفتاری نزد برادران دینی و

بلکه بر خوبی آن

خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع)

۱۹۳- از جابر از امام باقر (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) خطبه‌ای خواند، فرمود:

سپاس از آن خدا است که بنشیب برد و بفراز آورد، زیان تو اند و سود رساند. بخشنده است و فرا گیرنده. ستایشش والا است و نامهایش درست و بجا، بهر نهانی اندر است و بردلها نهاد پرورد، آنکه مرگ را در میان آفریده‌های خود ترازوی داد و عدالت ساخته و بنعمت زندگی آنانرا نواخته، زنده کند و بمیراند و خوراک هر کسیرا در پیمانہ گذارد پیمانہ ای که بدانش خود بجا و خوبش اندازه گرفته و بحکمت و تدبیر خود آنرا محکم و بی کم و کاست بر سفته زبر او آگاه و بینا است، او است همیشه بمان بی نیستی و پاینده تا پایان هستی بداند آنچه را زیر زمین است و در آسمان و آنچه زیر خاک است و میان این و آن.

سپاسش گویم از گنجینه سپاس پاک که او را سزاست بدانچه فرشته‌ها و بیمبراناش سپاس گفتند چونانه سپاسیکه شماره‌اش آمار نکند و رشته دراز زمانه‌اش پیش نیفتد و کسی بمانندش نیاورد باو ایمان دارم و بر او کار خود و اگزارم از او رهنمائی خواهم و بس باو گرایم و هر نیکی از او باز خواهم و راه خشنودی او را پویم.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون صلى الله عليه وآله .
 أيها الناس إن الدُّنيا ليست لكم بدار ولا قرار؛ إنما أنتم فيها كركب عرسوا فأناخوهم استقلُّوا فغدوا وراحوا، دخلوا خفافاً وراحوا خفافاً لم يجدوا عن مضي نزوعاً؛ ولا إلى ما تر كوارجوعاً جدُّ بهم فجدُّوا ، وركنوا إلى الدنيا فما استعدُّوا حتَّى إذا أخذ بكظمهم وخلصوا إلى دار قوم جفَّت أعلامهم لم يبق من أكثرهم خبرٌ ولا أثرٌ ، قل في الدُّنيا لبثتم و عجلت إلى الآخرة بعثهم فأصبحتم حلولا في ديارهم ، ظاعنين على آثارهم والمطايا بكم تسير سيراً ، ما فيه أين ولا تفتير ، نهاركم بأنفسكم دؤوبٌ وليلكم بأرواحكم ذهبٌ فأصبحتم تحكون من حالهم حالاً و تحتنون من مسلكهم مثلاً فلا تغرَّ نكم الحياة الدُّنيا فانما أنتم فيها سافر حلول والموت بكم نزول، تنتضل فيكم مناياه وتمضي بأخباركم مطاياها إلى دار الثواب والعقاب والجزاء والحساب .

ومن گواهم که نیست شایسته ستایش جز خدا که یگانه است و شریک ندارد و گواهم که محمد (ص) بنده و فرستاده او است او را برای رهبری و بهمه راه کیش درست فرستاده تا بر همه کیشپایش چیره سازد و هر کیش نادرستی را بر اندازد گرچه مشرکان را ناسازگار باشد صلی الله علیه و آله
 آیا مردم این جهان برای شماها خانمان نیست و پایگاه نباشد همانا شما در آن چون کاروانی باشید که بار بزمین نهد و شتر را بخواباند سپس اندکی بیارامد و بامداد یاسین بار بندد و بکوچه مردم سبکبار در این جهان در آیند و سبکبار و بی بنه و کالا از آن بدر آیند، از گذشتن آن هیچ جدائی در نیافتند و نه بدانچه بجای خود نهادند راه برگشتی بدست آوردند، آن‌ها را کشانیدند و خودشان هم شتاییدند و تکیه به دنیا زدند و آماده دفن نشدند تا آن گاه که گلویشانرا گرفتند و بخانمان مردمی روی نهادند که خانه‌شان خشکیده و از بیشترشان نه خبریست و نه اثری، در این جهان اندکی زیستند و شتابانه به دیگر سرای پیوستند و شماها در خانمان آنها در افتادید و درد نبالشان بار بسته‌اید و کوچانید پاکشهای رهوار شما را خوب می‌برند در آن نه خستگی است و نه سستی روز شما خودتانرا میشتاباند و شبتان جانتانرا بخوبی برنده است، شما خود نماینده حال آن‌مردم هاید و نمونه‌های کامل روش و رفتار آن‌ها، زندگی این دنیا شماها را نفریبد همانا شما در آن مسافرانی تازه واردید و مرک از شما پذیراست پیکان جانستانش را در شما فرو میکند و پیکهای هواش گزارشهای شما را بخانه پاداش بهشت یا کیفر گاه دوزخ میرساند و پیاپی سزا و حساب میکشاند
 شرح - از مجلسی (ره) - « و تمضي بأخباركم مطاياها » مقصود از اخبار گزارش اعمال است و چند توجیه دارد :

۱- مقصود از مطایا کسانی باشند که پیش از آن‌ها مرده اند و خبرگزاری آن‌ها به این اعتبار است که بآن‌ها احسان کردند یا بدی کردند و نزد محاسبه آن اموات آن‌ها را بخوبی یاد کنند یا بدی.

فرحم الله امرءاً راقب ربه وتنكب ذنبه وكابر هواه و كذب مناه ، امرء أزم نفسه من التقوى بزمام وألجمها من خشية ربها بلجام ، فقادها إلى الطاعة بزمامها وقدمها عن المعصية بلجامها ، رافعاً إلى المعاد طرفه متوقفاً في كل أوان حتفه دائم الفكر ، طويل السهر ؛ عزوفاً عن الدنيا ساماً ؛ كدوحاً لآخرته متحافظاً ، امرءاً جعل الصبر مطية نجاته والتقوى عدة وفاته و دواء أجوائه ؛ فاعتبر وقاس وترك الدنيا والناس ؛ يتعلم للتفقه والسداد وقد قر قلبه ذكر المعاد وطوى مهاده وهجر وساده ، منتصباً على أطرافه ، داخل في أعطافه ، خاشعاً لله عز و جل ، يراوح بين الوجه والكفين خشوع في السر لربه ؛ لدمعه صبيب و لقلبه وجيب ، شديدة أسباله ، ترتعد من خوف الله عز و جل أوصاله ، قد عظمت فيما عند الله رغبته واشتدت منه رهبته ، راضياً بالكفاف من أمره يظهر دون ما يكتفي بأقل مما يعلم أو لك ودائع الله في بلاده المدفوع بهم عز عبادته ؛ لو

۲- مقصود از مطایبا خود این اشخاص موجود باشند یعنی شما خود مطایبا و مراکب در این دنیا هستید که عمل شما بردوش خود شما است و بیبشت میروید یا دوزخ.

۳- مقصود از مطایبا حافظین اعمال باشند و نسبت آنها بدنیا برای اینستکه عمل را از دنیا می برند و آنرا برای اهل دنیا حفظ میکنند و گرچه فرشته اند ولی کارگر مردم دنیا هستند ؟

۴- مقصود از مطایبا عمر باشد که با عمل می گذرد.

دنباله حدیث ۱۹۳-

پس خدا رحمت کند بنده ابرا که پروردگار خود را منظور دارد و از گناهش دوری کند و با هوای نفس خود طرفیت کند و آرزوی بی جای خود را دروغ شمارد و دنبالش نرود آن مرد مردانه که خود را با تقوی مهار زده و با ترس پروردگارش لجام بردهن نهاده و آنرا بسامهار بسوی طاعت کشانده و با لجام از نافرمانی حق رانده است دیده بفرمای قیامت خود دوخته و هر آنی در انتظار مرگ خود است، همیشه در اندیشه است و بی خوابی شب او طولانی است روگردان و دلتنگ از دنیا است و رنجکش برای دیگر سرا و نگهبان آن .

مردیکه شکیبائیرا مرکب نجات خود ساخته و تقوی را ذخیره وفات و درمان دردهای درونش پرداخته است عبرت گرفته و سنجیده و از دنیا و مردم رنجیده دانش آموخته برای فهم دین و روش متین، دلش از یاد معاد سنگین بار است و بستر راحتش را برچیده و بالش نرم را بدور افکنده، بروی دو پا ایستاده و خود درون عبایش خزیده و برای خدا عزوجل خاشع است و بنوبت روی و دو کفرا بر خاک مینهد .

در نهانی از پروردگارش هراسان است اشکش ریزد و دلش طپد، سیل اشک از دیده اش روان است و بندهایش از ترس خدا عزوجل لرزان رغبتش بدانچه پیش خدا است بزرگست و هراسش از او سترک، بگذران معاش راضی است ، عیانش کمتر از نهان است (یعنی آنچه از عبادت و کمال خود به مردم عیان میکند کمتر از آنچه استکه نهان می دارد) و بکمتر از آنچه می داند اکتفاء میکند (یعنی در مقام اظهار فضل و صلاح نیست).

أقسم أحدهم على الله جل ذكره لا يرته، أودع على أحد نصره الله، يسمع إذانا جاه و يستجيب له
إذادعاه، جعل الله العاقبة للتقوى والجنة لأهلها ماوى، دعاؤهم فيها أحسن الدعاء « سبحانك
اللهم، دعا [و] هم المولى على ما آتاهم «و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين» .

(خطبه لامير المؤمنين علیه السلام)

۱۹۴ - علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن محمد بن النعمان أو غيره، عن
أبي عبد الله علیه السلام أنه ذكر هذه الخطبة لأمر المؤمنين علیهم السلام يوم الجمعة .
الحمد لله أهل الحمد وولیه و منتهی الحمد و محلّه ؛ البديء البديع ، الأجلّ الأعظم
الأعزّ الأكرم ، المتوحد بالكبرياء ؛ والمتفرّد بالآلاء ، القاهر بعزّه ، والمسلط بقهره ، الممتنع
بقوته ، المهيم بقدرته ، والمتعالى فوق كل شيء ، بجبروته ، المحمود بامتنانه وباحسانه ،
المتفضل بعطائه وجزيل فوائده ، الموسع برزقه ، المسبغ بنعمه ، نحمده على آلائه و تظاهر
نعمائه حمداً يزن عظمة جلاله ويملاء قدر آلائه وكبريائه .

آنانند که سپرده های خداوند در بلادش و بوسیله آنان خدا از بنده های خود دفع بلا میکند اگر
یکی از اینان بخدا جل ذکره سوگند یاد کند آنرا انجام دهد و اگر بر کسی نفرین کند خدا او
را یاری کند و دفع ستم از او نماید، و از او بشنود هر گاه با وی مناجات کند و اجابتش نماید هر
گاه دعا کند، خدا سرانجام خوب را برای تقوی مقرر داشته و بهشت را برای اهل تقوی جایگاه ساخته
که در آن بهترین خواسته را دارند گویند سبحانک اللهم (یعنی هر وقت چیزی خواهند این جمله
را بر زبان رانند و بمطلوب خود رسند - از مجلسی ره) .

مولایشان آنانرا بدانچه داده استشان دعوت کرده است و آخر خواست آنها اینستکه :
الحمد لله رب العالمین .

خطبه ای از امیر المؤمنین (ع)

۱۹۴ - از محمد بن نعمان و یا دیگر یکی که امام صادق (ع) این خطبه را برای روز جمعه امیر المؤمنین
(ع) ذکر کرده است :

سپاس خدا را سزااستکه شایسته سپاس است و سر آغاز و سر انجام آن است و جایگاه آن،
آغاز کننده نقش آفرین، برترین والا و بزرگوار ؛ عزیزترین هستی و کرامت شعار بکبریائی یگانه
و بهر گونه نعمت یکتا ، بعزت خود چیره است و بقهر خود مسلط ، بنیروی خود منیعست و بتوان
خود مقتدر و بجبروت خود برتر از هر چیز است ستوده است بامتنان و احسانش ، بخشنده است به
عطا و فواید شایانش روزی فراوان دهد و نعمت بی کران او را سپاس گزاریم بنعمتهایش و پیایی بودن
آلائش سپاسی که برازنده عظمت و جلال او است و فرازنده آلاء و کبریانش

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، الذي كان في أوليته متقادماً وفي ديموميته متسيطراً، خضع الخلائق لوحدانيته وربوبيته وقديم أزليته ودانوا لدوام أبعديته .
 وأشهد أن محمداً رسول الله ﷺ عبده ورسوله وخيرته من خلقه اختاره بعلمه واصطفاه اوحى به وائتمنه على سره وارتضاه لخلقه وانتدبه لعظيم أمره ولضياء معالم دينه و مناهج سبيله و مفتاح وحيه و سببالباب رحمته ، ابتعنه على حين فترة من الرسل وهداة من العلم و اختلاف من الملل و ضلال عن الحق و جهالة بالرب و كفر بالبعث والوعد ، أرسله إلى الناس أجمعين رحمة للعالمين بكتاب كريم قد فضله وفضله وبيّنه وأوضحه وأعزّه وحفظه من أن يأتيه الباطل من بين يديه و من خلفه تنزيل من حكيم حميد ، ضرب للناس فيه الأمثال و صرف فيه الآيات لعلمهم يعقلون أحل فيه الحلال و حرم فيه الحرام و شرع فيه الدين لعباده عذراً و نذراً لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و يكون بلاغاً لقوم عابدين فبلغ رسالته و جاهد فيه سبيله و عبده حتى أتاه اليقين صلى الله عليه و آله و سلم تسليماً كثيراً .

و گواهم که نیست شایسته پرستشی جز او یگانه است و شریک ندارد آنکه در اولیت خود بر هر چیزی پیش است و در پاینده گی بر همه چیز مسلطست همه خلق برای یگانگی و ربوبیت او خاضعند و هم برای ازایت دیرین وی و بدوام ابدیتش سر فرود آوردند .

و گواهم که محمد بنده و فرستاده و بهترین آفریده او است او را بدانش خود اختیار کرد و برای وحی خود برگزید و سر خود را بدو سپرد و برای هدایت خلق خودش پسندید و به کار بزرگ نبوت خاتمیه و پرتو افکنی معالم دین خود و برنامه های راه خود و کلید وحیش نم-اینده ساخت و وسیله باب رحمت خودش نمود او را بر انگیخت برای هنگام فترت رسولان و خموشی چراغ دانش و اختلاف ملتها و گمراهی بشر از راه حق و نادانی بحضرت پروردگار و کفر و انکار به زندگی پس از مرگ و وعده آخرت .

او را بهمه مردم سراسر رسول فرستاد و رحمت جهانیان ساخت بهمراه کتابی ارجمند که آنرا برتری داد و آیه آیه فرورستاد و روشن و واضح تعبیر کرد و عزیزش گردانید و نگهش داشت از اینکه باطل از پیش و یا پس در آن راه یابد و تنزلی بود از خداوند حکمتدار ستوده .

در آن کتاب برای مردم مثلها زد و آیاتیرا زیر و رو کرد شاید که آنها تعقل کنند، حلال را در آن حلال شمرد و حرام را حرام و دین را در ضمن آن برای بندگانش قانون نهاد و عذر آنها را زائل کرد و آنها را بیم داد تا برای مردم بر خداوند پس از ارسال رسولان حجتی و بهانه ای نباشد و وسیله بلاغ بمردم خدا پرست گردد .

و او هم تبلیغ رسالت کرد و در راه خدا جهاد نمود و او را پرستید تا مرگش فرا رسید صلی الله علیه و آله و سلم تسليماً كثيراً .

أوصيكم عباد الله وأوصي نفسي بتقوى الله الذي ابتداء الأمور بعمله و إليه يصير غداً ميعادها و بيده فناؤها و فناؤكم و تصرف أيامكم و فناء آجالكم و انقطاع مدتكم فكان قد زالت عن قليل عنا و عنكم كما زالت عمّن كان قبلكم فاجعلوا عباد الله اجتهادكم في هذه الدنيا التزوّد من يومها القصير ليوم الآخرة الطويل فانها دار عمل و الآخرة دار القرار و الجزاء ، فتجافوا عنها فان المغتر من اغتر بها ، لن تعدوا الدنيا إذ اتناهات إليها منية أهل الرغبة فيها المحبين لها ؛ المطمئنين إليها المفتونين بها ، أن تكون كما قال الله عزّ وجلّ : « كما أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض ممّياً كل الناس و الأنعام - الآية - » مع أنّه لم يصب امرء منكم في هذه الدنيا خبرة إلا أورثته عبرة و لا يصبح فيها في جناح آمن إلا و هو يخاف فيها نزول جائحة أو تغير نعمة أو زوال عافية مع أنّ الموت من وراء ذلك و هول المطلع و الوقوف بين يدي الحكم العدل تجزى كل نفس بما عملت « ليجزي الذين أساءوا بما عملوا و يجزي الذين أحسنوا بالحسنى » .

بشما سفارش میکنم ای بندهای خدا و هم بخودم سفارش میکنم بتقوی از خدائیکه همه چیز را بدانش خود آغاز کرد و وعده گاه و بازگشت همه فردا بدر گاه او است و بدست قدرت او است نابودی آنها و نابودی شما و گذشت روزگار و فناى عمر و بسر آمدن مدت شماها و این دنیا بزودی از دست ما و شما بدرود چونانکه از دست کسانیکه پیش از شما بودند بدر رفت . پس ای بندهای خدا کوشش خود را در این دنیا صرف کنید که در روز کوتاه آن برای روز دراز آخرت توشه بردارید زیرا دنیا خانه کاراست و آخرت خانه آسایش و پاداش خود را از آن دور کنید و دل از آن بکنید زیرا فریبخوردده کسی است که فریب آنرا بخورد، هرگز دنیا در زمینه نهایت آرزوی خواستاران خود که بسیار دوستش دارند و بدان دل دهند و شیفته آنند از این نگذرد که خدا عزوجل فرماید:

(۲۴ - یونس) چون آبیستکه از آسمانش فرو باریم و با گیاه زمین در آمیخت از آنچه جان داران خوردند تا آخر آیه (تا چون زمین زیور خود را برگرفت و بسیار زیبا شد و مردمش پنداشتند که بر آن توانایند فرمان ما در شب هنگام یاروز روشن در رسید و آنرا گاهی درو شده و خرد نمودیم که گویا دیروز هم چیزی نبوده است).

با اینکه در این دنیا هیچکدام از شما تجربه ای فراهم نکرد و خبری بدست نیاورد جز اینکه عبرتی برای او فزاید و هیچکس در سابه آسودگی و عافیت نیاساید جز اینکه نگرانست از آنکه بلائی دیشه کن بر سرش آید یا نعمت و عافیت خود را از دست دهد با اینکه دنبال اینهمه مرگست و ترس از ورود بعالم دیگر و نگرانی از بازداشت در برابر خداوند حاکم و عادل تاهر کس پاداش عمل خود را ببیند، تا اینکه خدا هر آنکس بد کردار بوده است سزا دهد و پاداش بخشد بکسانیکه خوشکرداری کردند با کارهای نیک.

فاتقوا الله عز ذكره وسارعوا إلى رضوان الله والعمل بطاعته والتقرب إليه بكل ما فيه الرضا فإنه قريب مجيب جعلنا الله وإياكم ممن يعمل بمحابه ويجتنب سخطه ثم إن أحسن القصص وأبلغ الموعدة وأنفع التذکر کتاب الله جل وعز قال الله عز وجل: «وإذا قرأ القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلکم ترحمون» .

أستعید بالله من الشيطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والعصر إن الإنسان لفي خسر إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر» إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد وتحنن على محمد وآل محمد وسلم على محمد وآل محمد كما فضل ما صليت وباركت وترحمت وتحننت وسلمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد .

اللهم أعط محمداً الوسيلة والشرف والفضيلة والمنزلة الكريمة ، اللهم اجعل محمداً وآل محمد أعظم الخلائق كلهم شرفاً يوم القيامة وأقربهم منك مقعداً وأوجههم عندك يوم القيامة جاهاً و

پس از خدا عز ذکره بپرهیزید و برضوان خدا بشتابید و هم بعمل بطاعت او و تقرب بچستن بدو بهر آنچه مایه رضایت او است زیرا او قریبست و مجیب خدا مارا و شمارا از آنها مقرر دارد که بهر آنچه دوست دارد عمل میکنند و از آنچه مایه خشم او است دوری می جوید.

سپس راستی زیباترین داستان و برساترین پند و سودمندترین یادآوری کتاب خدا عز و جلست خدا عز و جل فرموده است (۱۰۴- الاعراف) و هر گاه خوانده شود قرآن گوش کنید بدان و خاموش بمانید شاید رحمت شوید.

بخدا پناه جویم از شیطان رجیم: بنام خداوند بخشاینده مهربان، سو گند به عصر ۱ - راستی انسان هر آینه در خسران است ۲- جز آنکسانیکه گرویدند و کارهای شایسته کردند و همدیگر را بحق سفارش کردند و همدیگر را بشکیبائی سفارش کردند ۳.

(۵۶- الاحزاب) راستی که خدا و فرشتهها صلوات فرستند بر پیغمبر آیا کسانیکه گرویدند صلوات فرستید بر او و درود فراوان.

بار خدایا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و برکت بده بمحمد و آل محمد و مهر بود بر محمد و آل محمد و درود فرست بر محمد و آل محمد چون بهترین آنچه رحمت فرستادی و برکت دادی و ترحم کردی و مهر ورزیدی و درود گفתי بر ابراهیم و آل ابراهیم زیرا تو حمیدی و مجیدی .

بار خدایا بمحمد (ص) عطا کن وسیله شرف و فضیلت و منزلت ارجمند، بار خدایا بمحمد و آل محمد را در روز قیامت از همه خلائق بزرگوارتر دار، در شرف و مقام آنها را بخود نزدیکتر مقرر کن و آنها روز قیامت پیش تو آبرومندتر و منزلت و نصیب برتری داشته باشند، بار خدایا بمحمد

أفضلهم عندك منزلة ونصيباً ، اللهم أعط ثمناً أشرف المقام وحباء السلام وشفاعة الاسلام ، اللهم
والحقنابه غير خزايا ولانا كيين ولانادمين ولا مبدؤين . إله الحق آمين .

ثم جلس قليلاً ثم قام فقال :

الحمد لله أحق من خشي وحمد وأفضل من اتقى وعبد وأولى من عظم و مُجدد نحمده
لعظيم غناؤه ، وجزيل عطائه ، وتظاهر نعمائه ، وحسن بلائه ، ونؤمن بهداه الذي لا يخبوضياؤه
ولا يتمهد سناؤه ولا يوهن عراه ونعوذ بالله من سوء كل الريب وظلم الفتن ونستغفره من مكاسب
الذنوب ونستعصمه من مساوي الأفعال ومكاره الآمال والهجوم في الأهوال ومشاركة أهل الريب
والرضا بما يعمل الفجار في الأرض بغير الحق .

اللهم اغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والأموات الذين توفيتهم على دينك
وملة نبيك صلى الله عليه وآله وسلم ، اللهم تقبل حسناتهم وتجاوز عن سيئاتهم وأدخل عليهم الرحمة والمغفرة
والرضوان واغفر للأحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحدوك وصدقوا رسولاك وتمسكوا

شرافتمند ترین مقام را بده و بخشش درود و شفاعت اسلام را باو عطا کن.

بار خدایا ما را باو پیوند آبرومند و وفادار نه رسوا و پیمان گسل و نه پشیمان از بد
کرداری و نه منحرف از حق. اله الحق آمین. سپس اندکی نشست و بر خاست و گفت :

سپاس خدا را سزا است شایسته تر کسی که باید از او ترسید و او را ستود و بهترین کسی
که باید از او پرهیز کرد و او را پرستید و سزاوار تر کسی که باید او را بزرگوار دانست و
تمجیدش کرد .

او را سپاس گزاریم برای بی نیازی کلانش و بخشش شایانش و پیوست بودن نعمتهایش و
حسن آزمایش و بلایش و برهبری او بگرویم که پرتو او خاموش نگردد و بلندیش پست و هموار
نشود و حلقه هایش سستی نگیرد .

و بخدا پناهیم از بد عاقبتی هر تردید و بد دلی و از تیرگی فتنه ها و از او آمرزش
جوئیم درباره بدست آوردن گناهان و از او نگهداری خواهیم از کردارهای بد و آرزوهای ناهنجار
و هجوم در پرتگاههای هراسناک و هم کاری با اهل ریب و بدبینان و از خشنودی در آنچه بدکاران
در روی زمین بناحق کنند.

بار خدایا ما را بیمارز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، زنده باشند یا مرده باشند آن
کسانی که بر کیش خود جان آنها را گرفتی و بر ملت و آئین پیغمبرت.

بار خدایا حسنات آنها را بپذیر و از سیئات آنها در گذر و رحمت و آمرزش و رضوان بدان
ها ارزانی دار و بیمارز زنده های از مردان مؤمن و زنان مؤمنه را آن کسانی که تو را یگانه پرستیدند

بدينك و عملوا بفرائضك و اقتدوا بنبيك و سنوا سننتك و أحلوا حلالك و حرّموا حرامك و خافوا عقابك و رجوا ثوابك و والوا أولياءك و عادوا أعداءك ، اللهم أقبل حسناتهم و تجاوز عن سيئاتهم و أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين . إله الحق آمين .

و رسولت را تصدیق کردند و بدینت چسبیدند و بفرائضت عمل کردند و از پیغمبرت پیروی نمودند و روش و سنت تو را بر جای داشتند و حلالت را حلال شمردند و حرّامت را حرام شمردند و از کیفر تو ترسیدند و به نوابت امیدوار شدند و با دوستان دوستی کردند و با دشمنان دشمنی کردند .
بارخدا یا حسنات آنها را بپذیر و اذیّات و بد کرداریهای آنها در گذر و برحمتت آنان را در شمار بنده های خوبت در آور . اله الحق آمین .

شرح - از مجلسی « ره » - « قوله استعیند » - این يك صورت استعاذه است که در اخبار ما وارد شده و صور دیگر هم وارد است .

۲- همین تعبیر باضافه ان الله هو السميع العليم .

۳- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ان الله هو الفتاح العليم .

۴- اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم .

۵- صورت ۴ باضافه و اعوذ بالله ان يحضرون .

۶- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم که از همه میان قراء قرآن مشهور تر است و اظهر اینست که همه جایز و مجزیست .

سپس بدانکه ذکر آیه در این جا دلالت دارد که انصاف مخصوص بقرائت امام در نماز جماعت نیست چنانچه در برخی اخبار رسیده است و آیه بمعنی عام خود دلالت دارد بر وجوب استماع هر قرائت قرآن و اخبار دیگری هم در این باره وارد است و سخن در این مسئله در کتاب صلوة گذشت - پایان نقل از مجلسی (ره) .

من گویم - چون خطبه نماز جمعه هم در بعضی از احکام با نمازی یکی است و بلکه بمنزله جزء نماز است اگر هم از این بیان وجوب استماع قرائت قرآن در ضمن خطبه جمعه استفاده شود تعمیم آن در موارد دیگر مشکل است:

« قوله و شفاعة الاسلام » یعنی شفاعتی که براهل اسلام است .

« قوله و مشاركة اهل الريب » یعنی کسانی که شك و تردید و بد دلی دارند در باره دین یا کسانی که مردم نسبت بآنها بدبین هستند از نظر اینکه متهم بجنایت یا سرقت و فسق هستند - پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم - ظاهر اینست که اهل ریب اشاره بجمع کثیری از بد دلان و بی عقیده های مردم کوفه بوده است که در شمار پیروان امیر المؤمنین هم بودند و در کمال بد دلی و نفاق عمل میکردند و در اجراء امور حکومت امیر المؤمنین همیشه کارشکنی و اظهار مخالفت مینمودند و یکی از سران معروف آنان همان اشعث بن قیس کندیست که کار مخالفت را تا آنجا کشانید که با سوسماری از راه استهزا بیعت کرد و آنرا امیر المؤمنین خواند و در سابق شمه ای از حال او در متن و شرح گذشت و امام فرمود در خون امیر المؤمنین (ع) دست داشت .

۱۹۵ - الحسين بن محمد الأشعري عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشاء ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : لكل مؤمن حافظ وسائب ، قلت : وما الحافظ وما السائب يا أبا جعفر ؟ قال : الحافظ من الله تبارك وتعالى حافظ من الولاية يحفظ به المؤمن أينما كان وأما السائب فبشارة محمد عليه السلام يبشر الله تبارك وتعالى بها المؤمن أينما كان وحيثما كان .

۱۹۶ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحجاج ، عن حماد ، عن الحلبي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خالط الناس تخبرهم ومتى تخبرهم تقلهم .

۱۹۵ - از ابی حمزه گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود برای هر مومنی يك حافظ است و يك سائب گفتم: یا ابا جعفر حافظ چیست، و سائب چیست ؟

فرمود: حافظ نگهبانی است از طرف خدا تبارك و تعالی از نظر ولایت که بوسیله او مومن را در هر جا نگه میدارد و اما سائب پس مرده محمد است (ص) که خدا تبارك و تعالی بدان مومن را در هر جا باشد نگهداری میکند.

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله من الولاية» - کلمه من یا برای بیان علت است بساین معنا که حافظ او است از بلاها بخاطر ولایت ائمه (ع) یا باین معنی که برای حفظ و نگهبانی ولایت از او پاسبانی میکند که از دستش نرود و تبلیغات اهل باطل در او اثر نکنند، یا صله برای حفظ است بدو وجه:

۱ - بتقدیر مضافی یعنی حافظ او است از ضیاع ولایت و از میان رفتن آن.

۲ - مقصود ولایت جز ائمه برحق باشد یعنی او را از ابتلاء بولایت دیگران نگه میدارد

یا اینکه من بیانیه است باین معنی که مومن حافظی دارد که آن ولایت است.

من می گویم - و اما کلمه سائب از سیب است بمعنی عطا یا بمعنی جریان یعنی جاری است در روزگار یا از سائبه بمعنی چیزیکه مخصوص کسی نیست و منظور اینست که شامل حال همه مومنان است.

قوله « فبشارة محمد » یعنی مرده ای که از پیغمبر در هنگام مرگ بمؤمن میرسد در باره سعادت ابدیه و بوجه بعیدی ممکن است مقصود از بشارت قرآن باشد یا خوابهای خوش.

(دستور معاشرت)

۱۹۶ - از الحلبي از امام صادق (ع) فرمود: با مردم در آمیز و آنها را بیازمای و هر زمانی آنها را آزمودی از آنها بدت میآید.

شرح - از مجلسی ره - میفرماید مردم را آزمایش کن زیرا چون آنها را آزمودی از آنها بدت آید و آنها را وامیگذاری از آنچه که از درون مردم بتو آشکار میشود - در اینجا لفظ امر آمده است ولی معنی خبر دارد - تا آنکه گوید:

۱۹۷ - سهل ، عن بكر بن صالح رفعه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : الناس معادن كمعادن الذهب والفضة فمن كان له في الجاهلية أصل فله في الإسلام أصل .

ظاهر اینستکه امر وارد در این خبر هم نیز معنی خبر دارد یعنی هر گاه بامردم معاشرت کنی تجربه آموخته شوی و بر اثر تجربه تلخ از آنها بدت آید و صلاح آنستکه بر بامردم معاشرت نکنی و به درون آنها سر نکشی.

۱۹۷ - از بكر بن صالح سند را رسانیده تا امام صادق (ع) فرمود : مردم معدنهای باشند به مانند معدنهای طلا و نقره پس هر که را در دوران جاهلیت عنصر پاکی بوده است در اسلام هم عنصر پاکی داشته.

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله الناس معادن» عامه این روایت را از پیغمبر «ص» چنین روایت کرده اند:

مردم معدنهایند چون معدنهای طلا و نقره خوبان آنان در دوران جاهلیت خوبان آنها بودند در اسلام هر گاه دین را بفهمند و این روایت دو وجه دارد :

۱ - مردم در استعداد و قابلیت و اخلاق و خردمندی اختلاف دارند چون اختلافی که در معدن ها است زیرا برخی کانهای طلاست و برخی نقره و هر کس در جاهلیت خوش باطن و خوش خلق و خردمند و باهوش بوده است در اسلام هم بزودی مسلمان شده و متصف به اخلاق عالی گردیده است و از کردار بد پس از دانستن آن دوری گزیده.

۲ - مردم از نظر شرافت خانوادگی اختلاف دارند بمانند اختلاف معادن و هر که در جاهلیت از اهل بیت شرف و رفعت بوده در اسلام نیز کسب شرافت دینی کرده است و بمکارم اخلاق موصوف شده و آنها را در دوران جاهلیت تشبیه کرده بخاک معدن که بواسطه اسلام استخراج شده اند و هر کدام نمودی داشته اند - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - کلمه «الناس معادن» دلالت دارد بر اینکه هر فردی از بشر دارای استعداد مخصوص بخود است و همه استعدادها خوبست و اختلاف آنها به اینستکه برخی خوب و برخی خوبتر است بشر از عنصر خود طلا است و یا نقره است و این استعداد طلائی و نقره ای باید بایک پرورش علمی و ریاضت اخلاقی استخراج شود و جوهر خود را بنماید و به این معنی موافقت بامضمون آیه شریفه (۷۲ - الاسراء) و ما آدمیزاد را گرامی داشتیم و آنها را بردوش دریا و بیابان بار کردیم و از خوراک های خوب بآنها روزی کردیم و بر بسیاری از آنچه آفریدیم آنها را برتری دادیم - و هم موافق این آیه است (التین - ۵) هر آینه انسان را در زیباترین اندامی آفریدیم.

و آنچه خلاف ورنج و بدی از بشر سرزند برای اینستکه وسیله استخراج و جوهر و گوهر هستی فراهم نشده است و همه بدیها عبارت از خاکسترهای سیاه آمیخته باطلا و نقره وجود او است که باید بر اثر ریاضت و حسن تدبیر و پرورش از وجود او بدور شود و دیر یا زود بشر بجوهر و بگوهر هستی خود پی میبرد و خود را از هر گونه آلودگی پاک میکند و جلوه ذات او که علم و حکمت و اخلاق عالی است پدیدار می شود و این سیر تکامل جامعه بشریست.

۱۹۸ - سهل بن زیاد ، عن بكر بن صالح ، عن محمد بن سنان ، عن معاوية بن وهب قال: تمثل أبو عبد الله عليه السلام بيت شعر لابن أبي عقب .

و ينحز بالزوراء منهم لدى الضحى * ثمانون ألفاً مثل ما تنحز البدن و روى غيره البزل .

ثم قال لي : تعرف الزوراء ؟

قال : قلت : جعلت فداك يقولون إنهم ابغداد قال : لا ، ثم قال عليه السلام : دخلت الرمي ؟ قلت : نعم ، قال أتيت سوق الدواب ؟ قلت : نعم ، قال : رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق ؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون ألفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان كلهم يصلح للخلافة ، قلت : ومن يقتلهم جعلت فداك ؟ قال : يقتلهم أولاد العجم .

۱۹۸ - از معاوية بن وهب گوید امام صادق (ع) بیک بیت از شعر ابن ابی عقب تمثل جست:

و ينحز بالزوراء منهم لدى الضحى

ثمانون ألفاً مثل ما تنحز البدن

در ظهر بزوراء از ایشان گردد

هشتاد هزاران چه شتر قربانی

در روایت دیگر بجای کلمه البدن البزل آمده است و آن بمعنی شتران قوی و نیرومند است.

گوید من گفتم: قربانت می گویند زوراء همان بغداد است، فرمود: نه، سپس فرمود: توبه ری رفته ای؟ گفتم: آری، فرمود: بیازار چارپایان رفتی؟ گفتم: آری فرمود آن کوه سیاهرا که سمت راست جاده است دیده ای؟ همان است زوراء که در آن ۸۰ هزار کشته شوند و ۸۰ مرد از آنها از فرزندان فلانند که همه شایسته خلافت شمرده شوند گفتم: قربانت چکسی آنها را میکشد؟ فرمود: عجم زاده ها آنها را میکشند.

شرح - از مجلسی « ره » - « تعرف بالزوراء » - فیروز آبادی برای زوراء این معانی را ذکر کرده است.

۱ - مابلی بود از آن احیچه که یکی از عربها است ۲ - چاه دور ۳ - قدح ۴ - ظرف نقره ۵ - کمان ۶ - دجلة ۷ - بغداد زیرا درهای درونی آن از برونی جدا است ۸ - مکانی است در مدینه نزدیک مسجد ، خانه ای بوده است در حیره ۹ - اراضی دوردست ۱۰ - زمینی در ذی خیم.
من گویم ممکن است زوراء در این خبر نام محلی باشد درری یا مقصود از زوراء بغداد نباشد و امام که فرموده بغداد نیست مقصودش بغداد کهنه است و شاید در آنجا محلی به این نام باشد و اشاره باشد بنبردیکه در زمان مأمون میان طرفداران او و طرفداران امین واقع شد و بسیاری از بنی عباس در آن بدست عجم زاده ها که طرفدار مأمون بودند کشته شدند و بنابر اول اشاره است بواقعه ای که در زمان امام قائم یا نزدیک بدان واقع می شود و شاید ابن ابی عقبه این پیشگوئرا از امام معصوم شنیده و آنرا بنظم آورده است.

۱۹۹ - علي بن محمد ، عن علي بن العباس ؛ عن محمد بن زياد ، عن أبي بصير قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «والذين إذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صماً وعمياناً»؟ قال : مستبصرين ليسوا بشكّاك .

۲۰۰ - عنه ، عن علي ، عن إسماعيل بن مهران ، عن حماد بن عثمان قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله تبارك وتعالى : «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» فقال : الله أجل وأعدل [وأعظم] من أن يكون لعبده عذر لا يدعه يعتذبه ، ولكنه فلع فلم يكن له عذر .

۲۰۱ - علي ، عن علي بن الحسين ، عن محمد الكناسي قال : حدثنا من رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز ذكره : «ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب» قال : هؤلاء قوم من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحملون به إنا فيسمعون حديثنا ويقتبسون من علمنا فيرحل قوم فوقهم وينفقون أموالهم ويتعبون أبدانهم حتى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلونه

(تفسیر برخی آیات قرآن مجید)

۱۹۹ - از ابی بصیر گوید از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۷۳ - الفرقان) و آن کسانی که هر گاه بآیات پروردگار خود یاد آوری شوند در برابر آن کرو و کور روی بر خاک نهند، فرمود یعنی بینا و عقیده مند سجده کنند و شک و تردید در دل ندارند.

شرح - از زمخشری که این آیه در مقام نفی روی بر خاک نهادن نیست و همانا برای اثبات آنست و نفی کری و کوری و نفهمی چنانکه گوئی زید با سلام مرا بر خورد نکند یعنی سلام ندهد نه آنکه بر خورد نکند و منظور اینست که چون یاد آور آیات شوند از شوق بدان بر روی آن افتند و گوش شنوا و چشم بینا دارند و عمل آنها در روی نفاق و تظاهر نیست.

۲۰۰ - از حماد بن عثمان گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود در تفسیر قول خدا تبارک و تعالی (۳۶ - المرسلات) و بآنها اجازه ندهند تا معذرت طلبند.

فرمود که خدا والاتر و عادل تر [و بزرگوار تر] از آنست که بنده اش عذری داشته باشد و نگذارد معذرت طلبد ولی او محکومست و عذری ندارد که بیاورد (و منظور اینست که در آخرت و در برابر خدا راه عذر تراشی و اظهار خلاف حقیقت وجود ندارد چنانچه در دنیا هر خطا کاری برای خود عذر تراشی میکند و بوسیله دروغ و تظاهر بر خلاف از خود دفاع میکند).

۲۰۱ - امام صادق (ع) که در قول خدا عز ذکره (۳ - الطلاق) هر که تقوی از خدا دارد خدا برای او راه فرج گشاید و او را از آنجا که گمان نبرد روزی دهد.

فرمود: اینان مردمی هستند از ناتوانان شیعه ما که هزینه و وسیله ندارند نزد ما آیند و از احادیث ما بشنوند و از دانش و علم ما بگیرند و مردمی بالا دست آنها و توانگر سفر کنند و مال خود را خرج کنند و تن خود را رنج دهند و نزد ما آیند و حدیث ما را شنوند و آنرا برای آن بینواها ببرند و آنرا فرا گیرند و عمل کنند و اینانکه خودشان حامل حدیثند آنرا ضایع گذارند و از آن

إليهم فيعيه هؤلاء، وتضيّعه هؤلاء، فأولئك الذين يجعل الله عزّ ذكره لهم مخرجاً ويرزقهم من حيث لا يحتسبون .

وفي قول الله عزّ وجلّ: «هل أتيتك حديث الغاشية»؟ قال: الذين يغشون الامام إلى قوله عزّ وجلّ: «لا يسمن ولا يغني من جوع» قال: لا ينفعهم ولا يغنيهم: لا ينفعهم الدّخول ولا يغنيهم القعود .

استفاده نکنند، آنانند کسانی که خدا عزّ ذکره برای آنها راه فرج گشاده و از آنجا که گمان ندارند بآنان روزی داده است.

شرح- از مجلسی ره- «قوله قوم فوقهم» یعنی در نیرو و دارائی از آنها برترند.

قوله «فيعيه هؤلاء» یعنی فقراء و حاصل اینست که بهمان طور که تن برزق جسمانی نیرومند میشود و زنده می ماند همچنین روح نیرومند می شود با غذای روحانی از علم و ایمان و هدایت و حکمت و بی آنها مرده ایست در لباس زنده ها و مقصود اینست که همان طور که آیه دلالت دارد بر اینکه تقوی سبب فراهم شدن روزی جسمانیست از راه بی گمانی همین طور دلالت دارد که سبب حصول غذای روحانیست از راه بی گمانی.

دنباله حدیث ۲۰۱-

و در تفسیر قول خدا عزّ وجلّ (۱- الغاشية) آیا حدیث غاشیه را دانستی؟ فرمود: مقصود از جماعت غاشیه کسانی هستند که ایمان ندارند و گرد امام را می گیرند- تا آنجا که خدا عزّ وجلّ میفرماید (۲) چهره هائی در آنروز پژمرده است ۳ کار کرده و رنج دیده است ۴ در آتش سه روزان گرفتار است ۵ از چشمه جوشان نوشانست ۶ خوراکی ندارد جز خوراک دوزخی) نه فربه کند و نه سود بخشد از گرسنگی - فرمود رفتن گرد امام بدانها سودی ندارد و آنها را بی نیاز نکند نه ورودشان سودی دارد و نه نشستن آنها بی نیازی آرد .

شرح- از مجلسی ره- «الذين يغشون الامام» آنها تفسیر بجماعت کرده است که گرد امام میروند و از مخالفانند و استفاده ای از امام نبرند چون ایمان باو ندارند و انکار دارند پس مقصود از خوراک در این تفسیر خوراک روحانی است یعنی خوراک روح آنها جز شکوک و شبهات و آراء فاسده نیست که مانند خوراک دوزخیان است در اینکه سودی ندارد و ضرر هم بروح دارد بنابراین لایسمن صفة ضریع نیست و بلکه راجع برفت و آمد نزد امامست و ممکن است راجع بآن هم باشد و مقصود این باشد که امام بآنها غذای روحانی خوب نمی دهد و حقایق را بآنها اظهار نمی کند بلکه از راه تقیه همانرا بآنها میگوید که موافق نظریات فاسد آنها است و برای روح آنها مانند خوراک دوزخیان است یعنی زقوم بکام آنها میریزد و ممکن است مقصود از کسانی که گرد امام را میگیرند آنها باشند که از مخالفان و موافقان دور امام قائم (ع) جمع میشوند و امام به علم خود درباره آنها حکم میکند و آنها را میکشد و بخوراک دوزخی میرساند.

۲۰۲ - عنه ، عن علي بن الحسين ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم أينما كانوا ثم ينبئهم بما عملوا يوم القيامة إن الله بكل شيء عليم» قال : نزلت هذه الآية في فلان وفلان وأبي عبيدة الجراح وعبد الرحمن بن عوف وسالم مولى أبي حذيفة والمغيرة بن شعبة حيث كتبوا الكتاب بينهم وتعاهدوا وتوافقوا : لئن مضى عهد لاتكون الخلافة في بني هاشم ولا النبوة أبداً ، فأنزل الله عز وجل فيهم هذه الآية ، قال : قلت : قوله عز وجل : «أم أبرموا أم أرفأنا مبرمون» أم يحسبون أننا لنسمع سرهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون» . قال : وهاتان الآيتان نزلتا فيهم ذلك اليوم ، قال أبو عبد الله عليه السلام : لعلك ترى أنه كان يوم يشبه يوم كتب الكتاب إلى يوم قتل الحسين عليه السلام و هكذا كان في سابق علم الله عز وجل الذي أعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله أن إذا كتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم فقد كان ذلك كله .

۲۰۲ - از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷- المجادله) رازی میان سه کس نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنها است و نه میان پنجکس جز اینکه او ششمین آنها است و نه میان کمتر و یا بیشتر جز اینکه او بهمراه آنها است هر جا باشند و سپس روز قیامت آنها را بدانچه عمل کردند آگاه میسازد زیرا خداوند بهمه چیز دانا است

فرمود این آیه درباره فلان و فلان و درباره ابی عبيده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولى ابی حذيفة و مغيرة بن شعبة نازل شد آنگاه که میان خود عهدنامه ای نوشتند و توافق کردند و پیمان بستند که اگر محمد (ص) در گذشت خلافت و نبوت هرگز در بنی هاشم نباشد و خدا عزوجل این آیات را درباره آنها نازل کرده است .

گوید گفتم: قول خدا عزوجل (۷۹- الزخرف) بلکه امری را اثبات و ابرام کردند، راستی ما هم ابرام کن هستیم . ۸۰- یا بلکه پندارند که ما نهان و رازگویی آنانرا نشنویم؟ آری فرستاده ما همراه آنانند مینویسند- فرمود: این دو آیه همان روز درباره آنها نازل شدند .

امام صادق (ع) فرمود: شاید تو نظر داری که روزی باشد که مانند آنروز باشد که این عهد نامه نوشته شد (یعنی در جنایت و سوء توطنه و بدبختی مردم نه هرگز چنین روزی نبوده) جز روزیکه حسین (ع) کشته شد (روز عاشوری) در علم خدا عزوجل چنین گذشته بود و همان را بر سول خدا (ص) اعلام کرد که:

هر گاه آن عهدنامه نوشته شد حسین (ع) کشته میشود و حکومت از دست بنی هاشم بیرون میرود و همه اینها شد و تحقق پیدا کرد .

شرح- از مجلسی ده- از بیضاوی در تفسیر « من نجوى ثلثة » یعنی رازگویی سه جانبه یا راز سه راز گو .

قلت : «وإن طائفتان من المؤمنين اقاتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيىء إلى أمر الله فان فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل» قال : الفتان إنما جاء تأويل هذه الآية يوم البصرة وهم أهل هذه الآية وهم الذين بغوا على أمير المؤمنين عليه السلام فكان الواجب عليه قتالهم وقتلهم حتى يفيئوا إلى أمر الله ولولم يفيئوا لكان الواجب عليه فيما أنزل الله أن لا يرفع السيف عنهم حتى يفيئوا ويرجعوا عن رأيهم لأنهم بايعوا طائعين غير كارهين وهي الفئة الباغية كما قال الله تعالى فكان الواجب على أمير المؤمنين عليه السلام أن يعدل فيهم حيث كان ظفر بهم كما عدل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في أهل مكة إنما من عليهم وعفى و كذلك صنع أمير المؤمنين عليه السلام بأهل البصرة حيث ظفر بهم مثل ما صنع النبي صلى الله عليه وآله وسلم بأهل مكة حذوا النعل بالنعل .

«الا و هو رابعهم» یعنی خدا با آنها است و راز آنها را میداند و ذکر عدده و پنج دو وجه دارد :

يك مورد نزول جلسه سري سه نفری و پنج نفری بوده است.

۲- خدا طاق است و طاق را دوست میدارد و اول عدد آحاد سه و سپس پنج است...

«ولا اكثر الا هو معهم» یعنی آنچه میان آنها راز گفته شود در هر جا باشند خدا میداند زیرا علم خدا در همه جا است و اختلاف مکان در آن تاثیر ندارد.
دنباله حدیث ۲۰۲-

گفتم (۹- الحجرات) و اگر دودسته از مؤمنان باهم جنگیدند میان آنها را اصلاح بدهید و اگر یکی از آنها برد دیگری شود و تجاوز کرد با آن شورش و متجاوز بکنگید تا بحکم خدا برگردد و سر نهد و اگر برگشت میان آنها را بعدالت اصلاح کنید؟

فرمود: موضوع دو گروه مسلمان است- وهمانا تأویل و تطبیق آن در روز جنگ بصره بود (جنگ جمل) و آنها مورد این آیه شدند و مقصود کسانیست که با امیرالمؤمنین (ع) شورش کردند و بر او واجب شد با آنها نبرد کند و از آنها بکشد تا بحکم خدا برگردند و اگر بر نمیگشتند طبق آنچه خدا نازل کرده است بر او لازم بود که تیغ از آنها بر ندارد تا از رأی خود برگردند و اجابت او را بکنند زیرا آن ها از روی دلخواه بیعت کرده بودند و زوری در میان نبود و هم آنها بودند گروه شورش و متجاوز چنانچه خدا تعبیر کرده است و بر امیرالمؤمنین واجب بود که پس از پیروزی بدانها با آنها بعدالت رفتار کند چنانچه رسول خدا پس از فتح مکه با قریش اهل مکه بعدالت رفتار کرد همانا بر آنها منت نهاد و از آنها در گذشت و امیرالمؤمنین (ع) با اهل بصره چنین کرد هنگامیکه بر آنها پیروز شد بمانند کاریکه پیغمبر با اهل مکه کرد کاملاً برابر و موافق.

شرح- از مجلسی ره - « قوله لانهم بايعوا طائعين » این جمله برای بیان کفر و بغی آنها است از نظر عقیده همه فرق اسلامی زیرا عقیده مخالفان این است که مدار و جوب طاعت از پیشوای اسلامی بر بیعت است و آنها بدلخواه بیعت کردند و عهد را شکستند و از شورشیان بر حکومت اسلامی شدند.

قال : قلت : قوله عز وجل : «والمؤتفكة أهوى» قال : هم أهل البصرة هي المؤتفكة ، قلت : «والمؤتفكات أتهم رسلمهم بالبيئات»؟ قال : أولئك قوم لوط ائتفكت عليهم انقلبت عليهم . ۲۰۳ - علي بن إبراهيم ، عن عبدالله بن محمد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن حنان قال : سمعت أبي يروي عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان سلمان جالسا مع نفر من قريش في المسجد فأقبلوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتى بلغوا سلمان ؛ فقال له عمر بن الخطاب : أخبرني من أنت ومن أبوك وما أصلك؟ فقال : أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالاً فهداني الله عز وجل بمحمد صلى الله عليه وآله و كنت عائلاً فأغناني الله بمحمد صلى الله عليه وآله و كنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمد صلى الله عليه وآله هذا نسبي و هذا حسبي .

قال : فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله و سلمان رضي الله عنه يكلمهم ، فقال له سلمان : يا رسول الله ما لقيت من هؤلاء جلست معهم فأخذوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتى إذا بلغوا إلي قال عمر بن الخطاب : من أنت وما أصلك وما حسبك؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله : فما قلت له يا سلمان؟ قال :

دنباله حدیث ۲۰۲ -

گفتم : قول خدا عز وجل (۵۳ - النجم) و آن مؤتفکه ای که خدایش بخاک افکند؟ - فرمود آنها همین اهل بصره هستند و مؤتفکه همان بصره است .
گفتم (۷۰ - التوبه) که مؤتفکه ها بودند که رسولان بر ایشان بینات آوردند؟ - فرمود آنان قوم لوط بودند که آبادیهایشان بر سر آنها وارونه شد (و در زیر آنها بهلاکت رسیدند) .
شرح - از مجلسی ره - در نهایت گفته در حدیث انس است که بصره یکی از مؤتفکه ها است یعنی دو بار غرق شده و بر سر مردش خراب شده ..

(حدیثی در احوال سلمان فارسی رضی)

۲۰۳ - از حنان گوید شنیدم پدرم از امام باقر (ع) روایت میکرد که فرمود : سلمان با چند تن از قریش در مسجد بود (مسجد مدینه) و آنان آغاز نژاد بندی خویش نمودند و نژاد خود را بالا بالا میبردند تا سخن آنها بسلمان رسید .
عمر بن خطاب - سلمان بگو بدانم تو کیستی و پدرت کیست و ریشه ات چیست ؟
سلمان - من سلمان پسر بنده خدا هستم گمراه بودم و خدا عز وجل مرا بر هبری محمد (ص) براه آورد بی نوا و نداد بودم و خداوند بکمک محمد (ص) مرا توانگر و بی نیاز ساخت . برده ای بودم و خداوند ببرکت محمد (ص) مرا آزاد کرد - این نژاد من است و این هم خاندان و فامیلی من است . رسول خدا بیرون شد و سلمان هنوز با آن ها سخن می گفت (تا چشم سلمان پیغمبر افتاد)
سلمان - یا رسول الله ، من از دست اینان چه کشیدم با آن ها هم نشین شدم و آن ها خود را نژاد بندی میکنند و نژاد خود را بالا می برند تا نوبت بمن رسید و عمر بن خطاب بمن گفت : تو کیستی و ریشه و خانواده و فامیلت چیست؟

قلت له : أنا سلمان بن عبد الله كنت ضالاً فهداني الله عز ذكره بمحمد ﷺ و كنت عائلاً فأغناني الله عز ذكره بمحمد ﷺ و كنت مملوكاً فأعتقني الله عز ذكره بمحمد ﷺ هذا نسبي و هذا حسبي .

فقال رسول الله ﷺ : يا معشر قريش إن حسب الرجل دينه و مروءته خلقه و أصله عقله و قال الله عز وجل : «إنا خلقناكم من ذكروا أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم» ثم قال النبي ﷺ لسلمان ایس لأحد من هؤلاء عليك فضل إلا بتقوى الله عز وجل و إن كان التقوى لك عليهم فأنت أفضل .

۲۰۴ - عليؑ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبد الرحمن بن الحججاج : عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما وليت عليؑ صعد المنبر فحمد الله و أشنى عليه ثم قال : إنني والله لأرزؤكم من فيئكم درهماً ما قام لي عذق بيثرب فليصدقكم أنفسكم أفتروني مانعاً نفسي و معطيكم؟

پیغمبر (ص) - ای سلمان تو در پاسخ او چه گفتی ؟

سلمان - گفتم من سلمان پسر یک بنده خدایم که :

۱ - گمراه بودم و خدا عز ذکره برهبری محمد (ص) مرا بر راه آورد .

۲ - بینوا و ندار بودم و خدا عز ذکره بکمک محمد (ص) مرا توانگر و بی نیاز کرد .

۳ - برده بودم و خدا عز ذکره پیرکت محمد (ص) مرا آزاد و سر خود کرد - اینست نژاد

من و اینست خانواده و فامیل من .

رسول خدا (ص) - رو بجمع قرشیان :

ای گروه قریش راستی که خانوادگی هر مردی دین او است (ملیت اسلام) و مردانگیش خلق

و نهاد او است و ریشش خرد او است و خدا عز وجل فرموده است (۱۱ - الحجرات) ما شما را همه

از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را ملتها و تیره ها ساختیم تا یکدیگر را بدین نشانی بشناسید

حقیقت این است که ارجمندترین شماها نزد خدا (آفریننده شما) پرهیزکارترین شماها است سپس

پیغمبر (ص) رو بسلمان کرد و فرمود :

برای هیچکدام از اینها برتری نیست جز بتقوی از خداوند عز وجل و اگر تقوی از آن تو است

تو بر آنها برتری داری .

(علی (ع) برنامه حکومت خود را اعلام میکنند)

۲۰۴ - از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) فرمود : چون علی (ع) متصدی حکومت اسلامی

گردید بمنبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد و سپس فرمود :

راستی که بخدا من از بیت المال و از غنیمت و درآمد شما ملت اسلام یک درهم کم نکنم تا یک

نخله خرما دو مدینه دارم شما بخود گزائید و از خود راستی گفتار مرا پیرسید تا آن را باور دارید

آیا شما معتقدید که از خود و ما میگیرم و آنرا بناحق بشما میدهم -

قال : فقام إليه عقيل فقال له : والله لتجعلني وأسسود بالمدينة سواء؟ ! فقال : اجلس أما كان ههنا أحد يتكلم غيرك وما فضلك عليه إلا بسابقة أو بتقوى.

۲۰۵ - عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن علي بن رئاب ، عن أبي عبيدة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قام رسول الله صلى الله عليه وآله على الصفا فقال : يا بني هاشم ! يا بني عبدالمطلب ! إنني رسول الله إليكم وإنني شفيق عليكم وإن لي عملي ولكل رجل منكم عمله ، لا تقولوا : إننا عهداً منا وسندخل مدخله؛ فلا والله ما أوليائي منكم ولا من غيركم يا بني عبدالمطلب إلا المتقون

فرمود: عقیل کرم الله وجهه بپا خاست در برابر آن حضرت و گفت :

تو بخدا مرا و یک سیاه را در مدینه برابر و هم ترازو میکنی؟ فرمود بنشین آیا اینجاست تو دیگری نبود که سخن گوید و اعتراض کند؟ تو را بر آن سیاه برتری نیست جز بسابقه در دیانت و یا بتقوی .

شرح - از مجلسی «ره» - فیء بمعنی غنیمت و خراج است و یثرب مدینه الرسول است یعنی تا یک نخله خرما دارم چیزی از غنیمت و خراج شماها نکاهم.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم علی (ع) در آغاز بدست گرفتن زمام حکومت اسلامی توجه خود را معطوف بر ریشه فساد و ستم کاری نمود و برنامه حکومت خود را ریشه کن کردن این فساد اعلام کرد او به خوبی می دانست که ریشه فساد در اجتماع، دنیا طلبی و حرص بر جمع مال دنیا است و اگر عدالت مالی و توزیع ثروت بر اساس ملاحظه عموم رعیت باشد سرچشمه فساد خشک میشود و مفسد دیگر خود بخود از میان میرود و باین حساب در آغاز حکومت خود اعلام کرد که من خود نیازی ندارم درهم و دیناری از بیت المال مسلمانان را بردارم و بخود اختصاص دهم و دیگران هم باید این حساب را برای خود نگه دارند و توقع بی جا از مال عموم نداشته باشند.

و اینکه میفرماید تا یک نخله در مدینه بر سر پا دارم چیزی از شماها نکاهم دووجه دارد:

۱ - من شماها افتخاری خدمت میکنم و توقع حقوق ریاست را ندارم و حقوق مالی امامت را بملت اسلامی وامیگذارم.

۲ - من باندازه یکی از شماها برای خود سهم بر میدارم و از نظر تصدی حکومت حق بیشتری در برابر خدمت خود توقع ندارم.

(یک اعلامیه از پیغمبر (ص) خطاب ببنی هاشم)

۲۰۵ - از اباعبیده از امام باقر (ع) فرمود رسول خدا (ص) بر کوه صفا ایستاده بود فرمود ای بنی هاشم ! ای بنی عبدالمطلب! راستی من رسول خدایم بسوی شما و بر شماها مهربانم و بر راستی سر و کار من با کردار خود منست و سر و کار شما هم با کردار خود شما است، نگوئید محمد از ما است و ما بهمراه او روانه هستیم نه بخدا دوستان، من از شما و از دیگران ، ای بنی عبدالمطلب کسی نیست جز پرهیزکاران .

ألا أعر فكم يوم القيامة تأتون تحملون الدنيا على ظهوركم ويأتون الناس يحملون الآخرة ، ألا إنني قد أعدت إليكم فيما بيني وبينكم وفيما بيني وبين الله عز وجل فيكم .

۲۰۶ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ؛ عن النضر بن سويد ، عن الحلبي ، عن ابن مسكان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : رأيت كأنني على رأس جبل والناس يصعدون إليه من كل جانب حتى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل الناس يتساقطون عنه من كل جانب حتى لم يبق منهم أحد إلا عصابة يسيرة ففعل ذلك خمس مرات في كل ذلك يتساقط عنه الناس ويبقى تلك العصابة أما إن قيس بن عبدالله بن عجلان في تلك العصابة ، قال : فما مكث بعد ذلك إلا نحواً من خمس حتى هلك .

۲۰۷ - عنه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن حماد بن عثمان قال : حدثني أبو بصير قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن رجلاً كان على أميال من المدينة فرأى في منامه فقيل له : انطلق

هلا روز رستاخیز من شما را نبینم که بمحشر آمده باشید با بار سنگین و دنیا را بدوش خود بمحشر بیاورید و دیگر مردم که نسبت بمن بیگانه اند آخرت را باخود بیاورند .
هلا که من میان خود و شماها و خدا عزوجل رفیع عذر شما را کردم و حق تبلیغ و خیرخواهی را بجا آوردم .

(داستان خواب امام باقر ع)

۲۰۶ - از زراره از امام باقر (ع) فرمود: خواب دیدم که گویا بر سر کوهی هستم و مردم همه از هر سو بدان بالا می آیند و چون فراوان بر آن بر آمدند آن کوه آنها را برداشت و سر با آسمان کشید و مردم از هر سوی آن فرو می افتادند تا جز اندکی کسی بر آن نماند، پنج نوبت چنین کرد و در هر نوبت مردم از آن فرو میریختند و آن گروه اندک بر آن میماندند، هلا که قیس بن عبدالله بن عجلان در این گروه بود گوید پس از آن درنگی نکرد جز به اندازه پنج (جز به اندازه دو سال خل و همین درست است) تا آنکه مرد.

شرح - از مجلسی «ره» - «قوله و جعل الناس يتساقطون عنه» - شاید اشاره بفته ها باشد که پس از وی رخ دادند و بسیاری از شیعه در این میان بر گشتند.

قوله «اما ان قيس بن عبدالله بن عجلان» من گویم که کسی از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی از نصر بمانند این حدیث را روایت کرده است و در ضمن آن است که میسر بن عبدالعزیز و عبدالله بن عجلان در این گروه بودند و پس از آن قریب یکسال بیشتر نماند و هلاک شد صلوات الله علیه و قیس در کتب رجال نامبرده نشده است.

۲۰۷ - ابوبصیر بمن باز گفت که از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: راستی مردی در فاصله چند میلی شهر مدینه بود و خوابی دید و به او گفتند نزد امام باقر (ع) برو و به او نماز بخوان

فصل علیٰ ابی جعفر علیه السلام فان الملائکة تغسله فی البقیع فجاء الرجل فوجد ابا جعفر علیه السلام قد توفي .

۲۰۸ - علی بن ابراهیم ؛ عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله علیه السلام قوله تعالی : « وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها (بمحمد) » هكذا والله نزل بها جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم .

۲۰۹ - عنه ، عن أبيه ، عن عمر بن عبدالعزیز ، عن یونس بن ظبیان ، عن أبي عبد الله علیه السلام « لن تنالوا البر حتى تنفقوا ما تحبون » هكذا فقرأها .

زیرا فرشته‌ها او را در بقیع غسل می‌دهند و آن مرد بمدینه آمد و دید که امام باقر (ع) وفات کرده است.

(تفسیر يك آیه)

۲۰۸ - از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۱۰۳ - آل عمران) شما بر پر تگاه دوزخ بودید و خدا شما را (بمحمد - ص) از آن نجات داد - بخدا که جبرئیل آنرا بمحمد (ص) چنین نازل کرده است.

شرح - یعنی مقصود از این آیه سفارش در باره محمد (ص) بوده است و اعلام لزوم رعایت و شکر گذاری از او ولی مردم آنرا فراموش کردند و رعایت محمد و آل او را پشت سر انداختند.

(تفسیر يك آیه)

۲۰۹ - از یونس بن ظبیان از امام صادق (ع) که (۹۲ - آل عمران) لن تنالوا البر حتى تنفقوا ما تحبون (ماتحبون خل) همچنین آنرا بخوان.

شرح - از مجلسی ره - « قوله تنالوا البر » یعنی بحقیقت برو احسان که کمال خیر است یا به بر الهی که رحمت و رضا و بهشت است هرگز نرسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید در همه قراءات معروفه که روایت شده چنین است و معنایش اینست که بعضی از مال خود و یا بعضی از آنچه دارید از جاه و مقام را در راه خدا بذل کنید و تن را در طاعت او یا خون دل را در راه او، و گفته شده است که من برای بیان است نه تبعیض ولی در اکثر نسخه‌های کتاب بجای ماتحبون ما تحبون است یعنی انفاق کنید همه آنچه را دوست دارید و فرمود آنرا چنین بخوان .

و این حدیث دلالت دارد بر جواز تلاوت قرآن بر قراءتی جز قراءات سبع و یا عشر مشهوره و احوط اینست که از این يك مورد تعدی نشود زیرا اخبار متواتره رسیده است که ائمه اصحاب خود را بخواندن قرائتهای مشهوره تقریر کرده‌اند و فرموده‌اند همانها را بخوانید تا امام قائم علیه السلام ظهور کند .

۲۱۰ - عنه ، عن أبيه ، عن علي بن أسباط ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام «ولو أننا كتبنا عليهم أن يقتلوا أنفسهم (وسلموا للامام تسليماً) أو أخرجوا من دياركم (رضي له) ما فعلوه إلا قليل منهم ولو أن (أهل الخلاف) فعلوا ما يوعظون به لكان خيراً لهم وأشدّ تثبيتاً وفي هذه الآية «ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت (من أمر الوالي) ويسلموا (لله الطاعة) تسليماً» .

۲۱۱ - علي بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبي جنادة الحصين بن المخارق ابن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشي بن جنادة السلولي صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ، عن أبي الحسن الأول عليه السلام في قول الله عز وجل: «اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فأعرض عنهم (فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء وسبق لهم العذاب) وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً» .

(تفسیر يك آیه)

۲۱۰ - از ابی بصیر از امام صادق (ع) (در باره ۶۶ - النساء) «و اگر ما بر آن‌ها بنویسیم و فرمان دهیم که خود را بکشید» بخوبی تسلیم امام شوید «یا از خانهای خود کوچ کنید» برای رضایت امام «جز اندکی آن را اجراء نکنند و اگر که مخالفان انجام دهند آنچه را بدان‌ها پند داده شود برایشان بهتر و پابرجا تر است» و در حدود این آیه است که:

(۶۵ - النساء) « سپس نیابند در دل خود نگرانی از آنچه توقضاوت کنی» (در باره امام) «و تسلیم کنند برای خدا طاعت خود را تسلیم از روی دل» .

شرح - از مجلسی ره - قوله تعالی «ان اقتلوا انفسکم» یعنی خود را در میدان جهاد بمعرض قتل آورید یا بمانند بنی اسرائیل خود را بکشید «قوله و سلموا» ظاهر خبر اینست که این قسمت در قرائت آن‌ها جزء آیه بوده است و ممکنست مقصود تفسیر آن باشد یعنی منظور امر بقتل در نصرت امامست پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم ظاهر حدیث اینست که جمله «لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت» جزء این آیه است ولی در ضبط آیات دنباله آیه ۶۵ ضبط شده است و ممکنست این دو آیه از نظر ائمه (ع) و در مصحف ایشان یک آیه بحساب آید .

۲۱۱ - از ابی جنادة حصین بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جنادة سلولی صاحب رسول خدا (ص) از امام کاظم (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۶۳ - النساء) «آنانند که خدا میداند چه در دل دارند از آن‌ها روگردان (زیرا سرشت آن‌ها بدبختی است و عذاب برایشان پیش بینی شده است) و بگو با آنان در باره خودشان گفتار رسائی

شرح - از مجلسی ره - «اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم» در وصف منافقان ظاهر ساز است میفرماید بآن‌ها بگو شما آنچه را در دل دارید خدا میداند و کتمان و سوگند دروغ سودی ندارد و خود از شکنجه و مجازات آن‌ها صرف نظر کن زیرا مصلحت نگهداری و سازگاری با آن‌ها است .

۲۱۲ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أذينة ، عن برید بن معاوية قال: تلا أبو جعفر عليه السلام أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فان خفتم تنازعاً في الأمر فارجعوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منكم ثم قال: كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم إنما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم: «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول».

قوله «و قل لهم في انفسهم» یعنی درباره خصوص آنچه در دل خود دارند با آن‌ها سخن بگو بلکه دل آن‌ها اصلاح شود یا مقصود اینست که مجرمانه با آن‌ها گفتگو کن بلکه در آن‌ها اثر کند ۲۱۲- از برید بن معاویه گوید امام باقر (ع) خواند این آیه را (۵۹- النساء) از خدا فرمان ببرد و از رسول خدا (ص) و صاحب الامر خود- و اگر از نزاع در چیزی بترسید آنرا بخدا و رسول برگردانید و در باره آن بصاحب الامر رجوع کنید، سپس فرمود: چگونه فرمان دهد بطاعت آنها و اجازه دهد که با آن‌ها نزاع و طرفیت شود همانا این دستور رجوع برای حل اختلاف را بکسانی گفته که با آنها گفته شده است اطيعوا الله واطيعوا الرسول.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فان خفتم تنازعاً» ظاهر اینست که باین تعبیر نازل شده باشد و ممکنست مقصود تفسیر آیه باشد و بیان اینکه مقصود از این جمله نزاع و اختلاف میان رعیت و اولو الامر نیست چنانچه بیشتر مفسران گفته اند بلکه این خطاب متوجه همان مأمورین به اطاعت است که در جمله سابق آمده اند و با آن‌ها گفته شده است اطيعوا الله یعنی اگر امری بر شما مشتبه شد و در معرض نزاع و کشمکش قرار گرفتید برای اینکه حق مسئله را نمی دانید بخدا و رسول مراجعه کنید برای رفع اختلاف و رد بصاحب الامر هم داخلست در مراجعه بر رسول زیرا اولو الامر علم خود را از رسول دارند و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که کلمه اولو الامر در این جمله هم بوده و آنرا انداخته اند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ظاهر این خبر اینست که در جمله دوم کلمه اولو الامر نبوده ولی از سیاق کلام فهمیده میشود و امام از نظر دلالت جمله بر آن بدان استدلال کرده است زیرا صدر جمله اول خطاب بلیغی دارد میفرماید:

«يا ايها الذين آمنوا» آیا کسانی که گرویدید و این جمله هم بلفظ خطاب ادا شده است «فان تنازعتم في شئ» و بطور مسلم کلمه تنازعتم دنباله همان خطاب اولست خصوص با توجه بکلمه فاء که برای عطفست و این جمله را بجای جمله اول مینشانند و معنی این می شود که آیا کسانی که گرویدید اگر نزاعی میان شما رخ دهد بخدا و رسولش مراجعه کنید و اولو الامر هم بحکم سیاق مرجع می شود نه مراجعه کننده و نکته دیگری که مطلب را روشن میکنند اینست که کلمه اطيعوا در اولو الامر تکرار نشده و این خود دلیل آنست که مرجعیت اولو الامر وابسته و نماینده مرجعیت بر رسولست و حکم جدائی نیست و مراجعه بر رسول همان مراجعه با اولو الامر است و ذکر آن در جمله دوم لازم نبوده است.

(حدیث قوم صالح عليه السلام)

۲۱۳- علی بن ابراهیم ، عن ابيه، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال : يا محمد إن صالحاً بعث إلى قومه وهو ابن ست عشرة سنة فلبث فيهم حتى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير، قال : وكان لهم سبعون صنماً يعبدونها من دون الله عز وجل فلما رأى ذلك منهم قال : يا قوم بعثت إليكم وأنا ابن ست عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأنا عرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتموني الساعة وإن شئتم سألت آلهتكم فان أجابتنني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم وسئتموني ، قالوا : قد أنصفت يا صالح فاتعدوا ليوم يخرجون فيه قال : فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثم قرءوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشربوا فامّا أن فرغوا دعوه .

(حدیث قوم صالح)

۲۱۳- از ابی حمزه از امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) از جبرئیل پرسید هلاکت قوم صالح چگونه بود؟ در پاسخ گفت یا محمد راستی صالح در سن شانزده سال بقوم خود مبعوث شد و در میان آنها ماند تا صد و بیست ساله شد و پیوسته آنها را دعوت میکرد و آنان به او پاسخ خوبی نمی دادند و از او پذیرا نبودند.

آنها هفتاد بت داشتند که در برابر خدا عزوجل پرستش میکردند چون از آنها چنین سخت دلیرا دید بآنها گفت ای قوم من شانزده سال داشتم که بشما مبعوث شدم و اکنون صد و بیست سال دارم اکنون شما یکی از دو کار را پیشنهاد میکنم :

۱- از من بخواهید تا از معبود خود درخواست کنم و در آنچه خواستید هم اکنون به شما پاسخ دهد .

۲- اگر میخواهید من از معبود های شما سوال میکنم و اگر آنچه خواستم در باره آن بمن پاسخ دادند من از میان شما بیرون میروم ، من از شما ها دلتنگ شدم و شما ها از من دل تنگ شدید.

همه یکزبان - ای شیخ از روی انصاف سخن کردی و آن روز آماده شدند که به میدان بیرون آیند.

فرمود: همه بیرون آمدند و بتان خود را روی دوش آوردند و کنار هم صف کردند و سفره انداختند و خوردند و نوشیدند و چون فارغ شدند گفتند ای صالح بپرس .

فتالوا : یا صالح سل ، فقال لکبیرهم : ما اسم هذا؟ قالوا : فلان ؛ فقال له صالح : یا فلان
 أجب فلم یجبه ، فقال صالح : ماله لا یجیب؟ قالوا : ادع غیره ، قال : فدعاها کلها بأسمائها فلم
 یجبه منها شیء ، فأقبلوا علی أصنامهم فقالوا لها : مالک لا تجیبین صالحاً؟ فلم تجب فقالوا : تنح
 عنّا ودعنا وآلهتنا ساعة ؛ ثمّ نَحَوْا بسطهم وفرشهم ونَحَوْا ثيابهم وتمرّغوا علی التراب و طرحوا
 التراب علی رؤوسهم وقالوا لأصنامهم : لئن لم تجبن صالحاً لیوم لتفضحن ، قال : ثمّ دعوه فقالوا
 یا صالح ادعها ، فدعاها فلم تجبه ، فقال لهم : یا قوم قد ذهب صدر النهار ولا أری آلهتکم تجیبونی
 فاسألونی حتّی أدعو إلهی فیجیبکم الساعة .

فانتدب له منهم سبعون رجلاً من کبرائهم والمنظور إلیهم منهم ، فقالوا : یا صالح نحن
 نسألك فان أجابک ربّک اتّبعناک وأجبنناک و یبایعک جمیع أهل قریتنا ، فقال لهم صالح **عَلَيْكُمْ** :
 سلونی ما شئتم ، فقالوا : تقدّم بنا إلی هذا الجبل - و كان الجبل قریباً منهم - فانطلق معهم صالح

صالح - رو به بت بیزر گتر - بگوئید نام این چیست ؟

قوم صالح - نامش فلانست.

صالح - یا فلان بمن پاسخ بده - آن بت پاسخی نتوانست.

صالح - رو بقوم خود - چرا این معبود شما پاسخ نتواند؟

قوم صالح - از او بگذر و از دیگری پرس - صالح هر يك را بنام او فریاد زد هیچ کدام
 پاسخ نیارستند.

قوم صالح - رو بپت های خود - شما چرا بصالح پاسخ نمیدهید و سخن نمی گوئید؟ باز هم
 پاسخی ندادند.

قوم صالح رو بآن حضرت کردند و گفتند - يك ساعت از ما دور شو و ساعتی مارا با معبودان
 خود تنها گذار سپس فرش و بساط خود را بر چیدند و بیكسو نهادند و همه جامه ها را از تن بر
 آوردند و دور انداختند و در برابر بتها بخاک غلطیدند و خاک بر سر کردند و به بت های
 خود گفتند :

اگر امروز شماها بصالح پاسخی ندهید هر آینه رسوا خواهید بود - فرمود سپس اورادعوت
 کردند و گفتند : ای صالح اکنون آن ها را بخوان - صالح بساز هم آن ها را بنام خواند و به
 او پاسخی ندادند.

صالح - ای مردم روز بنیمه رسید و این بتها پاسخی نمی دهند اکنون از من بخواهید تا از معبود
 خود بخواهم و هم اکنون شما پاسخ دهید - پس هفتاد مرد از بزرگان و سران آنها داوطلب این کار
 شدند و گفتند : ای صالح ما از تو خواستار شویم و اگر پروردگارت تورا اجابت کرد ماهمه از تو پیروی
 میکنیم و از تو پذیرا شویم و همه اهل آبادی ما با تو بیعت کنند.
 صالح - هر چه میخواهید از من خواستار شوید.

فلما انتهوا إلى الجبل قالوا : يا صالح ادع لنا ربك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيهاميل ، فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئاً يعظم عليّ ويهون عليّ ربّي جلّ وعزّ قال : فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعاً كادت تطير منه عقولهم لما سمعوا ذلك ثم اضطرب ذلك الجبل اضطراباً شديداً كالمرأة إذا أخذها المخاض ثم لم يفجأهم إلا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت رقبته حتى اجترت ثم خرج سائر جسدها ثم استوت قائمة على الأرض .

فلما رأوا ذلك قالوا : يا صالح ما أسرع ما أجابك ربك ، ادع لنا ربك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عزّ وجلّ ذلك فرمت به فذبّ حولها فقال لهم : يا قوم أبقوا شيء ؟ قالوا : لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا ويؤمنون بك قال : فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتى ارتد منهم أربعة وستون رجلاً وقالوا : سحرٌ وكذبٌ ، قال : فانتهاوا إلى الجميع فقال الستة : حقٌ وقال الجميع :

نماینده های قوم - ما را نزدیک این کوه بیر، کوهی را که نزدیک آنها بود نشان دادند، صالح با آنها نزدیک آن کوه رفت و چون بکوه رسیدند گفتند:

ای صالح از پروردگارت بخواه تا هم اکنون برای ما از شکم این کوه يك ماده شتر سرخ موی گلی رنگ و پر کرک و ده ماهه که میان دو پهلویش يك ميل راه مسافت دارد بر آورد. صالح - شما از من چیزی خواستار شدید که بر من بسیار بزرگ و تعجب ناپذیر است ولی بر پروردگارم جل و عز آسانست.

امام (ع) فرمود صالح آنچه را پیشنهاد کرده بودند از خدا تعالی خواست و یکبار آن کوه از هم شکافت و بانگی کرد که از شنیدن آن نزدیک بود خرد از سرشان ببرد و سپس آن کوه پریشان و لرزان گردید بمانند زنی که درد زائیدن گرفته است سپس بناگهان سر آن شتر از کوه بیرون شد و هنوز گردنش بتمامی بیرون نشده بود که کوچ کردن گرفت سپس باقی تنش هم بیرون آمد و پس از آن برخاست روی زمین.

چون چنین دیدند گفتند ای صالح چه زود و خوب پروردگارت تو را اجابت کرد اکنون از پروردگارت بخواه که کره این ماده شتر را هم بیرون آورد برای ما و صالح از خدا عزّ وجلّ آن را درخواست کرد و آن ماده شتر کره خود را بیرون انداخت و آن کره شتر به دور او به جنبش افتاد.

صالح - ای نماینده های مردم آیا دیگر چیزی مانده است و حرفی دارید؟ همه يك زبان - نه ، ما را نزد قوم خود ببر تا بآنها از آنچه دیدیم خبر بدهیم و آنها به تو ایمان آورند.

فرمود - همه با صالح نزد قوم برگشتند و هنوز بمردم نرسیده بودند که ۶۴ تن از آنها مرتد شدند و گفتند این سحر و جادو است و دروغست.

کذب و سحر، قال: فانصرفوا على ذلك، ثم ارتاب من الستة واحد فكان فيمن عقرها .
 قال ابن محبوب: فحدثت بهذا الحديث رجلاً من اصحابنا يقال له: سعيد بن يزيد فأخبرني
 أنه رأى الجبل الذي خرجت منه بالشام قال: فرأيت جنبها قد حك الجبل فأثر جنبها فيه وجبل
 آخر بينه وبين هذاميل .

فرمود: نزد عموم برگشتند و بآنها رسیدند و آن شش تن گفتند صالح بر حقست و همه دیگر
 گفتند دروغست و جادوگری و سحر است.

فرمود: بر اینوضع بشهر برگشتند و از آن شش تن هم با یکی مرتد شد و همراه کسانی بود
 که آن شتر را پی کردند.

ابن محبوب گوید این حدیث را یکی از اصحاب ما باز گفتیم که او را سعید بن یزید
 مینامیدند و او بمن گزارش داد که آن کوهی را که ناقه از آن برآمده است دیده است و آن کوه در
 حدود شام است . گوید من بچشم خود دیدم که پهلوئی آن شتر بکوه سائیده و اثر آن تا هنوز در
 کوه مانده است و کوه دیگر هم در برابر آنست که میان آنها یکمیل فاصله است .

شرح- از مجلسی ره- «قوله و جبل آخر» حاصل اینست که دو کوه دیده است که در میان
 آنها یکمیل فاصله است به اندازه کلفتی آن شتر و در هر کدام از این دو کوه اثر سایش بجا مانده
 است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم در سال ۱۳۱۲ خورشیدی که برای نخست بار به حج رفتم در مراجعت از مکه معظمه پس از قریب
 سه ماه ایام بهار اقامت در مدینه طیبه از راه شام پیاده و سوار بر شتر بسوی شرق الاردن آمدم و دو تن از
 هموطنان ایرانی بامام همراه بودند از مدینه در برابر نقطه شمال و مقابل ستاره جدی بسوی شام روانه
 شدیم و پس از طی یازده منزل بمدائن صالح رسیدیم در دو طرف راه دورشته کوههای مخروطی دنبال
 هم قرار داشت که از ریگها و شنهای زرد تیره ای متعجب شده بود و از جلو این کوهها ساحتی در آورده بودند
 و از میانه آن ساحت که بمانند ایوانی از جلو کوه بریده شده بود دری کنده بودند و وارد شکم
 کوه شده و در آنجا یک سالون تقریباً چهار گوشه کنده بودند و در اطراف آن ایوانهایی از
 کوه تراشیده بودند.

و اینها همان مدائن قوم صالح و منازل آنها هستند که تا کنون پس از چند هزار سال بجا مانده اند
 و تراش و ساختمان درها از روی اصول مهندسی بوده است و برخی خانهها درهای بزرگتر داشت و سر
 درهای آنها نقاشی بود که معلوم میشد خانههای سران قوم بوده است و نقشه های آنها را از سنگ حجاری
 کرده بودند و چون ما از این رشته کوهها گذشتیم و راه قدری بسوی مشرق منحرف شدیم رشته
 کوه پیوسته رسیدیم که در میان آن شکافی بود و ما از آن شکاف عبور کردیم و بکناره دشت رمل و
 شن زاری رسیدیم.

آن شتر بانیکه همراه ما بود و از او شتری اجاره کرده بودیم و از اهل علا بود که یک شهر عربی
 است دره منزلی مدینه طیبه بما گفت این شکافیکه از آن عبور میکنیم همان محل خروج ناقه صالحست
 و چون هنگام غروب بود و ما مسافر بودیم فرصتی بدست نشد که اندازه شکاف و آثار کناره های آن دو

۲۱۴ - علي بن محمد ، عن علي بن العباس ، عن الحسن بن عبدالرحمن ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : « كذبت ثمود بالنذر فقلوا أبشر منّا واحداً أتبعه إننا إذألفي ضلال وسعرت » ، ألقى الذّكر عليه من بيننا بل هو كذّاب . أشر ، قال : هذا كان بما كذّب بوابه صالحاً ، وما أهلك الله عزّ وجلّ قوماً قطّ حتّى يبعث إليهم قبل ذلك الرّسل فيحتجوا عليهم .

فبعث الله إليهم صالحاً فدعاهم إلى الله فلم يجيبوا وعتوا عليه و قالوا : لن تؤمن لك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة ناقة عشراء و كانت الصخرة يعظمونها ويعبدونها و يذبحون عندها في رأس كلّ سنة و يجتمعون عندها فقالوا له : إن كنت كما تزعم نبياً رسولاً فادع لنا إلهك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة الصماء ناقة عشراء ، فأخرجها الله كما طلبوا منه .

کوه را که دوست گذر گاه مابود بخوبی بررسی کنیم و نشانه‌هایی از آن بدست داشته باشیم - مقصود اینست که این محل تا مدینه ۱۰ یا ۱۵ منزل است و از حجاز است و ربطی بشام ندارد. و اینکه در بیان ابن محبوب از قول سعید بن یزید آنرا از شام بحساب آورده است یا به اعتبار این بوده است که در آن تاریخ حکومتی در شام وجود داشته که تا این حدود در قلمرو او بوده است و به این اعتبار این محلا از شام بحساب آورده است و یا اینکه این نسبت تقریبی است و از نظر بیان ناحیه و سمت محل اینکوه است و در محلیکه سعید بن یزید این حدیث را برای ابن محبوب نقل کرده است مثلاً کوفه و یا یکی از شهرهای ایران این محلا بعنوان ناحیه و سمت شام معرفی کرده است.

(دنباله داستان صالح و قومش)

۲۱۴ - از ابی بصیر گوید به امام صادق (ع) گفتم (۲۴ - القمر) ثمود به بیم دهندگان تکذیب کردند ۲۵ - آیا مایروی يك آدمی مانند خود را بکنیم؟ در این صورت ماها در گمراهی و در آتشم ۲۶ - آیا از میان ماها همه دستور خدا بآن یکی القاء شده‌اند، بلکه بسیار دروغگو و پرمدها و سرمست است (و میخواهد بدین وسیله بما آقائی کند) یعنی چه ؟

در پاسخ فرمود: این داستان اینست که ثمود، صالح پیغمبر خود را تکذیب کردند، و خداوند عزّ وجلّ هرگز مردم را هلاک نکرده است تا پیش از آن رسولانی بدانها فرستاده و برای آنها حجّت آوردند و خداوند صالح را بقوم ثمود فرستاد و آنها را بسوی خدا دعوت کرد و آنها اجابت نکردند و بر او سرکشی کردند و گفتند ما بتو ایمان نیاوریم تا از اینکوه سنگی و سخت يك شتر ده ماهه برای ما بیرون آوری و آن صخره را تعظیم میکردند و پرستش مینمودند و در سر هر سالی در برابر آن قربانی میکردند و نزد آن جمع میشدند و باو گفتند اگر چنانچه تو بپندار خود پیغمبری و فرستاده خدائی پس از خدای خود بخواه تا از این سنگ سخت برای ما يك ماده شتر ده ماهه بر آورد و خدا آنرا چونانکه میخواهند از آن بر آورد.

ثم أوحى الله تبارك وتعالى إليه أن يا صالح قل لهم : إن الله قد جعل لهذه الناقة [من الداء] شرب يوم ولكم شرب يوم و كانت الناقة إذا كان يوم شربها شربت الماء ذلك اليوم فيحلبونها فلا يبقى صغير ولا كبير إلا شرب من لبنها يومهم ذلك فإذا كان الليل وأصبحوا غدوا إلى مائهم فشربوا منه ذلك اليوم ولم تشرب الناقة ذلك اليوم فمكثوا بذلك ما شاء الله .

ثم إنهم عتوا على الله ومشى بعضهم إلى بعض وقالوا : اعقروا هذه الناقة و استريحوا منها ، لانرضى أن يكون لنا شرب يوم ولها شرب يوم ، ثم قالوا : من الذي يلي قتلها و نجعل له جعلاً ما أحب ، فجاءهم رجل أحمر ، أشقر ، أزرق ولدزني لا يعرف له أب يقال له : قدار ، شقي من الأشقياء مشؤوم عليهم فجعلوا له جعلاً فلما توجهت الناقة إلى الماء الذي كانت ترده تركها حتى شربت الماء وأقبلت راجعة فقعد لها في طريقها فضربها بالسيف ضربة فلم تعمل شيئاً فضربها ضربة أخرى فقتلها وخرت إلى الأرض على جنبها و هرب فصيلا حتى صعد إلى الجبل فرغى ثلاث مرّات إلى السماء .

وأقبل قوم صالح فلم يبق أحد منهم إلا شرب في ضربته واقتسموا لحمها فيما بينهم فلم يبق منهم صغير ولا كبير إلا أكل منها فلما رأى ذلك صالح أقبل إليهم فقال : يا قوم مادعناكم إلى ما

سپس خداوند تبارك و تعالی به او وحی کرد که ای صالح بآنها بگو راستی خدا برای این ماده شتر [از این آب] حق الشرب بکروزرا مقرر ساخته و برای شما هم حق الشرب بکروزرا و هر روزیکه آن شتر نوبت داشت و آبرامینوشید ، مردم هم آن شتر را می دوشیدند و خورد و بزگی نبود جز که آنروز از شیر آن شتر مینوشید و چون شب میشد و بامداد میکردند چاشت بر سر آب خود میرفتند و از آن مینوشیدند در نوبت خودشان و آن روز آن ماده شتر آب مینوشید تا خدا میخواست بر همین روش معین بماندند .

سپس آنها بر خداوند سر کشی کردند و نزد هم رفتند و بهم دیگر گفتند این ماده شتر را پی کنید و از دست آن آسوده شوید ما خشنود نیستیم که بکروز آب چشمه نوبت ما باشد و یک روز نوبت او سپس گفتند چه کسی متصدی کشتن آن میشود و هر چه خواهد باو بدهیم ، مردی سرخ روی و گلی و و کبود چشم که زاده زنا بود و پدری نداشت و او را قدار مینامیدند و شقی اشقیاء بود و برای آنها شوم بود نزد آنها آمد و برای او مزدی مقرر کردند و چون آن ماده شتر بر سر آبی رفت که در نوبت خود از آن آب مینوشید آنها را گذاشت تا آبش را نوشید و شروع بپرگشتن نمود و او بر سر راه وی در کمین آن نشست و یک ضربتی با شمشیر باو زد و کارگر نشد و ضربت دیگری باو نواخت و او را کشت و بروی زمین افتاد و کره آن گریخت تا بالای آن کوه رفت و سه بار بسوی آسمان شیون و ناله کرد و قوم صالح بر سر آن شتر ریختند و احدی نماند جز آنکه در ضربت با او شریک شد و ضربتی بآن ماده شتر زد و گوشتش را میان خود قسمت کردند و هیچ فردی از قوم صالح از خورد و درشت نماند جز

صنعتم أعصیتم ربکم ، فأوحى الله تبارك وتعالى إلى صالح علیهم السلام أن قومك قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثنا إليهم حجة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان لهم منها أعظم المنفعة فقل لهم : إنني مرسل عليكم عذابي إلى ثلاثة أيام فان هم تابوا ورجعوا قبلت توبتهم وصدت عنهم و إن هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم الثالث .

فأتاهم صالح علیهم السلام فقال لهم : يا قوم إنني رسول ربكم إليكم وهو يقول لكم : إن أنتم تبتتم ورجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت عليكم ، فلما قال لهم ذلك كانوا أعتى ما كانوا و أخبث و قالوا : «يا صالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين» قال : يا قوم إنكم تصبحون غداً ووجوهكم مصفرة و اليوم الثاني وجوهكم محمرة و اليوم الثالث وجوهكم مسودة .

فلما أن كان أول يوم أصبحوها ووجوههم مصفرة فمشى بعضهم إلى بعض وقالوا : قد جاءكم ما قال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لانسع قول صالح ولا نقبل قوله و إن كان عظيماً .

اینکه از آن گوشت خورد و چون صالح چنین دید روی بدانها کرد و فرمود ای قوم چه باعث شد که شما چنین کردید آیا در مقام نافرمانی پروردگار خود بر آمدید؟
و خداوند تبارک و تعالی به صالح وحی کرد که قوم تو هر آینه سرکشی کردند و ستم نمودند و آن ماده شتری را که من برای حجت و نشانه بدانها فرستاده بودم کشتند با اینکه زبانی بدانها نداشت و بزرگترین سود را بدانها میرسانید بآن ها بگو من عذاب خود را برای شما میفرستم و سه روز بدان ها مهلت می دهم و اگر در این سه روز توبه کردند و از تیرد خود برگشتند من توبه آنها را می پذیرم و عذاب را از آنها بر میگردانم و اگر که آنها توبه نکنند و برنگردند من در روز سوم عذابم را بر آنها میفرستم.
صالح - نزد آنها آمد و بآنها گفت، ای قوم من از سوی پروردگار شما رسول و فرستاده شمایم و او بشما می گوید:

اگر شماها توبه کنید و بر گردید و آمرزش خواهید من شما را میآمرزم و توبه شما را قبول میکنم و چون این پیغام را بآنها رسانید سرکش تر و بدتر شدند و گفتند:
- ای صالح اگر راست میگوئی هر چه را می گوئی و وعده میدهی بسر ما بیاور.
صالح - بدانها چنین اخطار کرد که:

ای مردم شما فردا صبح رنگ زرد میشوید و روز دوم چهره های شما سرخ میشود و روز سوم چهره های شما سیاه میشود و چون روز نخست فرارسید بامداد که شد روی همگان زرد بود و نزد یکدیگر رفتند و گفتند آنچه صالح گفته بود بر سر شماها آمد، سرکشان از آنان گفتند :
ما هرگز گفته صالح را نشنویم و آن را نپذیریم و اگر چه بلای بزرگی باشد.

فلما كان اليوم الثاني أصبحت وجوههم محمرة فمشى بعضهم إلى بعض فقالوا : يا قوم قد جاءكم ما قال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لو أهلكنا جميعاً ما سمعنا قول صالح ولا تر كنا آلهتنا التي كان آباؤنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا .

فلما كان اليوم الثالث أصبحوا ووجوههم مسودة فمشى بعضهم إلى بعض و قالوا : يا قوم أتاكم ما قال لكم صالح ، فقال العتاه منهم : قد أتانا ما قال لنا صالح فلما كان نصف الليل أتاهم جبرئيل عليه السلام فصرخ بهم صرخة خرقت تلك الصرخة أسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت أكبادهم وقد كانوا في تلك الثلاثة الأيام قد تحنطوا وتكفّنوا وعلموا أن العذاب نازل بهم فماتوا أجمعون في طرفة عين صغيرهم و كبيرهم فلم يبق لهم ثاغية ولا راغية ولا شيء إلا أهلكه الله فأصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى أجمعين ثم أرسل الله عليهم مع الصيحة النار من السماء فأحرقتهم أجمعين وكانت هذه قصتهم .

و چون روز دوم شد چهره همه سرخ گردید و نزد یکدیگر رفتند و بهمدیگر گفتند ای قوم هر آینه آنچه صالح برای شماها گفته است بر سر شما آمد باز هم سران سرکش آنها گفتند اگر ماهمه هلاک و نابود شویم گفته صالح را نشنویم و دست از معبودان خود بر نداریم که پدران ما آنها را پرستش میکردند و توبه نکردند و برگشتند.

و چون روز سوم شد بامدادان چهره همگان سیاه شد و نزد یکدیگر رفتند و گفتند ای مردم آنچه صالح گفت بر سر شماها آمد و سر کشان آنها گفتند بگذار آنچه صالح گفته بر سر ماها آید و چون شب بنیمه رسید جبرئیل بر سر آنها آمد و یک فریادی بر آنها کشید و بانگی بر آنها زد که از هیبت آن گوش آنها درید و دلشان شکافت و جگرشان پاره شد و در ضمن این سه روز خود را حنوط کرده و کفن پوشیده بودند و دانسته بودند که عذاب بآن‌ها نازل میشود و همه آنها در یک چشم بهمزدن از کوچک و بزرگ مردند و برای آن‌ها جان داری از الاغ و شتر نماند و نه چیز دیگر مگر آنکه خداوند همه را هلاک کرد و همه در خانمان و بسترهای خود سراسر مردگان شدند و سپس خدا بهمراه آن صیحه آسمانی آتشی از آسمان فرودستاد تا آنها را همه بسوخت و اینست داستان آنها.

شرح - از مجلسی ده - «قوله شرب يوم» شرب بکسر شین بهره حقا به است .

قوله « اشقر » در مردم کسی است که سرخی بر سپیدی رنگ او بر آمده است از فیروز آبادی .
قوله « فلم يبق لهم ثاغية ولا راغية » جوهری گفته است ثغاء بانك گوسفند است و از بز و میش و آنچه بمانند آنها است و راغیه وصف شتر است باعتبار بانك او و می گویند در خانه ثاغی و راغی نیست کنایه از اینکه هیچکس نیست و در برخی نسخه ثبت است «ناعقة ولا راغية» و عمیق بانك چوپان است دنبال گله خود یعنی احدی از آن‌ها نماند که بانگی کند و اول اظهر است و در روایات عامه هم در این داستان.

۲۱۵ - حمید بن زیاد ، عن الحسن بن محمد الکندی ، عن غیر واحد من أصحابنا ، عن أبان بن عثمان ، عن الفضیل بن الزبیر قال : حدّثني فروة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ذا كرته شيئاً من أمرهما فقال : ضربوكم على دم عثمان ثمانين سنة وهم يعلمون أنه كان ظالماً فكيف يافروه إذا ذكروا صنمهم .

۲۱۶ - محمد بن یحیی ؛ عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن علي بن النعمان ، عن عبد الله بن مسكان ، عن سدير قال : كنا عند أبي جعفر عليه السلام فذكرنا ما أحدث الناس بعد نبينهم صلى الله عليه وآله واستذلّ لهم أمير المؤمنين عليه السلام فقال رجل من القوم : أصلحك الله فأين كان عز بني هاشم وما كانوا فيه من العدد ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : ومن كان بقي من بني هاشم ؟ إنما كان جعفر و حمزة فمضيا وبقي معه رجلا ن ضعیفان ذلیلان حدیثاً عهد بالاسلام : عباس وعقیل وکانا من الطلقاء .

(در مظلومیت شیعه)

۲۱۵ - از فضیل بن زبیر گوید فروه بمن باز گفت که با امام باقر راجع بآن دو (ابی بکر و عمر) گفتگوئی کردم در پاسخ فرمود: هشتاد سالست که شما را بیپناه خون عثمان میکوبند و خودشان هم میدانند و معتقدند که او ظالم و ستم کار بود ای فروه چگونه با شماها رفتار کنند اگر نام دو بت و معبود آن ها را ببرید (یعنی نام ابی بکر و عمر را بیدی ببرید و از آن ها انتقاد کنید).
شرح - از مجلسی «ره» - « ثمانین سنة » شاید این کلام امام در نزدیک وفاتش بوده است زیرا از مقتل عثمان تا وفات آن حضرت قریب هشتاد سال است زیرا وفاتش سال صد و چهارده بوده است.

قوله « اذا ذکرتهم صنمهم » یعنی دو پیراه آن ها که بمانند بتان آن ها را تعظیم کنند و پیروی نمایند پایان نقل از مجلسی .

من گویم در عین حال که مخالفان عمر و ابی بکر را معصوم نمی دانند و در مواردی خطای آن ها را مسلم می شمارند و می گویند خطا بر مجتهدان روا است از طرف دیگر تا اندازه ای آن ها را بزرگ می دانند که مجرد اهانت بآن ها را کفر می شمارند و مرتکب آن را واجب القتل میدانند

۲۱۶ - از سدير گوید: ما نزد امام باقر «ع» بودیم یاد کردیم از آنچه مردم پس از رسول خدا پیغمبرشان «ص» پدید آوردند و تا چه اندازه امیر المؤمنین (ع) را خوار شمردند یکی از حاضران گفت « اصلحك الله » عزت بنی هاشم کجا رفت؟ (یعنی همان عزت و اعتباریکه پیغمبر سالها در پناه آن با همه سران و قبائل قریش مبارزه کرد و خود را نگهداشت و مقصد خود را پیش برد) کجا شدند آن همه افراد دلاور بنی هاشم؟

امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود در آن روز چه کسی از رادمردان بنی هاشم مانده بود؟ مرد بنی هاشم همانا جعفر و حمزه بودند که در گذشتند، و دو مرد ناتوان و زبون و تازه مسلمان از بنی هاشم مانده بودند که عباس و عقیل بودند و این هر دو از طلقاء بودند (یعنی کسانی که در کفر

أما والله لو أن حمزة وجعفر أكانا بحضرتهم ما وصلنا إليه ولو كانا شاهديهما لآتلفنا نفسيهما .

۲۱۷ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ؛ عن أبيه ، عن عبد الله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن مسلم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من اشتكى الواهنة أو كان به صداع أو غمرة بول فليضع يده على ذلك الموضع وليقل : «أسكن أسكنك بالذي سكن له ما في الليل والنهار وهو السميع العليم» .

۲۱۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، والحسن بن علي بن فضال ، عن أبي جميلة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : الحزم في القلب ، والرّحمة والغلظة في الكبد ، والحياة في الرية .

بمانندند تا مکه بدست مسلمانان فتح شد و اسیر اسلام گردیدند و پیغمبر اسلام بآن ها منت نهاد و آن ها را آزاد کرد و اینسان شرافت سابقه و هجرت و رشادت مبارزه را نداشتند (هلا بخداوند که اگر حمزه یا جعفر زنده بودند مخالفان بدین آرزوئی که رسیدند نمیرسیدند و اگر آنان شاهد این دو بودند (یعنی ابی بکر و عمر) هر آینه در دفاع از علی (ع) فداکاری میکردند و آنها را میکشند.

(دستور معالجه برخی امراض)

۲۱۷ - از اسماعیل بن مسلم از امام صادق (ع) فرمود هر کس از درد واھنه (فیروز آبدادی گوید دردیست و بادیت که در دوران پیری دچار شانه ها و بازوها و بندهای دیگری از بدن میشود) شکایت دارد یا گرفتار در دسر است و یا فشار بول و حبس بول دارد باید دست خود را بجای آن درد گذارد و بگوید: آرام شو من تو را آرام کردم بدانکه آرامست برایش آنچه در شب و روز است و او است شنوا و دانا.

(يك تحليل و تجزيه اخلاقي)

۲۱۸ - از امام صادق (ع) فرمود: حزم و عاقبت اندیشی در دل است و رحمت و مهربانی باخشونت و تندی در کبد است و حیا و شرم درش است .

شرح - از مجلسی ده - «قوله الحزم في القلب» حزم انضباط در امور و احراز اعتماد در آنها است و نسبت آن بقلب از دو داه است .

۱ - مقصود از قلب نفس ناطقه است و بسیار از نفس ناطقه بدل تعبیر شده برای شدت ارتباط میان آنها.

۲ - برای آنکه قوت قلب در صفت حزم و دور اندیشی تأثیر کاملی دارد و مهر و رزی و خشونت و جفا نسبت بکبد دارند زیرا از اخلاط متولده از کبد بوجود آیند و شاید برخی اوصاف کبد در آنها دخالت داشته باشد چنانچه معروف میان مردمست .

وفي حديث آخر لأبي جميلة: العقل مسكنه في القلب .

۲۱۹ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن علي بن حسان ، عن موسى بن بكر قال : اشتكى غلامٌ إلى أبي الحسن عليه السلام فسأل عنه ، فقيل : إنّه به طحّالاً فقال : أطعموه الكراث ثلاثة أيّام . فأطعمناه إيّاه فقعّ الدّم ثمّ برأ .

۲۲۰ - محمد بن يحيى ، عن غير واحد ، عن محمد بن عيسى ؛ عن محمد بن عمرو بن إبراهيم قال : سألت أبا جعفر عليه السلام وشكوت إليه ضعف معدتي ، فقال : اشرب الحزاء بالماء البارد ففعلت فوجدت منه ما أحب .

۲۲۱ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن بكر بن صالح قال : سمعت أبا الحسن الأوّل عليه السلام يقول : من الرّيح الشابكة والحام والابردة في المفاصل تأخذ كف حلبة وكف تين يابس تغمرهما بالماء وتطبخهما في قدر نظيفة ثم تصفي ثم تبرّد ثم تشربه يوماً وتغب يوماً حتى تشرب منه تمام أيّامك قدر قدح روي .

در حدیث دیگری از ابی جمیله استکه:

مسکن خرد در دل است (و مقصود از دل در اینجا همان روح و نفس ناطقه است).

(معالجه‌ای برای درد طحّال)

۲۱۹ - از موسی بن بکر - گوید غلام ابوالحسن (ع) بیمار شد و آن حضرت از حال او پرسید و گفتند گرفتار درد طحّال است فرمود: کراث باو بخوراند تا سه روز و ما باو کراث خوراندیم و خورش باز نشست و خوب شد.

شرح - از مجلسی ره - «قوله فقعّ الدّم» یعنی خورش آرام شد و شاید درد اسهال او از غلیان خون بوده است که بطور ندرت از غلیان خون درد اسهال پدید می‌شود با اینکه درد دیگری داشته که بوسیله کراث درمان می‌شده است و آنها بخطا آن را تشخیص داده بودند و ممکنست مقصود از «قعّ به الدّم» این باشد که خون از آن جدا شود و دردش آرامشد.

(معالجه‌ای برای ضعف معده)

۲۲۰ - از محمد بن عمرو بن ابراهیم گوید: از امام باقر (ع) پرسش کردم و از ضعف معده خود باو شکایت نمودم فرمود حزاء را (فیروز آبادی گفته حزاء يك گیاهی است در بیابان بمانند کرفس جز اینکه بر گش از آن پهن تر است - از مجلسی ره) با آب سرد بنوشی و من این کار را کردم و از آن اثری را که دوست داشتم بدست آوردم.

۲۲۱ - از بکر بن صالح گوید شنیدم امام کاظم (ع) میفرمود علاج باد پیچ و حام (بادملازم و دائم شرح مجلسی) و علاج ابرده یعنی سستی و سردی مفاصل يك مشت حلبه (بضم حاء گیاهی است که برای سینه و سرفه و بلغم و بواسیر و یشت و کبد و مثانه و باه سودمند است از قاموس) با يك مشت انجیر خشک بر گيرو در آب بنخيسان و در ديك پاکی آنها را بجوشان و از صافی بدر کن و بگذار تا خنک شود و يك روز در میان از آن بنوش تا دريك دوره چند روزه به ظرفیت يك قدح پربنوشی .

۲۲۲ - عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن محمد بن علي ؛ عن نوح بن شعيب
 عمن ذكره ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : من تغیر عليه ماء الظهر فليتنفح له اللبن الحليب والعسل .
 ۲۲۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ؛ عن حمز بن محمد ؛ قال أبو عبد الله
عليه السلام : فيم يختلف الناس ؟ قلت : يزعمون أن الحجامة في يوم الثلاثاء أصلح ، قال : فقال لي : و
 إلى ما يذهبون في ذلك ؟ قلت : يزعمون أنه يوم الدم ، قال : فقال : صدقوا فأحرى أن لا يهيبّ جوه
 في يومد أما علموا أن في يوم الثلاثاء ساعة من وافقها لم يرق دمه حتى يموت أو ما شاء الله .

شرح - از مجلسی ره - « قوله الشابكة » شاید مقصود باد زیر پوست باشد که میان گوشت
 و پوست جدائی اندازد و حام را که ندانستیم که چیست و شاید مأخوذ از حام الطیر باشد که
 معنی ملازمت دارد یعنی باد ملازم و فیروز آبادی گفته است ابرده سردی درون است و جزری گفته ابرده
 بکسر همزه و راه دردیست معروف از غلبه سردی و رطوبت تولید شود و سستی از جماع آورد .

(معالجه سستی کمر)

۲۲۲ - از امام ابوالحسن (ع) فرمود هر که را آب کمر دیگر گون شود ، شیر تازه و عسل
 او را سودمند است .
 شرح - از مجلسی ره - « قوله من تغیر عليه ماء الظهر » یعنی فرزند از نطفه او نیاید و محتمل
 است مقصود از دیگر گونی آب کمر و پشت کم شدن نیروی باه و جماع باشد و شیر تازه آنست
 که ترش نشده و از آن چیزی نساختند و وصف آن به حلیب برای آنست که گاهی لبن بر ماست
 اطلاق شود .

(بیان وقت مناسب برای حجامت)

۲۲۳ - از حمز بن محمد گوید که امام صادق (ع) فرمود مردم در چه اختلاف دارند ؟ گفتم پندارند
 که حجامت در روز سه شنبه بهتر است گوید بمن فرمود از چه راه چنین گویند؟ گفتم پندارند که
 آن روز روز خونست ، گوید فرمود راست می گویند و لی شایسته تر است که خون را در روز خودش
 بهیجان نیاورند آیا نمی دانند که در روز سه شنبه ساعتی است که هر که در آن خونش ریخته شود
 بمیرد یا هرچه خدا خواهد .

شرح - از مجلسی ره - « قوله لم يرق دمه » یعنی خشک نگردد و آرام نشود از رقا بهمزه
 و محتملست که مقصود این باشد که خونش بند نیاید تا بر اثر خون ریزی بسیار بمیرد یا اینکه
 مرگ او بشتاب در رسد و در هنگام حجامت بمیرد پایان نقل از مجلسی ره -
 من گویم کلمه لم يرق ظاهراً از اراق بریق است یعنی خونش ریخته نشود جز آنکه بمیرد
 یا آنچه را خدا خواهد ، یعنی نجات او از مرگ موقوف بخواست خدا و عنایت فوق عادت او است مانند
 زنده کردن مرده .

۲۲۴- عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن رجل من الكوفيين عن أبي عروة أخي شعيب أو عن شعيب العرقوفی قال : دخلت على أبي الحسن الأول عليه السلام وهو يحتجم يوم الأربعاء في الحبس فقلت له : إن هذا يوم يقول الناس : إن من احتجم فيه أصابه البرص فقال : إنما يخاف ذلك على من حملته أمه في حيضها .

۲۲۵- محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل ؛ عن صالح بن عقبة ، عن إسحاق بن عمار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لا تحتجموا في يوم الجمعة مع الزوال فإن من احتجم مع الزوال في يوم الجمعة فأصابه شيء فلا يلوم إلا نفسه .

۲۲۶- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن علي ، عن أبي سامة ، عن معتب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الدواء أربعة : السعوط والحجامة والنورة والحقنة .

۲۲۴- از ابی عروه برادر شعیب یا از شعیب عرقوفی گوید خدمت امام کاظم (ع) رسیدم و آن حضرت در زندان بود و روز چهارشنبه حجامت میکرد باو عرض کردم امروز روزیست که مردم میگویند هر که در آن حجامت کند دچار پیسی میشود در پاسخ فرمود: همانا از پیسی برای کسی نگرانی بجا است که مادرش در حال حیض باو آبستن شود. قوله «انما يخاف ذلك» یعنی نگرانی بروز پیسی بطور مطلق از نطفه منعقد در حال حیض است و بحجامت ربطی ندارد.

۲۲۵- از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) فرمود ظهر هنگام روز جمعه حجامت نکنید زیرا هر که ظهر هنگام روز جمعه حجامت کند و دردی باو رسد نباید جز خود را ملامت کند. شرح- از مجلسی ده- صدوق بسند خود از محمد بن رباح روایت کرده است که گوید دیدم امام کاظم (ع) روز جمعه حجامت میکرد. گفته قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود من آیه الكرسي می خوانم تو هم هر گاه خونت به بیجان آمد شب باشد یا روز آیه الكرسي بخوان و حجامت کن و از عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم روایت کرده است که دیدم امام کاظم برای درمان تب خود روز چهارم شبه حجامت کرد و تبش قطع نشد و روز جمعه حجامت کرد و تبش قطع شد... (شماره چند دارو بر پایه طب قدیم)

۲۲۶- از معتب از امام صادق (ع) فرمود دارو چهار است:

۱- سعوط (که گردیست در بینی کشند)

۲- حجامت (در شرائط معینه و برای دردهای مخصوص از معالجات مهم طب قدیمست).

۳- نوره کشیدن (برای رفع موی از قسمت پائین بدن که شامل از گردن تا قدم میشود)

۴- حقنه با مایعات.

شرح- از مجلسی ده- قوله «الدواء اربعة» یعنی مهمترین دواهای عمومی برای بهداشت یا رفع بیماری این چهار است (که بیشتر اثر بهداشتی دارند و دفع بروز دردها را مینمایند) و داروهای دیگر در برابر آنها کم اثر است.

۲۲۷ - علي بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أذينة قال : شكا رجل إلى أبي عبدالله عليه السلام السعال وأنا حاضر ، فقال له : خذ في راحتك شيئاً من كاشم ومثله من سكر فاستفّه يوماً أو يومين ، قال ابن أذينة : فلقيت الرجل بعد ذلك ، فقال : ما فعلته إلا مرة واحدة حتى ذهب .

۲۲۷- از عمر بن اذینه گوید من حاضر بودم که مردی به امام صادق (ع) از سرفه شدید شکایت کرد در پاسخ فرمود: مقداری کاشم (انجودان رومی - از مجلسی ره) در کف دستت بر گیر (یعنی پر کف دستت باشد) و مانند آن شکر با آن بکوب و یک تا دو روز آن را بنوش (بشکل قاوت خشک یا با مقداری آب زیرا کلمه شرب در هر دو بکار می رود).
ابن اذینه گوید پس از آن من آن مرد را دیدار کردم و او بمن گفت من همان یکبار از آن نوشیدم بکلی درد سرفه از من زایل شد.

شرح- بدانکه آنچه در باب معالجه امراض در روایات رسیده است شایسته است که آب و هوای زمان و مکان و مزاج و غیره را در آنهار رعایت نمود «صدوق ره» گوید: اعتقاد مادر باره اخبار وارده در طب اینست که چند توجیه دارد:

۱- گفته اند همه این معالجات مطابق آب و هوای مکه و مدینه وارد شده و بکار زدن آنها در آب و هوای دیگری روا نیست.

۲- این نسخه ها از امام با ملاحظه طبع و وضع مزاجی سائل صادر شده است و اگر کسی بطور یقین آنها را با مزاج و حال خود موافق نداند نباید بکار زند.

۳- برخی از اینگونه اخبار را مخالفان مذهب در کتب شیعه تدلیس کرده اند تا مذهب را آلوده و زشت سازند و مردم را از آن برانند.

۴- در برخی سهو و اشتباه از راویان وارد شده است و شاید در برخی دواهایی را از قلم انداخته باشند و آنچه رسیده است که غسل درمان هر درد نیست درست است و مقصود اینست که شفاء از هر درد نیست که از سردیست و آنچه رسیده است که استنجا با آب سرد دوا بواسیر است در صورتیکه از حرارت باشد الخ.

رجوع کن بسفینه البحار ج ۲ عنوان (طب) . از پاورقی کافی طبع طهران مصحح آقای میرزا علی اکبر غفاری و فقه الله لمراضیه ترجمه شد.

من گویم- معالجات وارده در اخبار بر دو نوعست :

۱- معالجات دعائی و درخواست درمان از خداوند منان : شرط اساسی عمل باین نسخه ها ایمان کامل و عقیده جزمی است بامام که نسخه را صادر کرده است و بخداوند که از او درخواست شفاء شده است و تأثیر آن در زمینه وجود دو شرط نامبرده حتمی است زیرا حقیقت درمان و شفا عنایت خداست و هر گونه دارو و درمان وسیله است و اینهم یک وسیله است و تأثیر هر گونه دارو و درمان در رفع بیماری ترجیحی بر دعا و درخواست از خدا ندارد جز اینکه اینراه دوم نزدیکتر و مستقیمتر است و البته این عقیده کمیاب است و در عصر ما بسیار نادر است.

۲۲۸ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ؛ عن سعید بن جناح ، عن رجل ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن موسى بن عمران عليه السلام شكأ إلى ربه تعالى البلة والرطوبة فأمر الله تعالى أن يأخذ الهليلج ، والبليج ؛ والأملج فيعجنه بالعسل ويأخذه ، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : هو الذي يسمونه عندكم الطريفل .

۲- معالجات دوائی بر اساس طب قدیم. این گونه معالجات قدرت نسخه‌ای را دارد که پزشک بسیار استاد و دردشناس و حاذق بیك بیماری می‌دهد و در این‌جا توجه به این نکته لازمست که هرچه هم نسخه کامل و پزشک نسخه نویس استاد ماهر باشد کسی پیش خود نمی‌تواند از آن نسخه استفاده کند و هرچه پزشک استاد و دردشناس تر باشد استفاده دیگران از نسخه او کم زمینه‌تر میشود زیرا يك پزشک دردشناس و بسیار استاد همه گونه شرائط مزاجی و زمانی و مکانی يك بیمار را که از فهم عمومی خارجست در نظر می‌گیرد و بيك نسخه صادر میکند و بکار بستن آن نسخه برای دیگری مشروط به اینست که کسی باندازه مهارت و استادی آن پزشک اطلاع داشته باشد و بتواند همه شرائط را تشخیص بدهد یعنی بدرجه او باشد در فن طبابت و اینهم موضوعی ندارد خصوص در نسخه‌هاییکه ائمه معصومین داده‌اند آری گاهی بعضی اخبار متعرض خاصیت و اثر غذایی یا دوائی هستند و مضمون اینها در قوه بیان خواص ادویه و اغذیه است که در کتب طب در این زمینه مندرج است مانند تحفه حکیم مؤمن مثلا و این گونه تعبیرات بیان يك تأثیرات اقتضائی است و فرمولهای عمومی از آن استفاده نمیشود و اثر فعلی نباید از آن توقع داشت چنانچه در کتب گیاهشناسی قدیم گفته میشود فلان گیاه یا فلان غذا سرد است بدرجه ۲ یا ۳ مثلا.

امروز که علم طب مانند بسیاری از علوم پیشرفت بسزائی کرده است هیچ پزشکی اجازه نمیدهد بیمار بسلیقه خود بی مراجعه به پزشک نسخه‌ای را بکار بندد و خود را مداوا کند و در این باره داستانی در تاریخ زینت المجالس ثبت شده. در باره مرك معتصم عباسی گوید:
او دچار قولنج سختی شد و پزشکی برای درمانش آمد و دستور داد تنوری را تافته کردند و آتش آنرا بیرون آوردند و معتصم را در آن گذاشت و در مدت معینی بر آورد و بهبودی شد و سالی گذشت و باز معتصم گرفتار همان قولنج شد و دسترسی بدان پزشک نبود روی همان نسخه سابق او را در تنور تافته گذاردند و چون بر آوردند مرده بود.

(يك نسخه خدا فرموده)

۲۲۸- از امام صادق (ع) فرمود: موسى بن عمران پیرو دگارش از نم و رطوبت شکایت کرد خدا تعالی او را فرمود تاهلیله و بلیله و ابلج بر گیرد و آنرا با عسل معجون سازد و بکار بندد سپس امام صادق (ع) فرمود: آنستکه در نزد شما طریفل نامش دهند.
شرح- هلیله میوه خشکی است که زرد دارد و سیاه بکنوعش معروف بکابلی است سودمند است خوردن آن نیروبخش و درد سرد را براندازد.

بلیله بکسرباء و لام اول و فتح لام دوم دواء هندی معروفی است که بدان درمان کنند (مچه البحرین) ابلج میوه يك درختی است که در هند بسیار است و نوعی دوائی است که با آن مداوی کنند آنرا طریفل نامند.

۲۲۹ - محمد بن یحیی ؛ عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن خالد ، عن محمد بن یحیی ، عن أخيه العلاء عن إسماعيل بن الحسن المتطبب قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إنني رجلٌ من العرب ولي بالطب بصر وطبّي طبّ عربي ولست آخذ عليه صفداً ؟ فقال : لا بأس ، قلت : إننا نبط الجرح ونكوي بالنار ؟ قال : لا بأس ، قلت : ونسقي هذه السموم الاسمحيقون والغاريقون ؟ قال : لا بأس ، قلت : إنّه ربّما مات ؟ قال : وإن مات . قلت : نسقي عليه النبيذ ؟ قال : ليس في حرام شفاء ، قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له عائشة : بك ذات الجنب ؟ فقال : أنا أكرم على الله عزّ وجلّ من أن يبتليني بذات الجنب ؛ قال : فأمر فلدّ بصبر .

(يك دستور برای پزشکان)

۲۲۹ - از اسماعیل بن حسن متطبب گوید: گفتیم به امام صادق (ع) که من مردی عربم و در طب بینایم طب من طب عربی است و در برابر معالجه خود مزدی هم نگیرم؟ در پاسخ فرمود عیب ندارد. گفتیم ما زخم و دمل را عمل میکنیم و آنرا میشکافیم و با آتش داغ میکنیم؟ فرمود عیب ندارد. گفتیم ما این دواهای سمی مانند اسمحیقون و غاریقون بمریض می دهیم؟ فرمود عیب ندارد. گفتیم این گونه دواها که بمریض می دهیم راستش گاهی میشود که میمیرد؟ فرمود اگر چه بمیرد شرح - از مجلسی ده - «قوله الاسمحيقون» می گویم ما در کتابهای طب و لغت چنین لفظی پیدا نکردیم و آنچه در کتب طب است اسطوخیقون است و آن دانه ایست مسهل سوداء و بلغم و شاید در نسخه های روضه تصحیف شده باشد (از مجمع البحرین نقل شده است که اسمحیقون نوعی دواء است و باین حدیث هم گواه آورده است. من گویم پس از تتبع و سیم مجلسی ده نمی توان گفت مجمع البحرین این لغت را در يك اصلي جزممان نسخه های روضه بدست آورده باشد).

دنیاله حدیث ۲۲۹ -

گفتیم ما زوی آن دواء سمی نبیند (شراب خرما) بیمار مینوشانیم؟

فرمود: در حرام شفائی نیست، رسول خدا (ص) بیمار شد و عایشه گفت شما بیماری سینه پهلو دارید در پاسخ او فرمود من نزد خداوند عزوجل ارجمندترم از اینکه مرا بسینه پهلو دچار سازد، فرمود : پس پیغمبر دستور داد با قطره چکانی از صبر تلخ در دهان او چکانیدند (با صبر خوب او را مالش دادند خل).

شرح - از مجلسی ده - « ليس في حرام شفاء» دلالت دارد که با حرام درمان روانیست مطلقاً چنانچه ظاهر بیشتر اخبار است و گرچه خلاف مشهور است و حمل شده اند بصورت عدم اضطرار. قوله «قد اشتكى» نقل این داستان برای استشهاد و مداوا بدوای تلخ است. قوله «انا اكرم على الله» زیرا مرض سینه پهلو غالباً ملازم اختلال عقل و پریشانی مفر است. قوله «فلد بصبر» فیروز آبادی گفته لود مانند صبور آنچه است که با قطره چکان در گوشه دهان می چکانند.

۲۳۰ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يونس بن يعقوب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الرجل يشرب الدواء ويقطع العرق وربما انتفع به ، وربما قتله ؟ قال : يقطع و يشرب .

۲۳۱ - أحمد بن محمد الكوفي ، عن علي بن الحسن بن علي بن فضال ، عن محمد بن عبد الحميد عن الحكم بن مسكين ، عن حمزة بن الطيار قال : كنت عند أبي الحسن عليه السلام فرآني أتأوه فقال : مالك ؟ قلت : ضربي ، فقال : لو احتجمت فاحتجمت فسكن فأعلمته فقال لي : ما تداوى الناس بشيء خير من مصّده أو مزعة عسل قال : قلت : جعلت فداك ما المزعة [من] عسل ؟ قال : لعقة عسل .

۲۳۲ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفري قال : سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول : دواء الضرس : تأخذ حنظلة فتقشرها ثم تستخرج دهنها فان كان الضرس ما كولا منحفر أتقطر فيه قطرات وتجعل منه في قطنه شيئا وتجعل في جوف الضرس وبنام صاحبه مستلقيا يأخذه ثلاث ليال فان كان الضرس لأكل فيه وكانت ريحا قطر في

(در جواز معالجه خطرناك)

۲۳۰ - از یونس بن یعقوب گوید به امام صادق (ع) گفتم مرید بسا دوائی نوشد (بنوشاندخ) و درگی را در عمل جراحی ببرد و گاهی سودمند است و گاهی کشنده است؟ فرمود بنوشد (بنوشاندخ) و ببرد.
شرح - البته این در صورت تجویز پزشک حاذق و خبیر و مورد اعتماد است و انحصار معالجه بوجه خطرناك و قطع باینکه ترك معالجه موجب مرك و هلاك است و این شرائط در زمینه سؤال مفروض است و در این صورت معالجه گرچه خطری باشد ضرور است.

(درمانی برای درد دندان)

۲۳۱ - از حمزة بن طیار گوید: نزد امام کاظم (ع) بودم و دیدم که آه و ناله دارم فرمود تو را چه میشود؟ گفتم: دندانم درد میکند فرمود: کاش حجامت میکردی. من حجامت کردم و آرام شد. و به آن حضرت اعلام کردم، بمن فرمود مردم هیچ درمانی نکرده اند بهتر از یکشاخ حجامت خون گرفتن یا یک سرانگشت - یا قاشق - عسل.

(دوائی دیگر برای درد دندان)

۲۳۲ - از سلیمان بن جعفر جعفری گوید شنیدم امام کاظم (ع) میفرمود: برای درد دندان: یکدانه حنظل (هندوانه ابو جهل) میگیری و آنرا پوست میکنی و روغنش را بیرون می آوری و اگر دندان خورده شده و درون آن تهی است چند قطره در آن میچکانی و پنبه ای را با آن تر میکنی و در درون دندان میگذاری و آنکه دندان درد میکند به پشت میخوابد و تا سه شب این کار را میکند و

الأذن التي تلي ذلك الضرس ليالي كل ليلة قطرتين أو ثلاث قطرات يبرأ باذن الله ، قال : وسمعه يقول : لوجع الفم والدم الذي يخرج من الأسنان والضربان والحمرة التي تقع في الفم : تأخذ حنظلة رطبة قد اصفرت فتجعل عليها قالباً من طين ثم تثقب رأسها وتدخل سكيناً جوفها فتحك جوانبها برفق ثم تصب عليها خل تمر حامضاً شديد الحموضة ثم تضعها على النار فتغليها غلياناً شديداً ثم يأخذ صاحبه منه كلما احتمل ظفره فيدلك به فيه ويتمضمض به وإن أحب أن يحول مافي الحنظلة في زجاجة أو بستوقة فعل وكما فني خله أعاد مكانه و كلما عتق كان خيراً له إن شاء الله .

۲۳۳ - عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ؛ عن ابن فضال ، عن الحسن بن أسباط عن عبد الرحمن بن سيابة قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت لك الفداء إن الناس يقولون : إن النجوم لا يحل النظر فيها وهي تعجبني فإن كانت تضرب بديني فلا حاجة لي في شيء يضرب بديني وإن كانت لا تضرب بديني فوالله إنني لأشتهيها وأشتهي النظر فيها ؟ فقال : ليس كما يقولون ، لا تضرب بدينيك ، ثم قال : إنكم تنظرون في شيء منها كثيرة لا يدرك و قليله لا ينتفع به ؛ تحسبون علي

اگر دندانانی که درد میکند خوردگی ندارد و از باد است از آن روغن حنظل در آن گوشی میچکانند که بسمت این دندان درد دار است تا چند شب هر شب دو قطره تازه قطره و باذن خدا بهبود میشود. و شنیدم آن حضرت برای درمان دردهای و خونریزی دندان و طیش قلب و سرخ شدن دهان میفرمود: یکدانه حنظله تازه که زرد شده است می گیری و آنرا در قالبی از گل میگذاری و سرش را سوراخ میکنی و کاردی بدرونش فرو میبری و همه سویش را نرم نرمک میخراشی و سپس سر که خرماي بسیار ترشی بر آن میریزی و آنرا روی آتش میگذاری و خوب میجوشانی و صاحب این دردها پیرسر ناخن خود از آن برمی دارد و بدندانهایش میمالد و با سر که دهن را میشود و مضمضه میکند و اگر بخواهد که آنچه در دزون آن حنظله گل گرفته است پس از ساختن آن بدزون یکشیشه یا بستوی سفالین منتقل کند کرده است و هر زمانی سر که آن تمام شود روی آن سر که تازه بریزد هر چه کهنه تر شود برای رفع درد بهتر است انشاء الله.

شرح - از مجلسی ره - قوله «فجعل عليها قالباً من طين» یعنی همه آنرا گل بگیرد تا روی آتش نسوزد و سوراخ نشود و چیزی از آن بیرون نیاید.

در حکم علم نجوم و تعلیم و تعلم و مطالعه آن

۲۳۳ - از عبد الرحمن بن سیابه گوید با امام صادق (ع) گفتم قربانت شوم راستی مردم می گویند نظر و مطالعه در نجوم جایز نیست با اینکه مرا خوش آید اگر بدينيم زبان دارد مرا هیچ نیازی نیست بدانچه زبان بدينيم داشته باشد و اگر بدينيم زبان ندارد بخدا که من بدان شیفته ام و بنظر و مطالعه در آن اشتیاق دارم؟ در پاسخ فرمود چنان نیست که مردم می گویند و بدينيت ضرر و زبانی ندارد سپس فرمود شما دانشمندان علم نجوم در چیزی نظر نمیکنید که بسیارش بدست نیاید و کمش سود ندارد، شما

طالع القمر، ثم قال: أتدري كم بين المشتري والزهرة من دقيقة؟ قلت: لا والله، قال: أفدري كم بين الزهرة وبين القمر من دقيقة؟ قلت: لا، قال: أفدري كم بين الشمس وبين السنبلة من دقيقة؟ قلت: لا والله ما سمعته من أحد من المنجمين قط، قال: أفدري كم بين السنبلة وبين اللوح المحفوظ من دقيقة؟ قلت: لا والله ما سمعته من منجم قط، قال: ما بين كل واحد منهما إلى صاحبه ستون - أو سبعون - دقيقة، شك عبدالرحمن، ثم قال: يا عبدالرحمن هذا حساب إذا حسبه الرجل ووقع عليه عرف القصبه التي وسط الأجمة وعدد ما عن يمينها وعدد ما عن يسارها وعدد ما خلفها وعدد ما أمامها حتى لا يخفى عليه من قصب الأجمة واحدة.

تنها روی طالع قمر حساب میکنید سپس فرمود:

۱- تو می دانی میان مشتری و زهره چند دقیقه است؟
گفتم نه بخدا.

۲- تو می دانی میان زهره و میان ماه چند دقیقه است؟
گفتم: نه بخدا.

۳- تو می دانی میان آفتاب و میان سنبله (میان سکینه - که کوکب شناخته نشده است خل) چند دقیقه است؟

گفتم نه بخدا من این را هرگز از هیچ منجمی نشنیدم

۴- تو می دانی میان سنبله و میان لوح محفوظ چند دقیقه است؟

- نه بخدا این را هم من از هیچ منجمی هرگز نشنیدم.

فرمود میان هر کدام از این دو تار فبق او ۶۰ یا ۷۰ دقیقه است تردید از عبدالرحمن است: سپس فرمود ای عبدالرحمن این حسابی است که هر گاه مردی بدان برسد و واقع آن را بفهمد یکدانه نبی را در میان یک نبی زار میشناسد و شماره آنچه در دست راست آنست و شماره آنچه در سمت چپ آن است و شماره آنچه در پشت سر آنست و شماره آنچه در برابر آنست همه را می فهمد تا اینکه بر او چیزی از پنهانی نبی زار نماند.

شرح - از مجلسی ره - قوله «تجسبون علی طالع القمر» از این عبارت ظاهر میشود که مدار این منجمان بر سیر قمر بوده است و توجه بحركات کواکب دیگر نداشتند.

قوله «و بین السنبله» در نسخه دیگریست که بین السکینه و آن نام کوکب نامعروفی است و این مناسبت است با گفته او در پاسخ امام (ع) که من آن را از منجمی نشنیده ام و بزودی سخن در شرح این خبر می آید، در آن جا متعرض شرح اخبار دیگر میشویم پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم در این خبر فوائدیست:

۱- آزادی بحث و تفتیش در مسائل علمی و جستجوی از حقائق و مخالف نبودن دانش بادیین اسلام بلکه تشویق دیانت به هر گونه علم و دانش مفید برای بشر.

۲- تشویق بمطالعه و بررسی اختران فرزندان فضا زیرا همین توجهها و مطالعهها بوده است

که بشر را خرده خرده بتحقیق در امر فضا وا داشته و امروز تا اندازه بشر بر موز ستارگان فضایی برده است و از صدد تسخیر آنها بر آمده و امیدوار است که روزی بتواند بر دوش ماه و زهره پیاده گردد و از آنها هم برای زندگی خود استفاده کند و در صورتیکه برخی رهبران باصطلاح مذهبی در آن تاریخ علم ستاره شناسی و مطالعه در نجوم را حرام می دانسته و بر سر راه پیشرفت علمی بشر سدی میکشیدند امام صادق (ع) است که با کمال صراحت می فرماید مطلب چنان نیست که این عالم نماهای خشک و ناپخته می گویند. مطالعه در نجوم و تحقیق در کائنات برای دین تو هیچ زیانی ندارد.

۳- امام اشاره میکند که اطلاعات شما منجمین که بر اساس فلسفه کوتاه یونان و یابری اساس تجربه ها و بردسیهای ناقص دانشمندان دیگر استوار است بسیار کم و کوتاه است و از آنها بحقیقتی نتوان رسید و چیزی که مایه اعتماد علمی باشد نمی توان بدست آورد و هنوز بشر گام مؤثری بسوی فضای کیهان و مدار ستارگان بر نداشته است و مطالعه شما بس منحصر بطالع قمر است که نزدیک ترین ستاره بزمین است.

۴- سپس امام (ع) چند مسئله امتحانی را جم بتناسب میان چند ستاره طرح کرده است.

۱- مشتری و زهره.

۲- زهره و ماه.

۳- خورشید و سنبله.

۴- سنبله و لوح محفوظ.

آنچه در این تناسب مبهمست اینست که منظور از این نسبت گیری فاصله عمودی اینها است که عبارت از مسافت میان مشتری و زهره و یا زهره و ماه است یا مقصود فاصله افقی اینها است از نظر مدار خود باعتبار حال اقتران یعنی اگر مدار هر کدام از این کواکب را یکدایره عظیمه اعتبار کنیم که بناچار با هم تقاطع میکنند و این ستاره ها را در حال اقتران ملاحظه کنیم که هر کدام در درجه و دقیقه واحده باشند باز هم از نظر افقی میان اینها فاصله ای خواهد بود و سؤال، از آن فاصله است.

البته نمی توان سؤالات را حمل بر وجه اول نمود زیرا فاصله عمودی این ستاره ها از یکدیگر نمیشود بیک نسبت باشد مثلاً مسافت مشتری با زهره و مسافت زهره با قمر از نظر عمودی تفاوت بسیار دارند و بعلاوه اینگونه مسافت را بمقیاس درجه و دقیقه نمی سنجند درجه و دقیقه باعتبار مدارات است که تقریباً مسافت افقی را نشان می دهد.

و در علم هیئت و نجوم از مسافت عمودی ستاره ها و افلاک این مقیاس بکار نرفته است بنا بر این مقصود همان فاصله بمعنی دوم است و در این صورت ممکنست این فاصله در همه این چهار مورد بیک اندازه باشد و بتوان از آن بدقیقه تعبیر کرد و با مقیاس دقیقه آن را سنجید.

دقیقه یک شصتم درجه دایره است که درجه یک سیصد و شصتم دایره است بنا بر این اگر ما مدار همه این کواکب را یکدایره عظیمه اعتبار کنیم و فرض کنیم این کواکب در عرض هم قرار گرفته اند یعنی در حال اقتران هستند در این صورت فاصله افقی آنها اندازه معینی دارد که در این حدیث از آن به ۶۰ یا ۷۰ دقیقه تعبیر شده است.

و سنبله گرچه در اصطلاح هیئت و نجوم برجی است از بروج شمس ولی خود ستاره ایست که

۲۳۴ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب قال: أخبرنا النضر بن قرواش الجمال قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجمال يكون بها الجرب أعز لها من إبلي مخافة أن يعديها جربها والد آبة ربما صفت لها حتى تشرب الماء فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن أعرابياً أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله إنني أصيب الشاة والبقرة والناقة بالثمن اليسير وبها جرب فأكره شراءها مخافة أن يعدي ذلك الجرب إبلي وغنمي؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أعرابي فمن أعدى الأول؛ ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا عدوى، ولا طيرة؛ ولا هامة، ولا شوم، ولا صفر، ولا رضاع بعد فصال

مجموعه است از ستارگان فضا بمانند خوشه گندم و شاید يك منظومه شمسی مستقلی است و باین اعتبار میشود فاصله افقی آنرا با خورشید سنجید.

نقطه ابهام دیگر فاصله گیری میان سنبله و لوح محفوظست زیرا لوح محفوظ تا آن جا که در اخبار و برخی آیات قرآن مجید بیان شده است نام فلك و ستاره ای نیست که در ردیف آنها قرار گیرد و فاصله و بعد مسافت میان آنها سنجید شود گرچه کلام لوح دلالت دارد که آن هم يك موجود جسمانی و در شمار اجسام علویه است.

۵- این حسابی که امام در آخر خبر بدان اشاره کرده است ممکنست منظور يك حساب ریاضی باشد بر اساس قواعد دقیق که امروزه بسوسيله آن مسافت های کیهانی را اندازه می گیرند و نشانه میکنند. و اینکه می فرماید اگر کسی بر این گونه حسابگری دانا شود می تواند شماره نیهای يك نیز از دست آورد باین معنی سازش دارد زیرا بسوسيله حساب دقیق از نظر مساحت و اوضاع دیگر می توان این کار را کرد.

(شرحی در امراض واگیره و برخی از کلمات جامعه پیغمبر (ص))

۲۳۴- از حسن بن محبوب گوید: نضر بن قرواش جمال بما خبر داد که از امام صادق (ع) پرسیدم که شترانی دچار بیماری جرب (کچلی پوست) هستند و من آنها را از میان شتران خود کنار میکنم از ترس اینکه بیماری جرب آنها بستران دیگر سرایت کند؟ و بسا که برای چهارپا سوت میزنم تا آب نوشد؟

امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: راستش يك اعرابی نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله من گوسفند یا گاو یا شتری را که بیماری جرب دارد بیهای اندک بدست می آورم و از خریدن آن ها نگرانم و بدم می آید از بیم اینکه این جرب آن ها بستر و گوسفند سالم خودم سرایت کند.

رسول خدا (ص) فرمود: ای اعرابی پس این بیماری از چه کسی و از کجاست بدان اولی سرایت کرده است.

پس رسول خدا (ع) فرمود: نه واگیره هست و نه بدفالی و نه هامة و نه شوم و نه صفر و نه رضاعی

ولا تعرب بعد هجرة ، ولا صمت يوماً إلى الليل ، ولا طلاق قبل نكاح ؛ ولا اعتق قبل ملك ، ولا يئتم بعد إدراك .

پس بریدن از شیر و پس از هجرت تعربی نیست و نه خاموشی تا شب و نه طلاق پیش از ازدواج و نه آزاد کردن بنده ای پیش از نملک و نه یتیمی پس از بلوغ.

شرح - از مجلسی ره - «قوله لا عدوی» جزری گوید در حدیث است که «لا عدوی ولا صفر» عدوی بمعنی اعداء و سرایتست یعنی واگیره کردن مانند کلمه دعوی که بمعنی ادعاه است و کلمه تقوی بمعنی اتقاء گفته میشود. اعداء الداء بعدیه اعداء و آن عبارت از اینست که بیماری از بیمار باو تجاوز کند مثل اینکه شتری جرب دارد و حذر میکنند از آمیزش آن با شتر دیگر تا مبادا جرب آن باین سرایت کند و اسلام این عقیده را ابطال کرده است زیرا بگمان آنها خود مرض سرایت می کند و پیغمبر بآن ها اعلام کرد که خود مرض سرایت نتواند و خدا است که بیماری می دهد و درد می فرستد و از این جهت در برخی احادیث است که:

چه کسی بآن بیمار اول سرایت داده است انتهى.

و ممکنست گفته شود که مقصود اینست که بی مشیت خدا واگیره تحقق پذیر نیست و بلکه پناه بردن بخدا آن را دفع کند و این منافات ندارد با امر بگریز از کسیکه خوره دارد و بسا امثال آن برای عموم مردم که یقین کامل ندارند و بخدا پناه نمی برند و از این گونه امور دل خور میشوند.

و روایت شده که علی بن الحسین (ع) با مجنومین هم غذا شد و آن ها را مهمان کرد و با آن ها سر سفره نشست و گفته اند که مرض جذام از این قاعده کلیه استثناء شده است.

طیبی گفته که عدوی تجاوز درد یا خلق است به دیگری و آن به گمان طب در هفت جا است :

۱- خوره ۲- جرب ۳- آبله ۴- حصبه ۵- گند دهان ۶- درد چشم ۷- امراض و بائیه ، و شارع آنرا ابطال کرده است و فرموده است درد از کسی بدیگری سرایت نکند. و گفته اند مقصود اینست که بی خواست خدا سرایت نمیکند و از اینجهت از نزدیکی بیمار و او - گیره دار منع کرده است مانند منع از نزدیک شدن به دیوار کج و کشتی معیوب تا آنکه گوید این قول دوم اولی است چون جمع میان احادیث و اصول طیبیه است که شارع آنرا تا آنجا که مخالف اصول توحید نباشد معتبر دانسته است.

«قوله ولا طيرة» این هم مانند عبارت پیش است و چند توجیه دارد:

۱- بدفالی و شوم دانستن هیچ امری روا نیست.
۲- بدفالی اثری ندارد بخودی خود بلکه با قوت قلب و توکل بر خدا اثرش مرتفع میشود و مؤید آنست آنچه در اخبار رسیده است که فی الجمله اثر دارد و هم اخباری که میفرماید از آن بخدا باید پناه برد.

جزری گفته است طیره بکسر طاء وفتح یاء است و گاهی یاء ساکن گردد و آن بمعنی بدفالی و شوم دانستن چیز است .

قوله «ولاهامة» جزری گفته در حدیث است که لاعدوی ولاهامة، هامة بمعنی سراسر است و نام پرنده ای است و مقصود حدیث همان معنی دومست و این برای آنست که عرب بدان فال بد میزدند و آن از پرنده های شب است و گفته اند همان جفداست .

و گفته اند که عرب می پنداشتند هر که کشته شد و برای او خون خواهی نشد جانش پرنده ای می گردد بنام هامة و می آید و فریاد میکشد اسقونی اسقونی = مرا آب دهید و چون انتقام او گرفته شد میپرد ؟

و گفته اند عرب معتقد بودند که استخوان مرده و یا روح هامة میشود و میپرد و آنرا صداه هم میگفتند و اسلام آنرا هم ابطال کرد و از آن غدقن نمود .

قوله «ولاشوم» این عبارت همان تا کید عبارت گذشته است .

قوله «ولاصفر» جزری گفته در حدیث است که لاعدوی ولاهامة ولاصفر

عرب می پنداشتند که در شکم ماری است بنام صفر که چون انسان گرسنه میشود او را میگزرد و می آزارد و اسلام آن را ابطال کرده است و برخی گفته اند مقصود از آن ابطال نسیء است که در جاهلیت رسم بوده است و آن پس انداختن محرم بوده است برای ماه صفر که ماه صفر راماه حرام و محرم مینامیدند و اسلام آنرا ابطال کرده است .

و برخی گفته اند مقصود از این عبارت نفی هموم و نحوست شهر صفر است که میان مردم معروف بوده است .

و محتملست مقصود از آن نهی از سوت زدن باشد زیرا امام جز این پاسخی بسؤال از آن نداده است و این بعید است و ظاهر اینست که راوی جواب آن را ذکر نکرده و برخی اخبار بر کراهت آن دلالت دارد .

قوله «لارضاع بعد فطام» یعنی پس از اینکه دو سال از سن کودک گذشت و دوران شیرخوارگی او بسر رسید اگر از شیر زنی بخورد رضاع محقق نشود و آثار آن مترتب نگردد و موجب نشر حرمت نیست .

قوله «ولانغرب بعد هجرة» یعنی پس از هجرت بمدینه و پیوستن بحوزه پیغمبر روا نیست که از آن دست برداشت و بیابان نشینی و چادر نشینی بر گشت و در بسیاری از اخبار آنرا از جمله گناهان کبیره شمرده است .

قوله «ولاصمت یوما الی اللیل» یعنی جائز نیست کس روزه خاموشی بگیرد و متعبد شود که يك روز تمام سخن نگوید چنانچه در امتهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن تعبد در شرع اسلام نسخ شده است .

قوله «ولا طلاق قبل نکاح» مانند اینکه بگوید اگر فلان زن را بگیرم پس او طالق است و این گونه طلاق صحیح نیست و عین همین معنی را دارد که فرموده قبل از ملکیت بنده آزاد کردن آن درست نیست .
قوله (ص) «ولا یتهم بعد ادراك» یعنی بمجرد بلوغ کودک همه احکام یتیم از او بر داشته میشود مانند :

۲۳۵ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عمرو بن حرith قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : الطيرة على ما تجعلها إن هو انتهت هوانت ، وإن شددتها تشددت و إن لم تجعلها شيئاً لم تكن شيئاً .

۲۳۶ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : كفارة الطيرة التوكل .

۱- محجور بودن او از تصرف در اموال و احوال خود .

۲- ولایت ولی بدو و تسلط ولی باو، چه ولی اجباری باشد مانند جد یا ولی انتصابی مانند قیم شرعی

۳- حرمت تصرف در مال او بی اذن ولی و گرچه خودش راضی باشد.

۲۳۵- از عمرو بن حرith که امام صادق (ع) فرمود بدفال زدن تابع قرارداد خود انسانست اگر آنرا آسان بگیری آسان است و اگر سخت بگیری سخت است و اگر هم آنرا بحساب نیآوری چیزی نیست شرح - از مجلسی این روایت حسن است و برخی آن را مجهول شمارند زیرا عمرو مشترك است. و دلالت دارد بر اینکه تأثیر بدفالی با عدم اعتناء و توکل بخدا از میان میرود - پایان نقل از مجلسی (ره) .

من گویم - بلکه دلالت بر اینکه بدفالی حقیقتی ندارد و حقیقتش همان وضعی است که در خود انسان پدید می آید اگر موهوم پرست و خرافی باشد بر او دشوار گذرد و بددل و ناراحت شود و اگر مسامحه کار باشد و آن را بر خود هموار سازد بر او آسان گذرد و اگر هم هیچ توجهی بدان ندارد که هیچ است و هیچ، پس آنچه مردم آنرا نشانه بدی شمارند و بدان فال بد زنند جز جهالت و خرافت نیست.

۲۳۶- از امام صادق (ع) که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است کفاره بدفالی همان توکل بخدا است .

شرح- از مجلسی (ره) - یعنی توکل بر خدا گناه شوم شمردن چیزهایی را که از شوم شمردن آنها نهی شده است بر می دارد یا اینکه تأثیر آن بدفالی را بر می دارد چنانچه کفاره دادن تأثیر گناه را بر میدارد و آنرا جبران میکند.

جزری گفته است که در حدیث آمده است طیره شرك است و کسی از ما نیست جز اینکه ولی خدا بوسیله توکل آنرا می برد حدیث همین طور مقطوع رسیده است مستثنی در آن نیست یعنی «جز اینکه دچار طیر میشود و بددلی میکند» و برای وجود قرینه این جمله حذف شده است و همانا آنرا از شرك شمردن زیرا که عرب معتقد بودند تطیر جلب نفع میکند و یا اگر بر خلاف آن عمل شود مایه ضرر است و گویا آنرا با خدا شريك در تأثیر می دانستند .

و باین اعتبار گناه شمردن شده است و توکل بر خدا کفاره چنین گناهی است .

۲۳۷ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ وَغَيْرِهِ عَنْ بَعْضِهِمْ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضِهِمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذْرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُواهُمْ أَحْيَاهُمْ» فَقَالَ : «إِنْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ الشَّامِ وَكَانُوا سَبْعِينَ أَلْفَ بَيْتٍ وَكَانَ الطَّاعُونَ يَقَعُ فِيهِمْ فِي كُلِّ أَوَانٍ ؛ فَكَانُوا إِذَا أَحْسَبُوا بِهِ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ الْأَغْنِيَاءُ لِقَوْتِهِمْ وَبَقِيَ فِيهَا الْفُقَرَاءُ لضعفهم فكان الموت يكثُرُ فِي الَّذِينَ أَقَامُوا وَيَقْلُ فِي الَّذِينَ خَرَجُوا فيقول الذين خرجوا لو كنا أقمنالكثير فينا الموت ويقول الذين أقاموا : لو كنا خرجنا لقل فينا الموت قال : فاجتمع رأيهم جميعاً أنه إذا وقع الطاعون فيهم وأحسبوا به خرجوا كلهم من المدينة فلما أحسبوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحوا عن الطاعون حذر الموت فساروا في البلاد ماشاء الله .

ثم إنهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها عنها وأفناهم الطاعون فنزلوا بها فلما حطوا رحالهم واطمأننوا بها قال لهم الله عز وجل : «موتوا جميعاً» فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً يلوح وكانوا على طريق المارة فكانت منهم المارة فنحّوهم وجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيٌّ من أنبياء

(تفسیر یک آیه)

۲۳۷- از عمر بن یزید و دیگران بعضی از امام صادق (ع) و بعضی از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۲۴۳- البقره) آیا ننگری بدان کسانی که از خانمان خود بیرون رفتند و هزار ها تن بودند از بیم مرگ و خدا بآنها فرمود همه بمیرید سپس آنها را زنده کرد- در پاسخ فرمود راستش اینان اهل یکی از شهرهای شام بودند و شماره آنها هفتاد هزار تن بود و دنبال هم طاعون در میان آنها پدید میشد و هر گاه حس میکردند که طاعون آمده توانگران با نیروی خود از شهر بیرون میرفتند و مستمندان ناتوان در آن می ماندند و مرگ و میر در آنها که مانده بودند بیشتر بود و در آن ها که بیرون شده بودند کمتر و آنها که بیرون رفته بودند می گفتند اگر ما هم مانده بودیم از ماها فراوان مرده بود و آنها هم که در شهر مانده بودند می گفتند اگر ما هم بیرون رفته بودیم مرگ و میر ماها هم کمتر بود.

فرمود: همه در نظر گرفتند که چون این باره طاعون آمد و بروز آنرا فهمیدند همه از شهر بروند و برای حذر از مرگ از طاعون دوری گزینند و طبق این تصمیم از کشور خود بیرون شدند و تا آنجا که خدا می خواست کوچیدند.

سپس آنان در این سفر خود بیک شهر ویرانی گذر کردند که مردمش از آن کوچیده بودند و طاعون آنان را نابود کرده بود در آنجا فرود آمدند و چون بارهای خود را بر زمین نهادند و در آن آرمیدند خدا عزوجل بهمه آنها فرمود همه بمیرید و در آن همه مردند و کالبد استخوانی آنها پدیدار شد که میدرخشید و اینان بر سر راه مردم بودند ، رهگذران آن ها را از میان راه

بنی اسرائیل یقال له : حزقیل ، فلما رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال : يارب لو شئت لأحييتهم الساعة كما أمتهم فعمروا بلادك و ولدوا عبادك و عبدوك مع من يعبدك من خلقك فأوحى الله تعالى إليه : أفتحب ذلك ؟ قال : نعم يارب فأحيهم قال : فأوحى الله عز وجل إليه أن قل كذا و كذا فقال الذي أمره الله عز وجل أن يقواه - فقال أبو عبد الله عليه السلام : و هو الاسم الأعظم - فلما قال : حزقیل ذلك الكلام نظر إلى العظام يطير بعضها إلى بعض فعادوا أحياء ينظر بعضهم إلى بعض يسبحون الله عز ذكره و يكبرونه و يهللونه ، فقال حزقیل عند ذلك : أشهد أن الله على كل شيء قدير . قال عمر بن يزيد : فقال أبو عبد الله عليه السلام : فيهم نزلت هذه الآية .

رفتند و از آن دور کردند و همه را در جانی انباشتند و يك پيمبرى از پيغمبران بنی اسرائیل بآن ها گذر کرد بنام حزقیل و چون چشمش بدان استخوان ها افتاد گریست و اشکش سر ازیر شد و گفت : پرورد گارا اگر بخواهی همین اکنون آنها را زنده کن چنانکه آنها را میراندی تا بلادت را آباد کنند و از بنده هایت بزايند و تو را با دیگر آفریده هایت پرستند خدا تعالی با و وحی کرد آیا تو دوست داری که آنها زنده شوند؟

- آری پرورد گارم خواهش دارم آنها را زنده گردانی - فرمود خدا عز و جل بدو وحی فرستاد که : چنین و چنان بگو و او ذکرى را که خدا عز و جل با و یاد داد گفت - امام صادق (ع) فرمود که آن اسم اعظم بود - و چون حزقیل آن کلام را بر زبان آورد نگاهی با استخوان ها کرد که بسوی یکدیگر پرش گرفتند و همه زنده شدند و یکدیگر نگاه میکردند و تسبیح خدا عز ذکره می گفتند و الله اکبر می گفتند و لا اله الا الله می گفتند.

حزقیل در این هنگام گفت من گواهم که خدا بهر چیزی توانا است، عمر بن یزید گوید امام صادق (ع) فرمود این آیه درباره آنان نازل شده است.

شرح - از طبرسی ره - «الم تر» آیا نمیدانی تو ای شنونده آیا دانشت باینان نرسیده که از دیار خود کوچ کردند؟ و در این جمع چند قولست:

۱- جمعی از بنی اسرائیل بودند که از طاعون گریختند که در سرزمین آنها پدیدار شده بود
 ۲- جمعی بودند که از جبهه جهاد گریختند که بر آنها واجب شده بود - از ضحاک و مقاتل بقرینه آیه بعد از آن که میفرماید در راه خدا نبرد کنید.

۳- قوم حزقیل بودند که سومین خلیفه بنی اسرائیل است بعد از موسی (ع) چون پس از موسی یوشع بن نون بود و پس از وی کالب بن یوفنا و سپس حزقیل و او را زاده عجوز می نامیدند زیرا مادرش پیره زنی بود و از خدا فرزندى خواسته بود و خدا او را بوی ارزانی داشت.

۴- حسن گفته است او ذوالکفل است و حزقیل را ذوالکفل لقب دادند برای آنکه کفالت هفتاد پيغمبر را کرد و آنها را از کشتن نجات داد و بآنها گفت شما بروید و بهتر است که من تنها بجای شماها کشته شوم و یهود آمدند آنها را از وی خواستند و پاسخ داد که رفتند و من

۲۳۸ - ابن محبوب ، عن حنان بن سدير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن قول يعقوب عليه السلام لبنيه : « اذهبوا فتحسسوا من يوسف وأخيه » أكان يعلم أنه حي وقد فارقه منذ عشرين سنة ؛ قال : نعم ؛ قال : قلت : كيف علم ؟ قال : إنه دعا في السحر وسأل الله عز وجل أن يهبط عليه ملك الموت فهبط عليه بريال وهو ملك الموت ، فقال له بريال : ما حاجتك يا يعقوب ؟ قال : أخبرني عن الأرواح تقبضها مجتمعة أو متفرقة ؟ قال : بل أقبضها متفرقة روحاً روحاً ، قال له : فأخبرني هل مر بك روح يوسف فيما مر بك ؟ قال : لا ، فعلم يعقوب أنه حي فعند ذلك قال لولده : « اذهبوا فتحسسوا من يوسف وأخيه » .

نمیدانم کجا رفتند و خدا اورا حفظ کرد .

«وهم الوف» همه مفسران گفته‌اند مقصود کثرت شماره آنها است جز ابن زید که آنرا جمع آلف دانسته و گفته مقصود اینست که این جمع باهم الفت داشتند و دشمنی نداشتند و آنها که بعدد تفسیر کرده‌اند چند وجه گفته‌اند:

- ۱- سه هزار از عطا و خراسانی .
- ۲- هشت هزار از مقاتل و کلبی .
- ۳- ده هزار از ابی روق .
- ۴- سی و چند هزار - از سدی .
- ۵- چهل هزار - از ابن عباس و ابن جریر .
- ۶- هفتاد هزار - از عطاء بن ابی رباح .
- ۷- شماره بسیاری - از ضحاک - و آنچه ظاهر است اینست که از ده هزار فزون بوده‌اند زیرا وزن فعول در جمع ازده بی‌الا است .

(جزئی از داستان یوسف)

۲۳۸ - از حنان بن سدير گوید بامام باقر (ع) گفتم بمن خبر ده از قول يعقوب (ع) که به فرزندانش گفت : (۸۷ - يوسف) بروید و از يوسف و برادرش خبری بگیرید و اثری بجوئید - آیا يعقوب پس از ۲۰ سال جدائی میدانست که يوسف زنده است؟ فرمود آری .

من گفتم چگونه می‌دانست؟ فرمود که او سحر گاه دعا کرد بدرگاه خدا عزوجل که ملک الموت بر او فرود آید و بریال که همان ملک الموت است بر او فرود آمد و باو گفت ای يعقوب چه حاجتی داری؟ فرمود بمن خبر ده از جانها که ستانی یکجا و باهم در قبضه تو آیند یا جدا جدا؟ در پاسخ او گفت من آنها را یکی یکی می‌ستانم باو گفت بمن خبر ده که آیا روح يوسف بتو گذر کرده است در آن جانها که گذر کرده‌اند؟

گفت نه، و يعقوب (ع) از اینجا دانست که او زنده است و در این هنگام بفرزندانش گفت: بروید و از يوسف و برادرش خبری بدست آرید.

۲۳۹ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن سعید ، عن محمد بن الحصین عن خالد بن یزید القمی ، عن بعض أصحابه ؛ عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل « وحسبوا ألا تكون فتنة » قال : حيث كان النبي صلى الله عليه وآله بين أظهرهم « فعموا وسموا » حيث قبض رسول الله صلى الله عليه وآله « ثم تاب الله عليهم » حيث قام أمير المؤمنين عليه السلام ، قال : « ثم عموا وسموا » إلى الساعة .

۲۴۰ - عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ؛ عن أبي عبيدة الحداد ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم » قال : الخنازير على لسان داود والقردة على لسان عيسى بن مريم عليه السلام .

شرح - از مجلسی ره - « قوله تقبضها مجتمعة » شاید پرسش از اینستکه چنانها را با هم یکجا میستانند یا جدا جدا زیرا اگر یکجا ستانند بسا که از یکی غفلت ورزد و بدان متوجه نشود بخلاف آنکه یکی یکی ستانند که از هیچکدام بی خبر نماند و بوجه دیگر اگر یکجا باو تسلیم شوند ممکنست پس از قبض روح مدتی بگذرد تا باو رسد برای اینکه یکجا شوند و مقدار زیادی وقت باوداده شود و ممکن باشد که یوسف مرده باشد و هنوز روح او بوی تسلیم نشده باشد .

و این فرشته یا همان عزرائیل است و ارواح را از یاوران خود تسلیم می گیرد و یا دیگر است که از او تسلیم می گیرد و وجه دوم روشن تر است .

(تفسیر يك آیه در ولایت)

۲۳۹ - از خالد بن یزید قمی از یکی از اصحابش از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۷۱ - المائدة) و پنداشتند که آزمایشی در کار نیست (پس کوری و کری را پیشه کردند سپس خدا از آنها در گذشت و توبه آنها را پذیرفت سپس باز کوری و کری را در پیش گرفتند ، بسیاری از آنها چنین بودند و خدا بینا است بدانچه میکردند) - فرمود : آنگاه که پیغمبر میان آنها بود « کوری و کری را پیشه کردند » هنگامیکه روح پیغمبر خدا (ص) قبض شد (وصیت را ندیده گرفتند و سخن او را نشنیده گرفتند) « سپس خداوند توبه آن ها را پذیرفت - آنگاه که امیر - المؤمنین میان آنها قیام کرد ، فرمود « سپس بازم کور و کر شدند » تا هم اکنون .

شرح - از مجلسی ره - « قوله تعالى وحسبوا ان لا تكون فتنة » مشهور در میان مفسران اینست که این آیه در بیان حال بنی اسرائیل است یعنی بنی اسرائیل پنداشتند که بلاء و عذابی ندارند بواسطه کشتن پیغمبران و تکذیب آنان و بنا بر تفسیر امام مقصود از فتنة همان است که پس از رسول خدا (ص) بدید شد از غضب خلافت که از راه حق ولایت کور شدند و سخن حق را نشنیده گرفتند .

(تفسیر برخی آیات)

۲۴۰ - از ابی عبيده حداد از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۷۸ - المائدة) لعنت شدند آنکسانیکه کافر شدند از نژاد بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی ابن مریم ، فرمود خو کهها بر زبان داود لعن شدند و میمونها بر زبان عیسی بن مریم .

۲۴۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن محمد بن أبي حمزة ، عن يعقوب بن شعيب ، عن عمران بن میثم ؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قرأ رجل على أمير المؤمنين عليه السلام : «فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون» فقال : بلى والله لقد كذبوه أشد الكذب ولكنها مخففة: «لا يكذبونك»: لا يأتون بباطل يكذبون به حقا .

شرح- از مجلسی ده- «قوله الخنازير على لسان داود» مشهور میان مفسران و مورخان ظاهر آیه کریمه بلکه صریح آن عکس اینستکه در این حدیث است آنجا که در داستان اصحاب سبت فرماید (۱۶۷ - الاعراف) بآنها گفتیم که میمون های رانده شده باشید و در بسیاری از روایات ما هم چنین وارد شده است یعنی مسخ یهود بصورت میمون در زمان داود (ع) بوده است و مسخ بخوک در زمان عیسی (ع) و شاید که این سهو از نسخه نویسان روضه کافی باشد ولی در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم با مضمون این حدیث موافقت شده است و ممکن است در این جادو وجه گفته شود :

۱- این خبر اشاره بداستان اصحاب سبت نباشد و مسخ آنان در زمان داود (ع) دو بار باشد که یکبارش مسخ بخنازیر بوده است .

۲- در زمان هردو پیغمبر بهر دو صورت مسخ شده باشند و مقصود آیه هم این باشد که بعضی از آنها میمون شدند و مؤید آنست آنچه بیضاوی گفته است:

گفته شده که اهل ایله چون در روز شنبه تجاوز کردند خداوند بزبان داود (ع) آن ها را لعن کرد و بصورت میمون و خوک در آمدند و چون اصحاب مائده عیسی که از آسمان بر او نازل شد کفر ورزیدند عیسی در باره آن ها نفرین کرد و بآنها لعن کرد و همه خوک شدند و آنها پنج هزار تن مرد بودند.

و شیخ طبرسی گوید در معنای آن گفته اند بزبان داود لعن شدند و همه خوک شدند. از حسن و مجاهد و قتاده.

امام باقر (ع) فرموده است داود اهل ایله را که در شنبه تجاوز کرده بودند لعن کرد تجاوز آن ها در زمان داود (ع) بود داود در باره آنها عرض کرد خدایا لعنت را بمانند ردها و بمانند کمر بند در بر آنها کن و خدا آنها را میمون کرد و اما عیسی لعنت کرد آنکسانیکه مائده بر آنها نازل شد و سپس کفر ورزیدند..

۲۴۱- از عمران بن میثم از امام صادق (ع) فرمود مردی بر امیرالمؤمنین (ع) قرائت کرد (۳۳- الانعام) فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون = راستی که آنها تو را تکذیب نکنند بلکه آیات خدا را انکار کنند.

علی (ع) فرمود : آری بخدا هر چه سخت تر و بی دریغ او را تکذیب کردند ولی لفظ آیه بتخفیف است « لا يكذبونك » یعنی امر باطلی نیاورند که بوسیله آن حق تو را دروغ سازند و از میان ببرند.

شرح - از مجلسی ده- قوله تعالى «فانهم لا يكذبونك» شیخ امین الدین طبرسی گفته است نافع و کسائی و اعشی از ابی بکر هم قرائت کرده اند لا يكذبونك بتخفیف و آن قرائت علی (ع) است

و از امام جعفر صادق (ع) هم نقل شده است و دیگر قراء همه یکذوبونک بافتح کاف و تشدید قرائت کرده اند سپس گفته است آنکه تشدید داده آنرا از فعلته بمعنی نسبت دادن فعل گرفته است مانند زینته و فسقته او را نسبت بزنا دادم و او را نسبت بفسق دادم و باب افعال هم بدین معنی آمده است گفته اند اسقیته یعنی باو گفتم سقاك الله.

بنا بر این ممکن است معنی هر دو قرائت یکی باشد یا معنی لایکذوبونک از باب افعال این باشد که با تصدیق تو را بر خورد نکنند چنانکه گویند احمدته یعنی او را پسندیده بر خوردم - احمد بن یحیی گوید کسانی از عرب حکایت کرده که گویند اکتذبت الرجل یعنی اخبار دادم که دروغ میگوید و در معنی این آیه چند وجه گفته اند:

۱- از روی دل تو را تکذیب نکنند و تکذیب آنها زبانی است و از راه عناد است و این قول اکثر مفسران است مانند ابی صالح وقتاده و سدی و دیگران گفته اند مقصود اینست که میدانند تو رسول خدائی ولی دانسته انکار میکنند و دلیل این وجه روایت سلام بن سکین است از ابی یزید مدنی که رسول خدا (ص) با بوجهل بر خورد و او بوی دست داد با بوجهل گفتند چرا چنین کردی؟ در پاسخ گفت بخدا میدانم که او راست میگوید ولی در چه زمانی ماها پیرو عبد مناف بودیم؟ و خداوند این آیه را نازل کرد . سدی گفته است اخنس بن شریق با بوجهل بر خورد و باو گفت ای اباالحکم بگو بدانم محمد راست گو است یا دروغگو یا ما نامحرمی در این جا نیست؟ ابوجهل در پاسخ او گفت وای بر تو بخدا که محمد راستگو است و هرگز ندیدیم او دروغگو بد ولی اگر بنی هاشم پرچمرا ببرند و در بانی کعبه و سقایات حاج و نبوت را هم در دست گیرند برای سایر قریش چه میماند.

۲- مقصود اینست که تکذیب آنها دلیل ندارد و نمیتوانند برهانی بر ابطال دعوی تو بیاورند و دلیل آن همان قرائت علی (ع) است که لایکذوبونک یعنی نمی توانند روی حرف تو حرف حقی بیاورند .

۳- یعنی بتو بر خورد نکنند که دروغ گو باشی چنانچه عرب گوید «قاتلنا کم فما اجبنا کم» یا شما نبرد کردیم و شما را ترسو نیافتیم و این معنی در قرائت تخفیف و تشدید هر دو رواست .
۴- تو را در آنچه آوردی دروغزن ندانند و همانا رد تو بمنظور تکذیب خداست و مؤید اینوجه است جمله بعد که «ولکن الظالمین بایات الله یجحدون» و هم جمله دیگر (انعام- ۶۶) و تکذیب کردند بدان قومت با اینکه آن حق است - نفرمود تو را تکذیب کردند و هم آنچه از ابوجهل نقل شده که گفت بیغمبر ما تو را دروغگو و متهم ندانیم ولی آنچه را آوردی متهم داریم و تکذیب کنیم.

۵- مقصود اینست که تنها تو را دروغگو نشمارند بلکه مرا دروغگو شمارند زیرا تکذیب تو بمن بر میگردد و خاص تو نیست برای آنکه تو رسول منی و رد بر تو رد بر من است و هر که تو را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است و این برای تسلیت پیغمبر است . پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - ظاهر روایت اینست که قرائت تشدید درست نیست و آنرا بفلط خوانده اند ولی قطعاً مقصود این نیست بلکه مقصود اینست که این کلمه معنی ظاهر و معمولی خود را ندارد که تکذیب از کفار صادر نشده است بلکه مقصود از آن اینست که کفار نتوانستند تو را دروغگو در آورند و دعوت تو را ابطال کنند و این معنی در قرائت تخفیف که قرائت علی (ع) است روشن تر است .

۲۴۲ - أبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان عن أبي بصير ، عن أحدهما عليهما السلام قال : سألته عن قول الله عز وجل : «ومن أظلم ممن افترى على الله كذباً أو قال أوحى إلي ولم يوح إليه شيء» قال : نزلت في ابن أبي سرح الذي كان عثمان استعمله على مصر وهو ممن كان رسول الله ﷺ يوم فتح مكة هدر دمه و كان يكتب لرسول الله ﷺ فإذا أنزل الله عز وجل « إن الله عزيز حكيم » كتب « إن الله علينا حكيم » فيقول له رسول الله ﷺ : دعها فإن الله علينا حكيم و كان ابن أبي سرح يقول للمناققين : إنني لأقول من نفسي مثل ما يجيبني به فما يغير علي فأنزل الله تبارك وتعالى فيه الذي أنزل .

۲۴۲ - از ابی بصیر گوید از امام باقر (ع) و یا از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۹۳ الانعام) «چه کسی ستم کارتر است از کسیکه بددوغ بخدا افتراء بنهد یا گوید بن وحی شده است با اینکه چیزی باو وحی نشده است» .

فرمود: این آیه درباره ابن ابی سرح نازل شده است آن کسیکه عثمان او را بولایت مصر بر گماشت و او همان کسی بود که رسول خدا (ص) روز فتح مکه خونشرا هدر کرد و او برای رسول خدا (ص) قرآنرا مینوشت و چون خدا عز و جل نازل میکرد «ان الله عزيز حكيم» او مینوشت ان الله عليهم حكيم، رسول خدا (ص) باو میفرمود اینرا کنار بگذار که ان الله عليهم حكيم و ابن ابی سرح بمنافقان میگفت من از خود بمانند همانرا میگویم که او از نزد خداوند می آورد و او بمن اعتراض نمیکند و آنرا عوض نمیکند و خدا تبارك و تعالی درباره او نازل کرد آنچه را که نازل کرد.

شرح - از مجلسی ره - قوله تعالی «ومن اظلم» شیخ طبرسی گفته است اختلاف دارند که این آیه درباره چه کس نازل شده است و در آن چند قول است:

۱ جمله اول «ومن اظلم ممن افترى على الله» درباره مسیلمه نازل شده که بددوغ خود را پیغمبر دانست و جمله دوم «سانزل مثل ما انزل الله» درباره عبدالله بن سرح بن ابی سرح نازل شده که از نویسندگان وحی بود و پیغمبر باو میفرمود بنویس علیماً حکیماً او مینوشت غفوراً رحیماً - یا میفرمود بنویس غفوراً رحیماً و او مینوشت علیماً حکیماً و مرتد شد و بمکه رفت و گفت من هم مانند آنچه را خدا نازل کرده نازل میکنم - از عکرمه و ابن عباس و سدی و مجاهد و فراء و زجاج و جبائی هم آن را اختیار کردند و از امام باقر (ع) هم روایت شده است .

۲ - همه آیه درباره ابن ابی سرح نازل شده .

۳ - همه آن مخصوص مسیلمه است .

۲۴۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أذينة ، عن محمد بن مسلم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عز وجل : «وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله» فقال : أم يجيء تأويل هذه الآية بعد ، إن رسول الله صلى الله عليه وآله رخص لهم لحاجته و حاجة أصحابه فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم لكنهم يقتلون حتى يوحدوا [وا] الله عز وجل ، و حتى لا يكون شرك .

۲۴۴ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول في هذه الآية : «يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً يؤتكم خيراً مما أخدمكم ويغفر لكم» قال . نزلت في العباس وعقيل ونوفل وقال : إن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى يوم بدر أن يقتل أحد من بني هاشم وأبو البختري فأسروا فأرسل علياً عليه السلام فقال : انظر من ههنا من بني هاشم؟ قال : فمر علي عليه السلام على عقيل بن أبي طالب كرم الله

۲۴۳ - از محمد بن مسلم گوید: بامام باقر (ع) گفتم قول خدا عز وجل (۳۹ - الانفال) و بشکند آنها را تا فتنه نباشد و همه دین از آن خدا باشد - (یعنی چه) فرمود هنوز تاویل و عمل با بن آیه نیامده است، زیرا رسول خدا (ص) برای نیاز خود و نیاز بارانش با آنها مهلت داد و روزیکه بحقیقت تاویل این آیه برسد و حکم آن اجراء شود، از آنها پذیرفته نشود (یعنی ظاهر سازی) ولی کشته شوند تا بحقیقت خدا عز وجل رایگانه دانند و تا اینکه شرکی نماند.

شرح - از مجلسی ره - قوله عزذکره «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة» طبرسی گفته است این - جمله خطاب پیغمبر و مؤمنان است که با کفار نبرد کنند «تا آنکه فتنه ای نماند» یعنی شرک نباشد - از ابن عباس و حسن و معنایش اینست که تا کافری نماند مگر در پناه اسلام و با عهد امان زیرا اگر کافر مستقل بماند و در پناه و تعهد اسلام نباشد عزیز است و دیگران را بدین خود دعوت میکند و موجب فتنه میشود و گفته شده است مقصود اینست که تا مؤمنی مورد فتنه و برگشت از دین نگردد (چنانچه کفار مکه مؤمنان را آزار می دادند تا از دین برگردند) ..

۲۴۴ - از معاویه بن عمار گوید از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: در تفسیر این آیه (۷۰ - الانفال) آیا پیغمبر بگو با سیرانی که در دست دارید اگر خدا در دل شما میل بخیر و پذیرش اسلام را بداند شما عطا کند بهتر از آنچه از شماها گرفته (بواسطه فداء و عوض آزاد شدن شماها) و هم شما هارا بیامرزد - فرمود در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است.

فرمود رسول خدا (ص) در روز جنگ بدر فرمانی صادر کرد که کسی از بنی هاشم را (که در جبهه مشرکین هستند) نکشند و ابوالبختری را هم نکشند و اینان اسیر شدند و رسول خدا (ص) امیر - المؤمنین (ع) را فرستاد و باو فرمود برو بین از بنی هاشم چه کسانی در این جا هستند گوید علی (ع) بمقیل بن ابیطالب کرم الله وجهه گذر کرد و عقیل باو آواز داد ای پسر مادد عقیل بخدا که دیدی

وجهه فحار عنه فقال له عقيل : يا ابن أم عليّ أما والله لقد رأيت مكاني قال : فرجع إلى رسول الله ﷺ وقال : هذا أبو الفضل في يد فلان وهذا عقيل في يد فلان وهذا نوفل بن الحارث في يد فلان فقام رسول الله ﷺ حتى انتهى إلى عقيل فقال له : يا أبا يزيد قتل أبو جهل فقال : إذا لانتازعون في تهامة فقال : إن كنتم أثنتم القوم و إلا فاركبوا أكتافهم فقال : فجيء بالعباس فقبل له ، ادفن نفسك و ادفن بني [أي] أخيك فقال : يا محمد تتركني أسأل قريشاً في كفتي؟ فقال : أعط ممّا خلفت عندهم الفضل و قلت لها : إن أصابني في وجهي هذا شيء فأنفقيه على ولدك و نفسك ، فقال له : يا ابن أخي من أخبرك بهذا؟ فقال : أتاني به جبرئيل عليه السلام من عند الله عز وجل ، فقال و محلوفه : ما علم بهذا أحدٌ إلا أنا و هي أشهد أنك رسول الله ، قال : فرجع الأسرى كلهم مشركين

من در چه وضعی هستم گوید علی (ع) پس از بازدید اسیران نزد پیغمبر (ص) بر گشت و عرض کرد این ابو الفضل (عباس بن عبدالمطلب) است که در دست فلانی اسیر است و این هم عقیل است که در دست فلان است و این هم نوفل بن حارث است که در دست فلانست .

رسول خدا (ص) از جای بر خاست تا خود را بعقیل رسانید و باو گفت ای ابایزید ابوجهل کشته شده است ، در پاسخ او گفت در این صورت شما دو تن در باره تهامه دیگر ستیزه ای نخواهید داشت .

پیغمبر فرمانی باین مضمون بقشون اسلام صادر کرد (عقیل چنین گفت خل). اگر همه این دشمنانرا از پای در آورید (پایان نبرد است) و گرنه بر دوش آنها سوار باشید و بر آنها بتازید.

فرمود (ع) عباس را از نزد رسول خدا (ص) آوردند و باو گفته شد: تو در عوض خودت و [دو] برادر زادهات (عقیل و نوفل) فدیّه بپردازو آزاد شوید . عباس - ای محمد تو می خواهی مرا در میان قریش گدا کنی که دست به پیش این و آن دراز کنم؟

پیغمبر - خیر (عمو جان) از همان پولها که بیانوی خود ام الفضل سپردی و به اوسفارش کردی که اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این پولرا برای فرزندان و خودت خرج کن. عباس - برادر زادهام کی از آن پول بتو خبر داده است؟ رسول خدا (ص) - جبرئیل از طرف خدا عزوجل آمد و بمن خبر داد.

عباس - سو گند بدانکه بدو سو گند خوردند ، هیچکس را از این اطلاعی نبود جز ام الفضل و من ، من گواهمکه تو رسول خدائی .

امام (ع) فرمود: همه اسیران مشرک بمکه برگشتند جز عباس و عقیل و نوفل کرم الله و جوههم و دربارہ آنها بود که این آیه نازل شد:

إلا العباس وعقيل ونوفل كرم الله وجوههم وفيهم نزلت هذه الآية «قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً» - إلى آخر الآية .

«قل لمن في أيديكم من الأسرى ان يعلم الله في قلوبكم خيراً» تا آخر آیه - بگو (ای محمد) بهر که از اسیران در دست شما است اگر خدا در دل شما خیری بداند (بشما عوض بهتر از آن فدیة ای که از شما گرفته شود عطا کند و هم شمارا پیمارزد).

شرح- از مجلسی ره - قوله تعالی «قل لمن في أيديكم» شیخ طبرسی گفته است همانا نام ایدی آورده زیرا هر که در بند آنها بوده است در حکم مملوک بوده از نظر تسلط آنها بر وی «از اسیران» یعنی اسیران بدر که از آنها فدیة گرفته شد.

«ان يعلم الله في قلوبكم خيراً» یعنی اگر خدا بداند که شما در دل دارید مسلمان باشید و اخلاصمند باشید و رغبت در ایمان و صحت در نیت دارید.

«يؤتكم خيراً» بشما در عوض خیر میدهد و عوض بهتری بشما عطا میکند.

«وما اخذ منكم من الفداء» از آنچه که از شما فدیة گرفته شده است یا هم در دنیا و آخرت و یا همان در آخرت.

«و يغفر لكم ذنوبكم و الله غفور رحيم» و گناهان شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.

از عباس بن عبد المطلب روایت شده است که این آیه در باره من و یارانم نازل شده ، من ۲۰ وقیة طلا داشتم که همه را از من گرفتند و خداوند بجای آنها ۲۰ بنده بمن داده است که هر کدام پول فراوانی برایم بدست میآورند و کمترین آنها ۲۰ هزار درهم در میآورد و خداوند زمزم را هم بمن عطا کرده است که در برابر آن همه اموال مکه را هم نمیخواهم و ارزش آن از همه اموال مکه بیشتر است نزد من و من در انتظار مغفرت و آمرزش از جانب خدا هستم .

قتاده گوید برای ما گفته اند که چون هشتاد هزار خراج بحرین را برای پیغمبر (ص) آوردند وضوء گرفته بود که نماز ظهر را بخواند ولی در آن روز نماز را نخواند تا همه آن پول را قسمت کرد و بعباس فرمود تا از آن برگیرد و ببخشد او بر گرفت و میگفت این بهتر است از آنچه که از ماها گرفته شد و من امید آمرزش را هم دارم.

ابوالبختری - عاص بن هشام بن حارث بن اسد است که در آن روز امان پیغمبر (ص) را پذیرفت و کشته شد. ضمیر «اسروا» بخصوص بنی هاشم بر میگردد و ابوالبختری بکلمه احد عطفست زیرا که او از بنی هاشم نیست و گرچه پیغمبر (ص) از قتل او نیز نهی کرد.

ابن ابی الحدید از واقعی نقل کرده است که رسول خدا (ص) از کشتن ابوالبختری نهی کرد برای آنکه یکروز پیش از هجرت پیغمبر در مکه سلاح پوشید برای حمایت از پیغمبر و دفاع از او و اعلام کرد که هر که باآزار پیغمبر دست زند من باوشمشیر میزنم و پیغمبر از او قدردانی کرد و روز بدر او را امان داد.

ابوداود مازنی گفته روز جنگ بدر من خود را باو رسانیدم و گفتم : اگر تسلیم شوی پیغمبر

(ص) از کشتن تو غدقن کرده گفت از من چه میخواهی اگر رسول خدا از کشتن من غدقن کرده از پیش اینرا میدانستم و او را بر عایت حق آزموده ام ولی سوگند بلات وعزی که نمی توانم خود را تسلیم کنم همه زنان مکه می دانند من بدست خود تسلیم نمی شوم و من میدانم تو دست از من بر نمیداری و هر چه میخواهی بکن ابوداود تیری باو انداخت و چنین گفت :

بارخدا یا این تیر تو است و ابوالبختری بنده تو است آنرا در کشتار گاهش بنه - و با اینکه ابوالبختری زره در بر داشت آن تیر زره را شکافت و او را کشت.

واقعی گفته است مجذربن زیاد ابوالبختری را کشت و او میدانست ولی مجذربن شعری گفته است که خود را قاتل او معرفی کرده.

محمد بن اسحاق گفته است رسول خدا (ص) روز بدر از کشتن ابوالبختری نپی کرد و نامش ولید بن هشام بن حرث بن اسد بن عبدالعزی است - برای اینکه در مکه از رسول خدا (ص) دفاع میکرد و نمیگذاشت باو آزار رسانند و در نقض عهدنامه محاصره بنی هاشم هم شرکت کرد و نسبت بیبغمبر هم بدی نکرد، مجذربن زیاد بلوی حلیف انصار در میدان باو برخورد و گفت رسول خدا (ص) ما را از کشتنت نپی کرده است همراه ابوالبختری هم کجاوهای بود که از مکه بیرون آمده بود بنام جناده بن ملیحه ابوالبختری گفت این رفیق من هم در امان است مجذربن گفت بخدا ما رفیق تو را زنده نگذاریم رسول خدا (ص) ما را از قتل او نپی نکرده است و از قتل تو تنها نپی کرده .

گفت در این صورت من و او هر دو باید بمیریم تا مبادا زنان مکه داستان گویند که من یار خود را برای حرص بر زندگی از دست دادم و مجذربن با او در نبرد شد و ابوالبختری این رجز را سرود:

هر گز زاده آزاده دست از یار خود بر ندارد
تا بمیرد و یا بر او برود

سپس باهم در آویختند و مجذربن او را کشت و آمد بر رسول خدا (ص) گزارش داد و گفت سوگند بدانکه تو را برستی مبعوث کرده من کوشیدم تا اسیری پذیرد و او را نزد شما آورم و جز نبرد نپذیرفت و با او جنگیدم و او را کشتم ..

و بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا (ص) بیارانش فرمود:

براستی من میدانم مردانی از بنی هاشم و دیگران را بزور بدین میدان آورده اند و ما را نیازی بکشتن آنها نیست هر کدام هر که از بنی هاشم را بر خورد او را نکشد و هر که با ابوالبختری بر خورد او را نکشد و هر که به عباس عموی رسول خدا (ص) بر خورد او را نکشد او بزور اینجا کشانده شده است .

قوله «ابن اخیک» مقصود عقیل است و در برخی نسخه «ابنی اخیک» آمده یعنی عقیل و نوفل هر دو .

ابن ابی الحدید گوید محمد بن اسحاق گفته است چون اسیران بدر را به مدینه آوردند رسول خدا (ص) باو فرمود :

ای عباس از طرف خودت و دو برادر زاده ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حرث بن عبدالمطلب و از طرف هم پیمانت عقبه بن عمرو فداه بنده و همه آزاد شوید زیرا تو مال داری.

۲۴۵ - أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليه السلام في قول الله عز وجل: «أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» نزلت في حمزة وعلي وجعفر والعباس وشيبة، إنهم فخرُوا بالسقاية والحجاجة فأنزل الله جل وعز «أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» وكان علي وحمزة وجعفر صلوات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر وجاهدوا في سبيل الله، لا يستوون عند الله.

عباس - یار رسول الله من که مسلمان بودم ولی مردم مرا بزور در جیبه بدر آوردند .
رسول خدا (ص) - خداوند بمسلمان بودن تو دانایتر است و اگر آنچه میگوئی درست است راستی
خدا بتو عوض می دهد ولی ظاهر حالت اینست که باما در نبرد شدی و اسیر گشتی و باید پول بدهی و آزاد
شوی و رسول خدا (ص) بیست و قیه طلا که در جیبه همراه او بود از وی گرفت.
عباس - یار رسول الله همین طلا را که از من گرفتید در عوض فدیة من حساب کنید.
رسول خدا (ص) - این طلاها را که خدا بجا غنیمت داده است.
عباس - یار رسول الله من دیگر مالی ندارم.

رسول خدا (ص) - پس آن طلاها که وقت بیرون شدن از مکه نزد ام الفضل دختر حارث بطسور
محرمانه سپردی و جز شما دو کس خبر ندارد کجا است؟ پس از اینکه آن را بوی سپردی گفتمی
اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این اندازه بفضل بده و این اندازه بعبدا الله بده و این مقدار
هم به قسم.

عباس - بدانکه تو را بر راستی مبعوث کرده است یا رسول الله کسی جز من و او از این راز
آگاه نبود و راستیکه من می دانم تو رسول خدائی. سپس عوض خود و دو برادر زاده و حلیف خود
پول داد.

قوله «ومحلوفه» ظاهر اینست که او بلات و هزی سوگند یاد کرده است و امام نخواسته آن را
بر زبان آورد و از آن بکلمه محلوف تعبیر کرده است یعنی بدانچه بآن سوگند خورد و در کشف است که
بکلمه الله سوگند خورده است.

۲۴۵ - از ابن مسکان از ابی بصیر از امام باقر و یا از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۱۹)
التوبه) آیا شما سقایت حاجیان و آباد کردن و تعمیر مسجد الحرام را بمانند کردار کسی می دانید که
بروز جزاء ایمان دارد؟ فرمود در باره حمزه و علی و جعفر و عباس و شیبه نازل شده که عباس و شیبه
بسقایت و آب دادن بحاجیان افتخار کردند و بر خود بالیدند و خدا نازل کرد که شماها سقایت حاج
و عمران مسجد الحرام را چون کردار کسانی دانید که بخدا و روز جزاء ایمان دارند؟ و علی و حمزه و
جعفر (ع) بودند آن کسانی که ایمان بخدا و روز جزا داشتند و در راه خدا جهاد کردند و این دو دسته
در نزد خداوند هم رتبه و برابر نیستند.

شرح- از مجلسی ره- قوله عزوجل «اجعلتم» شیخ طبرسی ره گوید: گفته اند این آیه در باره علی و عباس بن عبدالمطلب و طلحة بن ابی شیبہ نازل شده است و این برای آن بود که آنان در مقام افتخار بر آمدند.

طلحة - گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن به دست منست و اگر بخواهم می توانم در میان آن بخوابم .

عباس- گفت من صاحب سقایت و آب دادن حاجیانم و سرپرست آنم.
علی (ع) فرمود: من نمی دانم شماها چه میگوئید من شما را پیش از مردم دیگر بسوی قبله نماز خواندم و مردی مجاهدم- از حسن و شعبی و محمد بن کعب قرظی.

و گفته اند که علی (ع) به عباس گفت ای عمو تو مهاجرت نمیکنی و بر سول خدا (ص) نمیپوندی ؟
عباس- مگر من بکاری نیستم که از هجرت بهتر است؟ مسجد الحرام آباد میکنم و حاجیان را آب می دهم و این آیه نازل شد که «اجعلتم سقایة الحاج»- از این سیرین و مره همدانی.

و حاکم ابوالقاسم حسکانی بسند خود از ابن بریده از پدرش روایت کرده است که گوید در این میان که شیبہ و عباس بر یکدیگر میبایند علی بن ابیطالب بر آن ها گذر کرد و فرمود بچه بیکدیگر میباید؟

عباس- بمن فضیلتی داده اند که بهیچکس نداده اند و آن سقایت حاجست.

شیبہ- من مامور عمران و آبادی مسجد الحرام هستم.

علی- من از شما شرم دارم که بگویم با این خردسالی فضلی دارم که شماها ندارید.
هر دوی آن ها- یا علی بتوجه داده اند؟

علی (ع)- من با شمشیر ببینی شما زدم تا بخدا و رسولش ایمان آوردید - عباس خشمگین از جابر خاست و دامن کشان خود را بر سول خدا (ص) رسانید و گفت : نمی دانی علی تو روی من چه میگوید؟

رسول خدا- علی را نزد من بخوانید، علی (ع) دانزد آن حضرت آوردند .

رسول خدا (ص)- ای علی چه تورا واداشت که در روی عمویت عباس چنین گفتی.

علی (ع)- یا رسول الله حق را بدو گفتم هر که خواهد خشم کند و هر که خواهد بیسندد و جبرئیل این آیه را آورد .

جبرئیل- ای محمد راستی پروردگارت سلامت می رساند و میفرماید برای آن ها بخوان که:

اجعلتم سقایة الحاج انتهى

بیضاوی گفته است سقایت و عمارت مصدرند برای سقی و عمر و حمل بر ذات نمیشوند باید در این

جا کلمه ای مقدر دانست بر دو وجه :

۱- اجعلتم اهل سقایة الحاج کمن آمن.

۲- اجعلتم سقایة الحاج کایمان من آمن.

و مؤید اولست قرائت آنکه خوانده است سقایة الحاج و عمرة المسجد و مقصود انکار همانندی مشرکان و کردار ساقط و بی اجر آن ها است بمؤمنان و کردار ثبت شده و با اجر آن ها سپس این انکار را با کلمه لایستوون تقریر کرده و با جمله والله لا یهدی القوم الظالمین عدم تساوی را بیان کرده است

۲۴۶ - محمد بن یحیی ؛ عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطی قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى : « و إذا مس الإنسان ضر دعا ربه منيباً إليه » قال : نزلت في أبي الفصیل إنّه كان رسول الله صلى الله عليه وآله عنده ساحراً فكان إذا مسه الضرّ - يعني السقم - دعا ربه منيباً إليه - يعني تائباً إليه من قوله في رسول الله صلى الله عليه وآله ما يقول - ثم إذا خوله نعمة منه - يعني العافية - نسي ما كان يدعو إليه من قبل - يعني نسي التوبة إلى الله عز وجل مما كان يقول في رسول الله صلى الله عليه وآله إنّه ساحرٌ ولذلك قال الله عز وجل « قل تمتع بكفرك قليلاً إنك من أصحاب النار » يعني إمرتك على الناس بغير حق من الله عز وجل ومن رسوله صلى الله عليه وآله قال : ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : ثم عطف القول من الله عز وجل في علي عليه السلام يخبر بحاله وفضله عند الله تبارك وتعالى فقال : « أمّن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه قل هل يستوي الذين يعلمون - أن محمد رسول الله - والذين لا يعلمون - أن محمد رسول الله وأنه ساحرٌ كذاب - إنّما يتذكروا ولو الباب » قال : ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : هذا تأويله يا عمّار .

۲۴۶ - از عمّار ساباطی گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا تعالی (۸ - الزمر) و هر گاه بانسان زبان سختی رسد به درگاه پروردگار خود نیاز برد و دعا کند و بسوی حضرت او گراید - فرمود درباره ابوالفصیل نازل شده است راستش اینست که رسول خدا (ص) در نظر او جادو گرو ساحر بود شیوه اش این بود که هر گاه زبان و سختی با او میرسید یعنی بیمار میشد به درگاه خداوند باز میگشت یعنی به درگاه حضرت او توبه میبرد و اظهار پشیمانی میکرد از آنچه درباره رسول خدا (ص) میگفت و باو افتراء میزد و چون نعمتی از جانب خداوند باو ارزانی میشد یعنی تندرستی و عافیت پیدا میکرد آنچه را بیشتر به درگاه او دعا میکرد از یاد میبرد یعنی توبه به درگاه خدا عزوجل را فراموش میکرد نسبت بآنچه درباره رسول خدا (ص) میگفت که او جادو گر و ساحر است و از اینرو است که خدا عزوجل درباره او گفته است (۸ - الزمر) بگو (ای محمد) تو بکفر و ناسپاسی خود اندکی بهره ببر زیرا که تو از یاران دوزخ هستی - یعنی از این فرماندهی و تسلط خود بر مردم بناحق و بی دستور از طرف خدا عزوجل و از طرف رسول او.

گوید سپس امام صادق (ع) فرمود پس از آن خداوند عزوجل روی سخن را بسوی علی کرده است و حال او را گزارش داده و از فضل او در درگاه خدا تبارک و تعالی بیان کرده و فرموده است : (۹ - الزمر) آیا کسیکه همه گناه شب و روز در پرستش است بحال سجده کردن و ایستادن در برابر خداوند و از خطر آخرت در حذر است و برحمت پروردگار خود امیدوار است بگو (ای محمد) آیا برابرند کسانی که میدانند و عقیده دارند (محمد رسول خدا است) و کسانی که نمیدانند (محمد رسول خدا است و عقیده ندارند و میگویند او جادو گر است و بسیار دروغگو) همانا صاحبان عقل یاد آور میشوند - گوید :

سپس امام صادق (ع) فرمود: اینست تأویل آن ای عمّار .

شرح - از مجلسی ره - قوله عزوجل «واذامس الانسان ضرد عاربه منيباليه» بیضاوی گوید توجه بخدا در حال سختی برای اینست که آنچه جلو گیر خرد است از میان برداشته میشود و روشن میگردد که سر آغاز همه از او است «ثم اذا خوله» یعنی هر گاه باو عطا کند نعمتی از نعمتهای خود را «نسی ما كان يدعوالیه» فراموش میکند آنچه برای آن دعایمیکرد به درگاه خدا از آن سختی و بسلا که خواستار رفع آن شده بود و به درگاه خدا برای آن زاری میکرد «وجعل الله اندادا ليضل عن سبيله» و برای خدا هم آوردانی جعل کند و همکنانیکه آنها را پیرستند تا از راه خدا گمراه گردد ... ضلال و اضلال چون نتیجه قرارداد او است درستست که علت آن ذکر شود گرچه بطور مستقیم مقصود او نباشد «قل تمتع بكفرك قليلا» بگو از کفرت اندک بهره ای بر گیر - این امر برای تهدید است و اشعار دارد باینکه کفر هم يك خواست و شهوترانی است که پایه و مایه ای ندارد و برای نومید کردن کافر است از بهره مندی در آخرت و از این رو آن را باین جمله علت آورده است که «انك من اصحاب النار» نو از یاران دوزخی و آن را جمله مستقلى آورده است و عطف بسابق نکرده تا دلالت بر مبالغه کند.

«امن هو قانت» آیا کسیکه بوظائف طاعات قیام میکند در هر گاه از شب و «ام» معنی اتصال دارد و محذوفی در اینجا است یعنی کافر بهتر است (که در سابق گفته شد) یا کسیکه قانت است یا اینکه ام منقطعه است و نظری بسابق ندارد و مقصود اینست که: بلکه آیا آنکه قانت است چون مخالف خود است؟

«ساجدا و قائما» هر دو حال از ضمیر مستتر در قانت باشند و مرفوع هم قرائت شدند تا خبر بعد از خبر باشند و مقصود جمع میان هر دو وصف است.

«يعذر الاخرة ويرجو رحمة ربه» معنی حال دارد یا جمله ایست مستأنفه و مستقل که در مقام بیان علت ذکر شده

«قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون» بگو آیا برابرند آن کسانی که میدانند و آن کسانی که نمیدانند؟ برابری این دو دسته را از نظر نیروی دانش بطور صریح نفی کرده است پس از آنکه آن را از نظر نیروی کردار نفی کرده است بطور بلیغتری برای بیان فضیلت علم و دانش و برخی آن را تقریر اولی دانند بر سبیل تشبیه یعنی چنانچه دانشمندان و نادانان برابر نیستند عابدان و عاصیان هم برابر نباشند.

«انما يتذكر اولوالالباب» همانا صاحب دلانند که بامثال این بیانات یاد آور میشوند. قوله «فی ابی فصیل» این کلمه کنایه است از ابوبکر زیرا فصیل بکره شتری گویند که از شیر بریده شده است و بکر شتر جوان است و در معنی بهم نزدیک هستند و این تعبیر یا از امامست و یا از یکی از روات بطور تقیه و گفته اند که این کنیه او است پیش از اینکه مسلمان بشود و اظهار اسلام کند و پس از اظهار اسلام پیغمبر (ص) او را ابوبکر کنیه داد.

و روایت شده است که ابوسفیان در روز غصب خلافت اینجمله را گفته است:

«لاملانها علی ابی فصیل خیلا و رجالا» من این شهر مدینه را بر علیه ابی فصیل پراز سواره و پیاده میکنم سید شریف هم در یکی از حاشیه نویسیهای خود گفته است گاهی در کنیه ها معانی اصلیه اعتبار میشود چنانچه روایت شده است که در یکی از غزوات اسلام یکی از مشرکان بابی بکر

فریاد زد ای اباالفصیل.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم - در تاریخ تشکیل سقیفه و انتخاب اُبی بکر فعالیت از اُبی سفیان نقل شده است بدو وجه:

۱- گویند موضوع خلافت در سقیفه مطرح شد و مورد بحث شدید و تندی میان انصار و مهاجر قرار گرفت انصار سعد بن عباده را کاندید خلافت کردند و مهاجران بر رهبری اُبی بکر برای انصار حق خلافت نمیشناختند و یکی از سران مهاجر را که از طرف اُبی بکر عمر بود و از طرف عمر اُبی بکر کاندیدا کردند.

در ضمن گفتگوی پرشوری سه پیشنهاد مطرح شد.

۱- خلافت حق مهاجران است و انصار در آن بهره‌ای ندارند.

۲- خلافت حق انصار است و باید با سعد بن عباده انصاری بیعت شود.

۳- خلافت حق هر دو است و امیری از مهاجران باشد و امیری از انصار. این نظریه را یکی از سران انصار مطرح کرد و گفت «منا امیر و منکم امیر».

در ضمن این نزاع جدی که میان انصار و مهاجران در سر خلافت در گرفت بیم آن میرفت که خلافت بدست انصار افتد، زیرا وطن مدینه از آن آنها بود و همه شجاع و جنگ آزموده بودند و مهاجران جمعی آوارگان بشمار میرفتند.

در اینجا بود که ابوسفیان سخت بتلاش افتاد و از تسلط انصار بر خلافت هراسان شد و نزد امیرالمؤمنین علی «ع» رفت که در کار تجهیز پیغمبر «ص» بود و وضع را بآن حضرت گزارش داد و باو اعلام خطر کرد و صریحاً پشتیبانی خود را از وی اعلام کرد و گفت:

اگر شما اعلام خلافت کنی از شما جانب داری میکنم و در برابر مخالفان شما شهر مدینه را پسر از سواره و پیاده میکنم.

امیرالمؤمنین در برابر گزارش اینکه کسی در مقام تصدی امر بر مسوایت خلافت اسلامی بر آمده است و آن هم در برابر نص و تعیین از طرف رسول خدا (ص) که باو تعلق دارد اظهار شکفتی کرد و باز هم باین پیشنهاد ابوسفیان اعتنائی نکرد بدو علت:

۱- میدانست که پس از تحول اسلامی دیگر ابوسفیان بکلی نفوذ خود را از دست داده و نیروئی در اختیار ندارد و کسی گوش بحرف او نمیدهد.

۲- میدانست ابوسفیان در این پیشنهاد خود سوء نیت دارد و منظورش اینست که آشوبی در جامعه نو بنیاد اسلام بر پا کند و آن را متلاشی سازد و بسود خود از آن استفاده کند و او کسی نیست که از نظر مصالح اسلامی بتوان باو اعتماد کرد.

و این قسمت از تاریخ هم که میگوید ابوسفیان اعلامیه‌ای بر علیه ابوبکر داده است دلالت دارد که چون ابوسفیان از نقشه نخست خود بوسیله تحریک امیرالمؤمنین (ع) نتوانست ایجاد آشوب کند و بهر حال ابوبکر اکثریت مردم را دور خود جمع کرد و با فشار بمخالفان و طرف داران علی «ع» و اکتفاء کردن علی (ع) در مبارزه با او بروش سلمی و تبلیغاتی بر حکومت مسلط شد ابوسفیان در مقام بر آمده است که بار دیگر شورش بر علیه حکومت ابوبکر ایجاد کند و از این راه نتیجه‌ای بگیرد ولی این نقشه هم اثری نکرده است و آن را به دو وجه می‌توان توجیه کرد:

۱- ابوسفیان در مقام آزمایش اوضاع و پس از صدور این اولتیماتوم خود فهمید که دیگر به

هیچوجه نفس او در جامعه عرب مسلمان اثری ندارد و نفوذ دوران جاهلیت او بکلی از دست رفته است و چون خود را آزمود بجای خود نشست و آرام شد.

۲ - ممکنست توافق رضایت بخشی میان او و حکومت ابو بکر بوجود آمده است و سران توطئه غصب خلافت در مورد خود حکومت عثمان و بنی امیه را تعهد کرده اند و او را آرام کرده اند.

شیخ عبدالله علائلی مصری در تاریخ الحسین خود در این باره گوید علت آرامش ابوسفیان این بود که چون دانست مردم بحکومت ابوبکر رضایت دادند حکومت او را دست نشانده و زمینه حکومت و تسلط آینده نزدیک بنی امیه دانست

زیرا او بخوبی میفهمید که پس از خانه نشستن علی «ع» وزیر دست شدن بنی هاشم دیگران هم همان چاکران دیرین خاندان بنی امیه هستند و منافع آنها بدست اینان تامین میشود انتهی.

و بهمین دلیل است که در فتوحات شام اول پرچمی که از مدینه بیرون رفت پرچم یزید بن ابوسفیان بود و پس از فتح شامات او بحکومت شامات منصوب شد و پس از او برادرش معاویه .



سپاس خدا را که بتصحیح و مقابله این سفر عظیم (کتاب روضه کافی) موفق شدیم و متن آنرا که با چند نسخه خطی تحت نظر اعظام علماء و اکابر محدثین مقابله و تصحیح شده برابر کردیم و منتهای دقت و کوشش را در تصحیح مطبعی آن باضافه ترجمه و شرح آن که بقلم دانشمند محترم آقای حاج شیخ محمدباقر کمره‌ای مرقوم شده است بکار بندیم امید است بفضل خدا مورد استفاده و پسند عموم فضلا و دانشمندان واقع شود.

صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری برابر مرداد ماه ۱۳۴۱ شمسی
محمدباقر بهبودی - علی اکبر غفاری

فهرست روضه کافی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
کند باید با دوستان خدا بیوندند .		نام کتاب و مؤلف و مترجم و شارح	۱
تکلیف خدا نسبت به بندگان امتحانی	۱۵	رساله حضرت صادق (ع) باصحاب خود	۲
است تا فرمان بر از فرمان جدا شود		متن نامه حضرت صادق (ع)	۳
خدا با آفریده‌های خود ارتباطی ندارد	۱۶	تحقیقی درباره (وحی لهم و سواس - بعضهم الی بعض)	۴
جز بفرمانبری		باید بواسطه اشتغال زبان به تسبیح	۵
شیاطین انس دوست دارند که اهل	۱۷	از گفتار بیپوده دست برداشت	
حق را چون خود کافر سازند		آنکه فرائض قرآن را ندانسته گیرد	۶
برای خدا هر که را هم عقیده شماست	۱۸	چنانست که از دین دست برداشته	
دوست دارید		در فرمان خدا نیست که کسی دین را بنظر	۷
بد اصل نمیرد تا شر انگیزی را محبوب	۱۹	وقیاس در یافت کند	
شمارد و نیک سرشت نمیرد تا بد		عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت	۸
ناخواه او شود		عرب می دانست	
چون خدا خیر بنده را خواهد بساو	۲۰	دستها را برای تکبیر افتتاحیه جزیک	۹
شرح صدر عطا کند و دلش را برای		بار نباید بلند کرد	
قبول اسلام نرم سازد		گمراه ترین مردم در نزد خدا کسیست	۱۰
هر گاه خدا خیر بنده را نپخواهد او	۲۱	که پیرو دلخواه و رأی خود باشد	
را بخود وا گذارد		ادامه عمل و استقامت در آن پیروی	۱۱
خلاصه رساله امام ششم (ع) باصحاب	۲۲	آثار و سنن است	
خود در سه فصل		هر که ستم کند خدا ستمش را به	۱۲
اخبار بسیاری وارد شده که در جمعه	۲۳	خودش برگرداند	
و جماعت عمومی مسلمانان شرکت		حقوق الهی را نباید روزی تا روز	۱۳
کنید		دیگر و ساعتی تا ساعت دیگر پس	
صحیفه علی بن الحسین (ع) و سخن او	۲۴	انداخت	
درباره زهد		هر که خواهد خدا را با ایمان ملاقات	۱۴
برای سلامت از شر گمراهان و ستم	۲۵		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۲	نقل غدیر خم و حدیث من کنت مولاه .		ستمکاران و مفسده مفسدان از خدا
۴۳	منکرین ولایت علی هماده پرستنده اصنام و خدمتکار او نمانند	۲۶	باید یاری خواست
۴۴	استخاره مشرکین عرب بازالام	۲۷	روش امیدبخش تر و کم مواخذه تر
۴۵	نخست شهادت زور در اسلام این بود که گواهی دادند رسول خدا (ص) جانشین معین فرمود		تعدیر از همنشینی با گنه کاران و یاری
۴۶	فرمایش علی (ع) من در میان شما چون هارونم در آل فرعون		کردن ستمکاران و همسایه شدن با فاسقان
۴۷	علی (ع) در مدت هفت روز قرآن را جمع نمود	۲۸	بهره رشک آور جوینده امیدوار و وسیله اعتماد گریزان پناهجو تقوی است
۴۸	چون ابی بکر به بستر مرگ افتاد در آخرین نفس عمر را بجای خود معرفی کرد خطبه طالوتیه	۲۹	یک سخنرانی از امیر مؤمنان (ع) بنام خطبه الوسيله
۴۹	در شرح مجلسی (ره) قول آن حضرت را «ولا کان لکانه» که لکونه بوده است	۳۰	شعر و ادب یکی از فنون فعالیت و اهمه است
۵۰	رفاه و آسایش در زندگی و عدالت اجتماعی لازمه حکومت حقه است	۳۱	یک تمثیل برای تقریب ذهن عمومی در جمله (فارق الاشیاء لاعلی اختلاف الاماکن)
۵۱	قسم علی (ع) که اگر بعدد این گوسپندان برای من مردان خیر جو بود معاویه را از سلطنت بر می داشتم	۳۲	کنجی سودمندتر از دانش و عزتی بالاتر از بردباری نیست
۵۲	قسم علی (ع) که اگر سفارش پیغمبر (ص) نبود من همه مخالفان را به دره مرگ میفرستادم	۳۳	ده خصلت آدمی از زبانش بر آید
۵۳	نام رافضی سابقه اش در تورات موسی است	۳۴	مردن به از زبون زیستن است و جستن بسختی به از بی کارخفتن
۵۴	شیعیان رفض اشرار کردند و بخاندان نبوت پیوستند	۳۵	هر که کم کار کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقا شد
۵۵	مقصود از (الاخلاء یومئذ بهضم لبعض عدو الا المتقین) شیعه است	۳۶	آینده روزگار اسرار نهان را برای تو عیان کند
۵۶	مقصود از (یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله)	۳۷	نرمش در سخن از کرامت، و اظهار زبانی و افشاء سلام از عبادت است
۵۷		۳۸	هر کس از پروردگارش ترسد ستم خود را باز گیرد
		۳۹	درجات و پله های وسیله
		۴۰	مصیبتی بزرگتر از مصیبت وفات رسول خدا (ص) نبود
		۴۱	نقل حدیث منزلت

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۸	حدیث امام صادق (ع) با منصور در موب او	۷۵	برای هر چه باشد خدا را باید خواند
۵۹	گفتگوی منصور با امام صادق (ع)	۷۶	هلاک از يك گناه هم می شود
۶۰	خبر دادن امام (ع) از وضع اجتماعی مسلمین در دوران ظهور حجت	۸۷	تفسیر (هذا کتابنا ينطق علیکم)
۶۱	قسمتی از وضع ناهنجار جامعه مسلمین هنگام ظهور	۷۸	تفسیر (والشمس وضحیها)
۶۲	مفاسد اوضاع اجتماعی مسلمین هنگام ظهور	۷۹	تفسیر « عاملة ناصبة »
۶۳	نقاشی مساجد و گرانوی قرآن بر گوش ها و دلچسب بودن دروغ ، از مفاسد اجتماعی مسلمین است در دوران ظهور حجت	۸۰	تفسیر « فلما احسوا بأسنا »
۶۴	پدیدار شدن آلات لهو در حریم هم یکی از علامات ظهور است	۸۱	رساله ابی جعفر (ع) بسعد الخیر
۶۵	تقسیم خمس و سهم امام بناحق و با آن میخواری کردن و قمار زدن از علامت ظهور است	۸۲	آن امتی که کتاب خدا را پشت سر اندازند خدا علم قرآن را از آنها سلب نماید
۶۶	حدیث موسی (ع)	۸۳	در رسولان خدا وسیله تذکر برای همه اهل عبادتست
۶۷	امر بفصل برای زیارت صلحا	۸۴	علماء حق با نادانها در کوشش و مبارزه اند
۵۸	مامور شدن حضرت موسی (ع) بدرود برخاتم انبیاء (ص)	۸۵	اهل حق هم دیگر را یاری نکردند و اهل باطل به یاری يك دیگر برخواستند
۶۹	نفس خود را باید مذمت نمود و بعلم دین بر دیگران نباید بالید	۸۶	رساله دیگر از امام باقر (ع) بسعد الخیر
۷۰	فراموش کردن خدا تساوت دل آرد	۸۷	گرفتاری محمد بن ابی بکر به دست طرفداران معاویه
۷۱	زبردستان را ترحم باید کرد و از خوشی بالا دستان غمگنده نباید شد	۸۸	هماره جبر زمان بسود حق جویان بوده
۷۲	خشوع فرع بر معرفت احسان حضرت حقست	۸۹	جبر زمان بسود حسین بن علی (ع) و زیان یزید تمام شد
۷۳	دو کف را چون خواران در برابر حضرت حق باید داشت هنگام درخواست	۹۰	عیسی (ع) بنده بود که خداوند او را نمونه برای بنی اسرائیل ساخت
۷۴	دنیا آن قدر ندارد که مزد مؤمن و کیفر ناپکار را تواند بود	۹۱	تاویل کریمه « ولو نشاء لجعلنا منکم ملائكة »
		۹۲	تفسیر کریمه « و ما کان الله لیمذبههم و انت فیهم »
		۹۳	ظهور فساد در بحر و بر به دست مردم از آن روز شروع شد که انصار گفتند از ما يك امیر باشد و از شما هم يك

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۶	دو سرگردانی برای شیعه وعدم تنبیه آنها	۹۴	امیر باشد خطبه از امیرالمؤمنین (ع)
۱۱۷	پیشگوئی از اطلاعات کنونی کره ماه	۹۵	حق خالص اختلافی ندارد باطل محض هم بر عقلا پوشیده نیست اختلاف و اشتباه در اختلاط حق و باطلست
۱۱۸	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)	۹۶	جایگاه اصلی مقام ابراهیم (ع)
۱۱۹	توبه از غصب خلافت نیست	۹۷	گذراندن عمر برخی احکام را از شورای صحابه و اجرای آن
۱۲۰	راست و چپ هر دو گمراه کننده اند وراه میانه و راست همان جاده مستقیم است	۹۸	طرح دو مسئله در سه طلاق در يك مجلس
۱۲۱	حدیث علی بن الحسین (ع)	۹۹	عمر زکوة دادو برابر برای بنی تغلب تشریح کرد
۱۲۲	حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) در وصف آخر الزمان	۱۰۰	ذکر مقاسم خیبر و اموال آن
۱۲۳	وضع حکومتهای خودکام و کامران	۱۰۱	شرح مقاسم خیبر و اموال آن
۱۲۴	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)	۱۰۲	دفتر عطا و مستمری عمر مخالف با حکم خدا و بدعت بوده است
۱۲۵	هدفهای بشر پرور علی (ع) موجب جدائی او از مردم شد	۱۰۳	حکم اراضی مفتوح العنوة
۱۲۶	حدیث پیغمبر (ص) در سان اسب هسا جفا و ناسپاسی و سخت دلی در جنجال چیان و شتردارانست	۱۰۴	پنداشتن عمر خمس را يك حق خلافتی و آنرا بتصرف گرفتن
۱۲۷	سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده	۱۰۵	چهار تکبیر در نماز میت سلیقه عمری است و حق پنج تکبیر است
۱۲۸	تقاضای کمک زمام دارین از خسرو پادشاه ایران	۱۰۶	عهدنامه رسول خدا بانجران جماعت در نماز نافله از بدعتهای عمر است
۱۲۹	مدح پیغمبر اکرم از یمن که فرمود ایمان و عقیده یمانیست	۱۰۷	مقصود از ذوی القربی در آیه خمس
۱۳۰	تقسیم جغرافیائی شبه جزیره العرب	۱۰۸	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)
۱۳۱	تحقیق در عبارات حدیث «لعن الله المحلل و المحلل له»	۱۰۹	تعجب علی (ع) از رفتار مردم پراکنده مردم پراکنده افسوسها در پی دارند
۱۳۲	لعن بر مردانیکه خود را شبیه زن سازند	۱۱۰	اشاره بشهر سبا و سیل عرم
۱۳۳	حکایت یکی از موالی امیرالمؤمنین (ع)	۱۱۱	سبب خروج عمرو بن عامر از یمن
۱۳۴	سخنی از علی بن الحسین (ع)	۱۱۲	یاری کردن عرب قحطانی که انصار اسلام شدند اسلام را
۱۳۵	اول پرسش پرسش از پروردگاداست که او را پرستش کنیم	۱۱۳	شمار نهضت ضد اموی
۱۳۶		۱۱۴	
		۱۱۵	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	دگرگون کردد و کسوف و خسوف رخ ندهد.	۱۳۷	اهل تقوی هنگام اغواء شیطان یسار خدا کنند و بهوش باشند و بینا
۱۵۹	اخبار متفرقه	۱۳۸	سعادت مند کسیستکه از ملاحظه حال دیگران پند و اندرز گیرد
۱۶۰	حکایت مردی که دو دختر داشت یکی را بزارع و دیگری را بکوزه گر شوهر داد	۱۳۹	بندگان خدا را گلپای شکفته رنگا- رنگ دنیا نفریبند معنی (دار بلفه)
۱۶۱	تعویذ امام ششم «ع» فرزند خویش را بعزیمتی که امیرالمؤمنین (ع) جن وادی صبره را عزیمت فرمود	۱۴۰	حدیث پیرمرد با امام باقر «ع»
۱۶۲	معنی «من قرض الناس قرضوه»	۱۴۱	بشارت امام باقر «ع» به پیرمرد
۱۶۳	حدیثی که مشعر است براینکه گاهی بواسطه حفظ آبرو باید تسلیم مدعی شد و مرافعه نمود	۱۴۲	داستان زیت فروش
۱۶۴	امام ششم «ع» بدنبال غلامی رفت که دیر کرده بود دید در جانی به خواب رفته او را باد زد تا بیدار شد درد از خدا دواء از خدا	۱۴۳	در مدح شیعه
۱۶۵	دستور استشفاء از حضرت صادق (ع) به داود بن زربی برای دردش	۱۴۴	سفرش پیغمبر «ص» با امیرالمؤمنین (ع)
۱۶۶	حدیث ماهیکه بر چه استوار است مثل سائر (زمین روی شاخ گاو می گردد) یعنی عمر آن زمین بسته بزراعتست طرح سوالات از نظر علمی و فیزیکی درباره زمین	۱۴۵	اخباری در فضیلت مذهب شیعه و در فضیلت ائمه «ع»
۱۶۷	حقیقت ماده نخست زمین بسیار دور از فہمست	۱۴۶	هر کس هر که را دوست دارد با او است انشعاب مسلمین خیر شیعه گشت تا توانستند در برابر عامه زیست کنند
۱۶۸	تحقیقی عمیق در اطراف حدیث (زمین بر چه استوار است)	۱۴۷	هر که گوید من چون در یافتم امام غائب را او را یاری کنم چون کسیستکه بهمراه او شمشیر زند
۱۶۹	حدیث آغاز آفرینش انسان	۱۴۸	زمانداران خاندانی بجای پی بردن بعلت نارضایتی مردم طرف خیالی خود را سرکوب کنند.
۱۷۰	حدیث در اینکه خواب دیدن در زمان گذشته دیرین نبوده و بعد پدیدار شد	۱۴۹	دعای امام صادق «ع» درباره دوستان خود
۱۷۱	حدیث در نظر شارح (مد ظله) يك	۱۵۰	اختیار از ذاتیات هر انسانست
۱۷۲	فعالیتی است در نیروهای درونی انسان	۱۵۱	هر که بفهمد بلاچيست بر آن صبر کند حدیث دریا با خورشید
۱۷۳		۱۵۲	هنگام دو آیت کسوف و خسوف بخدا پناه باید برد
۱۷۴		۱۵۳	دریا دو معنی دارد
		۱۵۴	علت کسوف و خسوف
		۱۵۵	اگر جهان از آلودگی پاک گردد ممکنست وضع مدار خورشید و ماه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۵	دای و رؤیای مؤمن در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار است	۱۹۲	زده حوران بهشتی به یکدیگر هنگام ورود اهل ایمان بدرب بهشت
۱۷۶	رؤیا بر سه وجه است	۱۹۳	نقش لوحیکه در گردن حوربان بهشتی است
۱۷۷	روح انسانی تناسب ذاتی دارد بامبادی عالیه	۱۹۴	سلام علیکم تهنیت ملائکه است هنگامی که وارد بر مؤمن شوند در غرف بهشتی
۱۷۸	جوابهای سید مرتضی ده در پاسخ سؤالهای چهار گانه در موضوع رؤیا	۱۹۵	جویهای بهشتی که در آنها روانست می و آب و شیر و عمل
۱۷۹	تحقیق درباره رؤیا بوفق آنچه از اخبار ائمه اخیر استفاده میشود .	۱۹۶	بهشت عدن و فردوس و نعیم و جنه المأوی چهار بهشت است که در قرآن ذکر شده
۱۸۰	دای و نظر و رؤیا هر دو وابسته نیروی ایمانست	۱۹۷	بر معنا بودن اخبار ائمه (ع)
۱۸۱	حدیث بادها و نامهای آنها	۱۹۸	معنای شعر (نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت)
۱۸۲	اسامی بادها اسامی فرشتگانست که بر آنها گماشته شده اند	۱۹۹	مصاحبه ام خالد با امام صادق «ع»
۱۸۳	خدا را بادهای رحمتست و بادهای عذاب	۲۰۰	معرفی ام خالد و یوسف بن عمر و کثیر النوا
۱۸۴	ریح عظیم همان باد عذابست	۲۰۱	احادیثی درباره شیعه و مخالفان
۱۸۵	دستوری برای دفع فقر و پریشانی و هم و غم	۲۰۲	موقعیکه اهل آتش گویند «فمالنا من شافعین ولا صدیق حمیم»
۱۸۶	مقصود از قربی رسول «ص» که دوستی آنها اجر رسالت است	۲۰۳	روح القدس گاهی هم در ارواح غیر معصوم میدمد
۱۸۷	اول ما خلق الله چیست	۲۰۴	مصدق «الذین بدلوا نعمة الله كفراً»
۱۸۸	در سفر اول توراتست که اول آفرینش جوهریست که خدا آب را از آن آفریده	۲۰۵	اسامی مخالفینیکه در جنگ بدر کشته شدند و از قریش بودند
۱۸۹	آب و باد و آتش هر يك گفتند که «انا جند الله الا کبر»	۲۰۶	روز رستاخیز مردم از گورشان لغت و پیساز و برك و زبان در کام معشور کردند
۱۹۰	وفد در تعبیر زبان عرب مهمانی را گویند که سوار بر شتر آید	۲۰۷	چون کار بر مدیون و دائن در معشر سخت گردد طلب کار آرزو کند که بدهکار را رها کند تا که خود رها شود
۱۹۱	«و سقام ربهم شراباً طهوراً» به آشامیدنش دل پاک گردد از حسد و موی از بدن بریزد	۲۰۸	خداوند کاخی را در بهشت به نمایاند و فرماید از آن کسیست که از

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۰۹	مومنی بگذرد	۲۲۶	حجت خدا تا روز قیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند
۲۱۰	چگونگی اخذ مظلمه مسلمان از مسلمان	۲۲۷	خداوند اهل بیت پیغمبرش را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست
۲۱۱	ایمان حقیقی از کردار ظاهر زیان نبرد	۲۲۸	اقوال علمای اسلام در باره عصمت انبیاء به پنج قول
۲۱۲	پنج حرمتیکه لازمست رعایت آن برای خدا عزوجل	۲۲۹	مصاحبه نافع با امام باقر (ع)
۲۱۳	آدمی تا سال چهل عمرش میدانی دارد و بعد از چهل سال بر او سخت گیرند	۲۳۰	نماز جماعت خاتم انبیاء با انبیاء سلف در بیت المقدس شب معراج
۲۱۴	دعا و آب سرد برای رفع تب از امام (ع)	۲۳۱	پرسش امام باقر (ع) از نافع درباره اصحاب نهروان
۲۱۵	وصف شجاعت امیر المؤمنین (ع)	۲۳۲	حدیث نصرانی شام با امام باقر (ع)
۲۱۶	جبرئیل (ع) روز احد بر کرسی طلا میگفت «لا سیف الا ذوالفقار لافسی الا علی»	۲۳۳	پاسخ امام پنجم (ع) به مرد نصرانی بقیه سؤالات مرد نصرانی از امام باقر (ع)
۲۱۷	جنگ بدر از جمله ترین جنگ عرب بود	۲۳۴	حدیث ابی الحسن موسی (ع)
۲۱۸	رجز علی (ع) و ترجمه آن	۲۳۵	پاسخ نامه علی بن سوید از ابی الحسن (ع)
۲۱۹	حدیث آدم (ع) و شجره منتهیه آدم (ع) تا چهل شب در سوکهاییل گریست	۲۳۶	چگونگی انکار نادانان با دوام ظهور نور عظمت خداوندی
۲۲۰	تعلیم جبرئیل (ع) به هبة الله غسل دادن حضرت آدم را بعد از وفات او (ع)	۲۳۷	امام (ع) فرمود دانش ما بر سه گونه است
۲۲۱	مخفی داشتن هبة الله (ع) میراث نبوت را تا زمان مبعوث شدن حضرت نوح (ع)	۲۳۸	ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق باو نرسیده باشد و پی به اختلاف مذاهب نبرده
۲۲۲	زمین هرگز از وجود عالمیکه دین خدا بدو فهمیده شود خالی نباشد	۲۳۹	حقوق برادران دینی
۲۲۳	بسا در یک روز بنی اسرائیل هفتاد پیغمبر را میکشتند	۲۴۰	پیش گوئی پیغمبر اکرم (ص) بابت ذراذ کشته شدن برادرزاده اش و غارت گوسفندان او
۲۲۴	تفسیر «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»	۲۴۱	حدیث شجاعت و کرم پیغمبر (ص)
۲۲۵	تفسیر کریمه «فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً»	۲۴۲	پند امام ششم (ع) بحضرت بن غیث
		۲۴۳	نجات عارفان بحق ائمه مورد امید امام (ع)
		۲۴۴	است مگر برای سه کس

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۹۸	حدیث فضل شیعه		گرفته در حساب يك جزء از زمین است
۲۹۹	بیانی درباره خورشید	۲۸۲	اصول فلسفه یونانی با اکتشافات
۳۰۰	در اسرار احادیث		تازه دانشمندان زمین شناس قابل
۳۰۱	احادیثی در نهبی از منکر		انطباق نیست
۳۰۲	دین دو دولت دارد دولت آشکار و دولت نهانی	۲۸۳	تشکیل کوهها در هر سیاره وهم در زمین نشانه تحجر کامل ماده اولیه آن سیاره است
۳۰۳	داستان مردم در روز رستاخیز	۲۸۴	بهترین اثری که پدران بر پسران دهند
۳۰۴	در حسن معاشرت با عموم مردم	۲۸۵	متعہ بهره مندی مرد است و زن از هم بروجہ آبرومند و قانونی
۳۰۵	مصیبت زده سزاوارتر است بصبر بر مصیبت	۲۸۶	قانون متعہ بعنوان يك توسعه کامل در ارتباط زن و مرد تشریح گردیده
۳۰۶	مومن را چرا مومن نامند	۲۸۷	حق دیدار از سفر آمده مخصوص است بر مسافری که هنگام رفتن خبر داده باشد
۳۰۷	زید بن علی بن الحسین (ع) از علمای مصلح پر شور آل محمد است «ص»	۲۸۸	حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است
۳۰۸	زید بن علی بن الحسین «ع» مشکور است و در جهاد خود ماجور	۲۸۹	حدیثی که مضمونش این شعر است (جانپ دلپانگاہ دار که سلطان ملک نگیرد اگر سپاه ندارد) بزرگتر لشکر خدائی باد است
۳۰۹	مسئولیت علماء و دانشمندان	۲۹۰	حدیث زینب عطر فروش
۳۱۰	شش طائفه بشش خصلت ناهنجار عذاب شوند	۲۹۱	هوا سه کره است
۳۱۱	نشانه دوستان علی و شیوه های آنحضرت (ع)	۲۹۲	آسمان عبارت است از يك فضای ستاره نما
۳۱۲	اخلاق عالیہ پیغمبر و علی (ع)	۲۹۳	شرحی از عظمت عوالم مافوق
۳۱۳	علی «ع» هزار بنده آزاد کرد در راه خدا	۲۹۴	حدیث آنکسیکه در طائف رسول خدا (ص) را مهمان کرد
۳۱۴	انبیاء بسیار غیور بودند و معترف به بدا	۲۹۵	تقاضای عجوزی از موسی (ع) که با حضرتش در بهشت همدرجه باشد
۳۱۵	معنی کلام امام ششم «ع» که فرمود (یا لیتنا سیارة مثل آل یعقوب)	۲۹۶	داستان يك بانوی والامقام اسلامی
۳۱۶	بیان فضیلتی از علی «ع»	۲۹۷	
۳۱۷	در بیان طبقات مردم		
۳۱۸	حکمت گم شده مؤمن است		
۳۱۹	فرموده امام ششم «ع» با سامه که دل های خود را با یاد خداوند متعال رعایت کنید		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴۵	برای رسول خدا چیزی خوش تر از گرسنه روز را شام کردن و در بیم خداوند بودن نبود	۲۴۶	هیچکس از پیغمبر «ص» سؤال ننمود که جواب (لا) بشنود
۲۴۷	علی «ع» در مدت پنج سال حکومتش خشتی بر خشتی نهاد	۲۴۸	معنی «الحقنى بالرفيق الا على»
۲۴۹	حدیث عیسی بن مریم (ع)	۲۵۰	بعیسی وحی شده که بر خود گریه کن بمانند کسی که با خاندانش برای همیشه وداع میکنند
۲۵۱	ای عیسی دیده کم بینت را به آسمان بر آور و مرا بخوان	۲۵۲	عیسی (ع) رافرمود به ستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانند
۲۵۳	بسا بیننده که از يك نگاه تخم شهوت در دلش کشته شده و او را بسنا بودی کشانده	۲۵۴	دوستی خدا گرامی ترین نعمت خدا است به بنده
۲۵۵	لذتی که نباید دلبستگی را نشاید دو دل در يك قفس سینه نگنجد	۲۵۶	چسبیدن بفرا این الهی درمان دلهاست دنیا زندان متعفن و گندیده است
۲۵۷	ناخن از کسب حرام بچینید و گردد آن مگردید	۲۵۸	سفارش خداوند عزوجل بعیسی (ع) در درباره خاتمه انبیا (ص)
۲۵۹	بردباری بر خشم دست یابد و مهر بانى بر تند خوئی	۲۶۰	پرسش عیسی «ع» از حضرت حق نام پیغمبر آخر الزمان را (ص)
۲۶۱	سبب لرزش زمین هنگام زلزله	۲۶۲	از معذورات الهی باید حذر کرد و بخششها و عطایای او را باید بجان
۲۶۳	سر هر گناه و خطاکاری دوستی دنیا است		
۲۶۴	حدیثی در فضل شیعه		
۲۶۵	حدیث محاسبه نفس		
۲۶۶	تنگی و ضیق مکان در قیامت برای اهل محشر چون تیر است در تیردان		
۲۶۷	فرمایش عیسی (ع) است که هرزینه دنیا و آخرت هر دو سخت است		
۲۶۸	جن وانس در خدمت حضرت سلیمان (ع)		
۲۶۹	معنی «آنجا که توئی عذاب نبود آنجا»		
۲۷۰	شیطان قصد شیعه و اهل حق را دارد و از کار دیگران فارغ است		
۲۷۱	حقوق ملیت که عبارت است از حق اجتماع و باید در مساجد انجام شود و حقوق همکاری و مساعدت که مخصوص خانه و بازار است باید رعایت شود		
۲۷۲	علی «ع» بنده بود خیر خواه و بسا اخلاص برای خدا		
۲۷۳	نکته در حدیث «ان الله اتخذ محمداً عبداً» معنی (خمسون قسامه)		
۲۷۴	عناوین و اعتبارات عمری و الفناء اعتبارات و عناوین ائمه دین (ع)		
۲۷۵	سراسر عالم هستی جز کلام نیست		
۲۷۶	هر شیئی مقهور است یعنی دست بالای دست بسیار است جز ذات خدا که غالب است		
۲۷۷	بردباری بر خشم دست یابد و مهر بانى بر تند خوئی		
۲۷۸	سبب لرزش زمین هنگام زلزله		
۲۷۹	تأثیر کوهها در آرامش زمین و عدم احساس حرکتش		
۲۸۰	آب دریا که بیشتر روی زمین رافرا		
۲۸۱			

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۲۰	سفارشی از امام صادق «ع»	۳۳۹	حکم اصلاح بین دودسته اذاهل ایمان که باهم درجنگند
۳۲۱	نطق پند آمیزی از رسول خدا «ص»	۳۴۰	حدیثی در احوال سلمان فارسی (رض)
۳۲۲	از زهد زیان آور نهی شده	۳۴۱	اعلام علی (ع) بر نامه حکومت خود را
۳۲۳	پندهای حکیمانه	۳۴۲	یک اعلامیه از پیغمبر (ص) خطاب ببنی هاشم
۳۲۴	خطبه از امیرالمؤمنین «ع»	۳۴۳	داستان خواب امام باقر (ع)
۳۲۵	تشبیه بشر بکاروانی که بمنزلگاه بار بر زمین نهد و اندکی بیارامد و پسین کوچ کند	۳۴۴	تفسیر کریمه (و کنتم علی شفا حفرة من النار)
۳۲۶	علی «ع» فرماید خدا رحمت کند بندهای را که پروردگار خود را منظور دارد	۳۴۵	تفسیر آیه (۶۶) از سوره النساء
۳۲۷	خطبه از امیرالمؤمنین «ع»	۳۴۶	مرجعیت اولوالامر وابسته بمرجعیت رسولست
۳۲۸	خداوند پیغمبر اسلام را «ص» رحمت جهانیان خواست	۳۴۷	حدیث قوم صالح (ع)
۳۲۹	دنیا خانه کار است و آخرت خانه آسایش	۳۴۸	بحث صالح «ع» با قومش بر سر بتها
۳۳۰	روشی از درود بر محمد و آل محمد (ع)	۳۴۹	اجابت حضرت حق دعوت صالح را
۳۳۱	دعای علی (ع) در حق اهل ایمان در خطبه جمعه	۳۵۰	بازدید شارح مدائن صالح را «ع»
۳۳۲	صورت استعاذه و پناه بردن بخدا از شیطان رجیم	۳۵۱	دنباله داستان صالح و قومش
۳۳۳	دستور معاشرت	۳۵۲	کشتن قوم صالح ناقه صالح را
۳۳۴	هر فرد از بشر دارای استعدادی مخصوص بخودش میباشد	۳۵۳	امهال حضرت حق قوم صالح را تا سه روز برای توبه
۳۳۵	معانی (الزوراء)	۳۵۴	نزول عذاب بر قوم صالح (ع)
۳۳۶	تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید	۳۵۵	در مظلومیت شیعه
۳۳۷	تقوی همچنانکه موجب فراهم آمدن رزق جسمانیست سبب فراهم آمدن رزق روحانی هم هست	۳۵۶	یک تحلیل و تجزیه اخلاقی
۳۳۸	تأویل کریمه (مایکون من نجوی ثلاثة الاله و را بهم)	۳۵۷	معالجه برای ضعیف مده
		۳۵۸	بیان وقت مناسب برای حجامت
		۳۵۹	شماره چند دارو بر پایه طب قدیم
		۳۶۰	شرط اساسی عمل به نسخه های دعائی
		۳۶۱	خواص هلیله و بلبله و طریفل
		۳۶۲	یک دستور برای پزشکان
		۳۶۳	درمانی برای درد دندان

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
نزول کریمه «ومن اظلم ممن افتری علی الله» درباره مسیلمه	۳۷۷	در حکم علم نجوم و تعلیم و تعلم و مطالعه آن	۳۶۴
فرمان رسول خدا «ص» در جنگ بدر که کسی از بنی هاشم را که در جبهه مشرکین است نکشید	۳۷۸	مخالف نبودن دین اسلام با دانشهای مفید کوتاهی اطلاعات منجمین	۳۶۵
مطالبه فدیه از عباس عموی پیغمبر (ص)	۳۷۹	شرحی در امراض واگیره	۳۶۷
قدردانی رسول اکرم از ابوالبختری گذشتن ابوالبختری از جان خویش برای رفیقش	۳۸۰	بی‌مشیت خدا و اگیره تحقق پذیر نیست معنی (لارضاع بعد فطام)	۳۶۸
خبر دادن رسول اکرم «ص» به عباس از ذخیره طلای او در خان	۳۸۱	بدفالی حقیقتی ندارد	۳۶۹
مفاخرت عباس بر علی «ع» و جواب علی «ع»	۳۸۲	تفسیر کریمه «الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت»	۳۷۰
نزول کریمه (واذامس الانسان ضر دعابه منیبا الیه) درباره ابی الفضیل	۳۸۳	درخواست حزقیل از پروردگار زنده کردن جمعی را که یکجا مرده بودند	۳۷۱
تفسیر آیه مذکور از بیضاوی	۳۸۴	جزئی از داستان یوسف «ع»	۳۷۲
شرحی از جریان سقیفه بنی ساعده	۳۸۵	تفسیر آیه در ولایت	۳۷۳
مخالفت ابوسفیان با خلافت ابی بکر	۳۸۶	لعن حضرت داود «ع» اهل ابله را که در شبهه تجاوز کرده بودند	۳۷۴
	۳۸۷	از ابوجهل نقل شده که به پیغمبر (ص) گفت ما تو را دروغ گو ندانیم و ای آنچه آوردی تکذیب کنیم	۳۷۵



الامام على

صوت العدالة الانسانية

تأليف جورج جرداق

ترجمه آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

جانب‌ترین کتابی است که درباره حضرت مولی‌الموحدين

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نوشته شده است

خوانندگان این اثر نفیس را بعموم شیعیان

توصیه می‌نمائیم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی